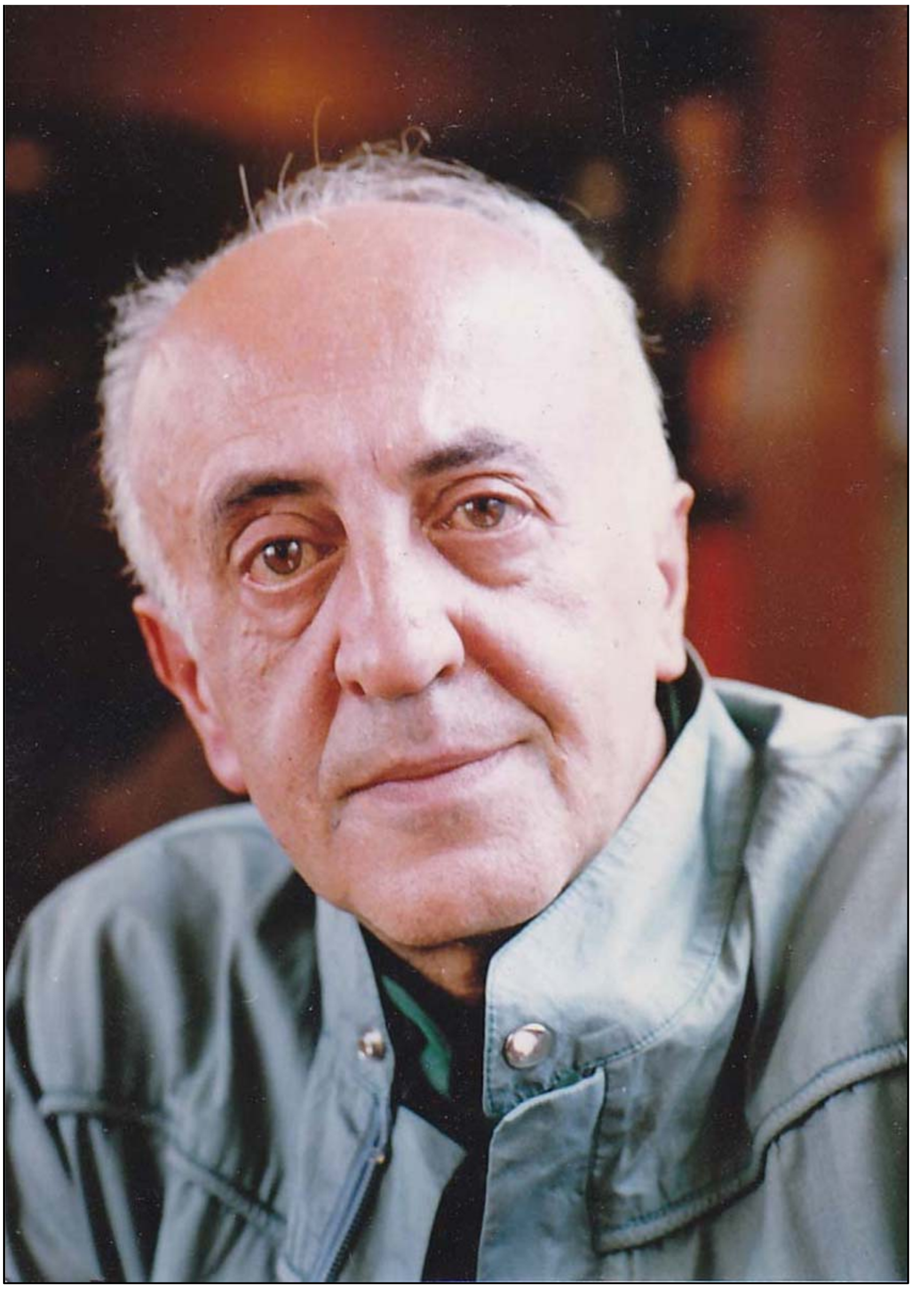

بسم الله الرحمن الرحیم



یاد و خاطره ی شادروان استاد دکتر محمد یوسف کیانی، اسطوره ی فراموش نشدنی باستان شناسی ایران را گرامی

می داریم؛ روحش شاد و قرین رحمت الهی

مقالات منتخب
اولین کنفرانس ملی باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران

نظارت، اهتمام و ویرایش

حسن هاشمی زرج‌آباد
دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

محمد قمری فتیده
استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

مرتضی عطایی
استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

مقالات منتخب اولین کنفرانس ملی باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران

| نظارت، اهتمام و ویرایش: حسن هاشمی‌زرج‌آباد، محمد قمری‌فتیده، مرتضی عطایی |
| نوبت چاپ: نخست، ۱۳۹۸ | شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه |
| بها: ۱۰۰۰۰۰ تومان |
| تارنما www.aryaramna.ir |
| نامه‌نگار info@aryaramna.ir، aryaramna@hotmail.com |
| نشانی: تهران، صندوق پستی | ۵۶۹-۱۴۵۱۵ |
| تلفن: ۰۲۱۴۴۸۴۶۰۲۶؛ همراه: ۰۹۳۹۵۹۶۹۴۶۶ |

سرشناسه	:	کنفرانس ملی دوسالانه باستان‌شناسی و تاریخ هنر (نخستین : ۱۳۹۸ : بابلسر)
عنوان و نام پدیدآور	:	مقالات منتخب اولین کنفرانس ملی باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران/ نظارت، اهتمام و ویرایش حسن هاشمی‌زرج‌آباد، محمد قمری‌فتیده، مرتضی عطایی.
مشخصات نشر	:	۱۳۹۸.تهران: آریارمنا،
مشخصات ظاهری	:	: مصور، جدول، نمودار؛ ۲۲×۲۹ س‌م.۳۵۶ ص.
شابک	:	978-622-95482-1-9:۱۰۰۰۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه.
موضوع	:	باستان‌شناسی -- ایران -- کنگره‌ها
موضوع	:	Archaeology -- Iran -- Congresses
موضوع	:	هنر -- ایران -- تاریخ-- کنگره‌ها
موضوع	:	Art -- Iran -- History-- Congresses
شناسه افزوده	:	۱۳۵۳ - ، گردآورنده، ویراستار هاشمی زرج‌آباد، حسن،
شناسه افزوده	:	، گردآورنده، ویراستار، ۱۳۶۰- قمری فتیده، محمد
شناسه افزوده	:	، گردآورنده، ویراستار، ۱۳۶۳- عطایی، مرتضی
رده بندی کنگره	:	DSR۴۴/ک۹ ۱۳۹۸
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۰۴۳
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۶۳۶۵۳۸

مقـــدمه دبیـــران کنفرانـــس

در دنیای امروز «دانایی» یکی از محورها و شاخص‌های اصلی پیشرفت و تعالی هر جامعه محسوب گردیده و دانشگاه‌ها به‌عنوان موتور محرکه علم و دانایی نقش مؤثری در رسیدن به دانایی محوری بر عهده دارند. تولید، بسط و گسترش علم، تأثیر عمیقی در تمام حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور دارد. به تعبیر دیگر تولید علم و توسعه علمی به‌عنوان موتور محرکه توسعه همه‌جانبه و پایدار کشورها نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند. امروزه تمامی کشورهای توسعه‌یافته و یا درحال‌توسعه برای حفظ یا ایجاد بنیان‌های توسعه‌یافتگی و ارتقاء قدرت رقابت خود با دیگر کشورها، علم و فناوری را به‌عنوان محور اصلی فعالیت‌های خود مورد توجه قرار می‌دهند و هزینه‌های کلانی را به فعالیت‌های تحقیقاتی اختصاص می‌دهند؛ بنابراین نقش تحقیقات علمی به‌منزله سازوکار مؤثر و تعیین‌کننده در توسعه ملی را نمی‌توان کم‌اهمیت تلقی کرد، چراکه پژوهش، دانش تولید می‌کند و کاربرد دانش در عمل، سبب توسعه می‌شود.

مسئولیت توسعه تحقیقات و تولید دانش بر عهده دانشگاه‌ها است که با توجه به امکانات، توانایی‌ها و تجارب علمی انتظار می‌رود که آن‌ها این رسالت را به بهترین نحو به انجام برسانند و نقش‌های متعدد خود را در پاسخگویی به مسئولیت‌های ماهوی و اجتماعی خویش ایفا کنند. ازجمله مهم‌ترین موضوعات مطرح در فرآیند توسعه علمی، برگزاری کنفرانس‌ها و سمینارهای علمی توسط دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی است. دانشگاه‌ها به دلیل وجود ظرفیت‌های علمی فراوان در سطح اساتید و دانشجویان، از ظرفیت خوبی برای فعال‌سازی دیپلماسی علم و فناوری برخوردارند. دانشگاه مازندران یکی از نهادهای آموزشی و پژوهشی کشور است که با فعالیت‌های مؤثر خود کمک شایانی به «تولید علم» و تحقق «دیپلماسی علمی» ایران کرده است.

در این راستا گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران در راستای اغنای روحیه جستجوگری و کاوشگری جامعه علمی باستان‌شناسی با ایجاد دبیرخانه دائمی کنفرانس باستان‌شناسی و تاریخ هنر اقدام به برگزاری «نخستین کنفرانس ملی دوسالانه باستان‌شناسی و تاریخ هنر» باهدف: هم‌اندیشی متخصصین، اساتید و صاحب‌نظران باستان‌شناسی و تاریخ هنر در مورد آخرین دستاوردهای پژوهشی در این حوزه؛ معرفی ابعاد و قابلیت‌های رشته باستان‌شناسی و تاریخ هنر در سطح کشور برای ایجاد انگیزه جهت جذب دانشجویان، اساتید و پژوهشگران؛ ایجاد بستر مناسب برای تحقیق و پژوهش و ارتقا سطح علمی کشور در حوزه مطالعات باستان‌شناسی و تاریخ هنر؛ بررسی دستاوردها فرصت‌ها و آسیب‌های رشته باستان‌شناسی و رشته‌های تاریخ هنر؛ ارائه راهکارهای مناسب جهت رفع مشکلات؛ ایجاد ارتباط بین دانشگاه‌های مجری رشته باستان‌شناسی و تاریخ هنر با مراکز علمی تحقیقاتی کشور، در تاریخ ۱۱ و ۱۲ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۸ خورشیدی در دانشکده هنر و معماری دانشگاه مازندران کرد. لازم به ذکر است که این نخستین‌بار است که کنفرانسی با عنوان باستان‌شناسی و تاریخ هنر در سطح ملی برگزار می‌گردد و انتظار می‌رود با توجه به قرابت و نزدیکی موضوعات و محورهای پژوهشی این دو رشته، نتایج مثبتی را برای جامعه علمی باستان‌شناسی و هنر به همراه داشته باشد.

از مهم‌ترین سیاست‌های دبیرخانه کنفرانس چاپ و انتشار مقالات نویسندگان و پژوهشگران محترمی است که نتایج دستاوردهای علمی و پژوهشی خود را در قالب چکیده و مقاله کامل به دبیرخانه ارسال کردند. دبیرخانه کنفرانس مسائل

تخصصی باستان‌شناسی و تاریخ هنر را در دستور کار خود قرار داد و با توجه به اینکه کنفرانس مذکور نخستین تلاش جهت پیوند و نزدیکی هر چه بیشتر متخصصان تاریخ هنر و باستان‌شناسان ایرانی است تلاش گردید تا فراخوان مقالات بر مبنای موضوعات و محورهای تخصصی این دو حوزه متمرکز گردد. مهم‌ترین محورهای تخصصی مدنظر کنفرانس که مقالات ارسال‌شده مطابق با آن نگارش گردید عبارت‌اند از:

باستان‌شناسی

راهبردهای باستان‌شناسی ایران در یک‌صد سال گذشته: تاریخچه، چالش‌ها و راهکارها
رویکردهای میان‌رشته‌ای در باستان‌شناسی ایران
باستان‌شناسی دریایی (ساحلی، زیر آب، شناورها)
انسان‌شناسی پیش‌ازتاریخ ایران
باستان‌شناسی پارینه‌سنگی ایران
نظریه‌ها و راهبردهای نوسنگی‌گرایی در ایران
ظهور جوامع پیچیده در دوره مس و سنگ: الگوی استقرار، اقتصاد، رتبه‌بندی اجتماعی، فناوری‌ها و برهم‌کنش‌ها
دوران مفرغ در فلات ایران: حاکمان و جامعه، تولید و توزیع مؤسساتی، روابط فرهنگی و تجاری فلات ایران در عصر آهن
کاربرد روش‌ها و مطالعات میان‌رشته‌ای در پژوهش‌های دوران تاریخی
جایگاه و اهمیت متون و اسناد نوشتاری در پژوهش‌های باستان‌شناسی تاریخی
باستان‌شناسی عیلام: حلقه مفقوده باستان‌شناسی تاریخی
اهمیت و ضرورت مطالعات زبان‌شناسی و فرهنگ و زبان‌های باستانی در پژوهش‌های باستان‌شناسی تاریخی
کاربست لایه‌نگاری و روش‌های گاهنگاری مطلق در پژوهش‌های باستان‌شناسی
برهم‌کنش‌های فرهنگی محوطه‌های تاریخی ایران با مناطق هم‌جوار
چشم‌اندازهای نوین در مبانی نظری و روش‌شناسی باستان‌شناسی تاریخی ایران و جهان
از میراث بازمانده تا آثار معاصر: آسیب‌شناسی و چالش‌های باستان‌شناسی دوران اسلامی به‌عنوان دوران زنده و پابرجا
جایگاه ادبیات شفاهی و مکتوب در حوزه مطالعات باستان‌شناختی دوران اسلامی
از مجموعه‌ها تا موزه‌ها و بانک‌های اطلاعاتی: شناسایی، گردآوری، مستند نگاری، حفاظت، عرضه و نشر آثار
مطالعات باستان‌سنجی و فناوری اطلاعات در حوزه باستان‌شناسی دوران اسلامی: سیر تحول، کاربرد و دستاوردها
شبکه‌های ارتباطی: بستر جغرافیایی و نقش راه‌ها در مبادلات اقتصادی، سیاسی، نظامی، مذهبی و اجتماعی
باستان‌شناسی پهنه‌های فرهنگی شهری و برون‌شهری و بناهای دوران اسلامی و احیاء و کاربری آن‌ها با نگاه به چالش‌های امروزی میراث باستان‌شناختی، آمایش فرهنگی سرزمین و حیات پایدار

هنر

رویکردها و روش‌های پژوهش در حوزه تاریخ هنر ایران (پیش از اسلام و دوران اسلامی)
نظریه‌های شاخص در حوزه مطالعات تاریخ هنر و امکان‌سنجی استفاده از آن‌ها در هنر ایران
جایگاه مطالعات میان‌رشته‌ای در پژوهش‌های تاریخ هنر (علوم انسانی، فنی و مهندسی، علوم پزشکی)
چالش‌های پیش روی پژوهش در تاریخ هنر ایران
تجزیه‌وتحلیل فرمی و محتوایی آثار معماری ایران
مطالعه تزئینات وابسته به معماری در آثار معماری ایرانی

نقش معماری کهن ایران در توسعه معماری جهان اسلام در ادوار مختلف
ارتباط ادبیات و دیگر هنرها در دوره اسلامی
نقش بسترهای اقتصادی و اجتماعی در رشد و تعالی تاریخ هنر ایران
منبع‌شناسی تاریخ هنر ایران (پیش از اسلام و دوران اسلامی)
رویکردها و روش‌های پژوهش در حوزه تاریخ هنر ایران (پیش از اسلام و دوران اسلامی)
نظریه‌های شاخص در حوزه مطالعات تاریخ هنر و امکان‌سنجی استفاده از آن‌ها در هنر ایران
جایگاه مطالعات میان‌رشته‌ای در پژوهش‌های تاریخ هنر (علوم انسانی، فنی و مهندسی، علوم پزشکی)

چاپ و انتشار سه مجلد کتاب شامل چکیده مقالات، مجموعه مقالات کامل و کتاب مقالات منتخب از مهم‌ترین دستاوردهای دبیرخانه است که هم‌زمان با روزهای برگزاری کنفرانس (۱۱ و ۱۲) اردیبهشت منتشر و در اختیار نویسندگان، پژوهشگران و شرکت‌کنندگان کنفرانس قرار گرفت. همچنین به‌منظور انتشار و دسترسی گسترده علاقه‌مندان به مجموعه مقالات منتشرشده کنفرانس، فایل pdf کتاب‌ها در وب‌گاه کنفرانس به آدرس www.arc-art.ir نمایه گردید.

مجموعه پیش رو شامل ۲۲ مقاله منتخب باستان‌شناسی و تاریخ هنر است که از میان ۲۲۷ مقاله‌ی منتشرشده در کتاب الکترونیکی کنفرانس برگزیده شده و در این مجلد به چاپ رسیده است. بی‌تردید مقالات دیگری نیز از نظر کیفی شایسته انتخاب و چاپ در این مجلد بوده‌اند لیکن محدودیت تعداد صفحات و نیز تصمیم شورای سیاستگذاری کنفرانس مبنی بر تنوع موضوعی پژوهش‌های منتخب، برخی از مقالات را از فرایند انتخاب خارج نمود.

بدون تردید برگزاری این رویداد علمی مهم بدون حمایت و مساعدت ریاست محترم دانشگاه مازندران جناب آقای دکتر یحیی طالبی، معاونت محترم پژوهش و فناوری دانشگاه جناب آقای دکتر محمدحسین فاطمی و ریاست محترم دانشکده هنر و معماری جناب آقای دکتر سید رسول موسوی حاجی میسر نبود. لذا بر خود لازم می‌دانیم از حسن توجه و مساعدت این عزیزان تقدیر و تشکر نماییم.

همچنین سپاس از سرورانی که برپایی «اولین کنفرانس باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران» مرهون زحمات آن‌هاست:

- اعضای کمیته علمی و داوری کنفرانس که دبیرخانه را در انجام رسالت سنگین علمی و داوری مقالات یاری رساندند.
- اعضای محترم کمیته اجرایی کنفرانس آقای امیرحسین احسان مدیر عمومی محترم دانشکده هنر و معماری؛ آقای سید رضا موسوی میرکلا مدیر عمومی دانشکده میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری دانشگاه مازندران؛ آقای غلامی‌فر کارشناس محترم حوزه پژوهش و فناوری دانشگاه مازندران؛ آقای مهری کارپرداز حوزه پژوهش و فناوری دانشگاه مازندران؛ آقای علی‌اکبری مسئول دفتر ریاست دانشکده هنر و معماری؛ آقای محمدامین منفرد مدیر روابط عمومی دانشکده هنر و معماری؛ آقای محمدکاظم دیوسالار و آقای اسماعیل فرضیانی همکاران محترم دانشکده میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری دانشگاه مازندران
- ریاست محترم انجمن علمی باستان‌شناسی ایران و رئیس محترم گروه باستان‌شناسی شورای متون پژوهشگاه علوم انسانی جناب آقای دکتر سید مهدی موسوی کوهپر
- ریاست محترم اداره کل میراث فرهنگی صنایع‌دستی و گردشگری مازندران جناب آقای مهندس سیف‌الله فرزانه
- قائم‌مقام و معاونت محترم اداری و مالی دانشگاه غیرانتفاعی مارلیک نوشهر جناب آقای هدایت کیالاشکی

- ریاست محترم موسسه باستان‌شناسی دانشگاه تهران جناب آقای دکتر مصطفی ده‌پهلوان
- ریاست محترم دانشگاه تربت‌حیدریه جناب آقای دکتر محمدحسن فتحی
- ریاست محترم دانشکده میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری دانشگاه مازندران جناب آقای دکتر حمیدرضا مشایخی
- مدیر محترم امور مالی دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار جناب آقای دکتر حمیدرضا ایزدی
- ریاست محترم شورای اسلامی شهر نوشهر جناب آقای مهندس محمودرضا محسنی بندپی
- ریاست محترم شورای عالی استان مازندران جناب آقای دکتر فرزین محمودی

تقدیر و سپاس ویژه از زحمات و تلاش‌های ارزشمند سرکار خانم هانیه حسین‌نیا دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه مازندران و مسئول محترم دبیرخانه که با عشق و علاقه و انگیزه فراوان یاری‌رسان دبیرخانه کنفرانس بودند و همچنین از زحمات آقای مهرداد قربانی مقانکی، خانم صبا غلامی و آقای ایمان خسروی دانشجویان دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران، آقای شروین قیداری، خانم نسار باباخانیان، خانم نعیمه شریفی، آقای مهدی لطفی‌پور و رامین درویشی‌نژاد دانشجویان کارشناسی‌ارشد باستان‌شناسی دانشگاه مازندران سپاسگزاری می‌گردد. در پایان مراتب قدردانی و سپاس خود را از زحمات و همکاری صمیمانه جناب آقای شاهین آریامنش مدیر محترم انتشارات آریارمنا در انتشار این مجلد اعلام می‌داریم.

دبیران علمی و اجرایی کنفرانس
اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۸ خورشیدی
دانشکده هنر و معماری دانشگاه مازندران

برگزارکنندگان کنفرانس

دانشگاه مازندران

دبیرخانه دائمی کنفرانس ملی دوسالانه باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران

حامیان کنفرانس

دانشگاه مازندران
دانشکده هنر و معماری

موسسه باستان شناسی
دانشگاه تهران

سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری
استان مازندران

دانشگاه دریانوردی و علوم دریایی چابهار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
گروه باستان شناسی شورای متون

انجمن علمی باستان شناسی ایران

دانشگاه تربت حیدریه

دانشگاه مازندران
دانشکده میراث فرهنگی

موسسه آموزش عالی مارلیک
غیردولتی غیرانتفاعی

دانشگاه بوعلی سینا

انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

ISC
Islamic World Science Citation Center

SID
Scientific Information Database

Sponsored and Indexed by
CIVILICA
We Respect the Science

دانشگاه مازندران
مرکز پژوهشی حوضه اقلیمی خزر

اعضای شورای سیاست‌گذاری کنفرانس



دکتر یحیی طالبی رستمی، رئیس دانشگاه مازندران



دکتر محمدحسین فاطمی، معاون پژوهش و فناوری دانشگاه مازندران



دکتر سیدمهدی موسوی، رئیس انجمن علمی باستان‌شناسی



دکتر سید رسول موسوی حاجی، رئیس دانشکده هنر و معماری دانشگاه مازندران



دکتر حسن هاشمی زرج آباد، دبیر کنفرانس و دانشیار دانشکده هنر و معماری دانشگاه مازندران

دبیران علمی کنفرانس



دکتر حسن هاشمی زرج آباد
دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه مازندران



دکتر محمد قمری فتیده
استادیار باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

دبیر اجرایی کنفرانس



دکتر مرتضی عطایی
استادیار باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

اعضای کمیته علمی کنفرانس (باستان‌شناسی) به ترتیب حروف الفبا



رسول بشاش
هیئت علمی بازنشسته پژوهشگاه میراث فرهنگی



دکتر اکبر پورفرج
دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی



دکتر عابد تقوی
استادیار باستان‌شناسی دانشگاه مازندران



دکتر حسین توفیقیان
استادیار پژوهشکده باستان‌شناسی



دکتر هاشم حسینی

دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه نیشابور



دکتر مرتضی حصاری

دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه هنر اصفهان



مهدی رهبر

استاد پیشکسوت باستان‌شناسی



دکتر رضا رضالو

دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه محقق اردبیلی



دکتر رقیه رحیمی سرخنی

استادیار باستان‌شناسی دانشگاه مازندران



دکتر محمدابراهیم زارعی

استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا



دکتر سید منصور سیدسجادی

سرپرست کاوش‌های شهرسوخته و دهانه غلامان



دکتر رحمت عباس نژاد

دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه مازندران



دکتر مرتضی عطایی

استادیار باستان‌شناسی دانشگاه مازندران



دکتر حسن فاضلی نشلی

استاد باستان‌شناسی دانشگاه تهران



دکتر هایده لاله

استادیار باستان‌شناسی دانشگاه تهران



رجبعلی لباف خانیکی

استاد پیشکسوت باستان‌شناسی



دکتر عباس مترجم
دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا



دکتر یعقوب محمدی فر
استاد باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا



دکتر محمد مرتضائی
دانشیار پژوهشکده باستان‌شناسی



دکتر حکمت الله ملاصالحی
دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه تهران



دکتر صادق ملک شهمیرزادی
استاد پیشکسوت باستان‌شناسی



دکتر رضا مهرآفرین
دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه مازندران



دکتر سید رسول موسوی حاجی
استاد باستان‌شناسی دانشگاه مازندران



دکتر سید مهدی موسوی کوهپر
دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس



دکتر کاظم ملازاده
دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا



دکتر کمال‌الدین نیکنامی
استاد باستان‌شناسی دانشگاه تهران



دکتر حامد وحدتی نسب
دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس



دکتر علیرضا هژبری نوبری
استاد باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

اعضای کمیته علمی کنفرانس (هنر) به ترتیب حروف الفبا



دکتر یعقوب آژند

استاد دانشگاه تهران



دکتر عفت السادات افضل طوسی

دانشیار دانشگاه الزهرا



دکتر فاطمه اکبری

دانشیار دانشگاه هنر اسلامی تبریز



دکتر محمدعلی بیدختی

استادیار دانشگاه بیرجند



دکتر احمد تندی

استادیار دانشگاه هنر تهران



دکتر غلامعلی حاتم

استاد بازنشسته دانشگاه هنر تهران



دکتر محمد خزایی

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس



دکتر فرهاد خسروی بیژائم

استادیار دانشگاه هنر اصفهان



دکتر سعید خودداری نائینی

استادیار دانشگاه هنر تهران



دکتر مصطفی رستمی

استادیار دانشگاه مازندران



دکتر زهرا رهبرنیا

دانشیار دانشگاه الزهرا



دکتر علی زارعی

استادیار دانشگاه بیرجند



دکتر پریسا شاد قزوینی
دانشیار دانشگاه الزهرا



دکتر مهناز شایسته فر
دانشیار دانشگاه تربیت مدرس



دکتر سید عبدالمجید شریف‌زاده
عضو هیئت‌علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری



دکتر علیرضا شیخی
استادیار دانشگاه هنر تهران



دکتر الیاس صفاران
دانشیار دانشگاه پیام نور تهران



دکتر حجت‌اله عبدی اردکانی
استادیار دانشگاه شیراز



دکتر حسین کوهستانی
استادیار دانشگاه بیرجند



دکتر مینا محمدی وکیل
استادیار دانشگاه الزهرا



دکتر فتانه محمودی
دانشیار دانشگاه مازندران



دانشگاه مازندران
کنفرانس ملی دوسالانه
باستان شناسی و تاریخ هنر ایران
ISC
Islamic World Science Citation Center
May 2019- Babolsar
1St Biennial National Conference on Archaeology and Art History of Iran
اولین
کنفرانس
ملی
دوسالانه
باستان شناسی
و تاریخ هنر ایران
۱۱ و ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۹۸
بابلسر، دانشگاه مازندران، دانشکده هنر و معماری
آخرین مهلت ارسال چکیده مقالات
۱۵ آذر ماه ۱۳۹۷
آخرین مهلت ارسال اصل مقالات
۳۰ دی ماه ۱۳۹۷
CIVILICA
We Respect the Science
SID
برای کسب اطلاعات بیشتر
این کد را با گوشی موبایل خود اسکن کنید
آدرس دبیرخانه: بابلسر، دانشگاه مازندران، دانشکده هنر و معماری، دبیرخانه دایمی همایش
تلفن: ۳۵۳۰۲۷۳۴-۰۱۱
۰۹۰۲۶۳۶۷۵۶۹
https://arc-art.ir

فهرست مقالات

بازخوانی سیستم تناسبات و هندسه کاربردی در معماری عصر تیموری

فرشته آذر خرداد[1]
حسن هاشمی زرج‌آباد[2]
علی زارعی[3]

چکیده

خراسان بزرگ و ماوراءالنهر در دوره تیموری بستر تحولات عظیم در روند شکل‌گیری آثار معماری بوده است. همواره یکی از ویژگی‌های معماری این دوره بهره‌گیری از هندسه در طراحی ابنیه که دلیلی بر شکوه و عمودیت بنا است. معمار، با تکیه بر سیستم تناسبات رایج در دوره تیموری و تناسبات موجود در معماری ایرانی- اسلامی، سلایق شخصی خود را اعمال می‌کرد. با این وجود، آن چیزی که از حیث مطالعات معماری و باستان‌شناسی حائز اهمیت است، بازشناسی هندسه کاربردی و به‌کارگیری پیمون و مقیاس رفیع در صناعات معماری عصر تیموری می‌باشد. در این پژوهش با تکیه بر رویکرد توصیفی- تحلیلی، اتخاذ منابع کتابخانه‌ای و ثبت و مشاهده میدانی می‌توان اظهار داشت که دوره تیموری عصر شکوفایی علوم دقیقه و ریاضیات کاربردی بوده و معماران از سیستم تناسبات گوناگون و ساده‌ای مانند (√۲)، (√۳)، (√۵) در طراحی آثار معماری استفاده می‌کردند.

واژگان کلیدی: هندسه، معماری، تیموری، تناسبات

مقدمه

معماری عصر تیموری به دلیل ویژگی‌های برجسته و بقایای خوب آن همواره به‌طور گسترده موردتوجه محققان بوده است (اوکین، ۱۳۸۵: ۳۸۰). بی‌تردید دوره تیموری را به‌عنوان عصر شکوفایی تناسبات هندسی ایرانی یاد می‌کنند که علوم دقیقه و هندسه به رشد قابل‌توجهی دست می‌یابد. این علوم در معماری جنبه کارکردی پیدا می‌کند و به عنوان یک الگو در ساخت بنا مورداستفاده قرار می‌گیرد. با توجه به این‌که آثار معماری دوره تیموری از شاهکارهای معماری دوران اسلامی می‌باشد می‌توان گفت که در ساخت پلان، فضای درونی و نهاز و نخیر ساختمان از الگوهای ریاضی و هندسی مختص آن دوره استفاده شده است. با نظر بر این‌که در ادوار قبل هم استفاده از تناسبات در صناعات معماری رایج بود، اما در معماری عصر تیموری بهره‌گیری از هندسه در طرح‌های معماری به‌شدت قابل‌توجه بود؛ اما در این دوره با در نظر

---

۱. کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه بیرجند fazar@birjand.ac.ir
۲. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران
۳. استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه بیرجند

گرفتن بناهایی چون مدرسه غیاثیه خرگرد، مسجد گوهرشاد و بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی می‌توان ادعا کرد که در سازه‌های طاقی و ساخت فضای درونی گنبدخانه‌ها از یک نسبت دقیق هندسی استفاده شده است. آثار دوره تیموری در خراسان از دیرباز موردتوجه پژوهشگران بوده و هرکدام ازمنظر خاصی به پژوهش در باب این آثار پرداخته‌اند اما با توجه به پیشرفت ریاضیات کاربردی در عصر تیموری کمتر معمار و پژوهشگری به بیان چنین الگوهایی در ساخت این مدرسه توجه داشته است و آن چیزی که برای نگارندگان مدنظر می‌باشد مطالعه الگوهای هندسی در ساخت آن‌ها است.

در زمینه علوم هندسه در معماری دوره تیموری صاحب‌نظرانی چون برنارد اوکین، لیزا گلمبک و دونالد ویلبر در معماری این دوره چندین سیستم تناسبات را مورد بررسی قرار دادند. پژوهشگرانی چون هیلن براند، سرگئی شملنیزکی، جاناتان بلوم، شیلا بلر و گالینا پوگا چنکووا طی کتب و مقالاتی متعدد در باب معرفی بناهای دوره تیموری و ایلخانی به‌صورت مختصر به بیان ارتباط علم هندسه با صنعت معماری این دوره پرداخته‌اند. به‌رغم بررسی و مطالعات مختلف در بناهای دوره تیموری توسط محققین مذکور، آن‌چنان‌که باید در مورداستفاده علوم محاسباتی در ساختار معماری دوره تیموری بالأخص سه بنای موردمطالعه بررسی شود، نشده است.

در این پژوهش نگارندگان سعی برآن دارند که با مطالعه الگوهای هندسی دوره تیموری به‌صورت مجزا به بررسی ارتباط این الگوها با ساخت مدرسه غیاثیه خرگرد، مسجد گوهرشاد و بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی بپردازند و در طی این پژوهش به سؤالات زیر پاسخ دهد.

۱- الگو و نسبت هندسی مورداستفاده در ساخت گنبدخانه، پلان و نمای آثار موردمطالعه چه بوده است؟

۲- معمار در طراحی این ابنیه کدام‌یک از سیستم‌های تناسبات تیموری را به کار برده است؟

علی‌رغم پژوهش‌های ارزنده پژوهشگران مختلف در زمینه هندسه کاربردی و ساختار معماری دوره تیموری، کمتر پژوهشگری بناهای دوره تیموری را به‌صورت مجزا در حوزه این علوم بررسی کرده است. به این منظور مقاله حاضر با در نظر گرفتن رویکرد تحلیلی به بیان سهم علوم محاسباتی و هندسه کاربردی در معماری مدرسه غیاثیه می‌پردازد و امید است که این پژوهش ردپایی از سهم علوم ریاضیات را در صناعات معماری دوره تیموری، آشکار سازد.

پیشینه تحقیق

با توجه به غنی بودن معماری ایرانی- اسلامی و تطابق داشتن آن با علوم دقیقه، پژوهش‌های سودمندی در باب ارتباط معماری اسلامی با علوم ریاضی و هندسی صورت گرفته است. به علت اجرای محاسبات کاربردی در معماری دوره تیموری، می‌توان به مطالعه پژوهشگرانی چون «دونالد ویلبر» و «لیزا گلمبک» در کتاب «معماری تیموری در ایران و توران» (۱۳۷۴) که الگوهایی کلی را در طراحی ابنیه دوره تیموری مطرح کرده‌اند، «نقد و بررسی معماری تیموری ایران و توران» توسط «لیندا کوماروف» و «قوام الدین شیرازی معمار دوره تیموریان» توسط «دونالد ویلبر» پرداخت. مطالعات پژوهشگران شوروی در این زمینه بسیار ارزشمند است، مطالعاتی چون «تحلیل‌های هندسی» از بولاتف بر آرامگاه «قتلغ آقا در سمرقند»؛ «مان کوفسکایا»، بر «آرامگاه خواجه احمد یسوی و جامع سمرقند»؛ «مدرسه گوهرشاد هرات» توسط «دونالد ویلبر» که بیشتر بر روی بناهای دوره تیموری آسیای میانه متمرکز بوده‌اند (گلمبک و ویلبر، ۱۳۷۴). «گلرو نجیب اوغلو» در بخش چهارم کتاب «هندسه و تزیین در معماری اسلامی»(۱۹۹۵) به کاربرد هندسه عملی پرداخته است. در زمینه ریاضیات کاربردی در بناهای دوره تیموری می‌توان به پژوهش‌های «برنارد اوکین» در کتاب «معماری دوره تیموری در خراسان»(۱۳۸۶) در باب سازه‌های طاقی و به کار بردن هندسه اشاره کرد. با این حال پژوهشگران دیگری

چون «هیلن براند»، «سرگئی شملنیزکی»، «جاناتان بلوم» و «شیلا بلر» در این زمینه طی مقالاتی گوناگون در رابطه با معرفی بناهای دوره تیموری و ایلخانی با کاربرد علوم دقیقه در بناهای این دوره به مطالعه پرداختند. در سال (۱۳۸۸) پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «مدرسه مبارکه غیاثیه خرگرد، داستان مدرسه‌ای در شهر خورشید» توسط «مهدی گلچین عارفی» در دانشگاه شهید بهشتی همچنین، رساله دکتری در سال (۱۳۹۱) تحت عنوان «بازتاب شکوفایی هندسه کاربردی دوران اسلامی (رساله بوزجانی) در تزیینات معماری خراسان (با تکیه بر مساجد گناباد، ملک زوزن و فریومد)» توسط «مهسا خوارزمی» در دانشگاه تربیت مدرس دفاع شده است. دیگر مطالعات صورت گرفته در مورد ارتباط علوم ریاضی با معماری اسلامی، پژوهش‌های «جعفر طاهری» در مقالاتی چون «مناسبات معماری با علوم دقیقه در متون علمی دوره اسلامی»(۱۳۹۴) و مقاله بازخوانی تحلیل اصول هندسی و تناسب طلایی در مدرسه شوکتیه توسط «حسن هاشمی زرج آباد»(۱۳۹۴) می‌باشد که نشان‌دهنده ارتباط عمیق علوم ریاضی با معماری ایرانی اسلامی در دوره تیموری می‌باشد. همچنین در سال (۱۳۹۶) رساله‌ای تحت عنوان «بازشناسی و تحلیل تناسبات هندسی بناهای عصر تیموری با تکیه بر آثار معماری قوام الدین شیرازی» توسط نگارنده در دانشگاه بیرجند دفاع شده است. در بسیاری از این دست مطالعات، پژوهشگران توانسته‌اند ارتباط علوم هندسه و معماری دوره تیموری را در بناهای مختلف اثبات کنند. در این پژوهش سعی بر آن است که با استفاده از مطالعات پیشین پژوهشگران مذکور و بررسی الگوهای هندسی مطرح‌شده در دوره تیموری را بررسی کنند.

روش پژوهش

این مقاله از نوع پژوهش‌های بنیادین است، نگارندگان در این پژوهش از روش تحلیلی و گردآوری اطلاعات به‌صورت مشاهده میدانی و کتابخانه‌ای بهره جستند. در این پژوهش سعی بر آن است که هندسه به کار رفته در آثار معماری قوام الدین شیرازی در خراسان ایران به دلیل در دسترس بودن بناها بازشناسی شوند. زمینه و مباحث نظری و تئوری این پژوهش از کتاب مفتاح‌الحساب «غیاث‌الدین جمشید کاشانی» و کتاب «معماری تیموری در ایران و توران» توسط «لیزا گلمبک و دونالد ویلبر» اقتباس شده است. پلان و ترسیمات بکار رفته در این نوشتار توسط نگارندگان و از طریق نرم‌افزارهای Photoshop و Auto CAD رسم و تحلیل شده است. همچنین تصاویر به کار رفته در این مقاله هم توسط نگارندگان از بنا تهیه شده است. سپس با توجه به این‌که در دوره تیموری، معماران از چندین سیستم تناسبات در زمینه ساخت بنا استفاده می‌کردند، با بررسی پلان، نما و گنبدخانه‌های مدرسه غیاثیه، مسجد گوهرشاد و بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی الگو و سیستم هندسی به کار رفته بازشناسی شده است.

۱- معرفی هندسه به‌عنوان اساس طرح بناهای دوره تیموری

انسان سنتی تمام مخلوقات را به‌صورت تجلیات وجود یگانه می‌بیند و در مسیر الهامی که با طبیعت در آن سهیم است به شباهتی در ساختار و تناسب می‌رسد که به‌وسیله ریاضیات سنجیدنی می‌شود (اردلان- بختیار؛ ۱۳۹۰: ۵۱). به قطع یقین دانش ریاضیات و هندسه با یکدیگر همپوشانی دارند. تکامل ریاضیات و هندسه، تأثیر مستقیمی بر شکل‌گیری و توسعه معماری ایرانی دارد (Nejad Ebrahim, Aliabadi: 2015:220) تأسیس دولت‌های مستقل در خراسان در اوایل دوران اسلامی و حمایت حکمرانان باعث ایجاد مراکز علمی و فرهنگی و رشد و پرورش دانش و دانشمندان در این سرزمین شد؛ دانشمندان بزرگی در علوم مختلف به‌خصوص ریاضیات در این سرزمین پرورش یافتند. ابوالوفا بوزجانی، ریاضیدان

برجسته ایرانی قرن چهارم هجری، در بوزجان، در خراسان، زاده شد و نقشی مهم در کاربردی کردن هندسه و همکاری میان ریاضیدانان و معماران در دوران اسلامی داشت. رساله وی، فی ما یَحتاجُ الیهِ العُمّال و الصُنّاع مِن الاشکالِ الهِندسیَه، یکی از معتبرترین منابع در هندسه عملی دوران اسلامی است (خوارزمی؛ ۱۳۹۱: ۱۵). میراث معماری این دوره در تاریخ به‌عنوان یک امپراتوری فراگیر ریشه دارد. در دوره تیموری معماری ایرانی به‌طور متقارن و منظم طراحی شده است (Khazaee, 2015: 25). در این دوره غیاث‌الدین جمشید کاشانی با رساله طاق و ازج؛ نمونه دیگری از تأثیر هندسه کاربردی بر معماری را بازگو کرد. دوره تیموریان بی‌تردید دوران طلایی مدارس ایرانی است، خراسان و ماوراءالنهر زمینه تحولات جدی بودند، اگرچه مدارسی با طرح‌های بسیار عالی نیز در جنوب ایران ساخته شدند و ویژگی‌های این مدارس گاه در بناهای شمال شرقی کشور به کار گرفته می‌شدند، مانند بادگیر در خرگرد (هیلن براند؛ ۲۸۷: ۱۳۷۸). یکی از نوآوری‌های ساختمانی قرن پانزدهم آن بود که گنبدها را به‌جای آن‌که روی سنکنج[1] هشت‌ضلعی سنتی قرار دهند آن را بر دو جفت قوس متقاطع استوار می‌کردند و برای این کار روی اتاقی مربع به فاصله مساوی از دیوارها ۲ قوس آجری می‌ساختند و سپس دو قوس دیگر عمود بر آن‌ها بنا می‌کردند، این قوس‌ها در بالا با یکدیگر همپوشانی داشتند و قاعده چهارگوشی را برای گنبد به وجود می‌آوردند (هاتشتاین – دیلیس؛۱۳۹۰: ۴۱۶). تمامی بناهای این دوره دارای تقارن و تعقل و نماهای حجیم، برج‌های زاویه‌ای و یا مناره و یک ورودی عظیم و خوش‌ساخت با یک هشتی چندضلعی است که در جوانب به دو تالار عمومی و یا نمازخانه متصل می‌شود (تاکستن و دیگران؛ ۱۳۸۴: ۵۸). بر اساس گفته‌های پیشین نگارندگان در باب قوس‌های متقاطع، الگوی ریاضی بنای غیاثیه بر اساس همین قوس‌های متقاطع صورت می‌گیرد. به‌طور کل معماری تیموری در درجه اول در مقیاس بزرگ، قابل‌توجه است. در این دوره اساس ساختمان‌ها بر پایه فرم و ساخت‌وساز دوره سلجوقی می‌باشد به همراه مقیاس جدید که بر پایه هندسه دوره تیموری استوار بود (Khazaee, 2015: 25). در سبک آذری و به‌خصوص دوره تیموری به علت پیشرفت فنون ریاضیات و هندسه کاربردی الگوهای متنوع‌تری ایجاد شدند که در این زمینه، کتاب مفتاح الحساب غیاث‌الدین جمشید کاشانی این الگوها را برای سازه‌های طاقی مطرح کرده است؛ که این کتاب را شاهدی بر تخصص معماران تیموری- ترکمانی در محاسبات پیشرفته می‌شمارند (Necipoglu, 1995). مفتاح الحساب کاشانی، برای ریاضیدانان نوشته شده است تا معماران، زیرا کاشانی در این کتاب از اصطلاحاتی نام می‌برد که ریاضیدانان به کار می‌برند و با اصطلاحاتی که بنایان و نجاران استفاده می‌کنند متفاوت می‌باشد و این نشان‌دهنده این است که مخاطبان کتاب، اهل حرفه ساختمان نبودند (Komaroff,1993). با این حال می‌توان گفت که معماران دوره تیموری از این کتاب برای ساخت ابنیه استفاده می‌کردند و این نشان‌دهنده همپوشانی علم ریاضیات و حرفه معماری در دوره تیموری می‌باشد. همچنین می‌توان استدلال کرد که صناعاتی چون بنایی و نجاری باوجود نیاز به علوم ریاضی، در شمار علوم قرار نگرفته‌اند، بلکه اندیشمندان برخی فنون و هندسی که در ساخت ابنیه کاربرد دارند یا برخی علوم ریاضیات کاربردی در صناعات معماری را ذیل علوم ریاضی قرار داده‌اند (طاهری، ۱۳۹۴: ۱۳۲). با این حال در این دوره است ریاضیات جنبه عملکردی پیدا می‌کند و بستر الگویی برای ساختمان‌سازی می‌شود.

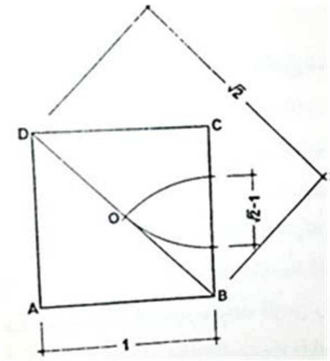
---

۱. سکنج شامل دو طاق اریب است که همدیگر را در یک نقطه قطع کرده باشند. شیوه زدن طاق ممکن است به صور مختلف (رومی، ضربی، چپیله، لاپوش و تیغه‌ای) باشد درهرحال، تقاطع دو طاق اریب این نوع گوشه سازی را به وجود می‌آورد (هاشمی زرج آباد،۱۳۹۰: ۱۲۵).

۲- سیستم‌های تناسبات دوره تیموری (قرن ۹ و ۱۰)

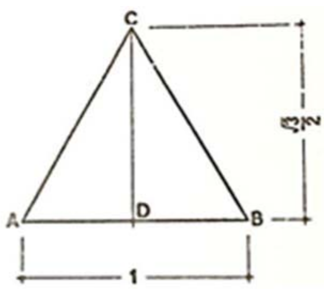
قوام الدین شیرازی معمار مدرسه غیاثیه برای صناعت آثار خود دو مرحله تحلیلی و هندسی را به کار می‌گرفت. قوام با به کار بستن ۴ سیستم تناسبات موجود در دوره تیموری توانست آثار معماری ارزنده‌ای را خلق کند (آذرخرداد؛ ۱۳۹۶: ۱۴۷).

۲-۱. قاعده ۱: مربع و مشتقات آن: که مهم‌ترین آن قطر $\sqrt{۲}$ نیمه و مضاعف آن و ضلع یک هشت‌ضلعی ($\sqrt{۲}$-۱) است (اوکین، ۱۳۸۶: ۱۱۰)(تصویر ۱).

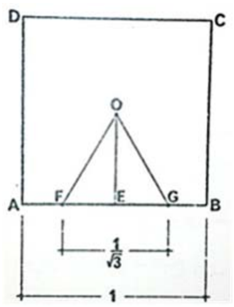


تصویر (۱) قاعده ۱، مربع و مشتقات آن (گولومبک، ۱۳۷۴: ۲۰۰)

۲-۲. قاعده ۲ و ۳ مثلث متساوی‌الاضلاع، مشتقات آن یعنی ضلع و ارتفاع $\frac{\sqrt{3}}{2}$ این‌چنین مثلث‌هایی در پیکره‌های دوازده گوش ضلع مساوی است؛ (۲-$\sqrt{۳}$) نقشی ایفا می‌کند. گاهی اوقات هندسه مربع و مثلث متساوی‌الاضلاع با هم ترکیب می‌شد، مانند آنچه در مستطیل‌های ($\sqrt{۲}$:$\sqrt{۳}$) که ارتفاع آن نصف مربع مولد است. اغلب باربر ($\sqrt{۳}$) به کار می‌رفت. اندازه این بعد را می‌توان با محاط ساختن یک پنج‌ضلعی و امتداد شعاع‌های آن کشید. (تصویر ۲ و ۳)

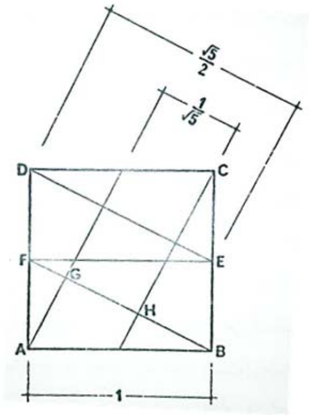


تصویر (۲)، قاعده ۲ مثلث متساوی‌الاضلاع و مشتقات آن (گولومبک و ویلبر ۱۳۷۴: ۲۰۰)

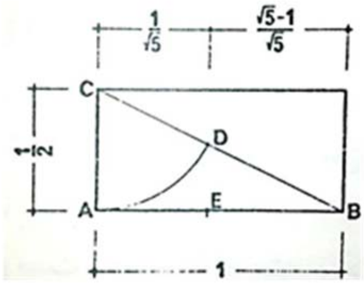


تصویر (۳) قاعده ۳ مثلث متساوی‌الاضلاع و مشتقات آن (همان)

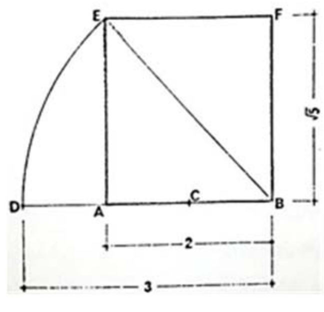
۲-۳. قاعده ۴-۵-۶ و ۷: نیم مربع: معمولاً با تقسیم مربع یک اتاق به نیمه‌هایی تشکیل می‌شود: به این طریق که با ترسیم قطرهای دو دسته نیم مربع به مربعی در مرکز دست می‌یابیم که ضلع آن $\frac{1}{\sqrt{5}}$ است. خود قطر $\frac{\sqrt{5}}{2}$ نقش عمده‌ای مخصوصاً در تعیین بلندی‌ها دارد. روش دیگر برای به دست آوردن مستطیلی به همان تناسبات ما، مثلثی می‌شود که دارای نسبت ۳:√۵: ۲ است. یک شکل مشترک که با نیم مربع ارتباط داشت مثلثی بود که از قطر و دو ضلع درست شده و می‌توانست برای جدا کردن قطعات متناسب خط $\frac{1}{\sqrt{5}}$ و $\frac{\sqrt{5}-1}{\sqrt{5}}$ به کار رود. این کار به‌صورت انجام می‌گرفت که قوسی را در راستای وتر جدا می‌کردند، شعاع که ارتفاع مثلی بود سپس از این نقطه عمودی به قاعده وارد می‌ساختند. این تناسبات گاهی برای طرح نماها به کار گرفته شد.



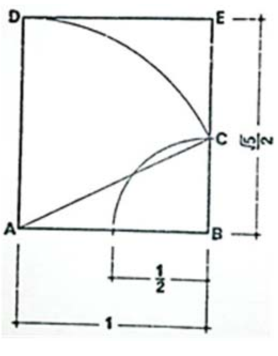
تصویر (۴) قاعده ۴ نیم مربع



تصویر (۵) قاعده ۵ نیم مربع

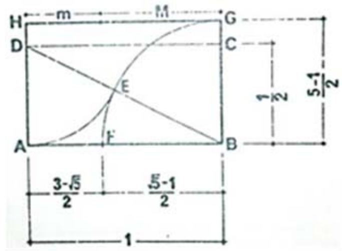


تصویر (۶) قاعده ۶ نیم مربع

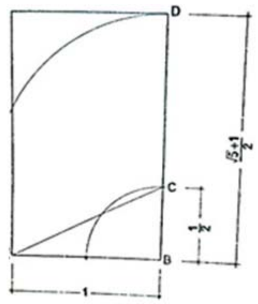


تصویر (۷) قاعده ۷ نیم مربع

۲-۴. قاعده ۸ و ۹ ریشه پنج مستطیل: با به کار بردن نیم مربع، قاعده را ممکن بود به طریقی دیگر که قبلاً نزد یونانیان به‌عنوان «حد متوسط» نسبت شناخته‌شده بود و در ساختن «بخش طلایی» نقش دارد، تقسیم کرد. این کار به این گونه انجام می‌گیرد که قوسی به طول ارتفاع در راستای وتر، مانند حالت قبل جدا کرده، سپس یک قوس ثانوی که مرکز آن در زاویه کوچک‌تر باشد در نقطه روی وتر رسم می‌کنند. در جایی که این قوس قاعده مثلث را قطع می‌کند، خط را به دو بخش یکی بزرگ‌تر $\frac{\sqrt{5}-1}{2}$ یا M و دیگری کوچک‌تر $\frac{3-\sqrt{5}}{2}$ یا m تقسیم می‌نماید. مضرب‌های این بخش معمولاً در طرح‌ریزی نماهای داخلی و خارجی و فضاهای بسیار دیگر استعمال می‌شد.



تصویر (۸) قاعده ۸ ریشه ۵ راست‌گوشه

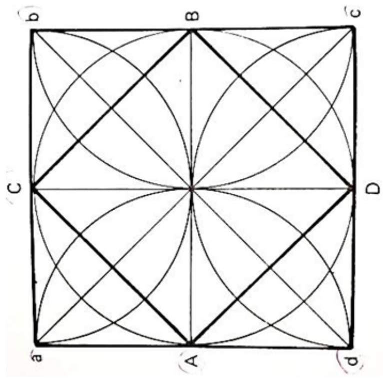


تصویر (۹) قاعده ۹ ریشه ۵ راست‌گوشه

الگوهای فوق با در نظر گرفتن نوع قاعده طاق و شبکه‌های سنکنجی به اجرا درمی‌آمدند.

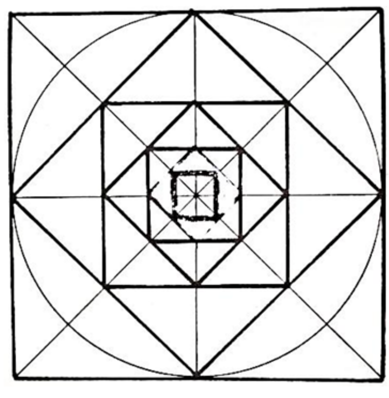
۳- دستگاه مربع و ریشه دوم نسبت‌ها

در هر مربع نقش مبنا (تصویر ۱۰) نسبت ضلع مربع محاطیACBD به ضلع مربع محیطی abcd برابر است با $\frac{AD}{ad}=\frac{1}{\sqrt{2}}$ یعنی (AB=ad، قطر دایره محاطی).



تصویر (۱۰) مربع نقش مبنا (السعید و پارمن، ۱۳۶۳: ۲۳)

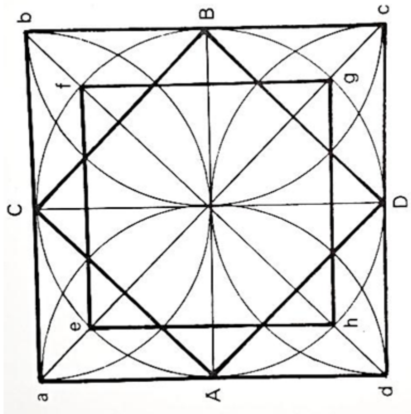
بنابراین اضلاع مربع‌های متحدالمرکز به شکل سری در (تصویر ۱۱) به نسبت $1:\sqrt{2}$ به هم همبسته‌اند و درنتیجه مساحت‌ها به ترتیب نصف می‌شوند.



تصویر (۱۱) همبستگی مربع‌های متحدالمرکز (السعید و پارمن، ۱۳۶۳: ۲۳)

نسبت اضلاع این سری مربع‌ها برابر است با ۱:۲ در واقع ضلع به ترتیب نصف شد و مساحت‌ها ربع.

در (تصویر ۱۲) با رسم قطر acو bd از مربع محیطی و وصل کردن نقطه تلاقی آن‌ها با دایره، مربع efgh را شکل دادیم که متناسب است با مربع ACDB اما با اضلاعی موازی مربع abcd. پس مربع‌های ACBD و efgh ستاره‌ای هشت پر می‌سازند که آن را «شبکه اصلی» الگوی مبنایی می‌نامیم که متکی به این ستاره هشت پر است.



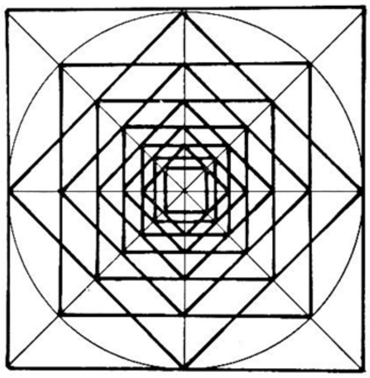
تصویر (۱۲) طریقه ایجاد ستاره هشت پر (السعید و پارمن، ۱۳۶۳: ۲۳)

با کشیدن ستاره‌های هشت پر متحدالمرکز (تصویر ۱۳) با استفاده از روش وصل کردن نقاط دستگاه هندسی، تقسیمات جزء هماهنگ با نقش مبنا را ترتیب می‌دهیم. در این دستگاه مربع‌های متحدالمرکز، اضلاع پی‌درپی متوازی شکل؟ به نسبت $1{:}\sqrt{2}$ به هم وابسته‌اند. پس همه اضلاع و اقطار مربع نقش مبنا به این نسبت قابل‌تقسیم به اجزا است. این بهترین دستگاه هندسی عملی اندازه‌گیری را نمایش می‌دهد که در زمانی که محاسبات ریاضی ممکن نبود قابل‌دستیابی بوده است (السعید و پارمان؛ ۱۳۶۳: ۲۲).

۴- نسبت ویژه یا برش مربع با قطر خود؛ « $\sqrt{2}$»

تناسبات رایج در ترکیب‌بندی هنرهای سنتی از جمله نسبت $\sqrt{2}$ در ایران، مراجع مختلفی دارد، مرجع ابتدایی آن در بخش مربوط به «تناسبات هندسه در عمل» از ریاضیدان برجسته قرن چهارم هجری/ دهم میلادی، ابوالوفاء بوزجانی است (السعید، ۱۳۶۳:۳۵۶). بوزجانی الگوی مبنا را دستگاه مربع و ریشه دوم نسبت‌هایش می‌خواند و تعریف آن را این‌گونه بیان می‌کند: «نسبتی افزاینده است که سطح و محیط و اضلاع آن‌ها با یکدیگر مقدار ثابتی می‌باشد.» (البوزجانی، ۱۳۸۴: ۹۸)

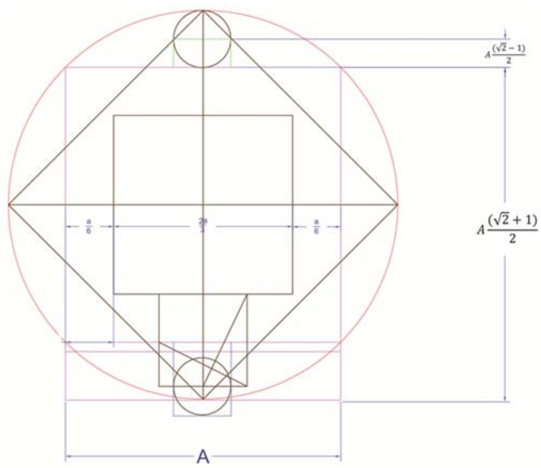
مربع‌های متحدالمرکز با قانون رشد $\sqrt{2}$، خطوط انتظام دهنده‌ای را می‌سازد که متکی به ستاره‌ای هشت پر است (هشت‌ضلعی) و اضلاع پی‌درپی آن با نسبت $\sqrt{2}$ به هم وابسته‌اند (تصویر ۱۳). این قانون هندسی در گنبد خانه شرقی مدرسه غیاثیه و کاربندی آن به اجرا درآمده است (تصویر ۱۳).



تصویر (۱۳) تناسب مربع رشد یابنده (السعید و پارمان؛ ۱۳۶۳: ۲۳)

۵- تحلیل هندسی مدرسه غیاثیه

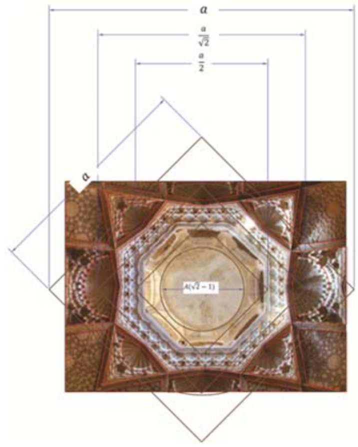
اگر عرض نما یک واحد مولد باشد، طول راست‌گوشه بیرونی (منهای دهانه پیش‌آمده و درگاه) نصف حاصل جمع قطر و ضلع یک مربع بر اساس طول نما یا $A:\frac{\sqrt{2}+1}{2}$ است. این راست‌گوشه را با درست کردن مربعی با ضلع A و مربع دومی با همان مرکز که ۴۵ درجه شده باشد، به‌آسانی می‌توان کشید. مسافت از وسط قاعده مربع اول تا گوشه مقابل مربع چرخیده (yx) اندازه بعد لازم را به دست می‌دهد. بادگیر در داخل گوشه مربع چرخیده به فاصله نصف ارتفاع مثلث گوشه یعنی $A:\frac{\sqrt{2}-1}{2}$ طرح‌ریزی شده است (تصویر ۱۴).



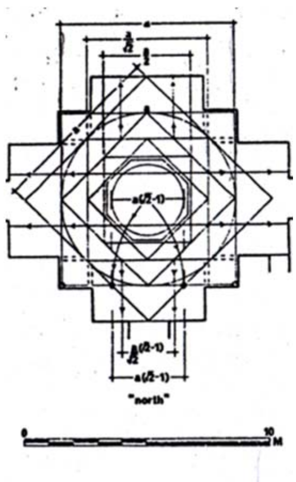
تصویر (۱۴) تحلیل هندسی پلان مدرسه غیاثیه منبع: نگارندگان

در گنبد خانه شرقی، ابعاد مربع و طاق‌نماها و عناصر قابل‌ملاحظه روبنای آن از یک سیستم مربع‌های رشد یافته (افزاینده) مشتق می‌شود. سه جفت مربع چرخیده از داخل به‌سوی نورگیر گنبدی شکل پیش می‌رود. اضلاع این مربع‌ها از تصاعد هندسی a

و $\frac{a}{\sqrt{2}}$ و $\frac{a}{2}$ پیروی می‌کنند (تصویر ۱۵–۱۶).

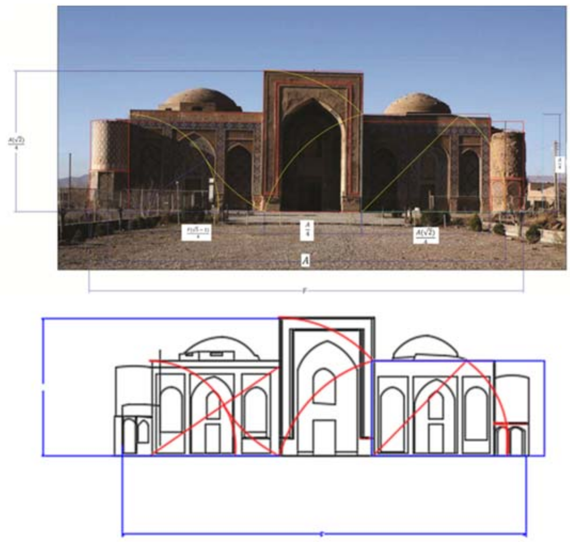


تصویر (۱۵): تحلیل هندسی گنبدخانه شرقی
منبع: (نگارندگان)



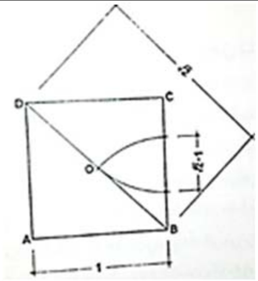
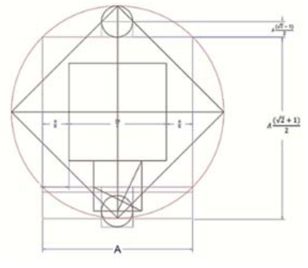
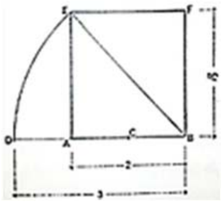
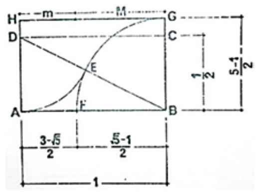
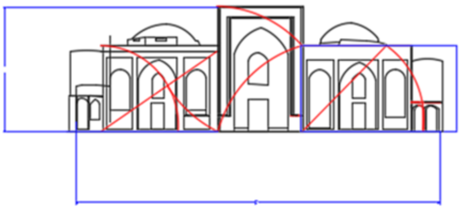
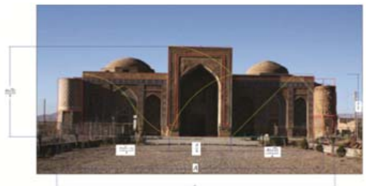
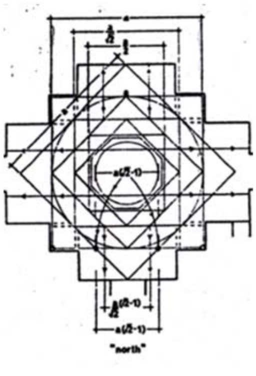
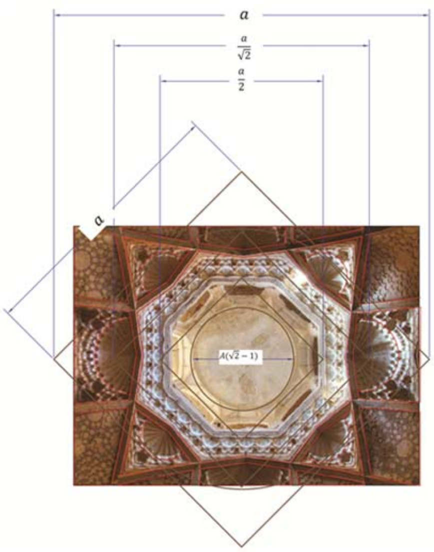
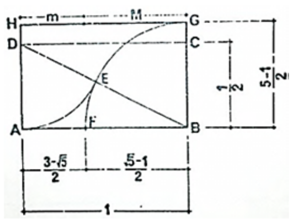
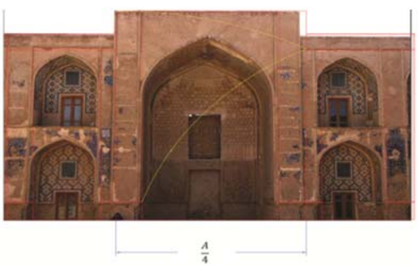
تصویر (۱۶): طرح گنبدخانه شرقی
منبع: (گلمبک و ویلبر، ۱۳۷۴:۲۰۹)

اگر بخواهیم برای ایوان، الگوی هندسی در نظر بگیریم می‌توانیم از قاعده ششم استفاده کنیم. این قاعده نمایان گر قطر مربع به همراه نیم مربع (مستطیل مکمل) می‌باشد. در این صورت مربعی را تا قسمت فوقانی دیوار گنبدخانه که با قسمت پاکار ایوان هم‌سطح است، رسم کرده و قطر آن را مشخص می‌کنیم، سپس از پاکار ایوان تا قسمت فوقانی چکاد را به‌عنوان نیم مربع یا مستطیل مکمل در نظر می‌گیریم. (تصاویر ۱۷–۱۸)



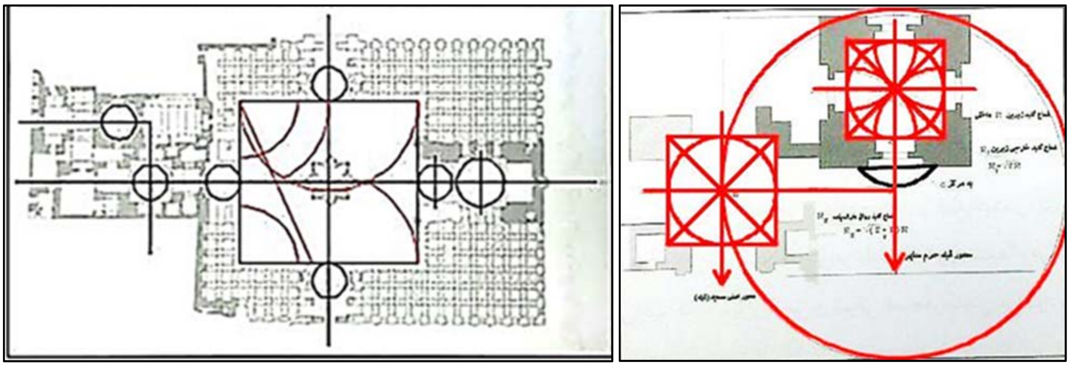
تصویر ۱۷– ۱۸: طرح تحلیل هندسی مقطع عمودی نمای مدرسه غیاثیه. منبع: نگارندگان

جدول (۱): تحلیل هندسی مدرسه غیاثیه خرگرد

پلان	استفاده از قاعده ۱ یعنی √۲ و مشتقاتش مانند $\frac{\sqrt{2}+1}{2}$		
مقطع عمودی نما	تلفیقی از قاعده ۶ (نیم مربع و نسبت √۵) و قاعده ۸ ریشه ۵ مستطیل و نسبت √۵ و مشتقاتش مانند $\frac{\sqrt{5}-1}{2}$	 	 
گنبدخانه شرقی	استفاده از قاعده ۱ و مربع‌های متحدالمرکز با قانون رشد $\sqrt{2}$	 	
ایوان	استفاده از قاعده ۸(ریشه ۵ راست‌گوشه).		

تحلیل هندسی مسجد گوهرشاد

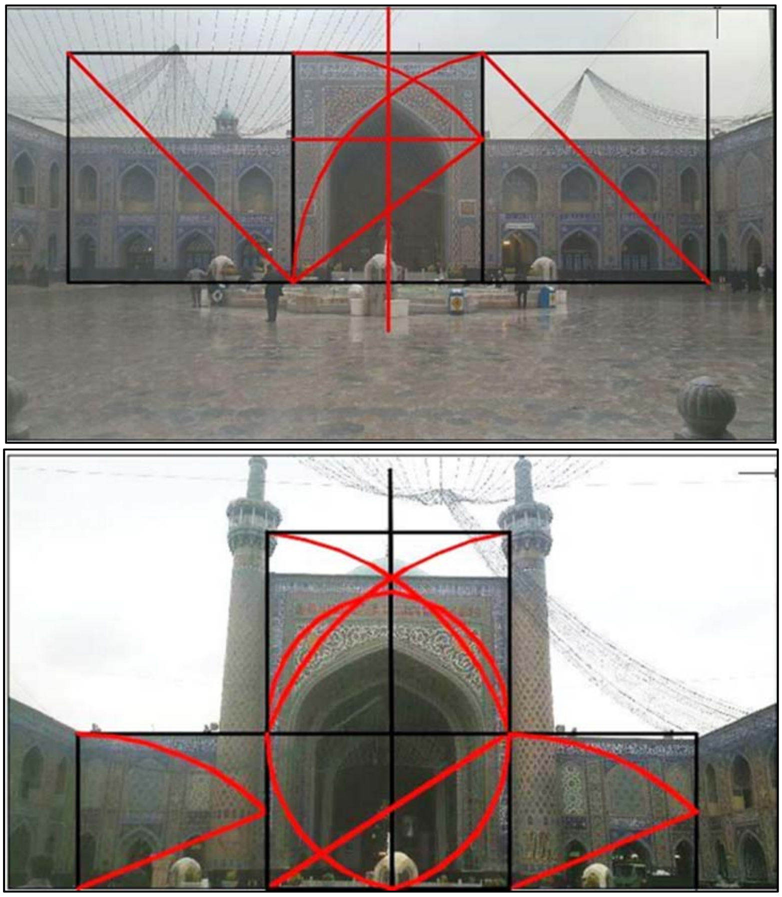
با توجه به این‌که حرم حضرت رضا و مسجد گوهرشاد در دو بازه زمانی مختلف بنا شده‌اند و حدود ۴۰۰ سال اختلاف قدمت دارند اما کاملاً جامع و یکپارچه به نظر می‌رسد گویا تحت یک الگو پرداخته شده‌اند. می‌توان اظهار داشت استاد قوام الدین شیرازی از هندسه و تناسبات حرم حضرت رضا و گنبدخانه آن در ساخت مسجد گوهرشاد پیروی کرده است و هندسه گنبدخانه حرم را مبنایی برای طرح مسجد گوهرشاد قرار داده است (تصویر ۱۹–۲۰). قوام الدین شیرازی در این طراحی این مسجد تلفیقی از قاعده ۶، ۷، ۸، ۹ استفاده کرده است.



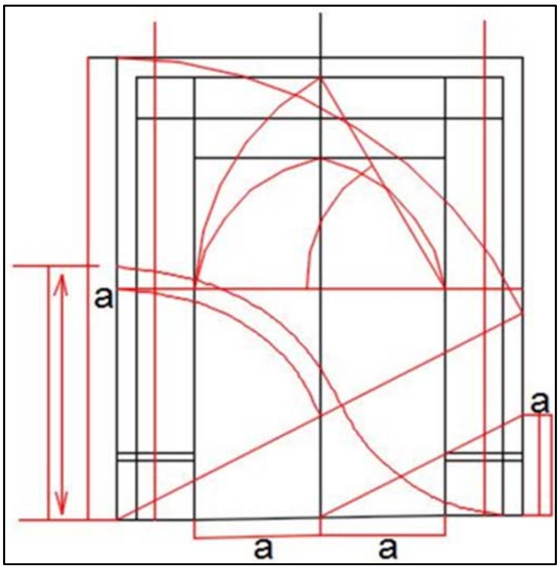
تصویر (۱۹– ۲۰) پیروی قوام الدین شیرازی از طرح حرم رضوی در مسجد گوهرشاد. منبع: (نگارندگان)

با تحلیل هندسی بر روی نما و پلان می‌توان اظهار داشت که قوام الدین از نسبت ویژه √۲ و از قاعده نیم مربع و ریشه ۵ راست‌گوشه استفاده کرده است.

معمار در طراحی پلان مسجد از الگوی هندسی مربع V۲ که یکی از رایج‌ترین الگوهای هندسی می‌باشد استفاده کرده است که در بیشتر پلان‌های بناهای دوره اسلامی استفاده شده است. در قسمت نما قوام الدین قاعده ششم را رعایت کرده است. اگر طرفین ایوان را مربع در نظر بگیریم و ایوان را مستطیل می‌توان گفت از نسبت قطر مربع و مستطیل مکمل در طراحی آن استفاده شده است. (تصویر) اگر ایوان مقصوره را از محل قرارگیری آن بر روی زمین تا پاکار ایوان مربعی را در نظر بگیریم و از پاکار ایوان تا انتهای چکاد مستطیل مکملی شکل می‌گیرد که همانند ایوان مدرسه غیاثیه از نسبت V۲ و V۵ استفاده شده است. (تصویر ۲۱–۲۲)

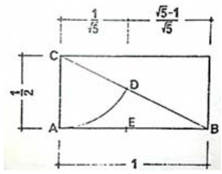
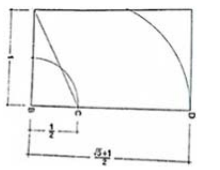
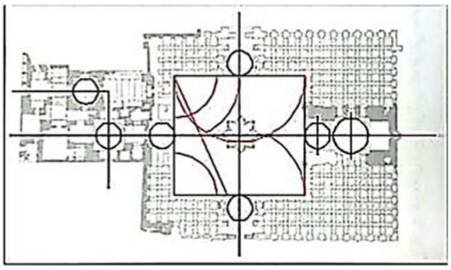
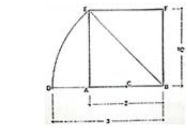
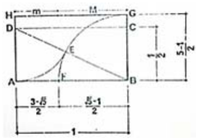
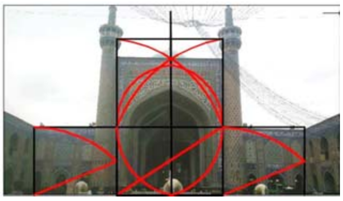
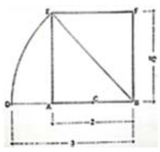
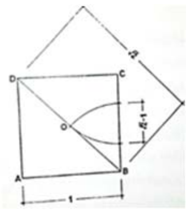
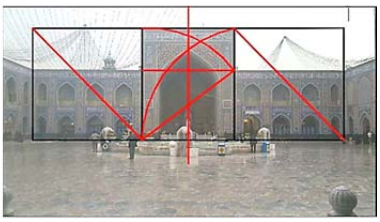


تصویر (۲۱-۲۲) طرح تحلیل هندسی مقطع عمودی نما و ایوان مقصوره مدرسه غیاثیه. منبع: (نگارندگان)



تصویر (۲۳) طرح هندسی سردر ایوان ۱-√۵، منبع: (نگارندگان)

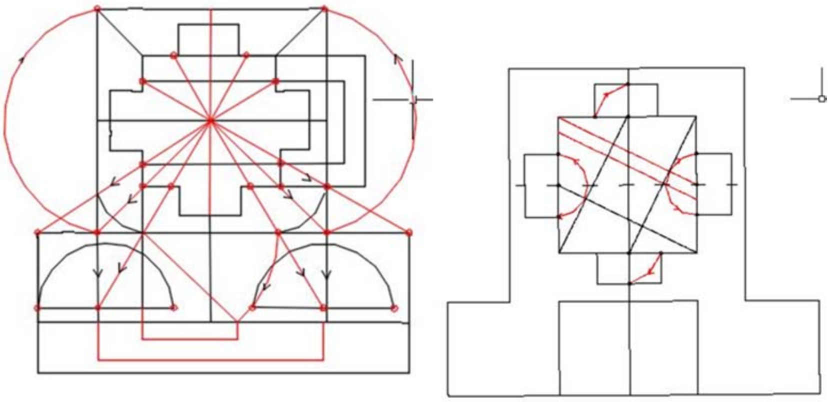
(جدول ۲) تحلیل هندسی مسجد گوهرشاد (نگارندگان)

پلان	تلفیقی از قاعده ۵ نیم مربع یعنی √۵ و مشتقاتش مانند $\frac{1}{\sqrt{5}}$ و قاعده ۹ یعنی ریشه ۵ مستطیل $\frac{\sqrt{5}-1}{2}$	 	
نمای ایوان مقصوره	تلفیقی از قاعده ۶ √۵ و √۲و قاعده ۸ نیم مربع یعنی نسبت √۵ و مشتقاتش	 	
نمای ضلع شرقی	تلفیقی از قاعده ۱ مربع و مشتقاتش مانند نسبت √۲ و قاعده ۶، نیم مربع و استفاده از نسبت √۵	 	

تحلیل هندسی بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی

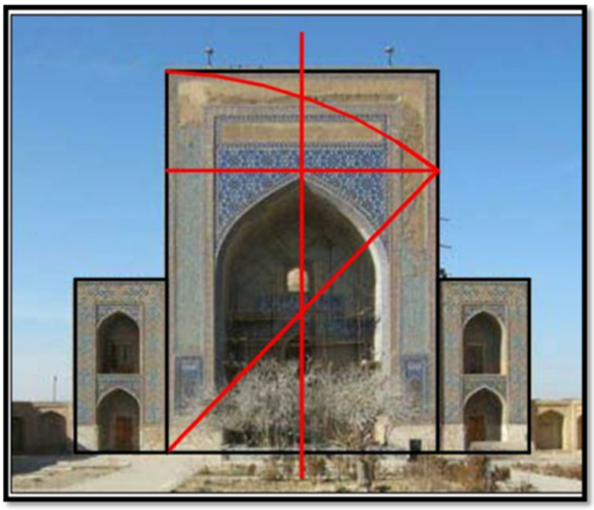
در طراحی بقعه تایباد می‌توان گفت، قوام الدین شیرازی از قاعده ۴، ۳ و ۲ یعنی مثلث متساوی‌الاضلاع مربع در پلان و از قاعده ۶ یعنی نیم مربع در نما استفاده کرده است. در قسمت گنبدخانه از نسبت ویژه √۲ و مربع افزاینده استفاده شده که کاملاً مطابق با گنبدخانه شرقی مدرسه غیاثیه خرگرد می‌باشد.

معمار در طراحی پلان تلفیقی از مشتقات √۲ و √۳ همچنین نیم مربع √۵ را به کار برده است. به این صورت که در قسمت پلان گنبدخانه از نسبت ویژه √۲ و در پلان کل بنا از مشتقات √۳ (مثلث متساوی‌الاضلاع) و √۵ (نیم مربع) استفاده کرده است. (تصویر ۲۴-۲۵).



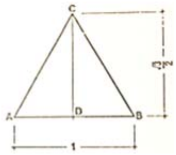
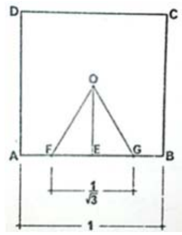
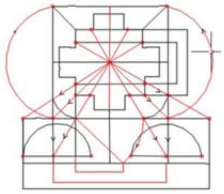
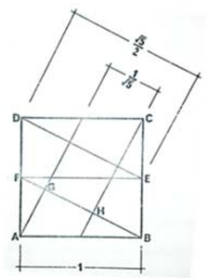
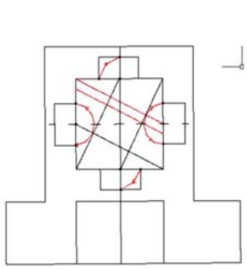
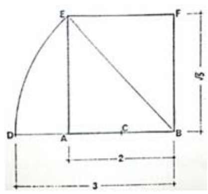
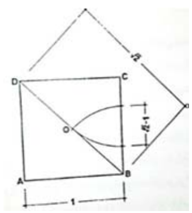
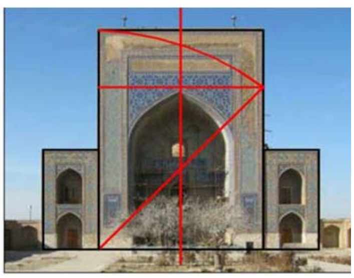
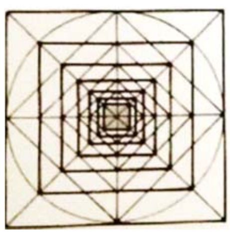
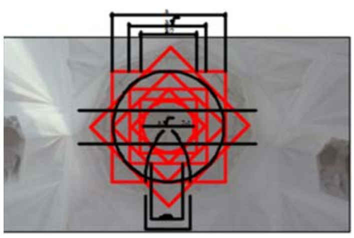
تصویر (تصویر ۲۴-۲۵) تحلیل هندسی پلان بر اساس مربع و مثلث متساوی‌الاضلاع (قاعده ۲ و ۳). منبع: (نگارندگان)

اگر بخواهیم برای نما، الگوی هندسی در نظر بگیریم می‌توانیم از قاعده ششم استفاده کنیم. این قاعده نمایان گر قطر مربع به همراه نیم مربع (مستطیل مکمل) می‌باشد. در این صورت مربعی را تا قسمت تیزه طاق رسم کرده و قطر آن را مشخص می‌کنیم، سپس قسمت چکاد[1] ایوان را به‌عنوان نیم مربع یا مستطیل مکمل در نظر می‌گیریم. قوام الدین طراحی ایوان سه بنای موردمطالعه از تناسب $\sqrt{2}$ و $\sqrt{5}$ مربع و مستطیل مکمل استفاده کرده است (تصویر ۲۶).



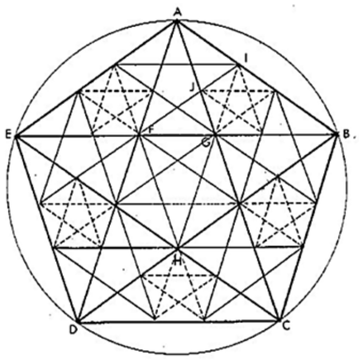
تصویر (۲۶) تحلیل هندسی ایوان

۱. به پیشانی ایوان چکاد گویند.

جدول (۳): تحلیل هندسی بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی (نگارندگان)			
پلان	استفاده از قاعده ۲ و ۳ یعنی مثلث متساوی‌الاضلاع و مشتقات آن همانند $\frac{\sqrt{3}}{2}$ در ارتفاع مثلث. استفاده از قاعده ۴ یعنی نیم مربع. تقسیم مربعی یک اتاق که به نیم‌هایی تقسیم می‌شود. در این قاعده نسبت $\frac{1}{\sqrt{5}}$ به $\frac{\sqrt{5}}{2}$ به کار برده شده است.	 	
			
نما	استفاده از قاعده ۱ و ۶ در نما یعنی استفاده از مربع و نیم مربع. در این قاعده نسبت $\sqrt{2}$ و $\sqrt{5}$ به کار برده شده است.	 	
گنبدخانه	استفاده از قاعده ۱ یعنی مربع و مشتقاتش و نسبت ویژه $\sqrt{2}$ومربع افزاینده. مربع‌های متحدالمرکز با قانون رشد $\sqrt{2}$، خطوط انتظام دهنده‌ای را می‌سازد که متکی به ستاره‌ای هشت پر است (هشت‌ضلعی) و اضلاع پی‌درپی آن با نسبت $\sqrt{2}$ به هم وابسته‌اند.		

نقد و بررسی هندسه پنج‌ضلعی در طراحی مسجد گوهرشاد و مدرسه غیاثیه خرگرد

پنج‌ضلعی از قرارگیری سه ثلث متساوی‌الساقین در کنار یکدیگر ایجاد می‌گردد. از دیرباز از زمانی که بابلی‌ها، هندسه را شناختند، با پنج‌ضلعی آشنا بودند. ولی پنج‌ضلعی برای ملت یونانی معنی و مفهوم دیگری داشت. حالت رمزی که پنج‌ضلعی القا می‌کرد در نزد فیثاغورث و پیروانش آن را به‌عنوان یک شعار قرار دادند و با رسم اقطار پنج‌ضلعی، ستاره پنج پری را به دست آوردند که از تقاطع اضلاع ستاره پنج‌ضلعی مرکزی ایجاد می‌شد که با پنج‌ضلعی نخستین مشابه بود. این عمل را تا بی‌نهایت می‌توان ادامه داد و ارتباط شکل با بی‌نهایت را برقرار ساخت. شالوده‌های هندسی زیر نقش طرح بناها بیش از هر چیز بر شکل‌های منظم هندسی و ترکیبات آن‌ها استوارند و در میان این شکل‌ها پنج‌ضلعی منظم نقش اصلی را ایفا می‌کند (بمانیان و دیگران،۱۳۹۰: ۸۹).



$AB = 1,\ EG = FB = 1,\ EB = \phi\ (1.618),\ GB = \phi - 1 = 1/\phi\ (0.618),$
$GI = FG = 1 - 1/\phi\ (0.382),\ FG = 1/\phi^2\ (0.382),\ JG = 1/\phi^3\ (0.236)$

تصویر (۲۷) نسبت زرین در پنج‌ضلعی و پنج رأسی (حجازی، ۱۳۸۷: ۱۰)

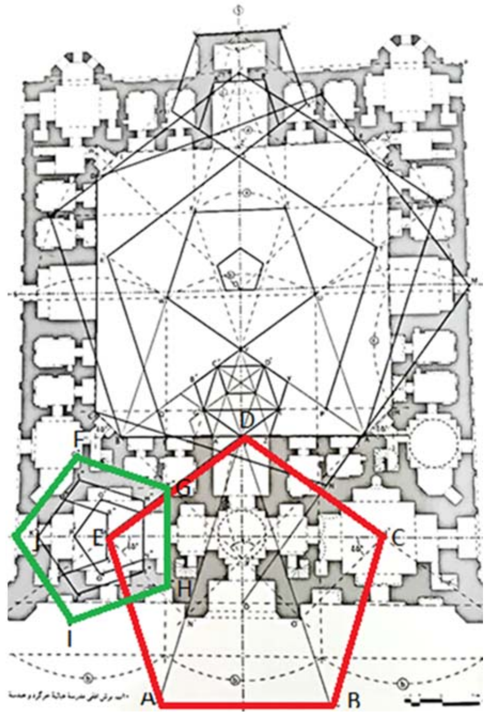
نسبت قسمت‌ها در پنج‌ضلعی و پنج رأسی (ستاره پنج پر) که برای افلاطون و فیثاغورث مقدس بودند (تصویر ۲-۴-۲-۲-۱-۳-۱). دوازده وجه افلاطونی این شکل را معادل کیهان در نظر گرفت. در هر پنج رأسی هر قسمت بزرگ‌تر (یا کوچک‌تر) مرتبط با نسبت Ø است. به‌طوری‌که یک سری توانی از نسبت زرین با توان‌های متوالی صعودی یا نزولی به‌صورت خودکار تولید می‌شوند (حجازی، ۱۳۸۷: ۹)(تصویر ۲۷).

Ø,⟦Ø,⟧^۲ ⟦Ø,⟧^۳ ⟦Ø,⟧^۴ Ø^۵...

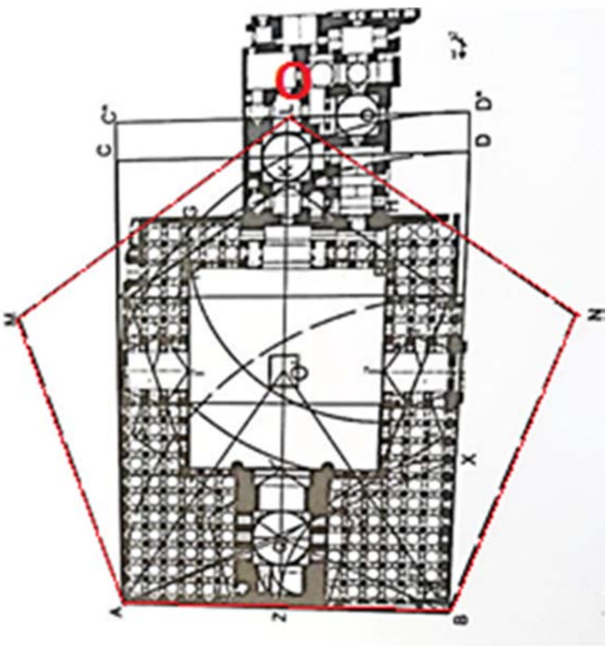
هندسه پنج‌ضلعی، ستاره پنج پر و هندسه پنج رأسی، نوعی از تناسبات زرین به‌حساب می‌آید. استفاده از هرگونه سیستم تناسبات بر اساس قاعده‌ای خاص می‌باشد. استفاده هندسه پنج‌ضلعی در بناهای دوران اسلامی ایران رواج زیادی دارد اما نمی‌توان تمام ابنیه موجود را به‌وسیله این الگو تحلیل کرد. در دوره تیموری معمار از ۱۰ قاعده موجود در طراحی بنا به میل و سلیقه خود استفاده می‌کند. به توجه به تحلیل هندسی تصویر (۲۸) نمی‌توان هندسه پنج‌ضلعی را به پلان مدرسه غیاثیه تعمیم داد. در تصویر زیر الگوی پنج‌ضلعی بدون هیچ قاعده‌ای روی پلان جای گرفته است. اضلاع، زوایا و نقاط در قسمت‌های نامتعارف پلان قرار گرفته‌اند که از هیچ نسبت خاصی پیروی نمی‌کند به‌عنوان‌مثال پاره‌خط AB پنج‌ضلعی ABCDE در ضلع جنوبی بنا خارج از پلان قرار گرفته است و همچنین محیط بر گنبدخانه غربی بدون هیچ قاعده‌ای رسم شده است. این عدم برخورداری از ضابطه در تحلیل پنج‌ضلعی مسجد گوهرشاد هم نمایان است. در تصویر

(۲۹) پنج‌ضلعی محیط بر پلان مسجد، طبق قاعده خاصی رسم نشده است به‌عنوان‌مثال رأس پنج‌ضلعی (O) در خارج از پلان مسجد و در قسمت پلان حرم رضوی قرار گرفته است.

بنابراین می‌توان گفت قوام الدین شیرازی از هندسه پنج‌ضلعی در بناهای موردمطالعه این پژوهش استفاده نکرده است زیرا این ابنیه بر اساس ضوابط و قواعد خاص دوره تیموری طراحی و اجرا شده‌اند.



(تصویر ۲۸) برش افقی و تحلیل هندسه پنج‌ضلعی مدرسه غیاثیه خرگرد (نوایی، حاجی قاسمی، ۱۳۹۰: ۱۲۳)

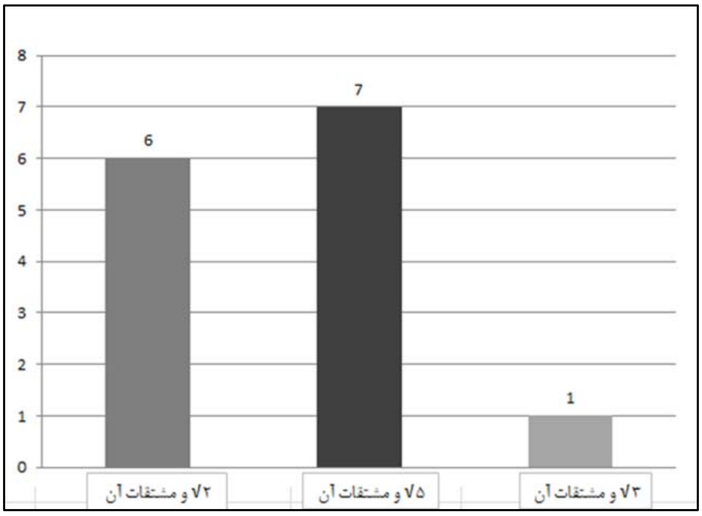


تصویر (۲۹) تحلیل هندسی پلان مسجد گوهرشاد نسبت به حرم (صادق نیا، ۱۳۹۳: ۱۹۲)

نتیجه‌گیری

قوام الدین شیرازی معمار برجسته دوره تیموری با در نظر گرفتن سیستم‌های تنظیم تناسبات در این عصر به صناعت آثار قابل‌توجهی چون مجموعه هرات، مجموعه سمرقند، مسجد گوهرشاد، مدرسه غیاثیه خرگرد، بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی پرداخت. نگارندگان به دلیل عدم در دسترس بودن مجموعه سمرقند و مجموعه هرات، در این پژوهش به مطالعه آثار معماری قوام الدین در داخل ایران پرداختند. قوام الدین شیرازی در طراحی سه بنای مدرسه غیاثیه مسجد گوهرشاد و بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی از نسبت‌های اعداد اصم و الگوی هندسی مربع استفاده کرده است. با توجه به تحلیل هندسی آثار معماری قوام الدین شیرازی بیشترین تناسبات در طراحی بناها بر گرفته از اعداد اصم هستند که بهترین نوع تناسبت طلایی یا زرین محسوب می‌شود. قوام الدین از نسبت $\sqrt{5}$بیشترین استفاده را در طراحی آثار خود برده است. (نمودار ۱) $\sqrt{5}$ و مشتقات آن‌که به‌عنوان نیم مربع و تقسیم مربع به نیمه‌هایی، شناخته می‌شود بر پایه نسبت $\sqrt{2}$ (شکل

هندسی مربع) قرار گرفته است. می‌توان گفت نسبت زرین √۲ پایه و اساس هندسه ایرانی- اسلامی است؛ که در دوره تیموری به شکل پیچیده‌تری به همراه دیگر تناسبات مورداستفاده قرار می‌گیرد.



نمودار (۱): بیشترین استفاده از تناسبات هندسی

معمار در مسجد گوهرشاد از سیستم √۲و مشتقات آن مانند ۱+√۲ استفاده کرده است. این نسبت در گنبدخانه حرم حضرت رضا هم مورداستفاده قرار گرفته است پس می‌توان گفت که قوام الدین شیرازی در ساخت این مسجد نسبت هندسی گنبدخانه حرم را مبنا قرار داده و طرح مسجد گوهرشاد را اجرا کرده است. با توجه به ترسیمات هندسی پلان می‌توان گفت که معمار تلفیقی از قاعده ۵ نیم مربع یعنی √۵ و مشتقاتش مانند$\frac{1}{\sqrt{5}}$ و قاعده ۹ یعنی ریشه ۵ مستطیل $\frac{\sqrt{5}-1}{2}$را در پلان مسجد به کار برده است. در ترسیمات هندسی ایوان مقصوره از قاعده ۶ و ۱، یعنی √۵ و نسبت ویژه √۲و قاعده ۸ نیم مربع (نسبت √۵ و مشتقاتش) استفاده شده همچنین قوام الدین در طراحی اضلاع شرقی و غربی مسجد، تلفیقی از قاعده ۱، مربع و مشتقاتش مانند نسبت √۲ و قاعده ۶ نیم مربع و نسبت √۵ را به کار برده است.

در مدرسه غیاثیه خرگرد، در هر قسمت از فضاهای معماری شاهد چند نوع سیستم تناسبات هستیم در پلان این مدرسه از قاعده ۱ (سیستم مربع و مشتقات آن) همچون $\frac{\sqrt{5}+1}{2}$ و $\frac{\sqrt{5}-1}{2}$استفاده شده است با بررسی دیگر فضاهای معماری همچون نما می‌توان پی برد که مقطع عمودی نما با تلفیقی از قاعده ۶ (نیم مربع و نسبت √۵) و قاعده ۸ ریشه ۵ مستطیل و نسبت √۵ و مشتقاتش مانند $\frac{\sqrt{5}-1}{2}$ اجرا شده است. در قسمت گنبدخانه هم شاهد اجرای نسبت ویژه و مربع‌های متحدالمرکز با قانون رشد √۲ می‌باشیم.

در بقعه مولانا زین‌الدین ابوبکر تایبادی، معمار از همان قواعد استفاده کرده است به‌عنوان‌مثال در قسمت پلان قاعده ۲ و ۳ یعنی مثلث متساوی‌الاضلاع و مشتقات آن همانند $\frac{\sqrt{3}}{2}$در ارتفاع مثلث و قاعده ۴ یعنی نیم مربع اجرا شده است. این نسبت برابر است با $\frac{1}{\sqrt{5}}$به$\frac{\sqrt{5}}{2}$

در قسمت گنبدخانه، مربع‌های متحدالمرکز با قانون رشد √۲، خطوط انتظام دهنده‌ای را می‌سازد که متکی به ستاره‌ای هشت پر است (هشت‌ضلعی) و اضلاع پی‌درپی آن با نسبت ۲√ به هم وابسته‌اند. این قانون هندسی در گنبد

خانه شرقی مدرسه غیاثیه و کاربندی آن به اجرا درآمده است؛ و قوام الدین شیرازی در طراحی گنبدخانه این دو بنا از پیمون و سیستم تناسب یکسانی استفاده کرده است.

با تحلیل چنین الگوها و سیستم تناسبات به کار رفته در ساخت سه بنای موردمطالعه، پژوهش حاضر توصیفی از نقش ریاضی‌دانان و کاربرد دانش هندسه توسط معماران از جمله قوام الدین شیرازی در فرایند تکوین معماری در دوره تیموری می‌باشد. با بررسی و تحلیل هندسی مدرسه غیاثیه خرگرد، مسجد گوهرشاد و بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی می‌توان اظهار داشت که معمار از اصول هندسه در باب ساخت بنا بهره برده است. در این دوره ابنیه دارای ضوابطی خاص می‌شود که این ضوابط همان ده قاعده یا سیستم تناسبات موجود در معماری دوره تیموری است. ایجاد تناسبات خاص در نیارش بنای موجود نقش اساسی دارد که باعث سازوار و به اندام شدن بنا شده است.

منابع

- اوکین، برنارد (۱۳۸۶) *معماری تیموری در خراسان*، ترجمه علی آخشینی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی
- بوزجانی، ابوالوفا محمد بن محمد، (۱۳۸۴)، *هندسه ایرانی کاربرد هندسه در عمل*، ترجمه علیرضا جذبی، تهران، انتشارات سروش
- بمانیان، محمدرضا؛ بقایی، پرهام؛ اخوت، هانیه (۱۳۹۰)، *کاربرد هندسه و تناسبات در معماری*، تهران، هله
- پوگاچنکووا، گالینا آناتولیونا (۱۳۸۷)، *شاهکارهای معماری آسیای میانه سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی*، ترجمه سید داوود طبایی عقدایی، تهران، فرهنگستان هنر
- جامی، عبدالرحمن بن احمد: (۱۳۷۰)، *نفحات الانس*، تهران، چاپ محمود عابدی
- جعفری، عباس (۱۳۹۱)، *شناسنامه جغرافیای طبیعی ایران*، تهران، موسسه گیتا شناسی
- حافظ ابرو (۱۳۷۵)، *جغرافیای حافظ ابرو*، به تصحیح صادق سجادی، تهران، نشر میراث مکتوب
- حجازی، مهرداد (۱۳۸۷)، هندسه مقدس در طبیعت و معماری ایرانی، *مجله تاریخ علم*، شماره ۷، صص ۱۷-۴۴
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۶۲)، *حبیب السیر فی اخبار البشر*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات خیام
- دولتشاه سمرقندی (۱۳۸۵)، *تذکره الشعرا*، به تصحیح فاطمه علاقه، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- صادق نیا، سمیرا (۱۳۹۳)، طراحی مسجد و بازآفرینی اتحادی ارگانیک از منظر تکنولوژی با الهام از مسجد گوهرشاد، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته معماری اسلامی*، دانشگاه بین‌المللی امام رضا.
- عصام، السعید؛ پارمان، عایشه؛ (۱۳۶۳)، *نقش‌های هندسی در هنر اسلامی*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات سروش
- شوشتری، نورالله شریف الدین (۱۳۵۴)، *مجالس المومنین*، تهران
- شیرازی، محمد معصوم (۱۳۳۹)، *طرائق الحقایق*، به تصحیح محمد جعفر محبوب، تهران، بارانی
- صالحی کاخکی، احمد (۱۳۶۷)، کتیبه‌های بقعه زین‌الدین ابوبکر تایبادی، *نشریه هنر و معماری*، شماره ۲۵، صص ۶۲- ۹۸
- فرجی، عبدالرضا (۱۳۶۶)، *جغرافیای کامل ایران*، تهران، شرکت چاپ و نشر ایران
- فصیحی خوافی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد (۱۳۳۹)، *مجمل فصیحی*، به تصحیح محمود فرخ، مشهد، کتاب‌فروشی باستان
- گلچین عارفی، مهدی (۱۳۸۸)، استاد قوام الدین شیرازی معمار افسانه، *مجله گلستان هنر*، شماره ۱۶، صص ۷۹- ۸۵
- مایس، پیرفون (۱۳۷۸) *عناصر معماری از فرم به مکان*، ترجمه مجتبی دولتخواه، تهران، ملائک
- نوایی، امیر علیشیر (۱۳۶۲)، *مجالس النفایس*، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران، توس
- نوایی، کامبیز؛ حاجی قاسمی، کامبیز (۱۳۹۰)، *خشت و خیال شهر معماری اسلامی ایران*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، سروش
- ویلبر، دونالد؛ گولومبک، لیزا (۱۳۷۴)، *معماری تیموری در ایران و توران*، ترجمه کرامت الله افسر، محمدیوسف کیانی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور

– یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۶۳)، *ظفرنامه تیموری*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

– Kotof, S. (1986), The Architect in the middle Ages, East and West, in *Architect Chapter* in the History, New York, Oxford University press.

تبیین سلسله‌مراتب فضایی و کارکردی سکونتگاه‌های دوران صفوی دشت بُرخوار اصفهان بر اساس نظریه مکان مرکزی

سعید امیرحاجلو[1]

چکیده

گسترش بسیاری از مراکز شهری و روستایی دشت بُرخوار در دوران صفوی، متأثر از موقعیت آن در شمال شهر اصفهان و بر سر شاهراه شمالی اصفهان بود. وجود کاروانسراهای سلطنتی (مادرشاه و شیخ‌علیخان)، شهر نوبنیاد دولت‌آباد (محل آماده شدن شاه برای سفر به مشهد، فرح-آباد ساری و اشرف‌البلاد)، مدرسه ناشناخته اما فاخر جعفرآباد و ده‌ها اثر از دوران صفوی در برخوار، نشانگر اهمیت این دشت در دوران صفوی است. پرسش این است که سکونتگاه‌های دوران صفوی در دشت برخوار چگونه توزیع شده و روابط و سلسله‌مراتب فضایی آن‌ها چگونه است؟ روش گردآوری داده‌ها «میدانی ـ اسنادی» و روش پژوهش «توصیفی ـ تحلیلی» است. تحلیل‌ها از نوع «تحلیل فضایی» و بر پایه نظریه مکان مرکزی و الگوی شش‌ضلعی‌های کریستالر است. اگرچه به دلیل پیشرفت‌های صنعتی و شیوه‌های نوین تأمین منابع در دوران معاصر، نظریه مکان مرکزی کارآیی خود را برای مطالعات جغرافیایی امروزی از دست داده، اما در تحلیل سلسله‌مراتب کارکردی و فضایی «جوامع تاریخی»، با توجه به اصول و ویژگی‌های این نظریه می‌توان از آن بهره برد. بر پایهٔ این نظریه، گاه در یک محدودهٔ جغرافیایی کاملاً مسطح یک یا چند کانون جمعیتی بزرگ‌تر از مراکز دیگر است و کمیّت کالاها و خدماتی که در این کانون‌ها عرضه می‌شود، بیش از سکونتگاه‌های پیرامونی است. اگر نقشه توزیع آثار با شبکه شش‌ضلعی‌ها منطبق شود، کانون‌های بزرگ در مرکز شش‌ضلعی‌ها و مراکز کوچک‌تر روی اضلاع قرار می‌گیرند. شعاع این شش‌ضلعی‌ها تابع مسافتی است که ساکنان یک مرکز برای تأمین نیاز خود در یک روز می‌پیمایند. بر اساس نقشه همپوشانی آثار دوران صفوی برخوار و شش‌ضلعی‌های کریستالر، مراکز کانونی در دوران صفوی شامل مورچه‌خورت، گز، دُرمیانِ شاپورآباد، دولت‌آباد قدیم، جعفرآباد، دُمبی و روستای شاهوازی کمشچه بود. حجم و کمیت مواد فرهنگی سطحی نیز تأییدکنندهٔ مرکزیت این محوطه‌هاست. در همین دوران، روستاها و سکونتگاه‌های دیگری در درجه دوم اهمیت قرار داشتند که عبارت‌اند از علی‌آباد ریگ، گرگاب، حبیب‌آباد، کربکنـد، زمان‌آباد نرمی، لودریچه، خورزوق، رباط‌سلطان و سین. همچنین برخی مراکز دیگر به‌عنوان اقامتگاه‌های میان‌راهی در درجهٔ سوم قرار داشتند و موقعیت آن‌ها تابع عبور راه-های ارتباطی بود، نه قرارگیری در نقاط کانونی؛ ازجمله اقامتـگاه چهارآباد، بهجت‌آباد، مادرشاه، قلعه اتابکی و هل‌آباد.

واژگان کلیدی: شهرهای تاریخی، روستاهای تاریخی، آثار صفوی، دشت برخوار، نظریه مکان مرکزی، کریستالر

---

۲. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه جیرفت، s.hajloo@ujiroft.ac.ir

مقدمه

دشت بُرخوار در شمال شهر اصفهان و در فاصلهٔ میان رشته‌کوه‌های کرکس و دشت اصفهان واقع است و به‌عنوان دروازه ورودی شهر اصفهان از سوی شمال، اهمیت دارد. گسترش بسیاری از مراکز شهری و روستایی در دشت برخوار نیز متأثر از همین موقعیت ویژهٔ آن در حاشیه شمالی شهر اصفهان بوده است. افزون بر این، راه‌های ارتباطی اصلی و فرعی اصفهان و نواحی دیگر کشور در دوره صفوی از همین دشت می‌گذشت. به نظر می‌رسد شکل‌گیری برخی از سکونت‌ها و مراکز شهری کوچک و بزرگ در دشت برخوار و توسعه بسیاری از آن‌ها، ارتباط مستقیمی با عبور این راه‌های ارتباطی داشته و توسعهٔ شهر اصفهان در دورهٔ صفوی، بر توسعهٔ آن مراکز شهری و روستایی هم‌جوار در دشت برخوار اثرگذار بوده است.

علاوه بر این، درک و شناخت بسیاری از تحولات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در مراکز شهری و روستایی برخوار، باید با توجه به تحولات شهر اصفهان صورت گیرد؛ زیرا هم‌جواری دشت برخوار با شهر اصفهان، سبب شکل-گیری پیوندهای عمیق میان تحولات شهر اصفهان و نواحی هم‌جوار بود. به‌عنوان نمونه، به دلیل وجود شبکه ارتباطی و جاده‌های متعدد در نواحی شمالی اصفهان، «مبادله» ـ که از اساسی‌ترین مفاهیم در دگرگونی‌ها و تحوّلات فرهنگی و هنری و اقتصادی است ـ میان این شهر و مراکز سکونتی شمال دشت اصفهان بیشتر و آسان‌تر شکل می‌گرفته‌است.

از سوی دیگر، تولید و رشد صنایع مختلف در دشت برخوار، با توسعه و اهمیت یافتن اصفهان در دوره صفوی ارتباط می‌یابد؛ زیرا در عصر صفوی، با توجه به انتخاب اصفهان به‌عنوان مرکز حکومت و رشد روزافزون صنایع و توسعهٔ شهر اصفهان، بسیاری از مراکز تولیدی و صنعتی به شهرها و روستاهای هم‌جوار منتقل شد. همچنین با توجه به موقعیت رشته‌کوه‌های مرتفع کرکس در شمال دشت اصفهان، دروازه‌های ورودی این شهر از نواحی شمالی، دقیقاً بر سر راه‌های ذکر شده و برخی از شهرها و روستاهای شمال اصفهان قرار داشت. این امر از نظر جنبه‌های دفاعی و نظامی، اهمیت بسیاری داشت؛ چراکه بسیاری از یورش‌ها و هجوم‌ها از این دروازه‌ها صورت می‌گرفت و توسعه و تداوم حیات در مراکز شهری و روستایی کوچک و بزرگ شمال اصفهان، از این حملات متأثر می‌شد؛ بنابراین، وجود مراکز دفاعی و نظامی در نواحی شمالی شهر اصفهان ضروری بود.

بر این اساس، مراکز سکونتی شهری و روستایی و میان‌راهی دشت برخوار در دوره صفوی بیش از گذشته توسعه یافتند. در پی آن، اگرچه روابط این مراکز با شهر اصفهان در شکل‌گیری و توسعه و کارکرد آن‌ها اثر داشت، روابط میان خود مراکز شهری و روستایی دشت برخوار با یکدیگر نیز تعیین‌کننده کارکرد، اهمیت و سلسله‌مراتب میان آن‌ها بود؛ بنابراین، این پرسش مطرح است که سکونتگاه‌های دوران صفوی در دشت برخوار چگونه توزیع شده و روابط و سلسله-مراتب فضایی آن‌ها چگونه است؟ هدف از این مقاله، تبیین روابط فضایی میان سکونتگاه‌های شهری و روستایی دشت برخوار در دوره صفوی و تعیین مکان‌های مرکزی و سکونتگاه‌های حاشیه‌ای یا مراکز سکونتی درجه‌یک و درجه‌دو بر اساس نظریه مکان مرکزی کریستالر و آگوست لوش است. با توجه به اینکه در مطالعات باستان‌شناسی دوران اسلامیِ اصفهان، عمدتاً توجه بیشتری به آثار شهری اصفهان شده و شواهد باستان‌شناختی حاشیه شمالی اصفهان کمتر موردتوجه قرار گرفته‌اند، مطالعه سکونتگاه‌های تاریخی دشت برخوار با رویکرد تحلیل فضایی و جغرافیایی و تبیین جایگاه و نقش این سکونتگاه‌ها در توسعه منطقه و شهر اصفهان اهمیت دارد.

پیشینه پژوهش

یکی از مهم‌ترین و نخستین پژوهش‌ها درباره آثار دشت برخوار، بررسی‌ها و مطالعات ماکسیم سیرو است که در سال ۱۹۴۹ در کتابی با عنوان «کاروانسراهای ایران و ساختمان‌های کوچک میان‌راه‌ها» به چاپ رسیده است. وی در این کتاب، کاروانسراهای منطقه را معرفی و توصیف کرده و نقشه‌ها و طرح‌هایی از این آثار ارائه نموده است. لطف‌الله هنرفر (۱۳۴۴) نیز در کتاب ارزشمند خود به توصیف کتیبه‌های مسجد جامع گز، کاروانسرای گز، کاروانسرای شیخ‌علیخان چاله‌سیاه و کاروانسرای مورچه‌خورت پرداخته است. همچنین، سیرو (۱۳۵۷) در کتاب «راه‌های باستانی ناحیه اصفهان و بناهای وابسته به آن» برخی از کاروانسراهای دشت برخوار از جمله کاروانسرای صفوی گز، کاروانسرای شیخ علیخان چاله‌سیاه و کاروانسرای مادرشاه مورچه‌خورت را معرفی و توصیف کرده و نقشه‌ها و مقاطعی از آن‌ها ارائه نموده است؛ اما بر طبق گفته خود سیرو، به دلیل عدم امکان بررسی برخی از راه‌ها و مناطق ـ که در آن زمان با وسایل نقلیه و جاده‌های نامناسب آن روزگار امکان‌پذیر نبوده ـ برخی از بقایای معماری و شهرها و روستاهای اطراف اصفهان بررسی نشده است. باوجوداین، قدمت و کارکردهای پیشنهادی وی را دربارهٔ بناهای موردبحث می‌توان پذیرفت. ویژگی دیگر اثر او در این است که برخی از آثاری که در زمان او (۱۹۶۲ و ۱۹۶۳ میلادی) سالم و پابرجا بوده‌اند، امروزه یا از بین رفته‌اند یا به‌شدت ویران شده‌اند و اثر او اطلاعات ارزشمندی دربارهٔ آن‌ها در اختیار قرار می‌دهد. همچنین، در دو کتاب «معماری اسلامی ایران در دورهٔ ایلخانیان» (ویلبر، ۱۳۶۵) و «آثار ایران» (گدار، ۱۳۷۱) معماری بناهای قبل از دوران صفوی در این منطقه بررسی و توصیف شده است. کیانی و کلایس نیز (۱۳۷۳) برخی از کاروانسراهای دشت برخوار را در کنار دیگر کاروانسراهای ایران معرفی و توصیف نموده‌اند. از مهم‌ترین آثار دشت برخوار، دو مسجد جامع سلجوقی و ایلخانی در گز و سین است که در کتاب مساجد ایران موردتوجه قرار گرفته‌اند و توصیفی مفید از آن‌ها ارائه شده است. درعین‌حال در این کتاب، تصویری از مسجد اشترجان به‌اشتباه به مسجد سین نسبت داده شده است (حاج‌سیدجوادی، ۱۳۷۵). احمدی (۱۳۸۰) در پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد خود با موضوع بررسی باستان‌شناسی بناهای دوران صفوی تا قاجار در برخوار، به شناسایی و توصیف تعدادی از بناهای صفوی ناحیه برخوار پرداخته، اما کار وی نیز مانند آثار قبل، با رویکرد توصیفی نگاشته شده و پرسش‌های آن بیشتر از نوع پرسش‌های توصیفی است. همچنین، کتابی اختصاصی با عنوان «قلعه تاریخی مورچه‌خورت؛ دروازه ورودی به پایتخت کهن ایران» منتشر شده که در آن به معرفی روستای تاریخی مورچه‌خورت پرداخته شده و نقشه‌ها و تصاویری مفید از آثار روستا ارائه شده است (منوچهری، ۱۳۸۷). اما به‌طورکلی در تمام پژوهش‌های پیش‌گفته، پرسش‌های علّی و همبستگی کمتر از پرسش‌های توصیفی و رویکرد تحلیلی کمتر از رویکرد توصیفی موردتوجه بوده است. احمدی (۱۳۸۸) در رساله دکتری خود، مقایسه‌ای تطبیقی میان ارگ روستایی مورچه‌خورت با مجموعه معماری قورتان در جنوب‌شرقی اصفهان صورت داده و با استفاده از رویکرد و مبانی نظری باستان‌شناسی فضایی، به نتایج درخور توجهی رسیده است. امیرحاجلو (۱۳۹۱) نیز در رساله دکتری خود، مراکز سکونتی دوران سلجوقی و صفوی دشت برخوار را موردتوجه قرار داده و این آثار را با رویکرد باستان‌شناسی منظر و ترکیبی از رویکردهای فضایی، محیطی و بافتی مطالعه کرده است. بر این اساس نقش عوامل پنج‌گانهٔ بوم‌شناسی کنت وات بر شکل‌گیری و گسترش و تخریب آثار، عوامل اثرگذار بر معماری دشت برخوار با نرم‌افزار SPSS و الگو یا الگوهای حاکم بر معماری و تزیین در دشت برخوار در این رساله تبیین شده است. سقایی و امیرحاجلو (۱۳۹۲) شبکهٔ راه‌های ارتباطی و منازل میان‌راهی شمال اصفهان در دوران سلجوقیان را مطالعه و تحلیل کرده‌اند و به تبیین ارتباط این آثار در یک شبکه ارتباطی گسترده پرداخته‌اند. همچنین امیرحاجلو و نیستانی (۱۳۹۳) به مطالعه توزیع، کارکرد و الگوی حاکم بر سازه و تزیین در سایر آثار

سلجوقیان در دشت برخوار پرداخته‌اند و الگوهایی را برای ساخت مساجد و آرامگاه‌ها و کاروانسراهای سلجوقی دشت برخوار معرفی کرده‌اند. همچنین مکان‌های مرکزی و اقماری دوره سلجوقی در دشت برخوار را تبیین نموده‌اند. امیرحاجلو و همکاران (۱۳۹۱) علل توسعه و تخریب اقامتگاه‌های شاهی میان‌راهی دوران صفوی در دشت برخوار را نیز مطالعه کرده و به‌طور موردی، اقامتگاه‌های شاهی دولت‌آباد، علی‌آباد ریگ و دمبی را موردتوجه قرار داده‌اند. سقایی و امیرحاجلو (۱۳۹۰) به بررسی و شناسایی آثار تاریخی دشت برخوار بر اساس متون و منابع مکتوب دوران اسلامی پرداخته‌اند و توصیفات منابع مکتوب از آثار این دشت را با یافته‌های بررسی‌های میدانی مطابقت داده‌اند. امیرحاجلو و همکاران (۲۰۱۲) در مقاله دیگری ویژگی‌های معماری قلاع اربابی دوره قاجار در دشت برخوار را مطالعه کرده‌اند و الگویی را برای ساخت قلاع اربابی منطقه در دوره قاجار معرفی نموده‌اند.

با این‌همه، مطالعه آثار و سکونتگاه‌های دوران «صفوی» در دشت برخوار با رویکرد تحلیل فضایی و شناسایی مکان-های مرکزی و اقماری بر پایه نظریه مکان مرکزی کریستالر و مدل شش‌ضلعی‌ها، تاکنون در مقالات علمی موردتوجه نبوده و مقاله حاضر، نخستین اثر بر پایهٔ این رویکرد محسوب می‌شود.

روش پژوهش

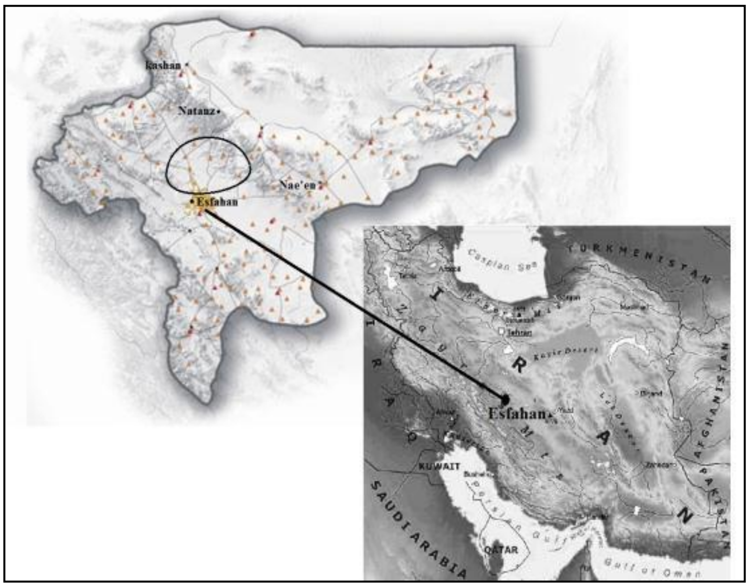
در این مقاله، داده‌ها به روش‌های میدانی و اسنادی گردآوری شده و پژوهش به شیوه توصیفی و تحلیلی صورت گرفته است. بدین ترتیب که محوطه‌ها و آثار دوران صفوی در دشت برخوار در جریان بررسی میدانی نگارنده در سال ۱۳۹۰ شناسایی و ثبت شده و جداول و گزارش کاملی از این آثار تهیه شده است. سپس کتب تاریخی و جغرافیای تاریخی دوران اسلامی به‌عنوان منابع مکمل مورد استفاده قرار گرفته و داده‌های حاصل از بررسی میدانی با اطلاعات منابع مکتوب، به‌منظور تاریخ‌گذاری دقیق‌تر و تبیین روند شکل‌گیری و ترک آثار تطبیق داده شده است. همچنین پژوهش‌های علمی درباره شواهد باستان‌شناسی دشت برخوار مطالعه شده است. پس از آن، «تحلیل جغرافیایی» آثار بر پایه نظریه «مکان مرکزی» کریستالر و با بهره‌گیری از مدل شش‌ضلعی‌ها صورت گرفته و با همپوشانی شبکه شش‌ضلعی‌ها با نقشه پراکندگی و توزیع آثار به تبیین مکان‌های مرکزی و اقماری دشت برخوار در دوره صفوی پرداخته شده‌است.

الف- ویژگی‌های جغرافیایی دشت برخوار

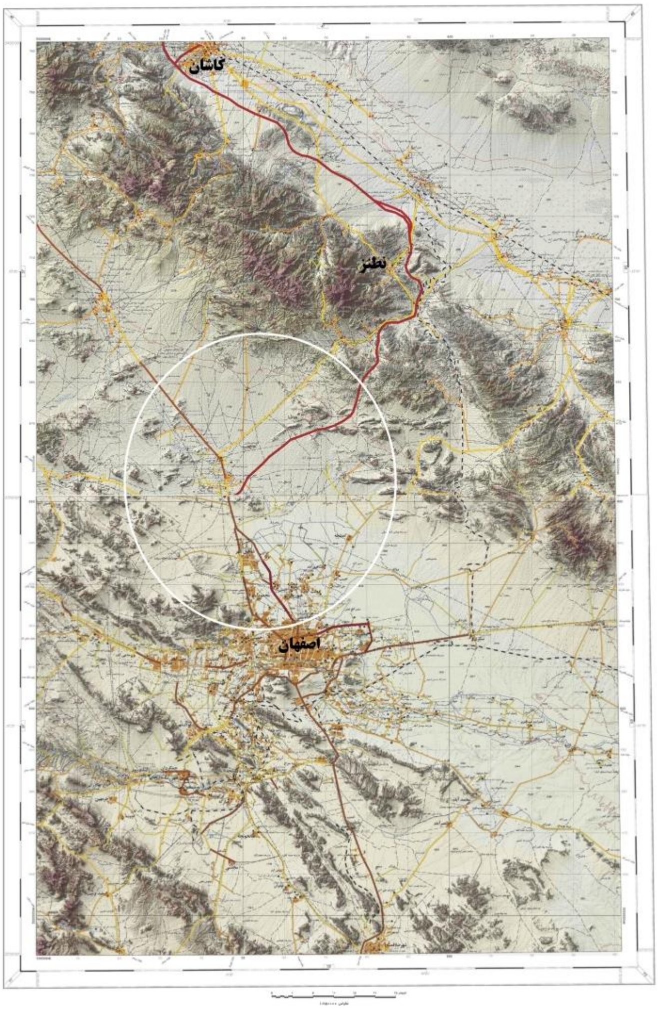
ناحیه موردمطالعه، بخشی از دشت وسیع و نواحی پایکوهی شمال اصفهان است که از جنوب با شهرستان اصفهان، از شرق با شهرستان‌های اردستان و نایین، از شمال و شمال‌شرقی با رشته‌کوه‌های کرکس، از شمال‌غربی با کوه‌های پیرزه و خال‌سفید و از غرب با شهرستان نجف‌آباد محدود می‌شود (نقشهٔ ۱). طول شرقی این منطقه، از ′۲۰ °۵۱ تا ′۴۸ °۵۱ و عرض شمالی آن از ′۴۳ °۳۲ تا ′۱۰ °۳۳ و بلندای آن از سطح دریا، بین ۱۵۵۰ تا ۱۸۰۰ متر است. تمام این ناحیه، از گذشته «بُرخوار» نامیده شده و یکی از نواحی اصفهان محسوب می‌شده است. این ناحیه در تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی و سیاسی کشوری معاصر، شامل دو شهرستان «برخوار» و «شاهین‌شهر و میمه» است.

مطالعات میدانی این مقاله، در محدوده‌ای از بخش مرکزی شهرستان شاهین‌شهر و میمه و نواحی شرقی شهرستان برخوار صورت گرفته که درمجموع وسعتی در حدود ۲۵۰۰ کیلومترمربع را شامل می‌شود. دورترین نقاط تا شهر اصفهان، در شعاع حدود ۵۰ کیلومتری یا هشت فرسخی این شهر قرار می‌گیرند (نقشهٔ ۲). ازآنجایی‌که در تمامی متون و منابع

مکتوب دوران اسلامی، محدوده شمالی شهر اصفهان تا شعاع هشت فرسخی به نام بلوک «بُرخوار» ثبت شده (جناب، ۱۳۷۶: ۱۲۹)، در این مقاله نام کلّی برخوار برای این ناحیه استفاده شده است.



نقشه ۱: استان اصفهان در حاشیهٔ دشت مرکزی ایران و محدودهٔ بررسی در مرکز این استان (سازمان نقشه‌برداری کشور؛ اصلاح نقشه از نگارنده)



نقشه ۲: دشت برخوار در شمال اصفهان و محدودهٔ بررسی (سازمان نقشه‌برداری کشور، ترکیب و اصلاح نقشه از نگارنده)

شمال و قسمتی از شمال شرقی اصفهان که شامل اراضی برخوار است، همگی از آبرفت‌های رودخانه‌ای تشکیل شده و آبادی‌های آن داخل همین آبرفت‌ها موجود است (شفقی، ۱۳۸۱: ۹۷). این آبرفت‌ها در اثر فعالیت‌های رودخانهٔ زاینده‌رود یا سیلاب‌های قدیمی به وجود آمده است. این آبرفت‌ها دانه‌ریز و بیشتر شامل رس و مقدار کمی شن و ماسه است و عمق آن چندان زیاد نیست و بین ۳۰ تا ۱۲۰ میلی‌متر متغیر است (همان: ۹۸)؛ بنابراین، خاک منطقه از جملهٔ خاک‌های رسوبی و دو دستهٔ بافت‌ریز و بافت‌درشت است (کردوانی، ۱۳۸۲: ۲۹۵–۲۹۰). آب منطقه از دو منبع یعنی قنات و چاه تأمین می‌شود. دربارهٔ سابقهٔ طولانی قنات‌ها در برخوار، در کتاب «تاریخ اصفهان و ری و همهٔ جهان» از دوره قاجار اشاره شده که به غیر از قنات‌های سالم که ویرانی آن‌ها در نتیجهٔ هجوم اقوام گوناگون مخصوصاً افغان‌ها به اصفهان بوده، در زمان نگارش کتاب، ۷۰ رشته قنات مخروبه در دشت برخوار وجود داشته است (جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۳).

دشت برخوار از دوران گذشته، محل کشت و زرع انواع محصولات با بازدهی بالا بوده و همانند اطراف رودخانهٔ زاینده‌رود، از آب و خاک غنی برخوردار بوده است. قنات‌های متعدد در دشت برخوار و اشاره‌های متون و کتب تاریخی به محصولات این منطقه[۱] نشانگر رونق کشاورزی در دوران گذشته در این منطقه است. چنان‌که شغل بیشتر مردمان برخوار و مناطق اطراف آن کشاورزی بوده است[۲]. محصول کشاورزی منطقه شامل گندم، جو، هندوانه، خربزه، هویج، پنبه، انار (اوبن، ۱۳۶۲: ۲۸۳)، روناس، چغندرقند، درخت پسته، انگور، یونجه، شبدر و گل آفتابگردان بوده است. از جمله معادن این منطقه می‌توان معدن گچ یه‌لنگه، معدن گچ کمشچه، معدن شن باقرآباد، معدن نمک حبیب‌آباد، معدن سنگ-آهک نرم جعفرآباد و معادن شن و سیلیس چاله‌سیاه را نام برد (طغیانی، ۱۳۷۹: ۱۷۴). بر اساس گزارش‌های تاریخی، در دورهٔ قاجار در منطقه مورچه‌خورت، چند معدن آهن وجود داشته است (جناب، ۱۳۷۶: ۱۱۹).

ب- دشت برخوار در ادوار تاریخی

پیشینهٔ تاریخی منطقه برخوار بر اساس برخی شواهد به دوران قبل از اسلام باز می‌گردد. از جمله این شواهد، واژگان کهن ایرانی در نام برخی روستاها و شهرهای برخوار است. همچنین، از دیدگاه قوم‌شناسی، وجود زبان‌های محلی برگرفته از زبان‌های پهلوی و اوستایی در شهرها و روستاهای برخوار، نشان‌دهندهٔ پیشینهٔ تاریخی منطقه است. از سوی دیگر، اشاره‌های برخی از مورّخان قدیم دربارهٔ بناها و قدمت شهرها و روستاهای منطقه، حاکی از وجود سکونت‌ها در دوران قبل از اسلام است (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۳). به نظر می‌رسد اسامی شهرها و روستاهایی مانند خورزوق یا خورزوک (خور به معنای خرّه، فرّه، شکوه)، دستگرد، شاپورآباد، نرمی یا نیرم (نریمان)، زمان‌آباد (آذرمناباد)، لودریچه یا لهراسبیه ریشه در واژگان ایرانی کهن دارند. همچنین زبان‌هایی مانند زبان گزی و خورزوقی همسانی‌های زیادی با زبان‌های کهن ایرانی به‌ویژه زبان پهلوی دارند. چنان‌که میرسیدعلی جناب نیز اغلب لغات زبان گزی را پهلوی و مورد استفادهٔ زرتشتیان دانسته است (جناب، ۱۳۷۶: ۹۵).

همچنین گزارش‌هایی درباره بناها و شهرهای برخوار در دوران قبل از اسلام در منابع تاریخی وجود دارد. ابن‌رسته در سده سوم هجری به ساخت کاخ‌ها و بناهایی به دستور خسرو اول ساسانی در برخوار اشاره کرده (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۲). حمزه اصفهانی ساخت آتشکده‌ای را در روستای دارک برخوار به اردشیر درازدست نسبت داده است (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۸) که تا سده‌های اولیه اسلامی نیز پابرجا و مورداستفاده بوده است (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۴۲). از دیگر بناهای دوران ساسانی در منطقه می‌توان به پاسگاه و اقامتگاه ساسانی رباط‌سلطان اشاره کرد (سیرو، ۱۳۵۷: ۲۶).

در اغلب متون و منابع جغرافیایی دوران اسلامی، در ذکر نواحی و بلوکات اصفهان، از برخوار به‌عنوان یکی از نواحی اصفهان یاد شده است. در سده سوم هجری، ابن‌خردادبه از بُرخُوار به‌عنوان یکی از روستاهای اصفهان نام برده (ابن-خردادبه، ۱۳۷۰: ۲۰) و در بیان منازل میان راه اصفهان ـ ری، برخوار را نخستین منزل پس از یهودیه (اصفهان) و فاصلهٔ آن را تا یهودیه، ۳ فرسخ دانسته است (همان: ۵۹-۵۸). یعقوبی برخوار را به‌صورت «بَرخار» به‌عنوان یکی از روستاهای اصفهان معرفی کرده که قومی از کشاورزان در آن سکونت داشته‌اند (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۴۱). ابن‌رسته برخوار را یکی از ۲۰ رستاق اصلی اصفهان دانسته (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۱۸۲) و به‌نوعی نمک صدفی نقره‌ای اشاره کرده که بوی بنفشه داشته و در برخوار به دست می‌آمده است. همچنین از نوعی درخت تنومند و پرشاخ‌وبرگ به نام درخت «خوش‌سایه» نام برده که به دلیل مدوّر و بزرگ بودن آن، سطح سایه‌انداز وسیعی داشته‌است (همان: ۱۸۶). ابن‌فقیه برخوار را یکی از ۱۷ روستای مهم اصفهان معرفی کرده است (ابن‌فقیه، ۱۳۰۲: ۲۶۳).

در سده چهارم هجری، ابن‌حوقل نیز برخوار را از روستاهای بزرگ اصفهان دانسته (ابن‌حوقل، ۱۳۴۵: ۱۰۷-۱۰۶) که دارای ۱۰۰ ضیعه بوده و آب‌های آن از قنات و برای کشت پنبه، کنجد و انواع غلات از توتون و جز آن بوده است. وی از شتران و شتربانان فراوانِ برخوار نیز برای حمل محمولات سخن گفته است (همان: ۱۱۰-۱۰۹).

در دوران سلجوقی، رونق و اعتبار برخوار تداوم داشت و آثاری همچون مسجد جامع و مناره گز، مسجد و مناره سین و برخی قلاع منطقه حاکی از این موضوع هستند. از دوره سلجوقی سندی باقی مانده که در آن به فروش یکی از روستاهای برخوار توسط شاهزاده خانم سلجوقی به یکی از امرای این دوره در سال ۵۶۱ هجری اشاره شده است (اتابکی، ۱۳۷۸: ۴۵۸).

در سده هفتم هجری، یاقوت حموی و صفی‌الدین بغدادی برخوار را از نواحی اصفهان و مشتمل بر چند قریه دانسته-اند (یاقوت حموی، ۱۹۵۷، ج ۱: ۳۷۵-۳۷۴؛ بغدادی، ۱۹۹۲: ۱۷۹).

در سده هشتم هجری، ابوالفداء در ذکر بلاد جبل (عراق عجم) ابتدا از جی اصفهان و بعد از برخوار سخن گفته و برخوار را ناحیه‌ای از نواحی اصفهان و دارای چند دیه معرفی کرده است (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۷۴). حمدالله مستوفی، در کتاب «نزهه القلوب» در ذکر بلاد عراق عجم به اصفهان اشاره کرده و برخوار را به‌عنوان یکی از نواحی هشتگانهٔ آن معرفی کرده که آب آن از کاریز و بزرگ‌ترین قریهٔ آن، گز بوده است: «... و این دیه‌ها را که معظّم قراء می‌خوانیم بدین سبب است که در دیگر ولایات شهر خوانند؛ زیرا که در هر یک از آن دیه‌ها کمابیش هزار خانه باشد، بازار و مساجد و مدارس و خانقاه‌ها و حمام‌ها دارد» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۵۶-۵۴). همچنین وی نواحی اطراف اصفهان را محیط مناسبی برای پرورش اسب دانسته است: «... زیرا در آن علفزارهای نیکو وجود دارد و هر چارپایی که در این مکان فربه شود، دوچندان توانایی پیدا کند. در این ولایت مرغزارهای زیادی است ... و شکارگاه‌های فراوان و نیکو دارد» (همان: ۴۸ و ۴۹).

در دوران صفوی، با اهمیت یافتن شهر اصفهان و انتخاب آن به‌عنوان مرکز حکومت، برخوار نیز اهمیت بیشتری یافت. کثرت آثار و شواهد دوران صفوی در این منطقه نشان‌دهندهٔ این موضوع است. شاردن نیز اشاره کرده که در شعاع ۱۰ فرسخی اصفهان، بیش از ۱۵۰۰ دهکده وجود دارد (شاردن، ۱۳۳۶: ۱۷۲) که این محدوده، شامل برخوار نیز می‌شد.

در دوران قاجار، اعتمادالسلطنه و زین‌العابدین شیروانی از برخوار به‌عنوان یکی از نواحی اصفهان شامل چند دیه، مزارع و قنات‌های بسیار نام برده‌اند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴: ۲۴۱؛ شیروانی، ۱۳۸۸: ۴۸۶). ارباب اصفهانی نیز دربارهٔ برخوار و روستاهای آن شرح کاملی نوشته و آن را به‌عنوان یکی از بلوکات اصفهان معرفی کرده است: «بلوک دویم، برخوار:

مشرق این بلوک قهاب است و مغرب آن ماربین، جنوبش جی است و شمالش ممتد است تا کوهستان سُه و قهرود و ابیانه ... اهالی آنجا آب قنات می‌خورند... این بلوک ۱۱۲ رشته قنات دارد. حاصل شتوی آن گندم و جو و ریناس و برخی حبوب متفرقه و صیفی و خربزه و هندوانه و زردک و چغندر است و پنبه هم قدری عمل می‌آید و خیلی تعریف دارد. گندم آن به‌خوبی معروف و بهتر از سایر بلوکات است؛ خاصّه آنچه از کمشچه و مزارع آن باشد کمال تعریف را دارد. قصبهٔ آن گز است که دیهی بزرگ و معروف است و هشت هزار نفر جمعیت آن است و منزل اول قوافل و مسافرین است و از آنجا تا شهر سه فرسخ است. دهات بزرگ و معروف آن دولت‌آباد، حبیب‌آباد، دستگرد، آدرمن‌آباد (آذرمناباد)، خورزوق، کمشچه، شاپورآباد، دیلجان که معرب دیلگان است، بزمین، رحیم‌آباد، دُرمیان، دلهر، سُه و مورچه‌خور است و دیگر از دهات معروف معتبر آن سین و گرگاب است که به جهت خربزهٔ مخصوص اشتهار دارند. سین دیهٔ بزرگی است منارهٔ بلندی در آن است که دلالت بر قدمت این قریه می‌نماید... زمین برخوار استعدادی برای خربزه دارد و خربزهٔ آن درجهٔ اول و مثل آن در اکثر ممالک عالم نیست... در شمال و شرق قریهٔ حبیب‌آباد محل نمک است و نمک اصفهان بعضی از اینجاست... برخی آبادی‌های معتبر داشته که در زمان تطاول افغان خراب گشته و مثل سین و گرگاب در عمل بوده و قابل آبادی هست و از جملهٔ آن‌ها قریه‌ای بوده موسوم به جعفرآباد که همچون شهری می‌نموده و مدرسه‌ای داشته مثل مدرسه‌های خوب شهر و در شمال اراضی گرگاب است و دیگر قریهٔ محمودآباد که استعداد آن مثل جعفرآباد یا زیاده است و در طرف شمال سین واقع شده و تاکنون حسن اتفاقی برای آبادی آن‌ها نشده است» (ارباب اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۰۳–۲۹۹).

میرسیدعلی جناب نیز درباره برخوار چنین آورده است: «بلوک برخوار طرف شمال شهر واقع است و مشتمل است بر ۲۳ دیه و هشتاد مزرعه و این بلوک کمی ییلاق است و آب آن‌ها از قنات است... فاصلهٔ ابتدای آن تا شهر فرسخی بیشتر نیست انتهای آن تا شهر هشت فرسخ می‌شود. محصول عمدهٔ آن غلّه و ریناس و خربزهٔ آن معروف است» (جناب، ۱۳۷۶: ۱۲۹).

ج- پراکندگی و توزیع سکونتگاه‌ها و آثار دوران صفوی در دشت برخوار

با توجه به وسعت زیاد محدودهٔ موردبررسی و رویکرد تحلیلی مقاله، بررسی منطقه به شیوه پیمایشی و مکان‌نگاری صورت گرفت. در روش بررسی مکان‌نگاری، ثبت همهٔ مکان‌های باستانی از نظر موقعیت و دوره‌هایشان مورد توجه است تا در تحلیل الگوی استقرار و تحلیل‌های مکانی و فضایی مورد استفاده قرار گیرد (رک. علیزاده، ۱۳۸۳: ۱۹۳). همچنین روش‌ها و ابزارهای دیگری برای شناسایی محوطه‌ها و آثار دوره صفوی مورد توجه قرار گرفته که شامل مطالعه متون و منابع تاریخی، اطلاعات سالخوردگان و ساکنان محلی، بررسی دقیق عکس‌های ماهواره‌ای Google Earth و عکس-های هوایی قدیمی سازمان نقشه‌برداری کشور بوده است.

در این مقاله، سکونتگاه‌های شهری و روستایی، محوطه‌ها، بقایای معماری و مواد فرهنگی دوره صفوی واقع در دشت برخوار بررسی شده‌اند. این سکونتگاه‌ها و محوطه‌ها، در مسیر راه‌های ارتباطی اصفهان به مناطق شمال شرقی، شمالی، شمال غربی و غربی کشور و یا در نزدیکی این شبکهٔ ارتباطی کهن قرار دارند. بر اساس نتایج مطالعات میدانی و اسنادی، مراکز شهری و روستایی دوره صفوی در محدودهٔ موردمطالعه عبارت‌اند از: شهر گز، دولت‌آباد قدیم، روستاهای سین، مورچه‌خورت، چاله‌سیاه، دمبی، کمشچه، علی‌آباد ریگ، حبیب‌آباد، خورزوق، رباط‌سطان، گرگاب، کربکند، جعفرآباد، بهجت‌آباد، چهارآباد، زمان‌آباد نرمی، دُرمیان. در بررسیِ این مراکز شهری و روستایی، تعداد هفت کاروانسرا، نُه زیارتگاه و آرامگاه، چهار حمام، دو مسجد، شش محوطه صنعتی، چهار اقامتگاه شاهی، یک مدرسه، ۱۹ محدوده کشاورزی و باغی،

شش ارگ روستایی متروک و محوطه مسکونی از دوره صفوی شناسایی شد. همچنین تعدادی از آثار قبل از دوره صفوی شناسایی شد که در دوره صفوی نیز مورداستفاده و مسکون بوده‌اند. آثار قبل از صفوی که در دوره صفوی نیز مسکون بوده و در تحلیل الگوهای فضایی و مکان‌گزینی آثار اهمیت دارند، شامل چهار محوطه مسکونی، شش کاروانسرا، پنج مسجد، دو زیارتگاه، یک حمام، دو محدوده کشاورزی و باغی هستند (جداول ۱ و ۲).

جدول شماره ۱- محوطه‌ها و آثار دشت برخوار که در دوره صفوی شکل گرفته یا تداوم داشته‌اند

نوع اثر / موقعیت	مسجد	کاروانسرا	گرمابه	قلعه روستایی و بافت روستایی و محوطه تاریخی	قلعه اربابی	امامزاده و زیارتگاه	برج کبوتر	یخچال	بنای شاهی و حکومتی	سربازخانه یا پست نظامی	چاپارخانه	تکیه	باغات و مزارع برجای‌مانده و توصیف‌شده در متون	صنعتی و کوره	مدرسه
گز	مسجدجامع	کاروانسرای صفوی				امامزاده نعمت‌الله							باغات و زمین‌های کشاورزی	سطرلاب‌سازی، ریسندگی و بافندگی، صابون‌پزی	
دولت‌آباد				دولت‌آباد قدیم		امامزاده محمود			اقامتگاه شاهی				باغات و زمین‌های کشاورزی		
سین	مسجدجامع					کمال‌الدین							باغات و زمین‌های کشاورزی		
مورچه‌خورت	مسجد ارگ و مسجدِ خارج از ارگ	مادرشاه، کاروانسرای صفوی، طهماسبی و جنوبی، شمالی	حمام ارگ	ارگ مورچه‌خورت		امامزاده قاسم و امامزاده سیدعلی						تکیه ارگ	باغات روستا	کوره آجرپزی، ریسندگی و بافندگی	
چاله‌سیاه		شیخ‌علیخان، هل‌آباد	حمام												
دمبی		کاروانسرا سنگی							اقامتگاه شاهی						
شاهوازی کمشچه	مسجدجامع (تخریب‌شده)			قلعه و محوطه شاهوازی		امامزاده ابوالحسن							زمین‌های کشاورزی شاهوازی		
علی‌آباد ریگ				روستای متروک					اقامتگاه شاهی				باغات و زمین‌های کشاورزی		
حبیب‌آباد						عبدالمؤمن							باغات و زمین‌های کشاورزی	معادن نمک	
خورزوق	مسجدجامع					سلطان‌حضرت							باغات و زمین‌های کشاورزی		
رباط‌سلطان		کاروانسرای الحاقی	حمام												
لودریچه						زیارتگاه ۱۲ امام							باغات و زمین‌های کشاورزی		
گرگاب	مسجدجامع		حمام										باغات و زمین‌های کشاورزی		
کربکند	مسجدجامع											تکیه	باغات و زمین‌های کشاورزی		
جعفرآباد				نارنج قلعه									باغات و زمین‌های کشاورزی		مدرسه
بهجت‌آباد		کاروانسرا	حمام												
چهارآباد									اقامتگاه شاهی						
شاپورآباد				روستای متروک و روستای بارودار دُرمیان								تکیه	باغات و زمین‌های کشاورزی		
رمان‌آباد نرمی						امامزاده‌ابراهیم							باغات و زمین‌های کشاورزی		

جدول شماره ۲- موقعیت مکانی آثار و محوطه‌های عصر صفوی در دشت برخوار (منبع: نگارنده)

شهر یا روستا	بناهای شاخص	طول شرقی	عرض شمالی	ارتفاع از سطح آب‌های آزاد
گز	مسجد جامع گز	۵۱° ۳۷′ ۱۵″	۳۲° ۴۸′ ۰۹″	۱۵۸۲
	کاروانسرای صفوی گز	۵۱° ۳۶′ ۳۳″	۳۲° ۴۸′ ۳۳″	۱۵۸۴
	امامزاده شاه نعمت‌الله	۵۱° ۳۶′ ۵۸/۳″	۳۲° ۴۸′ ۱۹/۵″	۱۵۸۸
دولت‌آباد	دولت‌آباد قدیم	۵۱° ۴۴′ ۰۷″	۳۲° ۴۷′ ۴۷″	۱۵۶۱
	امامزاده محمود دولت‌آباد	۵۱° ۴۳′ ۵۲″	۳۲° ۴۷′ ۰۸″	۱۵۶۱
	برج کبوتر دولت‌آباد	۵۱° ۴۱′ ۵۱″	۳۲° ۴۸′ ۰۷″	۱۵۶۹
سین	مسجد جامع سین	۵۱° ۳۹′ ۲۷″	۳۲° ۵۱′ ۱۲″	۱۶۰۱
	امامزاده سیدکمال‌الدین سین	۵۱ °۳۹′ ۳۲″	۳۲° ۵۱′ ۶″	۱۶۱۷
	برج کبوتر باغستان سین	۵۱° ۳۹′ ۱۵/۹۶″	° ۵۱′ ۳۸/۹″	۱۵۸۶
	برج کبوتر کهنه سین	۵۱° ۳۹′۲۴″	۳۲° ۵۱′ ۴۰″	۱۵۸۷
مورچه‌خورت	قلعه روستایی مورچه‌خورت	۵۱° ۲۸′ ۴۶″	۳۳° ۰۵′ ۲۸″	۱۶۷۶
	کاروانسرای مادرشاه	۵۱° ۲۹′ ۵۷″	۳۳° ۰۰′ ۴۷″	۱۶۴۴
	کاروانسرای صفوی مورچه‌خورت	۵۱° ۲۸′ ۳۰″	۳۳° ۰۵′ ۲۸″	۱۶۷۵
	کاروانسرای طهماسبی مورچه‌خورت	۵۱° ۲۸′ ۰۰″	۳۳° ۰۵′ ۳۵″	۱۶۷۹
	کاروانسرای جنوبی مورچه‌خورت	۵۱° ۲۸′ ۰۱″	۳۳° ۰۵′ ۲۹″	۱۶۷۹
	امامزاده قاسم مورچه‌خورت	۵۱° ۳۰′ ۰۸″	۳۳° ۰۴′ ۵۵″	۱۶۶۷
	برج کبوتر دهچی	۵۱° ۲۹′ ۵۲″	۳۳° ۰۵′ ۰۷″	۱۶۶۶
چاله‌سیاه	کاروانسرای شیخ‌علیخان چاله‌سیاه	۵۱° ۲۲′ ۱۳″	۳۲° ۵۲′ ۰۵″	۱۷۴۲
	حمام چاله‌سیاه	۵۱° ۲۲′ ۲۰″	۳۲° ۵۲′ ۰۷″	۱۷۴۰
	اقامتگاه هل آباد چاله‌سیاه	۵۱° ۱۴′ ۲۷″	۳۲° ۵۶′ ۳۹″	۱۹۱۱
دمبی	اقامتگاه شاهی دمبی	۵۱° ۴۷′ ۴۶″	۳۳° ۰۳′ ۱۱″	۱۷۳۹
	کاروانسرای دمبی	۵۱° ۴۷′ ۵۴″	۳۳° ۰۳′ ۰۰″	۱۷۳۹
شاهوازی کمشچه	قلعه شاهوازی کمشچه	۵۱° ۴۹′ ۲۰″	۳۲° ۵۳′ ۱۸″	۱۵۷۳
	امامزاده ابوالحسن کمشچه	۵۱° ۴۹′ ۱۹″	۳۲° ۵۳′ ۱۱″	۱۵۷۳
علی‌آباد ریگ	روستای متروک علی‌آباد ریگ	۵۱° ۴۶′ ۰۰″	۳۲° ۵۴′ ۳۵″	۱۵۸۴
	اقامتگاه شاهی علی‌آبادریگ	۵۱° ۴۶′ ۱۰″	۳۲° ۵۴′ ۳۷″	۱۵۸۴
حبیب‌آباد	امامزاده عبدالمؤمن حبیب‌آباد	۵۱° ۴۶′ ۵۰″	۳۲° ۴۹′ ۲۵″	۱۵۵۹
خورزوق	مسجد جامع خورزوق	۵۱° ۳۸′ ۴۹″	۳۲° ۴۶′ ۴۲″	۱۵۷۴
	امامزاده سلطان حضرت خورزوق	۵۱° ۳۸′ ۴۷″	۳۲° ۴۶′ ۳۴″	۱۵۷۵
رباط سلطان	رباط سلطان	۵۱° ۳۹′ ۴۴″	۳۳° ۰۷′ ۳۱″	۱۷۵۵
کربکند	مسجد جامع کربکند	۵۱° ۴۱′ ۰۳″	۳۲° ۴۸′ ۵۶″	۱۵۷۳
	تکیه کربکند	۵۱° ۴۱′ ۰۳″	۳۲° ۴۸′ ۵۶″	۱۵۷۳
	برج کبوتر پستانک کربکند	۵۱° ۴۱′ ۱۹″	۳۲° ۴۹′ ۰۴″	۱۵۷۴
لودریچه	زیارتگاه ۱۲ امام لودریچه	۵۱° ۴۱′ ۳۴″	۳۲° ۴۸′ ۴۴″	۱۵۷۲
گرگاب	مسجد جامع گرگاب	۵۱° ۳۵′ ۴۳″	۳۲° ۵۱′ ۴۲″	۱۵۹۲
	حمام صفوی گرگاب	۵۱° ۳۵′ ۴۴″	۳۲° ۵۱′ ۴۰″	۱۵۹۳
جعفرآباد	روستای جعفرآباد	۵۱° ۳۵′ ۳۷″	۳۲° ۵۶′ ۳۷″	۱۶۰۶
	نارنج قلعه جعفرآباد	۵۱° ۳۵′ ۳۷″	۳۲° ۵۶′ ۳۷″	۱۶۰۶
	مدرسه صفوی جعفرآباد	۵۱° ۳۵′ ۳۷″	۳۲° ۵۶′ ۴۵″	۱۶۰۷
بهجت‌آباد	کاروانسرای صفوی بهجت‌آباد	۵۱° ۴۴′ ۳۸″	۳۳° ۰۹′ ۴۲″	۱۸۸۸
چهارآباد	اقامتگاه شاهی چهارآباد	۵۱° ۴۹′ ۵۹″	۳۳° ۱۲′ ۴۰″	۲۰۹۱
شاپورآباد	تکیه شاپورآباد	۵۱° ۴۴′ ۳۵″	۳۲° ۵۰′ ۳۴″	۱۵۷۱
	برج کبوتر مدور شاپورآباد	۵۱° ۴۴′ ۳۹″	۳۲° ۵۰′ ۴۴″	۱۵۷۲
	برج کبوتر مستطیلی شاپورآباد	۵۱° ۴۴′ ۳۷″	۳۲° ۵۰′ ۴۲″	۱۵۷۱
	روستای متروک درمیان قدیم	۵۱° ۴۵′ ۰۷″	۳۲° ۵۳′ ۱۴″	۱۵۷۹
	قلعه روستایی درمیان متاخر	۵۱° ۴۵′ ۱۷″	۳۲° ۵۳′ ۰۵″	۱۵۷۸
زمان‌آباد نرمی	امامزاده نرمی زمان‌آباد	۵۱° ۴۲′ ۰۶″	۳۲° ۴۹′ ۱۶″	۱۵۷۳

د- بحث و تحلیل

تحلیل داده‌ها در این مقاله با رویکرد باستان‌شناسی فضایی و نظریه مکان مرکزی صورت گرفته و نظام سلسله‌مراتب میان سکونتگاه‌ها مطالعه شده است. نظریهٔ مکان مرکزی نخستین بار در مطالعات رشته جغرافیا توسط کریستالر در ۱۹۳۳ میلادی مطرح شد؛ اما پس از آن، به نظریه‌ای فراگیر در علوم مختلف تبدیل شد و باستان‌شناسانی همچون هگت، کلارک، هادر، اورتون و رنفرو از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۰ از این نظریه در تحلیل فضایی و تبیین الگوهای توزیع آثار بهره جستند. از سال ۱۹۸۹ میلادی، نظریهٔ مکان مرکزی در میان باستان‌شناسان اسکاندیناوی مانند برینک، هانسن، لارسون

و دیگران بسیار رایج شد (Nakoinz, 2010:251). در نظریهٔ مکان مرکزی بر اندازه، تعداد و پراکنش شهرها از یک‌سو و ارتباط میان سکونتگاه‌هایی که به این نقاط خدمات ارائه می‌کنند از سوی دیگر تأکید می‌شود. مکان‌های مرکزی، نقاطی هستند که تولید و عرضه کالا و خدمات در آن‌ها متمرکز است (حاتمی‌نژاد و داراب‌خانی، ۱۳۸۵: ۶۵). بر پایهٔ نظریه مکان مرکزی، گاه در یک محدودهٔ جغرافیایی کاملاً مسطح، یک یا چند کانون جمعیتی بزرگ‌تر از مراکز دیگر است و کمیّت کالاها و خدماتی که در این کانون‌ها عرضه می‌شود، بیش از سکونتگاه‌های پیرامونی است. حجم خدماتی که در یک مکان مرکزی ارائه می‌شود، رابطه مستقیمی با وسعت آن مکان دارد. بدین معنا که با افزایش وسعت یک مکان مرکزی، خدمات بیشتری در آن مرکز ارائه می‌شود (Harvey, 1996: 225). به‌بیان‌دیگر، روستاها و آبادی‌های کوچک، نیازهای اساسی ساکنان خود را فراهم کرده و شهرها و شهرک‌های بزرگ‌تر به‌عنوان مکان‌های مرکزی، کالاها و خدمات برتر را برای پس‌کرانه‌های خود ایجاد می‌کنند (لطفی و شهابی شهمیری، ۱۳۹۵: ۲۴۶). بنابراین در نظریه مکان مرکزی، حوزه نفوذ خدمات و کالاهای تولیدی در شهرها و دیگر سکونتگاه‌ها در یک نظام سلسله مراتبی مطالعه می‌شود و میزان اهمیت هر یک از شهرها و سکونتگاه‌ها در یک سیستم تبیین می‌گردد (حاتمی‌نژاد و داراب‌خانی، ۱۳۸۵: ۶۹). کریستالر به‌عنوان یکی از پایه‌گذاران نظریه مکان مرکزی به این نتیجه رسید که می‌توان مکان‌های مرکزی را بر شبکه‌ای از شش‌ضلعی‌ها منطبق کرد (همان: ۶۶). بدین معنا که اگر نقشه توزیع سکونتگاه‌ها با شبکه شش‌ضلعی‌ها منطبق شود، کانون‌های بزرگ جمعیتی در مرکز شش‌ضلعی‌ها و سکونتگاه‌های کوچک‌تر یا اقماری روی اضلاع قرار می‌گیرند.

عوامل مختلفی می‌توانند زمینهٔ لازم را برای طرح و تنظیم نظریه مکان مرکزی و سلسله‌مراتب کارکردی به وجود آورند. این عوامل عبارت‌اند از: ۱. دشت یکنواخت و بدون عوارض شدید که خاک‌های حاصلخیز، همهٔ نقاط آن را بپوشاند و منابع طبیعی به‌طور مساوی تقسیم شده باشند. ۲. جمعیت و نیروی خرید به‌طور همسان و یکنواخت پراکنده گردد. ۳. شبکه حمل‌ونقل در همهٔ جهات حوزهٔ مورد بحث گسترده شود و همهٔ مکان‌هایی که موقعیت مرکزی دارند به یک نسبت از امتیازات شبکه حمل‌ونقل بهره‌مند گردند (رضوانی، ۱۳۸۲: ۷۱-۶۶). علت کاربرد نظریه مکان مرکزی و نظام سلسله‌مراتب در پژوهش حاضر، وجود سه ویژگی بالا در دشت برخوار است.

مهم‌ترین مرحله در تحلیل مکان‌های مرکزی و اقماری در یک محدوده جغرافیایی مسطح (دشت) و استفاده از الگوی شش‌ضلعی‌های کریستالر، تعیین شعاع شش‌ضلعی‌ها است؛ زیرا اگر بر پایه نظریه مکان مرکزی، کانون‌های اصلی شهری و روستایی را در مرکز شش‌ضلعی‌ها و سکونتگاه‌های اقماری را در اضلاع شش‌ضلعی‌ها در نظر بگیریم، شعاع شش-ضلعی‌ها نشان‌دهنده فاصله میان یک سکونتگاه کانونی با یک سکونتگاه اقماری است. بنابراین مبنای تعیین شعاع شش-ضلعی‌ها، فاصله‌ای است که یک فرد پس از خروج از سکونتگاه خود می‌پیماید و به سکونتگاه دیگر می‌رسد و در همان روز به سکونتگاه خود بازمی‌گردد. به بیان دیگر، شعاع هر شش‌ضلعی تابع مسافتی است که یک فرد برای تأمین نیاز خود در یک روز می‌پیماید و به سکونتگاه مبدأ باز می‌گردد. در این پژوهش، حداکثر مسافت «رفت و برگشتی» که یک فرد عادی در یک سفر یک روزه ـ از صبح تا عصر ـ می‌پیماید، برابر با ۱۶ کیلومتر درنظر گرفته شده‌است؛[۳] یعنی حداکثر هشت کیلومتر پیمایش از مبدأ به مقصد برای دریافت کالا یا خدمات و حداکثر هشت کیلومتر پیمایش برای بازگشت به شهر یا روستای محل سکونت. بر این اساس، شعاع ضلعی‌ها برابر با هشت کیلومتر در نظر گرفته شده و با توجه به مقیاس نقشه، شبکه شش‌ضلعی‌هایی با شعاع مذکور، بر نقشه توزیع آثار دوران صفوی در دشت برخوار مطابقت داده شده است. سپس سکونتگاه‌ها و آثار واقع در مرکز و اضلاع شش‌ضلعی‌ها شناسایی شده و کانون‌های جمعیتی اصلی و سکونتگاه‌های حاشیه‌ای تبیین شده‌اند.

بر اساس نقشه همپوشانی آثار دوران صفوی برخوار و شش‌ضلعی‌های کریستالر، به نظر می‌رسد «مکان‌های مرکزی» یا مراکز کانونی در دوران صفوی شامل «مورچه‌خورت، گز، دُرمیان شاپورآباد، دولت‌آباد قدیم، جعفرآباد، دُمبی و روستای شاهوازیِ کمشچه» بوده‌اند (نقشه ۳). حجم و کمیت مواد فرهنگی سطحی نیز تأییدکنندهٔ مرکزیت و اهمیت این محوطه‌هاست و در منابع مکتوب دوران اسلامی نیز اغلب این شهرها و روستاها به‌عنوان مراکزی مهم در تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نواحی شمالی اصفهان یاد شده‌اند. به‌عنوان نمونه، مورچه‌خورت، محل تلاقی چند راه ارتباطی و از منزلگاه‌های مهم شبکه راه‌های ارتباطی شمال اصفهان به‌ویژه شاهراه اصفهان ـ ری بود. چنان‌که در بررسی باستان‌شناسی مورچه‌خورت، هفت کاروانسرا و چاپارخانه از صدراسلام تا دوره قاجار در آن شناسایی شد (امیرحاجلو و سقایی، ۱۳۹۲: ۱۳۸) و برخی از سیاحان از جمله فلاندن به منازل دو یا چندطبقهٔ درون حصار روستای مورچه‌خورت برای اجاره به مسافران اشاره کرده‌اند (فلاندن، ۱۳۵۶: ۱۲۸). همچنین گز، یکی از مهم‌ترین شهرهای شمال اصفهان از روزگار قبل از اسلام تا سده‌های متأخر اسلامی بوده است. چنان‌که به گفتهٔ حمزه اصفهانی و حافظ ابونعیم، شهر گز، مهم‌ترین شهر و مرکز برخوار و دارای آتشکده‌ای مهم بود (حمزه اصفهانی، ۱۳۶۷: ۳۸؛ ابونعیم اصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۴۲) و ماکسیم سیرو، بقایای آتشکده‌ای را در این شهر یافته (Sirox, 1967: 93-94) که احتمالاً همان آتشکدهٔ مورد اشارهٔ حمزه اصفهانی و حافظ ابونعیم است. حمدالله مستوفی نیز از مرکزیت و اهمیت شهر گز در دوران ایلخانی سخن گفته و آن را «معظم قرای بلوک برخوار» خوانده است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۵۶-۵۴).

همچنین دولت‌آباد قدیم از جمله شهرهای کانونی دشت برخوار بود که در دوره صفوی رشد و گسترش یافت. به‌عنوان نمونه، پیترو دلاواله در سفرنامه خود اشاره کرده که به دستور شاه عباس اول، پس از ساخت و گسترش راه‌های ارتباطی کشور، بر سر برخی از راه‌ها، شهرها و مراکزی برای خدمات‌رسانی به مسافران ساخته شده و مردمانی به‌صورت اجباری در این مراکز سکونت داده شدند (دلاواله، ۱۳۷۱: ۱۶۴). توصیف اهمیت و مرکزیت دولت‌آباد به‌عنوان یکی از شهرهای حکومت‌نهاد در عصر صفوی، در منابع تاریخی زیادی آمده است (اسکندربیک، ۱۳۷۷، ج ۲: ۱۰۳۰ و ۹۸۲؛ افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۵۷۵ و ۵۷۳؛ فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۳۲۸). جعفرآباد نیز از مراکز مهم جمعیتی در دوران صفوی بود و در میان سکونتگاه‌های عهد صفوی دشت برخوار، موقعیت ویژه‌ای داشت (احمدی و جاوری، ۱۳۹۳: ۱۳۱). تا حدی که مدرسه‌ای هم‌تراز با سایر مدارس چهارایوانی عصر صفوی در جعفرآباد ساخته شد. اگرچه از شاپورآباد در منابع تاریخی کمتر یاد شده، اما محوطه و روستای تاریخی دُرمیان در فاصله اندکی از شاپورآباد، بنا بر گفتهٔ ارباب اصفهانی یکی از روستاهای بزرگ و معروف ناحیه برخوار محسوب می‌شد (ارباب اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۰۰) و مواد فرهنگی فراوانی در این محوطه برجای مانده که نشانگر اهمیت آن در عصر صفوی است. همچنین، منابع تاریخی درباره محوطه شاهوازیِ کمشچه اغلب ساکت هستند، اما گستردگی و حجم داده‌های باستان‌شناسی محوطه شاهوازی از اهمیت آن در سده‌های میانی و متأخر اسلامی حکایت دارد. دُمبی نیز از دیگر مراکز کانونی عصر صفوی در دشت برخوار بود؛ چنان‌که یکی از اقامتگاه‌های شاهان صفوی در مسیر مازندران و راه زیارتی خراسان، در دمبی واقع بود. بر پایه توصیف سفرای خارجی مانند فیگوئروا و اولئاریوس از دمبی، کاروانسرای این شهر از کاروانسراهایی مانند علی‌آباد ریگ راحت‌تر و بهتر بود (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۳۴؛ اولئاریوس، ۱۳۸۵: ۲۲۳). ماکسیم سیرو نیز بر پایه شواهد باستان‌شناسی و تاریخی اعتقاد داشت که دمبی یک محل توقف مهم در جادهٔ اصفهان ـ نطنز بود و در زمان صفوی، رفت‌وآمد بسیاری در آن جریان داشت (سیرو، ۱۳۵۷: ۲۲۷). همچنین، به دلیل هم‌جواری با کوه‌های کرکس و وجود شکار در نواحی پیرامون دمبی، این شهر مورد توجه شاهان صفوی بود و توسعه یافت (نیستانی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۱).

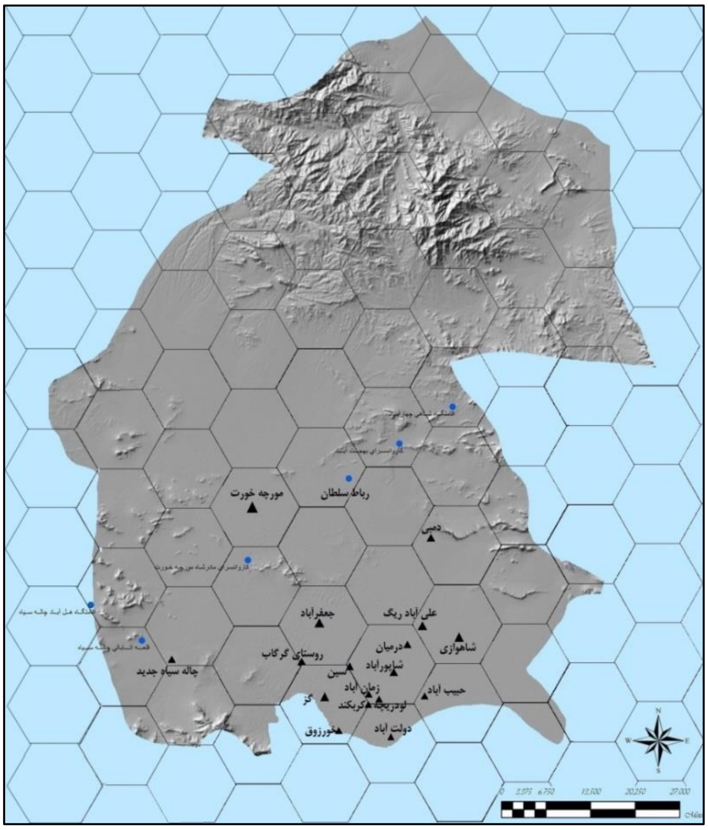
در بررسی‌های باستان‌شناسی دشت برخوار، محوطه‌ها و آثار دیگری نیز از دوره صفوی در این دشت شناسایی شده که بر پایۀ نقشه همپوشانی آثار و شش‌ضلعی‌های کریستالر، احتمالاً به‌عنوان سکونتگاه‌های اقماری یا حاشیه‌ای شناخته می‌شدند (نقشه ۳). میزان شواهد و مواد فرهنگی سطحی از دوره صفوی در این محوطه‌ها نیز بیانگر آنست که در نظام سلسله‌مراتب فضایی و کارکردی سکونتگاه‌های دشت برخوار، در سطحی پایین‌تر از مکان‌های مرکزی قرار دارند؛ اما باید اشاره داشت با توجه به موقعیت این سکونتگاه‌ها در شبکه شش‌ضلعی‌ها، احتمالاً برخی از آن‌ها خدمات موردنیاز خود را از مراکز «دو شش‌ضلعی» دریافت می‌کرده‌اند و برخی دیگر، خدمات موردنیاز خود را از مراکز «سه شش‌ضلعی» دریافت می‌نموده‌اند (تصویر ۱). نقشه همپوشانی موقعیت آثار و شبکه شش‌ضلعی‌ها نشان می‌دهد که علی‌آبادریگ، گرگاب، خورزوق و رباط‌سلطان به‌عنوان سکونتگاه‌های اقماری می‌توانسته‌اند خدمات موردنیاز خود را از دو مکان مرکزی دریافت کنند. چنان‌که می‌توان «علی‌آباد ریگ» را وابسته به دو مرکز دُرمیان شاپورآباد و شاهوازی، «گرگاب» را وابسته به گز و جعفرآباد، «خورزوق» را وابسته به گز و دولت‌آباد و «رباط‌سلطان» را وابسته به مورچه‌خورت و دمبی دانست. درحالی‌که احتمالاً سکونت‌گاه‌های دیگری همچون «زمان‌آباد نرمی، کربکند و لودریچه» وابسته به گز، دولت‌آباد و دُرمیان شاپورآباد، «حبیب‌آباد» وابسته به دولت‌آباد، دُرمیان شاپورآباد و شاهوازی، «سین» وابسته به گز، دُرمیان شاپورآباد و جعفرآباد بوده‌اند. اما سایر سکونتگاه‌های دوران صفوی در دشت برخوار در گروه سکونتگاه‌های اقماری درجه‌دو قرار می‌گیرند. این مراکز، اغلب مراکز میان‌راهی هستند و موقعیت آن‌ها تابع موقعیت نقاط کانونی نیست؛ بلکه وابسته به راه‌های ارتباطی بوده است؛ از جـــمله اقامتــگاه چهارآباد، بهجت‌آباد، رباط‌سلطان، قلعه اتابکی و هل‌آباد.

در این میان، روستای تاریخی چاله‌سیاه و آثار دوره صفوی در آن، مستثنی از این الگو هستند. روستای تاریخی چاله-سیاه اگرچه با اضلاع شش‌ضلعی منطبق است و طبق قاعده فوق، می‌بایست به‌عنوان سکونتگاه اقماری معرفی شود، اما به دلیل دوری از سایر آثار دشت برخوار، قرارگیری در دامنه کوهای غربی و عدم وجود سکونتگاه کانونی تا شعاع ۲۰-۳۰ کیلومتری، احتمالاً خود به‌عنوان مکان مرکزی در شاهراه ارتباطی «پایتخت صفویان ـ عتبات عراق» عمل می‌نموده است.

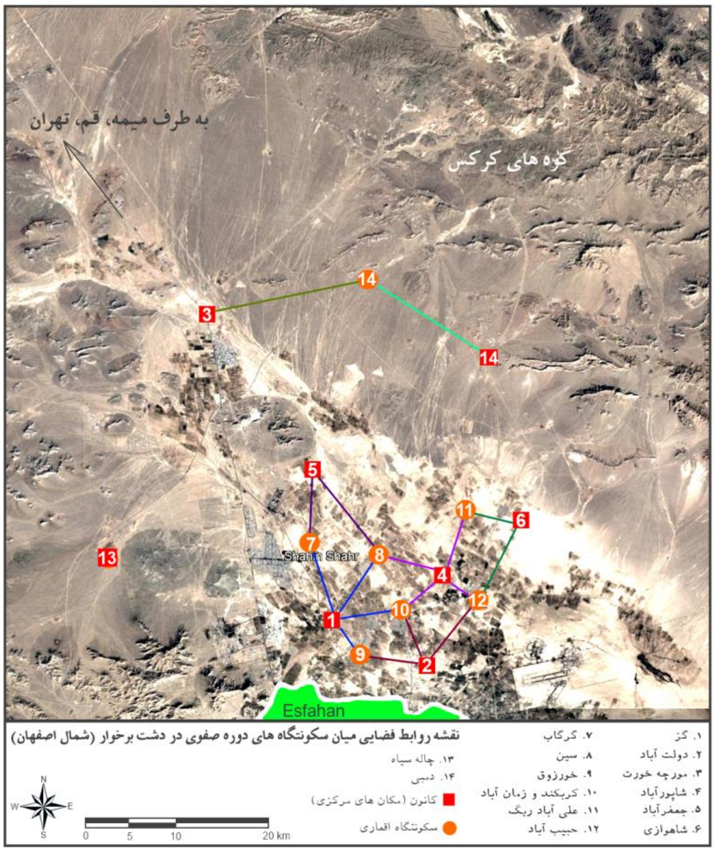
از سوی دیگر، بر پایه نقشه همپوشانی موقعیت آثار و شش‌ضلعی‌ها (نقشه ۳) و بر اساس تصویر ۱، به نظر می‌رسد برخی از مکان‌های مرکزی از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌اند و به سکونت‌گاه‌های اقماریِ بیشتری خدمات ارائه می‌کرده‌اند. به‌عنوان نمونه، دو کانون شهری گز و دُرمیانِ شاپورآباد احتمالاً به‌طور هم‌زمان چهار سکونت‌گاه اقماری را پوشش می‌داده‌اند. درحالی‌که شهر نوبنیاد صفویِ دولت‌آباد به سه سکونتگاه اقماری خدمات ارائه می‌کرده است. مراکزی مانند شاهوازی و جعفرآباد نیز احتمالاً دو سکونتگاه اقماری را پوشش می‌داده‌اند و مورچه‌خورت و دمبی، تنها به یک سکونتگاه اقماری خدمات‌رسانی می‌کرده‌اند.

جدول شماره ۳- سلسله‌مراتب فضایی و کارکردی سکونتگاه‌ها و آثار دشت برخوار در دوره صفوی (منبع: نگارنده)

نوع سکونتگاه	نام محوطه و اثر
کانونی	مورچه‌خورت، گز، شاپورآباد، دولت‌آباد قدیم، جعفرآباد، روستای شاهوازیِ کمشچه، دمبی.
اقماریِ درجه‌یک (سکونتگاهی که از یک یا چند کانون، خدمات می‌گیرد)	علی‌آبادریگ، گرگاب، حبیب‌آباد، کربکنـد، زمان‌آباد نرمی، لودریچه، خورزوق، رباط سلطان، سین.
اقماری درجه‌دو (آثاری که وابسته به راه ارتباطی هستند؛ نه کانون‌ها)	اقامتـگاه چهارآباد، بهجت‌آباد، مادرشاه، قلعه اتابکی و هل‌آباد



نقشه ۳: همپوشانی نقشه توزیع آثار دوره صفوی با شش‌ضلعی‌های کریستالر



تصویر ۱: روابط فضایی میان مکان‌های مرکزی و سکونت‌گاه‌های اقماری دوره صفوی
در دشت برخوار (نگارنده)

نتیجه‌گیری

گسترش بسیاری از مراکز شهری و روستایی دوره صفوی در دشت بُرخوار متأثر از موقعیت ویژهٔ آن در حاشیه شمالی شهر اصفهان و قرارگیری در مسیر راه‌های ارتباطی اصفهان بوده است. همچنین، توسعهٔ شهر اصفهان در دورهٔ صفوی، بیش از پیش به گسترش مراکز شهری و روستایی در دشت برخوار انجامید. با این‌همه، روابط مراکز شهری و روستایی دشت برخوار با یکدیگر نیز باید در تبیین کارکرد، اهمیت و سلسله‌مراتب میان آن‌ها مورد توجه قرار گیرد و سکونتگاه‌های دشت برخوار در یک شبکهٔ درهم‌تنیده مطالعه شوند. در این مقاله، سکونتگاه‌های شهری و روستایی، محوطه‌ها و مواد فرهنگی دوره صفوی در دشت برخوار بررسی شد. شهر تاریخی گز، دولت‌آباد قدیم، روستاهای سین، مورچه‌خورت، چاله‌-سیاه، دمبی، کمشچه، علی‌آباد ریگ، حبیب‌آباد، خورزوق، رباط‌سطان، گرگاب، کربکند، جعفرآباد، زمان‌آباد نرمی، دُرمیان شاپورآباد، بهجت‌آباد و چهارآباد از جملهٔ آثاری هستند که در دوره صفوی در دشت برخوار شکل گرفته یا تداوم داشته‌اند.

این بررسی و مطالعه با رویکرد باستان‌شناسی فضایی به‌منظور تبیین سلسله‌مراتب کارکردی و فضایی محوطه‌های دوران صفوی و معرفی نقاط کانونی و اقماری بر پایه نظریه مکان مرکزی صورت گرفت. مکان‌های مرکزی، نقاطی هستند که تولید و عرضه کالا و خدمات در آن‌ها متمرکز است. بر پایهٔ این نظریه، در یک محدودهٔ جغرافیایی کاملاً مسطح، یک یا چند کانون جمعیتی بزرگ‌تر از مراکز دیگر است و کمیّت کالاها و خدماتی که در این کانون‌ها عرضه می‌شود، بیش از سکونتگاه‌های پیرامونی است. حجم خدماتی که در یک مکان مرکزی ارائه می‌شود، رابطه مستقیمی با وسعت آن مکان دارد. بدین معنا که با افزایش وسعت یک مکان مرکزی، خدمات بیشتری در آن مرکز ارائه می‌شود. اگر نقشه توزیع سکونتگاه‌ها با شبکه‌ای از شش‌ضلعی‌ها منطبق شود، کانون‌های بزرگ جمعیتی در مرکز شش‌ضلعی‌ها و سکونتگاه‌های کوچک‌تر یا اقماری روی اضلاع قرار می‌گیرند. علت کاربرد نظریه مکان مرکزی و نظام سلسله‌مراتب در پژوهش حاضر، وجود سه ویژگی زیر در دشت برخوار است: «یکنواخت بودن دشت و توزیع مساوی منابع طبیعی در آن»، «توزیع یکنواخت جمعیت» و «توزیع یکنواخت و همسان شبکه حمل‌ونقل در همه نقاط دشت». نکته قابل‌توجه در استفاده از این نظریه، تعیین اندازه شعاع شش‌ضلعی‌هاست. به‌بیان‌دیگر، حداکثر مسافت «رفت و برگشتی» که یک فرد عادی برای تأمین نیاز خود در یک روز می‌پیماید تا از سکونتگاه خود به مقصد برود و سپس به مبدأ بازگردد، برابر با ۱۶ کیلومتر محاسبه شده و بر این اساس، شعاع شش‌ضلعی‌ها که بیانگر فاصله میان «مکان مرکزی» و «اقماری» (مقصد و مبدأ) است، برابر با نصف این میزان یعنی هشت کیلومتر در نظر گرفته شده است. بر اساس نقشه همپوشانی آثار دوران صفوی برخوار و شش‌ضلعی‌های کریستالر با قطر هشت کیلومتر، به نظر می‌رسد «مکان‌های مرکزی» یا مراکز کانونی در دوران صفوی شامل «مورچه‌خورت، گز، دُرمیان شاپورآباد، دولت‌آباد قدیم، جعفرآباد، دُمبی و روستای شاهوازیِ کمشچه» بوده‌اند. حجم و کمیت مواد فرهنگی سطحی نیز تأییدکنندهٔ مرکزیت و اهمیت این محوطه‌هاست و در منابع مکتوب دوران اسلامی نیز اغلب این شهرها و روستاها به‌عنوان مراکزی مهم در تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نواحی شمالی اصفهان یاد شده‌اند.

سایر محوطه‌ها و آثار دوره صفوی در دشت برخوار، بر پایهٔ نقشه همپوشانی آثار و شش‌ضلعی‌های کریستالر احتمالاً به‌عنوان سکونتگاه‌های اقماری یا حاشیه‌ای شناخته می‌شدند. میزان شواهد و مواد فرهنگی سطحی از دوره صفوی در این محوطه‌ها نیز بیانگر آنست که در نظام سلسله‌مراتب فضایی و کارکردی سکونتگاه‌های دشت برخوار، در سطحی پایین‌تر از مکان‌های مرکزی قرار دارند؛ اما باید اشاره داشت با توجه به موقعیت این سکونتگاه‌ها در شبکه شش‌ضلعی‌ها، احتمالاً برخی از آن‌ها خدمات موردنیاز خود را از مراکز دو شش‌ضلعی دریافت می‌کرده‌اند و برخی دیگر، خدمات موردنیاز

خود را از مراکز سه شش‌ضلعی دریافت می‌نموده‌اند. بر این اساس، سکونتگاه‌های اقماری مانند علی‌آبادریگ، گرگاب، خورزوق و رباط‌سلطان احتمالاً خدمات موردنیاز خود را از دو مکان مرکزی دریافت می‌کرده‌اند. چنان‌که «علی‌آباد ریگ» وابسته به دو مرکز دُرمیان شاپورآباد و شاهوازی، «گرگاب» وابسته به گز و جعفرآباد، «خورزوق» وابسته به گز و دولت‌آباد و «رباط‌سلطان» وابسته به مورچه‌خورت و دمبی بوده است. درحالی‌که احتمالاً سکونت‌گاه‌های دیگری همچون «زمان‌آباد نرمی، کربکند و لودریچه» وابسته به گز، دولت‌آباد و دُرمیان شاپورآباد، «حبیب‌آباد» وابسته به دولت‌آباد، دُرمیان شاپورآباد و شاهوازی، «سین» وابسته به گز، دُرمیان شاپورآباد و جعفرآباد بوده‌اند؛ اما سایر سکونتگاه‌های دوران صفوی در دشت برخوار در گروه سکونتگاه‌های اقماری درجه‌دو قرار می‌گیرند. این مراکز، اغلب مراکز میان‌راهی هستند و موقعیت آن‌ها تابع موقعیت نقاط کانونی نیست؛ بلکه وابسته به عبور راه‌های ارتباطی بوده است؛ از جــمله اقامتـگاه چهارآباد، بهجت-آباد، رباط‌سلطان، قلعه اتابکی و هل‌آباد.

در این میان، روستای تاریخی چاله‌سیاه مستثنی از این الگو هستند. روستای چاله‌سیاه اگرچه با اضلاع شش‌ضلعی منطبق است و بر پایهٔ نظریه مکان مرکزی، می‌بایست به‌عنوان سکونتگاه اقماری معرفی شود، اما به دلیل دوری از سایر آثار دشت برخوار، قرارگیری در دامنه کوه‌های غربی و عدم وجود سکونتگاه کانونی تا شعاع ۲۰-۳۰ کیلومتری، احتمالاً خود به‌عنوان مکان مرکزی در شاهراه ارتباطی «پایتخت صفویان ـ عتبات عراق» عمل می‌نموده است.

از سوی دیگر، به نظر می‌رسد برخی از مکان‌های مرکزی به سکونت‌گاه‌های اقماریِ بیشتری خدمات ارائه می‌کرده-اند. به‌عنوان نمونه، دو کانون شهری «گز و دُرمیانِ شاپورآباد» احتمالاً به‌طور هم‌زمان چهار سکونت‌گاه اقماری را پوشش می‌داده‌اند. درحالی‌که شهر نوبنیاد صفویِ «دولت‌آباد» به سه سکونتگاه اقماری خدمات ارائه می‌کرده است. مراکزی مانند «شاهوازی و جعفرآباد» نیز احتمالاً دو سکونتگاه اقماری را پوشش می‌داده‌اند و «مورچه‌خورت و دمبی» تنها به یک سکونتگاه اقماری خدمات‌رسانی می‌کردند.

پی‌نوشت‌ها

۱. در کتاب‌هایی همچون الاعلاق النفیسه (ابن‌رسته، ۱۳۶۵)، سفرنامه سدیدالسلطنه (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲)، سفرنامه از خراسان تا بختیاری (رنه دالمانی، ۱۳۷۸) و بسیاری از دیگر سفرنامه‌ها، به محصولات کشاورزی برخوار اشاره شده است.

۲. یعقوبی در قرن سوم هجری چنین بیان کرده که برخوار از روستاهای اصفهان است و قومی از کشاورزان در آن سکونت دارند (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۴۱).

۳. معمولاً کاروان‌های تجاری بزرگ که میان سرزمین‌های دور از هم سفر می‌کردند، در هر روز، یک منزل راه می‌پیمود و فاصلهٔ هر منزل تا منزل دیگر در حدود ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر بود (رفیع‌فر و لُر افشار، ۱۳۸۲: ۴۲). اگرچه بررسی فاصله میان کاروانسراها و اقامتگاه‌های میان راهی باقی‌مانده در برخی نقاط ایران نشان می‌دهد، فاصله هر منزل کاروانی می‌توانست در حدود ۲۰-۲۵ کیلومتر یا حدود چهار فرسخ باشد. همچنین، در مواردی (مانند فاصله اقامتگاه‌های شاهی) برای کاروان‌های درباری که با سرعت کمتری حرکت می‌کردند، فاصله هر دو منزل در حدود ۱۵ کیلومتر بود (نیستانی و همکاران، ۱۳۹۱: ۸)؛ اما به نظر می‌رسد یک فرد عادی برای تأمین نیاز روزانه و خرید کالاها از شهرهای اطراف، حداکثر مسافتی در حدود ۱۵-۱۶ کیلومتر را در یک روز می‌پیموده است.

منابع

- ابن‌حوقل، محمد (۱۳۴۵)، *صوره الارض*، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن‌خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۳۷۰)، *المسالک و الممالک*، ترجمه دکتر حسین قره‌چانلو، تهران: بی‌نا.
- ابن‌رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابن‌فقیه، ابی‌بکر احمد بن محمد الهمذانی (۱۳۰۲ ه.ق)، *مختصر کتاب البلدان*، لیدن، چاپ بریل.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی ابوالفداء (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابونعیم اصفهانی، حافظ (۱۳۷۷)، *ذکر اخبار اصفهان*، ترجمهٔ دکتر نورالله کسایی، تهران: انتشارات سروش.
- اتابکی، محمودبن بختیار (۱۳۷۸)، *المختارات من الرسائل*، به کوشش غلامرضا طاهر و ایرج افشار، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- احمدی، عباسعلی (۱۳۸۰)، بررسی، معرفی و شناسایی بناهای تاریخی منطقه برخوار اصفهان از دوران صفوی تا پایان دوران قاجار، *پایان نامهٔ کارشناسی‌ارشد*، به راهنمایی دکتر سوسن بیانی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- احمدی، عباسعلی (۱۳۸۸)، فضا و جامعه در شهرک‌های اقماری اصفهان عصر صفوی: مطالعه موردی مورچه‌خورت و قورتان»، *رساله دکتری تخصصی باستان‌شناسی*، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، به راهنمایی دکتر حسن کریمیان.
- احمدی، عباسعلی؛ محسن جاوری (۱۳۹۳)، مدرسه جعفرآباد، بنایی ناشناخته از دوره صفوی، *مطالعات معماری ایران*، شماره ۵: ۱۵۰-۱۳۱.
- اداره کل مسکن و شهرسازی استان اصفهان (بی‌تا)، *طرح راهنمای روستای سین*.
- ارباب اصفهانی، محمدمهدی بن محمدرضا اصفهانی (۱۳۶۸)، *نصف جهان فی تعریف الاصفهان*، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- اسکندربیک منشی (۱۳۷۷)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی، جلد دوم، تهران: دنیای کتاب.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۴)، *مرآت‌البلدان ناصری*، به کوشش پرتو نوری علاء و محمدعلی سپانلو، جلد ۱، تهران: اسفار.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۷۳)، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخبار*، به اهتمام احسان اشراقی، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- اوبن، اوژن (۱۳۶۲)، *ایران امروز؛ ۱۹۰۷-۱۹۰۶*، ترجمه و حواشی و توضیحات علی اصغر سعیدی، تهران: زوّار.
- اولئاریوس، آدام (۱۳۸۵)، *سفرنامه آدام اولئاریوس*، ترجمه احمد بهپور، تهران: ابتکار نو.
- امیرحاجلو، سعید؛ سارا سقایی (۱۳۹۲)، ویژگی‌های بناهای میان‌راهی و شبکهٔ راه‌های ارتباطی شمال اصفهان در عصر سلجوقی، دوفصلنامهٔ هنر و فن، شماره اول: ۱۴۵-۱۲۵.
- بغدادی، صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی (۱۹۹۲)، *مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، تحقیق و تعلیق محمد البجاوی، ج ۱، بیروت: دارالجلیل.
- جابری انصاری، میرزا حسن خان (۱۳۲۱)، *تاریخ اصفهان و ری و همه جهان*، تهران: خرد.
- جناب، میرسیدعلی (۱۳۷۶)، *الاصفهان*، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- حاتمی‌نژاد، حسین؛ رسول داراب‌خانی (۱۳۸۵)، تحلیلی بر نظریه مکان مرکزی کریستالر، *فصلنامه اطلاعات جغرافیایی (سپهر)*، دوره ۱۵، شماره ۶۰: ۶۹-۶۵.
- حمزه بن حسن اصفهانی (۱۳۶۷)، *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء (تاریخ پیامبران و شاهان)*، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- دلاواله، پیترو (۱۳۷۱)، *سفرنامهٔ پیترو دلاواله*، ترجمه و شرح حواشی از دکتر شعاع الدین شفا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۲)، *رابطهٔ شهر و روستا (مطالعات شهری و منطقه‌ای)*، تهران: ماکان.
- رفیع‌فر، جلال‌الدین؛ احسان لرافشار (۱۳۸۲)، بررسی انسان‌شناختی کاروانسراهای عصر صفوی، *نامه انسان‌شناسی*، دوره اول، شماره ۴: ۶۰-۳۷.
- سیرو، ماکسیم (۱۹۴۹)، *کاروانسراهای ایران و ساختمان‌های کوچک میان راه‌ها*، ترجمه عیسی بهنام، قاهره ـ تهران: انجمن

شرق‌شناسی قاهره ـ سازمان ملّی حفاظت آثار باستانی ایران.
- سیرو، ماکسیم (۱۳۵۷)، *راه‌های باستانی ناحیه اصفهان و راه‌های وابسته به آنها*، مهدی مشایخی، تهران: سازمان ملّی حفاظت آثار باستانی ایران.
- شاردن، ژان (۱۳۳۶)، *سیاحت‌نامهٔ شاردن*، ترجمه محمد عباسی، جلد سوم، تهران: امیرکبیر.
- شفقی، سیروس (۱۳۸۱)، *جغرافیای اصفهان*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- شیروانی، میرزا زین‌العابدین (۱۳۸۸)، *بستان السیاحه*، جلد اول، تصحیح منیژه محمودی، تهران: حقیقت.
- طغیانی، مجتبی (۱۳۷۹)، *جغرافیای شهرستان برخوار و میمه*، اصفهان: نشر دانش.
- علیزاده، عباس (۱۳۸۳)، *تئوری و عمل در باستان‌شناسی*، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان میراث فرهنگی کشور.
- فلاندن، اوژن (۱۳۵۶)، *سفرنامهٔ فلاندن*، ترجمه حسین نورصادقی، چاپ سوم، تهران: اشرافی.
- فیگوئروا، دن‌گارسیا دسیلوا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن‌گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- کردوانی، پرویز (۱۳۸۲)، *جغرافیای خاک‌ها*، چاپ هشتم، تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- کیانی، محمدیوسف؛ ولفرام کلایس (۱۳۷۳)، *کاروانسراهای ایران*، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- گدار، آندره و همکاران (۱۳۷۱)، *آثار ایران*، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، جلد اول، چاپ دوم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- لطفی، صدیقه؛ مجتبی هابی شهمیری (۱۳۹۵)، تغییر الگوی شهرنشینی از ساختار شهری تک مرکزی ـ سلسله مراتبی به ساختارهای منطقه‌ای شبکه‌ای ـ چندمرکزی، *برنامه‌ریزی و آمایش فضا*، دوره ۲۰، شماره ۱: ۲۶۷-۲۴۱.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۳۶)، *نزهه القلوب*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.
- منوچهری، محمدرضا (۱۳۸۷)، *قلعه تاریخی مورچه‌خورت؛ دروازه ورودی به پایتخت کهن ایران*، شرکت عمران و مسکن‌سازان منطقه مرکزی، تهران: سمیرا.
- نیستانی، جواد؛ سعید امیرحاجلو؛ سیدمهدی موسوی؛ حمید خطیب شهیدی (۱۳۹۱)، تأملی در علل توسعه و تخریب اقامتگاه-های شاهی میان‌راهی دوران صفوی با نگاهی بر دولت‌آباد، علی‌آباد ریگ و دمبی در شمال اصفهان، *مرمت آثار و بافت‌های تاریخی فرهنگی*، سال دوم، شماره ۳: ۱۳-۱.
- ویلبر، دونالد (۱۳۶۵)، *معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان*، ترجمه عبدالله فریار، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
- هنرفر، لطف‌الله (۱۳۴۴)، *گنجینه آثار تاریخی اصفهان*، اصفهان: کتاب‌فروشی ثقفی.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (۱۳۸۱)، *البلدان*، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.
- Harvey, J (1996), *Urban Land Economics: the Economics of Real Property*, 4th Edition, Macmillan Press LTD.
- Nakoinz, O (2010), Concepts of Central Place Research in Archaeology, *Landscape and Human Development: the Contribution of European Archaeology*, *Proceeding of the International Workshop "Socio-Environmebtal Dynamics over the Last 12000 Years: the Creation of Landscape (1st – 4th April 2009)"*, edited by Kiel Graduate School "Human Development in Landscape", pp: 251-264.
- Sirox, M (1967), Trois Monuments Inconnus de lI'ran Ancien…, *Iranica Antiqua*, E. J. Brill, Leiden, Volumen VII.

«گیدیمِ اَداد خدای» در (گورستان مارلیک)

رسول بشّاش کنزق[1]

چکیده

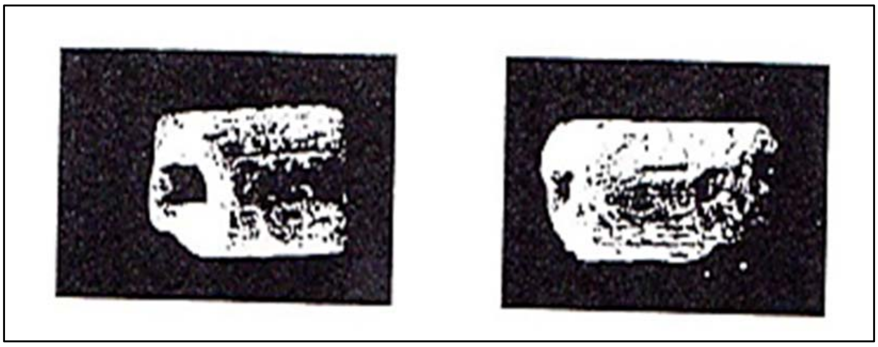
حفاری‌های تپه مارلیک توسط باستان‌شناس فقید دکتر عزت الله نگهبان طی سال‌های ۱۳۴۱-۱۳۴۰، در زمان خود علیرغم در اختیار گذاشتن بی‌دریغ گنجینه‌ای از اشیاء زرّین و سیمین و دیگر اشیاء نفیس هنری دوره باستان، حال توگویی در طی حدود ۶۰ سال گذشته خواسته است قطره‌قطره رازهای پنهانش را آشکار نماید. با تماشای مات و مبهوتانه و تحسین‌آمیز به اشیاء نفیس و گران‌مایه هنری زرّین، سیمین، سفالین، مفرغین و جواهرات کریمه یافت شده در میان گورستان مارلیک که در زمان کشف به‌حق موجب شگفتی و شادمانی محافل علمی و هنری باستان‌شناسی و تاریخ شده بود، متاسفانه به یک مورد از اشیاء، علیرغم اهمیت خاصش، توجّه کمتری مبذول شده است؛ و این مورد دو عدد مهر کتیبه دار هستند که نخست توسط جرج کمرون (G.Cameron) و سپس توسط گِلب (I.J.Gelb) مورد مطالعه و خوانش قرار گرفتند، لیکن در خوانش آن‌ها چنانکه در اصل مقاله خواهد آمد به‌جز چند هجانگاری و یک علامت مخصوص خدایان با نام خدای نینورتا و تعیین حدود زمان نگارش نوع خط، مضمون دیگری ارائه نشد و بعد از آن‌هم کوششی برای بحث و فحص جدید درباره خوانش‌های ارائه‌شده صورت نگرفت. نگارنده در سال ۱۳۷۹ پس از مطالعه‌ی مقاله «معماری عصر آهن» (فهیمی ۱۳۷۹: ۳۲۲-۳۳۲)، به قصد ادامه گسترش پژوهش ایشان، پیشنهاد بازخوانی کتیبه مهرها را که در مقاله تصویر خط آن‌ها درج شده بود به ایشان دادم. چندی بعد هم خوانش یکی از مهرها را که از خط بهتری برخوردار بود در اختیار ایشان گذاشتم که در کتاب وی در سال ۱۳۸۱ تحت عنوان «فرهنگ عصر آهن در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر» منتشر شد. اکنون در متن کامل مقاله، خوانش کتیبه مزبور و کتیبه دیگر با ارائه نکات و مضامین جدیدی مطرح خواهد شد.

واژگان کلیدی: مارلیک، مهر استوانه‌ای، کتیبه، تدفین، گیدیم/ اِطیمو

۱. عضو هیئت علم بازنشسته پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری r_bashash@yahoo.com



تصاویر شماره ۱ و ۲ مُهرهای نوشته‌دار مارلیک (عکاس: نیما محمدی فکور زاده ۱۳۹۷، موزه ملّی ایران)



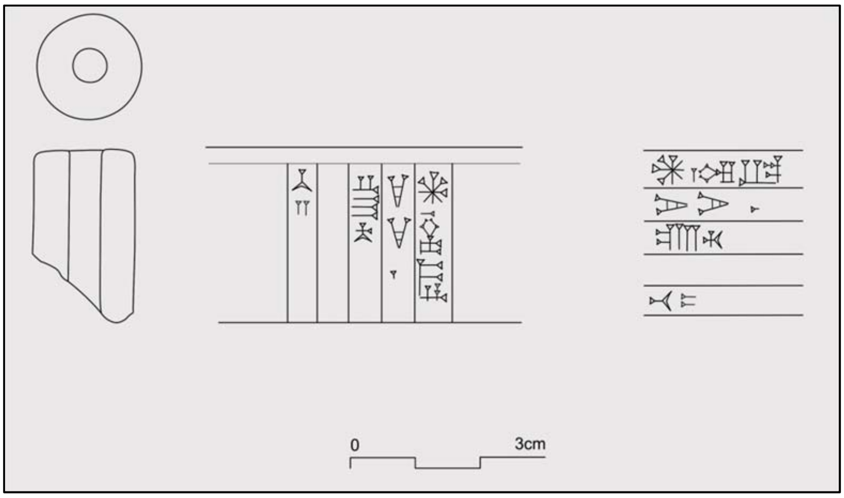
تصاویر شماره ۱ و ۲ مهرهای نوشته‌دار مارلیک (۱۳۴۱-۱۳۴۰)

مقدمه

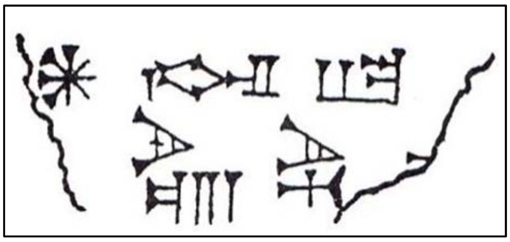
یکی از دو مُهر نوشته دار بدل‌چینی (سنگ گچی) قابل خوانش قبر شماره ۸ قبرستان مارلیک از زمان پیدایی در سال‌های ۱۳۴۱–۱۳۴۰ برابر با ۱۹۶۱–۱۹۶۲ تاکنون سه بار لیکن با فاصله‌های زمانی زیادی از هم خوانده شده است (تصویر و طرح شماره ۱). از مُهر دیگر هم که از آسیب و پوسیدگی زیادی برخوردار است، پیش از این به‌جز یک نشان یا شناسه (determinative) 𒀭 برای نام خدایان و یک شناسه 𒁹 برای نام مردها نکته دیگری خوانده نشده بود. این بار به کمک طرح و عکس‌های جدید نام خدای اداد و عنوان شخص صاحب قبر و بخش‌هایی از چند هجای ناقص نام شخص که توسط نگارنده خوانده و پیشنهاد شده است در این مقاله ارائه می‌شود.

نخستین خوانش و اظهار نظر در خصوص مُهرها چنانکه در گزارش مقدماتی مرحوم دکتر نگهبان آمده است در همان سالهای نخستین مربوط به پروفسور جرج کمرون (G.Cameron) از دانشگاه میشیگان است. خوانش دوّم توسط

پروفسور آیگنس جِی گِلب (I.J.Gelb) از دانشگاه شیکاگو و سومین خوانش در سال ۱۳۸۱ برابر با ۲۰۰۲ میلادی توسط نگارنده خوانده و پیشنهاد گردید.



طرح جدید مُهرکتیبه‌دار شماره ۱(موزه ملّی ایران ۱۳۹۷، طرح: مرضیه زارع خلیلی)



طرح مُهر کتیبه دار شماره ۱ (۱۳۴۱-۱۳۴۰)

نخست با احترام به خوانش‌ها و اظهار نظرات محققین پیشین، مروری به خوانش‌های گذشته مُهر شماره ۱ از سال ۱۹۶۱ تا ۲۰۰۲ به ترتیب توسط جرج کمرون، گِلب و نگارنده داشته باشیم. به نقل از دکتر نگهبان اظهار نظر جرج کمرون که در پانویس گزارش مقدماتی وی آمده، چنین اظهار شده است:

این مهر استوانه‌ای شکسته با خط میخی برای مطالعه به آقای پروفسور کمرون استاد خطوط باستانی خاور میانه دانشگاه میشیگان نشان داده شد. ایشان آنرا مطالعه و خواندند. نوع خط روی این مهر و علامت خدایان نمی‌تواند از اواخر هزاره دوّم و اوایل هزاره اوّل قبل از میلاد جدیدتر باشد و این طرز خط از این دوران به بعد منسوخ شده است (دوران تیگلات پیلسر I و ادادنیراری II). (نگهبان، ۱۳۴۳: ۲۷)

لازم به ذکر است که علامت یا شناسه خدایان در نوشته‌های قرون ۶ و ۷ قبل از میلاد به شکل  مورداستفاده بوده است. از جمله آجر نوشته‌ای مربوط به نبوکدنصر (۶۰۴-۵۶۲ ق.م) که در سال ۱۳۸۷ به‌طور اتفاقی در حین ساخت‌وسازهای مرمّتی ارگ مسعودیه در تهران در یکی از باغچه‌های محوطه پیدا شده است (تصویر شماره ۳). (بشّاش ۱۳۸۸: ۲۷-۳۲)

خوانش جرج کمرون در پانویس صفحه ۲۴ بخش زبان انگلیسی گزارش مقدماتی، ضمن اظهار نظر بر اینکه خط مهر آشوری میانه است، در ۳ خط چنین آمده است: (Negahban, 1964: 24)

1. nin - IB

2. i – li –šu
3. u (?) –hu (?) –(…)

همین خوانش این بار با تأکید واژه (احتمالاً) در ابتدای هر سطر، در گزارش کامل حفّاری‌های مارلیک به زبان انگلیسی در سال ۱۹۹۶ چنین می‌آید.

1-possibly =^{d}nin-[ ]ib
2-possibly = i li [šu]
3-possibly = u (?)-hu (?) […]

وی در سطر نخست، نشانه واژه‌نگار بعد از شناسه خدا را به صورت dnin خوانده و آن را خدای «نینورتا» ترجمه می‌کند. در سطر دوّم هجاهای i و li را خوانده لیکن ترجمه‌ای برای آن ارائه نمی‌دهد و واژه‌نگار بعدی را میان کروشه هجای [šu] می‌خواند.

در سطر سوّم واژه‌نگار نخست را با علامت سئوال u? و واژه‌نگار بعد را درمیان پرانتز ویک کروشه خالی چنین- hu(?)[…] می‌خواند. البتّه همانطور که در بالا اشاره شد ترجمه هر سه سطر را با قید احتمالاً پیشنهاد می‌کند و ترجمه‌ی آن را نیز با احتمال، چنین پیشنهاد می‌کند: «به خدای نینورتا...» و می‌نویسد: خدای نینورتا، بیشتر از آنکه آشوری باشد، یک خدای بابلی است. (Negahban, 1996: 218)

آیگنس جِی گِلب (I.J.Gelb) از دانشگاه شیکاگو این کتیبه را چنین می‌خواند:

1-M?x(lords like GIN)
2-i? li?su?
3-E d x

در سطر نخست گِلب واژه‌نگار خدای مربوطه را با علامت سئوال چنین M?x (lords like GIN) خوانده است.

در سطر دوّم هجاهای i? li? با علامت سئوال خوانده شده و واژه‌نگار بعد را هجای su? با علامت سئوالی خوانده است.

در سطر سوّم هم هجانگار E را به معنی «معبد» خوانده، امّا برای علامت‌های بعدی که d و x خوانده است مفهومی ارائه نداده است (Negahban, 1996: 212) و زمان آن را دوره آشوری میانه و احتمالاً دیرتر از زمان حکومت اداد نیراری نمی‌داند. البتّه جرج کامرون قبلاً تاریخ آن را از زمان اداد نیراری (۱۳۰۷–۱۲۷۵ ق.م) و یا تیگلات پیلسر اوّل (۱۱۱۷–۱۰۷۷ ق.م) دیرتر پیشنهاد کرده بود. کریستیَن کانراد پیلر (C.K. Piller) هم به همین تاریخ در ارتباط با زمان تولید چنین مُهرهایی اشاره کرده است (Piller, 2008: 211).

قرائت نگارنده نیز در نخستین برداشت در سه سطر در کتابی با عنوان «فرهنگ عصر آهن در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر» (فهیمی، ۱۳۸۱: ۲۰۲) و مقاله‌ای با عنوان «خط و زبان و آثار کتیبه دار در گیلان قرون نهم و هشتم پیش از میلاد» به شرح زیر بچاپ رسید (بشّاش، ۱۳۹۰: ۷۵–۷۱).

1-^{d}Anu/Ea naidu/nadu
2-i-li ina
3-Bit bār-u/ašaridu

خدای آنو یا اِآ ی وآلامقام

خدای من در

بیت بارو (معبد خدای بزرگ) یا (معبد قربانی)

نگارنده در این مقاله ضمن نقد خوانش پیشین خود در سطر اوّل و واژه دوّم از سطر سوّم و صحت سطر دوّم، اکنون پس از گذشت حدود ۱۶ سال با در دست داشتن طرح و عکس‌های جدید خوانش زیر را ارائه می‌دهد. با این توضیح که در طرح جدید دو سطر ۴ و ۵ اضافه شده است. سطر ۴ محو شده امّا در سطر ۵ در همه عکس‌ها واژه‌نگار  pagru/mitu/ mātu به معنی مردن، مرده و جسد دیده می‌شود. (تصویر شماره ۴)

1- ^{d}Adad eṭimmu
2- i-li ina
3- Bit-eṭimmu
4- …
5- mātu/pagru/ mītu



تصویر شماره ۴

ترجمه مُهر شماره ۱

اِطیمو آَداد خدا،

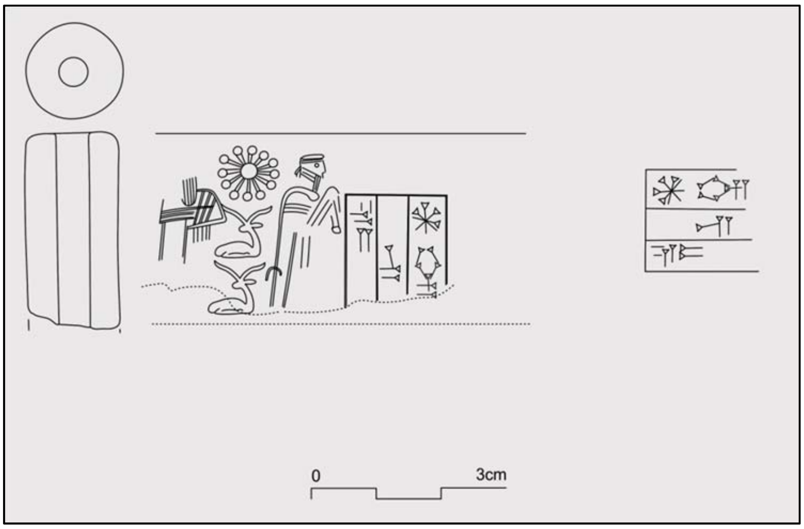
خدای من، در

خانه اِطیمو

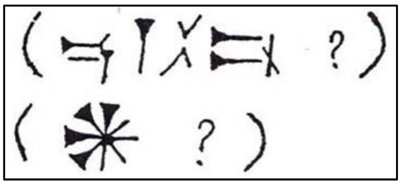
...

مردن/جسد/تن/مرده ...

خوانش مُهر شماره ۲



طرح مهر کتیبه‌دار شماره ۲ (طرح: مرضیه زارع خلیلی موزه ملّی ایران ۱۳۹۷)



مهر شماره ۲ (۱۳۴۱-۱۳۴۰)

مُهر نوشته دار شماره ۲ که به خاطر پوسیدگی زیاد از همان ابتدا طبق طرح قبل توسط کمرون و گِلب به‌جز شناسه خدا در سطر دوّم و شناسه نام مردها در سطر اوّل، خوانش دیگری به دست نداده بود، این بار در طرح و تصویر جدید سه سطر نمایان شده است. در سطر نخست شناسه خدا و واژه‌نگار خدای اَداد. سطر دوّم یک هجای نامشخص؛ و در سطر سوّم قبل از شناسه نام مردها، واژه‌نگار dāpinu به معنی «جنگجو، سلحشور» را که عنوان شخص صاحب‌منصب مربوط به قبر شماره ۸ است و همچنین بخشی از هجاهای نام او را، به این شکل در محل پوسیدگی مُهر، بعد از شناسه مربوط به مردها به دست می‌دهد، که آن را می‌توان هجای ?ug یا uk خواند و پیشنهاد نمود. لازم به ذکر است که در طرح جدید واژه‌نگار dāpinu توسط طراح کامل دیده نشده است. نگارنده با نگاه دقیق‌تر به عکس‌های جدید و مقایسه آن با طرح پیشین در این مورد به طرح پیشین استناد می‌کند.

1-^{d}Adad
2- …
3- dāpinu ^{m}ug/uk…?

ترجمه نوشته مُهر شماره ۲

۱- خدای آداد

۲- ...

۳- جنگجو اوگ/اوک...؟

شرح واژگان

dAdad با واژه‌نگار dIM نام خدای طوفان و رعدوبرق از خدایان سومری و برابر با Teshub خدای آسمان و طوفان هوری و Tarhun یا Taru خدای هیتی‌ها، از خدایان آسیای صغیر و مترادف خدای Amurru/Martu خدای اقوام آموری Amorites است.

i-li به معنی «خدای من»

ina حرف اضافه مکانی به معنی «در، میان»؛ و bit «خانه؛ معبد»

eṭimmu یا (eṭammu / iṭemmu) مترادف Gidim زبان سومری است، که از دوره آشوری و بابلی کهن به بعد با این تغییر واژگانی با همان معانی «روحِ انسانِ درگذشته» و «شبح» رایج بوده است. Gidim در زبان سومری به دو بخش gig به «معنی بیمار شدن» وdim3 به معنی «شیطان و دیو» و یا به تعبیر دیگر به دو بخش gi6 به معنی «سیاه» وdim4 به معنی نزدیک شدن، مواجه‌شدن، وارد شدن قابل تجزیه‌وتحلیل است (Halloran, 1999: 56).

mātu/pagru/mītu مردن؛ جسم مرده، جسد(Bauer, 1953 z.25,21)

dāpinu/dappānu این واژه از لحاظ دستوری یک صفت است و عنوان شخص صاحب قبر شماره ۸ و به معنی «جنگجو» و «سلحشور» است (Assyrian Dictionary,1964:104,105). در میان خدایان رومی نیز این عنوان به خدای ژوپیتر اطلاق شده است (Ibid.:104,105).

?m Ug/Uk… این هجای ناقص بعد از شناسه نام اشخاص[I] می‌تواند بخشی از نام جنگجوی صاحب‌منصب در آرامگاه شماره ۸ باشد. ug/uk در زبان اکدی به معانی شیر؛ غضبناک؛ نیرومند؛ درخشان است (Deimel, 1947 Bd.1.Z.48,1934 Bd.2.Z.103).

نتیجه

آنچه که نگارنده در این مقاله پس از خوانش مُهرهای نوشته دار قبر شماره ۸ مارلیک که به‌طور سؤال‌برانگیزی این قبر علیرغم داشتن فضای بزرگش از محتویات بسیار کم اشیاء از جمله یک خنجر برنزی بدون سر و یک کاسه ساده سرامیکی و دو عدد مهر نوشته دار برخوردار است، استنتاج کرده، این است که قبر مزبور آرامگاه یک شخص جنگ‌آور است، که با قرار دادن این دو مهر نوشته‌دار در آرامگاهش از گیدیمِ خدای آداد در خانه گیدیم استمداد می‌جوید. بنا بر عقیده این مردم قبر یکی از ۷ دروازه‌های ورود روح انسانِ مرده به نام گیدیم یا اِطیمو به دنیای زیرین به نام ایرکالا Irkalla است (تصویر شماره ۵). به باور آن‌ها روحِ مرده یا گیدیم، پس از مرگ و سقوط به درون ایرکالا Irkalla محکوم به‌نوعی زندگی زجرآور ابدی در آنجاست. البتّه بنا بر عقیده آن‌ها همان‌طور که رضایت و خوشنودی خدایان بین‌النهرینی در پذیرش هدایا و مورد پرستش واقع شدن است، گیدیم یا اِطیمو نیز در ایرکالا به‌عنوان یک روح ناآرام برای آرامش و

رضایت خود علاوه بر نیاز به توجّه و مرحمت خدایان موردستایش خود، از زندگان به‌خصوص بستگان نزدیک نیز انتظار دارد که برای احترام گزاردن به او همه مناسک لازم تدفین ازجمله قرار دادن خوراک، البسه و اسباب و لوازم زمان زنده‌بودن او را برای استفاده و بجای گذاشتن همه آن‌ها در مراحل عبور از ۷ دروازه زیرین و ورود به تاریکی ایرکالا، درون قبر کنار او قرار دهند و همواره با حضورشان در کنار قبر و آرامگاه او با ریختن آب و دادن طعام، موجبات آرامش او را در دنیای زیرین و آسودگی خود را در دنیای بیرونی فراهم آورند. در صورت نارضایتی گیدیم، شخص مسئول یا وابستگان نزدیک او در زندگی بیرونی به طرق مختلف مورد آزار و اذیّت گیدیم واقع می‌شوند.

از مضمون مُهرهای نوشته دار مارلیک چنین استنباط می‌شود که صاحب‌منصبان مدفون در قبرستان مارلیک مانند مردم بین‌النهرین ضمن پرستش خدایان بین‌النهرینی از جمله خدای اَداد، همچون جنگجوی مربوط به قبر یا آرامگاه شماره ۸ معتقد به وجود گیدیم Gidim یا اطیمو eṭimmu «یعنی روحِ یا شبح انسان مرده» و سقوط ابدی او در دنیای تاریک زیرین (Irkalla) بوده‌اند و قرار دادن اشیاء درون قبرها و آرامگاه آنان در قبرستان مارلیک، مربوط به باورشان در اجرای مناسک تدفین بین‌النهرینی است. حال با توجّه به مطالب فوق این سؤال برای نگارنده مطرح می‌شود که آیا اشخاص مدفون در این خطّه از سرزمین ایران در جنوب دریای خزر طی هزاره دوّم و اوایل هزاره اوّل پیش از میلاد از کدام‌یک از قبایل ساکن در این منطقه بوده‌اند؟ از آماردهای آریایی‌نژاد بوده‌اند یا از آموروهای به‌اصطلاح سامی نژاد؟

به عقیده نگارنده اینان از همان قبایل آموروهای به‌اصطلاح سامی نژاد هستند که در واقع پیشینیانشان از همان نیمه دوّم هزاره سوّم (۲۴۰۰ ق.م) به شهادت کهن‌ترین کتیبه‌های سومری به نام مردمانی مهاجم با زبان غیر سامی به سرزمینی به نام MAR.TU در شمال غرب بین‌النهرین یعنی سوریه فعلی نفوذ کردند و اخلاف آن‌ها طی سده‌های ۲۱ تا ۱۷ قبل از میلاد به نام قبائل جنگجوی کوچنشین مشهور به آموروهای سامی نژاد به جنوب بین‌النهرین نفوذ کرده و نه‌تنها موجب سقوط سلسله سوّم اور شدند، بلکه با تصرّف شهرهای پر سابقه و معتبر سومری همچون ایسین، لارسا، اشنونا و کیش شهرهای جدید دیگر از جمله شهر معروف بابل را بنیان نهادند؟ از آثار به‌دست‌آمده از آرامگاه‌های مارلیک از جمله این دو مُهر غلطان کتیبه دار چنین استنباط می‌شود که آماردهای آریایی‌نژاد ساکن جنوب دریای خزر از همان اقوام آموروهای مشهور به آموروهای سامی نژاد سرزمینMAR.TU در سوریه و در سده‌های بعد در بین‌النهرین هستند که نه سامی نژاد بلکه آریایی‌نژادند، لیکن پس از قرار گرفتن در میان اقوام سامی نژاد بین‌النهرین و آمیزش با آن‌ها به تعبیری از لحاظ فرهنگی و دینی به‌اصطلاح سامی زده‌شده‌اند.



تصویر شماره ۵: مُهر غلطان (سیلندر) نشان‌دهنده خدای دموزی (تموز) گرفتار عذاب دیوهای گالا در ایرکالا (دنیای زیرین)



تصویر شماره ۳

سپاسگزاری

لازم می‌دانم از جناب آقای دکتر جبرئیل نوکنده ریاست محترم موزه ملّی ایران و جناب آقای یوسف حسن‌زاده پژوهشگر محترم موزه به خاطر همکاری و توجّه ویژه ایشان نسبت فراهم نمودن امکانات لازم برای مستندنگاری جدید در تصویرنگاری و طراحی مُهرهای کتیبه دار مندرج در این مقاله، صمیمانه تشکّر و سپاسگزاری نمایم.

منابع

– بشّاش، رسول (۱۳۸۳)، قرائت کتیبه‌ی دستواره مفرغی تول تالش، در: *کاوش‌های باستان‌شناسی محوطه‌های باستانی تول تالش گیلان*، به کوشش محمّد رضا خلعتبری، نشر میراث فرهنگی استان گیلان، پژوهشگاه، تهران.
– بشّاش، رسول (۱۳۸۸) آجر نوشته‌دار جابجا شده‌ی مکشوفه از عمارت مسعودیه، *فصلنامه علمی، فنی، هنری اثر*، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، شماره ۴۵ تابستان ۱۳۸۸.
– بشّاش، رسول (۱۳۹۰)، خط و زبان و آثار کتیبه دار در گیلان قرون نهم و هشتم پیش از میلاد، *مجلّه باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر*، دوره ۸، شماره ۱۶، پاییز و زمستان.
– فهیمی، سیّد حمید (۱۳۷۹)، معماری عصر آهن، *فصلنامه علمی، فنی، هنری اثر*، دوره ۲۱، شماره‌های ۳۱ و ۳۲.
– ---------- (۱۳۸۱) *فرهنگ عصر آهن در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر*، انتشار سمیرا، تهران.
– نگهبان، عزت‌الله (۱۳۴۳)، *گزارشات مقدماتی حفریات مارلیک (چراغعلی تپّه) (۱۳۴۱–۱۳۴۰)*، دانشگاه تهران.
– وحدتی، علی اکبر (۱۳۸۴)، ارزیابی تاریخ‌های پیشنهادشده برای گورستان مارلیک، *پژوهش‌های باستان‌شناسی و مطالعات میان‌رشته‌ای*، سال اول، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۸۴.
– وحدتی، علی اکبر، کنارد پیلر، کریستین (۱۳۹۷)، *مارلیک شکوه فرهنگ عصر آهن گیلان*، موزه ملّی ایران– موزه رشت.
– Choksi M. C. (2014), *Ancient Mesopotamian Beliefs in the Afterlife*, *Ancient History Encyclopedia*.
– Deimel S.I, Anton (1934) šumerisches Lexikon, Bd.2 Verlag des Papstl. Bibelinstituts ROMA I 1934.
– ----------------- (1974),šumerisch-Akkadisches Glossar Bd.1 Pontificium Institutum Biblicum ROMA.
– Halloran J. A. (1999), Sumerian Lexicon,Version 3. London.
– Negahban Ezat O. (1964), *Preliminary Report on Marlik Excavation, RUDBAR 1961-1962*, Tehran.
– Negahban Ezat O. (1996), *Marlik (The Complete Excavation Report)*, vols.1&2, University of Pennsylvania Philadelphia.
– Piller, C.K (2008), *Untersuchungen zur relative Chronologie der Nekropole von Marlik*, München.
– *The Assyrian Dictionary of the Oriental Institute of the University of Chicago* (1964), The Oriental Institute of the University of Chicago.
– Theo Bauer (1953), *Akkadische Lesestücke Heft 3 Glossar*, Pontificium Institutum Biblicum Roma.

نگرشی بر مفهوم پیوند تباری در میان جوامع کوچ‌رو استان‌های کردستان و همدان برپایه‌ی مطالعه‌ی سنگ‌نگاره‌ها

خلیل‌الله بیک‌محمدی[۱]
مسعود رشیدی‌نژاد[۲]

چکیده

پژوهش پیش‌رِو دریچه‌ای است برای نمایش و بیان آنچه در میان داشته‌های فرهنگی ایران‌زمین از آن با نام هنر صخره‌ای و زبانی بی‌مرز، یاد می‌شود و بیان‌گر پیوندها، اشتراکات فرهنگی و مرزهای تباری است. «سنگ‌نگاره‌ها»، از گونه داده‌های باستان‌شناسی هستند که در شناخت فرهنگ‌ها، گویای ناگفته‌های بسیاری بوده که از سبک و سوژه‌های گوناگونی بهره می‌برند و بیشتر در یک پهنه‌ی روباز آفریده و رها شده‌اند و نگاهی گذرا به آن‌ها، پاسخ‌گوی چنین کُنشی است. ناگفته پیداست که این پژوهش بازگوی بخشی از چندوچون یافته‌های هنری است که در این مسیر، از نمادشناسی در باستان‌شناسی و گاه داده‌های انسان‌شناسی فرهنگی، بهره باید برد. برای نمونه، نگاره‌هایی انسان‌ریخت با آرایه‌های همسان، از آسیای میانه تا غرب ایران که در وهله‌ی نخست می‌تواند بیان‌گر پیوندها فرهنگی باشد و در وهله‌ی دوم نشان‌گر روندی که مانند دیگر پدیده‌های نمادین، دست‌خوش دگرگونی شده و بستر دیگر پیچیدگی‌ها را فراهم آورده است. سنگ‌نگاره‌ها در گستره‌ی کوهستانی زاگرس‌مرکزی نیز به‌وفور پراکنده‌اند که از آن جمله می‌توان سنگ‌نگاره‌های استان‌های کردستان و همدان را این دست دانست که دربرگیرنده‌ی باره‌هایی همچون گونه‌های نمادین هندسی، انسانی، جانوری و... با نمودی از شکار، نبرد و گله‌های بزکوهی و... هستند. در این گفتار، با پرسش‌هایی چون: چگونگی وجود هم‌نوایی و برهم‌کنش‌های فرهنگی و تباری نگارگران استان همدان و کردستان؛ به چندوچون درون‌مایه‌ی نقوش، نمادها و گستره‌ی آن پرداخته خواهد شد تا راهگشایی برای فهم پیشینه‌ای فراموش‌شده‌ی مردمانی باشد که گرد هم می‌زیستند یا دارای کُنش‌های فرهنگی و قبیله‌ای با یکدیگر بوده‌اند و یا مرزهای تباریِ (کوچ‌رو) یکسان داشته‌اند؛ امید است که این گفتار گامی مؤثر در خوانش فراگیر این داده‌ها باشد.

واژگان کلیدی: سنگ‌نگاره، همدان، سنندج، اشتراکات فرهنگی

---

۱. دکترای باستان‌شناسی، مدیر دفتر پژوهش و آموزش حوزه هنری استان همدان Khalil_bm@yahoo.com
۲. دانشجوی دکترای باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

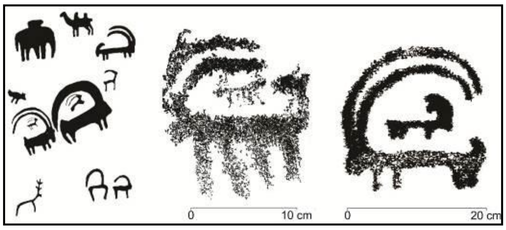
«سنگ‌نگاره‌ها» در میان باستان‌شناسان و دانش‌های هم‌رده‌ی آن، در پوشش «هنر صخره‌ای»، گنجینه‌ای از اطلاعات چندگون و ارزشمند را در خود جای داده است. خاستگاه آنان، بیشتر گستره‌ی کوهستانی و گذرگاه مردم کوچ‌رو است. از نگاه ریخت‌شناسی این آثار ساده و بی‌پیرایه آفریده شده‌اند (برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: ملاصالحی و دیگران، ۱۳۸۶). نقوش صخره‌ای از لحاظ باره‌ها (موضوع)، صحنه‌های شکار، نبرد و تک‌نگاره بزکوهی و... را در بردارند؛ همچنین هم‌خوانی آن‌ها (به‌ویژه نگاره‌های مربوط به گله‌های بزکوهی، سوارکاران با کمان و نیزه، نقوش نمادین و مفهومی)؛ برخاسته از چگونگی فرهنگی و زیست‌محیطی هر گستره هستند که در برخی موارد دارای چندگونگی می‌باشند. گذشته از درازای زمانی این داده‌ها، دریچه‌ی تبارشناسی آفرینندگانش نیز پرسش‌برانگیز بوده است. تاکنون پویش هدفمند و دامنه‌دار پیرامون سنگ‌نگاره‌ها در سرزمین‌هایی همچون هندوستان، آسیای میانه، قفقاز و ایران (فرامکین، ۱۳۷۲: ۴۲)، (شکل ۱ تا ۳)، شکل‌گرفته است که در ایران نیز چنین جنبشی نیاز است؛ چراکه آگاهی ما از جنبه‌های گوناگون این آثار در سراسر کشور به نسبت نواحی یادشده، بسیار اندک بوده و پرسش‌های بسیاری بی‌پاسخ مانده است. فراوانی و پراکندگی سنگ‌نگاره‌ها در ایران نشان از جایگاه و پتانسیل آن دست‌کم در آسیا است.

پرسش پژوهش: گزینش سنگ‌نگاره‌ها در کنار منابع نوشتاری و داده‌های قوم‌نگاری، بیان‌گر دیالوگ‌هایی است که برای ما ناشناخته هستند؛ ازاین‌رو ناگزیر به گردآوری و چینش آن‌ها بوده و گسیختگی گفته‌های موجود، گاه پیامد چنین پردازشی است. از آن‌جایی‌که بهترین خوانش سنگ‌نگاره‌ها با برداشتی باستان‌شناسانه همراه است، نگارندگان برای پاسخ به این پرسش: «چگونگی وجود هم‌نوایی و برهم‌کنش‌های فرهنگی و تباری نگارگران استان همدان و کردستان؟» به شناسایی همگونی سنگ‌نگاره‌های استان همدان و کردستان پرداخته و برای درک فراگیر و هرچه بهتر جستار پیش‌رِو، بیانی ساده با پرهیز از پیچیدگی را در پیش خواهند گرفت. روشن است که شناخت سنگ‌نگاره‌ها همچون دیگر یافته‌های فرهنگی، گمانه‌زنی و آزمایش‌پذیری را با خود به همراه دارد؛ بدین‌سان، در این راستا نیازمند کمک دیگر نمودهای فرهنگی (نمادشناسی) نیز خواهد بود.

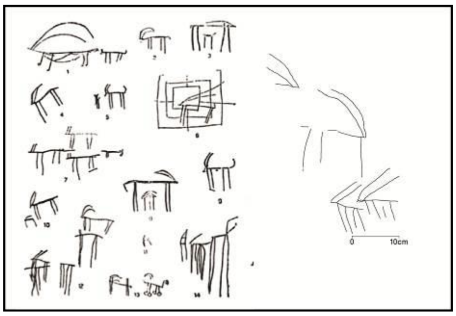
پیشینه‌ی پژوهش: این پژوهش، برآمد پیمایش و پژوهش بسیاری از نگارندگانی است که پیش‌تر به مطالعه‌ی انباشتی از سنگ‌نگاره‌ها پرداخته‌اند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: سنگ‌نگاره‌های روستای میمند (کریمی، ۱۳۸۶)، فراهان اراک (پوربخشنده، ۱۳۸۶) مجموعه‌های چندگانه‌ی منطقه اورامان (قسیمی، ۱۳۸۶)، سنگستون (محمدی‌قصریان، ۱۳۸۶)، خره هنجیران (محمدی‌قصریان و نادری، ۱۳۸۶)، پناهگاه اصلی سونگون و هوراند (رفیع‌فر، ۱۳۸۴) «جربت» شهرستان جاجرم (رشیدی‌نژاد و دیگران، ۱۳۸۸)، «اوجی امام» همدان (اذکایی، ۱۳۸۰)، کمرنبشته تویسرکان (صراف و بشاش، ۱۳۶۶)، دره‌ی دیوین (صراف، ۱۳۷۶)، سنگ‌نگاره‌های بخش جنوبی دره‌مرادبیگ (رشیدی‌نژاد و زمانیان، ۱۳۸۸)، چشمه‌صحبت جوکار (بختیاری، ۱۳۸۷) و مجموعه‌ی A و B ارگِس سفلی در شهرستان ملایر (جانجان، ۱۳۹۱؛ بیک‌محمدی و دیگران، ۱۳۹۵[1]؛۱۳۹۱).

---

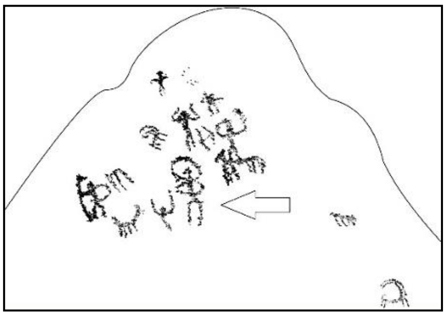
۱. در دست چاپ.



شکل ۱. جانورسان، سورن (کوسالان) (قسیمی، ۱۳۸۶: ۷۱-۸۰)، دره دیوین (طرح از نگارندگان)، کول ژاباسی قزاقستان (فرامکین، ۱۳۷۲: ۴۲) (از راست به چپ).



شکل ۲. دره دیوین (راست، طرح از نگارندگان)، لاخ‌مزار بیرجند و هزارسم افغانستان (چپ) (لباف‌خانیکی و بشاش، ۱۳۷۳: ۲۸)



شکل ۳. سنگ‌نگاره‌های جاجرم، بیرجند (رشیدی‌نژاد و دیگران، ۱۳۸۸).

سنگ‌نگاره‌ها

هنر صخره‌ای[1] در مفهوم امروزی، تنها دربرگیرنده‌ی نگاره‌هایی است که نقش‌مایه‌های عمده‌ی آن، آرایه‌های مینیاتوری، جانوری، گیاهی، انسان‌گون، نمادها، آبستره و هندسی است که گاه تک‌نگاره یا با نگاهی روایی به شکار، نبرد، پایکوبی و آیین‌ها پرداخته است و تکنیک این آرایه‌ها به شیوه‌ی کنده‌نگاره[2] است (رضایی و جودی، ۱۳۸۹: ۳).

«رفیع‌فر»، از هنر صخره‌ای به‌عنوان یک هنر جهانی یاد می‌کند که در بین هنرهای شناخته‌شده دیگر، نه‌تنها بیشترین پیشینه را دارد، بلکه از جایگاه ویژه‌ای نیز برخوردار است. این هنر توانسته اولین جلوه‌های شناخته‌شده از حساسیت هنری و زیباشناختی اجداد دور انسان را در بسیاری از نقاط جهان با بیانی معنادار به نمایش بگذارد (رفیع‌فر، ۱۳۸۱: ۴۶). نقوش صخره‌ای باوجود همانندی بسیاری که از نگاه‌باره‌ها (شکار، نبرد و تک‌نگاره بزکوهی) و از نگاه

1. Rock Art
2. Petroglyph

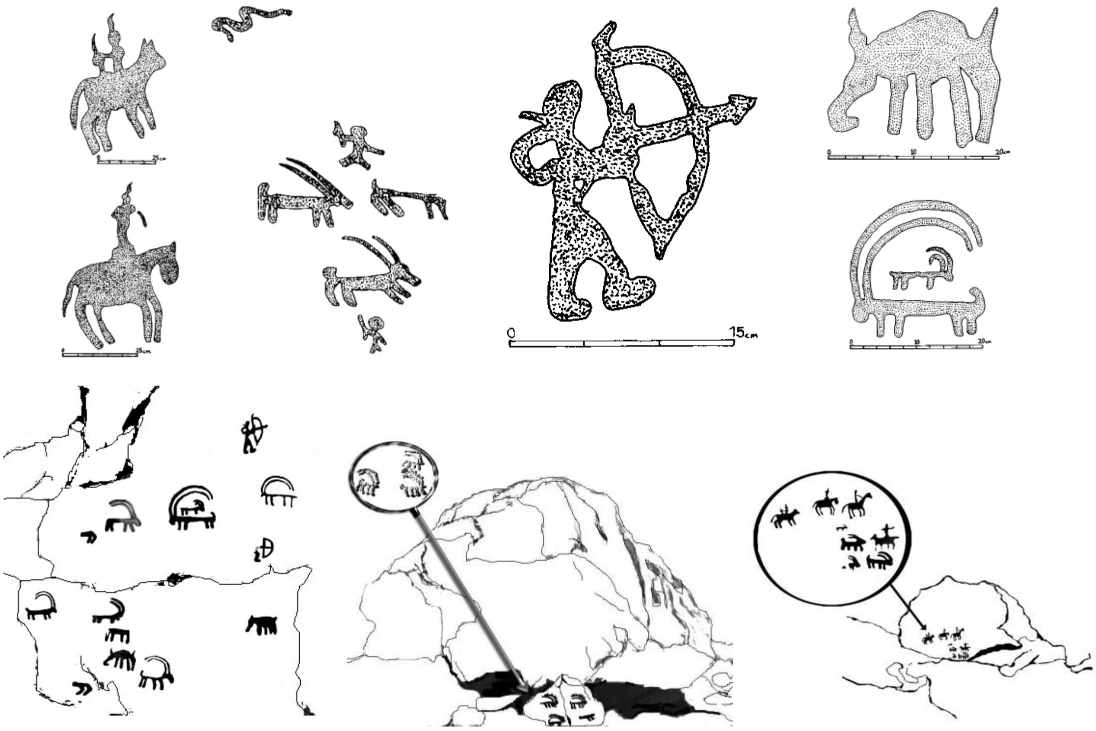
تکنیکی، به‌صورت کنده با روش کوبه‌ای[1] که از برای کوفتن سنگ با ابزاری سخت، یا روش سایشی است. این باره‌ها برخاسته از فرهنگ و زیست‌محیط هر منطقه نیز بوده است.

نخستین بازشناسی نقوش صخره‌ای ایران از سوی پژوهشگران ایتالیایی انجام گرفته است. در سال ۱۹۵۸ م. گروهی از زمین‌شناسان ایتالیایی برای کشف و بهره‌برداری مواد معدنی در بلوچستان به نگارکنده‌هایی در منطقه گزو پی بردند (Dessau, 1960). این یافته‌ها را می‌توان نخستین پژوهش در مورد نقوش صخره‌ای ایران دانست (قسیمی و محمدی‌قصریان، ۱۳۹۰). گزارش «مک بورنی» پس از بررسی نقوش صخره‌ای دوشه و میرملاس در سال ۱۹۶۹ م. نیز نخستین گزارش پیرامون نقوش صخره‌ای ایران است (بورنی، ۱۳۴۸: ۱۶-۱۴). از برجسته‌ترین و پرکارترین دستاوردها دراین‌باره مجموعه‌ی تیمره است که در سال ۱۳۷۷ هـ.ش. به‌صورت کتابی جامع منتشر شده است (فرهادی، ۱۳۷۷: ۶۶-۶۵). در سال ۱۳۸۴ هـ.ش. «جلال‌الدین رفیع‌فر» نیز در کتابی با عنوان: «سنگ‌نگاره‌های ارسباران» به تشریح نقوش صخره‌ای هوراند (لقان) کلیبر پرداخته است (رفیع فر ۱۳۸۴). در این باب، انتشار ویژه‌نامه‌ای تخصصی در مجله «باستان‌پژوهی» سال ۱۳۸۶ هـ.ش. با کوشش: «شهرام زارع» و دیگر همکارانشان، گویای برآیند به‌روزترین پژوهش‌های باستان‌شناختی است (باستان‌پژوهی، ۱۳۸۶: شماره‌ی ۳).

سنگ‌نگاره‌های استان کردستان

استان کردستان در دامنه‌ی کوهستان‌های شمالی زاگرس‌مرکزی قرار دارد که از روزگار کهن، نشیمن‌گاه و گذرگاه فرهنگ‌های مختلف (همچون مادها) بوده و بخشی پُربار از نگاه باستان‌شناسی است. استان کردستان از برای زیست‌بوم کوهستانی با سرچشمه‌های آب و چراگاه‌ها، بسترساز آمدوشد مردم کوچ‌رو بوده است. یکی از داشته‌های فرهنگی در مسیر این دیار، سنگ‌نگاره‌ها هستند که همچون دیگر استان‌های غرب کشور، از گستردگی و پراکندگی چشم‌گیری برخوردار است. سنگ‌نگاره‌های اورامان بارزترین نگاره‌های سنگی در بخش جنوب‌غربی این استان است که در هشت دسته در نزدیکی روستاهای اورامان تخت، بندول، درکی و کوه کوسالان قرار دارند که چشم‌انداز کوهستانی‌اش، آنجا را جولانگاه مردم کوچ‌رو (کوچ عمودی) ساخته است. سنگ‌نگاره‌های به‌دست‌آمده از منطقه‌ی اورامان در چهار گروه: انسانی، حیوانی، هندسی (نمادین) و پرده‌هایی از شکارچی ایستاده در حال شکار، سوارکاران در کارزار، گله‌های گراز، بز و تک‌نگاره‌هایی از مار و نگاره‌های نمادین را دربر دارند. این مجموعه‌ها نیز بسان دیگر سنگ‌نگاره‌ها، به‌روش کوبشی و بر روی سنگ‌هایی از نوع سنگ‌های رسوبی (آهکی و کلسیت) حک شده‌اند (قسیمی، ۱۳۸۶ الف: ۷۰). در بازخوانی آن‌ها، کوشش «جمال لحافیان» پیرامون سنگ‌نگاره‌های اورامان (لحافیان، ۱۳۷۹: ۱۳۸۰)، در سال ۱۳۸۳ هـ.ش. «مارسل اوت» و سپس «طاهر قسیمی» (قسیمی، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶) منجر به معرفی مجموعه‌های مختلفی از سنگ‌نگاره‌های استان کردستان شده است؛ از آن دست می‌توان به سنگ‌نگاره‌های سورن، روستای درکی، روستای بن‌قلا، روستای بندول، مرنخش روستای بندول، پناهگاه صخره‌ای بردمیر روستای درکی و رنگاورژیله روستای بندول اشاره کرد (ر. ک. به: قسیمی، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶)، (شکل ۴).

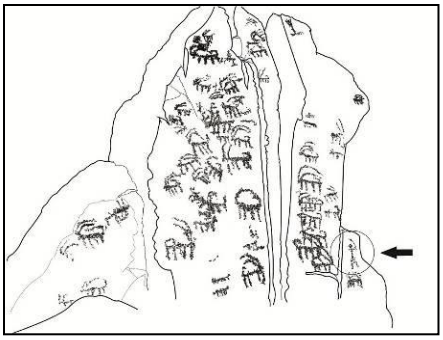
1. Pecking



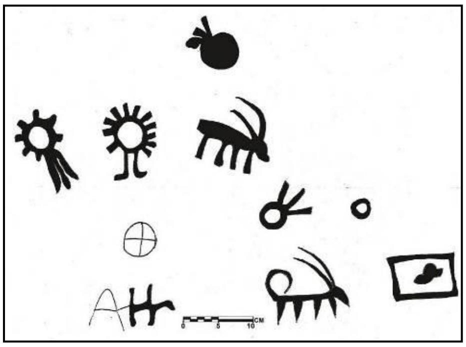
شکل ۴. سنگ‌نگاره‌های منطقه‌ی اورامان استان کردستان (قسیمی، ۱۳۸۶: ۷۴؛ شکل‌های ۴ تا ۱۲).

سنگ‌نگاره‌های استان همدان

استان همدان (شهری کهن) در دامنه‌ی شرقی زاگرس‌مرکزی به نمایندگی الوند کوه (ائورونت اوستایی و ارنتس یونانی) است که از روزگار کهن، نشیمن‌گاه و گذرگاه فرهنگ‌های مختلف (از جمله ماد) بوده است، چشم‌اندازی که همواره بستر چندگونگی را فراهم ساخته است. یکی از داشته‌های فرهنگی این کهن بوم، سنگ‌نگاره‌ها هستند که از برای زیست‌بوم کوهستانی، همچون دیگر استان‌های غرب کشور، از گستردگی و پراکندگی چشم‌گیری برخوردار است. سنگ‌نگاره‌های استان همدان عبارت‌اند از: اوجی‌امام / اوچ‌امام (اذکایی، ۱۳۸۰) و کمرنبشته تویسرکان (صراف و بشاش، ۱۳۶۶)، دره‌ی دیوین (صراف، ۱۳۷۶)، ارزانفود (محمدی‌فر و همتی‌ازندریانی، ۱۳۹۳)، سنگ‌نگاره‌های بخش جنوبی دره‌مرادبیگ شهر همدان (رشیدی‌نژاد و زمانیان، ۱۳۸۸)، چشمه‌صحبت جوکار (بختیاری، ۱۳۸۷) و مجموعه‌ی A و B اَرگِس سفلی در شهرستان ملایر (جانجان، ۱۳۹۱؛ بیک‌محمدی و دیگران، ۱۳۹۱ و ۱۳۹۵) که در یک نگاه، در دسته‌های نمادی (هندسی)، انسانی، جانوری، آبستره و سنگ‌نبشته جای می‌گیرند و بیشتر آن‌ها با سبک شماتیک روی تخته‌سنگ‌هایی از جنس بازالت، سنگ آهن و...، با دو روش سایشی و کوبشی ایجاد شده‌اند. این یافته‌ها از بهترین نشانه‌های زیست‌بوم شناختی و زمینه‌ساز پژوهش‌های قوم باستان‌شناسی و مردم‌نگاری هستند.



شکل ۵. شکار جرگه، رَم‌دهنده‌ی حیوانات، دره‌ی دیوین (نگارندگان)



شکل ۶. سنگ‌نگاره‌های اوجی‌امام (اوچ‌امام) تویسرکان (اذکایی، ۱۳۸۰: ۱۵۳)



شکل ۷. نگاره‌های نمادین و انسانی، چشمه‌ملک همدان (نگارندگان)



شکل ۸. نمایی از سنگ‌نگاره‌های مجموعه‌ی A اَرگِس سفلی- ملایر (نگارندگان)



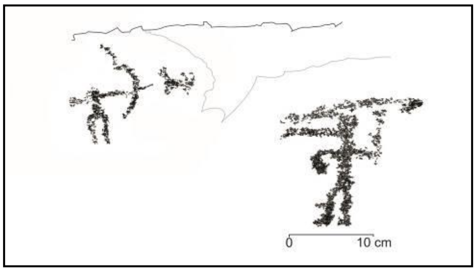
شکل ۹. سوار نیزه‌دار و کمان‌دار سنگ‌نگاره‌های مجموعه‌ی A ارگس سفلی- ملایر (نگارندگان)



شکل ۱۰. نمای سنگ‌نگاره‌های مجموعه‌ی B ارگس سفلی ملایر (نگارندگان)



شکل ۱۱. شکار یا نبرد، سوارکار نیزه به‌دست در کنار سگ‌سانان، سنگ‌نگاره‌ی مجموعه‌ی B ارگس سفلی- ملایر (نگارندگان)



شکل ۱۲. نگاره‌ی شکار با کمان و نیزه در دره‌ی دیوین (نگارندگان)

نمادشناسی قومی و تباری در سنگ‌نگاره‌ها

سنگ‌نگاره‌ها، بازمانده‌هایی نابی هستند که زمینه‌ساز شناخت پدیده‌های فرهنگی و زیستی‌اند. این هنر، همچون دیگر هنرها بیان اندوخته‌ها، یا بازنمایی و چه‌بسا فرانمودها و احساس آفرینندگان آن باشد. در هنر، بازنمایی نیازمند چگونگی همانندی کار هنری با سوژه است که بهترین روش فهم آن، چگونگی واکنش ما در برابر هنر بازنمودی است که خود نیازمند شناخت همانندی و شناخت قراردادهای حاکم بر فرم هنری است (شپرد، ۱۳۸۳: ۳۱)؛ بنابراین نگارگری تلاشی است در روشنگری و بازنمود ایده‌ها و پدیده‌ها، بدون ویژگی‌های بیانی (ویژگی‌های کار هنری که ما را وامی‌دارد تا آن‌ها را با واژگانی توصیف کنیم که ریشه در احوال و احساسات آدمی دارد)، مانند گله‌ای از بزسانان و... (ویلکینسون، ۱۳۸۵: ۱۱).

با این‌همه، بازنمود ماناک (معنا) در نگارگری ایرانی، هر آینه به پیوند درونی (ذاتی) با ماناک نمی‌انجامد؛ مانند نمایش دود برای آتش مادی و جز آن برای آتش مینوی. همان‌گونه که فرم و رنگ به پیرامون خود وفادار نیستند (بلخاری‌قهی و رمضان‌ماهی، ۱۳۹۱: ۱۲۳–۱۵۱) و این همان نمادگرایی در نمایش اندیشه‌هایی است که بازنمایی نمی‌شوند و گونه‌ای برخاسته از دل هر فرهنگ است که با آرایه‌های بوم‌شناختی متفاوت است.

به باور «آرنهایم»؛ فرم‌های ساده، می‌توانند نماینده‌ی پدیده‌های گوناگونی باشند و هرگونه ادراکی همچون ادراک دیداری در گام نخست با ساختار و فرم، سپس با شناخت ریزساخت‌ها سروکار دارد... . با این‌همه، همگی نگاره‌ها، پاسخی ادراکی را یدک می‌کشند که با فهم پدیده‌ها گره‌خورده‌اند، ولی همانند آن نبوده و یا همچون نمادی در میان یک دسته نمادها هستند (توماس و م. ج. سیلک، ۱۳۹۲: ۸۳–۸۶).

فرم (توازن، تناسب و پرسپکتیو و به باور برخی، گوهر و چیستی هنر) در نگاره‌ها، همچون هماهنگی اندام جانوری یا هندسی با وجود برساو (ساده‌سازی) شدن در بیشتر گونه‌ها، دیده می‌شود؛ شاید بتوان گفت بزرگ‌نمایی یک گونه در میان گونه‌های همسان، بیان‌گر پرسپکتیو ستونی (عمودی)، نَه ژرف‌انگارانه باشد و شاید هم‌خوانی برخی سبک‌های نگارگری برخاسته از خودآموزی در بازنمایی انگاره‌های پیرامونی به ساده‌ترین روش ممکن روی بستری سخت باشد، نَه مدلی همگانی در سراسر گیتی. چنین سبک شماتیکی، یادآور راهکار کودکان از سه ونیم سالگی برای پیوند تک‌تک بخش‌ها در نقاشی است و با این‌که گزینه‌ها، چارچوبی یکسان دارند (جانورگون، انسانی و...)، هیچ‌گاه نمایش آزادانه‌ی اندیشه (انگارگری یا درون‌نگاری) در آن‌ها دیده نمی‌شود. روی‌هم‌رفته، هنر نگارگری (سنگ‌نگاره‌ها) بیشتر زاییده‌ی شناخت حسی است (کمی یا آمیزش انگیزه و احساس) تا شناخت ذهنی (کیفی) که به مفاهیم انتزاعی نزدیک است. شناخت هنری مانند شناخت ادراکی برخاسته از آزموده‌ها و بینش هنرمند است (آریانپور، ۱۳۵۴: ۶۳).

چگونگی آرایش و پراکندگی نگاره‌های یکسان بر سنگ، گویای آشنایی نگارگر با چارچوب دیداری (بصری) و زیبایی‌شناسی در تابلویی با آرایه‌های همسان است تا جایی که یکنواختی گونه‌ها با بزرگی و کوچکی آن‌ها، چندگونگی دلپذیر پدید آورده است؛ مانند فرشی که از بخش‌های همگون و آینه‌وار، اما چشم‌نواز، برخوردار است و این همان بازنمایی و طرح داستانی منسجم ارسطو است. پیرامون شناخت باستان‌شناختی و انگاره‌هایی که دراین‌باره (نگاره‌ها) وجود دارد، گفتنی است انجام نگرفتن هیچ‌گونه پویش مردم‌نگاری پیرامون ساختار اجتماعی مردمان کوچ‌رو (؟) که آفریننده‌ی این آثار بوده‌اند، بازدارنده‌ی ما در برداشتی استقرایی از این شکل زندگی است، همان‌گونه که «برد برد» و همسرش (۱۹۷۳ م.) در پژوهش میدانی در میان عشایر «کرمانجی» ایران به این نتیجه رسیدند که با مردمی برابر سر و کار ندارند (ر.ک. به: بیتس و پلاک، ۱۳۸۲: ۹۶) و یا تنها با یافتن یک یا چند نمونه نگاره‌ی شکار، نمی‌توان ساختار زیستی آن‌ها را بر

پایه‌ی دسته‌بندی‌های انجام‌گرفته، از آن مردمی شکارچی دانست؛ از برای همین، بسیاری از نبشته‌های آمده در این پژوهش نسبی است.

پذیرش فراوانی گونه‌های خوراکی، گویای این است که یکی از انگیزه‌های هنرورزی در گذشته، داشتن زمان بوده، همان‌گونه که کشاورز نورآبادی استان فارس از نواختن فلوت برای رویش بهتر گیاهان سود می‌برد (مطالعه و پیمایش میدانی نگارندگان). چراکه در سرزمین‌های نابارور کمتر زمانی در این زمینه‌ها (هنرورزی و...) هزینه می‌شود، دیگر این‌که در بسیاری از چشم‌اندازهای کوهستانی نمونه‌های فراوان‌تری بر تخته‌سنگ‌های پیرامون دره‌ها با باغ‌ها و چشمه‌های جوشان دیده می‌شود و هر چه از چنین بافتی دور شویم، پراکندگی آن‌ها کمتر می‌شوند؛ چراکه گاهی بستر بهتری در نگارگری در دوردست‌ها فراهم است که نشانی از آن نیست.

به‌هرروی، نمی‌توان بافت زندگی نگارگران باستانی را از هم جدا کرد، روشن است که میان گروه‌های کوچ‌رو و یکجانشین دادوستد و بده‌بستان بوده، یا این‌که هر دو، یک خاستگاه، با روش زیستی سازگار با پیرامونشان داشتند؛ بنابراین نگاره‌ها را می‌توان دستاورد هر دو گروه دانست.

مردم شکارچی و گردآورنده هنوز این شیوه را به‌گونه‌ای کارآمد پاس داشتند و روشن است در چشم‌اندازی پربرتر از امروز زندگی می‌کردند و ساختار خویشاوندی، همیاری و... راهکاری برای گذران زندگی در چنین زیست‌بومی و گسترش پهنه‌ی آن است. روشن است که رژیم خوراکی مردم شکارچی، در برابر مردمی که در دشت زندگی می‌کردند، متفاوت بوده؛ همان‌گونه که امروزه باغداری در دامنه‌های آنجا چشم‌گیرتر از دیگر بخش‌ها است. بی‌تردید بده‌وبستان میان هر دو دسته برای فراهم ساختن نیازها، از گذشته تا به امروز پاییده است. رشد اندک زاده‌گان (جمعیت) و سازگاری با شرایط محیطی (اکوسیستم) و فراوانی شکار مردم شکارچی گویای نزدیکی گروه‌های کوچک چند خانواری نیز بوده است. این نرمش‌پذیری با زیستگاه، به بهره‌مندی مردم شکارچی و پایندگی آبشخور (منابع) آن‌ها انجامید، مانند اسکیموها در گریلند (ن. ک. به: بیتس و پلاگ، ۱۳۸۵: ۱۷۵).

بارندگی و پوشش گیاهی بُته، مانند کوه‌های زاگرس در این دامنه، همواره بستر رشد گونه‌های چهارپا را فراهم ساخته تا آنجا که شکارچیان را از شکار گونه‌های دیگر، همچون سایر جانوران کوچک بی‌نیاز می‌ساخته است؛ بنابراین نگارگر با نمایش چیرگی‌اش بر شکار، ما را از یک ترومای زیستی باز داشته است. در پایان، این‌که نابرابری تکنولوژیکی و کشش زیست‌بوم، گرایش به دیگر شیوه‌های زندگی به‌ویژه در دوره‌های پسین و نبود یا نمادین بودن هنجاری بومی یا دولتی در پاسداشت این داشته‌ها به نابودی آن‌ها انجامیده است؛ همچنین تنها داده‌ی باستان‌شناسی پیرامون نگاره‌ها برای شناخت روش زندگی نگارگران در بسیاری نمونه‌ها، اردوگاه‌های سنگ‌چین و سفال‌های مردم کوچ‌روی است که امروزه نیز کم‌وبیش به‌کار می‌آیند. گمان بر این است که با گذر زمان ساختار زندگی شکارگری به باغداری (کشاورزی پوسته‌ای) یکجانشینی گروید که شیب زمین، ژرفا و باروری خاک و آب‌های روان زمینه‌ساز آن بود. با این تفاوت که نشانی از آیش زمین و جابه‌جایی نیست و تراس‌بندی و هموارسازی زمین‌های پایین‌دست، در کوه‌پایه‌ها و کاشت درخت سیب و گردو، گل آفتاب‌گردان و ... از برداشت همیشگی آن بهره‌مند می‌گردند (بیتس و پلاگ، ۱۳۸۵)؛ به‌هرروی، دریافت ما از نگاره‌ها، همچون هرمونتیک فنی (درک نگرش نگارگر) است که روش‌شناسی کارآمدی در بازآفرینی گذشته است، یا به گفته‌ی «گئورگ گادامز» (فیلسوف)، در فهم خود نبشته نَه نگارنده‌ی آن در ادبیات، نزدیک است (ن.ک. به: نیچه و دیگران، ۱۳۸۵).

بیشتر گونه‌های آمده در این پژوهش بر پایه‌ی روش کوبشی یا سایشی است که از دیدگاه گونه‌شناسی، سبکی شماتیک دارد که دربردارنده‌ی گونه‌های جانوری، گیاهی، انسانی و نمادین و... است. آنچه ساختار این‌گونه را از هنر پارینه‌سنگی اروپا جدا می‌سازد، جز سبک کارها، جایگاه بسیاری از آن‌ها در سایت‌های روباز، ساده‌انگاری در نمایش پدیده‌ها از نگاه اعصاب روان‌شناسی است که شاید گویای محدودیت ذهن در یادآوری موشکافانه‌ی آن‌ها باشد، رویکردی که پیامد نورون‌ها نیمه‌ی چپ مغز است که پاسخ‌گوی کمبود داده‌های پیشرو است (ن.ک. به: علیزاده، ۱۳۸۰: ۶۵). با این‌همه، گرایش به برساو کردن، در ایران برگرفته از فرهنگ و چارچوب‌های آن در این زمینه است، نه ناتوانی در نمایش واقع‌گرایانه‌ی سوژه‌ها. روی‌هم‌رفته نمودی از فراگیری، به‌ویژه فراگیری نمادیی (زبان نشانه) با ایده‌های انتزاعی در این میان آشکار است که با کاربرد زبان و نشانه، همه‌گیر شده است (همان: ۴۱).

در این میان همانندی این نمونه‌ها با گونه‌های کهن‌تر یا پس از خود، در نمایش نیم‌رخ جانور و بزرگ‌نمایی شاخ‌هاست، رویکردی است که با گذر زمان چندان دست‌خوش دگردیسی نشد و چارچوبی را که در مینیاتورهای دوره‌ی اسلامی نیز دیده می‌شود، در نگارگری پایه‌ریزی کرد. افزون بر نگاره‌ها و انگاره‌های برگرفته از چشم‌اندازی کوهستانی و دارای فرهنگ نگارگری، داستان همانندی آن‌ها در جای‌جای ایران با رویکرد یکسان در نمایش شماتیک پدیده‌ها، هم گویای سیراب شدن آن‌ها از یک سرچشمه‌ی فرهنگی می‌باشد و نیز وام گرفتن و پیروی از دیگری؛ و این تلاشی است برای زنده‌ماندن فرهنگ در مسیر گزینش طبیعی خود. گاهی همسایگی چند گروه آشنا با این فرهنگ (نگارگری) در یک زمان یا در درازای آن، آمیختگی سبک‌های کاری را بیان می‌کند، مانند نگاره‌های جانوری و شاخ‌های بلند و همیشگی بزسانان؛ بنابراین چنانچه همانندی نگاره‌ها در سرتاسر ایران، هرچند بازتاب کُنش یا برهمکنش یک یا چند گروه، نبوده باشد، بازهم گویای خاستگاه و سرچشمه‌ی یکسان آن‌ها است. باید افزود ساختار ایدئولوژیکی فردی و جمعی مردم پیش‌ازتاریخ همگون و نزدیک به‌هم بوده؛ چراکه در آن خبری از اکثریت محروم و اقلیت ممتاز جوامع شهرنشین نیست و می‌توان گفت که همگی از باوری دینامیک (پویا) پیروی می‌کرده‌اند؛ روی‌هم‌رفته نگاره‌ها برآمده از بافت ذهنی و زیستی انسان و تماس اُرگانیسم (بدن) و زیست‌بوم است (ن.ک. به: آریانپور، ۱۳۵۴: ۴۵-۵۷) و شاید زیادی نگاره‌های جانورگون از برای آن باشد.

نتیجه‌گیری

روشن است، پذیرش ناگفته‌ها در چارچوب نگاره‌ها، با کمی داده‌های قوم‌نگاری بیشتر با کمک نبشته‌ها و دیگر یافته‌های باستانی، شدنی است. در نگاره‌های استان کردستان و همدان به هر آنچه که نگارگر را دربر گرفته، همچون: بز، سگ، انسان و صحنه‌هایی از شکار، سوارکاری و گله‌داری، پردازش شده است. بررسی سنگ‌نگاره‌های اَرگِس و سایر سنگ‌نگاره‌های همدان مانند سنگ‌نگاره‌های دره‌مرادبیگ و مزرعه‌ی حاج‌مَد، درآمدی بر شناخت برخی از مفاهیم انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی مبتنی بر زندگی؛ کوچ‌روی و دامداری است. برای نمونه، ناهمگونی نگاره‌های نمادین، پراکنش نگاره‌ها با وجود بستر موردنیاز برای نگارگری در چشم‌اندازی یکسان، زبان مشترک نگاره‌ها در بیان با ارزش‌ترین باورها مانند بز و شکار این جانور، به‌ویژه در نگاره‌های اَرگِس سفلی، دره‌مرادبیگ و مزرعه‌ی حاج‌مَد، ساختار زندگی کوچ‌نشینی و زندگی مبتنی بر شکارورزی و دامداری را به تصویر می‌کشند.

سنگ‌نگاره‌های استان کردستان نیز در سورن، روستای درکی، روستای بن‌قلا، روستای بندول، مرنخش، پناهگاه صخره‌ای بردمیر روستای درکی، سنگ‌نگاره‌های رنگاورژیله روستای بندول و... از چارچوبی یکسان با همه‌ی یک‌زمانی

آن‌ها (همدان و کردستان)، برخوردار است؛ به‌ویژه در روش‌های زندگی در چنین چشم‌اندازی که گاه از فراوانی خوراکی بیشتری در آن به چشم می‌خورد.

در هنرنمایی سنگ‌نگاره‌های استان همدان و کردستان، نگارگر نقوش را به‌صورت ساده و بدون هیچ تزیین و پرکاری در ژرفا، زیبایی و تناسب نقش‌مایه‌ها ایجاد کرده است. سنگ‌نگاره‌های این گستره، بیش از هر گونه‌ای، نقش بز کوهی به چشم می‌خورد که نَه‌تنها از نظر کمی، بلکه (ریزبینی تکنیکی) در نمایش آن‌ها بارز است. یکی از این نکات، شاخ‌های بلند و کمانی است که همیشه دوتایی و در بسیاری موارد با بهره‌گیری از قانون پرسپکتیو و با زیبایی چشم‌نواز انجام گرفته‌اند. نمایش نیم‌رخ به‌ویژه در گونه‌های جانوری، از دیگر گزینه‌های یکسان فرهنگ نگارگری این پهنه است. حیوانات و هم‌چنین دوری از ژرف‌انگاری از دیگر نکاتی است که در تمامی این نگاره‌ها به‌کار آمده است. نکته‌ی قابل‌توجه دیگر، حالت و یا حالات نمادین نقوش هستند که بدون شک قراردادی بوده و به نظر می‌رسد هنرمند را ملزم به نمایش آن می‌کرده، حالات مختلفی است که در نقوش انسانی به‌روشنی به نمایش درآمده است. این ترکیب‌ها، صحنه‌هایی مانند شکار را تشکیل داده و غالباً نیز تکرار شده‌اند؛ بنابراین همانندی نگاره‌های شکار، سوارکاری، گله‌داری و... برآمد ذهنی و دیداری مردم کوچ‌رو و دامدار، بوده که گویای روش زیستی و فرهنگی همسان و چه‌بسا پیوندهای تباری‌شان باشد؛ به‌ویژه مردمی با ساختار کوچ‌نشینی که برای آمدوشد ساده‌تر و داشتن هم‌بستگی بیشتر نیازمند آن بودند؛ هم‌چنان‌که در میان حکومت‌ها برای دوام، پیمان‌نامه‌هایشان مرسوم بوده است.

منابع

- اذکایی، پرویز (۱۳۸۰)، *همدان‌نامه (بیست گفتار درباره‌ی مادستان)*. همدان: مادستان.
- بختیاری، ذبیح‌الله (۱۳۷۸)، *گزارش بررسی و ثبت آثار شهرستان ملایر بخش جوکار: آرشیو سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان همدان*، جلد ۲، (منتشر نشده).
- بورنی، مک، (۱۳۴۸)، گزارش مقدماتی بررسی و حفاری در غارهای کوهدشت لرستان برای تعیین تاریخ نقش‌های پیش از تاریخی ناحیه لرستان، ترجمه: ذبیح‌الله رحمتیان، *مجله باستان‌شناسی و هنر ایران*، شماره ۳، صص. ۱۴- ۱۶.
- بیتس، دانیل و پلاگ، فرد، (۱۳۸۵)، *انسان‌شناسی فرهنگی*، برگردان محسن ثلاثی، تهران، علمی، چ. ۱، ۱۳۷۵.
- بیک‌محمدی، خلیل‌الله، جانجان، محسن، بیک‌محمدی، نسرین (۱۳۹۱)، معرفی و تحلیل نقوش سنگ‌نگاره‌های نویافته مجموعه‌ی B ارگِس‌سفلی (ملایر – همدان)، *مجله علمی پژوهشی پژوهش‌های باستان‌شناسی (نامه باستان‌شناسی)*، شماره ۲، سال دوم، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، صص. ۱۲۱- ۱۴۰.
- پوربخشنده، خسرو، (۱۳۸۶)، نگاهی به نقوش صخره‌ای فراهان اراک، باستان پژوهی، *دو فصلنامه ایران‌شناسی (باستان‌شناسی، میراث فرهنگی و علوم پیوسته)*، سال ۲، ش. ۳، صص. ۴۶-۴۹.
- توماس، گلین و م.ج.سیلک، (۱۳۹۲)، *مقدمه‌ای بر روانشناسی نقاشی کودکان*، برگردان: محمدتقی فرامرزی، تهران، دنیای نو.
- جانجان. محسن و بیک‌محمدی. خلیل‌الله، (۱۳۹۱)، معرفی و تحلیل نقوش مجموعه‌ی A سنگ‌نگاره‌های نویافته ارگِس‌سفلی-ملایر، *همایش ملی باستان‌شناسی ایران – دستاوردها، فرصت‌ها، آسیب‌ها: بیرجند، خراسان جنوبی*، کد مقاله: ۴۶۲، اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۲.
- رشیدی‌نژاد، مسعود، (۱۳۹۱)، بررسی سنگ‌نگاره‌های نویافته چشمه‌ملک و دره‌دیوین (همدان)، *مجله کندوکاو*، شماره ۴.
- رشیدی‌نژاد، مسعود، دلفانی، میثم و مصطفی‌زاده، نرگس، (۱۳۸۸)، «معرفی سنگ‌نگاره‌های جربت»، شهرستان جاجرم، *پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس*، شماره ۲، صص. ۱۶۶-۱۷۴.
- رفیع‌فر، جلاالدین، (۱۳۸۴)، *سنگ‌نگاره‌های ارسباران*، تهران، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری.
- رفیع‌فر، جلال‌الدین، (۱۳۸۱)، سنگ‌نگاره‌های ارسباران (سونگون)، *مجله نامه انسان‌شناسی*، دوره اول، شماره اول، بهار و

تابستان، صص. ۴۵-۷۶.

- روبرت ویلکینسون، (۱۳۸۵)، هنر، احساس و بیان، ترجمه: امیر مازیار، مجموعه *مقالات فلسفه هنر زیباشناسی* ۳، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر، ص ۱۱.
- زمانیان، مهدی و رشیدی‌نژاد، مسعود، (۱۳۹۰)، بررسی سنگ‌نبشته نویافته پهلوی همدان، *مجله مطالعات ایرانی*، سال ۱۰، شماره ۲۰، صص. ۱۳۱-۱۴۴.
- صراف، محمدرحیم و بشاش، رسول، (۱۳۶۶)، *گزارش بررسی نقوش حجاری‌شده کمرنبشته تویسرکان*، مرکز اسناد میراث فرهنگی کشور (منتشرنشده).
- صراف، محمدرحیم، (۱۳۷۶)، نقوش دره دیوین الوند همدان، *گزارش‌های باستان‌شناسی*، چاپ اول، شماره ۱، صص. ۳۰۴-۳۱۷.
- صراف، محمدرحیم و بشاش، رسول، (۱۳۶۶)، *نقوش صخره‌ای کمرنبشته تویسرکان، گزارش بررسی و شناسایی تویسرکان*، سازمان میراث فرهنگی، (منتشرنشده).
- علیزاده، عباس، (۱۳۸۰)، *تئوری و عمل در باستان‌شناسی، با فصل‌هایی در زیست‌شناسی تحولی و معرفت‌شناسی*، تهران، میراث فرهنگی کشور، پژوهشگاه، چ. ۱.
- فرامکین، گرگوار، (۱۳۷۲)، *باستان‌شناسی آسیای مرکزی*، ترجمه: صادق ملک شهمیرزادی، موسسه چاپ و انتشارات امور خارجه.
- فرهادی، مرتضی، (۱۳۷۷)، *موزه‌هایی در باد، رساله‌ای در باب مردم‌شناسی هنر (گزارش مجموعه سنگ‌نگاره‌ها و نمادهای نویافته صخره‌ای تیمره)*، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
- قسیمی، طاهر، (۱۳۸۶)، گزارش بررسی نقوش صخره‌ای در منطقه‌ی اورامان، *باستان‌پژوهی*، دوره‌ی جدید، سال دوم، شماره ۳، صص. ۸۱- ۷۱.
- کریمی، فریبا، (۱۳۸۶)، گزارش بررسی نقوش صخره‌ای اورامان، *باستان پژوهی*، شماره ۳، صص. ۳۴-۲۰.
- لباف‌خانیکی، رجبعلی و بشاش، رسول، (۱۳۷۳)، *سنگ‌نگاره لاخ‌مزار بیرجند*، تهران: انتشارات میراث فرهنگی، چاپ اول.
- محمدی‌فر، یعقوب و همتی‌ازندریانی، اسماعیل، (۱۳۹۳)، معرفی و تحلیل نقوش صخره‌ای ازندریان ملایر، *فصلنامه علوم اجتماعی*، شماره ۶۴، صص. ۶-۴۰.
- محمدی‌قصریان، سیروان (۱۳۸۶ الف)، مطالعات نقوش صخره‌ای در ایران: مشکلات و راهکارها: *باستان‌پژوهی*، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، صص. ۱۸-۱۵.
- محمدی‌قصریان، سیروان (۱۳۸۶ ب)، معرفی نقوش کنده سنگستون در فلات مرکزی ایران، *باستان‌پژوهی*، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳، صص. ۹۰-۸۵.
- محمدی‌قصریان، سیروان، نادری، رحمت (۱۳۸۶)، بررسی و مطالعه نقوش صخره‌ای خره هنجیران (مهاباد)، *باستان پژوهی، دوره جدید*، سال دوم، شماره ۳: صص. ۶۵-۶۱.
- ملاصالحی، حکمت‌الله، سعیدپور، محمد، مؤمنی، آتوسا و بهرام زاده، محمد (۱۳۸۶)، باستان‌شناسی صخره‌نگاره‌های جنوب کوهستانی استان قزوین (بررسی و مستندنگاری نقوش صخره‌ای محوطه‌های چلمبر، یازلی و قلیچ‌کندی)، *دو فصلنامه ایران‌شناسی (باستان‌شناسی، میراث فرهنگی و علوم پیوسته)*، سال ۲، شماره ۳، صص. ۳۵-۴۵
- نیچه، فردریش، هیدگر، مارتین، گئورگ گادامز هانس، ریکور، پل، واتیمو، جانی، فوکو، میشل، امبرتو اکو، هیوبرت داریفوس، دیوید کوزنر-هوی، استیفن میولهال (۱۳۸۵)، *هرمونتیک گزینه‌های جستارها مدرن*، تهران، نشر مرکز.
- *مجله باستان‌پژوهی، ویژه‌نامه هنر صخره‌ای* (۱۳۸۶)، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳.

نگاهی به دوره پارینه‌سنگی و نوسنگی حوضه دریاچه ارومیه

علی بیننده [1]

چکیده

حوضه دریاچه ارومیه با توجه به موقعیت و ویژگی طبیعی و جغرافیایی و هم‌جواری با دشت وسیع نخجوان در شمال (بخشی از قفقاز)، جنوب فلات آناتولی در شمال غرب و بین‌النهرین شمالی در غرب، از دوران پارینه‌سنگی تا به امروز موردتوجه بوده است. از نظر فرهنگی و مطالعات باستان‌شناسی از قرن نوزدهم میلادی به بعد شمال غرب ایران و حوضه دریاچه ارومیه موردتوجه واقع شد. در این بین غنای آثار هزاره اول قبل از میلاد خصوصاً آثار اورارتویی و مانایی در منطقه چنان است که بیشتر پژوهشگران را به سمت خود جذب می‌کند و از این‌رو است که مطالعات دوران پیش از تاریخ در قیاس با این موارد چندان زیاد نیست. در شمال غرب ایران از دوره پارینه‌سنگی محوطه‌های زیادی شناسایی نشده‌اند با این حال اطلاعاتی از دوران پارینه‌سنگی قدیم به بعد در دست است. در اواخر عصر یخبندان حوضه دریاچه ارومیه با توجه به عرض بالای جغرافیایی برای استقرارهای انسانی مناسب نبوده است پس از آن حوضه دریاچه ارومیه شاهد تغییراتی است که امکان استقرار اولین جوامع نوسنگی را فراهم می‌آورد، پیشروی آب دریاچه ارومیه در کرانه غربی آن کمتر از حد متعارف آن در دوران معاصر بوده است. ظاهراً قدیمی‌ترین استقرار بعد از درياس جوان همان فرهنگ‌های مشابه حاجی فیروز هستند که اغلب در اطراف و حوضه دریاچه ارومیه پراکنده‌اند. امید به یافتن محوطه‌ای از نوسنگی اولیه نیز جای تردید دارد. آثار به‌دست‌آمده قرابت بسیار نزدیکی به فرهنگ‌های هم‌زمان در شمال بین‌النهرین دارد. کرویدورهایی چون کیل شین و حاج عمران با شمال بین‌النهرین و دره‌های غربی دریاچه ارومیه ارتباط حوضه دریاچه ارومیه با آناتولی را میسر می‌کرده است.

واژگان کلیدی: حوضه دریاچه ارومیه، استقرارهای اولیه، پارینه‌سنگی، نوسنگی

مقدمه

شمال غرب ایران – حوضه دریاچه ارومیه– و شرق آناتولی و بین‌النهرین همیشه مرکز تلاقی اقوام مختلف با ساختارهای متفاوت قومی و فرهنگی بوده و بیشتر دسته‌های مهاجر و یا مهاجمی هم که طی قرون و اعصار از شرق به غرب رفته‌اند،

---

۱. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان a.binandeh@basu.ac.ir

از این ناحیه عبور کرده‌اند. به‌طوری‌که می‌توان آن را چهارراهی برای عبور ملل و مرکزی برای تجارت دانست. منطقه با توجه به وجود شاخص‌های جغرافیایی و فرهنگی پیوسته از حیث مطالعات باستان‌شناسی و فرهنگی با اهمیت بوده و امروزه هم مورد توجه قرار داد.

حوضه دریاچه ارومیه با وسعتی در حدود ۵۱۸۷۶ کیلومترمربع همراه با عناصر تشکیل‌دهنده آن از قبیل تپه‌ها، نواحی کوهستانی، فلات‌ها و تراس‌های فوقانی در شمال غرب ایران قرار گرفته است. شاید مهم‌ترین عارضه طبیعی این ناحیه دریاچه ارومیه باشد که منابع آبی آن به‌وسیله ۲۱ رودخانه دائمی، ۷ رودخانه فصلی و حدود ۴۰ مسیل و چشمه‌های داخل دریاچه و بارش‌های مستقیم باران و برف به‌صورت طبیعی تأمین می‌شود. این دریاچه در ارتفاع ۱۲۶۷ متری از سطح دریا واقع شده است. طول آن حدود ۱۳۰ تا ۱۴۰ کیلومتر و عرض آن بین ۱۵ تا ۵۰ کیلومتر متغیر است و عمق متوسط دریاچه را ۵۰ الی ۶۰ متر است.

این ناحیه توپوگرافی متنوع و گسترده‌ای دارد. در سراسر ناحیه هم‌مرز آن با ترکیه و عراق، کوه‌های مرتفع برف‌گیری از شمال به جنوب کشیده شده است. آب‌های حاصل از ذوب برف کوه‌های مذکور به‌صورت رودخانه‌های متعددی در دره‌های منطقه جریان می‌یابد. هم‌جواری با دشت وسیع نخجوان در شمال (بخشی از قفقاز)، جنوب فلات آناتولی در شمال غرب و بین‌النهرین شمالی در غرب، به این منطقه وضعیت وِیژه‌ای داده است. (تصویر شماره ۱)



تصویر شماره ۱. حوضه دریاچه ارومیه و مناطق پیرامونی. (مأخذ تهیه نقشه: Google maps)

از نظر فرهنگی و مطالعات باستان‌شناسی از قرن نوزدهم میلادی شمال غرب ایران و حوضه دریاچه ارومیه مورد توجه واقع شد و باستان‌شناسانی چون دمرگان، شیندلر، استین، شولتز، کارلتون کوون، براون، ولفرام کلایس، دایسون و دیگران به منطقه آمده و به بررسی و کاوش پرداختند. از مهم‌ترین این پژوهش‌ها می‌توان به کاوش‌های هفتوان اشاره کرد که از سال 1968 زیر نظر چارلز برنی انجام شد (Burney, 1970a, 1970b, 1972, 1973)، یانیک تپه در شرق دریاچه ارومیه نیز در سه فصل متوالی در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ میلادی توسط همین باستان‌شناس کاوش شده است (Burney, 1961, 1962, 1964). مطالعه و گاهنگاری محوطه‌های دشت سلماس (Kearton, 1969)، فعالیت‌های هیأت آلمانی به سرپرستی کلایس که از اواخر دهه ۶۰ میلادی تا پیروزی انقلاب اسلامی به‌صورت منظم دنبال شد و علاوه بر شناسایی محوطه‌های مختلف، بسطام نیز مورد کاوش قرار گرفت (Kliess,1976). در اطراف ارومیه هیأت انگلیسی به سرپرستی برتن براون در گوی‌تپه (Burton-Brown, 1948) و در سال 1971 میلادی کارل کرومر و آندریاس لیپرت تپه کردلر را کاویدند (Krommer and Lippert, 1976). غار تمتان در مجاورت قلعه اسماعیل آقا و

حاشیه رودخانه نازلو با هدف روشن شدن این منطقه در دوران پارینه‌سنگی مورد کاوش قرار گرفت (Coon 1951)، همچنین می‌توان به کاوش محدود تپه سیوان در نزدیکی ارومیه (Solecki and Solecki 1973) و بررسی و گمانه‌زنی سولکی در حوضه دریاچه ارومیه (Solecki, 1999)، بررسی‌های هیأت ایتالیایی به سرپرستی پکورلّا و سالوینی (Pecorella and Salvini, 1984) اشاره کرد. بررسی سوینی بخشی از شمال غرب و غرب در برگرفت (Swiny 1975). پژوهش‌های باستان‌شناسی جنوب دریاچه ارومیه به‌صورت جدی با پروژه حسنلو توسط دایسون و هیأت همراه او در جنوب دریاچه ارومیه در محوطه‌هایی همچون دالما (Hamlin, 1975) حسنلو (Dyson, 1972) حاجی‌فیروز، (Voigt 1983) عقرب تپه (Muscarella, 1973) پیزدلی (Dyson and Yong, 1960) دینخواه (Muscarella, 1968 1974)، سه گردان (Muscarella 1969, 1971a, 2003) و قلاتگاه (Muscarella, 1971b) فصل نوینی را در مطالعات باستان‌شناسی حوضه دریاچه ارومیه رقم زدند.

در این بین باستان‌شناسان ایرانی همچون علی‌اکبر سرفراز، محمدیوسف کیانی، بابک راد حریرچیان، معصومی و حسن قره‌خانی نیز در پیش از انقلاب اسلامی مطالعاتی را انجام داده‌اند که متأسفانه به‌جز چند مورد محدود، نتایج بیشتر این پژوهش‌ها منتشر نشده است. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر باستان شناسان ایرانی در این حوضه فعالیت کردند که از جمله می‌توان به کاوش‌های قلایچی (کارگر ۱۳۸۳)، بازنگری لایه‌های فوقانی تپه حسنلو (Khatibshahidi, 2006) و کاوش‌های تپه ربط (Kargar and Binandeh 2009؛ حیدری، ۱۳۸۶) و پژوهش‌های پیش از تاریخ حوضه زاب (Nobari *et al*., 2012; Binandeh *et al*., 2012)، بررسی استقرارهای پیش از تاریخ حوضه سیمینه‌رود (خطیب شهیدی و بیننده، ۱۳۸۷). در جنوب دریاچه ارومیه اشاره کرد. همچنین در سال‌های اخیر در شمال این حوضه و حاشیه جنوبی رودخانه ارس گمانه‌زنی و کاوش‌هایی انجام شده که بیشتر در ارتباط با فرهنگ کوروارس بوده‌اند (Abedi *et al*., 2015, Maziar 2010; Omrani *et al*., 2012, Alizadeh *et al*., 2015).

غنای آثار هزاره اول قبل از میلاد خصوصاً آثار اورارتویی و مانایی در منطقه چنان است که بیشتر پژوهشگران را به سمت خود جذب می‌کند و از این‌رو است که مطالعات باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ در قیاس با این موارد چندان زیاد و قابل‌توجه نیست.

وضعیت کلی در دوره پارینه‌سنگی

رشته‌کوه‌های زاگرس از آذربایجان تا خلیج‌فارس و تنگه هرمز در حدود ۱۶۰۰ کیلومتر امتداد دارند. از لحاظ ریخت و فرم دارای دو ناحیه است، ناحیه اول متشکل از صفحات بزرگ سنگی آهکی که قسمت‌های مرتفع آن به‌شدت دچار دگردیسی شده‌اند و ناحیه دوم بین طاقدیس‌ها و ناودیس‌هاست که رودخانه‌های خروشان نیز آن را شکافته‌اند (Heydari, 2007). در بین ارتفاعات دره‌هایی قرار گرفته که در آن‌ها رودخانه‌هایی مانند سیمره، کرخه، کارون، دز، زاب بزرگ و کوچک و دیاله جاری هستند. در دوران پلیستوسن دارای آب‌وهوای مختلفی به‌مانند امروز بوده است. دامنه غربی بیش از دامنه شرقی سردتر و بارندگی بیشتری نیز دارد. نباتات و گیاهان مختلفی چون بلوط، پسته، بادام، گندم و جو وحشی و حیواناتی چون گوسفند، بز کوهی، خرس، آهو و غزال در این مناطق وجود دارد (Smith, 1986:8). از حدود ۱۰۰ هزار سال قبل تا پایان پلیستوسن در حدود ۱۲ هزار سال قبل دوره یخبندان است و در طی آن در دو بازه زمانی تقریبی ۸۰ هزار سال قبل و ۵۰ هزار سال دو دوره میان یخبندان اتفاق افتاده است (Smith 1986). مدارک مربوط به تغییرات اقلیمی در شمال غرب ایران محدود است و مربوط به اواخر دوران پلیستوسن و دوران اوج یخبندان در ۴۲ هزار سال پیش

است (Vanzeist and Bottema, 1977). در دوره درایاس جوان که از حدود ۱۳ هزار تا حدود ۱۱۵۰۰ سال قبل را دربر می‌گیرد (Bar-yosef 2002) با تفاوت‌های زمانی در مناطق مختلف شرایط آب و هوایی سرد و خشکی دارد و ظاهراً پس از این زمان است که شاهد آغاز نوسنگی هستیم. احتمالاً شمال غرب ایران تا اواخر هزاره هفتم قبل از میلاد اقلیم چندان مناسبی برای زیست انسانی نداشته است. پژوهش‌های پارینه‌سنگی در این ناحیه از ایران پراکنده و انگشت‌شمارند و چندین محوطه منتسب به این دوره شناسایی و بررسی شده‌اند.

شیوتو: در نزدیکی مهاباد و در تراس حاشیه مهاباد رود قرار دارد. این محوطه در سال ۱۳۸۴ شناسایی و سپس در مقاله‌ای کوتاه برخی از ابزارهای سنگی آن تحت عنوان قاضی آباد معرفی شد و آن را به قبل از آشولی (الدوان) نسبت دادند (Otte *et al.*, 2004). سپس یک هیأت مشترک ایرانی _ فرانسوی محوطه را یک بار دیگر مورد بررسی قرار دادند بعضی از ابزارهای محوطه را به دوره آشولی نسبت دادند (Jaubert *et al.*, 2006). (تصویر شماره ۲)



Fig. 2. A general view of Shiwatoo, arrows showing the location of the lithic scatter (Photo: F. Biglari 2004)

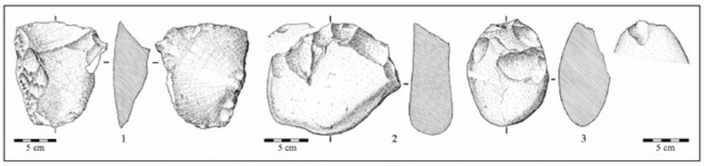
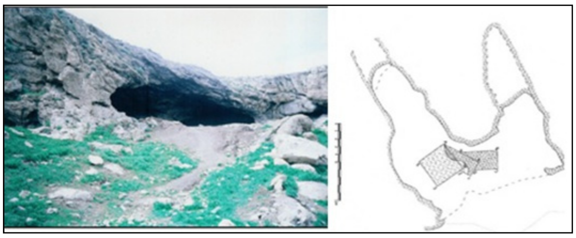


Fig. 3. Acheulian artifacts from Shiwatoo, Mahabad region (Drawing: J. Jaubert)

تصویر شماره ۲. محوطه شیوتو و ابزارهای به‌دست‌آمده (مأخذ: Jaubert *et al.*, 2006; fig 2,3)

محوطه شهریکند: در تراس اطراف رودخانه سیمینه‌رود و در حاشیه روستایی به همین نام قرار گرفته است. اگرچه در اطراف این رودخانه غارهایی نیز با ابعاد نسبتاً مناسب قرار دارند، فاقد هرگونه ابزار یا مصنوعات سنگی هستند. ابزار سنگی پیدا شده در بین مزارع کشاورزی به دست آمده است با توجه به شباهت جنس سنگ و نوع ابزار آن با محوطه شیوتو می‌توان شهریکند را به دوره آشولی نسبت داد (نادری ۱۳۸۵).

غار تمتان: شهرستان ارومیه و در مجاورت روستای تمتمان، حدود ۱۵۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. در بخش داخلی غار دو حفره وجود دارد، حفره سمت راست به عمق ۴ و عرض ۵/۵ و حفره درازتر سمت چپ به عمق ۲۸ و عرض میانگین ۵ متراست. (تصویر شماره ۳) مطالعات علمی این غار نخستین بار توسط کارلتون استانلی کوون، انسان‌شناس آمریکایی در سال ۱۹۴۹ انجام گرفت (Coon, 1951). مطالعات وی نشان می‌دهد که غار در حدود ۴۰/۰۰۰ سال پیش مسکونی بوده است. کوون معتقد است این غار تنها در تابستان‌ها مورداستفاده قرار گرفته است. بااین‌حال تاریخ‌گذاری وی موردتردید برخی دیگر از پژوهشگران قرار گرفته است (Solecki, 1990). علاوه بر این کون در میان بقایای جانوری بخشی از استخوان ران را یافت که به نظر وی مربوط به انسان (احتمالاً نئاندرتال) بود. ترینکاوس در آخرین بررسی خود به روی این استخوان اشاره می‌کند که استخوان مذکور متعلق به ران راست گوزن است (ترینکاوس، ۱۳۸۵: ۱۱).



تصویر شماره ۳. غار تمتمان، تصویر و پلان. (مأخذ: خان‌محمدی)

در شمال غرب ایران از این دوره محوطه‌های انگشت‌شماری شناخته شده‌اند. اگرچه بعضی تمتمان را برای این دوره پیشنهاد می‌کنند. به‌هرحال در بررسی و گمانه‌زنی‌های سولکی در شمال غرب ایران ۱۸ غار و ۷ پناهگاه را شناسایی می‌کند در ۶ مورد گمانه‌زنی می‌کند. در مسیر میاندوآب – بوکان چهار غار نزدیک به هم با شرایط فیزیکی و طبیعی مناسب ازجمله غار چول‌آباد کاوش می‌کند اما مدارک قابل‌توجهی به دست نمی‌آورد در منطقه مراغه در غار کبوتر درنتیجه یک گمانه‌زنی تعدادی تیغه سنگی، سفال و بقایای خاکستر به دست می‌آید که سولکی ابزارهای سنگی را مشابه ابزارهای زارزی معرفی می‌کند (Solcki,1999). اقلیم‌شناسی و زمین‌ریخت‌شناسی گویای این است که ناحیه شرایط زیستی مناسبی نداشته است و به‌مانند آناتولی مرکزی ارتفاع بالا و اقلیم سرد مانع شکل‌گیری استقرار در این دوره است (Solcki,1999). درک و شناخت چگونگی گذر فراپارینه‌سنگی به نوسنگی قدیم در شمال غرب مسئله‌ای است که جواب آن را باید در زاگرس شمالی و مرکزی جستجو کرد جایی که فرهنگ‌های نوسنگی آغازین و نوسنگی قدیم در محوطه‌های آسیاب، سراب و گوران مطالعه شده‌اند و برهم‌کنش و تعامل فرهنگی این مناطق با شمال غرب ایران مورد توجه قرار بگیرد (طلایی و آجرلو، ۱۳۸۷: ۸۹). در اواخر عصر یخبندان حوضه دریاچه ارومیه با توجه به عرض بالای جغرافیایی برای استقرارهای انسانی مناسب نبوده است (Solecki, 1999:35).

نوسنگی

خاورمیانه یکی از اولین مناطق در جهان است که مردمان آن شروع به انتخاب و مراقبت از گیاهان و حیوانات نمودند که درنهایت منجر به اهلی کردن، یکجانشینی و زندگی در روستا شد و بشر توانست مدیریت خود بر طبیعت را افزایش دهد. اولین جوامع که در آن مردم به‌جای استفاده از پناهگاه طبیعی مانند غارها و فضاهای نیمه زیرزمینی، یک اتاق، دیوارهای نی یا حصیری شروع به ساخت خانه نمودند. در دوره نوسنگی، روستاها شامل چند اتاق‌خواب، ساختار مستطیل شکل منظم خشتی که چندین خانوار را در بر می‌گرفتند (Byard 2000; Moore *et al*., 2000). این تحولات در شیوه و نوع زندگی همراه با تغییرات چشمگیر در شیوه‌های آیینی و اجتماعی منطقه‌ای است. دوره نوسنگی که با تولید غذا، تولید سفال و معماری منظم بیشتر شناخته شده است و بعضی از آن به‌عنوان اولین انقلاب در زندگی بشر یاد می‌کنند. در ابتدا، اصطلاح نوسنگی به آخرین دوران سنگ قبل از دوران فلزات مانند مس‌سنگی، مفرغ و عصر آهن اطلاق می‌شد. نوسنگی به دوره‌ای که پیشرفت اولیه و ابتدایی اقتصاد مبتنی بر کشاورزی در آن صورت گرفته، گفته می‌شود، امروزه با توجه به ویژگی‌های این دوره که طی فرایند چند هزار ساله شکل گرفته، اصطلاح روند نوسنگی شدن بکار می‌رود (برنبک، ۱۳۸۷).

ظاهراً شرایط زیست‌محیطی شمال غرب ایران خصوصاً حوضه دریاچه ارومیه تا هزار هفتم قبل از میلاد برای زیست مساعد نبوده است پس از آن، حوضه دریاچه ارومیه شاهد تغییراتی است که امکان استقرار اولین جوامع نوسنگی مانند،

اهرنجان، قره تپه حاجی فیروز، جلبر و احتمالاً لاوین را فراهم می‌آورد (Binandeh *et al.*, 2012). تا به حال در شمال غرب ایران محوطه‌ای که آثار نوسنگی بدون سفال را در بر داشته باشد شناسایی نشده است و ظاهراً قدیمی‌ترین استقرار بعد از دریاس جوان استقرارهای قره‌تپه (کارگر ۱۳۷۴)، اهرنجان (Talai, 1983 و کارگر، ۱۳۷۴)، حاجی‌فیروز (Voigt, 1983) و جلبر (رزاقی و فهیمی، ۱۳۷۵) هستند که اغلب در اطراف حوضه دریاچه ارومیه پراکنده‌اند[۱]. ویت روستانشینی اولیه (حاجی فیروز) در حوضه دریاچه ارومیه را نتیجه مهاجرت مردمان شمال بین‌النهرین می‌داند و معتقد است این افراد که بیشتر به دامداری اشتغال داشتند به دنبال یافتن چراگاه‌های مناسب و وضعیت بهتر از طریق دره‌هایی که امروزه بخش غربی حوضه دریاچه ارومیه را به شمال عراق وصل می‌کند، به این منطقه آمده‌اند (Voigt, 1983).

استقرارهای نوسنگی

حاجی فیروز: مهم‌ترین محوطه دوره نوسنگی که تابه‌حال کاوش و معرفی شده تپه حاجی فیروز در جنوب دریاچه ارومیه و شرق تپه حسنلو است. (تصویر شماره ۴) تپه در هنگام کاوش شامل یک بخش مرتفع و یک بخش کم ارتفاع به ابعاد ۱۴۰ و ۲۰۰ متر و ارتفاعی بیش از ۱۰ متر داشته است. (تصویر شماره ۵) و بخش‌هایی از آن نیز برای توسعه زمین‌های کشاورزی و فعالیت‌های عمرانی از بین رفته و بخش فوقانی آن نیز قبرستان روستا بود. در مهروموم‌های اخیر نیز متأسفانه این امر تشدید شده و ساخت‌وسازهایی در حریم محوطه اتفاق افتاده است. در سال ۱۹۳۶ میلادی توسط سر اورل استین شناسایی و اقدام به جمع‌آوری اشیاء و سفال کرد که البته هیچ‌یک به دوره نوسنگی تعلق نداشتند. در سال ۱۹۵۸ میلادی چارلز برنی با هدف شناسایی لایه‌های قبل از مفرغ کاوش محدودی انجام داد و از دوره حاجی‌فیروز عصر آهن و اسلامی لایه‌هایی را شناسایی کرد. در سال ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ میلادی توسط کایلر یانگ با هدف شناخت معماری و ویژگی دوره نوسنگی کاوش شد که سفال، سردوک و مقدار کمی بقایای گیاهی و حیوانی به دست آمد. مهم‌ترین و جدی‌ترین کاوش در حاجی‌فیروز در سال ۱۹۶۸ میلادی به‌وسیله مری ویت آغاز شد (Voigt, 1983). هدف از کاوش این محوطه، مطالعه شکل‌گیری روستاهای نخستین در حوضه دریاچه ارومیه و چگونگی ارتباط آن با مناطق اطراف خصوصاً شرق آناتولی، شمال بین‌النهرین و زاگرس مرکزی بود (ویت ۱۳۸۷، ۲۵).

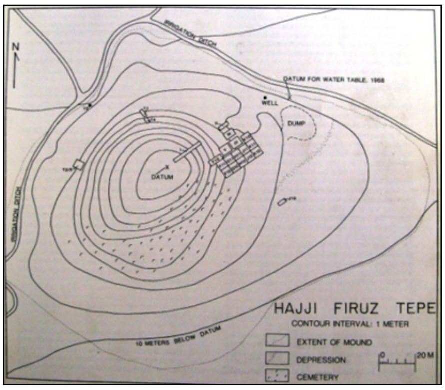
از نظر ویت استقرار نوسنگی حاجی فیروز مدت طولانی دوام داشته و پس از آن مدتی متروک شده و سپس در دوره دالما روستایی در بخش مرکزی و شرقی تپه شکل گرفته است و استقرار آن تا پیسدلی و بعد از آن نیز ادامه داشته است (ویت ۱۳۸۷، ۴۹) و البته این فعالیت‌های ساخت‌وساز در مراحل جدیدتر معمولاً با تخریب و مضطرب کردن بقایای قدیم‌تر همراه بوده است. در نتیجه کاوش‌های تپه حاجی فیروز، سیزده مرحله استقراری که با حروف لاتین از A تا L شماره‌گذاری شده، شناسایی شده است. مدت‌زمان لایه با توجه به ساختار خشت و چینه‌ای که دارند در قیاس با ماندگاری این نوع ساختمان‌ها با احتساب مدت‌زمان استفاده همراه با تجدید و نوسازی که هم‌اکنون هم در بیشتر مناطق روستایی ایران و بین‌النهرین رایج است، برآورد و پیشنهاد شده است.

---

۱. در چند سال اخیر پژوهش‌هایی بر اساس داده‌های سطحی انجام‌شده که ضمن اشاره به‌احتمال وجود فرهنگ‌های قدیمی‌تر از حاجی‌فیروز، گسترش فرهنگ‌های نوسنگی از شمال بین‌النهرین به شمال غرب ایران را در اثر مهاجرت مردمان بین‌النهرین به دیده تردید می‌نگرد و به مدارک سفالی اشاره می‌شود که احتمالاً از لحاظ زمانی قدیمی‌تر از نوع حاجی‌فیروز هستند، البته بیشتر این داده‌های فرهنگی از بررسی سطحی محوطه‌های این منطقه جمع‌آوری‌شده (طلایی و آجرلو ۱۳۸۷:۸۹ و Ajorlo, 2013) این مسئله جای تأمل دارد و نیازمند پژوهش‌های جدی و کاوش‌های باستان‌شناسی در این محوطه‌ها است.

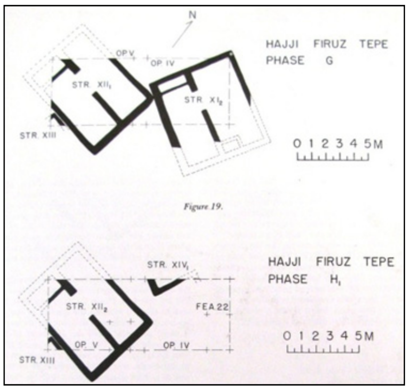


تصویر شماره ۴. حاجی فیروز و محوطه‌های نوسنگی مناطق همجوار (مأخذ: Kroll, 2016;fig 1)

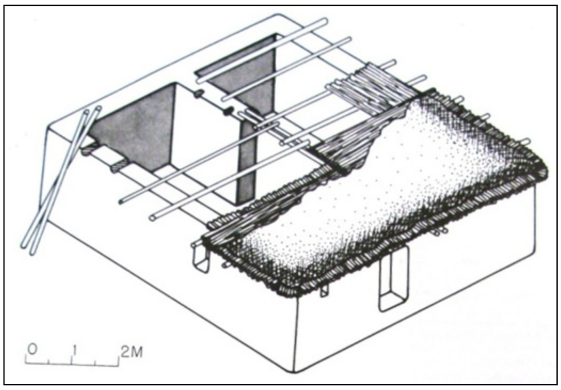


تصویر شماره ۵. توپوگرافی و موقعیت کارگاه‌های کاوش در تپه حاجی فیروز (مأخذ: Voigt, 1983; fig 5)

فاز L قدیم‌ترین فاز حاجی فیروز است که کاوش شده است و بیشتر شامل بقایای رسوبات دیوار و خاکستر است. فاز G شامل بقایای دو سازه ساختمانی چهارگوش است که در کنار یکدیگر ساخته شده‌اند و بین آن‌ها نیز انباشتی از خاک و زباله وجود دارد. این محوطه هم‌افق با دوره حسونا در بین‌النهرین است. ویت بر این باور است که ساکنان حاجی فیروز بومی نیستند که پس از پس از مرحله شکار و گردآوری غذا یکجانشین شده‌اند بلکه از شمال بین‌النهرین در حدود سال‌های پس از ۶۰۰۰ قبل از میلاد به این منطقه مهاجرت کرده‌اند و با ساخت خانه‌های چهارگوش (تصویر شماره ۵ و ۶) به کشاورزی و دامداری مشغول شده‌اند با توجه به تاریخ‌هایی که بر اساس آزمایش‌های کربن ۱۴ در دست است برای قدیم‌ترین دوره استقرار در حاجی فیروز تاریخی در حدود ۵۵۰۰ پ.م ارائه شده است (Voigt, 1983). با توجه به مدارک رسوبی اطراف دریاچه ارومیه احتمالاً تپه باستانی زیادی مربوط به این دوره در زیر رسوبات این منطقه مدفون شده‌اند (هول، ۱۳۸۱: ۹۸). از فرهنگ حاجی فیروز با عنوان حسنلوی X نیز یاد می‌شود.



تصویر شماره ۶. پلان برخی از خانه‌های حاجی فیروز (مأخذ: Voigt, 1983; fig 20)



تصویر شماره ۷. بازسازی یک خانه نوسنگی بر اساس شواهد تپه حاجی فیروز. (مأخذ: Voigt, 1983; fig 25)

جلبر: دیگر محوطه مربوط به دوره نوسنگی در حوضه دریاچه ارومیه تپه جلبر (خان بابا) در ۴۵ کیلومتری جنوب شرق ارومیه و در حاشیه غربی دریاچه قرار دارد. این تپه در مهرماه ۱۳۷۴ توسط حسین رزاقی شناسایی و بررسی، سپس با هشت گمانه آزمایشی در نقاط مختلف تپه کاوش شد. سفال، ابزار استخوانی و سنگی و سنگ‌های ساب مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش بود. جلبر از نخستین محوطه‌های استقرار در روستا در غرب دریاچه ارومیه است که ساکنان آن خانه‌های خود را با خشت خام می‌ساختند. معماری و سفال جلبر مشابه حاجی فیروز است. صدف حلزون در تپه و استمرار وجود آن در لایه‌های گوناگون و همچنین وجود آثار سوختگی و خاکستر به همراه این یافته نشان می‌دهد که درصد نمک دریاچه ارومیه بسیار کمتر از میزان کنونی آن بوده است و شرایط زیست‌محیطی مناسبی برای رشد و تولیدمثل این جاندار فراهم بوده است. جلبر از محوطه‌های نوسنگی با سفال حوزه شمال غرب ایران و مشابه و هم‌عصر با حاجی فیروز است (رزاقی و فهیمی،۱۳۸۳).

اهرنجان: اهرنجان در دشت سلماس و در حاشیه شهر قرار گرفته است. با پیشروی شهر و ساخت‌وساز در اطراف این تپه در حال حاضر بخش کوچکی از تپه در حدود ۱۵۰۰ مترمربع با ارتفاع حدود ۳ متر از زمین‌های اطراف بلندتر است. دکتر طلایی اولین کسی بود که یک گزارش علمی در مورد این تپه منتشر کرد (Talai, 1983). سپس بهمن کارگر کاوش‌هایی در آن انجام داد. ضخامت آثار باستانی اهرنجان در حدود ۹ متر است و دوره‌های نوسنگی، مفرغ قدیم و میانی و آهن I و II را در خود دارد. مقدار زیادی قطعات سفالی نوسنگی، سنگ ساب، سردوک و ابزارهای سنگی و استخوانی به دست آمده است. (تصویر شماره ۸ و ۹) سفال‌های نوسنگی اهرنجان به دو گروه داغدار و منقوش تقسیم می‌شوند که قابل‌مقایسه با سفال‌های حاجی فیروز هستند (ملک شهمیرزادی،۱۳۷۸:۳۰۳).



تصویر شماره ۸. تپه اهرنجان (مأخذ: Ajorloo, 2013; fig 2)



تصویر شماره ۹. ابزار استخوانی از کاوش اهرنجان (عکس از ابراهیم بداقی)

قره تپه: قره تپه در نزدیکی سلماس و چند کیلومتری اهرنجان قرار دارد. قره تپه پس از بررسی، در مقیاسی کم گمانه‌زنی و لایه‌نگاری شد. سفال‌های به‌دست‌آمده با پخت ناکافی و دست سازند که در کوره‌های باز پخت شده‌اند، مواد به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که قره تپه با لایه‌های پایینی اهرنجان قابل مقایسه است. از نظر زمانی آن را هم‌افق نوسنگی قدیم جارمو II در بین‌النهرین شمالی دانسته‌اند (کارگر، ۱۳۸۴).

یانیک تپه: یانیک در شرق دریاچه ارومیه و در فاصله ۵ کیلومتری از شهرک خسروآباد قرارداد طی سال‌های ۵۹-۱۹۵۸ میلادی بررسی شده و در سه فصل متوالی در سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۶۱، ۱۹۶۲ میلادی توسط چارلز برنی کاوش

شده است. در ترانشه P قدیم‌ترین استقرار مربوط به نوسنگی جدید شناسایی شده است و از لحاظ فرهنگی ارتباط نزدیکی با حسنلو X دارد (Burney, 1961a, 1961b, 1962, 1964). اشیای مرمری ارتباط این دوره را با محوطه‌های زاگرس مانند جارمو سراب و شمشارا نشان می‌دهد. شاید نمونه‌های نوسنگی یانیک قدیمی‌تر از مرحله‌های A-D حاجی فیروز باشند. البته نتایج داده‌های رادیو کربن نیز این موضوع را تأیید می‌کنند (دایسون و ویت، ۱۳۸۲: ۱۷۱).

بررسی‌های باستان‌شناسی در سال‌های اخیر در اطراف ارومیه منجر به شناسایی چندین محوطه دیگر نوسنگی شده‌اند که وسعتی در حدود یک و نیم تا سه هکتار دارند (خان محمدی، ۱۳۹۳). همچنین در شرق دریاچه ارومیه نیز محوطه‌هایی معرفی شده‌اند (Kroll, 2016).

معماری: پیدایش معماری و استفاده از عناصر مختلف طبیعی و ترکیب آنان با یکدیگر در راستای ایجاد سرپناه به شکل پایدارتر و متفاوت‌تر از آنچه در گذشته بوده یکی از اقدامات قابل‌توجه بشر در دوره نوسنگی است. معماری اولیه دوره نوسنگی معمولاً به‌صورت چاله‌های نیمه زیرزمینی بوده که بخش بالایی آن را با موادی همانند چوب و برگ گیاهان می‌پوشاندند این نوع از سکونت‌گاه‌ها معمولاً جهت استفاده فصلی و به‌صورت موقت کاربرد داشته است، ازاین‌دست مدارک در حوضه دریاچه ارومیه شناسایی نشده است و در تپه آسیاب در زاگرس مرکزی گزارش شده است (Howe,1983). در حاجی فیروز که تنها سایت این دوره است که به‌صورت گسترده توسط پروژه حسنلو کاوش شده است، روستا متشکل از خانه‌های کوچک راست‌گوشه در حدود ۳۰ مترمربع هستند که مصالح اصلی استفاده‌شده خشت است که معمولاً با لعاب گلی پوشانده شده و گاهی اندود قرمزرنگی نیز بر روی آن‌ها کشیده شده است. سقف این خانه‌ها پوشش چوبی دارند (چیزی که امروزه نیز در بافت سنتی روستاهای منطقه دیده می‌شود). داخل خانه نیز محل‌هایی برای آشپزی، نگهداری مواد غذایی و اتاق اصلی وجود دارد (Voigt, 1997).

معیشت: تغذیه از منابع غذایی گیاهی و جانوری موجود در طبیعت همواره یکی از منابع مورداستفاده بشر بوده است. محوطه‌های دوره پارینه‌سنگی در حوضه دریاچه ارومیه نیز عموماً در کنار رودخانه‌ها و دره‌های با پوشش گیاهی و جانوری مناسب قرار داشته‌اند که دسترسی به آب و منابع غذایی جانوری که عموماً از طریق شکار فراهم می‌شد و جمع‌آوری دانه‌های غذایی گیاهی که در اطراف وجود داشت تأمین می‌شد. با ورود به دوره نوسنگی شرایط متفاوت از قبل می‌شود و علاوه بر استفاده از منابع غذایی گذشته نیازمند تأمین غذا از طریق مطمئن‌تر و قابل‌اطمینان‌تری است. در حاجی فیروز بقایای جو، گندم و عدس شناسایی شده است که تقریباً مشابه نمونه‌های غذایی است که در دیگر سایت‌های هم‌زمان در زاگرس یافت می‌شوند. علاوه بر گیاهان اهلی، گیاهان وحشی دیگری نیز که مصرف غذایی داشته‌اند گزارش شده است. همچنین بقایای حیواناتی از قبیل پستانداران کوچک، گاو، گوزن، گراز، گوسفند، مرغابی، لاک‌پشت، حلزون آب شیرین و خشکی و صدف نیز از بخش‌های مختلف این محوطه به دست آمده است که گویای تنوع غذایی و به‌نوعی محیط‌زیست بخش جنوبی دریاچه ارومیه در آن زمان بوده است. گوسفند و بز بیشترین فراوانی حیوانات اهلی را دارند و درعین‌حال سعی شده الگوی حفظ جمعیت در مصرف این حیوانات رعایت شود. در کنار ابزارهای درو کردن، ظروف سفالی برای ذخیره مواد غذایی و غلات به دست آمده است که نشان از فعالیت‌های کشاورزی دارد.

(Voigt, 1983, 275-279) و هر خانوار بر منابع غذایی خود کنترل داشته است. در قیاس با سایر محوطه‌های هم‌زمان تعداد زیادی سردوک از حاجی فیروز به دست آمده که نشان از تولید زیاد منسوجات دارد و احتمالاً بخشی از آن نیز صادر می‌شده است (ویت، ۱۳۸۷: ۴۸۳).

تکنولوژی: شواهد حضور اولین انسان‌ریخت‌ها در حوضه دریاچه ارومیه به پارینه‌سنگی قدیم و آشولی نسبت داده شده است. تکنولوژی رایج این دوران برای تولید ابزار سنگی که یک امر تخصصی است مدل آشولی دووجهی است و بعد از آن تکنیک‌های رایجی که در بیشتر مناطق زاگرس مشترک هستند، دیده می‌شود. از محوطه‌های نوسنگی این منطقه ابزارهای سنگی از جنس چرت و ابسیدین، سنگ‌های مادر و ساطور، کوبنده، هاون و دسته هاون و ... گزارش شده است. البته موادی چون ابسیدین که حاجی فیروز، اهرنجان و سایر که در ساخت ابزارهای سنگی بکار می‌رود از مناطق شرقی ترکیه تأمین می‌شده است اما ابزار سنگی به‌احتمال فراوان در محل محوطه‌ها ساخته می‌شده است و ریز تیغه‌ها، تیغه‌ها، برنده‌ها و خراشنده‌ها بیشترین این ابزارها در انواع مختلف را شامل می‌شوند و سنگ‌های مادر این ابزارها بیشتر مخروطی شکل هستند. ابزارهای استخوانی خصوصاً درفش اگرچه در حاجی فیروز چندان زیاد نیستند در اهرنجان و جلبر تعدادشان قابل‌توجه است. (تصویر شماره ۱۰ – ۱۱ و ۱۲)

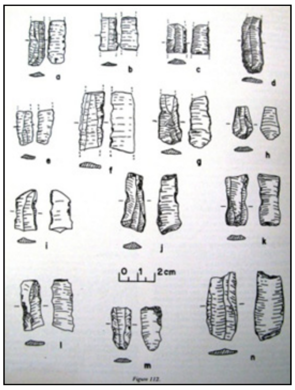
به‌احتمال فراوان از مسیرهای منتهی به اطراف دریاچه وان و شمال بین‌النهرین کالاها و مواد موردنیاز بین روستاهای اولیه جابجا می‌شد و یک نوع تجارت و ارتباط فرهنگی فرا منطقه‌ای شکل گرفته بود. سفال‌های محوطه‌های نوسنگی حوضه دریاچه ارومیه که معمولاً دست‌ساز، خشن و گاهی ظریف هستند، خمیره آن‌ها بیشتر مواد گیاهی و آلی است که چون پخت این سفال‌ها معمولاً کافی نیست، سیاه‌رنگ و تیره هست و سست و متخلل هستند. سطح بیرونی و درونی گاهی لعاب‌دار (معمولاً لعاب غلیظ) و منقوش به تزیینات هندسی هستند. این نوع سفال شباهت بسیار زیادی با محوطه‌های هم‌زمان در زاگرس دارند (تصویر شماره ۱۳)



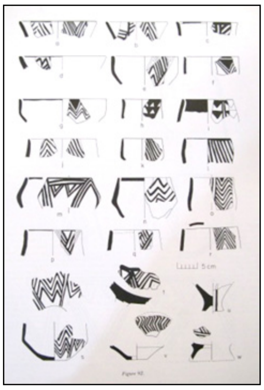
تصویر شماره ۱۰. هاون، کوبنده و سنگ ساب، اهرنجان (عکس از ابراهیم بداقی)



تصویر شماره ۱۱. صنایع سنگی از جنس ابسیدین، اهرنجان (عکس از ابراهیم بداقی)



تصویر شماره ۱۲. تیغه‌های سنگی حاجی فیروز
(مأخذ: Voigt, 1983; fig 112)



تصویر شماره ۱۳. قطعات سفالی حاجی فیروز
(مأخذ: Voigt, 1983; fig 92)

سخن پایانی

شرایط زیست‌محیطی شمال غرب ایران خصوصاً حوضه دریاچه ارومیه از دوره پارینه‌سنگی تاکنون موردتوجه و استقبال گروه‌های مختلف جمعیتی بوده است. این حوضه بعد از استقرار دوره پارینه‌سنگی که شواهد از غار تمتمان به دست آمده است (Coon, 1951). ظاهراً با تغییرات آب و هوایی مواجه می‌شود که تا هزاره هفتم قبل از میلاد برای زیست مساعد نبوده است و پس از آن حوضه دریاچه ارومیه شاهد تغییراتی است که امکان استقرار اولین جوامع نوسنگی را فراهم می‌آورد (Binandeh *et al.*, 2012). پیشروی آب دریاچه ارومیه در کرانه غربی آن کمتر از حد متعارف آن در دوران معاصر بوده است و با توجه به وجود صدف‌هایی در جلبر به نظر می‌رسد میزان شوری آب آن کمتر از میزان شناخته شده فعلی بوده است (رزاقی و فهیمی، ۱۳۸۳:۵۹). اگرچه در آن‌سوی زاگرس در شمال بین‌النهرین محوطه‌های جارمو (Braidwood *et al.*,1960; Braidwood,1983)، حسونا (Lloyd *et al.*,1945) شمشارا و بستان سور (Matthews *et al.*, 2016; Simone *et al.*, 2012) از نوسنگی بدون سفال تا نوسنگی متأخر شناسایی و کاوش شده‌اند تابه‌حال در شمال غرب ایران محوطه‌ای که آثار نوسنگی بدون سفال را در بر داشته باشد شناسایی نشده است و ظاهراً قدیمی‌ترین استقرار بعد از دریاس جوان همان فرهنگ‌های مشابه حاجی فیروز هستند که اغلب در اطراف و حوضه دریاچه ارومیه پراکنده‌اند. امید به یافتن محوطه‌ای از نوسنگی اولیه نیز جای تردید دارد (Kroll, 2016).

هرچند ویت روستانشینی اولیه (حاجی فیروز) در آذربایجان را نتیجه مهاجرت مردمان شمال بین‌النهرین می‌داند، در چند سال اخیر پژوهش‌هایی بر اساس داده‌های سطحی انجام شده که ضمن اشاره به‌احتمال وجود فرهنگ‌های قدیمی‌تر از حاجی فیروز، گسترش فرهنگ‌های نوسنگی در اثر مهاجرت مردمان آشنا به فرهنگ از شمال بین‌النهرین به شمال غرب ایران را انکار می‌کنند و به سفال‌هایی ابتدایی‌تر با پخت ناقص و استفاده زیاد از کاه به‌عنوان آمیزه اصلی و سادگی شکل و فقدان تزیین که ظاهراً مربوط به دوره سنت سفالگری ماقبل حاجی فیروز تعلق دارند، بیشتر این قطعات سفالی از بررسی سطحی محوطه‌های این منطقه جمع‌آوری‌شده اشاره می‌کنند (طلایی و آجرلو، ۱۳۸۷: ۸۹)؛ اما واقعیت این است که آثار به‌دست‌آمده قرابت بسیار نزدیکی به فرهنگ‌های هم‌زمان در شمال بین‌النهرین دارد. ارتباط حوضه دریاچه ارومیه از طریق کرویدورهای چون کیل

شین و حاج عمران با شمال بین‌النهرین بسیار سهل‌تر از برقراری ارتباط با سایر مناطق خصوصاً زاگرس مرکزی است. هرچند سفال حلف در شرق آناتولی و گستره جغرافیای وسیعی از مناطق یافت شده اما در داخل ایران حتی در مرزهای شرقی آناتولی یافت نمی‌شود (Kroll, 2004).

سپاسگزاری

از آقایان بهروز خان‌محمدی و ابراهیم بداقی برای تهیه برخی از تصاویر بسیار سپاسگزارم.

منابع

- برنبک، رینهارد (۱۳۸۷)، ایران در دوره نوسنگی، ترجمه امیر ساعد موچشی، *باستان پژوه* (۱۷)، صص. ۱۸– ۲۷.
- ترینکاوس، اریک (۱۳۸۵)، *بازنگری استخوان ران منسوب به انسان از غار تمتمه*، ترجمه و تلخیص فریدون بیگلری، باستان‌شناسی سال دوم، ص. ۱۱.
- حیدری، رضا (۱۳۸۶)، نتایج دومین فصل پژوهش‌های باستان‌شناختی در محوطه باستانی ربط سردشت ۱۳۸۵، گزارش‌های باستان‌شناسی ۷ ج ۱، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی.
- خان محمدی، بهروز (۱۳۹۳)، استقرارهای پیش از تاریخ دشت ارومیه از دوره نوسنگی تا پایان عصر مس و سنگ، *دو فصلنامه پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس*، سال پنجم و ششم، شماره دهم و یازدهم، صص. ۱۶۱–۱۴۳.
- خطیب شهیدی، حمید و علی بیننده (۱۳۸۷)، الگوهای استقراری پیش از تاریخ حوضه سیمینه‌رود، *خلاصه مقالات دومین همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جنوب آسیا*، شیراز.
- رزاقی، حسین و حمید فهیمی (۱۳۸۳)، گزارش مقدماتی گمانه‌زنی در تپه جلبر (خان بابا)، آذربایجان غربی، مرداد ۱۳۷۵، *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال هجدهم، شماره دوم، صص. ۵۹–۵۲.
- طلایی، حسن و بهرام آجرلو (۱۳۸۷)، درآمدی بر بازنگری عصر نوسنگی در آذربایجان، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، شماره ۸۵، صص. ۷۷–۹۹.
- کارگر، بهمن (۱۳۸۳)، قالایچی: زیرتو مرکز مانا لایه IB،۱۳۸۱–۱۳۷۸، مجموعه *مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوضه شمال غرب*، به کوشش مسعود آذرنوش، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری (پژوهشگاه)، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- کارگر، بهمن (۱۳۷۴). بررسی و گمانه‌زنی در اهرنجان و قره‌تپه سلماس، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه تهران*، (منتشرنشده).
- نادری، رحمت (۱۳۸۵). گزارش کشف شواهد احتمالی پارینه‌سنگی قدیم در تراس‌های رودخانه سیمینه‌رود، *پیام باستان‌شناس*، سال سوم شماره ۵، صص. ۵–۱۲.
- ویت، مری و ر. دایسون. (۱۳۸۲)، *گاهنگاری ایران از حدود هشت هزار سال تا دو هزار پیش از میلاد*، ترجمه اکبر پور فرج و احمد چایچی امیر خیز، چاپ اول، تهران: انتشارات نسل باران.
- ویت، مری. (۱۳۸۷)، *تپه‌ی حاجی فیروز*، ترجمه علی صدرایی و صمد علیون، تهران، گنجینه هنر، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری آذربایجان غربی.
- هول، فرانک. (۱۳۸۱)، *باستان‌شناسی غرب ایران*، ترجمه زهرا باستی، سمت.
- Ajorloo, B. (2013),The Early Neolithic Period in the Urmia Lake Region A Prospect of Neolithization and Impression of Zagros Traditions, *jocO quarterly*, Vol.1, No.1, pp 31-40.
- Abedi Akbar, Behrooz Omrani and Azam Karimifar (2015), Fifth and fourth millennium BC in north-western Iran Dalma and Pisdeli revisited, *Documenta Praehistorica* XLII, pp. 321-338.

- Alizadeh K., Eghbal H. and Samei S. (2015), Approaches to Social Complexity in Kura-Araxes Culture: a View from Kohne Shahar (Ravaz) in Chaldiran, Iranian Azerbaijan, *Paleorient* 41(1), pp. 37–54.
- Bar-Yosef, O. (2002), The Upper Paleolithic Revolution, *Annual Review of Antropology* 31, pp.363-393.
- Binandeh, A, A. H. Nobari, J. Neyestani, and H. Vahdati Nasab (2012), New Archaeological Research in North West of Iran, Prehistoric Settlement of Little Zab River Basin, *International Journal of Humanities*, Vol. 19 (2), pp. 27-42.
- Braidwood, R. J., and B. Howe. (1960), *Prehistoric Investigations in Iraqi Kurdistan*, Chicago: University of Chicago Press.
- Braidwood, R. J. (1983), JARMO CHRONOLOGY, in L. S. Braiwood, R.J.Braiwood, B. Howe, C. A. Reed and P. J. Watson (eds.), *Prehistoric archaeology along the Zagros flanks*, The Oriental institute of the University of Chicago, vol. 105, pp. 537-540.
- Burney, C. A. (1961), Excavations at Yanik Tepe, North-West Iran, *Iraq* 23 (2), pp. 138–153.
- Burney, C. A. (1962), The Excavations at Yanik Tepe, Azerbaijan, 1961 Second Preliminary Report. *Iraq* 24 (2), pp. 134–152.
- Burney, C. A. (1964), Excavations at yanik Tepe, Azerbaijan, 1962: secend preliminary report, *Iraq* 26, pp. 54-61.
- Burney, C. A. (1970a), Excavation at Haftavan Tepe 1968: First Preliminary Report, *Iran* 8, pp. 157–171.
- Burney, C. A. (1970b), "Haftavan Tepe," in "Survey of Excavations in Iran during 1968–69". *Iran* 8, pp 182–183.
- Burney, C. A. (1972), Excavation at Haftavan Tepe 1969: Second Preliminary Report". *Iran* 10, pp. 127–142.
- Burney, C. A. (1973), "Excavation at Haftavan Tepe 1971: Third Preliminary Report". *Iran* 11, pp. 153–172.
- Burton-Brown, T. (1951), *Excavations in Azarbaijan, 1948*, London: John Murray.
- Byard, Brain (2000), Houseaholds in Transition: Neolithic Social Organization within Southwest Asia. In *Life in Neolithic Farming Communities: Social Organization, Identity, and Differentiation*, Ian Kuijt (ed.), pp: 63-98, New York: Kluwer Academic/Plenum.
- Coon, C. S. (1951), *Cave Exploration in Iran 1949, Museum Monographs*, The University Museum, University of Pennsylvania Philadelphia.
- Dyson, R. H. Jr. (1972), Excavations at Hasanlu in 1970, In Pope, Arthur Upham. (ed.), Assisted by P. Ackerman, *A Survey of Persian Art* 17 (New York: Oxford University Press), pp. 3357-3376.
- Dyson, R. H., Jr & Young, T. C., Jr. (1960), The Solduz Valley, Iran: Pisdeli Tepe, *Antiquity* 40, pp. 19–27.
- Hamlin, C. (1975), Dalma Tepe, *Iran* XIII, pp.111-127.
- Heydari, S. (2007), The Impact of Geology and Geomorphology on Cave and Rockshelter Archaeological Site Formation, Presevation, and Distribution in the Zagros Mountains of Iran, *Geoarchealogy*, vol 22 no.6, pp.653-669.
- Howe, B. (1983), Karim Shahir, in L. S. Braiwood, R.J.Braiwood, B. How, C. A. Reed and P. J. Watson (eds.), *Prehistoric archaeology along the Zagros flanks*, The Oriental institute of the University of Chicago, vol. 105, pp. 23-154.
- Jaubert Jacques, Fereidoun Biglari, Jean-Guillaume Bordes, Laurent Bruxelles, Vincent Mourre, Sonia Shidrang, Rahmat Naderi and Simko Alipour (2006), *New Research on Paleolithic of Iran: Preliminary Report of 200 Iranian-French Joint Mission,*

Archaeological Reports 4, Iranian Center for Archaeological Research ,Tehran. (In English, with an Farsi abstract), pp. 17-26.
- Kargar, Bahman. & A. Binandeh. (2009), A preliminary report of excavations at Rabat tepe (NW-Iran), *Iranica Antiqua* XLIV, pp 113-129.
- Kearton R. R. B. (1969), Survey in Azerbaijan. In Survey of excavations in Iran, 1967–8. Iran 7: 186–187. 1970. A Study of Settlement in the Salmas Valley, West Azerbaijan, Iran. Manuscript in the files of the Hasanl Project. University of Pennsylvania. Philadelphia.
- Khatib-shahidi, Hamid, (2006), Recent Investigations at Hasanlu and Reconsideration of its Upper Strata, *International Journal of Humanities* 13. pp. 17-28.
- Kliess, W. (1976), Urartaische Platze Im Iran (Stand Der Forschang Herbst 1975), *AMI*, P. 33.
- Kroll. S. (2004), Prehistoric Settlement Patterns in the Maku and Khoy Regions of Iranian Western Azerbaijan. In M. Azarnoush (ed.), *Proceedings of the International Symposium on Iranian Archaeology: Northwestern Region*. Iranian Center for Archaeological Research.Tehran, pp. 45–53.
- Kroll. S. (2016), Neolithisation in North-Western Iran, *Anatolian Metal VII, Anatolien und seine Nachbarn vor 10.000 Jahren*, Ünsal Yalçın (ed.) Bochum 2016, 167-171 (179-183 in printed version).
- Kromer, K. & A. Lippert (1976), Die österreichischen Ausgrabungen am Kordlar Tepe in Aserbaidschan, *Mitteilungen der Anthropologischen Gesellschaft in Wien* 106, Pp. 65–82.
- Lloyd, Seton, Fuad Safar and Robert J. Braidwood (1945), Tell Hassuna Excavations by the Iraq Government Directorate General of Antiquities in 1943 and 1944, *Journal of Near Eastern Studies*, vol. 4, no. 4, pp. 255-289.
- Matthews Roger, Wendy Matthews and Kamal Rasheed Raheem (2016), Current Investigations into the Early Neolithic of the Zagros Foothills of Iraqi Kurdistan, in Konstantinos Kopanias and John MacGinnis(eds.) *The Archaeology of the Kurdistan Regionof Iraq and Adjacent Regions*, pp. 219-228
- Maziar S. (2010), Excavations at Kohne Pasgah Tepesi, the Araxes Valley, Northwest Iran: First Preliminary Report, *Ancient Near Eastern Studies* 47, pp. 165–193.
- Moore, Andrew M.T., Gordon Hillman, and Anthony Legge (2000), *Village on the Euphrates: From Foraging to Farming at Abu Hureyra*, Oxford: Oxford University Press.
- Muscarella, O. W. (1971a), Sé Girdan, *Iran* 9. pp. 169-170.
- Muscarella, O. W. (1971b) Qalatgah: An Urartian Site in Northwestern Iran, *Expedition* 13(3-4), pp. 44-49.
- Muscarella, O. W. (2003), The Chrnology and Culture of Se Gridan: Phase III. Ancient Civilizations from Scythia to Siberia, *International journal of Comparative Studies in History and Archaeology* 9, pp. 31-117.
- Muscarella, O.W. (1968), Excavation at Dinkha Tepe 1966, *Metropolitan Museum of Art Bulletin* 27(3), pp. 96-187.
- Muscarella, O.W. (1969), The Tumuli at Se Gridan: A Preliminary Report, *Metropolitan Museum Journal* 2, pp. 5-25.
- Muscarella, O.W. (1973), Excavation at Agrab Tepe, *Metropolitan Museum Journal* 8, pp.47-76.
- Muscarella, O.W. (1974), The Iron Age at Dinkha Tepe, Iran, *Metropolitan Museum Journal* 9, pp. 35-90.

- Nobari, A. H, A. Binandeh, J. Neyestani, and H. Vahdati Nasab (2012), Excavation in Lavin Tepe in Northwest Iran, *Ancient Near Eastern Studies* Vol 49, pp. 95-117.
- Omrani B., Khatib Shahidi H. and Abedi A. (2012), Early Bronze Age, New Migrants and the Beginning of Township in Azerbaijan, NW Iran, *Iranica Antiqua* XLVIII, pp. 1–27.
- Otte, M., F. Biglari, S. Mpour, R Naderi, J. Hosseini (2004), Earliest Human Occupations in Central Asia: an Iranian Look in Arehawlogy and palwthnograpby of Eurasia, *Essays in honor of Vdim Ranov*, Novosibirsk, p.279-282.
- Pecorella, P. E. & M. Salvini. (1984), Tra lo Zagros e l”Urmia: ricerche storiche ed archeologiche nell”Azerbaigian iraniano, *Incunabula Graeca* 78, Roma.
- Simone Mühl, Nieuwenhuyse Olivier, Berghuijs Koen (2012), A Late Neolithic “fishing net” from Kurdistan, Northern Iraq?, *Paléorient*, vol. 38, n°1-2. pp. 141-147.
- Smith, Philip E. L., (1986), *Palaeolithic Archaeology in Iran*, Philadelphia: The Univerisity Museum, University of Pennsylvania.
- Solecki R. L., Solecki R. S. (1973), Tepe Sevan: A Dalma period site in the Margavar valley, Azerbaijan, Iran, *Bulletin of the Asia Institute of Pahlavi University* 3: 98–117.
- Solecki, R. (1999), An Archaeological Survey in West Azerbaijan, Iran, In Alizadeh, A. & Malek shahmirzadi, S. & Majidzadeh,Y. (eds.), *32 Articles in Honner Ezat Olah Negahban*, Tehran, pp. 28-43
- Swiney, S. (1975), Survey in North-West Iran 1971, *East and West* 25. pp. 77-96.
- Talai, H. (1983), Pottery Evidence From Ahranjan Tepe, A Neolithic Site in the Salmas Plain (Azerbaijan, Iran), *AMI*., Band 16, pp.7-18.
- Van Zeist, W. and Bottema. S. (1977) *Palynological Investigations in Western Iran*, Paleohistoria 19, pp. 19-95.
- Voight, M.M. (1983), *Haji Firouz Tepe the Neolithic Settlement*, The University Museum, University of Pennsylvania.

بررسی عناصر تصویری بهشت قرآنی در نگارگری ایرانی

آرزو پایدارفرد [۱]
مهدی محمدزاده [۲]

چکیده

بهشت، مأمن زیبایی و بهترین جایگاه معنوی مؤمنان است، به همین علت هنر ایرانی- اسلامی همواره در پی کشف بهشت بوده است که بهترین نمود تصویری آن در فرش و نگارگری ایرانی مشهود است. در نگارگری، استفاده مداوم از باغ ایرانی که گونه‌ای زمینی از بهشت است، دورنمایی از بهشت بدون سایه‌روشن و با عناصری چون کوشک، نهر و جویبار و حوض و حضور فرشتگان و درختان خاص و ... با رنگ‌های خاص و پرمفهوم حضور دارد. در طی پژوهش حاضر که به روش توصیفی- تحلیلی انجام گرفته است و اطلاعات آن به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است، نمونه تصاویر بهشت که از معتبرترین نگاره‌های ایرانی مرتبط با موضوع بحث انتخاب شده‌اند موردمطالعه قرار گرفته و عناصر تصویری آن‌ها با ویژگی‌های بهشت در قرآن مورد مقایسه قرار گرفته است. نتایج این مقاله نشان می‌دهد که نمونه تصاویر بهشتی در نگارگری مربوط به ملکوت سفلی یا عالم زر همان بهشت اولیه است که به فرمان خداوند انسان (ع) و حوا در آن جای می‌گیرند، مورد سجده فرشتگان قرار می‌گیرند، از نعمت‌های بهشتی بهره می‌برند و با فریب شیطان و خوردن میوه ممنوعه، به‌فرمان خدا از بهشت رانده می‌شوند. عناصر موجود در نگاره‌های بهشتی چون طبیعت بهشت (درختان، حوض و جویبار، گل‌ها و گیاهان و ...) عناصری بود که در بهشت برین نیز مصداق پیدا می‌کند.

واژگان کلیدی: بهشت در قرآن، تصویرگری بهشت، نگارگری ایرانی- اسلامی

مقدمه

قرآن، معجزه پیامبر (ص) و مهم‌ترین منبع دین اسلام و هنر اسلامی محسوب می‌شود. تعمق در این منبع ارزشمند و پژوهش در آن برای غنای بیشتر هنر اسلامی به‌ویژه نگارگری و فهم مطلوب، ضرورت دارد. مسئله مقاله حاضر به چگونگی توصیف بهشت در نگارگری ایرانی می‌پردازد. چه مضامینی از بهشت در نگارگری ایرانی تصویر شده است؟ چه

۱. استادیار دانشگاه بیرجند a.paydarfard@birjand.ac.ir
۲. دانشیار دانشگاه هنر اسلامی تبریز

عناصری را می‌توان از نگارگری بهشت و معنای رمزی آن مطابق آیات قرآنی بررسی کرد؟ بهشت سراسر نور و رحمت است و در قرآن کریم، بهشت بسی کامل‌تر و زیباتر از طبیعت مادی به تصویر در آمده است. یکی دیگر از مهم‌ترین سؤالاتی که در نگاه به این نگاره‌ها به ذهن می‌رسد این است که ریشه تصاویر و نقوشی که نگارگران اسلامی می‌آفرینند کجاست؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت هر عالمی فراتر از این عالم، صورتی تمثیلی و تجریدی دارد. هنرمند نیز با سیر صعودی از عالم حس به عالم مثال، صورت‌های نوری موجودات را کشف می‌کند و در سیر نزولی، آن‌ها را بازآفرینی می‌کند. این بازآفرینی در حقیقت تمثیلی است که از یک‌سو نشان از عالم مثال و از یک‌سو آن هویت حقیقی را که در جان سالک و هنرمند به وجود آمده و تجربیات او همراه با تحقیق و کسب حقیقی‌ترین مکتوبات در قالب تمثیل توسط او بازگو می‌شود. درخت سرو، نمایی از آب روان و حوض، فرشتگان بالدار، هاله مقدس و ... دورنمایی از بهشت را در نگارگری قابل‌درک می‌کند. در نمونه‌های تحلیل‌شده از نگارگری بهشت، نگاره‌های بهشت اولیه (عالم زر)، حضور حضرت آدم (ع) و حوا، درختانی چون درخت سرو، گل‌وبوته‌ها، نهرها و ... مشهود است. تمامی هنرها باوجود اختلافاتی که ازنظر ظاهری با یکدیگر دارند، به دلیل عشق و وحدتی که در درون آن‌هاست، در پی تعالی بخشی هستند. مهم‌ترین ویژگی هنر اسلامی – ایرانی و راز ماندگاری و جاویدان شدن آن، حفظ وحدت است. وحدت میان فرم و محتوی، هماهنگی بین عناصر تشکیل‌دهنده‌ی اثر چون خط، سایه‌روشن، رنگ و معنا، وحدت در به‌کارگیری اجزاء اثر چون وحدت اجزا در نگارگری، خطاطی، تذهیب، تشعیر و درنهایت وحدت و هماهنگی با طبیعت و کل کائنات. این ویژگی‌ها نه‌تنها در نگاره‌های مربوط به نگارگری بهشت بلکه در ماهیت نگارگری در فرم‌ها و رنگ‌ها گرفته تا نور یکنواخت بر نگاره‌ها و حرکت سیال و دوار موجود در ترکیب‌بندی، وحدت و رمز پنهان موجود در نگارگری است. بیشتر فرم‌ها (چون چهارباغ)، نقش‌ها و رنگ‌های کاربردی نگارگری و برخی هنرهای دیگر، خاصیتی رمزی دارد که متذکر به همان خاطره‌ی ازلی است و آن خاطره، «بهشت» نام دارد که به فارسی اوستایی به آن «پائیری»[1] می‌گفتند (O'Brien, 2005). این مقاله محتوای نگاره‌هایی با موضوع بهشت را مطابق آیات قرآنی و آموزه‌های آن به شیوه توصیفی – تحلیلی بررسی می‌کند.

روش تحقیق

پس از مطالعات کتابخانه‌ای و جمع‌آوری نمونه‌های تصویری که سعی شد تمامی نگاره‌های مربوط به بهشت با موضوعات متفاوت از منابع مختلف انتخاب شود، تمامی توصیفات خداوند درباره بهشت از قرآن استخراج و طبقه‌بندی شد که با روش توصیفی – تحلیلی و بامطالعه‌ی دقیق آیات بهشتی قرآن و مطابقت آن با بهشت تصویر شده در نگارگری، ریشه‌ی معنایی بسیاری از نگاره‌ها آشکار شد.

پیشینه تحقیق

در تحلیل نگاره‌های مرتبط با موضوعات قرآنی تحقیقاتی صورت گرفته است اما به‌طور منسجم و قانون‌مند منابع مکتوب در جهت بررسی هنر نگارگری قرآنی بسیار اندک است. قرآن، بهترین منبع برای استخراج آیات بهشتی و طبقه‌بندی نعمت‌های بهشتی بر اساس نمود تصویری آن در نگارگری بوده است، همچنین مقالاتی با موضوع باغ ایرانی و فرشتگان و ارتباط آن با بهشت قرآنی در ایجاد جهت درست فکری کارگشا بوده است. نمونه‌های تصویری نیز از کتب ارزشمند قصص‌الانبیا و حبیب‌السیر انتخاب شده است.

1. Pairi Daeza

ضرورت تأویل نگاره‌های بهشتی

در هنر غربی، اشیاء و مناظر از دید هنرمند است که ترسیم می‌شود اما در هنر اسلامی، هنرمند رؤیت خود از پدیده‌ها را در آثارش مدنظر ندارد چراکه اعتقاد دارد اگر این رؤیت از جانب انسان باشد، ناقص و محدود خواهد بود و رؤیت کامل فقط مخصوص خداوند است چون خورشید که منبع نورانی کامل است و در مقابل آن، شمع، فقط زاویه‌ای خاص و فضایی محدود را روشن می‌کند درحالی‌که نور خورشید به یک اندازه تابان است و انعکاس این نور بر همه عالم یکی است (البهنسی، ۱۳۸۷:۷۳). به این علت به‌نظر می‌رسد، درست آن است که هنر اسلامی و به‌ویژه نگارگری اسلامی، از منظر متون اسلامی شناخته شود و مفهوم تأویل نگاره‌ها در آن بررسی شود. در هنر اسلامی مفاهیمی مطرح است که در حصار نقد و شرح عقلی و علمی قرار نمی‌گیرد که از آن به «وجه رمزی هنر» تعبیر می‌شود (همان،۹). وجه رمزی هنر با مفهوم «eidos»[1] منطبق است. در هنرهای اسلامی چون نگارگری این وجه رمزی اسباب و وسایلی را می‌طلبد که عامل رمزگشایی معنا در قالب تمثیل باشد؛ به این عامل در هنر و اندیشه‌ی اسلامی «علم تأویل» و بنا بر برخی متون «نقد» گفته می‌شود (بلخاری قهی، ۱۳۹۰: ۷۰-۷۱). «eidos» یا زبان رمزی صورت در هنر اسلامی، می‌تواند بینش روحانی مربوط به مفاهیم اسلامی را به‌خوبی بازگو کند و مظهری بجا و دقیق برای صورت مثالی[2] شود (بورکهارت، ۱۳۹۰: ۷-۸).

کوماراسوامی اعتقاد دارد: «برای اینکه از تأویل، برداشتی استوار بر پایه‌ی حقیقت داشته باشیم، جهانی که نمادها در آن خلق شده‌اند یعنی جهان مادی شکل و حس، باید ارتباط خاصی با واقعیات مافوق خویش داشته باشد. این جهان، باید، «تجلی آشکار خداوند» باشد و به همان اندازه که لاهوتی است، ناسوتی نیز باشد. نمادهای سنتی، قراردادی و متعارف نیستند، بلکه با ایده‌هایی ارائه می‌شوند که با آن‌ها مطابقت دارد. از این دیدگاه، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که مسلماً جهان طبیعی به دست بشر خلق نشده بلکه به‌خودی‌خود از نمادها ساخته شده است»(بویلیتون و کواراسوامی، ۱۳۸۷: ۸۷).

بر این اساس هنر نگارگری، سرشار از نمادهاست و نیاز به تأویل یا رمزگشایی دارد. «نگارگر ایرانی با پیروی از مفهوم فضای منفصل، توانست سطح دوبعدی مینیاتور را به تصویری از مراتب هستی (در نگاه سهروردی، نور) مبدل سازد و بیننده را از افق حیات عادی و وجود مادی و وجدان روزانه خود به مرتبه‌ای عالی‌تر ارتقاء دهد و او را متوجه جهانی سازد، مافوق این جهان جسمانی، لکن دارای زمان و مکان و اشکال خاص خود؛ جهانی را که در آن حوادث رخ می‌دهد، اما نه به نحو مادی. نگارگری، تصویر عالم خیال است و استفاده از رنگ‌های غیرواقعی یعنی غیر از آنچه در عالم جسمانی محسوس است و احتراز از نشان دادن دورنماهای سه‌بعدی، به تصویر عالمی غیر از عالم سه‌بعدی که ظاهربینان ممکن است تصور کنند موضوع نگارگری است، اشاره دارد. درنتیجه رنگ‌های به‌کار برده شده در نگارگری ایرانی مثل رنگ‌های طلایی و آبی و کبود و فیروزه‌ای، ناشی از صرف ذوق هنرمند نیست بلکه نتیجه رؤیت و شهود واقعیتی است عینی که فقط با شعور و آگاهی خاصی در وجود هنرمند امکان‌پذیر است. چراکه مشاهده عالم خیال محتاج به باز شدن چشم دل و رسیدن به مقام شهود است؛ بنابراین از طریق نگارگری، هنرمندان دری به‌سوی عالم بالا و فضای بیکران جهان ملکوت گشوده‌اند. فضایی مافوق زمان و کشمکش‌های دنیوی، فضایی که روح در آن بار دیگر آرامش فطری خود را باز می‌یابد»(نصر،۱۳۸۶: ۱۸۹-۱۸۳).

---

۱. اسم یونانی و مبین چیزی ست که پس از رؤیت شدن، باقی می‌ماند و خاصه شکل، شکل چیزی در اندیشه تصور صورت ذهنی مثال ذات هوسرل (Husserl) آن را به همین معنی به کار می‌برد (بورکهارت، ۱۳۹۰: ۱۵).

2. Archetype

بهشت و ویژگی‌های آن از منظر قرآن کریم

آیات مربوط به ویژگی‌های بهشت در ۴۶ سوره قرآن و سوره‌های بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف، انفال، توبه، یونس، هود، رعد، ابراهیم، حجر، نحل، کهف، مریم، طه، حج، مؤمنون، فرقان، شعرا، ص، زمر، دخان، محمد، قاف، ذاریات، طور، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، صف، تغابن، تحریم، قلم، معارج، انسان، مرسلات، نباء، نازعات، انفطار، مطففین، بروج، غاشیه و بینه ذکر شده است.

در سوره اعراف آیه ۱۹ خداوند به مسکن گزیدن حضرت آدم (ع) و حوا در بهشت و حذر از درخت ممنوعه اشاره می‌کنند[۱] و در ۶ آیه خداوند به سجده فرشتگان در برابر حضرت آدم (ع) و اطاعت نکردن شیطان از امر خداوند اشاره فرموده‌اند[۲]؛ بنابراین در کل آیات قرآنی، در ۷ آیه خداوند به «بهشت نخستین یا عالم زر» که به فرمان خداوند انسان و حوا در آن مسکن می‌گزینند و فرشتگان بر آنان سجده می‌کنند جز شیطان اشاره فرموده است.

در آیات ۲۰ الی ۲۴ سوره اعراف، به فریفته شدن حضرت آدم (ع) و حوا توسط شیطان اشاره شده و اینکه آن دو با وسوسه شیطان از میوه‌ی درخت ممنوعه چشیدند و اندامشان (عورتشان) بر آن‌ها آشکار شد و با برگ‌های (درختان) بهشتی خود را پوشاندند[۳] و خداوند به آن دو فرمود: «آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و نگفتم که شیطان برای شما دشمن آشکاری است؟!»[۴]

گفتند: «پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم; و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، به یقین از زیانکاران خواهیم بود.»[۵]

فرمود: «فرود آیید، درحالی‌که بعضی از شما نسبت به بعض دیگر، دشمن خواهید بود (شیطان دشمن شماست و شما دشمن او) و برای شما در زمین تا زمان معیّنی محل اقامت و وسیله بهره‌برداری خواهد بود»[۶].

بنابراین با توجه به آیات فوق، فریب خوردن حضرت آدم (ع) و حوا توسط شیطان و سپس «هبوط» آن دو از بهشت توسط خداوند به‌صراحت در قرآن کریم ذکر شده است.

به‌جز آیات ذکر شده در مورد بهشت نخستین در مابقی آیات قرآنی با موضوع بهشت، خداوند درباره ویژگی‌های بهشت برین و ویژگی‌های بندگانی که بهشت برین جایگاه آنان خواهد بود و حالات آنان در بهشت برین می‌فرمایند که با تحقیق و جستجوهای دقیق در نگارگری ایرانی تنها نگاره‌های موجود با موضوع بهشت، فضای بهشت نخستین را به تصویر کشیده است.

عناصر تصویری بهشت در نگارگری

در جدول شماره ۱ و ۲، از دوازده نگاره با موضوع بهشت، تطبیقی میان نعمت‌های مطرح‌شده در بهشت قرآن و تصاویری نگارگری شده با موضوع بهشت صورت گرفته است. جدول شماره ۱ حالات فرشتگان، جدول شماره ۲ حضور حضرت آدم

۱. وَ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ
و ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید! و از هر جا که خواستید، بخورید! امّا به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود
۲. اعراف/۱۱، حجر/۲۸ و ۲۹، اسرا/۶۱، کهف/۵۰، طه/۱۱۶، ص/۷۱ و ۷۲
۳. همچنین طه/۱۲۱
۴. اعراف/۲۳
۵. اعراف/۲۴
۶. اعراف/۲۵

(ع) و حوا در بهشت، وسوسه شدن آن دو و حضور شیطان و درنهایت رانده شدن آدم و حوا از بهشت و در برخی نگاره‌ها در رانده شدن آدم و حوا از بهشت، حضور مار و طاووس یا اژدها و طاووس نیز حضور دارند و در جدول شماره ۳، سرسبزی بهشت و انواع درختان بهشتی مدنظر بوده است.

هاله مقدس – رنگ طلایی

مفاهیم فلسفی ازجمله مفهوم نور و عالم نورانی خیال بیش از همه حکمای مسلمان نزد شیخ اشراق سهروردی با عنوان «حکمت نوریه» مطرح شده و در ارتباط با عالم خیال تبیین شده است. فضای نگارگری، فضای جریان مداوم نور است و نور نگاره‌ها دارای ویژگی یکنواختی بدون هیچ‌گونه سایه‌روشن است. نور در نگارگری در سه عامل عدم سایه‌روشن، رنگ طلایی و هاله مقدس حائز اهمیت است.

رنگ طلایی‌رنگی معنوی و فرا مادی با پرتوهای معنویت و روحانیت محسوب می‌شود که نشان‌دهنده جلی نور و وصول به فیض اعلاست که سالک به آن دست یافته است. وجود هاله نورانی با رنگ طلایی بر سر اولیاء و پیامبران و قدیسین که اکسیر معرفت و قدرت و فضیلت دارند، نشان دهنده این مسئله است (اسکندرپور، ۱۳۹۰: ۲۳). درواقع هنر نگارگری ایران در تجسم عالم ملکوت و ماهیت نورانی آن با استفاده از رنگ‌های ناب (ملهم از جوهره نورانی آن‌ها) و نیز کاربرد طلا با مفهوم کیمیایی آن توانسته است، تصاویر نمادینی را بر مبنای مفاهیم متعالی و معنایی خلق کند. در بیشتر نگاره‌های مربوط به حضرت آدم و حوا در بهشت این دو در هاله‌ای مقدس به شکل شعله‌های نورانی به تصویر درآمده‌اند (تصویر شماره ۱).



تصویر ۱ : سجده فرشتگان بر حضرت آدم (ع)،
فالنامه جعفری، ۹۵۷ ه ق، تبریز یا قزوین
(www.brooklynmuseum.org)

هاله‌ی مقدس، نور الهی و نیروی ترکیبی آتش و طلای شمسی یا انرژی الهی است. این هاله بر دور سر حضرت آدم (ع) و حوا نماد درخشش نور الهی است و نمودی از نسب پاک و الهی آن‌هاست (کفشچیان مقدم، ۱۳۹۰: ۷۱). شعله‌های طلایی آتش در نگارگری نیز در برخی نگاره‌ها چون گذر سیاوش از آتش، نماد آزمون است. در واقع شعله‌های آتش چون

محک، ناخالصی را از شخص گرفته و او را چون طلایی ناب و پاک از ناخالصی می‌سازد (Abdullah and Bolkharighehi, 2014: 19).

رنگ طلایی در نگارگری همان تجسد نور الهی در قالب مادی است که همچون خورشید نماد روح است، بنابراین در ورای همه عالم صور قرار می‌گیرد. دکتر مارتین لینگز معتقد است: «طلا ماهیتاً از صورت می‌گریزد، بالذات نماد علم است و بالعرض به معنای تعلیم یا ظهور»(لینگز، ۱۳۷۷: ۱۸۹).

درختان

تمامی تشبیهات و تمثیلات سهروردی در ذکر مراتب انوار و سپس تأثیر این انوار بر نفس و قوای آن، مستند به آیات قرآن است از آن جمله آیه‌ی ۸۰ سوره‌ی یس: «الَّذی جَعَلَ لَکُم مِنَ الشَّجَرِ الاَخضَرَ ناراً» است. بدین‌صورت که قوه فکر به‌واسطه مشغول شدن به امور روحانی و روی آوردن به معارف حقیقی تبدیل به شجره مبارکه (نقش گیاهی و درخت) می‌شود همچنان که درخت، شاخه و میوه دارد فکر نیز دارای شاخه و میوه است که افکار مختلف به آن میوه یقین می‌دهد و به راه نظر و عالم قدس بازمی‌گردد (همان، ۸۹).

در بیشتر نگاره‌های مربوط به بهشت پشت سر حضرت آدم و حوا دو درخت سرو قرار گرفته است. درخت سرو که سر آن خمیده گشته در تفکر اسلامی هم‌زمان دو اصل مذکر و مؤنث را در وجود خود دارد و به معنای مسلمان کامل شناخته می‌شود و وجه‌تسمیه آن اطاعت او در مقابل باد است که تمثیلی است از فرمان‌برداری انسان‌های مسلمان در برابر خداوند (شهبازی و دیگران، ۱۳۹۲: ۲۳۰).



تصویر ۲: حدیقه السعدا – حضرت آدم و حوا
در بهشت – فضولی
www.brooklynmuseum.org



تصویر ۳: بخشی از تصویر سجده فرشتگان بر حضرت آدم (ع)، حبیب السیر، اوایل قرن ۱۱ هجری قمری
(www.golestanpalace.ir)

درخت سرو، به لحاظ زیبایی دائمی، تناسب و کشیدگی‌اش همواره محبوب بوده است. درخت همیشه‌سبز سرو مظهر زندگی ابدی، روح نامیرا و بی‌مرگی است یعنی دقیقاً همان صفاتی که مفهوم بهشت را برای ما تداعی می‌کند (تصویر شماره ۲). در جدول شماره ۳ نمونه تمامی درختانی که در نگارگری بهشت به تصویر درآمده است، مشاهده می‌شود.

در تصویر شماره ۳ در بالای درختچه‌ای پر از میوه و شکوفه که احتمالاً درخت سیب باشد و بالای درخت چنار، پرنده‌ای با سر انسان مشاهده می‌شود.

موجودی با بدن پرنده و سر انسان و تاجی بر سر. از دیرباز از عنصر بال پرنده جهت ماورائی جلوه دادن صاحب بال استفاده می‌شده است که از بارزترین این نمونه‌ها می‌توان به نماد فرَوَهَر زرتشتی و لاماسوهای دو طرف ورودی دروازه ملل تخت جمشید اشاره کرد. در نگارگری و در نگاره‌ی معراج پیامبر، اثر سلطان محمد نقاش یکی از معروف‌ترین آثاری است که در آن براُق، با سر انسان و بدن اسب و سُم گاو و دُم میمون نمایش داده شده است. براُق در علامت‌های عاشورایی نیز معمولاً به شکل پرنده‌ای با سر انسان تصویر می‌شود (عابددوست و کاظم پور، ۱۳۹۳: ۸۹).

سنّت استفاده از بال پرنده در به تصویر کشیدن فرشتگان تا دورهٔ قاجار رواج داشت. فرشتگان را با سر (و گاه بدن) انسان و بال پرنده تصویر می‌کردند؛ لذا حضور این رُخ در علامت‌ها را باید نمادی از ملائکی دانست

که در بهشت جای دارند (میرزایی، ۱۳۹۱: ۹۸). نزد برخی فرقه‌های شیعی، این سمبل نمادی از امام غایب است (پیشین، ۱۳۹۳: ۸۹) ازآنجاکه دو پرنده با سر انسانی و تاج در نگاره‌ی بهشت دیده می‌شود به نظر می‌رسد با توجه به معراج پیامبر یکی از پرنده‌های تاجدار با سر انسان نمادی از پیامبر اکرم (ص) باشد و پرنده‌ی دیگر که با چهره‌ای غمگین به تصویر درآمده است نماد امام غایب است.

علامه مجلسی در کتاب ارزشمند بحارالانوار چنین آورده‌اند که: «امام زمان فرمایشی دارند حاکی از اینکه حضرت به خاطر غیبتشان ناراحت و دردمند هستند و این‌طور نیست که با میل و رغبت خویش غایب شده باشند» به‌عنوان نمونه در فرمایشی از امام زمان (عج) آمده است: «خدایا مرا از چشمان دشمنانم پنهان کن و بین من و اولیائم جمع گردان و آنچه را به من وعده داده‌ای مقرر بفرما و مرا در غیبتم حفظ نما تا زمانی که اذن ظهورم دهی و به‌وسیله‌ی من واجبات و مستحباتی که کهنه و مطرود شده است را زنده بگردان و در فرج من تعجیل بفرما و خروج من را آسان بگردان و به من بصیرت و حجت روشنی ک دائم یار و مددکارم باشد عطا فرما»(مجلسی، ۱۳۴۲: ۳۷۸)

نهر، جویبار و حوض

آب در فرهنگ ایرانی اسلامی همواره حائز اهمیت بوده و جوی آب و حوض و نهرهای روان در نگاره‌ها زنده بودن را نمایش می‌دهد. در قرآن آب از عناصر اصلی خلقت به‌ویژه انسان (نور/۴۵)، عامل حیات و آبادانی (حج/۶۳-انبیا/۳۰)، نشان رحمت و غفران الهی (نوح/۱۱) و نشانه‌ای بر شناخت خدا (ملک /۳۲) بیان شده است. حوض در باغ‌های ایرانی به‌ویژه چهارباغ که در قرآن نیز به آن اشاره شده (الرحمن/۷۰) به‌عنوان عنصری مرکزی است که منعکس‌کننده‌ی زیبایی‌های بهشت و منبع زلالی است، در نگارگری جریان آب و به‌ویژه انعکاس آب، به‌وسیله رنگ نقره‌ای (آلیاژ نقره محلول) تداعی می‌شود که به‌مرورزمان و به علت اکسید شدن این آلیاژ در نگاره‌ها، جویبار تیره دیده می‌شود (تصویر شماره ۴).



تصویر ۴ : حضـــرت آدم (ع) وحـــوا(س)،
مآخذ: قـصص الانبـیاء،
www.brooklynmuseum.org

آسمان و ابر

در مطالعه آیات بهشتی قرآن، از آسمان بهشت سخنی به میان نیامده است اما خداوند در آیه ۱۳۳ سوره آل‌عمران می‌فرمایند: بشتابید به‌سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است. همچنین با توجه به آیه ۱۳ تا ۱۵ سوره نجم[۱] علامه مجلسی درباره مکان بهشت فرموده‌اند: «اخبار دلالت دارند بر اینکه بهشت مافوق آسمان‌های هفت‌گانه است و این مطلب منافات ندارد باآنکه محل بهشت زمین بوده باشد زیرا مراد از آسمان‌های هفتگانه برای ما معلوم نیست که آسمان‌های طبیعی باشد که این آسمان‌ها چون با ستارگان و سیارات و خورشید و ... زینت شده‌اند طبق آیه ۶ سوره صافات[۲] آسمان دیا محسوب می‌شوند و بنابراین آسمان هفتم و مافوق آن‌که در بطن طبقات مخفیه و پنهان عالم ملک است، منافات ندارد که در ملکوت زمین باشد پس ملکوت و باطن زمین ممکن است آسمان هفتم باشد و آنجا بهشت باشد و اگر چنین باشد زمین در آن‌وقت هست و زمین نیست به جهت آنکه نورانی شده و به زمین دیگری مبدل گشته است» (طهرانی، بی‌تا: ۸۲-۸۶).

ابر در آسمان بیش از همه مفهوم پیدا می‌کند و به آسمان وابسته است. در نگارگری «ابر» یکی از هفت طرح اصلی نگارگری دوره‌ی اسلامی است[۳] که با قلم‌گیری بی‌رنگ و یا رنگ‌های روشن و گاه طلایی در آسمان جلوه می‌کند (صادقی بیک افشار، ۱۳۷۲: ۵۷۵). در دو نمونه از نگاره‌های بهشت، در پس‌زمینه آسمان و تکه‌های ابر مشاهده می‌شود (تصویر شماره ۵). وجود آسمان می‌تواند به این حقیقت اشاره کند که بهشت و دوزخ در باطن این جهان قرار دارد و ما آسمان و زمین را با چشم خود می‌بینیم اما عوالمی که درون این جهان قرار دارد نمی‌بینیم.

---

۱. وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری/۱۳. عند سِدْرَةِ الْمُنْتَهی/۱۴. عِنْدَها جَنَّةُ الْمَأْوی/۱۵ و یک‌بار دیگر هم او را (یعنی جبرئیل را) رسول مشاهده کرد. در نزد (مقام) سدرۀالمنتهی (که آن درختی است در سمت راست عرش که منتهای سیر عقلی فرشتگان و ارواح مؤمنان تا آنجاست و بر مقام بالاتر آگاه نیستند). بهشتی که مسکن متقیان است در همان جایگاه سدره است.

۲. إِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْیَا بِزِینَةٍ الْکَوَاکِبِ ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم

۳. قاضی احمد منشی قمی فن نگارگری را معتبر بر ۷ فن می داند که: اسلامی، ختایی، فرنگی، فصالی، ابر، واق و گره هستند (منشی قمی، ۱۳۸۳ :۱۳۲).

فرشتگان

فرشتگان پیام‌آوران بالداری هستند که میان خدا و بشر واسطاند. در دوره‌ی اسلامی تحت تأثیر اعتقادات مذهبی فرشتگان از طرف پروردگار عالم، بر انسان‌های برگزیده‌ی او نازل می‌شوند و با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند. حضور فرشته به‌عنوان واسطه میان بارگاه الهی و انسانی که با ابزار کلام به انتقال پیام می‌پردازد و وجود انسان به‌عنوان اشرف مخلوقات که به نیروی کلام زیور یافته باعث شده که نقش فرشته در ترکیبی از پیکره انسان و بال‌های پرنده به ظهور برسد (کفشچیان مقدم، ۱۳۹۰: ۶۹) در بخشی از تصاویر مربوط به حضرت آدم و حوا در بهشت ۴، ۶ و ۱۱ فرشته در حال سجده و تقدیم پیشکش به حضرت آدم و حوا هستند.



تصویر۵، سجده فرشتگان بر حضرت آدم (ع)، حبیب السیر، اوایل قرن ۱۱ هجری قمری(www.golestanpalace.ir)

فرشتگان در نقاشی ایرانی شکل و شمایل انسانی دارند، همانند اکثر نگاره‌های اسلامی آن‌ها با یک فیگور که تنها وجه قابل قیاس انسانی در داشتن بالی با پرهای فراوان است به تصویر درآمده‌اند. لباس‌های رنگارنگ با رنگ‌هایی مکمل به تن دارند و این چرخش رنگ در لباس فرشتگان هوش بر است. بال‌های فرشتگان کشیده و بلند با خطوطی مستقیم دارد که صلابت و اقتدار را نشان می‌دهد (صفرزاده، ۱۳۹۳، ۶۱) به این معنا که باوجود شدت اقتدار و قدرت، چهره‌ها حالتی خندان و رضایت‌بخش دارند (تصویر شماره ۱، ۲، ۴ و ۵). در جدول شماره ۱، حضور فرشتگان در بهشت به تصویر کشیده شده است.

تختگاه زرین- جایگاه حضرت آدم و حوا در بهشت

نشیمنگاهی چوبی یا فلزی یا سنگی، معمولاً دارای چهارپایه، از ملزومات تاج‌گذاری. تخت، معمولاً از سطح زمین بلندتر بوده و از قدیم از آن برای نشستن و خوابیدن استفاده می‌شده و مزین به جواهرات و فلزات گران‌بها بوده. تخت پیوسته نماد قدرت و سلطنت محسوب می‌شده در عهد عتیق (کتاب اول پادشاهان، ۱۰: ۲۰- ۱۸) از تخت عاج سلیمان که پوشیده از زر خالص و پشت آن مدور بوده، سخن گفته شده است معروف‌ترین تخت دوره ساسانی (حک. ۶۵۲- ۲۲۶ میلادی) «تخت طاقدیس» است که فردوسی آن را وصف کرده است، تخت طاووس ضمن تصرف هند توسط نادرشاه

افشار به ایران آورده شد و نمونه تخت‌های مرصع نشان در دوره اسلامی نیز بسیار است (encyclopaediaislamica.com). تختگاه همواره در فرهنگ‌ها جایگاه بلند مقامان بوده و کسانی که فرّ ایزدی داشتند به چنین مقامی می‌رسیدند. تخت زرین اشاره به جایگاه بلند معنوی انسان دارد (تصویر ۱ و ۳).

بحث پیرامون تحلیل بهشت

طی بررسی آیات قرآن در مورد بهشت، در تمامی نمونه‌های نگارگری شده از بهشت بر طبق آیات قرآنی، نگاره‌ها به توصیف بهشت اولیه (عالم زر) پرداخته‌اند. در این نگاره‌ها حضور حضرت آدم (ع) و حوا در بهشت، تخت گاه زرین این دو، فرشتگان در حال سجده و نثار هدایا بر ایشان، حوض و جویبار، مناظر، درختان و شیطان حائز اهمیت است (جدول شماره ۲)؛ بنابراین در نگاره‌های مرتبط با آیات قرآنی بهشت، آیات مرتبط با بهشت اولیه مدنظر بوده است و البته تمامی توصیفات مربوط به طبیعت بهشتی چون جویبار و حوض و درختان و گل‌ها و شکوفه‌ها در قرآن برای ویژگی‌های بهشت برین شرح داده شده است که در بهشت نخستین نیز وجود داشته است (جدول شماره ۳) که در نزدیک به ۸۲ آیه از قرآن و در ۴۶ سوره ذکر شده است که به‌طور دقیق‌تر این ویژگی‌ها در آیات قرآنی بهشت و نگارگری بهشت به‌وضوح قابل‌رؤیت است: باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است[۱]، حوض در زیر پای بهشتیان (چشمه‌سارها) و درختان و گیاهان و میوه‌های متنوع[۲]، تخت گاه[۳]، لباس‌های دیبا و زیورآلات[۴] و همچنین آنکه بهشتیان در باغ‌های بهشتی (پذیرایی و) گرامی داشته می‌شوند و در حالت آرامش و بدون هیچ غم و اندوهی در حال گفتگو با یکدیگرند[۵].

در بهشت نخستین، تمامی نعمت‌های بهشت برین وجود داشته است اما یک ممنوعیت و محدودیت نیز وجود داشته: «ذَاقَا الشَّجَرَةَ»؛ و همچنین دیگر تمایز بهشت اولیه با بهشت برین این است که در بهشت اولیه، حضور شیطان و وسوسه شیطانی او حائز اهمیت است. در نمونه‌های نگارگری شیطان فقط در یک نگاره به شکل ترکیبی از جن با بال فرشته ترسیم شده و در دیگر نمونه‌ها در قالب انسانی به شکل پیرمردی با مو و ریش سفید پنهان در پشت صخره‌ها و درخت‌ها درحالی‌که انگشت اشاره به سمت حضرت آدم (ع) دارد و او را با خشم می‌نگرد به تصویر درآمده است و یا پشت به حضرت آدم کرده است به نشان عدم سجده بر او.

برخی از توصیفات فضای بهشت برین در نگارگری بهشت اولیه نیز دیده می‌شود چون باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است، چشمه‌سارها، گیاهان متنوع، تخت گاه، لباس‌های دیبا و زیورآلات و همچنین آنکه بهشتیان در باغ‌های بهشتی (پذیرایی و) گرامی داشته می‌شوند.

در نگاره‌های بیرون رانده شدن حضرت آدم و حوا از بهشت، مار و طاووس نیز در نگارگری‌ها وجود دارند که همراه انسان از بهشت بیرون می‌شوند چراکه به همراه شیطان، آدم و حوا را فریفته‌اند که البته چنین موضوعی در متن قرآن وجود ندارد و اشاره‌ای بدان نشده است.

---

۱. بقره/۱۵. آل‌عمران/۱۵ و ۱۳۶ و ۱۹۵ و ۱۹۸. نسا/۱۳ و ۵۷ و ۱۲۲. مائده/۱۲ و ۸۵. اعراف/۴۲. توبه/۷۲ و ۸۹ و ۱۰۰. یونس/۹. رعد/۳۵. نحل/۳۱. کهف/۳۱. طه/۷۶. حج/۱۴ و ۲۳. زمر/۲۰. حدید/۱۲ و ۲۱. مجادله/۲۲. صف/۱۲. تغابن/۹. تحریم/۸. بروج/۱۱

۲. بقره/۲۵ و ۲۶۶. انعام/۹۹. ۱۴۱. رعد/۴ و ۳۵. اسرا/۹۱. کهف/۳۳. ص/۵۱. دخان/۵۵. محمد/۱۵. ذاریات/۱۵. الرحمن/۵۲ و ۶۶. واقعه/۲۰ و ۳۰. انسان/۱۷. مرسلات/۴۱ و ۴۲. مطففین/۲۸. غاشیه/۱۲.

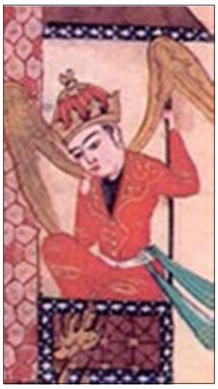
۳. طور/۱۹. الرحمن/۷۶. واقعه/۱۶. مطففین/۲۳. غاشیه/۱۳

۴. کهف/۳۲. حج/۲۳. دخان/۵۲. انسان/۲۱

۵. بقره/۱۱۲. عمران/۱۹۸. دخان/۵۵. مطففین/۲۴.

بنابراین عناصری از بهشت اولیه در نگارگری مورد بررسی قرار گرفت که در بهشت برین نیز مصداق پیدا می‌کند و مفاهیم نمادین و شرح معنایی این عناصر در نگارگری مطرح شد. لازم به ذکر است مهم‌ترین این عناصر حضور نور فراگیر در نگارگری است که این عامل در نگاره‌های بهشت در قالب دو عنصر رنگ طلایی و هاله نورانی دور سر حضرت آدم (ع) و حوا شرح داده شد، درخت سرو و درخت جاودانی یا درخت سیب، نهر و جویبار، حوض، فرشتگان، تخت گاه زرین از دیگر عناصری است که مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

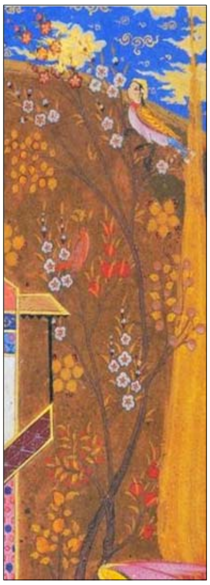
جدول شماره ۱: عناصر تصویری بهشت نخستین در نگارگری، فرشتگان (منبع: http://images.sciencesource.com)

 سجده فرشتگان بر حضرت آدم همچنین صخره‌های خاکی‌رنگ، آسمان لاجوردی و ابرهای طلایی و خورشید زردرنگ در سمت راست نگاره و حاشیه تشعیر با نقوش ختایی و اسلیمی از دیگر عناصر تصویری نگاره‌ها هستند.	 سجده فرشتگان بر حضرت آدم	 سجده فرشتگان بر حضرت آدم
 حلقه فرشتگان دور آدم  حلقه فرشتگان دور آدم	 فرشتگان در حال تعظیم بر حضرت آدم (ع)	 فرشتگان ایستاده با گردن‌های خمیده و دستهای برهم نهاده به نشان احترام در پیشگاه حضرت آدم و پیشکش فرشتگان نشسته برای حضرت آدم (ع)
 نظاره فرشتگان با حیرت، حضرت آدم و حوا را  فرشته در حال پرواز با پیشکش در دست  نظاره فرشتگان با حیرت، حضرت آدم و حوا را	 دو فرشته بر سر آدم و حوا شعله مقدس می‌ریزند  فرشتگان ایستاده با گردن‌های خمیده و دست‌های برهم نهاده به نشان احترام در پیشگاه حضرت آدم	 فرشتگان ایستاده با گردن‌های خمیده و دست‌های برهم نهاده به نشان احترام در پیشگاه حضرت آدم

جدول شماره ۲ :عناصر تصویری بهشت نخستین در نگارگری، حضرت آدم(ع) و حوا در بهشت
(منبع : http://images.sciencesource.com)

 حضرت آدم (ع) نشسته بر تخت زرین	 حضور حضرت آدم (ع) در بهشت	 حضرت آدم (ع) ایستاده بر تختگاه با تاج خلیفه‌اللهی بر سرش	 آدم و حوا نشسته بر تخت زرین
 آدم و حوا در حال گفتگو با هم رضایت و خشنودی در چهره آن‌ها	 برهنه شدن آدم و حوا پس از فریب خوردن توسط شیطان	 پوشاندن اندامشان با برگ‌ها و رانده شدن از بهشت (هبوط) آدم و حوا به فرمان خداوند	 رانده شدن از بهشت (هبوط) آدم و حوا به فرمان خداوند
 رانده شدن از بهشت (هبوط) آدم و حوا به فرمان خداوند بیرون رانده شدن طاووس و اژدها با آدم و حوا از دروازه بهشت	 شیطان به شکل پیرمردی با چهره کبود و مو و ریش سپید و ناراحت که در تمام صحنه‌های حضور فرشتگان نزد آدم و حوا حضور دارد	 شیطان به شکل پیرمردی با چهره کبود و مو و ریش سپید	 شیطان به رنگ قهوه‌ای در کنار دیگر فرشتگان با حالت عصبانیت به آدم و حوا می‌نگرد

جدول شماره ۳ : درختان در نگاره های بهشت (ماخذ نگارندگان، ۱۳۹۵)

 درخت شالک	درخت سرو کوهی 	درخت پرشکوفه سیب 
درخت انار 	درخت سیب 	
 درخت چنار	 درختان پر شکوفه (همیشه‌بهار)	درختان شکوفه و سرو 

نتیجه‌گیری

در جهان نگارگری است که نماد شناخته‌شده‌ی نور، به زندگی جاودانگی و حقیقت تعبیر می‌شود. نور یکنواخت، طبیعت نگارگری (درختان، گل‌وبوته‌ها، نهر و جویبارها و ...) صحنه‌های مربوط به گفتگوی فرشتگان با حضرت آدم و حوا و پیشکشی هدایا توسط فرشتگان به حضرت آدم و حوا و چهره‌های خشنود آن‌ها، درختان بلندقامت بهشتی چون سرو و نهر و حوض زیر تخت گاه زرین آدم و حوا با آن رنگ‌های خاص و سنتی بیش از همه به توصیفات بهشت نزدیک است. در بهشت قرآنی نیز از عناصری مانند درخت، چشمه، نهر، فواره، کوشک، صفه و تخت‌های سایبان‌دار نام برده شده است. درختان باغ بر اساس نوع در جاهای متفاوت قرار داده می‌شود. بر اساس آیات، بهترین گزینه می‌تواند عبور آب از سطوح زیرین کوشک باشد اما می‌توان به مشابهت‌هایی میان باغی که در قرآن ذکر شده با باغ‌هایی که بعدها در سراسر جهان اسلام به وجود آمد اشاره نمود. با توجه به تفاسیری که در این باب آمده می‌توان به چهارچوبی کلی برای باغ بهشتی رسید که فارغ از تفاسیری که به کالبد این بهشت توجه ندارند، شکل

بهشت باغی است بی‌حساب و بی‌انتها که ساکنین آن در آرامشی ابدی، از سایه دائمی برخوردارند و تمام آن موهبتی که در دنیا از آن دور بوده‌اند، یکجا در دست دارند؛ بنابراین آنچه نگارگران از آیات قرآنی برای توصیف بهشت استفاده کردند به همراه تجلی باغ ایرانی که در آن حضور داشته‌اند بوده است و نشانه‌های خاصی چون پرنده با سر انسان یا هاله مقدس و حتی آسمان آبی و ابرهای طلایی و بالعکس مفاهیم عمیقی را دنبال می‌کند که ما را به‌سوی بهشت برین می‌کشاند. باید اشاره کرد که اگر آثار نگارگری مرتبط با بهشت اندک است به این دلیل است که نگارگر مسلمان هیچ‌گاه در پی به تصویر کشیدن بهشت آن‌گونه که در تصور عام هست، نبوده و او با نمادها و نشانه‌ها و در قالب رنگ‌ها در پی توصیف بهشت است.

منابع

- اسکندرپور، پرویز. شفیعی، فاطمه (۱۳۹۰). *نگارگری ایرانی تجلیگاه ملکوت خیال*، هنرهای زیبا، شماره ۴۸، زمستان، صص. ۱۹-۲۷
- آیت‌اللهی، حبیب‌الله، حکیمه گوهریان (۱۳۷۷)، *مجله دانشور*، دانشگاه شاهد، ش ۲۱، پاییز، ص. ۱
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۸۸)، *هندسه خیال و زیبایی، پژوهشی در آراء اخوان‌الصفا در حکمت هنر و زیبایی*، تهران، فرهنگستان هنر
- بلخاری قهی، حسن (۱۳۹۰)، *فلسفه هنر اسلامی*، تهران، انتشارات علمی فرهنگی
- البهنسی، عفیف (۱۳۸۷)، *هنر اسلامی*، محمود پورآقاسی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر
- بورکهارت، تیتوس (۱۳۹۰)، *هنر مقدس (اصول و روش‌ها)*، ترجمه جلال ستاری، تهران، سروش
- بویلیتون، نیکلاس (۱۳۸۷)، *آناندا کوارا‌سوامی و تفسیر نمادها به نقل از نقد سنت‌گرایانه هنر*، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، شماره ۹، تابستان سال سوم، شماره ۳ (پیاپی شماره ۹)، ص. ۸۷
- حسینی طهرانی، سید محمد حسین (بی تا)، *معادشناسی*، ج ۱۰، تهران، علامه طباطبایی
- سمنانی، علاءالدوله (۱۳۶۱)، *مجموعه مصنفات علا الدوله سمنانی*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران، امیرکبیر، صص.۳۱۰-۳۱۱
- شهبازی و دیگران (۱۳۹۲)، *نقش عناصر طبیعت و نمادپردازی در عرفان اسلامی*، فصلنامه عرفان اسلامی، دوره ۸، شماره ۳۲، زمستان، ص.۲۳۰
- صادقی بیک، افشار (۱۳۷۲)، *قانون الصور در کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی*، باز تألیف: نجیب مایل هروی، مشهد، آستان قدس رضوی
- صفرزاده، نغمه (۱۳۹۳)، بررسی تطبیقی فرشتگان در نگارگری اسلامی با فرشتگان در نقاشی‌های اروپا، *چیدمان*، سال ۳، شماره ۴، صص. ۵۴-۶۵
- عابددوست، حسین، کاظم پور، زیبا، (۱۳۸۸)، *تداوم حیات اسفنکس‌ها و هارپی‌های باستانی در هنر اسلامی*، فصلنامه نگره، شماره ۱۳، صص. ۸۱-۹۱
- قرآن کریم (۱۳۸۱). ترجمه محمدمهدی فولادوند، قم، چاپخانه قرآن کریم
- کفشچیان مقدم، اصغر، یاحقی، مریم (۱۳۹۰)، بررسی عناصر نمادین در نگارگری ایران، فصلنامه باغ نظر، شماره ۱۹، شماره ۸، صص. ۷۱-۹۶
- مجلسی، محمدباقر (۱۳۴۳)، بحارالانوار، تهران، اسلامیه
- منشی قمی، قاضی میر احمد (۱۳۸۳)، گلستان هنر، تهران، منوچهری
- نصر، حسین (۱۳۸۶)، *عالم خیال و مفهوم فضا در مینیاتور ایرانی*، *جاودان* خرد: مجموعه مقالات دکتر حسین نصر، زیر نظر و به اهتمام حسن حسینی، جلد ۱، تهران، مهر نیوشا، صص. ۱۸۹-۱۸۳
- Abdullah, Zahra, bulkhari ghehi, Hassan (2014), Aesthetic of Color and Connotations of Spiral Structure (An Assessment of Medieval Persian Miniature), International Journal of

Arts, 4(1), pp. 17-23
- O'Brien, Mildred Jackson (2005), *The Rug and Carpet Book*, Published by Kessinger Publishing, Whitefish, USA.
- encyclopaediaislamica.com

نگاهی انتقادی به رویکردهای باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران

جواد حسین‌زاده ساداتی[1]
مجید منتظرظهوری[2]
علی مولودی[3]
سیمین دخت عسگری[4]

چکیده

مرزهای میان شاخه‌های علمی توسط عوامل مختلفی از جمله موضوع، روش، مواد و هدف از یکدیگر متمایز می‌شوند. با وجود این که باستان‌شناسی از جمله شاخه‌های عملی میان‌رشته‌ای بوده اما اهمیت تبیین حدود و ثغور آن از نظر موضوعی انکارناپذیر است. با این حال به نظر رویکردهای موجود در باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران، به علل مختلف بیشتر به رویکردهای تاریخی، هنری و یا تاریخ هنری و تاریخ معماری گرایش دارد تا رویکردهای باستان‌شناختی. در این پژوهش با بررسی آماری ۱۷۶ پژوهش در حوزه باستان‌شناسی دوران اسلامی، بیشتر پژوهش‌های این گرایش از نظر موضوعی در حوزهٔ دانش‌هایی چون تاریخ یا تاریخ هنر و معماری قرار گرفته شده تا باستان‌شناسی. نگارندگان با تعریف باستان‌شناسی و تعیین مرزها و تمایزهای آن با دانش‌های پیش‌گفته، مفاهیم بنیادین و متمایزکننده باستان‌شناسی را «گذشته»، «ماده فرهنگی» و «جامعه» دانسته‌اند. به نظر می‌رسد در پژوهش‌های گرایش دوران اسلامی به مفهوم جامعه کمتر توجه شده و محوریت پژوهش بر دو مفهوم دیگر بوده است. همین امر رویکردهای باستان‌شناسی دوران اسلامی را از تعریف دقیق این دانش دور کرده است. پژوهشگران با رویکردی تحلیلی-انتقادی دلایل اصلی این معضل را در ۵ مورد خلاصه کرده‌اند: شکل‌گیری باستان‌شناسی دوران اسلامی در بستری تاریخ هنری، ماهیت غیرباستان‌شناسانه واحدها و منابع درسی این گرایش، تقسیم‌بندی دوره‌های فرهنگی دوران اسلامی بر اساس تاریخ سیاسی، بدیهی پنداشتن حیات فرهنگی-اجتماعی دوران اسلامی، تنوع گسترده‌تر مواد فرهنگی برجای‌مانده از دوران اسلامی نسبت به دوران تاریخی و پیش از تاریخ.

واژگان کلیدی: باستان‌شناسی دوران اسلامی، رویکردهای نظری، تاریخ هنر، تاریخ معماری، آسیب‌شناسی

۱. استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه کاشان javadhoseinzadeh@gmail.com
۲. استاد مدعو گروه باستان‌شناسی دانشگاه کاشان
۳. دانشجوی دکتری دانشگاه تهران
۴. دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد دانشگاه تهران

درآمد

رده‌بندی و مرزبندی میان پدیده‌ها و فعالیت‌های انسانی همیشه کار دشوار و در مواردی هم عبث جلوه نموده است؛ چراکه به نظر چه در طبیعت و چه در فعالیت‌های انسان و کنش‌ها و رفتار وی، مرز و گسستی وجود نداشته باشد و هرچه هست تسلسل و پیوستگی است (هلزی هال ۱۳۹۱: ۲۳). احتمال زیاد این اشتیاق و گرایش انسان‌ها به دسته‌بندی و طبقه‌بندی پدیده‌ها، حاصل داشتن ذهنی محاسبه‌گر است که فقط و فقط یک راه برای کسب معرفت و شناخت از جهان می‌داند و آن دسته‌بندی کردن و مقایسهٔ پدیده‌ها با یکدیگر است. به‌عبارت‌دیگر تنها راه و مسیری که مغز ما از طریق آن می‌تواند دنیا را بشناسد، طبقه‌بندی کردن پدیده‌ها بر اساس ویژگی‌های مشترک و مقایسه میان آن‌ها با یکدیگر به‌منظور کشف تفاوت میان آن‌ها است؛ به همین خاطر حتی جاهایی که این دسته‌بندی و مرزبندی در واقعیت وجود نداشته باشد، مغز ما به‌طور ناخودآگاه به دنبال تقسیم‌بندی و دسته‌بندی است. به هر روی خواه این تقسیم‌بندی به‌واقع در جهان خارج وجود داشته باشد، خواه نداشته باشد، ما به‌عنوان یک جاندار برای شناخت جهان و پدیده‌های موجود در آن محدود به همین ابزار ذهن (نرم‌افزاری که حاصل و زاییدهٔ سخت‌افزاری به نام مغز است) هستیم و این ابزار ما را مجبور می‌کند تا برای شناخت محیط و جهان پیرامون دست به قطعه‌قطعه کردن و تقسیم آن بزنیم و آن را مرزبندی کنیم. گرچه بشر تلاش کرده تا به کمک ابزارهای مختلف (از نخستین علامت‌های تصویری، ژتون‌های شمارشی و خطوط تصویری برای ثبت و ضبط اعداد و ارقام و پدیده‌ها گرفته تا ابَررایانه‌ها و الگوریتم‌های امروزی) از محدودیت‌هایی ذهنی رهایی یابد (نگاه کنید به الچلبی و دیگران ۱۳۹۷) اما ما همچنان محدود به حدود همین ماشین‌حساب زیستی هستیم که در جعبهٔ استخوانی سر ما تعبیه شده است.

مجموعهٔ دانش[۱] بشری نیز از این قاعدهٔ مرزبندی کردن مستثنا نیست و دیرزمانی است که دانشمندان و فلاسفه میان عرصه‌های مختلف دانش بشری، مرز و حدود ترسیم کرده‌اند. افلاطون علوم را به هفت دسته، ارسطو به سه دسته و پورسینا نیز در حالت کلی به دو قسم و سپس به اقسام کوچک‌تر تقسیم کرده است (کیانی فرید ۱۳۹۰). در دوران مدرن و به‌ویژه پس از انقلاب علمی سدهٔ هفدهم و سپس دوران روشنگری، فرایند شاخه زایی و زاده شدن رشته‌های علمی شتاب زیادی گرفت. نخستین علمی که خود را از دامنهٔ فلسفه یا حکمت قدیم جدا کرد، فیزیک بود که به‌واسطهٔ سه سده تلاش کسانی چون نیکلاس کوپرنیک[۲]، یوهانس کپلر[۳]، گالیلئو گالیله[۴]، تیکو براهه[۵] و سر آیزاک نیوتن[۶] صورت گرفته بود. مشاهدات و محاسبات این دانشمندان منجر به کشف *قواعد حرکت* و فرمول‌بندی و محاسبهٔ دقیق آن توسط نیوتن شد. این دستاورد که بسیاری از مورخین علم آن را سرآغاز دوران علم مدرن می‌دانند، باعث شد که تا دانشمندانی که به بررسیِ ابعاد دیگری از دنیا مشغول بودند نیز *مشاهده و آزمون* را روش درست کشف دنیا بدانند و استقراء[۷] را مبنای علم قرار دهند. آن‌ها دیگر به دنبال کشف هدف غایی جهان –آنچه که در سراسر قرون‌وسطی دنبال می‌شد– نبودند، بلکه جستجوی دانش عینی و عملی را سرلوحهٔ کار خود قرار دادند. در همین ایام است که فرانسیس بیکن[۸] که به باور

1. Knowledge
2. Mikołaj Kopernik
3. Johannes Kepler
4. Galileo Galilei
5. Tycho Brahe
6. Sir Isaac Newton
7. Inductive reasoning
8. Francis Bacon

بسیاری، نخستین فیلسوف علم مدرن است، کتاب ارغنون نو[1] را در مقابل کتاب ارغنون[2] ارسطو نگاشت و در آن «*تجربه، مشاهده و آزمون*» را نه به‌عنوان یکی از شیوه‌های کسب معرفت و شناخت دنیا، بلکه به‌عنوان برترین راه آن دانست (هلزی هال ۱۳۹۱: ۲۷۷–۲۹۳). با برکشیده شدن تجربه (مشاهده و آزمون) به‌عنوان اصلی‌ترین عامل شناخت دنیای پیرامون طی دو سدهٔ بعد، «انقلابی علمی» در حوزهٔ دانش بشری به وجود آمد که تقریباً تمامی عرصهٔ شناخت (چه فلسفی و چه غیر فلسفی) را در نوردید. طی این دو سده، نخست عرصه‌های دانش فیزیک، سپس زیست‌شناسی و علوم زمین، سپس جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی و پس از آن روان‌شناسی، یکی پس از دیگری بساط خود را از دامن فلسفه و حکمت قدیم، برچیده و خود به‌عنوان دانشی مستقل به شناخت دنیا پرداختند. آن‌ها نخست به تدقیق موضوعات خود پرداخته، سپس روش و پرسش‌هایشان را تدوین کردند و پس از آن ابزارهای مناسب برای پاسخ بدان‌ها طراحی نمودند. از میانهٔ سدهٔ هفدهم تا ابتدای سدهٔ بیستم به‌واسطهٔ سکولارازاسیون یا دَهری[3] شدن عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی و به‌ویژه عرصهٔ دانش و دانشگاه در غرب، رفته‌رفته ده‌ها و صدها شاخهٔ علمی و دانشگاهی مختلف از دل دانشِ کلی فلسفهٔ طبیعی[4] و یا تاریخ طبیعی[5] پیشامدرن که تحت سلطهٔ کلیسا بود، سر بر آورد. تقریباً دو دیدگاه اصلی در خصوص چرایی پیدایش شاخه‌های دانشگاهی[6] وجود دارد: یکی دیدگاه تاریخی است که بر این باور است که شاخه‌های دانشگاهی در اواخر سدهٔ نوزده و اوایل سدهٔ بیستم درست در زمانی به وجود آمدند که متخصصان دانشگاهی یا به‌اصطلاح طبقهٔ دانشگاهیِ نوپدید در حال تبدیل‌شدن به یک نوعی اُلیگارشی[7] (دستهٔ خاص و معدودی از افراد–معمولا طبقات غنی و بالا–که بر سایرین حکومت می‌کنند) بودند که بر کل رشتهٔ خود کنترل داشتند؛ یعنی رشته‌های دانشگاهی به‌نوعی نظام‌های اعمال کنترل و قدرت در حوزهٔ شناخت تبدیل شدند. دیدگاه دیگر، دیدگاهی فلسفی‌تر است؛ در این دیدگاه پیدایش شاخه‌ها و رشته‌های دانشگاهی نشان‌دهندهٔ پیدایش نوعی معرفت‌شناسی[8] عینیت‌گرایانه[9]تر و واقعی[10]تر نسبت به معرفت‌شناسی ذهنیت گرایانه[11]تر و آرمانگرایانه[12] دوران پیش از سدهٔ نوزدهم است. این رشته‌ها حاصل نوعی نگاه دَهری‌تر به دنیاست که باور دارد به‌واقع چیزی در دنیای بیرون وجود دارد و این وظیفهٔ شاخه‌های دانشگاهی است که فهم درست و دقیقی از ابعاد مختلف آن حاصل کنند (Kreber 2009: 16). به هر روی اکنون با وجود این‌که شاخه‌های دانشگاهی ممکن است طیف متنوعی از موضوعات را دربر بگیرند، اما با این حال وظیفهٔ اصلی هر شاخهٔ علمی و دانشگاهی فراهم نمودن دانشی یکپارچه و منسجم از بخشی از جهان، از طریق پژوهش‌ها و بحث‌های دقیق در آن حوزه است. در این میان به خاطر عدم تداخل شاخه‌های مختلف با یکدیگر یا به‌اصطلاح موازی‌کاری، هر شاخه‌ای برای خود موضوع و روشی را برگزیده و یا ابداع کرده تا به‌واسطهٔ آن قلمرو و عرصهٔ خود را از سایرین جدا و متمایز نماید. به عبارت

1. Novum Organum
2. Organon
۳. واژه‌ای که معادل سکولارازاسیون در نظر گرفته شده، دَهری شدن یا همان دنیایی شدن است که ما دهری شدن را مناسب‌تر یافتیم.
4. Natural Philosophy
5. Natural History
6. Academic Desciplines
7. Oligarchy
8. Epistemology
9. Epistemology
10. Realistic
11. Subjectivist
12. Idealistic

دیگر شاخه‌های علمی یا دانشگاهی، مجموعه‌ای از پژوهش‌ها یا مطالعات هستند که خود را به رشته و محدودهٔ خاصی از دانش محدود کرده‌اند (Cohen and Lloyd 2014).

با وجود این‌که تعیین حد و حدود دقیق این قلمروها، به‌ویژه در حوزه‌های علمی نزدیک به هم دشوار است اما عدم وجود چنین مرزهایی به‌واقع می‌تواند باعث درهم‌آمیختگی عرصه‌های مختلفِ شناخت شده و قطعاً مفهوم تخصص[۱] را که موتور محرک دانش است، با آشفتگی روبرو خواهد کرد. حتی با وجود این‌که امروزه تأکید زیادی بر انجام پژوهش‌های میان‌رشته[۲] یا چندرشته‌ای[۳] می‌شود اما باید توجه داشت که منظور از این پژوهش‌ها، از میان بردن استقلال شاخه‌های علمی و دانشگاهی و نادیده گرفتن مرز میان آن‌ها نیست؛ بلکه هدف کنار هم نهادن دانسته‌های برآمده از شاخه‌های مختلف علمی و گرد آوردن متخصصان این حوزه‌ها در کنار یکدیگر به‌منظور درک بهتر یک مسئلهٔ پیچیده و یا حل آن است (خرسندی ۱۳۸۸).

حال پرسشی که باید بدان پاسخ گفت این است که چه عوامل و عناصری ماهیت یک شاخهٔ علمی و دانشگاهی را تشکیل داده و مرز آن را از سایر شاخه‌ها و حوزه‌ها جدا می‌کند؟ همان‌طور که گفت شد دو عامل از اصلی‌ترین عواملی که تقریباً همگان بر سر آن اتفاق‌نظر دارند، یکی *موضوع*[۴] و دیگری *روش*[۵] است. به عبارت دیگر شاخه‌های علمی و دانشگاهی در وهلهٔ نخست به‌واسطهٔ این‌که روی چه موضوعی کار می‌کنند و کدام‌یک از عرصه‌ها، جنبه‌ها، ابعاد یا پدیده‌های جهان را در دستور کار خود قرار داده‌اند، از یکدیگر متمایز می‌شوند. برای مثال موضوع علم فیزیک ماده و قواعد حاکم بر رفتار ماده است؛ موضوع علم شیمی، خواص ماده و نحوهٔ ترکیب و تغییر آن است؛ موضوع علم زیست‌شناسی، حیات و تنوع آن و موضوع جامعه‌شناسی، جوامع انسانی در مقیاس خرد و کلان است. با وجود این‌که به‌واسطهٔ موضوع می‌توان مرزهای کلی و کلان علوم را از یکدیگر تفکیک کرد اما قلمرو هر یک از آن‌ها چنان گسترده است که بررسی و شناخت دقیق آن حوزه از عهدهٔ متخصصان تنها یک شاخهٔ علمی بر نمی‌آید. به همین خاطر هر یک از عرصه‌ها و شاخه‌های کلانِ علمی خود به موضوعات کوچک‌تری تقسیم می‌شوند. برای مثال فیزیک خود به قلمروها یا زیرشاخه‌های کوچک‌تری مانند فیزیک نظری، فیزیک ذرات، فیزیک ماده و فیزیک ستارگان یا اخترفیزیک تقسیم می‌شود. شیمی نیز به زیرشاخه‌هایی مانند شیمی آلی و شیمی معدنی و شیمی تجزیه تقسیم می‌شود. در مرتبهٔ بعدی، عاملی که به‌عنوان معیاری برای تمایز شاخه‌های علمی و مرزبندی میان شاخه‌ها به کار گرفته می‌شود، *روش* است. یعنی با وجود این‌که ممکن است دو یا چند شاخه علمی و دانشگاهی، عرصه یا پدیدهٔ مشترکی از جهان را موضوع دانش خود قرار دهند اما *روشی* که برای انجام آن اتخاذ می‌کنند می‌تواند متفاوت باشد. برای مثال هم فیزیک و هم فلسفه به دنبال کشف سرمنشأ دنیا و هستی‌اند، اما روش فیزیک‌دانان، روشی تجربی و مبتنی بر مشاهده، اندازه‌گیری و آزمون است، درحالی‌که روش فیلسوفان روشی آرمان‌گرایانه[۶]، مبتنی بر استدلال‌های عقلی، منطقی و مباحثه است. همچنین هم موضوع علم روان‌شناسی[۷] و علم عصب‌روان‌شناسی[۸]، ذهن و رفتار انسان و فرایندهای حاکم بر آن‌ها است، اما روان-

---

1. Specialization
2. Interdisciplinary Studies
3. Multidisciplinary Studies
4. Subject Matter
5. Method
۶. Idealistic: در اینجا منظور از ایده‌آلیست یا آرمان‌گرا بودن، در معنای فلسفی آن است؛ یعنی روش‌هایی که به‌جای تجربه و آزمون، استدلال‌های ذهنی و عقلی و منطقی را راه درست برای شناخت دنیا می‌دانند.
7. Psychology
8. Neuropsychology

شناسان بیشتر از طریق بررسی و تجزیه‌وتحلیل عناصر و نشانه‌های بیرونی افراد سعی در درک عللِ حالات روانی و رفتاری آن‌ها دارند، درحالی‌که عصب‌روان‌شناسان همین کار را از طریق بررسی و تجزیه‌وتحلیل سلول‌ها و شبکهٔ عصبی[1] به‌واسطهٔ ابزارها و تجهیزات پیشرفته انجام می‌دهند و سعی دارند از این طریق علل و سازوکار موجود در حالت‌های روانی و رفتاری موجودات زنده را درک کنند. به هر روی می‌بینیم که هر چه به سمت حوزه‌ها و محدوده‌های درونی‌تر علوم و شاخه‌های دانشگاهی پا می‌گذاریم، نیازمند معیارهای بیشتری برای مرزبندی و تعیین قلمرو زیرشاخه‌های هر یک از حوزه‌های دانش علمی و دانشگاهی هستیم. اندکی مداقه بیشتر نشان می‌دهد که به نظر علاوه بر *موضوع* و *روش*، دو عامل دیگر نیز وجود دارند که می‌توانند در تعیین قلمرو و تمایز شاخه‌های علمی و دانشگاهی از یکدیگر راهگشا باشند؛ یکی *منبع* یا موادی است که یک شاخه برای نایل شدن به شناخت از آن‌ها بهره می‌برد و دیگری *هدفی* است که یک علم یا یک شاخهٔ علمی برای خود تعیین کرده است و تلاش دارد بدان نایل شود.

در مورد منبع[2] و یا مواد[3] می‌توان گفت که ممکن است دو شاخهٔ علمی دارای موضوع و روشی واحد باشند، اما منبع یا موادی که تلاش دارند تا از طریق آن، موضوع خود را بررسی کنند و بشناسند، متفاوت باشد. برای مثال شیمی آلی و شیمی معدنی که هر دو جزو زیرشاخه‌های شیمی هستند، هم دارای موضوعی مشابه (بررسی پیوندهای شیمیایی میان مواد) و هم روشی مشابه (تجزیه‌وتحلیل، مشاهده و آزمون) هستند. اما عامل اصلی که قلمرو این دو شاخه را از یکدیگر متمایز می‌کند، نوع ماده و منبعی است که روی آن کار می‌کنند. شیمی آلی، روی موادی تمرکز دارد که دارای ترکیبات کربن و هیدروکربن هستند و معمولاً توسط موجودات زنده ساخته شده‌اند؛ اما شیمی معدنی روی ترکیبات غیرکربنی فلزی و غیرفلزی طبیعی و مصنوعی متمرکز است.

گاه نیز پیش می‌آید که دو شاخه دارای موضوع، روش و منبعی تقریباً مشابه و همپوشان بوده اما هدفشان از انجام پژوهش و تحقیق متفاوت از یکدیگر است. در چنین مواردی عامل اصلی که باعث تمایز میان دو شاخهٔ علمی نزدیک به هم می‌شود، هدفی است که متخصصان هر یک از آن دو شاخه دارند. برای مثال هدف یک زیست‌شناس از بررسی و تجزیه‌وتحلیل بدن انسان، شناخت و کشف سازوکارهای موجود در آن به‌منظور درک ساختار و کارکرد اندام‌های مختلف و در نهایت توضیح این ساختارها و کارکردها در مقام یک کل، به نام انسان است. اما هدف یک پزشک از بررسی و تجزیه‌وتحلیل بدن انسان به‌عنوان یک کل، درک صرفِ ساختار و کارکرد بدن انسان نیست، بلکه هدف وی آن است که با شناخت سازوکارهای موجود در بدن انسان به درمان بیماری‌ها و نارسایی بپردازد که انسان‌های مختلف از آن رنج می‌برند. از این رو با وجود این‌که موضوع، روش، مواد یا منبعی که یک زیست‌شناس و یک پزشک با آن سروکار دارند، کاملاً با هم همپوشان و یکی هستند اما به نظر یکی از اصلی‌ترین عواملی که این دو شاخه را از یکدیگر متمایز می‌نماید، هدف آن‌ها است.

---

1. Neurons
2. Source
3. Material

باستان‌شناسی و رشته‌های همسایه

حال پس از این مقدمهٔ طولانی، وقت آن است که به موضوع اصلی این نوشتار، یعنی آسیب‌شناسی رویکردهای باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران بپردازیم[۱]. نکته‌ای که نگارندگان را به نگارش این نوشتار واداشت آن بود که به نظر ماهیت بخش زیادی از پژوهش‌هایی که توسط دانشگاهیان و سایر پژوهشگران در حوزهٔ باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران انجام می‌گیرد، بیش از آن‌که باستان‌شناختی باشند، یا تاریخِ هنری‌اند و یا تاریخ معماری. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که گرچه اکثر پژوهش‌های صورت گرفته و منتشرشده در باستان‌شناسی دوران اسلامی، به نام باستان‌شناسی و توسط باستان‌شناسان انجام گرفته است، اما ذات و سرشت آن‌ها بیش از آن‌که باستان‌شناختی باشد و به دنبال پرسش‌هایی برآمده از نگاه باستان‌شناختی باشد، بیشتر ماهیت تاریخ هنری و تاریخ معماری دارند و ذاتاً در دایره و قلمرو مطالعات این حوزه‌ها قرار می‌گیرند. در ادامهٔ نوشتار برای این‌که هم تفاوت رویکرد باستان‌شناختی را با رویکردهای تاریخِ هنر و یا تاریخِ معماری روشن سازیم و هم واقع‌گرایانه بودن مدعای این نوشتار را نشان دهیم، نخست به تعریف یک پژوهش باستان‌شناختی و ویژگی‌های آن خواهیم پرداخت و در بخش بعد بررسی فشرده‌ای از تعدادی از پژوهش‌هایی که تقریباً در دو دههٔ گذشته در باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران انجام گرفته‌اند خواهیم داشت تا نشان دهیم که چه تعداد از این پژوهش‌ها، باستان‌شناسی صرف‌اند –یعنی فقط یک باستان‌شناس یا دانشجوی باستان‌شناسی توانایی و دانش انجام آن را دارد– و چه تعداد از این‌ها یا به‌طور کل تاریخ هنری و معماری‌اند و یا بیش از آن‌که ماهیت باستان‌شناختی داشته باشند، ماهیت تاریخ هنری و معماری دارند. پس از روشن کردن این موضوع، به دلایلی خواهیم پرداخت که احتمالاً دلایل اصلی چنین وضعیتی در باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران هستند.

اگر بخواهیم بر اساس معیارهایی که در بالا تعریف بدان‌ها اشاره کردیم، قلمرو و عرصهٔ باستان‌شناسی را تعریف نماییم، می‌توان چنین گفت که باستان‌شناسی شاخه‌ای علمی یا دانشگاهی است که *موضوع* آن گذشتهٔ جوامع انسانی، *روش* آن روشی تجربی (مشاهده، تجزیه‌وتحلیل، آزمایش)، *منبع* آن مواد فرهنگی برجای‌مانده از گذشته و *هدف* آن شناخت سازوکارهای و نیروهای موجود در پشت تحولات اجتماعی و فرهنگی جوامع بشری است. به عبارت دیگر باستان‌شناسی دانشی است که با بررسی و تجزیه‌وتحلیل بقایای مادی برجای‌مانده از گذشته سعی دارد تا سازوکارهای و علل موجود در پشت تحولات فرهنگی و اجتماعی بشر از دوران ابتدایی تا عصر حاضر را بشناسد (Renfrew and Bahn 2016: 9) و آن را در جهت گشودن افق دید و بینش جوامع انسانی به آینده و تصمیماتی که می‌گیرند، استفاده نماید. حال با در دست داشتن این تعریف –که البته ممکن است اندکی آرمان‌گرایانه به نظر برسد– شاید بتوان به‌دقت و

---

۱. در اینجا لازم به اشاره است که بیشتر مواردی که در خصوص رویکرد باستان‌شناسی در ایران آورده می‌شود، تا اندازه‌ای به باستان‌شناسی دوران تاریخی نیز وارد است؛ اما ازآنجایی‌که تمرکز بیشتر روی رویکرد باستان‌شناسی دوران اسلامی است، از این‌رو دیگر نام باستان‌شناسی دوران تاریخی، در مقاله نیامده است. اشاره به نکتهٔ دیگر در این پانویس نیز به نظر لازم می‌آید و آن این‌که شاید برخی از باستان‌شناسان و یا پژوهشگران دیگر، چنین اظهار کنند که وضعیت باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ ایران نیز چندان تعریفی ندارد و کیفیت پژوهش‌های آن حوزه نیز، وضعیت قابل دفاعی ندارد. نظر نگارندگان این نوشتار نیز چندان متفاوت نیست و همگی بر این قول متفق هستند که در مجموع باستان‌شناسی ایران، چه رویکرد دوران پیش از تاریخ، چه تاریخی و چه اسلامی، فرسنگ‌ها با حالت آرمانی خود فاصله دارد، اما با این حال هدف مقالهٔ حاضر نه ارزیابی کیفی رویکرد دوران اسلامی نسبت به رویکردهای دیگر، بلکه تأکید بر یک نکتهٔ روش‌شناختی یا متدولوژیک است. نکته‌ای که این نوشتار بر آن تأکید دارد آن است که روح حاکم بر پژوهش‌های باستان‌شناسی دوران اسلامی و البته تا اندازه‌ای تاریخی، به دلایلی که اشاره خواهد شد، بیشتر تاریخی و تاریخِ هنری است تا باستان‌شناختی.

وضوح بیشتری تفاوت‌های یک پژوهش باستان‌شناختی را از پژوهش‌هایی که در رشته‌ها یا شاخه‌های دانشگاهی مشابه، مانند تاریخ یا تاریخ هنر و یا تاریخ معماری صورت می‌گیرد روشن نمود.

در مورد تفاوت رویکردهای باستان‌شناسی با تاریخ که واضح‌تر به نظر می‌رسد، باید گفت که موضوع دانش تاریخ نیز گذشته است، روش آن عقلی (استدلالی) و نقلی (یا همان تاریخی)، مواد و منابعی که مبنای تحلیل آن است، اسناد کتبی و شفاهی و هدف نیز شناخت گذشته به‌منظور درک خود تاریخ (چه در مقیاس کلان و چه خُرد) و زمان حال (مفتخری ۱۳۹۱) است. در اینجا می‌بینیم که باستان‌شناسی و تاریخ، صرف‌نظر از تمام تفاوت‌های جزئی‌تری که می‌توان بدان‌ها اشاره کرد، از دو نظر اصلی و اساسی، یکی *روش* و دیگری *منبع* تفاوت دارند. یعنی باستان‌شناسان بیشتر از روش تجربی و مشاهده و آزمون استفاده می‌کنند اما مورخان از روش‌های عقلی (استدلال‌های عقلی و روش‌های منطقی) و نقلی؛ دیگر این‌که باستان‌شناسان بیشتر روی مواد فرهنگی برجای‌مانده از گذشته متمرکز هستند (که البته ممکن است اسناد نیز بخشی از آن باشد) اما تاریخ تقریباً به‌طور کامل بر اسناد (چه کتبی و چه شفاهی) تمرکز دارد. به این ترتیب با در دست داشتن این دو معیار می‌توان قضاوت کرد که چه پژوهشی را می‌توان بیشتر باستان‌شناسی دانست و چه پژوهشی بیشتر تاریخی است.

همان‌طور که گفته شد رشتهٔ تاریخ هنر نیز از جمله شاخه‌هایی است که هم از نظر موضوعی و هم از نظر روش شباهت زیادی با باستان‌شناسی دارد و به همین خاطر تمایز یک پژوهش تاریخ هنری با یک پژوهش باستان‌شناسی ممکن است دشوارتر از تمایز یک پژوهش باستان‌شناختی با پژوهش تاریخی باشد[۱]. تاریخ هنر[۲] شاخه‌ای پژوهشی و دانشگاهی است که از طریق روش‌های مقایسه‌ای، تاریخی، تحلیلی و تفسیری به مطالعه و بررسی آثار، مکاتب و سبک‌های هنری و معماری و همچنین عوامل پویایی و تحول آن‌ها در طول زمان پرداخته (توحیدی ۱۳۹۰) و هدف از آن در وهلهٔ نخست، کشف بسترهای اجتماعی–فرهنگیِ خلق یک اثر یا یک سبک هنری و معماری و شناخت علل پیدایش و خلق آن اثر یا سبک است. از این‌رو همان‌گونه که مشخص است نقطهٔ عزیمت در تاریخ هنر، خود آن اثر هنری یا معماری است به‌منظور درک بهتر آن اثر؛ و این در حالی است که در باستان‌شناسی هدف درک خود آن اثر نیست، بلکه باستان‌شناسی تلاش دارد تا به‌واسطهٔ این آثار برجای‌مانده به درک بهتر نیروها و عواملی دست یابد که پشت تحولات اجتماعی–فرهنگی جوامع بشری است. از این‌رو آن پژوهشی را که پرسش و هدفش درک خود اثر برجای‌مانده از گذشته است را می‌توان بیشتر تاریخ هنری دانست و آن پژوهشی را که با بررسی آثار هنری و غیرهنری برجای‌مانده از گذشته تلاش دارد تا رمز و راز موجود در پشت پویایی‌ها و تحولات اجتماعی–فرهنگی جوامع بشری را کشف کند، بیشتر باستان‌شناختی است. حال با در دست داشتن این تفاوت‌ها، می‌توان قضاوت دقیق‌تری میان یک پژوهش تاریخی، یک پژوهش تاریخ هنری و یک پژوهش باستان‌شناختی داشت.

پژوهش‌های باستان‌شناسی دوران اسلامی: باستان‌شناسی یا تاریخ هنر؟

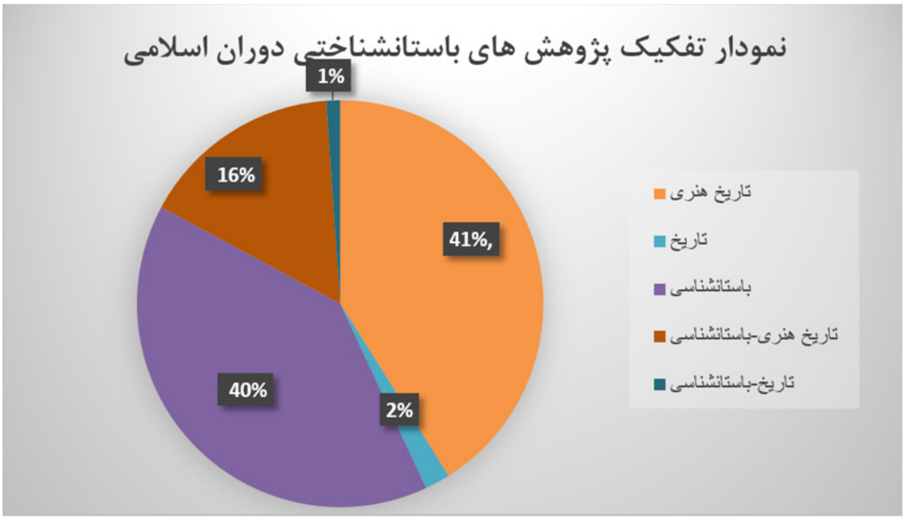
نخست برای آن‌که نشان دهیم که رویکرد باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران به‌واقع بیش از آن‌که باستان‌شناختی باشد، تاریخی یا تاریخ هنری و تاریخ معماری است به بررسی و دسته‌بندی تعداد قابل‌توجهی از پژوهش‌هایی پرداختیم

---

۱. شاید به همین خاطر است که بخش زیادی از پژوهش‌های باستان‌شناختی دوران اسلامی و تا اندازه‌ای دوران تاریخی در ایران، بیشتر ماهیت پژوهش هنری دارند تا باستان‌شناختی که این موضوع در بخش بعد با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

2. Art History

که در طی دو دهۀ گذشته، در حوزه باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران انجام گرفته‌اند. در این بررسی ما تعداد ۱۵۰ پایان‌نامۀ باستان‌شناسی دوران اسلامی دانشگاه تهران از سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۹۵، تعداد ۱۴ مقالۀ باستان‌شناسی دوران اسلامی از مجله باستان‌شناسی و تاریخ طی سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۸۹ و ۱۲ مقاله دوران اسلامی از مجله باستان‌پژوه در سال‌های ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۷ را مورد بررسی قرار دادیم. برای این کار ما بر اساس عنوان (چه پایان‌نامه‌ها و چه مقاله‌ها)، پنج دسته از پژوهش‌ها را از یکدیگر تفکیک کردیم (نمودار شمارۀ ۱). نحوۀ محاسبه هم این‌گونه بود که در وهلۀ نخست دو تن از نگارندگان، عنوان پژوهش‌ها را ارزیابی نموده و بر اساس عنوان پژوهش، تعیین می‌شد که کدام‌یک از آن‌ها به قلمرو و حوزۀ این سه رشته یا سه شاخۀ دانش (یعنی باستان‌شناسی، تاریخ و تاریخ هنر) نزدیک‌تر است. در خصوص پژوهش‌هایی هم که قضاوت کردن از روی عنوان دشوار می‌نمود، معیار چنین در نظر گرفته شد که آیا فقط و فقط یک باستان‌شناس یا دانشجوی باستان‌شناسی می‌توانسته آن پژوهش را انجام دهد یا این‌که یک پژوهشگر یا دانشجوی تاریخ یا تاریخ هنر نیز می‌توانسته در مورد آن موضوع تحقیق کند. از این‌رو پنج دسته پژوهش از یکدیگر بازشناخته شد که این پنج دسته عبارت‌اند از: پژوهش‌های صرفاً باستان‌شناختی[1]، پژوهش‌های تاریخی، پژوهش‌های تاریخ هنری، پژوهش‌های همپوشان میان باستان‌شناسی و تاریخ هنر و در نهایت پژوهش‌های همپوشان میان باستان‌شناسی و تاریخ که نتیجۀ این بررسی در نمودار یک آمده است.



نمودار ۱. نمودار تفکیک پژوهش‌های باستان‌شناختی دوران اسلامی و درصد فراوانی آنها

در مجموع نتایج به دست آمده در نمودار ۱، حاکی از آن است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت، تنها حدود ۴۰٪ از پژوهش‌های موردبررسی، به معنای واقعی کلمه مربوط به حوزه دانش باستان‌شناسی هستند[2] و سایر پژوهش‌ها با درصدهای متفاوت مربوط به حوزه‌های دیگری چون تاریخ هنر، تاریخ معماری، تاریخ است.

---

۱. در اینجا حتی اگر فقط و فقط واژۀ «باستان‌شناختی» در عنوان وجود داشت، ما آن پژوهش را باستان‌شناختی در نظر گرفتیم، حال آن‌که می‌توان تصور نمود که ممکن است حتی محتوای اصلی تعدادی از این پژوهش‌ها نیز در عمل باستان‌شناختی نبوده و بیشتر تاریخی یا تاریخ هنری باشد و از این‌رو حتی درصد پژوهش‌هایی که صرفاً باستان‌شناختی‌اند، از درصد محاسبه‌شده در نمودار نیز کمتر باشد.

۲. بر اساس آنچه در پانویس پیشین گفته شد، احتمالاً درصد پژوهش‌های صرفاً باستان‌شناختی حتی از این نیز کمتر باشد.

آنچه در این بررسی دیده می‌شود این است که در پژوهش‌هایی که کمتر باستان‌شناختی‌اند، احتمالاً دو نوع سوگیری یا کم‌توجهی وجود دارد. نخست این‌که در برخی از پژوهش‌ها نه از نظر موضوعی و نه از نظر روش‌شناسی به مبانی باستان‌شناسی توجه نشده و پژوهشگران تصور کرده‌اند که هر موضوعی که به گذشته معطوف باشد باستان‌شناختی است. دسته دوم پژوهش‌هایی هستند که با وجود این‌که از نظر موضوع و روش باستان‌شناختی هستند اما نسبت به هدف انجام یک پژوهش باستان‌شناختی غافل مانده و نتوانستند مرز میان باستان‌شناسی با حوزه‌های دیگری چون تاریخ، تاریخ هنر و تاریخ معماری را برای خود روشن سازند. از همین رو پژوهش‌هایشان بیش از آن‌که ماهیت باستان‌شناختی داشته باشد، تاریخی یا تاریخ هنری است. به هر روی اگر همین آمار موجود در نمودار ۱ را نظر بگیریم، مشخص می‌شود که تقریباً از هر ۱۰ پژوهشی که در باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران صورت می‌گیرد، تنها ۳ الی ۴ پژوهش ذاتاً و ماهیتاً باستان‌شناختی‌اند و بقیه پژوهش‌ها یا ربط کمتری به باستان‌شناسی دارند و یا به‌کل در حوزهٔ رشته‌های دیگر قرار می‌گیرند. حال اگر به‌واقع چنین باشد، باید به دنبال دلایل این وضعیت بود. بر اساس بررسی‌های صورت گرفته، به نظر عوامل متعددی در بروز چنین وضعیتی نقش داشته و دارند، اما ما در ادامه به مهم‌ترین و اصلی‌ترین عواملی که به نظر می‌رسد در وهلهٔ نخست در بروز این شرایط نقش دارند، خواهیم پرداخت و قطعاً در آینده پژوهشگران به عواملی بیشتری دست خواهند یافت و کم و کیف آن‌ها را مورد توجه قرار خواهند داد. عواملی که ما در ادامه در مورد آن‌ها بحث خواهیم کرد شامل عوامل تاریخی، آموزشی و روش‌شناختی است. باید گفت که این عوامل هر یک به سهم خود در این وضعیت نقش داشته و اولویتی نسبت به یکدیگر ندارند.

پرورش باستان‌شناسی اسلامی در زهدان تاریخ هنر و معماری

در هشتم خردادماه ۱۳۱۳ شمسی قانون تأسیس دانشگاه تهران به تصویب مجلس شورای ملی رسید و به‌موجب این قانون دانشگاه تهران با شش دانشکده مستقل تشکیل شد. گروه باستان‌شناسی نیز به‌عنوان یکی از پنج رشته تحصیلی در مقطع کارشناسی، در دانشکده ادبیات و علوم انسانی شروع به کار کرد و به تربیت دانشجو پرداخت (نگهبان، ۱۳۸۵: ۶۸)؛ عنوان اصلی این گروه آموزشی تا سال ۱۳۶۹ «گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر» بود و در این سال بود که «تاریخ هنر» از ادامهٔ آن حذف و از آن زمان تا کنون این گروه با عنوان «گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران» خوانده می‌شود.

نگاهی به سرفصل‌های درسی «گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر» دانشگاه تهران در طی همان سال‌های آغازین نشان می‌دهد که فقط تعداد اندکی از دروس نام و عنوان باستان‌شناسی را بر خود دارند یا ماهیت‌شان باستان‌شناختی بوده است. بیشتر واحدهای درسی این گروه یا به‌طور مستقیم عنوان مرتبط با تاریخ هنر و تمدن را داشته و یا محتوای آن‌ها تاریخ هنری بوده و رنگ و بویی از مباحث باستان‌شناسی را بر خود و در خود ندارند (همان ۶۹). برای مثال برخی از واحدهای درسی رشته باستان‌شناسی و تاریخ هنر در بین سال‌های ۲۸-۱۳۲۵ در دانشگاه تهران عبارت‌اند از: «باستان‌شناسی ایران اسلامی»، «تاریخ هنر و معماری اروپا»، «سومر و اکد»، «فلسفهٔ زیباشناسی (۱ و ۲)»، «تاریخ تمدن ساسانی»، «تاریخ تمدن، طراحی و نقاشی»، «فارسی باستان»، «خط پهلوی»، «نقشه‌برداری»، «باستان‌شناسی عمومی»، «باستان‌شناسی ایران (۱ و ۲)»، «تاریخ صنایع ایران (۱ و ۲)»، «تاریخ صنایع عمومی»، «طرح سازی و طراحی»، «جغرافیای تاریخی»، «خطوط تاریخی»، «زبان اوستا و پارسی باستان». چنانچه دیده می‌شود واحدهای تخصصی بسیار اندکی محوریت باستان‌شناسی داشته‌اند و بیشتر واحدها حول موضوع تاریخ هنر و تمدن، برنامه‌ریزی شده‌اند. در همین‌جا باید اشاره کرد که واحدهایی همچون «پیش از تاریخ ایران»، «پیش از تاریخ بین‌النهرین» و

همچنین «تاریخچه علم باستان‌شناسی» جزو سرفصل‌های اولیۀ رشته «باستان‌شناسی و تاریخ هنر» نبوده و این دروس پس از استخدام شادروان دکتر نگهبان وارد سرفصل‌ها شد و پیامدهای مثبتی را در باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ به همراه داشت (همان، ۷۴). اما سرفصل‌های حوزه‌های دیگر و به‌ویژه واحدهای درسی باستان‌شناسی دوران اسلامی همچنان تاریخ هنری و تاریخی باقی ماند و نهایتاً فقط واژه «باستان‌شناسی» به ابتدا یا انتهای عناوین اضافه شد، اما از نظر محتوا و منابع و همچنین مدرسانی که این دروس را تدریس می‌کردند، رویکرد تاریخ هنری و تاریخی همچنان دست بالا را داشت.

یکی از دلایل مهم این وضعیت، یعنی تاریخ هنری یا تاریخی بودن محتوا و مباحث درسی، نیروی انسانی است. به‌عبارت‌دیگر نخستین کسانی که هم شروع به تدوین این واحدهای درسی کردند و هم در ادامه به تدریس این دروس پرداختند، خود در مکاتب و رشته‌های باستان‌شناسی پرورش نیافته بودند. اغلب این متخصصان یا مورخ و هنرمند بودند و یا پژوهشگرِ تاریخ و تمدن ایران و یا یکی از تمدن‌های کهن هم‌جوار. از برجسته‌ترین اساتید گروه «باستان‌شناسی و تاریخ هنر» می‌توان به دکتر مهدی بهرامی، عیسی بهنام، محسن مقدم، کلنل علینقی وزیری، سعید نفیسی، ابراهیم پورداوود، بهرام فره‌وشی، محمد مقدم، محمدصادق کیا و ملکه ملک‌زاده بیانی نام برد؛ که از این میان، برای مثال ابراهیم پور داود، بهرام فره‌وشی و صادق کیا بیشتر متخصص زبان‌های باستانی بودند و علینقی وزیری، عیسی بهنام، محسن مقدم، مهدی بهرامی و ملکزاده بیانی بیشتر مورخ هنر (عبدی ۱۳۸۱: ۷). از طرف دیگر درس‌هایی که با تطابق تخصص این اساتید تدوین شده بودند نیز ماهیت تاریخ هنری داشته و کمتر باستان‌شناختی بودند برای مثال درس‌هایی مانند «تاریخ عمومی هنر» و «فلسفه هنر» را خانم دکتر سیمین دانشور، درس تاریخ هنر بین‌النهرین را دکتر مقدم، درس خطوط اسلامی را مهدی بیانی و درس سکه‌شناسی را خانم ملکزاده بیانی تدریس می‌کردند. سایر واحدهای درسی مانند زیباشناسی، مردم‌شناسی، زبان‌های باستانی، طراحی و تاریخ عمومی هنر را نیز به‌نوبت سایر اساتید تدریس می‌کردند. از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۸ تغییرات اندکی در کمیت و کیفیت آموزش شکل گرفت و دکتر عباس زمانی تدریس دروس باستان‌شناسی و تاریخ هنر اسلامی را بر عهده گرفت و دوران تاریخی نیز به عهده دکتر ورجاوند و ملکزاده بیانی قرار گرفت که آنان نیز مورخان هنر بودند. دکتر منوچهر ستوده نیز جغرافیای تاریخی و کتیبه خوانی اسلامی تدریس می‌کرد که بیشتر نگاه تاریخی داشت (ملک شهمیرزادی ۱۳۹۱: ۵۳). تقریباً از سال ۱۳۵۰ علاوه بر اضافه شدن دروس عملی الزامی به دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد، پیشرفت چشمگیری در سطح کیفی و کمی آموزشی گروه باستان‌شناسی و تاریخ هنر تهران صورت گرفت. در بخش دوران اسلامی اساتیدی همچون دکتر سوسن بیانی، محمدیوسف کیانی و فخری دانشپورپرور با تخصص باستان‌شناسی و هنر اسلامی به گروه ملحق شدند که رویکرد تحصیلی و پژوهشی‌شان باستان شناختی‌تر بود اما همچنان رنگ و بوی تاریخ هنری نیز با خود داشت.

گام بعد در تغییر دروس باستان‌شناسی، بعد از انقلاب اسلامی و طی انقلاب فرهنگی صورت گرفت. سرفصل‌های جدید در چهل و دومین جلسه شورای عالی برنامه‌ریزی مورخ ۱۳۶۹/۲/۶ به تصویب رسید، اما حتی در این سرفصل‌های جدید نیز همچنان نگاه تاریخ هنری و تاریخی تسلط دارد و به نظر واژۀ «باستان‌شناسی» صرفاً رنگ و لعابی است جهت همخوان‌تر کردن عناوین درس‌ها با عنوان رشتۀ باستان‌شناسی: باستان‌شناسی و هنر اسلامی (۱ و ۲ و ۳)، فلزکاری دوره اسلامی، تاریخ هنر نقاشی در ایران، باستان‌شناسی و هنر سرزمین‌های اسلامی، سیر تحول خطوط و خواندن کتیبه‌های اسلامی، کتاب‌آرایی، تکنیک و هنر سفالگری در دوره اسلامی (مصوبه شورای عالی برنامه‌ریزی، ۱۳۶۵) (زارع ۱۳۷۹).

همان‌طور که دیده می‌شود این سرفصل‌های تازه نیز دردی از باستان‌شناسی دوران اسلامی دوا نکرده و همچنان نگاه تاریخ هنری و تاریخی بر قلمرو پژوهش‌های و آموزش‌های باستان‌شناسی اسلامی سایه انداخته است.

واحدها و منابع درسی در باستان‌شناسی دوران اسلامی

صرف‌نظر از این علت تاریخی که منجر به استحاله و قلب ماهیت باستان‌شناسی به‌طور کل و باستان‌شناسی دوران تاریخی و اسلامی به‌طور ویژه شده، دلیل دیگری نیز در این میان وجود دارد که چون به حوزهٔ آموزش باستان‌شناسی و واحدهای درسی می‌پردازد، در اینجا بدان اشاره خواهیم کرد. همان‌طور که تمامی دانش‌آموختگان کارشناسی ارشد و مقاطع بالاتر در باستان‌شناسی در ایران می‌دانند، به‌تازگی در ایران، وزارت علوم تمامی واحدهای آموزشی را مکلف کرده تا در مقطع ارشد، به‌صورت گرایشی اقدام به جذب دانشجو نمایند و عجب این‌که باستان‌شناسی جزو واپسین رشته‌هایی بوده که به این مصوبه تن در داده است. به‌هرحال بر اساس ضوابط جدید، دانشجویان پس از پذیرفته شدن و ورود به مقطع کارشناسی ارشد، موظف هستند تا ۲۴ واحد دروس تخصصی گرایش خود (باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ، تاریخی و اسلامی) را بگذرانند و سپس به نگارش پایان‌نامه بپردازند و یا این‌که با گذراندن چهار واحد تخصصی دیگر، به‌صورت آموزش محور، مقطع خود را به پایان برسانند. بار دیگر با بررسی عناوین واحد آموزشی گرایش دوران اسلامی در سه گروه باستان‌شناسی دانشگاه شهید مدرس، شهید بهشتی و دانشگاه کاشان، مشخص شده که از این ۲۴ واحد تخصصی فقط دو واحد در دانشگاه شهید مدرس (با عنوان تاریخچه و مبانی باستان‌شناسی) و همچنین چهار واحد در دانشگاه شهید بهشتی و دانشگاه کاشان (نظریه در باستان‌شناسی و روش‌شناسی در باستان‌شناسی) به مباحث نظری باستان‌شناختی اختصاص یافته[1] و در سایر واحدها، در به همان لنگه می‌چرخد که تا کنون می‌چرخید. در اینجا می‌توان به‌روشنی دریافت که فقدان مباحث نظری باستان‌شناختی در مقاطع تحصیلات تکمیلی (چه در گرایش دوران اسلامی و چه در دو گرایش دیگر) و مشخص نکردن ماهیت و سرشت یک پژوهش باستان‌شناختی از پژوهش‌های تاریخ هنری و تاریخی تا چه اندازه می‌تواند دانشجویان این گرایش‌ها را نسبت به تشخیص این مرزها، بی‌خبر و ناآگاه به بار بیاورد.

از طرف دیگر منابع درسی که در واحدهای باستان‌شناسی دوران اسلامی، چه در مقطع کارشناسی و چه در مقطع ارشد تدریس می‌شود نیز به‌نوعی در این وضعیت نقش دارد. برای مثال منابع اصلی‌ترین درس‌های باستان‌شناسی دوران اسلامی، یعنی باستان‌شناسی و هنر اسلامی ۱ تا ۳، نیز نه عنوان باستان‌شناختی بر خود دارند، نه محتوایشان باستان‌شناسی و نه نگارندگان این منابع خود باستان‌شناس هستند. برای مثال کتاب «هنر و معماری اسلامی ۱»، اثر ریچارد اتینگهاوزن[2] و الگ گرابار[3] است که منبع اصلی درس باستان‌شناسی و هنر اسلامی ۱ است، نه عنوان باستان‌شناسی را بر خود دارد و نه نگارندگان آن باستان‌شناس هستند (اتینگهاوزن دکترای خود را در زمینهٔ تاریخ اسلام و تاریخ معماری از دانشگاه فرانکفورت گرفته است و الگ گرابار نیز مورخ دوران باستان و قرون‌وسطی است و تخصص وی نیز تاریخ هنر و معماری است تا باستان‌شناسی). منبع اصلی دیگر باستان‌شناسی دورهٔ اسلامی، کتاب «هنر و معماری

۱. که البته با اندکی پرس‌وجو از دانشجویان و اساتید نیز مشخص شده است حتی در این واحد نیز چندان به نظریه و ماهیت نظریه در باستان‌شناسی پرداخته نمی‌شود و همان مباحث تکراری روش کاوش و یا نهایتاً مباحث مبانی نظری پیش‌پاافتاده به خورد دانشجو داده می‌شود.

2. Richard Ettinghausen
3. Oleg Grabar

اسلامی ۲» نوشتهٔ شیلا بلر[1] و جاناتان بلوم[2] است. این کتاب نیز نه عنوان باستان‌شناسی را بر خود دارد، نه محتوای آن باستان‌شناسی است و نه نگارندگان آن باستان‌شناس هستند (هم شیلا بلر و هم جاناتان بلوم متخصص هنر و معماری اسلامی بوده و تقریباً تمامی نوشته‌هایشان بر محوریت هنر و معماری سرزمین‌های اسلامی می‌چرخد). به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که چگونه هم ماهیت و عناوین دروس، هم محتوای آن‌ها و هم منبع درسی، به‌جای آن‌که دانشجویانی با نگاه و بینش باستان‌شناختی تربیت کند، ذهنیتی مخدوش و مبهم را برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد. معمولاً اگر خود این دانشجویان طی دوران تحصیل و پس از آن به این نکته اشراف نیابند، تبدیل به پژوهشگرانی می‌شوند که نه باستان‌شناسی را خوب می‌دانند و نه تاریخ هنر و معماری را؛ به‌تبع حاصل پژوهش‌هایشان نیز ملغمه‌ای از این شاخه یا آن شاخه بوده و از هدف اصلی رشتهٔ خود که همانا درک نیروها و عوامل موجود در ورای پویایی و تحولات جوامع انسانی‌اند باز خواهند ماند.

سلطهٔ تاریخ سیاسی بر تقسیم‌بندی پژوهش‌های باستان‌شناسی دوران اسلامی

از آنجایی‌که در باستان‌شناسی، جوامع انسانی هدف بررسی پژوهشگر هستند، قاعدتاً مرزها و محدوده‌های زمانی نیز باید بر مبنای عوامل و ویژگی‌های فرهنگی و جامعه‌شناختی تدوین شوند؛ یعنی مبنای تاریخ‌گذاری در رویکردهای باستان‌شناختی (از دوران پارینه‌سنگی گرفته تا دوران مدرن) پیدایش و تغییر سبک‌ها و فرم‌ها و به‌تبع کارکرد مواد فرهنگی است. با این وجود در باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران اساس دوره‌بندی‌ها، تاریخ سیاسی است. هرچند عواملی مانند شرایط سیاسی و حاکمیت و قدرت مسلط، از جمله عناصر مهم در تغییر و تحولات فرهنگی می‌باشند اما تحمیل دوره‌بندی‌های سیاسی به دوره‌بندی‌های فرهنگی قطعاً یک اشتباه روش‌شناختی است.

در باستان‌شناسی دوران اسلامی اگر از زمان حال شروع کنیم و به عقب برگردیم دوره‌های فرهنگی دقیقاً بر اساس حکومت‌ها و سلسله‌های سیاسی مرزبندی می‌شوند: دوره‌های پهلوی، قاجار، افشاریه، زندیه، صفوی، تیموری، ایلخانی، خوارزمشاهی و سلجوقی؛ این در حالی است که هنگامی‌که به بررسی وضعیت ۵ سده ابتدایی دوران اسلامی پرداخته می‌شود، وضعیت دوره‌بندی‌ها مبهم‌تر و مشوش‌تر می‌شود. اصطلاحاتی چون اموی، عباسی، سامانی، آل‌بویه، سده‌های آغازین اسلامی، گذار از دوران ساسانی به اسلامی، پیشاسلجوقی و غیره از جمله دوره‌های سیاسی است که برای تعیین حدود زمانی فرهنگ‌های گذشته در این دوره به کار برده می‌شود. نکتهٔ جالب‌توجه اینجاست که در بسیاری از پژوهش‌های باستان‌شناسی دوران اسلامی نیز با بدیهی انگاشتن این دوره‌بندی‌های سیاسی تلاش‌های گسترده‌ای برای تبیین تمایزهای فرهنگی، اجتماعی یا هنری دو یا چند دوره شده که مطالعات عمیق‌تر و دقیق‌تر آشکارا این پژوهش‌ها را به چالش می‌کشد. البته پژوهشگرانی نیز با نقد این دوره‌بندی‌های سیاسی تلاش‌هایی برای ارائه مرزبندی‌های جدید داشته‌اند تا این حدود قراردادی تناسب و پیوستگی بیشتری با سیر فرهنگی و اجتماعی جوامع انسانی در دوران اسلامی داشته باشد (لاله ۱۳۷۸).

باید توجه داشت که در باستان‌شناسی، هدف شناخت ساختارهای فرهنگی و اجتماعی جوامع گذشته بر اساس مواد فرهنگی برجای مانده است. از طرفی کاملاً بدیهی است که ماهیت سبک و شکل و فرم مواد فرهنگی (از ساده‌ترین ابزارهای روزمره گرفته تا سبک‌های هنری و معماری) بیش از آن‌که به تحولات سیاسی وابسته باشند، به جریان‌ها،

1. Sheila Blair
2. Jonathan Bloom

تعاملات و برهمکنش‌های فرهنگی و همچنین نیازهای اقتصادی و اجتماعی وابسته‌اند. بنابراین شاخه‌ای مانند باستان‌شناسی که هدف آن بررسی تحولات فرهنگی- اجتماعی بر اساس بقایای مادی برجای‌مانده از گذشته است، نمی‌تواند با مبنا قرار دادن تحولات سیاسی و فرازوفرودهای دوره‌های سیاسی، به مقصود خود نائل آید.

بدیهی پنداشتن حیات فرهنگی- اجتماعی دوران اسلامی

اگر تنها پهنه جغرافیایی ایران بزرگ را در دوران اسلامی مبنا قرار دهیم از ابتدای دوران اسلامی با جوامع متعدد زرتشتی، مسیحی، بودایی، یهودی، مانوی، مندایی و انواع گروه‌های مرتبط با گرایش‌های عرفانی و آیین‌های رازآمیز روبرو هستیم. افزون بر این بسیاری از وجوه فرهنگی جوامع مسلمان را نیز باید خارج از چهارچوب مذهبی اسلام مورد بررسی قرار داد. از طرف دیگر یکی از تفاوت‌های آشکاری که میان رویکرد باستان‌شناسی دوران اسلامی با باستان‌شناسی دوران پیش از تاریخ و یا تاریخی وجود دارد این است که امروزه ما به‌عنوان پژوهشگر یا سوژه، در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که دین و آیین اسلام، آیین مسلط بر جامعه است و بخش زیادی از چهارچوب‌های ذهنی و آموزه‌های ما و حتی مباحث روزمرهٔ ماتحت تأثیر قواعد و اندیشه‌های این آیین است. از این‌رو بسیاری از جنبه‌های زندگی جوامع گذشته (مانند باورها، معیشت، روابط اجتماعی و غیره) در دوران اسلامی برای ما کاملاً بدیهی و واضح جلوه می‌کند، به‌نحوی‌که ما به‌عنوان باستان‌شناس آن جنبه‌ها را بی‌نیاز از پژوهش می‌دانیم. هرچند برخی پژوهشگران این ویژگی متمایزکننده را وجهی مثبت قلمداد می‌کنند و اعتقاد دارند از این وجه باستان‌شناسی دوران اسلامی با یافته‌های «ناقص، پراکنده، صامت و شقه‌شده روبرو نیست» (ملاصالحی، ۱۳۷۹: ۲۴)، اما باید توجه داشت که در بسیاری از مطالعات باستان‌شناسی دوران اسلامی نوعی مسامحه و سهل‌انگاری در مورد جنبه‌های پیش‌گفته رخ می‌دهد که به‌صورت کلی می‌توان آن را تسری خوانش امروزی از دین به گذشته دانست که خطایی روش‌شناختی است. به نظر می‌رسد که بسیاری از پژوهشگرانی که در باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران گام می‌زنند، دچار خطای «این-همانی» می‌شوند و انگاره‌های امروزی و مدرن از زندگی و حیات اجتماعی یک جامعه اسلامی را به زندگی و حیات اجتماعی جوامع اسلامی گذشته تعمیم می‌دهند. این نوع نگاه به حیات اجتماعی و فرهنگی جوامع اسلامی گذشته، بسیاری از آیین‌ها و گرایش‌های فکری متفاوت و کمتر شناخته‌شده را از قلم انداخته و منجر به نادیده انگاشتن و حذف بخش مهمی از تاریخ و حیات اجتماعی و فرهنگی ایران می‌شود. این در حالی است که به دلیل گسستی که میان حیات اجتماعی-فرهنگی امروز با دوران پیش از تاریخ و تاریخ وجود دارد، باستان‌شناسان در این گرایش‌ها کمتر با چنین مشکل تقریباً نامرئی رویارو هستند. ازاین‌رو این وضعیت در باستان‌شناسی دوران اسلامی آشکارتر از دو شاخهٔ دیگر است و می‌توان آن را یکی از عواملی دانست که باعث می‌شود تا باستان‌شناسی دوران اسلامی از بررسی ابعاد جزئی و همه‌جانبهٔ جوامع گذشته، نسبت به دو شاخهٔ دیگر باز بماند.

تنوع گستردهٔ مواد فرهنگی برجای‌مانده از دوران اسلامی

از جمله تفاوت‌های دیگر باستان‌شناسی دوران اسلامی با دوران پیش از تاریخ و تاریخی، تنوع بیشتر مواد فرهنگی برجای‌مانده از دوران اسلامی است. به خاطر شرایط تفانومیک[1] یا فرایندهای پس از انباشت، معمولاً در محوطه‌ها و یا بناهای دوران اسلامی، مواد فرهنگی متنوع‌تری، نسبت به دوران تاریخی یا پیش از تاریخ، برجای می‌ماند. برای مثال ما در کمتر محوطهٔ پیش از تاریخ یا تاریخی شاهد به دست آمدن اشیای فلزی سالم، اشیای شیشه‌ای، اشیای چوبی،

1. Taphonomic

پارچه‌ها، چرم و پوست و مواردی ازاین‌دست هستیم. افزون بر این حجم گسترده‌ای از فضاهای معماری و بافت‌های تاریخی، گچ‌بری‌ها، کاشی‌کاری‌ها، نسخ خطی، سنگ‌نگاره‌ها، نقاشی‌ها و غیره نیز وجود دارند که فکر و ذهن باستان‌شناسان دوران اسلامی را به خود جلب و جذب می‌کند. به نظر می‌رسد سرگرم شدن باستان‌شناسان دوران اسلامی و سروکله زدن با این تنوع گسترده، باعث شده که چشم باستان‌شناسان این دوره به انواع دیگر مواد فرهنگی که از محوطه‌ها و آثار این دوران به دست می‌آید، بسته بماند. برای مثال در کمتر محوطه‌ای از دوران اسلامی است که مطالعات گیاه‌باستان‌شناسی، استخوان‌باستان‌شناسی، جانورباستان‌شناسی، زمین‌باستان‌شناسی، ژنتیک‌باستان‌شناسی، اقلیم‌شناسی، آزمایش‌های تاریخ‌گذاری، تحلیل الگوی استقراری، مطالعات چشم‌انداز[۱] و مواردی ازاین‌دست صورت گرفته باشد. از این‌رو به نظر می‌رسد که تنوع و در عین حال زیبایی‌های موجود در برخی از مواد فرهنگی و آثار معماری برجای‌مانده از دوران اسلامی چنان چشم و دل از باستان‌شناسان این دوران ربوده که دیگر جای زیادی برای دانه‌ها و گرده‌های گیاهی، استخوان‌های انسانی و جانوری، تکه سفال‌ها و تکه زغال‌ها نمانده است.

برآیند

طی این نوشتار نخست تلاش کردیم تا با مقدمه‌ای نسبتاً طولانی، نشان دهیم که شکل‌گیری شاخه‌ها و رشته‌های دانشگاهی چگونه بوده و معیارهای تمایز این شاخه‌ها از یکدیگر کدام‌اند. سپس با ارائهٔ تعریفی از باستان‌شناسی، تلاش کردیم تا حدود و ثغور آن را با شاخه‌های نزدیک مانند تاریخ و تاریخ هنر و تاریخ معماری روشن‌تر سازیم و وظایف و اهداف هر یک از آن‌ها را به تلخیص بیان کنیم. سپس تلاش کردیم تا با بررسی بیش از ۱۷۰ پژوهش در حوزهٔ باستان‌شناسی دوران اسلامی، نشان دهیم که رویکرد حاکم بر این پژوهش‌ها بیش از آن‌که باستان‌شناسی باشد، تاریخ هنری است. دلایلی از نظر ما منجر به چنین وضعیتی شده، یکی سبقهٔ تاریخی شکل‌گیری باستان‌شناسی و تخصص پایه‌گذاران و نخستین مدرسان این رشته در ایران و در دانشگاه تهران بود که بیش از آنکه باستان‌شناس باشند، مورخ، مورخ هنر، هنرمند، اسطوره‌شناس و زبان‌شناس بودند و تنها نسل دوم و سوم مدرسان این رشته بودند که در مکاتب باستان‌شناسی پرورش یافته و با نگاه باستان‌شناختی آشنا بودند. علت دوم ماهیت واحدهای درسی باستان‌شناسی دوران اسلامی و همچنین محتوا و منابع این دروس است که پس از گذشت بیش از ۸۰ سال از بنیان‌گذاری این رشته، همچنان عناوین و منابع این دروس، تاریخ هنری و تاریخ معماری هستند و حتی نگارندگان این منابع درسی نیز باستان‌شناس نیستند. علت سومی که به نظر ما در بروز چنین وضعیت نقش داشته، تسلط تاریخ سیاسی در تقسیم‌بندی زمانی و گاهنگاری مورداستفاده توسط باستان‌شناسان دوران اسلامی است. سلطهٔ این تقسیم‌بندی بر دوران اسلامی، مانع از آن شده است که باستان‌شناسان به همان شیوهٔ مرسوم باستان‌شناسی، یعنی تقسیم‌بندی زمانی بر اساس تغییر در سبک مواد فرهنگی، به تدوین چهارچوب گاهنگاری این دوران پرداخته و سپس به تحلیل و توضیح علل این تغییر و تحولات بپردازند. عامل چهارمی که به نظر می‌رسد در وضعیت موجود باستان‌شناسی دوران اسلامی مؤثر است، این است که برخی از باستان‌شناسان تصور می‌کنند که چون ما در حال حاضر نیز در یک جامعهٔ اسلامی زندگی می‌کنیم، بنابراین بسیاری از جنبه‌های زندگی روزمره، از جمله معیشت، باورها و عقاید، نظام اجتماعی و روابط خانوادگی، چندان تغییر

1. Landscape

نداشته و از این‌رو نیازمند پژوهش و تحقیق باستان‌شناختی نیستند[۱]. واپسین عاملی هم که در این نوشتار بررسی شد، تنوع بیشتر مواد فرهنگی برجای‌مانده از دوران اسلامی نسبت به دوران تاریخی یا پیش از تاریخ است. این تنوع باعث می‌شود تا ذهن باستان‌شناسان از برخی از منابع اطلاعاتی ناپیداتر یا بی‌پیرایه‌تر مانند دانه‌ها و گرده‌های گیاهی و بقایای انسانی و جانوری باز مانده و توجه کمتری بدان‌ها شود.

حال اگر بخواهیم این نوشتار نسبتاً طولانی با نتیجه‌ای روشن به پایان ببریم باید گفت که طبق تعریف، معیارهای اصلی باستان‌شناسی را می‌توان گذشته، مواد فرهنگی و جوامع انسانی دانست، اما به نظر می‌رسد که باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران تنها به دو مفهوم نخست، یعنی گذشته و مواد فرهنگی توجه کرده و *جامعه* معیاری گمشده در بیشتر این پژوهش‌هاست. به نظر اگر رویکرد باستان‌شناسی دوران اسلامی در ایران بخواهد نگاه خود را مطالعات و پژوهش‌های دوران اسلامی اصیل‌تر و دقیق‌تر نماید، می‌بایست علاوه بر مطالعه مواد و آثار فرهنگی، گام را فراتر نهاده و به دنبال جوامع پدیدآورندهٔ این آثار باشد، اگرنه تبدیل به مورخ هنری می‌شود که رسالتش مورخِ هنر بودن نیست. به‌عبارت‌دیگر باستان‌شناسی دوران اسلامی پرسش، روش، مهارت و ابزارهای مختص به خود دارد و تاریخِ هنرِ اسلامی نیز پرسش و روش و ابزارهای خود. رسالت باستان‌شناسی دوران اسلامی پرداختن محض به روند تغییرات معماری و تزیینات وابسته به آن در دوران مختلف اسلامی، رصد کردن نرخ تغییرات در طرح و محتوی کتیبه‌های سکه‌ها، توصیف و طبقه‌بندی سفال و یا تاریخچه نقاشی نیست؛ بلکه رسالت باستان‌شناسی دوران اسلامی بیشتر این است که به مخاطب خود بگوید که تحولات فرهنگی، سیاسی، مذهبی و اقتصادی پس از سدهٔ هفتم میلادی، از دریچه مواد فرهنگی چگونه بوده است؟ آیا بر اساس یافته‌های باستان‌شناختی، الگوی بهره‌برداری از منابع، الگوی استقرار، نظام اجتماعی، معیشتی و اقتصادی از دوران ساسانی به اسلامی و یا سایر دوره‌ها، تغییر داشته است یا خیر؟ باستان‌شناسی دوران اسلامی می‌تواند به دنبال آن باشد تا بر اساس مواد فرهنگی و طبیعی به‌دست‌آمده از محوطه‌های باستانی، به ارزیابی نرخ و میزان تغییر و تحولات جوامع شهری و روستایی پس از حمله مغولان بپردازد و نتایج آن را با گزاره‌های تاریخی تطبیق دهد. باستان‌شناس دوران اسلامی می‌تواند به ما بگوید که آیا رواج دوبارهٔ سفالگری در دوران اسلامی به‌واسطهٔ باورهای مذهبی بوده که اجازهٔ استفاده از ظروف طلا و نقره را نمی‌داده، یا به‌واسطهٔ شرایط اقتصادی پس از ورود اسلام است؟ باستان‌شناسی دوران اسلامی می‌تواند به ما بگوید که چرا آمار و الگوی پراکنش محوطه‌های استقراری در سده‌های میانه اسلامی در اکثر مناطق نسبت به قرون نخستین اسلامی به‌صورت چشمگیری بیشتر است؟ باستان‌شناس دوران اسلامی می‌تواند به ما بگوید که بر اساس تحلیل الگوی استقراری، چه تحولاتی در مدیریت زمین و امور زمین‌داری و به‌ویژه اقطاع در دوران اسلامی در مناطق مختلف ایران رخ داده است؟ باستان‌شناس اسلامی می‌تواند بگوید که تحول روابط جوامع کوچ‌رو و یکجانشین در دوران اسلامی چه بوده است؟ یا این‌که آیا ورود باورهای اسلامی تغییری در نظام معیشتی، الگوی تحرک و یا الگوی بهره‌برداری از دام در جوامع کوچ‌رو رخ داده است یا خیر؟ باستان‌شناس دوران اسلامی است که باید بر اساس تحلیل مواد فرهنگیِ موجود در استقرارهای دوران قاجار به ما بگوید که زمینه‌های مادی ورود مدرنیته به ایران چگونه بوده است؟ یا این‌که روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی و فرهنگی ایران با ملل و دُوَل همسایه در طول دوران اسلامی بر اساس مواد فرهنگی چه تغییراتی داشته است؛ و موضوعات فراوانی ازاین‌دست؛ در پایان باید به تأکید گفت که نگاه

۱. البته شاید برخی نیز چنین تصور کنند که چون منابع مکتوب و اسناد فراوانی از این دوران وجود دارد که در خصوص این مسائل صحبت کرده‌اند، لذا ضرورت پژوهش در مورد آن‌ها منتفی می‌گردد.

باستان‌شناختی، نگاهی اصیل و درعین‌حال مستقل است که پرسش، روش، ابزار و هدف خود را دارد و رویکردهای باستان‌شناختی برای نائل شدن به یک شناخت اصیل، ملزم به اتکا بدان‌ها هستند.

منابع

- الچلبی عمار، مارتین ترنر و شین دلمونت (۱۳۹۷)، *درآمدی کوتاه به مغز*، ترجمه محمد یوسفی، تهران: نشر نی.
- توحیدی، سید محمدعلی (۱۳۹۰)، عرصه‌های نوین پژوهش هنر، *کتاب ماه هنر*، مهرماه، شماره ۱۵۷، صص. ۱۳-۴.
- پترسون، اندرو، (۱۳۸۸)، شناخت وجه فلسفی باستان‌شناسی اسلامی؛ باستان‌شناسی اسلامی چیست، ترجمه: بهاره بخشنده، *فصلنامه اثر*، شماره ۴۴، صص. ۱۰۶-۱۰۲.
- خالدیان، ستار و صدیقیان، حسین (۱۳۹۲)، باستان‌شناسی دوران اسلامی، تاریخچه و مفاهیم، *پیام باستان‌شناس*، شماره ۱۹، صص. ۱۳۲-۱۲۱.
- خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۸)، تنوع گونه‌شناختی در آموزش و پژوهش میان‌رشته‌ای، *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، دور اول، شماره ۴، صص. ۸۳—۵۷.
- زارع، شهرام (۱۳۷۹)، نگاهی به برنامه درسی گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، *باستان پژوهی* ۷، صص. ۴ و ۵.
- عبدی، کامیار (۱۳۸۱)، به‌جای سرمقاله «باستان‌شناسی» یا «تاریخ هنر» و یا ...، *مجلهٔ باستان‌پژوهی*، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۱۰، صص. ۸- ۴.
- کیانی فرید، مریم (۱۳۹۰)، نظریه اجتماعی؛ اسلام: طبقه‌بندی در تاریخ؛ بحثی در باب تقسیمات علوم از منظر اندیشمندان متقدم، *سوره اندیشه*، آذر و دی ۱۳۹۰ شماره ۵۴ و ۵۵، صص. ۱۷۸- ۱۷۱.
- لاله، هایده (۱۳۷۸)، باستان‌شناسی دوران اسلامی ایران، *نمایه پژوهش*، سال سوم، صص. ۲۸-۱۷.
- مصوبه شورای عالی برنامه‌ریزی (۱۳۶۵)، *مشخصات کلی، برنامه و سرفصل دروس دوره کارشناسی باستان‌شناسی*، وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- مفتخری، حسین (۱۳۹۰)، *مبانی علم تاریخ*، تهران: سمت.
- ملاصالحی، حکمت الله (۱۳۷۹)، درآمدی بر فقر تفکر نظری در باستان‌شناسی ایران، در: *باستان‌شناسی نظری*، به کوشش شهرام زارع، تهران: جهاد دانشگاهی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، صص. ۲۶-۱.
- ملک شهمیرزادی، صادق (۱۳۹۱)، *ایران در پیش از تاریخ: باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم شهرنشینی*، تهران: سبحان نور.
- نگهبان، عزت‌الله (۱۳۸۵)، *مروری بر پنجاه سال باستان‌شناسی ایران، تهران: سبحان نور*، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- هلزی هال، لوییس ویلیام (۱۳۹۱)، *تاریخ و فلسفهٔ علم: همراه با بحث‌هایی تجربه‌گرایانه دربارهٔ فلسفهٔ علم*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران: نشر سخن.
- Cohen, E., & Lloyd, S. (2014), Disciplinary evolution and the rise of the transdiscipline, *Informing Science: the International Journal of an Emerging Transdiscipline*, 17, pp.189-215.
- Kreber, Carolin (2009), *The University and its Disciplines: Teaching and Learning Within and Beyond Disciplinary Boundaries*, Routledge, Taylor and Francis.
- Renfrew, C. and Bahn, P. (2016), *Archaeology: Theory, Method and Practice*, Thames & Hudson Ltd, London.

گونه‌شناسی و تاریخ‌گذاری گورستان‌های سنگ‌چین شناسایی‌شده در دشت کرمان و منطقه کوهپایه*

امیر حشمدار راوری[1]
سید مهدی موسوی کوهپر[2]

چکیده

گورهای سنگ‌چین از رایج‌ترین شیوه‌های تدفین در مناطق جنوب شرقی ایران، ازجمله استان کرمان است. مشابه این نوع گورها در مناطق وسیعی از ایران و سرزمین‌های مجاور، ازجمله مناطق جنوب غربی ایران، سواحل شمالی و جنوبی خلیج‌فارس، بخش‌هایی از شبه‌قاره هند ازجمله بلوچستان پاکستان و بخش‌هایی از آسیای میانه و افغانستان نیز دیده می‌شود. این گورستان‌ها بر اساس مطالعات انجام‌شده در مناطق مختلف، به بازه زمانی وسیعی از هزاره سوم پیش از میلاد تا دوره ساسانی تاریخ‌گذاری شده‌اند. در این نوشتار با طبقه‌بندی و مطالعه ساختار گورهای سنگ‌چین و داده‌های سفالی به گونه‌شناسی، تاریخ‌گذاری و بررسی الگوی پراکندگی گورستان‌های سنگ‌چین شناسایی‌شده در دشت کرمان و دشت‌های میان‌کوهی اطراف پرداخته شده است. این گورستان‌های سنگ‌چین معمولاً در کوهپایه‌ها و حاشیه دشت‌ها و در نزدیکی منابع آب شکل گرفته‌اند. نتایج این پژوهش نشان داد که عمده این گورستان‌ها را که در بررسی باستان‌شناسی بخش مرکزی شهرستان کرمان[3] شناسایی‌شده‌اند، می‌توان به دوران تاریخی تاریخ‌گذاری کرد. همچنین در این پژوهش تلاش شد تا با بررسی ارتباط این گورها با محوطه‌ها و استقرارهای اطراف به مطالعه شیوه‌های زندگی و معیشت مرتبط با این گورستان‌ها پرداخته شود.

واژگان کلیدی: تدفین، گور سنگ‌چین، دشت کرمان، تاریخ‌گذاری، گونه‌شناسی

درآمد

تدفین‌های سنگ‌چین از رایج‌ترین شیوه‌های تدفین در مناطق جنوب شرقی ایران به شمار می‌روند که بخش زیادی از آثار شناسایی‌شده در بررسی‌های باستان‌شناسی در این مناطق را به خود اختصاص می‌دهند. شناسایی و مطالعه گورهای

* این بررسی در سال ۱۳۹۴ با حمایت اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان کرمان و با مجوز پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری انجام شد.

۱. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

۲. دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس m_mousavi@modares.ac.ir

۳. این بررسی در سال ۱۳۹۴ با حمایت اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان کرمان و با مجوز پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری انجام شد.

سنگ‌چین در جنوب شرقی ایران سابقه نسبتاً زیادی دارد. در سال ۱۸۷۷ میلادی موکلر گزارش بازدید از گورستان بزرگ دمب کوه در منطقه بلوچستان را منتشر کرد (Mockler, 1877: 121-134). پس‌ازآن، اشتاین در دهه ۱۹۳۰ میلادی به بررسی در منطقه پرداخت و تعدادی از گورهای گورستان دمب کوه را کاوش کرد (Stein, 1937: 70-76). از آن زمان تعداد زیادی گورستان سنگ‌چین در داخل مرزهای ایران و مناطق هم‌جوار شناسایی و یا کاوش شده است. در استان کرمان تعداد بسیار زیادی از این نوع گورستان‌ها وجود دارد که نمونه‌های آن در مناطقی مانند سرآسیاب و زرند (Lamberg-Karlovsky & Humphries, 1968: 275, Fig. 3)، بردسیر (خسروزاده و عالی، ۱۳۸۴؛ خسروزاده، ۱۳۸۶: ۹۰)، جیرفت (علیدادی سلیمانی، ۱۳۸۳)، بافت (توفیقیان، ۱۳۸۲)، سیرجان (حاتمی، ۱۳۸۳)، رودبار جنوب (دانشی، ۱۳۹۷) و بسیاری از مناطق دیگر شناسایی و معرفی شده‌اند.

علاوه بر بررسی‌های سطحی بخشی از اطلاعات ما درباره این شیوه تدفین از کاوش‌های باستان‌شناسی به‌دست آمده است. برای مثال می‌توان به کاوش در گورستان‌های دمب کوه (Stein, 1937: 70-76)، سرآسیاب کرمان (Lamberg-Karlovsky & Humphries, 1968)، رمشک جازموریان (چوبک، ۱۳۹۲: ۱۶۸–۱۴۴)، قصر ابونصر (Whitcomb, 1985: 210-216)، میناب (شاملو، ۱۳۵۱: ۱۲۸–۱۲۷)، حاجی‌آباد هرمزگان (یاسی، ۱۳۵۴: ۱۱۴)، بیشه زرد فارس (Stein, 1936: 159) و همچنین مجموعه‌های خارج از ایران اشاره کرد. متأسفانه ازآنجاکه عمده قبور شناسایی‌شده، در دوره‌های مختلف تاریخی مورد دستبرد قرار گرفته و تخریب شده‌اند، مطالعه آن‌ها دشوار است. از طرف دیگر از تعدادی از گورستان‌های سنگ‌چین کاوش‌شده در جنوب شرقی ایران گزارش کاملی وجود ندارد که بتواند تصویری جامع از وضعیت گورها در اختیار ما قرار دهد. همچنین تعداد گورهای کاوش‌شده به نسبت تعداد و تنوع گورهای شناسایی‌شده در بررسی‌های سطحی بسیار اندک است و در نتیجه نمی‌تواند دیدی همه‌جانبه از تنوع این گورها ارائه دهد. ازاین‌رو همچنان عمده اطلاعات ما درباره ساختار و وضعیت گورهای سنگ‌چین، حداقل در جنوب شرقی ایران از بررسی‌های سطحی به دست می‌آید.

در بررسی انجام‌شده در دشت کرمان و دشت‌های میان‌کوهی اطراف نمونه‌هایی از این گورستان‌ها شناسایی شد که می‌تواند به اطلاعات ما درباره گورهای سنگ‌چین جنوب شرقی ایران و محدوده پراکنش آن‌ها بیفزاید. در این پژوهش به معرفی، بررسی و گونه‌شناسی این گورستان‌ها پرداخته شده و تلاش خواهد شد تا بر اساس مواد فرهنگی سطحی شناسایی‌شده، تاریخی نسبی برای این گورستان‌ها پیشنهاد شود.

جغرافیای طبیعی

محدوده مکانی این پژوهش بخش‌هایی از دشت کرمان و کوهپایه‌ها و دشت‌های میان کوهی اطراف این دشت را در برمی‌گیرد. دشت کرمان با ارتفاع حدود ۱۷۷۵ متر از سطح دریا و مساحت تقریبی ۲۵۰۰ کیلومترمربع در میان دو رشته از کوه‌های مرکزی ایران محصور شده است و از طریق چند گذرگاه طبیعی با مناطق اطراف ارتباط دارد. این دشت از سمت شرق با کوه‌های کوهپایه و سه‌کنج، از جنوب با کوه‌های جوپار و دختر، از غرب با کوه باداموئیه و کوه‌های داوران و از شمال با کوه درمنو محدود شده است (انگلیش، ۱۳۹۰: ۲۹–۲۷). کوه‌های شرقی دشت کرمان که بخشی از رشته‌کوه کوهبنان به شمار می‌روند این دشت را از کویر لوت جدا می‌کنند. در میان این کوه‌ها دشت‌های میانکوهی کوچکی وجود دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به دشت‌های درختنگان و فوسک در منطقه کوهپایه اشاره کرد. ازآنجاکه دره‌ها و

گذرگاه‌های طبیعی منطقه کوهپایه، ازجمله دره درّان دشت کرمان را با شهداد مرتبط می‌کند، این منطقه در گذشته از اهمیت ارتباطی زیادی برخوردار بوده است.

بخش وسیعی از منطقه موردمطالعه در این پژوهش بر روی کمربند خشک جغرافیایی قرار گرفته است. میانگین بارش سالانه در شهر کرمان در بازه زمانی سال‌های ۱۹۵۱ تا ۲۰۱۰ میلادی برابر با ۱۴۸ میلی‌متر بوده است (همان: ۳۵). با توجه به کمبود باران، اکثر رودهای دشت کرمان از نوع رودهای کوچک فصلی و دارای دبی آب اندک هستند که بیشتر در مناطق کوهستانی و کوهپایه‌ای جریان دارند. شرایط در منطقه کوهپایه به‌واسطه جریان رودخانه درختنگان یا شهداد که از کوه‌های شمالی و شمال‌شرقی کرمان سرچشمه می‌گیرد و بزرگ‌ترین رودخانه منطقه محسوب می‌شود متفاوت است. این رودخانه که دارای جریان دائمی است، از به هم پیوستن چند رودخانه فصلی و دائمی کوچک، ازجمله رودخانه‌های محمدشاه، سیدی، وامق‌آباد (کوهپایه)، فوسک، کوه خفتان و دره‌سختی تشکیل می‌شود و به سمت شهداد ادامه مسیر می‌دهد. وجود رودخانه درختنگان موجب رونق کشاورزی و شکل‌گیری روستاهای متعدد در این منطقه شده است. از دیگر رودخانه‌های منطقه کوهپایه می‌توان به رودخانه فصلی خراشکن در منطقه درّان اشاره کرد. وجود منابع آب مهم‌ترین عامل مؤثر در پراکنش گورستان‌های سنگ‌چین در منطقه است. ازاین‌رو با توجه به جریان سرشاخه‌های متعدد رودخانه شهداد در منطقه کوهپایه، عمده گورستان‌های سنگ‌چین در این منطقه متمرکز هستند (تصویر ۱).

پراکندگی گورستان‌های سنگ‌چین در دشت کرمان و منطقه کوهپایه

درمجموع در بررسی منطقه در ۲۶ محل شواهد گورهای سنگ‌چین شناسایی شد که ۷ مورد آن مجموعه‌های کوچکی است که کمتر از ۱۰ گور را در خود جای داده‌اند. در بررسی پراکندگی گورستان‌های سنگ‌چین منطقه می‌توان گفت که تقریباً تمامی این گورستان‌ها در زمین‌های هموار حاشیه دشت‌ها و یا در داخل دشت‌های میان کوهی کوچک قرار دارند و هیچ اثری از این شیوه تدفین در بخش‌های میانی دشت‌های بزرگی مانند دشت کرمان دیده نمی‌شود. همچنین تمامی این گورستان‌ها در حاشیه و یا در فاصله اندکی نسبت به منابع آب سطحی مانند چشمه‌ها، رودها و یا مسیل‌ها قرار گرفته‌اند. این وضعیت در اکثر گورستان‌های سنگ‌چین در دیگر نقاط ایران نیز دیده می‌شود (خسروزاده، ۱۳۸۶: ۹۲؛ Lamberg-Karlovsky & Humphries, 1968: 271). نزدیکی به منابع آب علاوه بر ایجاد دسترسی مناسب به آب برای استقراهای احتمالی، دسترسی به قلوه‌سنگ‌های لازم برای ساخت گورها را میسر می‌ساخته است. همچنین عمده گورستان‌های سنگ‌چین شناسایی‌شده در مسیر گذرگاه‌های ارتباطی طبیعی قرار دارند که امکان ارتباط دشت کرمان را با مناطق اطراف فراهم می‌کرده‌اند.

در داخل دشت وسیع کرمان که با محدودیت آب‌های سطحی روبرو است، گورهای سنگ‌چین تنها در حاشیه دشت ایجاد شده و بخش‌های میانی دشت اثری از این گورها دیده نمی‌شود. شاخص‌ترین گورستان سنگ‌چین شناسایی‌شده در دشت کرمان گورستان کهنوج مدیم است که در حاشیه یک کوه منفرد و اطراف یک چشمه کوچک در شمال دشت شکل گرفته است. در دشت‌های کوچک میان کوهی منطقه کوهپایه، مانند درختنگان و فوسک به دلیل وجود جریان‌های آب سطحی در مرکز دشت وضع تا حدی متفاوت است. در اینجا تعداد گورستان‌ها در بخش‌های میانی دشت‌ها و اطراف جریان‌های آب بیشتر است. از این میان می‌توان به گورستان‌های ده شیب، دوغنان، ده قاضی و باغ حسین‌بیگ در منطقه درختنگان و گورستان‌های فوسک ۱ تا ۳، رز بیشه، نصرآباد و برسرخ در دشت فوسک اشاره کرد. علاوه بر این گورستان‌های شاخص تعداد زیادی گورستان کوچک در بخش‌های مختلف منطقه وجود دارد.

بررسی ساختار و گونه‌شناسی گورهای سنگ‌چین شناسایی‌شده

علیرغم تنوع و تفاوت ساختار و مصالح گورهای سنگ‌چین شناسایی‌شده در جنوب شرقی ایران، در یک تقسیم‌بندی کلی، این گورها به دو دسته گورهای پشته‌سنگی و استوانه‌ای تقسیم‌بندی شده‌اند (خسروزاده، ۱۳۸۶: ۹۱–۸۹). عمده گورهای سنگ‌چین شناسایی‌شده در دشت کرمان و منطقه کوهپایه از نوع گورهای پشته‌سنگی هستند که با استفاده از سنگ‌های موجود در محل، یعنی قلوه‌سنگ‌های رودخانه‌ای و در برخی موارد تخته‌سنگ‌های بزرگ ساخته‌شده‌اند. نوع سنگ‌های استفاده‌شده در ساخت گورها و به‌تبع آن، ساختار گورها تابع مصالح طبیعی موجود در منطقه است. ازاین‌رو، با توجه به تنوع سنگ‌های قابل‌استفاده، این گورها ازنظر مصالح و فرم متنوع‌اند و در برخی از گورستان‌ها بیش از یک نوع گور دیده می‌شود. عمده گورها بر بسترهای خاکی و شنی ایجاد شده و نمونه‌های ایجادشده بر بسترهای سنگی و صخره‌ای کمتر به چشم می‌خورند. رنگ و جنس خاک سطح بسیاری از گورها با زمین‌های اطراف متفاوت است که می‌تواند نشان‌دهنده زیرورو شدن خاک در اثر حفر زمین به‌منظور ایجاد چاله تدفین باشد. به‌طورکلی گورهای سنگ‌چین شناسایی‌شده در منطقه را می‌توان از لحاظ ساختار سنگ‌چین سطحی به چند دسته به شرح زیر تقسیم‌بندی کرد. شایان‌ذکر است که با توجه به حفاری‌های غیرمجاز و همچنین استفاده از سنگ‌های سطح گورها برای ساخت‌وسازهای بعدی که آسیب‌های جدی به بسیاری از گورها وارد کرده است، تشخیص و تفکیک فرم بسیاری از گورها ممکن نیست.

ساده‌ترین و رایج‌ترین گورهای شناسایی‌شده، گورهایی هستند که در سطح آن‌ها انباشتی از سنگ با قاعده مدور و یا بیضی‌شکل دیده می‌شود. ابعاد این سنگ‌چین‌ها در گورستان‌های مختلف متفاوت و قطر آن‌ها از ۱ تا ۶ متر و ارتفاع آن‌ها از ۳۰ سانتیمتر تا ۱ متر متغیر است. همچنین ابعاد قلوه‌سنگ‌های استفاده‌شده در ساخت این سنگ‌چین‌ها نیز متفاوت و تابع سنگ‌های موجود در اطراف گورستان است. در مناطق نزدیک به مسیل‌ها که قلوه‌سنگ‌های بزرگ در دسترس است، از این سنگ‌ها برای ساخت گورها استفاده شده و در بخش‌های میانی دشت‌ها و مناطق دور از مسیل‌ها سنگ‌های کوچک‌تر به‌کار گرفته شده‌اند. معمولاً در میان سنگ‌های قرارگرفته در سطح گور حجم زیادی از خاک دیده می‌شود. به نظر می‌رسد که در بسیاری از موارد ابتدا پشته کوچکی از خاک بر سطح گور ایجاد شده و سپس سطح آن با سنگ و یا مخلوط سنگ و خاک پوشیده شده است. نمونه این گورها در گورستان‌هایی مانند ده شیب، کهنوج مدیم، دوغنان، فوسک ۲ و ۳، رز بیشه، بر سرخ و ده قاضی و همچنین در بسیاری از گورستان‌های کوچک و پراکنده در منطقه کوهپایه و اطراف دشت کرمان قابل‌مشاهده است (تصویر ۲).

در تعداد اندکی از گورها در مناطقی مانند گورستان فوسک ۲ و ۳ و گورستان‌های کوچک سرآسیاب درختنگان و پشته‌شیران یک یا دو تخته‌سنگ بزرگ در یک یا دو سوی گور قرار داده شده و اطراف آن‌ها با مخلوطی از سنگ‌های کوچک‌تر و خاک پوشیده شده است. در برخی از موارد، مانند برخی از گورهای گورستان کهنوج مدیم، این تخته‌سنگ‌ها چنان بزرگ‌اند که به نظر می‌رسد بدون تکان دادن آن‌ها فضای زیر آن‌ها برای تدفین استفاده شده و سپس در کنار این سنگ‌های بزرگ انباشتی از قلوه‌سنگ ایجاد شده است (تصویر ۳). استفاده از حفره‌های طبیعی برای ایجاد تدفین در منطقه فوسک نیز دیده می‌شود. در اینجا ورودی سه حفره کوچک طبیعی ایجادشده در دل صخره‌ها با تخته‌سنگ‌هایی که امروزه از جای خود جابجا شده‌اند مسدود شده است و به نظر می‌رسد که از این فضاها جهت تدفین استفاده شده باشد. البته با توجه به کمبود شواهد، انتساب کاربری تدفینی به این حفره‌ها باید بااحتیاط انجام شود.

در دسته دیگری از قبور سنگ‌چین منطقه مانند گورستان‌های باغ حسین‌بیگ، درّان و برخی گورهای گورستان فوسک ۳ محدوده گور به شکل مدور و یا بیضی و با استفاده از قلوه‌سنگ‌های بزرگ مشخص و محدود شده است. قطر

این سنگ‌چین‌ها از ۱ تا ۶ متر متغیر است. در اکثر گورهای این نوع، جنس و رنگ خاک داخل گور با زمین‌های اطراف متفاوت است که می‌تواند نشان‌دهنده زیرورو شدن خاک در اثر حفر زمین باشد. در بیشتر گورها فضای داخل سنگ‌چین گور تا سطح سنگ‌چین اطراف با سنگ‌های کوچک و خاک پر شده است (تصویر ۴). معمولاً سنگ‌چین‌های دور گورها با قلوه‌سنگ‌های رودخانه‌ای ساخته شده‌اند و تنها در گورستان کوچک نصرآباد که شامل حدود ۸ گور می‌شود، سنگ‌چین‌های اطراف گور که به شکل مدور هستند، با استفاده از سنگ‌های تخت قهوه‌ای‌رنگ و در دو یا سه رج، به‌صورت خشکه‌چین و یا با ملات گل ایجاد شده‌اند. بخش میانی این گورها تا سطح بالای سنگ‌چین با خاکی به رنگ روشن پر شده است (تصویر ۷).

نوع دیگر گورها در گورستان کوچک فوسک ۱ دیده می‌شود. در اینجا گورها با پشته‌های نسبتاً بزرگ ساخته‌شده از قلوه‌سنگ‌های بزرگ به‌صورت خشکه‌چین و به شکل مخروط ناقص مشخص شده‌اند. ارتفاع این سنگ‌چین‌ها که به‌صورت خطی در امتداد یک مسیل شکل گرفته‌اند حدود ۱.۵ متر است و قطر آن‌ها به بیش از ۲ متر می‌رسد. نسبت ارتفاع به قاعده این گورها به نسبت سایر انواع بیشتر است و معمولاً بخش میانی آن‌ها کاملاً خالی است. نمونه این گورها به تعداد اندک در گورستان کهنوج مدیم هم قابل‌مشاهده است.

به‌جز معدود شواهد قابل‌مشاهده در مقطع ایجادشده در برخی از گورهای سنگ‌چین (تصاویر ۶ و ۷)، یافته‌های بررسی سطحی اطلاعاتی درباره ساختار داخلی گورها در اختیار ما قرار نمی‌دهد. در حقیقت اطلاعات ما درباره ساختار داخلی گورهای سنگ‌چین جنوب شرق از کاوش‌های انجام‌شده در تعدادی از گورستان‌ها مانند سرآسیاب، قصر ابونصر، رمشک و دمب کوه و یا ساختارهای آشکارشده در اثر کاوش غیرمجاز به‌دست آمده است. از این میان گورستان سرآسیاب که در فاصله ۲۵ کیلومتری شمال غربی شهر کرمان و ۹ کیلومتری شمال شرقی گورستان کهنوج مدیم قرار دارد، نزدیک‌ترین محوطه کاوش‌شده به منطقه موردنظر در این پژوهش است. کاوش باستان‌شناسان آمریکایی به سرپرستی لمبرگ–کارلوسکی در این گورستان اطلاعات ارزشمندی در زمینه ساختار گورهای سنگ‌چین و همچنین مواد فرهنگی و تاریخ‌گذاری آن‌ها در اختیار ما قرار داده است. در این گورستان که نخستین بار توسط اشتاین شناسایی‌شده است، بیش از ۱۷۰ گور وجود دارد که لمبرگ–کارلوسکی و هامفریز آن‌ها را به اوایل هزاره اول پیش‌ازمیلاد تاریخ‌گذاری کرده‌اند (Stein, 1937: 163-165; Lamberg-Karlovsky & Humphries, 1968: 269). ابعاد این گورها که از نوع پشته‌سنگی هستند متفاوت است و گورهای بسیار کوچک تا گورهایی با ارتفاع ۱ و قطر ۵ متر را در برمی‌گیرند. ساختار داخلی گورها به شکل مدور و با استفاده از لاشه‌سنگ ایجاد شده و این فضای مدور با استفاده از سنگ‌چین‌هایی به چند بخش تقسیم شده است و بدین ترتیب هر گور معمولاً دارای چند چاله یا اتاقک تدفین است. پس از قرار دادن جسد در داخل گور، روی این قسمت با انباشتی از لاشه‌سنگ به‌صورت پشته‌سنگی پوشیده می‌شده است (Lamberg-Karlovsky & Humphries, 1968: 269-270).

یافته‌های سطحی

سفال مهم‌ترین و فراوان‌ترین ماده فرهنگی منقول یافته‌شده در سطح گورستان‌های سنگ‌چین در کل منطقه است. بااین‌حال وضعیت پراکنش و تراکم سفال در سطح گورستان‌های مختلف متفاوت است. درحالی‌که در سطح برخی گورستان‌های کوچک‌تر هیچ اثری از قطعات سفال و یا سایر مواد فرهنگی منقول دیده نمی‌شود و یا پراکندگی آن بسیار اندک است، تراکم سفال در سطح برخی دیگر از گورستان‌ها زیاد و قابل‌توجه است. همچنین سفال‌های پراکنده در سطح

گورستان‌های مختلف تفاوت‌های بسیاری از نظر تکنیک ساخت، پخت، ضخامت، آمیزه، تزیین و سایر ویژگی‌ها دارند. بااین‌حال، به‌طورکلی می‌توان گفت که عمده سفال‌های شناسایی‌شده از نوع سفال‌های ساده‌اند که سطح برخی از آن‌ها با پوشش گلی غلیظ و یا رقیق پوشیده شده است. علیرغم شناسایی سفال‌های منقوش در گورهای کاوش‌شده در گورستان سنگ‌چین سرآسیاب (*Ibid*: 272)، تعداد سفال‌های منقوش در سطح گورستان‌های شناسایی‌شده در منطقه بسیار اندک است. تنها پنج قطعه سفال با نقش هندسی به رنگ سیاه بر زمینه نخودی از محوطه رز بیشه و یک قطعه سفال با یک نوار رنگی پهن قرمز در میانه ظرف در سطح گورستان ده شیب مشاهده شد. از دیگر تزیینات قابل‌مشاهده در سطح سفال‌ها که به تعداد بسیار اندک دیده می‌شود، نقوش کنده و فرورفته به اشکال هندسی ساده شامل مثلث، - لوزی و خطوط مواج و زیگزاگی منفرد یا موازی و همچنین تزیین‌های طنابی است. اگرچه در ساخت سفال‌ها از هر دو تکنیک چرخ‌ساز و دست‌ساز استفاده شده، تعداد سفال‌های چرخ‌ساز به‌مراتب بیشتر است. همچنین عمده سفال‌های موجود در سطح گورستان‌های سنگ‌چین منطقه دارای پخت کافی هستند.

عمده سفال‌های سطحی شامل فرم‌های خمره و کاسه در اندازه‌های مختلف هستند و کوزه‌ها درصد کمتری از سفال‌ها را به خود اختصاص می‌دهند. خمیره سفال‌ها عمدتاً به رنگ‌های قرمز، آجری، نارنجی، قهوه‌ای و خاکستری است و گاه سطح سفال با پوشش گلی به رنگ‌های نخودی، کرم و همچنین رنگ‌های طیف قرمز پوشیده شده است. در برخی از سفال‌های نخودی‌رنگ، یک نوار نسبتاً قطور از پوشش گلی با رنگ‌های طیف قرمز در زیر لبه و در بیرون ظرف کشیده شده است. آمیزه بیشتر سفال‌ها شن درشت، شن ریز، ماسه و گاه آهک به مقدار زیاد است که معمولاً این ذرات در سطح سفال نیز قابل‌لمس و مشاهده هستند. سفال‌های گورستان‌های مختلف از لحاظ ظرافت و ضخامت نیز تنوع زیادی دارند. درحالی‌که در برخی گورستان‌ها مانند فوسک ۲ و ۳ عمده سفال‌ها از نوع سفال‌های ظریف و متوسط هستند، در گورستان‌هایی مانند گورستان ده‌شیب خمره‌های بزرگ و سفال‌های زمخت اکثریت قطعات سفالی را تشکیل می‌دهند. در سطح این گورستان تعداد بسیار زیادی خمره‌های بزرگ شکسته با خمیره آجری و پوشش گلی نخودی غلیظ دیده می‌شود که عمدتاً مربوط به دوره اشکانی هستند.

در سطح برخی گورستان‌ها مانند فوسک ۲ و ۳ تراکم قطعات سفال خردشده بسیار زیاد است و گاه می‌توان قطعات متعلق به یک ظرف واحد را در اطراف یک گور سنگ‌چین مشاهده کرد. این موضوع می‌تواند نشان‌دهنده قرار دادن ظروف سالم بر سطح گورها و یا شکستن تعمدی ظروف در سطح گور باشد. در سطح سه گور در گورستان‌های کهنوج مدیم، فوسک ۳ و رز بیشه ظروف سفالی نسبتاً سالم که تا نیمه در داخل خاک قرار گرفته و بخش بالایی آن‌ها بیرون از خاک مانده بود مشاهده شد (تصویر ۸). از طرفی مطالعات مردم‌شناسی صورت گرفته در منطقه نشان داد که رسم شکستن ظروف سفالی حاوی آب بر سطح گور به‌عنوان نماد پایان عمر، بخشی از آیین تدفین در منطقه بوده که شواهد آن به‌طور گسترده در گورستان‌های اسلامی متأخر دیده می‌شود و تا زمان معاصر نیز ادامه داشته است. این احتمال وجود دارد که وجود قطعات سفالی شکسته بر روی گورهای سنگ‌چین دوران تاریخی منطقه نشان‌دهنده تداوم این آیین از دوران تاریخی تا زمان معاصر باشد.

علاوه بر سفال، مواد فرهنگی منقول دیگر به تعداد بسیار اندک در سطح برخی گورستان‌ها دیده می‌شود. در گورستان‌های ده شیب و دوغنان قطعات شکسته سنگ‌ساب، در گورستان‌های فوسک ۲ و نصرآباد قطعات سرباره ذوب فلز به تعداد بسیار اندک و در گورستان کهنوج مدیم قطعات سفال تغییرشکل‌یافته و جوش‌کوره قابل‌مشاهده است. علاوه بر این، تعدادی ابزار سنگی در سطح بعضی گورهای گورستان سنگ‌چین چاری در جنوب دشت کرمان مشاهده شد.

جمع‌آوری سنگ‌های رنگی و همچنین قطعات سفال و ابزار سنگی از محوطه‌های باستانی اطراف و قرار دادن آن‌ها بر سطح گورها رسمی است که شواهد آن در برخی از گورستان‌های دوره اسلامی متأخر و معاصر مانند ده شیب، بیدوئیه و انارستان کوهپایه نیز دیده می‌شود.

ارتباط با محوطه‌ها و سازه‌های مجاور

بحث ارتباط گورستان‌های سنگ‌چین با محوطه‌های استقراری از موضوعات مهم در بررسی این گورستان‌ها به شمار می‌رود که می‌تواند اطلاعات مفیدی درباره شیوه زندگی و معیشت جوامع گذشته در اختیار ما قرار دهد. بااین‌حال، در وضعیت حاضر و با توجه به تغییر چشم‌انداز منطقه در اثر توسعه کشاورزی و ساخت‌وساز در داخل دشت‌ها، اظهارنظر درباره ارتباط گورستان‌ها با محوطه‌های استقراری دشوار است. از میان گورستان‌های سنگ‌چین شناسایی‌شده در این منطقه، گورستان درّان در فاصله حدود ۳۰ متری سازه موسوم به قلعه درّان قرار دارد که بر فراز تپه‌ای طبیعی در شمال این گورستان واقع شده است. فقدان قطعات سفال در سطح گورستان درّان امکان برقراری ارتباط گاه نگاری میان این گورستان و قلعه را غیرممکن می‌کند. همچنین در مرکز دشت فوسک که تعداد زیادی گورستان سنگ‌چین در آن وجود دارد، بقایای یک قلعه دیده می‌شود که در اثر توسعه کشاورزی آسیب بسیاری دیده است. اگرچه قطعات سفال تا شعاع نسبتاً زیادی در اطراف قلعه پراکنده است، با توجه به تغییر پراکنش طبیعی سفال در اثر شخم‌های مکرر، تخمین وضعیت نخستین پراکنش سفال و بررسی احتمال وجود استقرار در اطراف قلعه دشوار است. به‌جز این موارد، در اطراف هیچ گورستان سنگ‌چین دیگری شواهدی از استقرارهای بزرگ و دائمی دیده نمی‌شود. بااین‌حال در اطراف و در داخل بسیاری از گورستان‌های سنگ‌چین منطقه، خصوصاً در منطقه فوسک بقایای سازه‌های معماری سنگ‌چین با پلان و ساختار بسیار ساده وجود دارد که احتمالاً می‌توان آن‌ها را هم‌دوره و در ارتباط با این گورستان‌ها دانست. تمام این ساختارها با یک ردیف سنگ‌های بسیار بزرگ که با فاصله از هم قرار گرفته‌اند، ایجاد شده‌اند. برای مثال در حاشیه جنوبی گورستان فوسک ۲ سازه‌ای با فرم کلی مدور به قطر حدود ۱۹ متر دیده می‌شود که محدوده کلی آن با یک ردیف سنگ‌های بسیار بزرگ مشخص شده است (تصویر ۹). در سطح این سازه بزرگ چند قطعه سرباره ذوب فلز مشاهده شد. مشابه این سازه در اطراف برخی گورستان‌های دیگر مانند گورستان بر سرخ نیز دیده می‌شود که دو سوی ورودی آن با دو تخته‌سنگ بزرگ مشخص شده است. علاوه بر سازه بزرگ واقع در حاشیه جنوبی گورستان فوسک ۲، در داخل این گورستان نیز بقایای معماری سنگ‌چین، شامل فضاهای مدور و یا راست‌گوشه دیده می‌شود که محدوده آن‌ها با یک ردیف از سنگ‌های بسیار بزرگ که با فاصله از هم قرار گرفته‌اند مشخص شده است. همچنین در این گورستان بقایای دیوارهای بزرگ و طولانی به‌صورت موازی به طول حدود ۱۰ تا ۲۰ متر قابل مشاهده است. با توجه به نهشته‌گذاری و همچنین استفاده از سنگ‌های این سازه‌ها برای ساخت‌وسازهای بعدی، مشخص کردن پلان و کاربری بسیاری از آن‌ها ممکن نیست.

در گورستان رز بیشه، در شمال شرقی گورستان فوسک ۲ نیز سه محدوده وسیع با استفاده از یک ردیف سنگ‌های بزرگ ایجاد شده‌اند. در داخل بعضی از این محدوده‌ها یک یا چند تدفین سنگ‌چین قرار دارد. نمی‌توان با قطعیت درباره ماهیت و کارکرد این فضاها و همچنین ارتباط زمانی آن‌ها با قبور سنگ‌چین اظهارنظر کرد. بااین‌حال در صورت پذیرفتن هم‌زمانی آن‌ها با تدفین‌ها، به نظر می‌رسد که این سنگ‌چین‌ها با هدف محصور کردن و یا جدا کردن برخی از تدفین‌ها از سایرین ایجاد شده‌اند و می‌توانند نشان‌دهنده وجود نوعی سلسله‌مراتب در میان گورهای این گورستان باشند. بر فراز

یک تپه طبیعی کوچک که در شمال این بخش واقع شده است نیز یک سنگ‌چین پشته‌ای دیده می‌شود که با سه ردیف سنگ‌چین طولی که هر کدام در یک رج در دامنه تپه ساخته شده‌اند محصور شده است. دیوارهای سنگ‌چین در گورستان فوسک ۲ با تکنیک متفاوتی ساخته شده‌اند؛ بدین‌صورت که دو سطح داخلی و خارجی دیوار با قلوه‌سنگ‌های بزرگ ساخته شده و بخش میانی آن‌ها با سنگ‌های کوچک‌تر پر شده است. همچنین در محوطه کهنوج مدیم هم بقایای سازه‌های سنگ‌چینی دیده می‌شود که در شاخص‌ترین آن‌ها با استفاده از یک دیوار خشکه‌چین فضای خالی زیر یک سنگ طبیعی بسیار بزرگ محدود شده و مورداستفاده قرار گرفته است.

وجود این سازه‌های سنگ‌چین می‌تواند در شناخت کاربری و شیوه سکونت مرتبط با گورستان‌ها راهگشا باشد. در حقیقت اگرچه برخی از گورستان‌های سنگ‌چین در فاصله نزدیکی از بناهایی مانند قلعه‌های درّان و فوسک قرار دارند، بااین‌حال در وضعیت فعلی و با توجه به فقدان استقرارهای بزرگ در اطراف بسیاری از گورستان‌ها و همچنین وجود شواهد فعالیت‌های موقت مانند سازه‌های سنگ‌چین ساده، به نظر می‌رسد که بیشتر این گورستان‌ها بی‌ارتباط با استقرار دائمی بوده‌اند و با استقرارهای موقت ارتباط داشته‌اند. بااین‌حال این تنها یک احتمال است که نیاز به بررسی‌های بیشتر دارد.

تاریخ‌گذاری گورستان‌های سنگ‌چین دشت کرمان و منطقه کوهپایه

به‌طورکلی گورستان‌های سنگ‌چین منطقه جنوب شرقی ایران و مناطق اطراف به بازه زمانی وسیعی از حداقل هزاره سوم ق.م تا پایان دوره ساسانی تاریخ‌گذاری شده‌اند. بر اساس شواهد به نظر می‌رسد که برخی از این گورستان‌ها در بیش از یک دوره مورداستفاده بوده‌اند (خسروزاده، ۱۳۸۶: ۹۲). بااین‌حال در دشت کرمان و منطقه بررسی‌شده شواهدی دیده نمی‌شود که بر اساس آن بتوان گورستان‌های سنگ‌چین را با دوران پیش از هخامنشی مرتبط دانست. در حقیقت به دلیل محدودیت‌های زیست‌محیطی، در منطقه دشت کرمان و مناطق پیرامونی محوطه‌های چندانی از دوران پیش‌ازتاریخ شناسایی نشده است.

بر اساس مواد فرهنگی یافت شده در گورستان‌های سنگ‌چین به نظر می‌رسد که تعداد این نوع تدفین‌ها در دوره اشکانی به اوج رسیده و اگرچه در دوره ساسانی نیز ادامه یافته اما تعداد و وسعت گورستان‌های سنگ‌چین شناسایی‌شده از این دوره نسبت به دوره قبل کاهش یافته است. باید اشاره کرد که سنت استفاده از سنگ در تدفین‌های دوران اسلامی این منطقه تداوم یافته و خصوصاً در منطقه کوهپایه قلوه‌سنگ‌های رودخانه‌ای رایج‌ترین مصالح ساخت گورها تا دوره متأخر و معاصر هستند. در این گورستان‌ها محدوده قبرها به‌صورت بیضی یا مستطیل شکل با یک یا چند رج قلوه‌سنگ مشخص شده و بخش میانی نیز با خاک پر شده است (تصویر ۱۰). این موضوع به‌نوعی می‌تواند نشان‌دهنده تداوم سنت‌های تدفین در منطقه باشد.

جمع‌بندی

به‌مانند بسیاری از بررسی‌های باستان‌شناسی انجام‌شده در جنوب شرقی ایران، گورستان‌های سنگ‌چین تعداد زیادی از محوطه‌های شناسایی‌شده در بررسی بخش مرکزی شهرستان کرمان را تشکیل می‌دهند. بررسی پراکنش این گورستان‌ها نشان می‌دهد که عمده آن‌ها در حاشیه دشت‌ها و مناطق کوهپایه‌ای قرار دارند و معمولاً در فاصله کمی از منابع آب سطحی، خصوصاً رودخانه درختنگان یا شهداد و سرشاخه‌های آن شکل گرفته‌اند. اگرچه تمامی گورهای شناسایی‌شده در

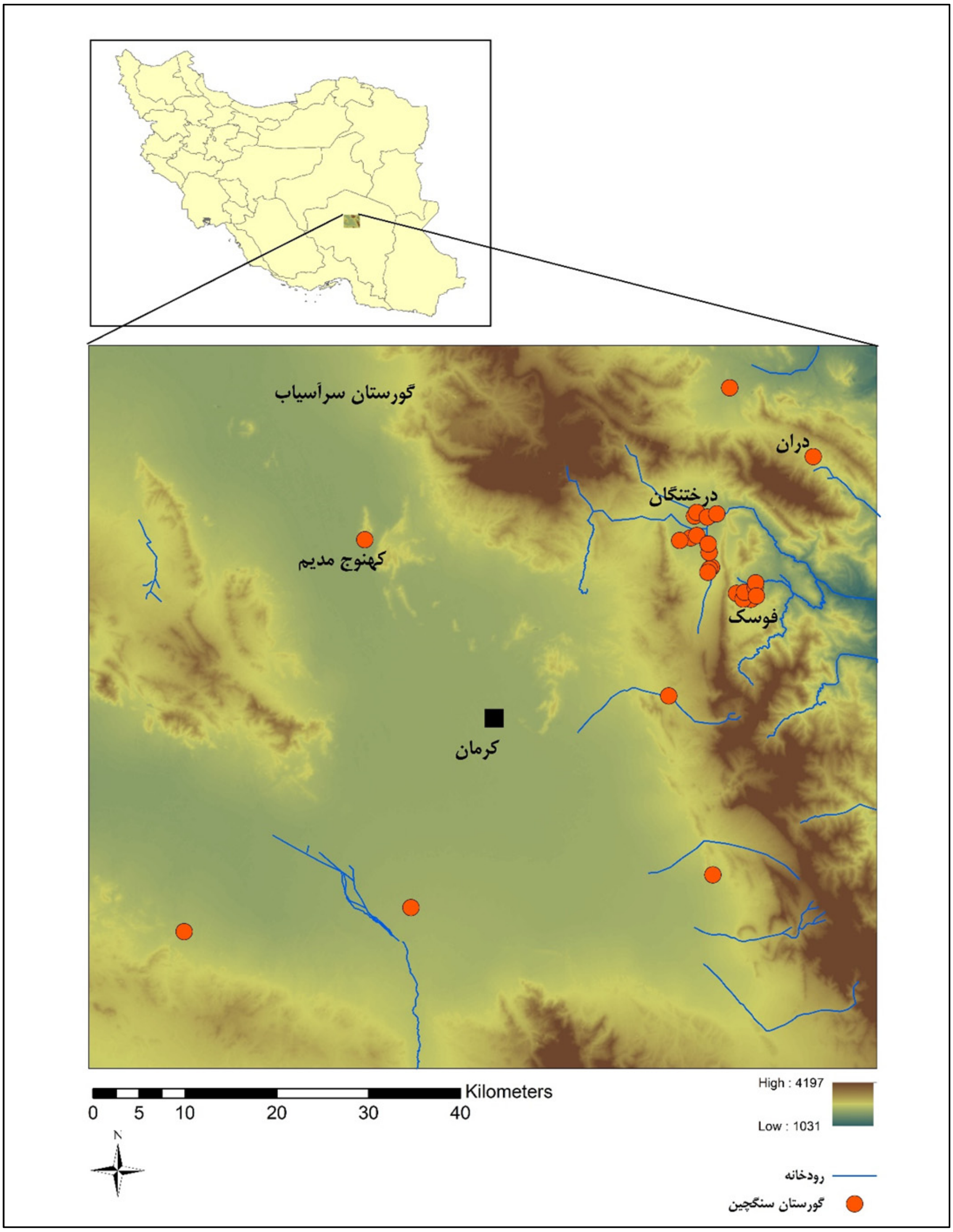
منطقه از نوع پشته سنگی هستند، با توجه به ساختار گورها و مصالح به‌کاررفته در ساخت آن‌ها می‌توان گونه‌های مختلفی از این گورها را از یکدیگر تفکیک کرد. برای ساخت این گورها از سنگ‌های موجود در محل استفاده شده است و ازاین‌رو معمولاً ساختار این گورها تحت تأثیر نوع سنگ‌های موجود در اطراف گورستان شکل گرفته است. از میان گورستان‌های شناسایی‌شده در منطقه، تنها در نزدیکی گورستان‌های درّان و فوسک بقایای دو قلعه دیده می‌شود که با توجه به کمبود شواهد تبیین ارتباط آن‌ها با گورستان‌ها دشوار است. ازاین‌رو به نظر می‌رسد که حداقل بخشی از گورستان‌های سنگ‌چین منطقه با استقرارهای دائم بی‌ارتباط و با فعالیت و استقرارهای موقت مرتبط باشند. قرارگیری تعداد زیادی از این گورستان‌ها در گذرگاه‌های طبیعی که از نظر ارتباطی دارای اهمیت هستند می‌تواند این فرض را تقویت کند. وجود یافته‌های سطحی مانند دیوارهای سنگ‌چین، سنگ‌ساب، سرباره ذوب فلز و جوش‌کوره در اطراف این گورستان‌ها نیز می‌تواند نشان‌دهنده نوع فعالیت‌ها و یا استقرارهای موقت در اطراف آن‌ها باشد. عمده این گورستان‌ها را بر اساس قطعات سفال می‌توان به بازه زمانی دوره هخامنشی تا دوره ساسانی تاریخ‌گذاری کرد. بااین‌حال استفاده از قلوه‌سنگ‌های رودخانه‌ای در ایجاد گورها در دوران اسلامی نیز تداوم یافته و می‌توان شواهد آن را تا دوره معاصر نیز مشاهده کرد.

منابع

- انگلیش، پال (۱۳۹۰)، *شهر و روستا در ایران: اقتصاد و سکونت در حوزه کرمان*، ترجمه رؤیا اخلاص‌پور، تهران: نشر تاریخ ایران.
- توفیقیان، حسین (۱۳۸۲)، *گزارش بررسی و شناسایی سرشاخه‌های هلیل رود، شامل قسمت‌هایی از شمال جیرفت و بخش رابر، فصل اول*، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی (گزارش منتشرنشده).
- چوبک، حمیده (۱۳۹۲)، *جیرفت؛ همسایگان و خویشاوندان فرهنگی*، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی.
- حاتمی، ابوالقاسم (۱۳۸۳)، *گزارش پژوهشی بررسی و شناسایی آثار باستانی و تاریخی-فرهنگی شهرستان سیرجان*، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی (گزارش منتشرنشده).
- خسروزاده، علیرضا (۱۳۸۶)، مروری بر گورهای سنگ‌چین جنوب شرق ایران، *نامه پژوهشگاه ۲۰ و ۲۱*.
- خسروزاده، علیرضا و ابوالفضل عالی (۱۳۸۴)، گزارش توصیفی فصل دوم بررسی و شناسایی شهرستان بردسیر، *گزارش‌های باستان‌شناسی ۴*، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی.
- دانشی، علی (۱۳۹۷)، شناسایی و مطالعه پراکنش فرهنگ‌های دشت رودبار جنوب، حوزه فرهنگی هلیل رود از دوره مس و سنگ تا دوره اسلامی، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۱۶*: ۱۲۲-۱۰۳.
- شاملو، غلامعلی (۱۳۵۱)، باستان‌شناسی در اطراف بندر میناب، *باستان‌شناسی و هنر ایران*، شماره ۹ و ۱۹: ۱۲۸-۱۲۴.
- علیدادی سلیمانی، نادر (۱۳۸۳)، *گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان جیرفت، بخش ساردوئیه*، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی (گزارش منتشرنشده).
- یاسی، جهانگیر (۱۳۵۴)، بررسی باستان‌شناسی استان ساحلی، به کوشش فیروز باقرزاده، *گزارش سومین مجمع سالانه کاوش‌ها و پژوهش‌های باستان‌شناسی در ایران*، تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران: ۱۱۶-۱۱۱.

- Lamberg-Karlovsky, C. C. and Humphries, J. (1968), The Cairn Burials of Southeast Iran, *East and West*, Vol. 18, No. 3/4, pp. 269-276.
- Mockler, M. (1877). “On ruins in Makran”, *Journal of Royal Asiatic Society 9*: 121-134.
- Stein, A. (1936), An archaeological tour in the Ancient Persis, *Iraq*, Vol. 3, No. 2, pp. 111-225.
- ___ (1937), *Archaeological Reconnaissance in Northwestern India and Southeastern Iran*,

London: MacMillan.
- Whitcomb, D. S. (1985), *Before the Roses and the Nightingales: Excavations at Qasr-i Abu Nasr, Old Shiraz*, New York: Metropolitan Museum of Art.



تصویر ۱: پراکندگی گورستان‌های سنگ‌چین در دشت کرمان و منطقه کوهپایه



تصویر ۲: نمونه گورهای پشته سنگی در گورستان کهنوج مدیم



تصویر ۳: نمونه تدفین ایجاد شده در زیر سنگ‌های منفرد بزرگ در گورستان کهنوج مدیم



تصویر ۲: نمونه گورهای پشته سنگی در گورستان باغ حسین بیگ



تصویر ۵: نمونه گورهای سنگ‌چین گورستان نصرآباد



تصویر ۶: آثار یک سنگ‌چین به همراه بقایای استخوانی و قطعات سفال در سکشن گورستان ده شیب



تصویر ۷: بقایای یک گور سنگ‌چین مضطرب و ظروف سفالی در سکشن ایجاد شده توسط رودخانه در گورستان ده شیب



تصویر ۸: بقایای یک ظرف سفالی کامل در یکی از گورهای گورستان رزبیشه



تصویر ۹: سازه مدور سنگ‌چین در جنوب محوطه فوسک ۲



تصویر ۱۰: استفاده از سنگ در ساخت گورهای دوره اسلامی متأخر در منطقه درختنگان کوهپایه

«نظام طبقاتی»
سنگ محک ایران ساسانی

سرور خراشادی[۱]

چکیده

رخدادها، رویدادها و سیاست‌های هر یک از پادشاهان در درازنای تاریخ حکومت ساسانی به تحولاتی انجامید که ماهیت قشربندی اجتماعی آن را در هزارلایی گنگ و مبهم فروبرده است. سکوت، آشفتگی و ناهمسویی منابع در وصف «نظام قشربندی» عصر ساسانی از یک‌سو و سرگشتگی و تکثر آراء محققان از دیگرسو، بر این ابهامات دامن زده است. این جستار با تکیه بر اطلاعات مبسوط تاریخی، جامعه‌ی ساسانی را در چارچوب جامعه‌شناختی «نظام طبقاتی» به‌عنوان یکی از نظام‌های چهارگانه‌ی قشربندی نهاده است تا شاید پرتوی هرچند کم‌سو بر این تاریکی بیفکند. نتیجه‌ی امر از نظرگاه «جامعه‌شناسی تاریخی» حاکی از آن است که به‌هیچ‌روی نمی‌توان جامعه‌ی هدف را با شاخصه‌های «نظام طبقاتی» منطبق ساخت و انتساب این صورت از قشربندی اجتماعی به جامعه‌ی ساسانی، تنها غلطی مصطلح و نه از حیث مفاهیم راستین آن است.

واژگان کلیدی: جامعه‌ی ساسانی، نظام طبقاتی، قشربندی اجتماعی، قرائن تاریخی، جامعه‌شناسی تاریخی.

مقدمه

جامعه‌شناسان، مورخان، مستشرقان و باستان‌شناسان در باب ماهیت نظام قشربندی ایران ساسانی بسیار سخن‌ها گفته‌اند و هر بار آن را در قالب یکی از نظام‌های چهارگانه‌ی «برده‌داری» (پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۲۵۳–۲۵۱)، «کاستی» (نامه‌ی تنسر، ۱۳۵۴: ۵۷؛ عباس، ۱۳۴۸: ۷۹–۷۸)، «فئودالی» (Pearson, 1975: 2, 117؛ پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۲۵۴–۲۵۳) و «طبقاتی» (شکی، ۱۳۸۵: ۲۸–۱۴؛ شکی، ۱۳۸۵: ۳۹) گنجانده‌اند. نظر به اینکه هیچ اجماعی میان تعابیر آنان وجود ندارد، ابتدا می‌بایست به تعریف قشربندی از منظر مفاهیم جامعه‌شناختی پرداخت. سپس با اغماض از صورت‌های دیگر قشربندی و با اکتفا به «نظام طبقاتی» که مطمح‌نظر این جستار است، مفاهیم و شاخصه‌های جامعه‌شناختی آن را برشمرد و سپس‌تر، جامعه‌ی هدف را با اتکا به قرائن تاریخی در بوته‌ی آزمون «نظام طبقاتی» نهاد.

۱. دانش‌آموخته‌ی دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی. دبیر گروه باستان‌شناسی شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی Sorur_khorashadi@yahoo.com

مفهوم قشربندی اجتماعی

تقسیم جامعه به طبقات یا قشرهایی که سازنده‌ی سلسله‌مراتب حیثیت و قدرت‌اند، خصیصه‌ی جهان‌شمول ساخت اجتماعی است که در سرتاسر تاریخ، ذهن فلاسفه و نظریه‌پردازان اجتماعی را به خود معطوف ساخته است (باتومور، ۱۳۵۷: ۲۱۰). «کارل مارکس»[1] از نخستین جامعه‌شناسانی است که مفهوم قشربندی را مطرح ساخت؛ هرچند که این مقوله، پدیده‌ی نوظهور یا مربوط به ادوار متأخر تاریخی نیست؛ زیرا پیش از این نیز در جوامع ابتدایی پیشاتاریخ و در جوامع بدوی معاصر در قالب سن و جنسیت مصداق می‌یابد؛ یعنی سالخوردگان از جوان‌ترها و مردان از زنان قدرت و منزلت بیش‌تری داشته و دارند (Scupin, 2012:163-164, 186, 189). به اعتقاد پارسونز، قشربندی اجتماعی مترادف با طبقه‌بندی افرادی است که نظام فرهنگی- اجتماعی معینی را تشکیل می‌دهند (Parsons, 1951: 5-6). تروزی قشربندی اجتماعی را به معنی نابرابری در توزیع حقوق (حقی که افراد دارند) و امتیازات، تکالیف، مسؤولیت‌ها، مرتبت‌ها، محرومیت‌ها، قدرت اجتماعی و نفوذ میان اعضای جامعه می‌داند (Truzzi, 1971). همیلتون در بیانی ساده‌تر، قشربندی اجتماعی را دسته‌بندی ترتیبی انسان‌ها بر اساس تمایزات در وضع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تعریف می‌کند (Hamilton, 1987: 127)؛ بنابراین، قشربندی اجتماعی مفهوم جامعه‌شناختی عامی است که بیانگر نابرابری‌های ساختارمند و سلسله‌مراتبی در نظام‌ها و ساخت‌های مختلف اجتماعی برحسب سهم افراد از دستاوردهای مطلوب و حائز ارزش اجتماعی است (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۷۳۱).

مکاتب مارکسیستی و کارکردگرایی در باب قشربندی اجتماعی

تلاش‌های عمده‌ای که به‌منظور تدوین یک نظریه‌ی عمومی درباره‌ی قشربندی اجتماعی صورت گرفته است، یکی متوجه مارکسیست‌ها و دیگری معطوف به کارکردگرایان است (باتومور، ۱۳۵۷: ۲۲۳). طبق نظریه‌ی مارکسیستی، طبقات اجتماعی برحسب روابط و مناسباتشان با ابزار و نیروهای تولید تعریف می‌شوند. از این منظر، در هر جامعه‌ای دو طبقه‌ی اصلی متعارض وجود دارد که مبتنی بر پدیده‌های اقتصادی است (مؤمن‌کاشی و دیگران، ۱۳۷۳: ۳۹). به باور کارکردگرایان، ضرورت عمده‌ای که وجود قشربندی اجتماعی را در هر جایی تبیین می‌کند، نیاز تمامی جوامع به تعیین جایگاه و انگیزش افراد در ساخت اجتماعی است. بدین‌سان نابرابری اجتماعی وسیله‌ای است که به‌طور ناخودآگاه تکامل یافته و به کمک آن جوامع از تحقق شایسته‌سالاری افراد اطمینان می‌یابند (باتومور، ۱۳۵۷: ۲۲۵). در ادامه‌ی این جستار با اجتناب از ذکر موارد انتقادی که برخی معیارهای هر دو مکتب را نشانه رفته و منجر به ظهور مکاتبی دیگر گردیده است، به بیان نظریه‌های «کارل مارکس» و «ماکس وبر»[2] در باب قشربندی اجتماعی بسنده خواهد شد.

کارل مارکس

به باور کارل مارکس، طبقه‌ی اجتماعی بر مبنای موقعیت‌ها و وظایف گوناگون افراد نسبت به ساختار تولید در جامعه شکل می‌گیرد. شیوه‌ی تولید کشاورزی، پیشه‌وری صنعتی و مناسبات تولید از عوامل اصلی تشکیل طبقات اجتماعی هستند که در این میان، مناسبات تولید خود پدیدارنده‌ی لایه‌های عمده‌ی مشاغل در ساختار اقتصادی جامعه است (تامین، ۱۳۷۳: ۷). بر اساس نظریه‌ی مارکسیستی، ساختار طبقاتی جامعه در قالب طبقات حاکم و محکوم ریشه در

1. Karl Marx
2. Max Weber

سازماندهی تولید دارد و درگیری بین این طبقات تعیین‌کننده‌ی روابط اجتماعی انسان‌هاست. از نظر مارکس در جوامع سرمایه‌داری، گروه بورژوا یا سرمایه‌دار با تصاحب وسایل تولید، از نیروی کار پرولتاریا بهره می‌برد و در مقابل پرداخت یک دستمزد جزئی، ارزش واقعی تولیدات را تصاحب می‌کند. در تمامی این جوامع، طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است به‌واسطه‌ی استثمار کار طبقه‌ای که هیچ مالکیتی ندارد، رشد می‌کند و ثروت می‌اندوزد (Kebro, 1983: 5). نظر به اینکه کارل مارکس قشربندی را تنها با معیار ثروت می‌سنجد، در ادبیات مارکسیستی قشربندی اقتصادی مطمح‌نظر است (ریتزر، ۱۳۷۴: ۳۱).

ماکس وبر

ماکس وبر برخلاف مارکس از تقلیل نظام قشربندی به عوامل اقتصادی اجتناب می‌کند و آن را مقوله‌ای چندبعدی می‌انگارد (ریتزر، بی‌تا: ۱۱۹). وی معتقد است که قشربندی اجتماعی مبتنی بر سه شاخص اصلی اقتصاد (مالکیت– ثروت)، اعتبار اجتماعی (شأن، منزلت) و سیاست (نحوه‌ی توزیع قدرت) است و این سه تا حدی مستقل از یکدیگر تغییر می‌یابند (وبر، ۱۳۸۲: ۲۱۲). اولین عامل، «قدرت طبقه» است که بر اساس دسترسی نابرابر به منابع مادی پدیدار می‌شود؛ برای مثال، فردی چیزی دارد که دیگری بدان نیازمند است؛ بنابراین وی در موقعیت قدرت برتر نسبت به آن دیگری قرار می‌گیرد. عامل دومِ قدرت می‌تواند پایگاه و اعتبار اجتماعی برای فرد فراهم آورد که وبر از آن تحت عنوان «قدرت اجتماعی» یاد می‌کند؛ مثلاً اگر شما فردی را در طبقه‌ای بالا ببینید یا باور کنید که آن فرد در برخی جنبه‌های اجتماعی از شما برتر است، احتمالاً نسبت به خواسته‌ها و فرامین وی ادای احترام می‌کنید. سومین عامل، «قدرت سیاسی» یا همان «جبر قانونی» است که در آن، یک گروه از طریق کارگزاری دولتی– خواه به‌واسطه‌ی کنترل مستقیم بر آن، خواه به‌وسیله‌ی نفوذ بر افرادی که آن را تحت کنترل دارند– بر دیگران تسلط می‌یابند؛ مثلاً در جوامع مدرن، دولت تنها نهادی است که می‌تواند انجام یک‌سری کارها را به مردم تحمیل نماید (Kebro, 1983: 20).
بنابراین وبر سه نوع پایگاه اجتماعی در جامعه تشخیص می‌دهد که بر اساس درجه‌ی آگاهی به وحدت و اهداف جمعی از هم متمایز می‌گردند. تفاوت در برخورداری از مالکیت اموال منشأ طبقه‌بندی اجتماعی است؛ یعنی طبقات اجتماعی بر پایه‌ی واقعیت اقتصادی شکل می‌گیرند. درجات گوناگون حیثیت نیز منشأ پیدایش قشرهای اجتماعی است. به بیانی دیگر، گروه‌های منزلت بر مبنای اعتبار اجتماعی به‌وجود می‌آیند و تقسیم نابرابر قدرت نیز به تشکیل احزاب سیاسی می‌انجامد (مندراس و گورویچ، ۱۳۵۶: ۲۸۳–۲۷۷).

«نظام طبقاتی»

گورویچ معتقد است که اولین بار مفهوم طبقه در مقاله‌ی «سهمی در نقد فلسفه‌ی حقوق هگل» در سال ۱۸۴۳ میلادی توسط کارل مارکس به‌کار رفت (گورویچ، ۱۳۵۷: ۳۲). از نظر مارکس، طبقه مقوله‌ای جدا و مستقل از افراد است که شیوه‌ی رفتار و شرایط زندگی اقتصادی را تعیّن می‌بخشد. مارکس ویژگی‌های طبقات را چنین برمی‌شمارد:

در جریان تولید، موقعیت تمامی افراد یکسان باشد.

منافع اقتصادی مشترک و یکسانی داشته باشند.

به آگاهی طبقاتی رسیده باشند.

به گامه‌ی خصومت طبقاتی رسیده باشند.

از نظر روانی و طبقاتی، همبستگی داشته و در پیوند با یکدیگر باشند (لهسایی‌زاده، ۱۳۷۷: ۲۳).

به اعتقاد وی، تقسیم جامعه به طبقات نه بر بنیاد ثروت است و نه بر مقدار درآمد. شرط ضروری تشکیل یک طبقه وجود «دشمن طبقات» است. به باور مارکس، می‌بایست دو گامه پشت سر گذاشته شود تا یک طبقه‌ی اجتماعی شکل گیرد. نخست گامه‌ی «طبقه در خود» است که در آن افراد با منافع مشترک در نظام تولیدی، بدون آگاهی طبقاتی با یکدیگر زندگی می‌کنند. دوم گامه‌ی «طبقه برای خود» است که افراد را به همبستگی و انسجام طبقاتی می‌رساند (همان‌جا).

«طبقه در خود» بدین معناست که اعضای طبقه از درک جایگاه طبقاتی‌شان عاجزند و منافع واقعی طبقاتی خود را تشخیص نمی‌دهند. در عوض، «طبقه برای خود» طبقه‌ای آگاه است که بخش بزرگی از اعضایش خود را به‌صورت یک درون‌گروه تلقی می‌کنند و فکر می‌کنند که با طبقه‌ی دیگر در جدال‌اند (لیپست و دیگران، ۱۳۸۱: ۳۶). از نگاه مارکس، طبقه‌ی اجتماعی هنگامی شکل می‌گیرد که اعضای آن فزون بر داشتن نقش واحد و مشترک در تولید و دارا بودن منافع اقتصادی مشترک، از همبستگی طبقاتی نیز برخوردار باشند و همبستگی طبقاتی به‌نوبه‌ی خود مستلزم آگاهی طبقاتی است؛ آگاهی که بر ایدئولوژی طبقاتی استوار است و بر اثر نبرد و ستیز طبقاتی حاصل می‌گردد (گورویچ، ۱۳۵۷: ۴۷؛ مندراس و گورویچ، ۱۳۵۶: ۲۷۳-۲۷۱).

ماکس وبر میان «طبقه» و «موقعیت طبقاتی» تفاوت قائل است. «موقعیت طبقاتی» عبارت است از شانس ویژه‌ی افراد برای تملک انحصاری مثبت یا منفی توزیع اموال، درجات و یا نصیبیات؛ ولی «طبقه» هر نوع گروه متشکل از اشخاص با موقعیت طبقاتی همانند است. به باور وبر، تشکیل طبقه نه موکول است به سازمان یافتن و نه ساخت یا وحدت یافتن. برای تشکیل طبقه کافی است که تعدادی از افراد پراکنده یا مجموعه‌ای از افراد که تعلق آنان را نمی‌توان به‌دقت تعیین نمود، در موقعیت طبقاتی واحدی قرار گیرند (گورویچ، ۱۳۵۷: ۱۴۳)؛ بنابراین، وبر طبقه را نوع خاصی از قشربندی بر اساس مالکیت اقتصادی، وضعیت ظاهری و حالات ذهنی می‌انگارد. کوزر معتقد است که وبر در تعریف طبقه چندان از مارکس فاصله نگرفته است. به نظر وی، طبقه یک دسته از انسان‌ها را در برمی‌گیرد که در ترکیب بخش-های زندگی‌شان، یک عنصر مشترک دارند؛ عنصری که منحصراً با منافع اقتصادی در تصاحب کالاها و فرصت‌های کسب درآمد بازنموده می‌شود و تحت شرایط تولید کالایی یا بازار کار متجلی می‌گردد (کوزر، ۱۳۸۰: ۳۱۳). وبر میان طبقات و گروه‌های منزلت نیز تمایز قائل است. وی طبقات را از لحاظ اقتصادی، قدرت فروش کالا و مهارت در نظام اقتصادی مشخص می‌سازد؛ ولی منزلت را به‌طورمعمول جزء لاینفک گروه‌های حقیقی می‌داند. این امر حاکی از اهمیت مذهبی عضویت مشترک و آگاهی گروهی در تعریف وبر است. از دیدگاه وی، گروه‌های منزلت اغلب سبک زندگی یا اسلوب رفتاری خاصی دارند که آنان را از بقیه‌ی افراد جامعه متمایز می‌سازد. در واقع، گروه‌های منزلتی برحسب قدرتی ترسیم می‌شوند که از آبروی اجتماعی یا حیثیت توزیع‌شده در نظام منزلتی برخوردارند؛ ولی عضویت طبقاتی به میزان قدرت شخص در نظام اقتصادی دلالت دارد. (گرب، ۱۳۷۳: ۷۸).

یکی دیگر از مفاهیم شاخص در ادبیات جامعه‌شناختی، مفهوم «قشر» است که بعضاً به‌اشتباه در معنای طبقه به کار می‌رود؛ درحالی‌که یکی از وجوه افتراق طبقه با قشر، تعداد گروه‌هاست؛ بدین معنا که مفهوم طبقه مبتنی بر دو گروه است؛ ولی تعداد گروه‌ها در قشر بیش‌تر است (رفیع‌پور، ۱۳۷۷: ۴۶۹). برخلاف قشرها، مقررات قانونی یا مذهبی بر طبقات حاکم نیست. به بیانی دیگر، عضویت در طبقه بر مبنای موقعیت موروثی که به‌طور قانونی یا طبق آداب‌ورسوم مشخصی باشد، صورت نمی‌گیرد. نظام‌های طبقاتی نوعاً انعطاف‌پذیرتر از انواع دیگر قشربندی است؛ به‌گونه‌ای که مرزهای بین

طبقات کاملاً روشن نیست (گیدنز، ۱۳۷۶: ۲۲۲). در نظام‌های طبقاتی نابرابری‌ها اصولاً از طریق ارتباطات گسترده‌ی غیرشخصی عینیت می‌یابند؛ درحالی‌که در انواع دیگر قشربندی، نابرابری‌ها اساساً مبتنی بر روابط شخصی وظیفه یا تعهد بین دهقان و ارباب، برده و ارباب یا افراد کاست فروتر و فراتر است (همان‌جا). «قشربندی اجتماعی می‌تواند در آغاز مبتنی بر کار، توان، استعداد و وظیفه‌ی فرد باشد؛ اما پس از چندی تثبیت می‌شود و درنتیجه، امتیازات بدون توجه به این معیارها و صرفاً درنتیجه‌ی وضع تثبیت‌شده‌ی قشربندی توزیع می‌شوند» (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۷۳۳). حال برآنیم که جامعه‌ی ساسانی را در بوته‌ی آزمون نظام طبقاتی بیفکنیم تا دریابیم که میزان انطباق آن با شاخصه‌های نظام مزبور تا چه حد است و آیا می‌توان رخت طبقاتی را بر هیبت ایران ساسانی پوشاند؟

«نظام طبقاتی» سنگ محک ایران ساسانی

اوستا جامعه‌ی ایرانی را به سه طبقه تقسیم کرده است: روحانیان (آثروان)، جنگیان (رثایشتر) و کشاورزان (واستریوفشونیت) (وندیداد، ۱۳۷۶: ۶۲۹–۶۲۷؛ بندهش، ۱۳۶۹: ۶۵). این طبقه‌بندی ریشه در تقسیمات اجتماعی بسیار کهن دارد. فقط یک عبارت در اوستا (یسنای ۱۹، فقره‌ی ۱۷) موجود است که از طبقه‌ی چهارمی تحت عنوان «صنعت-گران» (هوئیتی) نام می‌برد (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۱۴۹). با ظهور ساسانیان تشکیلات جدیدی در جامعه پدیدار گشت؛ بدین گونه که طبقه‌ای موسوم به «دبیران» نیز ایجاد شد و درنتیجه کشاورزان و صنعت‌گران در رتبه‌ی چهارم قرار گرفتند. این طبقه‌بندی متأثر از اوضاع سیاسی آن زمان بود (تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۸؛ رضایی، ۱۳۷۷: ۸۷؛ محمودآبادی، ۱۳۷۸: ۲۱۹). هرچند برخی را عقیده آن است که نخستین بار در قرن ششم میلادی تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ی اوستایی متحول گشت و دبیران به‌عنوان سومین طبقه‌ی جامعه‌ی ساسانی پا بدین وادی نهادند (مفتخری و دیگران، ۱۳۸۷: ۹۳).

یک تقسیم‌بندی اجتماعی در ازمنه‌ی نخستین عهد ساسانی وجود دارد که بی‌شک میراث عهد اشکانیان است. شاپور اول در کتیبه‌ی حاجی‌آباد به شرح کیفیت تیراندازی خود در حضور «شهرداران»، «ویسپوهران»، «وزرگان» و «آزادان» می‌پردازد و این کتیبه ما را به شناخت طبقات ممتاز جامعه رهنمون می‌گردد؛ هرچند به‌یقین نمی‌توان نسبتی را میان این صورت‌بندی و توالی طبقات «روحانیان»، «ارتشتاران»، «دبیران»، «کشاورزان و پیشه‌وران» که طبقه‌بندی اجتماعی مرسوم آن دوران است، معلوم نمود (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۱۳۳/۱؛ رضایی، ۱۳۷۷: ۹۰–۸۹؛ محمودآبادی، ۱۳۷۸: ۲۲۰).

به‌زعم برخی محققان، در بیش‌تر اسنادی که از شاهان ساسانی بر جای مانده است، طرز فکر متکی بر اصول غیرانسانی تضاد مخوف طبقاتی موج می‌زند. شاهد این مدعا را سخنانی چون سخن هرمزد پسر خسروانوشیروان می‌آورند که می‌گوید: «نیکی ستون پادشاهی است و خرد ستون دین. نرمش بزرگ‌ترین بنیاد فرمانروایی است و هوشیاری سرچشمه‌ی اندیشه‌ی مردم، در حقیقت خداوند ما را به پادشاهی برگزید و شما را به فرمانبرداری واداشت. استعدادهایی به ما ارزانی کرد و شما را از آن آزاد گردانید... . شما هم‌اکنون دو گروه هستید. گروهی زیردست و گروهی زبردست. زینهار! مبادا که اقویا ناتوانان را طعمه‌ی خویش سازند و یا ناتوانان با زبردستان به نیرنگ رفتار کنند. مبادا که هیچ‌یک از زیردستان در فکر بر زبردستان باشند، زیرا این کار به سستی دولت ما می‌انجامد. همچنین نباید هیچ زیردستی آرزوی دارایی زبردستان را بر خود راه دهد» (محمودآبادی، ۱۳۷۸: ۲۵۵). به باور نگارنده‌ی این سطور، بسی ساده‌انگارانه خواهد بود که بخواهیم چنین سخنانی را دال بر اصول تفکری غیرانسانی و سیرت ددمنشانه‌ی شاهان ساسانی بیانگاریم؛ زیرا در اینجا نیز به‌مانند تفکر اردشیر پاپکان که می‌گوید: «از تغییر وضع طبقات از مرتبه‌ی خویش به مرتبه‌ی دیگری جلوگیری کنید؛ زیرا منتقل شدن مردم از مراتب خویش، سبب سرعت انتقال شاهی از پادشاهی است، خواه به خلع، خواه به کشتن»

(راوندی، ۲۵۳۶:۶۲۴؛ محمودآبادی، ۱۳۷۸: ۲۱۹-۲۱۸)، ممانعت پادشاه از تغییر وضع طبقات به دلیل بیم و هراس از برهم خوردن مناسبات قدرت و درنتیجه سستی و ضعف سلطنت است. نگارنده بر این امر تأکید می‌ورزد که هرمزد نابرابری مردم را ناشی از تفاوت در سرشت و استعدادهای ذاتی آنان می‌داند و بر این باور است که طبیعت یکی را فرمانروا و دیگری را فرمانبردار می‌آفریند؛ آن‌گونه که افلاطون و ارسطو نیز چنین می‌اندیشیدند؛ ولی برخلاف نگاه پادشاهان ساسانی، افراد را از سودای ارتقای مرتبت خود منع نمی‌کردند.

افلاطون از نخستین اندیشمندانی است که مدینه‌ی فاضله‌ی خود را یک جامعه‌ی طبقاتی می‌دانست؛ جامعه‌ای که از سه طبقه‌ی اصلی «زمامداران»، «سپاهیان» و «پیشه‌وران» تشکیل می‌شد و هرکدام از این طبقات دارای کارکرد و خصلت‌های معینی بودند. در این طبقه‌بندی، فرمانروایان نیز خود به دو گروه رهبران و غیررهبران تقسیم می‌شوند (افلاطون، ۱۳۵۵: ۴۱۳). به اعتقاد وی، چون انسان‌ها از استعدادهای متفاوتی برخوردارند، هریک می‌بایست بر اساس طبیعتشان در طبقه‌ی مخصوص به خود جای گیرد (ادیبی، ۱۳۵۴: ۹۳). درواقع، مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون جامعه‌ای به‌شدت قشربندی‌شده بود که در آن، وظیفه‌ی اصلی زمامداران تأمین برابری فرصت‌ها برای تمامی افراد جامعه، محو کامل مالکیت خصوصی و تلاشی بی‌امان در راه خیر عمومی بود. افلاطون بر استعداد و صفات ارثی تأکید بسیار می‌ورزید؛ اما درعین‌حال نافی توانایی‌ها و لیاقت افراد که می‌توانست منجر به تغییر طبقه‌ی آنان گردد نیز نبود (تامین، ۱۳۷۳: ۲).

به گفته‌ی ارسطو: «در هر جامعه سه دسته مردم وجود دارد: آنان که بسیار توانگرند و آنان که بسیار فقیرند و آنان که میان این دو گروه‌اند». به باور وی، بهترین حالت زندگی همان حالت اعتدال و میانه‌روی است (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۷۹). ارسطو نیز به‌مانند افلاطون وجود طبقات را برای جامعه امری ضروری می‌انگاشت و لازمه‌ی شکل‌گیری جامعه را تقسیم مردم به طبقات و تقسیم اموال می‌پنداشت (همان: ۴۳/۲-۴۲). وی نیز نابرابری‌های جوامع را ناشی از تفاوت در سرشت و استعدادهای افراد می‌دانست و بر این باور بود که طبیعت یکی را فرمانروا و دیگری را فرمانبردار می‌آفریند (همان: ۲۰-۱۹، ۲/۱؛ بدیع، ۱۳۶۴: ۳۶۵/۲).

هرچند نظم حاصل از طبقات مجزا در جامعه‌ی ساسانی ثباتی را پدید می‌آورد، اما روح همکاری میان طبقات را نابود می‌کرد و حس مسؤولیت افراد در قبال پادشاه یا طبقات دیگر را از میان می‌برد (جوادی، ۱۳۸۰: ۳۰۹). جامعه به خاطر تناقض فقر و ثروت، استبداد شاه، رقابت دائمی دزدی اشراف، سنگینی خراج، اشتهای پایان‌ناپذیر خزانه‌ی شاهی و دیگر خزانه‌ها، سیطره‌ی آتشگاه، رقابت دین و دولت و جنگ‌های بی‌پایان با همسایگان شرق و غرب، هرچند یک‌بار دچار بحران‌های لرزنده‌ی قیام مردمی، قحطی و هرج‌ومرج می‌گردید که پادشاهان ساسانی بعضاً با حربه‌ی خشونت بر آن فائق می‌آمدند. در این جامعه، کشاورزان و شبانان عملاً بندگان و رعایای محکوم بزرگان، آزادان، دیهگانان، موبدان و هیربدان بودند (محمودآبادی، ۱۳۷۸: ۲۶۱-۲۶۲). در متون مذهبی زرتشتی، دامداران و شبانان از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ به‌گونه‌ای که در بخشی از تاریخ ایران باستان، نشانی از آمیختگی اقتصاد کشاورزی و شبانی کاملاً مشهود است (وندیداد، ۱۳۷۶: ۲/ ۶۲۷). کشاورزان و شبانان بخشی از طبقه‌ی چهارم جامعه‌ی ساسانی بودند. از دیگر اقشار این گروه می‌توان از عشایر و چادرنشینان نام برد که مهم‌ترین گروه‌های آنان در این دوره، کُردان، دیلمیان، گیلانیان و کرمانیان بودند که در مواقع لزوم از میان آنان سربازگیری می‌کردند (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۴۳-۱۴۲). افراد بی‌بضاعت و تهیدستان که بزرگ‌ترین قشر عصر ساسانی بودند، مطابق آیین زرتشت به دو گروه درویشان و فقرای فرومایه (اشکوهان) تقسیم می‌شدند. در این میان، به دستگیری از درویشان توصیه شده بود؛ ولی اشکوهان که به ربودن و دزدی اموال از ثروتمندان و تقسیم آن میان نیازمندان اعتقاد داشتند، منفور روحانیان و دولت ساسانی بودند (مفتخری و دیگران، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۹۹). دراویش به

صفاتی چون کوشایی، میانه‌روی، خرسندی و نیک‌اندیشی مزین بودند؛ ولی از ذکر صفات زاهدانه در خصوص آنان خبری نیست؛ زیرا کیش زرتشتی زهد و ریاضت جسمانی را تأیید نمی‌کرد (دریایی، ۱۳۸۲: ۹۷). شکی به گروه دیگری تحت عنوان «مردی‌جوان» اشاره دارد که آنان نیز دزدی از ثروتمندان و کمک به تهیدستان را ممدوح می‌انگاشتند (Shaki, 1992: 656). به باور نگارنده، نظر به اینکه شیوه‌ی عمل اشکوهان و مردی‌جوان در کمک‌رسانی به مستمندان یکی است، شاید بتوان چنین پنداشت که دو گروه مذکور یکی بوده‌اند ولی با نام‌های معادل؛ مگر اینکه تفاوتی بنیادین در دیگر اعتقادات و باورهایشان وجود داشته که آنان را از یکدیگر متمایز می‌ساخته است. از آنجا که جامعه‌ی ساسانی بر ارکانی چون خون و مالکیت استوار بود (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۴۲۴)، می‌توان آن را به دو طبقه‌ی کلی حاکم و غیرحاکم تقسیم نمود. ازاین‌رو، با توجه به مفهوم مارکسیستی طبقه که مبتنی بر دو گروه است، ایران ساسانی را نیز می‌توان با دید اغماض مشمول آن دانست؛ ولی آیا طبق دیدگاه مارکس، تمامی اعضای طبقه‌ی غیرحاکم در جامعه‌ی ساسانی نقشی واحد و مشترک در تولید ایفا می‌کردند و از منافع اقتصادی مشترک و یکسانی برخوردار بودند؟ قدر مسلم آن است که به‌هیچ‌روی نمی‌توان وضع اقتصادی بازرگانان و پیشه‌وران شهری که به گواهی برخی روایات (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۴۳۰) از خدمات نظامی معاف بوده‌اند و از طریق صناعت و تجارت صاحب مال و جاه می‌شدند را با وضع اقتصادی کشاورزان و شبانان روستایی که مادام‌العمر مجبور به سکونت در قریه‌ی خود و خدمت در پیاده‌نظام بودند یکی دانست. فزون بر این، بعید است که عشایر، چادرنشینان و تهیدستانی که بزرگ‌ترین قشر این طبقه بودند، در جریان تولید نقشی یکسان با دیگر اعضای طبقه داشته یا از منافعی مشترک بهره‌مند بوده باشند؛ بنابراین، چنین تعارضات موجود میان جامعه‌ی ساسانی با اولین شاخصه‌های مارکسیستی «نظام طبقاتی» چنان پررنگ است که به‌خودی‌خود لزوم بررسی دیگر مؤلفه‌ها چون «آگاهی طبقاتی»، «خصومت طبقاتی» و «همبستگی طبقاتی» را منتفی می‌سازد. فزون بر این، نظر به اینکه کارل مارکس قشربندی را تنها با معیار ثروت می‌سنجد، در ادبیات مارکسیستی قشربندی اقتصادی مطمح‌نظر است؛ درحالی‌که قشربندی ساسانی مقوله‌ای فرای این مهم است. در اعتباربخشی به این مدعا، به حکایت کفشگری استناد می‌ورزیم که علی‌رغم استطاعت مالی بسیار و تقبل پرداخت مخارج سپاه ساسانی در ازای ورود پسرش به طبقه‌ی دبیران، خسروانوشیروان از پذیرش درخواست وی امتناع ورزید (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۳۱).

چنان‌که پیش‌تر نیز ذکرش گذشت، یکی از وجوه افتراق طبقه با قشر، در تعداد گروه‌هاست؛ بدین معنا که طبقه تنها دو گروه را شامل می‌شود، ولی تعداد گروه‌ها در قشر فزونی می‌یابد. نظر به اینکه وضعیت طبقه‌ی زیردستان در جامعه‌ی ساسانی چه به لحاظ اقتصادی و چه به لحاظ منزلتی یکسان نبوده است، مرجح آن است که برای طبقه‌بندی جامعه‌ی ساسانی از اصطلاح «قشر» یا «موقعیت طبقاتی» وبر استفاده کنیم. فزون بر این، آنچه ضرورت کاربرد اصطلاحات مزبور را توجیه می‌نماید، این است که برخلاف قشرها، مقررات قانونی (اعم از موقعیت موروثی، ازدواج‌های درون‌گروهی یا برون‌گروهی و دیگر هنجارها) و نیز مقررات مذهبی بر طبقات حکمرانی ندارند؛ مسأله‌ای که به‌خودی‌خود در تعارض با واقعیت جامعه‌ی ساسانی است؛ چراکه به گواهی روایات تاریخی، تعلق فرد به هر یک از طبقات و برخورداری از شأن و منزلت اجتماعی مقوله‌ای ارثی بود (شکی، ۱۳۸۵: ۱۷-۱۶) و یکی از قوانین سرسختانه‌ی مملکتی ممانعت از درهم آمیختن خون خاندان‌های بزرگ با خون خانواده‌های پست بود تا اموال غیرمنقول همواره در خاندان‌های کهن باقی بماند (راوندی، ۲۵۳۶: ۶۲۵). از دیگر هنجارهای حاکم بر این دوران، انحصار علوم و دانش‌های زمانه در دست مغان و پیشوایان مذهبی بود؛ به‌طوری‌که اکثریت قاطع مردم یعنی طبقه‌ی عظیم کشاورزان، بی‌سواد بودند و تنها دهقانان که

طبقه‌ای میانه‌حال، صاحب زمین و به‌نوعی سرپرست کشاورزان بودند، به اقتضای شغلشان که وصول مالیات‌ها و گردآوری سربازان بود، مختصر سوادی داشتند (همان: ۷۲۰).

از آنجا که در «نظام طبقاتی» حاکمیت قانون و مذهب بر روابط میان طبقات رنگ می‌بازد، منعطف‌ترین نوع قشربندی سر برمی‌آورد؛ به‌گونه‌ای که مرزهای بین طبقات کاملاً روشن نیست و قابلیت تحرک عمودی افراد هر طبقه در میان دیگر طبقات امری امکان‌پذیر است؛ بنابراین، اطلاق عنوان «نظام طبقاتی» به جامعه‌ی ساسانی، تنها غلطی مصطلح است که در اذهان رسوخ یافته است. با نگاه ماکس وبری که مالکیت را منشأ طبقات و اعتبار را منشأ اقشار می‌داند، جامعه‌ی ساسانی را با دید اغماض می‌توان به چهار طبقه تقسیم نمود که هر طبقه در درون خود خرده‌تقسیماتی (اقشار) داشته است؛ همان‌گونه که روایات تاریخی و شواهد کتیبه‌ای نیز بر آن صحه گذارند؛ برای مثال، طبقه‌ی ممتاز اشراف شامل سلسله‌مراتب شهرداران (گیرشمن، ۱۳۸۶: ۳۴۹؛ لوکونین، ۱۳۷۷: ۲۲۰)، واسپوهران (سامی، ۱۳۴۴: ۴۷–۴۵؛ محمودآبادی، ۱۳۷۸: ۲۴۶)، وزرگان (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۱۶۷؛ محمودآبادی، ۱۳۷۸، ۲۴۶)، آزادان (جم، ۱۳۹۳: ۱۹؛ فاروقی، ۱۳۶۳: ۱۰۶؛ محمودآبادی، ۱۳۷۸: ۲۴۸) و دهقانان (کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۱۷۰) بوده است.

نتیجه

امپراطوری بلندآوازه‌ی ساسانی با اتخاذ سیاست‌های نوین، شاهنشاهی متکلفانه‌ای مبتنی بر طبقات اجتماعی بنیان نهاد؛ پادشاهی که در سایه‌ی روحیه‌ی جبرگرایی و قوانینی سرسختانه، بیش از چهار سده دوام خود را قوام بخشید. روایات تاریخی از توالی و چیدمان جامعه به‌صورت طبقات «روحانیان»، «جنگاوران»، «دبیران»، «کشاورزان و پیشه‌وران» به‌کرات سخن گفته‌اند. محققان نیز با استناد به قرائن و شواهد موجود خوانش‌های متکثری از ماهیت نظام قشربندی حاکم بر آن سرداده‌اند. در این میان، یکی از تعابیر جاافتاده و مرسوم، اطلاق «نظام طبقاتی» به جامعه‌ی ساسانی است که به باور نگارنده‌ی این سطور، بایستی در کاربست آن جانب احتیاط را رعایت نمود؛ هرچند در دفاع از این انتساب می‌توان چنین گفت که مرادِ آن جامعه‌ای دارای «طبقات اجتماعی» یا جامعه‌ای «طبقه‌بندی‌شده» است؛ اما آنچه قابل‌اغماض نیست مفاهیم و شاخصه‌های جامعه‌شناختی هر یک از گزاره‌های نظام قشربندی اجتماعی است که ما را در انتخاب، کاربست و انتساب برخی واژگان، عناوین و اصطلاحات به جامعه‌ی ساسانی محتاط و مردد می‌سازد. چنانکه در خلال بحث نیز اشاره شد «نظام طبقاتی» مفهومی بسیار دیرظهور و منعطف‌ترین شکل از صورت‌های چهارگانه‌ی قشربندی اجتماعی است که در آن مرزهای میان طبقات چندان روشن و منقطع نیست و به‌راحتی قابلیت محو شدن را داراست؛ چراکه نظام مزبور حاکمیت هنجارهایی چون موقعیت‌های موروثی، جبر در ازدواج‌های درون‌گروهی، برون‌گروهی و قوانین مذهبی را برنمی‌تابد. به بیانی دیگر، قابلیت تحرک عمودی افراد، میان طبقات موجود در «نظام طبقاتی» امری غیرممکن، محال و ناشدنی نیست؛ زین‌روی چنانچه بخواهیم گواهی روایات تاریخی مبنی بر سیطره‌ی بی‌چون‌وچرای قوانین مذهبی، هنجارهای موروثی و دیگر تکلفات قاطعانه و غیرمنعطف را بر روابط میان «اقشار» یا «موقعیت‌های طبقاتی» عصر ساسانی به باور بنشانیم، نمی‌توان عنوان «نظام طبقاتی» را بر «هرم مطبق» جامعه‌ی ساسانی منطبق ساخت.

فهرست منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵)، *راهنمای زبان‌های باستانی ایران*، جلد اول، چاپ دوم، تهران: سمت.
- ادیبی، حسین (۱۳۵۴)، *جامعه‌شناسی طبقات اجتماعی*، تهران: انتشارات دانشکده‌ی علوم اجتماعی و تعاون.
- ارسطو (۱۳۴۹)، *سیاست*، ترجمه‌ی حمید عنایت، تهران: کتاب‌های جیبی.
- افلاطون (۱۳۵۵)، جمهور، ترجمه‌ی فؤاد روحانی، تهران: بنگاه نشر و ترجمه.
- باتومور، بی. تی (۱۳۵۷)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی سیدحسن منصور و سیدحسن حسینی‌کلجاهی، چاپ سوم، تهران: کتاب‌های جیبی.
- بدیع، امیرمهدی (۱۳۶۴)، *یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ)*، ترجمه‌ی احمد آرام، جلدهای ۱ و ۲، تهران: پرواز.
- *بندهشن فرنبغ‌دادگی* (۱۳۶۹)، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس.
- پیگولوسکایا، ن. (۱۳۷۷)، *شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان*، ترجمه‌ی عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- تامین، ملوین (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی و قشربندی و نابرابری‌های اجتماعی*، ترجمه‌ی عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: توتیا.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۵)، فهرستی از صنایع و پیشه‌های عصر ساسانی، در *جامعه و اقتصاد عصر ساسانی*، گردآورنده: حسین کیان‌راد، تهران: سخن، صص. ۵۹-۴۷.
- جم، پدرام (۱۳۹۳)، آزاد (āzād) و آزادان (āzādān)؛ منشأ و تحول آن از ایرانی باستان به ایرانی میانه‌ی غربی، *تاریخ ایران*، شماره‌ی ۷۲/۵، صص. ۵۴-۱۷.
- جوادی، غلامرضا (۱۳۸۰)، *مدیریت در ایران باستان*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، چاپ اول، تهران: ققنوس.
- راوندی، مرتضی (۲۵۳۶)، *تاریخ اجتماعی ایران، جلد اول (تاریخ اجتماعی ایران و کهن‌ترین ملل باستانی از آغاز تا اسلام)*، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- رضائی، عبدالعظیم (۱۳۷۷)، تاریخ ده‌هزار ساله‌ی ایران، جلد دوم، از ساسانیان تا انقراض آل زیار، تهران: اقبال- مروی.
- ریتزر، جورج (بی‌تا)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی احمدرضا غروی‌زاد، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات جهاد دانشگاهی (ماجد).
- ________ (۱۳۷۴)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، *دایره‌المعارف علوم اجتماعی*، چاپ اول، تهران: مؤسسه‌ی کیهان.
- سامی، علی (۱۳۴۴)، *تمدن ساسانی*، جلد دوم، شیراز: چاپخانه‌ی موسوی (دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه شیراز).
- شکی، منصور (۱۳۸۵)، نظام طبقاتی در عصر ساسانی، در: *جامعه و اقتصاد عصر ساسانی*، گردآورنده: حسین کیان‌راد، تهران: سخن، صص. ۲۸-۱۴.
- ________ (۱۳۸۵)، مفهوم شهروندی در دوره‌ی ساسانی، در *جامعه و اقتصاد عصر ساسانی*، گردآورنده: حسین کیان‌راد. تهران: سخن، صص. ۴۶-۳۷.
- عباس، احسان (۱۳۴۸)، *عهد اردشیر*، ترجمه‌ی محمدعلی امام‌شوشتری، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- فاروقی، فؤاد (۱۳۶۳)، *سرنوشت انسان در تاریخ ایران*، چاپ اول، تهران: مؤسسه‌ی مطبوعاتی عطایی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه (بر اساس نسخه‌ی چاپ مسکو)، تهران: علم.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۰)، *زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- گرب، ادوارد ج. (۱۳۷۳)، *نابرابری اجتماعی (دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر)*، ترجمه‌ی محمدرضا سیاهپوش و احمدرضا غروی‌نژاد، تهران: معاصر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۱)، *جامعه‌شناسی، پیش‌درآمدی انتقادی*، ترجمه‌ی ابوطالب فنایی، شیراز: نشر دانشگاه شیراز.
- گیرشمن، رومن (۱۳۸۶)، *تاریخ ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه‌ی محمد معین، تهران: نگاه.
- گورویچ، ژرژ (۱۳۵۷)، *مطالعاتی درباره‌ی طبقات اجتماعی*، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران: کتاب‌های جیبی.
- لوکونین، ولادیمیرگریگورویچ (۱۳۷۷)، نهادهای سیاسی، اجتماعی و اداری: مالیات‌ها و دادوستد، در: *تاریخ ایران کمبریج، جلد سوم (قسمت دوم): از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، صص. ۱۴۸-۷۱.

– لهسائی‌زاده، عبدالعلی (۱۳۷۷)، *نابرابری و قشربندی اجتماعی*، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
– لیپست، سیمورمارتین و دیگران (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، ترجمه‌ی جواد افشارکهن، تهران: نشر نیکا.
– محمودآبادی، اصغر (۱۳۷۸)، *تاریخ فرهنگ و سیاست در ایران باستان*، *دفتر پارینه* (پژوهش‌هایی در تاریخ، فرهنگ و سیاست ایران باستان)، تهران: آبتین.
– مفتخری، حسین، رجبلو، علی و شهرزاد ساسان‌پور (۱۳۸۷)، تأثیر اصلاحات خسروانوشیروان بر قشربندی ایران در عصر ساسانیان، *فصلنامه‌ی علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا*، سال هفدهم، شماره‌ی ۷۱، صص. ۱۲۲-۸۵.
– مندراس، هانری و ژرژ گورویچ (۱۳۵۶)، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران: کتاب‌های سیمرغ با سرمایه‌ی مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.
– مؤمن‌کاشی، محمد، شیخاوندی، داور و عبدالعلی رضایی (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی*، مشهد: مرندیز.
– *نامه‌ی تنسر به گشنسپ* (۱۳۵۴)، به تصحیح مجتبی مینوی و با همکاری محمداسماعیل رضوانی، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
– وبر، ماکس (۱۳۸۲)، *دین، قدرت، جامعه*، ترجمه‌ی احمد تدین، چاپ اول، تهران: هرمس.
– *وندیداد* (۱۳۷۶)، ترجمه‌ی هاشم رضی، جلد دوم، تهران: فکر روز.

– Hamilton, M & M. Hirszowicz., (1987), *Class and Inequality in Pre- industrial Capitalist and Communist Societies*, NewYork: st. Martin Press.
– Kebro, H. R., (1983) *Social Stratification and Inequality (Class Conflict in the United States)*, New York: Mcgraw, Hillbook Company.
– Parsons, T., (1951) *The Social System*, Glencoe, III: Free Press.
– Scupin, R., (2012), *Cultural Anthropology: A Global Perspective*, 8th ed. Pearson.
– Shaki, M., (1992), Class System III. in the Sasanian Period, *Encyclopaedia Iranica* V, PP: 654-657.
– Truzzi, M., (1971), Definition and Dimensions of the Occult: Towards a Sociological Perspective,*The Journal of Popular Culture* V, Issue. 3, PP. 635-646.

فتوگرامتری محوطه‌های باستانی زیر آب
روشی نوین در باستان‌شناسی ایران

ایمان خسروی[1]
محمد قمری فتیده[2]

چکیده

دانش فتوگرامتری امروزه به‌عنوان یکی از کارآمدترین روش‌ها در اندازه‌گیری هندسی، تجزیه‌وتحلیل و تفسیر ریخت‌شناسی تپه‌های باستانی، امکانات منحصربه‌فردی در اختیار پژوهشگران این عرصه قرار داده است اما تاکنون، استفاده از آن در ایران محدود به محوطه‌های روی زمین بوده است. در این مقاله یک رویکرد جدید برای مدیریت داده‌ها، مستندنگاری و نیز بررسی و کاوش روشمند در باستان‌شناسی زیر آب با استفاده از فتوگرامتری و سه‌بُعدی سازی ارائه شده است. باستان‌شناسی زیر آب، مقوله‌ای است که اخیراً باستان‌شناسان ایرانی توجه زیادی به آن نشان داده‌اند اما به دلیل وجود محدودیت‌های بسیار زیاد در زیر آب، امکان مطالعات دقیق و طولانی و نیز خارج از محوطه وجود ندارد، اما با استفاده از فتوگرامتری و ایجاد فضای سه‌بعدی دیجیتالی، پژوهشگـــران این امکان را دارند که در محیطی خارج از آب، به مطالعه‌ی دقیق عوارض و حتی داده‌های سطحی بپردازند. شبکه‌بندی دقیق همراه با مختصات جغرافیایی نقطه‌به‌نقطه به‌منظور بررسی روشمند و هزینه‌ی بسیار کم این روش در مقایسه با هزینه‌های عادی بررسی‌های روشمند باستان‌شناسی زیر آب، از دیگر محسنات این رویکرد–روش محسوب می‌شود. این پژوهش به روش تحلیلی–توصیفی و جمع‌آوری داده‌ها به دو شیوه‌ی اسنادی و میدانی انجام شده است. مقایسه‌ی روش‌های سنتی موجود با این روش نوین، ارائه رویکردی نوین و پاسخ به نیازهای مطرح از طریق فناوری فتوگرامتری و فراهم آوردن زیرساخت جهت بهینه و استانداردسازی این روش برای منظور خاص باستان‌شناسی، ازجمله دستاوردهای این مقاله است که باهدف ارائه‌ی خلاصه روش فتوگرامتری در باستان‌شناسی زیر آب سعی دارد ویژگی‌های کلیدی و نیز محدودیت‌های آن را، به همراه کاربردها و امکانات بالقوه‌ای که می‌تواند داشته باشد تشریح کند.

واژگان کلیدی: فتوگرامتری، باستان‌شناسی زیر آب، عکس–نقشه، فضای سه‌بعدی دیجیتال.

۱. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی دانشگاه مازندران؛ imaan.khosravi@gmail.com
۲. استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

دیجیتال‌سازی محوطه‌های باستانی و دانش فتوگرامتری

دیجیتال‌سازی محوطه‌های باستان‌شناسی و میراثی برای اهداف توریستی و نیز مستندنگاری در راستای کاربردهای مدیریتی، آموزشی، پژوهشی و بایگانی بسیار مفید است و کاربرد تمامیتی دارد. در اصل می‌توان با در اختیار گذاشتن اطلاعات در قالب‌های تور مجازی، نمای سه‌بعدی یافته‌ها و بناهای غیرمنقول، اطلاعات توصیفی و پایگاه داده‌های این نوع محوطه‌ها گام‌های مؤثری در امر پژوهش برداشت چراکه لزوم پیشبرد پژوهش و گرفتن خروجی‌های مفید مانند تألیف کتاب در مورد این اثرهای موجود، وجود زمینه و بسترهای مناسب و سهل‌الوصول برای دستیابی به اطلاعات اولیه از آن‌ها برای پژوهشگران است.

وجود نمونه‌های دیجیتالی سه‌بعدی با قابلیت تعیین متراژ و نیز مختصات و طول و عرض جغرافیایی هر یک از نقاط انتخابی به‌دلخواه، یکی از دستاوردهای منحصربه‌فرد این نوع عملیات است و در کنار متن، عکس، فیلم، موسیقی و نقشه، می‌تواند زمینه‌ای ایجاد شود که بازدیدکننده بتواند به‌صورت مجازی به واقعیت موجود در آن محوطه پی ببرد. علاوه بر این، باستان‌شناسان و پژوهشگران با چنین راهکارهایی می‌توانند در آینده بدون حضور میدانی در سایت، تمام نقاط محوطه را با جزئیات دقیق و سه‌بعدی مشاهده نمایند و تحلیل‌های خود را با کمک این تصاویر و داده‌های مختصاتی و اصول نقشه‌برداری به‌خوبی انجام دهند. خلق تصاویر پاناروما که دارای نمایش جذاب و واقعی از محوطه‌های باستانی است یک نوع مستندسازی علمی و دقیق محسوب می‌شود. همچنین از مهم‌ترین ویژگی‌های این روش، می‌توان کیفیت بالا و مشاهده دقیق را برشمرد که به همین علت بازدیدکننده می‌توانند جزئیات فضاها را مشاهده نماید و با استفاده حرکت چرخشی ۳۶۰ درجه‌ی آن، به‌خوبی با ویژگی‌های محوطه‌ها آشنا شوند.

برای مصنوعات موزه‌ای و یا داده‌های منقول حاصل از کاوش‌های باستان‌شناختی نیز این دیجیتال‌سازی و سه‌بعدی‌سازی، به حفاظت از آنان کمک می‌کند چون فرسایش ناشی از لمس کردن اشیا و نورافکن‌ها و مانند آن به تخریب اثر منجر می‌گردد. همچنین اجازه‌ی دسترسی به اشیایی که به دلیل محدودیت فضا یا دلایل امنیتی در مخازن نگهداری می‌شوند نیز از این طریق حاصل می‌گردد. مصونیت از بلایای طبیعی و عدم وجود خطر سرقت در محیط مجازی و نیز صرفه‌جویی در وقت و هزینه نگهداری، از دیگر ویژگی‌های این روش است.

دیجیتال‌سازی به‌وسیله دانش «فتوگرامتری برد کوتاه» به‌عنوان یک روش ثبت و ضبط داده در باستان‌شناسی، یکی از بهترین و کارآمدترین این روش‌هاست. در نقشه‌برداری فتوگرامتری با استفاده از یک سری عکس‌ها از یک شیء یا عارضه، می‌توان به مدل دقیقی از هندسه آن دست‌یافت. این تکنیک به‌طورمعمول برای مستندات با خصوصیات هندسی پیچیده یا شمار زیادی از فضاها شامل دیوارها، سنگ‌فرش‌ها، سازه‌های معماری و ... مورد استفاده قرار می‌گیرد. با استفاده از ثبت و ضبط داده در فتوگرامتری می‌توان با صرفه‌جویی در زمان که به میزان زیادی برای پروژه‌ها حیاتی است، در محصول نهایی یک دید بصری بسیار عالی تولید کرد. مدل‌های فتوگرامتری ممکن است در کاوش‌ها، برای ثبت دنباله پیچیده‌ای از دیوارها یا حتی یک قبر یا یک بررسی با مستندات محیطی و نیز در ویژگی‌های یک اثر هنری نقش بسته بر یک صخره مورد استفاده قرار می‌گیرد. اداره کردن نتایج نقشه‌برداری فتوگرامتری در محیط‌های نرم‌افزاری فرایندی علمی است برای سازمان‌دهی مشکلات، تجمع آن‌ها و ایجاد مستندسازی از مدل‌های سه‌بُعدی. واردکردن مدل‌های بازسازی‌شده در یک نرم‌افزار کامپیوتری، با ایجاد یکپارچگی بین مدل‌های فتوگرامتری و داده‌های خام نقشه‌برداری را آسان‌تر می‌کند و باعث می‌شود که مدل‌های فتوگرامتری راحت‌تر در محل‌های مناسبشان قرار گیرند (چون یک مدل نهایی، ترکیبی از صدها و یا هزاران عکس مجزاست که باید در کنار هم موزاییک شوند). در انتها،

ذخیره‌سازی مدل‌ها در سیستم کامپیوتری با دسترسی و کاربری آسان، به باستان‌شناسان و کاربران اجازه ادامه کار در یک محیط نرم‌افزاری آشنا و کاربردی را می‌دهد (احمدی و عبادی، ۱۳۸۷: ۲۲).

خوشبختانه دیجیتال‌سازی و مستندنگاری دیجیتالی در باستان‌شناسی امروز ایران در حال پیشرفت است و تقریباً می‌توان گفت در درصد بالایی از بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی، روش‌های نوین به کار گرفته می‌شود اما نکته‌ی حائز اهمیت عدم استفاده از این فنّاوری برای پروژه‌های باستان‌شناسی زیرآب در ایران است. باستان‌شناسی زیرآب در ایران سابقه‌ی چندانی ندارد و طبیعتاً استفاده از چنین فنّاوری نوین در این پروژه‌ها چه به لحاظ تعداد بسیار اندک پروژه‌ها و چه به لحاظ عدم آشنایی باستان‌شناسان زیرآب با علم فتوگرامتری تاکنون صورت نگرفته است. البته در دنیا نیز به تعداد انگشت‌شماری فتوگرامتری دستی زیرآب برای باستان‌شناسی صورت گرفته است.

در سال ۲۰۱۶ میلادی، یامافون و همکاران در مقاله‌ای تحت عنوان «فتوگرامتری چند تصویری برای ضبط و بازسازی محوطه‌های غرق‌شده زیرآب» به تبیین این روش پرداخته‌اند (Yamafune *et al.*, 2017) که می‌توان از آن به‌عنوان یکی از کامل‌ترین پژوهش‌ها در این زمینه یادکرد اما همواره در این‌گونه پژوهش‌ها، بیشترین تمرکز بر عکس‌برداری اتوماتیک توسط رباط بوده و تنها از عکس‌برداری‌های دستی توسط غواص– باستانشناس به‌عنوان عکس کمکی استفاده شده است که مقاله‌ی «ون دام» نمونه‌ای دیگر ازاین‌دست پژوهش‌هاست (Van Damme, 2015). در سال ۲۰۱۵ میلادی، «بالتی» و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «فتوگرامتری در باستان‌شناسی دریایی و زیرآب: دو سنگ مرمر از سیسیل» (Balletti *et al.*, 2015) علاوه بر استفاده از روش فتوگرامتری زیرآب– که عکس‌برداری آن به‌صورت اتوماتیک بود– در اقدامی ارزشمند، به بررسی و مقایسه‌ی نتایج اندازه‌گیری و مقیاس حاصل از دیجیتال‌سازی با فضای واقعی پرداختند تا با این عمل، درصد خطای روش فتوگرامتری را تا حدودی تعیین کنند. یافته‌های حاصل نشان می‌دهد استفاده از این روش برای مطالعات باستان‌شناسی زیرآب تا حد زیادی می‌تواند به بهبود دانسته‌ها و ایجاد مدلی از عوارض و آثار زیرآب بینجامد.

مهندسی ژئوماتیک و هیدروگرافی

ژئومتیکس علم جمع‌آوری، تحلیل و تفسیـــر داده‌ها، به‌ویژه داده‌های مربوط به سطح زمین و همچنین مدل‌سازی، تحلیل و مدیریت داده‌های زمین‌مرجع است. ژئوماتیک یک واژه نسبتاً جدید است که در حال حاضر به‌طورمعمول برای دربر گرفتن مناطقی که در حال اجرا جهت نقشه‌برداری شناخته شده‌اند به کار می‌رود (علیتاجر و افشاری، ۱۳۹۲). یکی از مهم‌ترین کاربردهای علم ژئودزی تعیین سیستم‌های مختصات جهانی و تعیین موقعیت و ناوبری دقیق آن‌ها است، امروزه یکی از مرسوم‌ترین روش‌های تعیین موقعیت جهانی استفاده از سامانه‌های موقعیت‌یاب ماهواره‌ای جهانی مانند GPS است، ژئودزی «دانش هندسه‌ی» به‌کار رفته در این سیستم‌های تعیین موقعیت است، با استفاده از تئوری‌های هندسی موجود در علم ژئودزی امکان بهره‌گیری از این سامانه‌های موقعیت‌یاب در پروژه‌های عمرانی و معماری و امروزه به‌طور بسیار جدید در محوطه‌های باستانی وجود دارد. یکی از کاربردهای کلاسیک ژئودزی در نقشه‌برداری و تهیه نقشه‌های دقیق از مناطق بسیار وسیع نظیر یک کشور یا یک استان یا سایتی که واجد ارزش سیاسی– فرهنگی – تاریخی است.

کاربرد ژئودزی در مناطق آبی، «هیدروگرافی» نام دارد. هیدروگرافی به‌عنوان یکی از شاخه‌های مهم ژئودزی امکان تعیین موقعیت و ناوبـــری در آب‌ها (اقیانوس‌ها، دریاها، دریاچه‌ها و امروزه در باستان‌شناسی و قدمت‌گذاری زیرآب) را

فراهم می‌آورد. هیدروگرافی با مطالعه هندسی فیزیکی آب‌ها (اقیانوس‌ها، دریاها و...) به بررسی هندسی سطح و بستر آن‌ها می‌پردازد و برای صنایع مختلف امکان نقشه‌برداری در فعالیت‌های عمرانی و معماری و سایر بافت‌های معماری و تاریخی مرتبط یا مدفون در آب‌ها را به وجود می‌آورد.

باستان‌شناسی زیر آب

در باستان‌شناسی زیر آب یا دریا، ما راجع به گذشته از طریق یافته‌های دریایی پی می‌بریم که معمولاً شامل کلیه آثار حضور انسانی است شامل:

ابنیه، سازه‌ها، ساختمان‌ها، مصنوعات و بقایای انسانی همراه با بافت باستان‌شناختی و طبیعی آن‌ها.

آثار مغروق شامل کشتی‌ها، بندرها و لنگرگاه‌ها و سایر وسایل نقلیه دریایی، قطعات آن‌ها، محموله یا سایر محتوای آن‌ها همراه با بافت باستان‌شناختی و طبیعی آن‌ها (میراسکندری، ۱۳۸۲).

توجه به آثار زیر آب به حدود ۵۰۰ ق.م برمی‌گردد یعنی زمانی که طبق نوشته‌های هرودت غواص یونانی برای کشف گنجینه‌های کشتی خشایارشا به زیر آب رفته است (Bradwater, 2002:18). پس از ظهور باستان‌شناسی، رفته‌رفته توجه به آثار زیر آب نیز شکل گرفت و باستان‌شناسی دریایی و باستان‌شناسی زیر آب نیز ظهور کرد. اولین پژوهش باستان‌شناسی زیر آب که با حمایت دولتی به انجام رسید را «انجمن باستان‌شناسی آتن» در سال ۱۸۸۵ در محل وقوع جنگ سالامیس انجام داد (Barstad, 2002:13). از اولین کاوش‌های دقیق باستان‌شناسی زیر آب توسط جورج اف. باس در کاپه‌گالیدونیا در جنوب ترکیه انجام شد (تصویر ۱) و پس‌ازاین پروژه می‌توان گفت که پژوهش‌های باستان‌شناسی زیر آب در کنار باستان‌شناسی روی زمین پیشرفت کرده و از متدها و اصول روی زمین کم‌وبیش برای انجام پژوهش‌های زیر آب نیز بهره برده شد (برای اطلاعات بیشتر در خصوص تاریخچه مطالعات باستان‌شناسی زیر آب نک: ادیبی، ۱۳۹۴)



تصویر ۱– کاوش در کاپه گالیدونیا، ترکیه (Bass, 1967)

اما لازمه‌ی کاوش زیر آب، بررسی علمی باستان‌شناختی از محوطه‌ی موردنظر زیر آب است. از گذشته تا امروزه روش‌های مختلفی برای نیل به این مقصود استفاده می‌شده تا به‌صورت دقیق و با جزئیات، عوارض کف دریا مشاهده و

تحلیل شود؛ روش‌هایی مانند ایجاد ویدئو مستقیم و پایش بیرون آب از طریق مانیتور بدین‌صورت که یک غواص، دوربین را با فاصله‌ی تقریباً یک متر از کف دریا با خود حمل کرده و از تمامی محوطه تصویربرداری می‌کرد و یا از روشی دیگر به نام «کپسول مشاهده» که چیزی شبیه به یک ناقوس مجهز به دو بال که دوربین در داخل آن قرار می‌گیرد استفاده می‌کردند اما اشکال بسیار بزرگ تمامی این روش‌ها این است که میدان دید در آن‌ها بسیار محدود است به‌طوری‌که به باستان‌شناس امکان تحلیل و تفسیر محوطه را به‌صورت یکپارچه و تجسم کلی آن به همراه عوارض سطحی نمی‌دهد. امروزه از فنّاوری‌هایی مانند «ساید اسکن سونار»، «ساب باتوم پروفایلر» و «مگنومتر» استفاده می‌شود. در توضیحی کوتاه می‌توان گفت «ساید اسکن سونار»، وسیله‌ای اژدر مانند است که امواج صدا را با فرکانس بالا (از پنجاه تا پانصد کیلوهرتز) به دو سمت می‌فرستد. این امواج در یک شعاع باریک و در سطح افقی نتیجه‌ی خوبی ارائه می‌دهد و در یک شعاع پهن در سطحی عمودی پوشش گسترده‌ای را به وجود می‌آورد. صدا از بافت کف دریا و از طریق واکنشی که هدف‌ها ایجاد می‌کنند، به دستگاه سونار باز می‌گردد. بازگشت صداها از امواج احتمالی، در کنار یکدیگر به‌صورت خطوط بر صفحه‌ای ترسیم می‌شود و مانند عکس‌برداری هوایی، دیدی تفصیلی از کف دریا به دست می‌دهد و مناطق سنگی، شنی، گلی یا مواد دیگر را مشخص می‌کند و اگر یک محوطه باستانی از خود اثر مشهود اندکی بر کف دریا به جای گذارد، آن اثر را می‌توان به کمک ساید اسکن سونار شناسایی کرد (میزل، ۱۳۶۶)؛ اما این تکنولوژی به همراه دیگر تکنولوژی‌های مشابه که از طریق امواج صوتی است، بسیار پرهزینه و نیز در ایران کمیاب است و عموماً به ارگان‌های دولتی تعلق دارد و استفاده از آن‌ها مستلزم مکاتبات و مراحل اداری پیچیده و زمان‌بر است. علاوه بر آن نتیجه‌ی حاصله از این روش، به‌صورت عکس و یا فضای سه‌بُعدیِ کامل نبوده تا پژوهشگر بتواند همانند اینکه خود او در محوطه حضور داشته باشد، تعیین زوایای دید و ... را در اختیار بگیرد.

همان‌طور که می‌دانیم یکی از مهم‌ترین و کارآمدترین نتایج حاصل از بررسی‌های باستان‌شناسی، همان تحلیل عوارض مشخص در کل محوطه است و به همین منظور است که برای دسترسی به این عوارض کلی و یکپارچه، از عکس‌های هوایی و یا ماهواره‌های راداری استفاده می‌کنند بنابراین خلأ وجود چنین تصویری از کف دریا برای تحلیل-های باستان‌شناسانه، همواره احساس می‌شود.

بررسی و مستندنگاری زیر آب

مطالعات در محوطه‌های باستان‌شناسی همواره به دنبال رسیدن به واقعیت‌های گرافیکی بسیار دقیق بوده است. به‌محض اینکه فنّاوری، ابزارهای مناسب را در دسترس قرار داد، یک روند سریع برای به دست آوردن راه‌هایی برای نمایش‌های گرافیکی نیز توسعه یافت که نمونه‌های آن را از عکس‌ها و رادارهای ماهواره‌ای گرفته تا عکس‌برداری‌های برد کوتاه و دانش فتوگرامتری مشاهده می‌کنیم که همگی مربوط به بازسازی فضای روی زمین است و نه زیر آب. تفاوت محوطه-های زیر آب به خاطر موقعیت آن‌هاست که در آن عوامل متعددی مانند تاریکی، درجه حرارت پایین و میزان اکسیژن کم وجود دارند که البته در بسیاری از موارد این مؤلفه‌ها به حفاظت و جلوگیری از تخریبشان کمک کرده است به همین خاطر، محوطه‌های زیر آب فرصت‌های فوق‌العاده‌ای را برای باستان‌شناسان فراهم می‌کنند؛ اما بسیاری از این محوطه‌ها احتمالاً حتی قبل از اینکه بتوان آن‌ها را مورد مطالعه قرار داد، تخریب می‌شوند و درنتیجه تولید مستندات جامع و سه-بُعدی از این محوطه‌ها روزبه‌روز بر اهمیتش افزون می‌کند. ازآنجاکه حضور در این محوطه‌ها هرگز توسط اکثریت

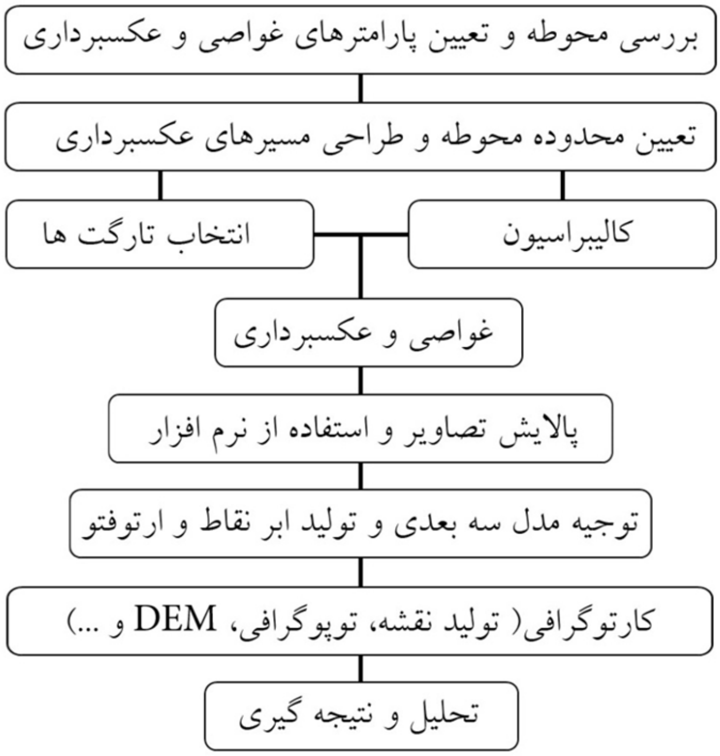
باستان‌شناسان یا عموم مردم تجربه نمی‌شوند، بسیار مهم است که یک بررسی دقیق و سه‌بُعدی از محوطه ارائه شود که می‌تواند دسترسی مجازی به تمام داده‌های باستان‌شناسی را فراهم کند.

مستندنگاری به‌عنوان پیش‌نیاز انجام فعالیت‌هایی همچون مستندسازی، حفاظت و مرمت، بازسازی و ثبت آثار و نیز یکی از مهم‌ترین اهداف بررسی‌ها و امری بدیهی برای کاوش‌های باستان‌شناختی به شمار می‌رود. هدف از مستندنگاری ثبت موقعیت دقیق و تصویری وضعیت موجود بنا یا اثر شامل: آسیب‌ها، فرسایش‌ها، تغییرشکل‌ها و... است که معمولاً به‌وسیله‌ی عکس، نقشه، اسلاید و گزارش و در سال‌های اخیر از طریق ایجاد فضای سه‌بُعدی انجام می‌گیرد. امکان استخراج جزئیات کافی، قابلیت ذخیره‌سازی رقومی، تنوع محصولات نهایی و امکان استفاده در دوره‌های زمانی مشخص ازجمله پارامترهایی که در تهیه داده‌های موردنیاز در مستندنگاری آثار و بناهای تاریخی و فرهنگی می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. این‌که مستندنگاری در راستای معرفی اثر (منقول و غیرمنقول)، مرمت و یا آسیب‌شناسی‌های ادواری صورت گیرد؛ این پارامترها ممکن است متفاوت تعریف گردند. مستندنگاری در فرآیند مستندسازی منجر به تولید اطلاعات و داده‌هایی مرتبط شده و زمان‌مند در قالب‌های ترسیمی، عکاسی و... می‌شود، به‌طوری‌که امکان استخراج اطلاعات (توصیفی و هندسی) موردنیاز در کاربردهای مختلف فراهم آید (Lagerqvist, 2009: 99-101). تمامی مؤلفه‌های برشمرده شده، در دانش فتوگرامتری زیر آب نیز کاربرد حداکثری دارد چه‌بسا با توجه به موقعیت قرارگیری آثار زیر آب، شیوه‌ی مستندسازی دقیق آن‌ها را نسبت به محوطه‌های روی زمین، حیاتی‌تر می‌سازد.

اصول و روش کار فتوگرامتری زیر آب

اصل فتوگرامتری زیر آب با فتوگرامتری زمینی یا هوایی تفاوت ندارد، اما ممکن است عناصر خاصی در فتوگرامتری زیر آب باعث اختلال شود، به‌ویژه انکسار عدسی‌های دوربین و یا برای دوربین‌هایی که ضد آب نیستند انکسار محفظه‌ی پلکسی‌گلاس آن و محدودیت‌های خاصی از محیط زیر آب مانند (کدورت و تیرگی آب، حضور ذرات معلق) و ... (Butler *et al.*, 2002) که اپراتورها را مجبور به کار در مقیاس‌های بزرگ، نزدیک به اشیاء (بین ۰/۵ تا ۲ تا ۳ متر بسته به کیفیت آب) کند. این جنبه‌ها، ظاهری محدودکننده اما با در نظر گرفتن مزیت‌های این روش، به این نتیجه می‌رسیم که در بسیاری از موارد این فنّاوری کارآمد است. مزیت مهم استفاده از فتوگرامتری در بررسی‌های زیر آب نسبت به استفاده از تکنیک‌های دیگر، سادگی اجرای آن و تنوع نتایج حاصل از آن شامل: اندازه‌گیری‌های سه‌بعدی بر روی اجسام و آثار سطحی، بازسازی کامل سه‌بُعدی محوطه، تعیین مختصات نقطه‌به‌نقطه‌ی سطح محوطه، DEM و توپوگرافی دقیق است.

در ذیل مراحل انجام کار به‌صورت فلوچارت ترسیم شده است:



خلاصه‌ای از مراحل اجرایی:

بررسی محوطه‌ی زیر آب و تعیین پارامترهای غواصی و عکس‌برداری

تعیین محدوده‌ی محوطه و عکس‌برداری و تعریف و برآورد مسیرهای عکس‌برداری

کالیبراسیون دوربین و تجهیزات

غواصی و عکس‌برداری

پالایش و پردازش تصاویر و استفاده از نرم‌افزار

تهیه محصولاتی نظیر ابرنقاط، ارتوفتو و مدل سه‌بُعدی و ...

تهیه نقشه‌های مختلف موردنیاز و توپوگرافی و DEM و ...

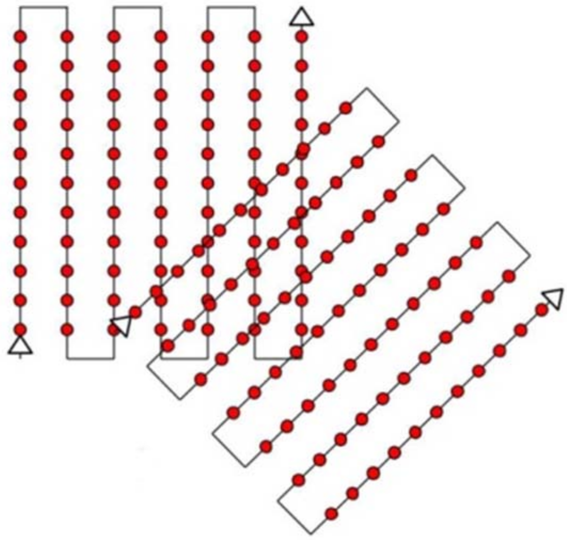
انتخاب، آماده‌سازی و کالیبراسیون دوربین عکس‌برداری

آغاز کار فتوگرامتری زیر آب همانند کار در خشکی، انتخاب، آماده‌سازی و کالیبراسیون دوربین عکس‌برداری است. انتخاب یک دوربین کارآمد که در زیر آب تحمل فشار ناشی از عمق زیاد را داشته باشد و اولاً سالم بماند و ثانیاً تحت تأثیر شرایط، دچار خطا نشود بسیار مهم است. نکته‌ی بعدی ضرورت استفاده از سیستم موقعیت‌یاب ماهواره‌ای داخلی دوربین است. در آن دسته از فتوگرامتری برد کوتاه که با پهپاد انجام می‌شود، دوربین پهپاد مجهز به GPS داخلی است اما بسیاری از دوربین‌های مورداستفاده در فتوگرامتری مخصوصاً فتوگرامتری نقوش برجسته‌ی صخره‌ای و یا اشیای موزه‌ای و المان‌های کوچک که با دوربین‌های دستی انجام می‌شود، فاقد سیستم موقعیت‌یاب ماهواره‌ای هستند. لازم به ذکر است برای انجام فتوگرامتری زیر آب، حتماً باید از دوربینی انتخاب شود که دارای سیستم موقعیت‌یاب ماهواره‌ایِ داخلی (GPD داخلی) باشد چراکه یکی از اهداف مهم فتوگرامتری زیر آب، دسترسی به مختصات نقطه‌به‌نقطه‌ی

محوطه‌ی بازسازی‌شده در رایانه، برای کاربرِ باستان‌شناس است تا بتواند برای انجام بررسی و کاوش و شبکه‌بندی‌های احتمالی از آن استفاده کند.

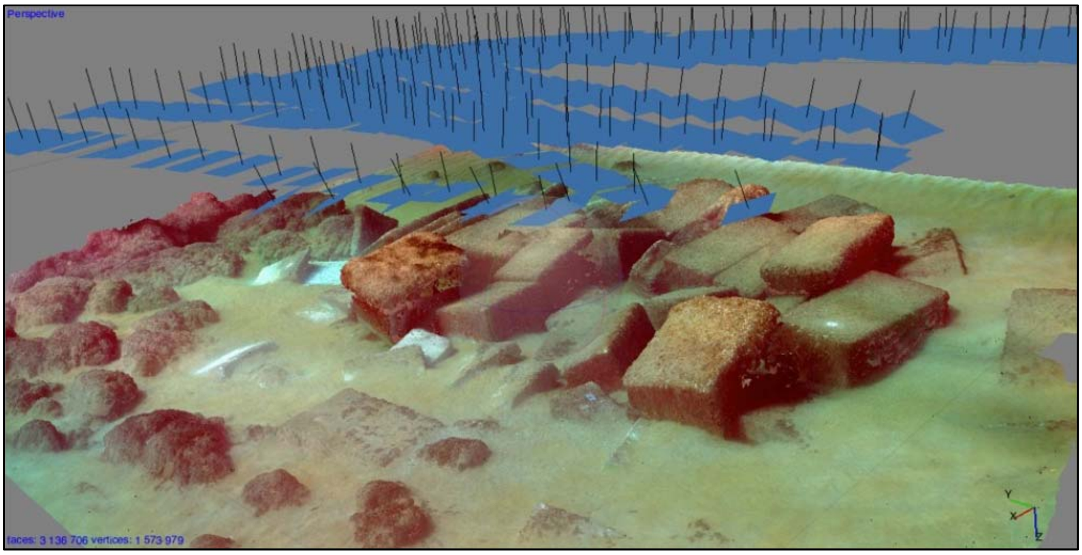
عکس‌برداری زیر آب

پس از انتخاب دوربین مناسب با فضا و محوطه، غواص–فتوگرامتر که بهتر است خودِ باستان‌شناس باشد، اقدام به عکاسی با تجهیزات لازم اعم از پروژکتورهای قوی برای تأمین نور کافی زیر آب و ... می‌کند. عکس‌برداری از کناری‌ترین مکانی که قرار است بررسی شود آغاز می‌شود و به‌صورت مسیری ممتد، تسلسل‌وار و مارپیچ کل محوطه را برداشت کند (شکل ۱).



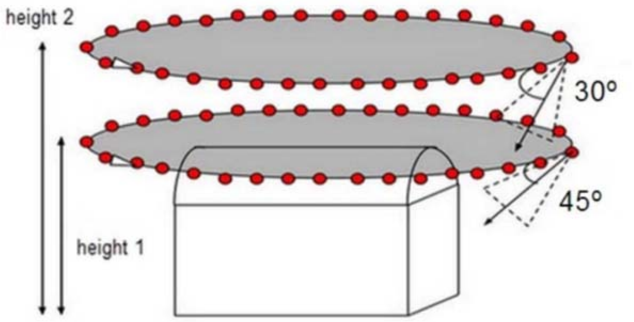
شکل۱. طراحی مسیرهای عکس‌برداری عمودی با همپوشانی

عکس‌ها باید با هم هم‌پوشانی داشته باشند چراکه عامل اصلی این روش، افزونگی است یعنی هر نقطه از فضای موردنظر، باید حداقل در سه عکس دیده شود. این کار به خاطر تولید موزاییک عکسی صورت می‌پذیرد (شکل ۱ و تصویر ۲). به مجموعه عکس‌هایی که در کنار هم قرار داده می‌شوند و تشکیل یک عکس واحد از یک منطقه را می‌دهند، موزاییک گفته می‌شود. برای تشکیل موزاییک معمولاً قسمت‌های اضافی عکس بریده می‌شود و تنها قسمت وسط عکس که از خطای کمتری نیز برخوردار است، استفاده می‌شود. موزاییک به‌منظور بررسی کلی یک منطقه استفاده می‌شود. مزیت این عملیات مربوط به سادگی آن است.



تصویر ۲- موزاییک‌های عکاسی (مربع‌های آبی) برای عکاسی از کشتی شکسته پونتا-شیفو (Punta Scifo) در جنوب ایتالیا (Balletti *et al.*, 2015: fig 1)

اگر در حین برداشت از یک محوطه‌ی زیر آب، به اثری برخورد کردیم که تمام و یا بخشی از آن بیرون از سطح کف دریا باشد لازم است عکس‌های مایل نیز از سوژه‌ی مورد نظر گرفته شود و این عکس‌ها به‌صورت مدور از اطراف سوژه برداشت شود (شکل ۲).



شکل۲. عکس‌برداری مایل و زاویه‌دار از اطراف یک سوژه

لازم به ذکر است در موارد کمی که فتوگرامتری زیر آب در خارج از ایران صورت گرفته است، جملگی از روش عکس‌برداری با زیردریایی و تجهیزات سنگین استفاده شده و تاکنون روش دستی و انسانی در هیچ‌یک از آن‌ها مطرح نبوده است. این روش نیاز به زمان زیاد و کارکنان و تجهیزات خاص ندارد، بنابراین هزینه‌های بسیاری را ازنظر مالی، زمانی و صرف انرژی کاهش می‌دهد.

پیاده‌سازی برداشت‌ها در رایانه و پردازش از طریق نرم‌افزار

پس از انتقال مجموعه عکس‌های برداشت‌شده به رایانه، وقت آن است تا با استفاده از نرم‌افزارهای مخصوص، مراحل پردازش آغاز شود. برای این منظور نرم‌افزار Agisoft Photoscan به‌عنوان یکی از کارآمدترین نوع نرم‌افزارها پیشنهاد می‌شود. این نرم‌افزار بر پایه‌ی تکنیک بازسازی سه‌بعدی چندمنظری عمل می‌کند و از سطح اتوماسیون بالایی برخوردار

است. اگرچه الگوریتم دقیق این نرم‌افزار تاکنون به‌صورت کامل منتشر نشده است اما گام‌های اساسی آن کاملاً متداول و قابل‌درک هستند. این گام‌ها مبتنی بر الگوریتم‌های استاندارد و منتشرشده هستند و ازلحاظ عملکرد و مراحل اجرا مشابه سایر نرم‌افزارهای دیگر هستند. مراحل الگوریتم این نرم‌افزارها به‌صورت مختصر به شرح ذیل است:

پارامترهای تقریبی توجیه داخلی (فاصله کانونی و ابعاد سنجنده) از EXIF عکس‌ها قرائت می‌شوند و به‌عنوان مقادیر اولیه مورد استفاده قرار می‌گیرند.

مقادیر دقیق پارامترهای توجیه داخلی موجود در EXIF و همچنین پارامترهای اضافی (مختصات نقطه اصلی و اعوجاج شعاعی و مماسی و ...)، به همراه سایر پارامترها (توجیه خارجی)، در فرآیند مثلث‌بندی هوایی به دست خواهند آمد. این فرآیند در فتوگرامتری تحت عنوان «خودکالیبراسیون» شناخته می‌شود (Deseilligny, 2011).

سرشکنی دسته اشعه برای کل شبکه فتوگرامتری بر اساس نقاط یافت شده در محدوده پوشش مشترک تصاویر توسط الگوریتم مشهور SIfT با اندکی بهبود انجام می‌گیرد (Lowe,2004, 91). نقاط متناظر اشتباه بر اساس نتایج سرشکنی کمترین مربعات، حذف می‌شوند و سرشکنی دسته اشعه برای نقاط باقی‌مانده تکرار می‌شود.

چنانچه مختصات موقعیت دوربین توسط GPS در لحظه‌ی عکس‌برداری برای هر تصویر ثبت گردد، از این مختصات به دو منظور استفاده می‌شود: کاهش زمان جستجو برای یافتن نقاط متناظر در عکس‌های دارای هم‌پوشانی و فراهم کردن امکان زمین‌مرجع‌سازی تقریبی ابر نقاط کم‌پشت و یا متراکم، متناسب با دقت مشاهدات کد گیرنده‌های GPS.

مراحل پردازش

بررسی کیفیت تصاویر پروژه

حذف تصاویر نامطلوب

انجام توجیه داخلی و توجیه نسبی

معرفی نقاط کنترل زمینی

توجیه مطلق و رسیدن به مدل ژئورفرنس

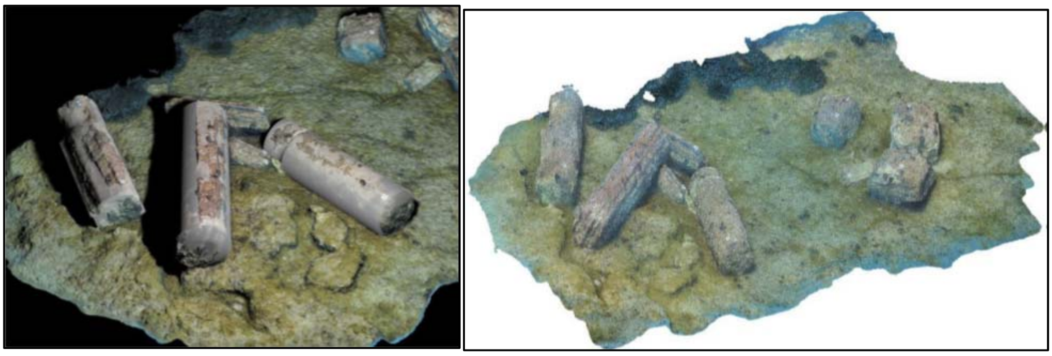
به دست آوردن نتایج سلف کالیبراسیون، پارامترهای توجیه خارجی

خروجی‌های مرسوم: ابر نقطه سه‌بعدی رنگی، موزاییک عکسی قائم، مدل رقومی ارتفاع، تصاویر بدون اعوجاج و کارتوگرافی (توپوگرافی، نقشه‌های مختلف و ...)

اندازه‌گیری آثار و مصنوعات و استفاده از دانش باستان‌شناسی

یکی از بهترین و مهم‌ترین دست‌دادهای این روش فتوگرامتری، اندازه‌گیری آثار و مصنوعاتی است که تمام و یا بخشی از آن‌ها قابل‌مشاهده است. برای آثاری که تمام قسمت‌های آن قابل‌مشاهده است بدون هیچ مشکلی، اندازه‌گیری در رایانه قابل انجام است اما برای آثاری که فقط قسمت‌هایی از آن‌ها قابل‌مشاهده است می‌توان رویکرد نوآورانه‌ای ارائه کرد. ادغام داده‌های اندازه‌گیری شده با یک مدل نظریِ از قبل طراحی‌شده، به دست آوردن نمایشی کامل از یک شیء را امکان‌پذیر می‌سازد (تصویر ۳)؛ البته محدودیت‌های بسیار زیادی برای استفاده از این روش وجود دارد. اجرایی ساختن چنین رویکردی مستلزم این است که بر اساس اندازه‌گیری و نیز تعریف متغیرها و نیز مشخص نمودن جامعه آماری و حجم نمونه، جدولی فراگیر از مصنوعاتی که به‌عنوان شاخص در نظر گرفته می‌شوند تهیه شود. به‌طور مثال از فرم و اندازه‌ی سفال‌های مختلف، اطلاعات پایه تهیه کرد و با سه‌بعدی‌سازی آن‌ها در رایانه، یک مدل نظری ارائه داد تا با

برخورد به اشیایی که به‌صورت کامل آشکار نیستند، از این مدل کمکی بر اساس اندازه‌های داده‌شده استفاده کرد و وجوه ناپیدای آثار را بازسازی کرد. روش ادغام داده‌های مختلف در قوانین منطقی رسم شده و برای هر نمونه اندازه‌گیری شده، یک سیستم مجزا و کامل در نرم‌افزار فتوگرامتری تعبیه و یکپارچه شده و مجموعه‌ای از عملیات موردنیاز برای محاسبات هندسی را تعیین می‌کند.



تصویر ۳- سمت راست: عکس گرفته‌شده از دکل شکسته کشتی غرق‌شده مرزامی ۱(Marzamemi I) (Balletti *et al*., 2015: fig 8)؛ سمت چپ: تصویر سه‌بعدی بازسازی‌شده در رایانه از عکس دکل شکسته شده (Ibid: fig 10)

پی‌گردی و تشخیص و تحلیل عوارض معماری

یکی از بهترین کاربردهایی که می‌توان برای روش فتوگرامتری زیر آب در باستان‌شناسی تعریف کرد، روش پی‌گردی است. این کاربرد را می‌توان با ذکر مثال، بهتر تبیین نمود. به‌عنوان نمونه اگر برای محوطه باستان‌شناسی زیر آب دیوار گرگان از این روش استفاده شود، به‌آسانی می‌توان آثار دیوار را تا جایی که کمترین عوارض سطحی را داراست ردیابی نمود و نقشه‌های مختلف آن را ترسیم نمود.

نتیجه‌گیری

در مقاله‌ای که ازنظر گذشت کاربردهای دیجیتال‌سازی و مستندسازیِ دیجیتالی و نیز لزوم استفاده از آن‌ها در مطالعات و پژوهش‌های زیر آب که به اندازه‌گیری و ذخیره‌سازی اطلاعات هندسی می‌انجامد مورد بررسی و تبیین قرار گرفت. تاکنون برای تعیین عوارض کف اقیانوس‌ها و محوطه‌های باستانی، از روش‌های بسیار پرهزینه و زمان‌بر استفاده شده است درصورتی‌که با استفاده از روش فتوگرامتری (البته در محوطه‌هایی که امکان بهره‌برداری از این روش وجود دارد) می‌توان به اطلاعات با قابلیت‌های بیشتری دست یافت. از دیگر سو، در معدود دفعاتی که در دنیا، روش فتوگرامتری زیر آب استفاده شده است، عکس‌برداری توسط شناورها و زیردریایی‌ها بوده که این امر نیز خود مستلزم هزینه و زمان است اما رویکرد مورد ارائه در این مقاله –که تاکنون به کار گرفته نشده و برای اولین بار ارائه شده است- امکان عکس‌برداری توسط شخص را فراهم می‌آورد که برای محوطه‌های با عمق نسبتاً کمتر که غواصی در آن قابل‌اجراست کاربرد دارد. به‌طورکلی در این روش، هر آنچه سنجش‌ازدور در باستان‌شناسی نیاز دارد را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد و نقص میدان دیدِ کم در باستان‌شناسی زیر آب را تا حد بسیار زیادی پوشش می‌دهد؛ به‌عبارت‌دیگر فتوگرامتری زیر آب، کلیه‌ی فرآورده‌های حاصل از فتوگرامتری برد کوتاه و پهپاد فتوگرامتری را به دست می‌دهد که کارتوگرافی و ... جزئی از آن است به‌علاوه بررسی‌های پیگردی و نیز اندازه‌گیری آثار نیز از دیگر دست‌دادهای آن محسوب می‌شود. در پایان امید

است با استفاده از این روش و فراگیر شدن آن و اجرای عملی در مطالعات موردی، مرحله‌ای جدید از به‌کارگیری تکنولوژی مطالعات زیر آب در اختیار باستان‌شناسان قرار گیرد.

منابع:

- احمدی، فرشیدفرنود و حمید عبادی (۱۳۷۸)، بررسی تحلیل مسائل و مشکلات صنعت ژئوماتیک در جذب کارشناسان این رشته در ایران و ارائه راهکارهای مناسب، *همایش ژئوماتیک*.
- ادیبی، رامین (۱۳۹۴)، بررسی ظرفیت‌های سواحل جنوبی دریای کاسپین برای مطالعات باستان‌شناختی دریایی با تکیه شناورهای مغروق کشف‌شده، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی*، موسسه آموزش عالی مارلیک.
- علیتاجر، سعید و افشاری آزاد، سمیه (۱۳۹۲)، *دو فصلنامه علمی – پژوهشی پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره 5، دوره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص. ۱۶۹ تا ۱۹۵.
- میراسکندری، سیدمحمود (۱۳۸۲)، *فصلنامه علمی، فنی، هنری اثر*. سال ۱۳۸۲. جلد ۲۴. شماره ۳۵. صفحات ۱۵۲ تا ۱۶۵.
- میزل، چارل (۱۳۶۶)، تکنولوژی باستان‌شناسی دریایی، ترجمه یوسف مجیدزاده، *مجله پیام یونسکو*، آذر ۱۳۶۶، شماره ۲۱۰، صص. ۵ تا ۲۶.
- Barstad, J. F., (2002), Underwater Archaeology in the 20th Century Filling in the Gaps, In: Ruppe, C. V. & Barstad, J. F. (eds.) *International Handbook of Underwater Archaeology*, New York: K1uwer Academic / P1enum Publishers.
- Bass, G.F. (1967), *Cape Gelidonya: a Bronze Age Shipwreck*, Philadelphia.
- Bradwater, J. D. (2002), Timeline of Underwater Archaeology. In: C. V. Ruppe & B. F. Janet, (eds.) *International Handbook of Underwater Archaeology*, New York: Kluwer Academia/Plenum Publisher, pp. 23, 24.
- Butler J.B., London E-G., Lane S.L. (2002), Through-water close range digital photogrammetry in flume and field environments, *The Photogrammetric Record*, Vol.:17, pp.419-439.
- Deseilligny, M.P., Clery, I. Apero (2011), An open source bundle adjustment software for automatic calibration and orientation of set of images, In: *Proceedings of ISPRS International Workshop on 3DVirtual Reconstruction and Visualisation of Complex Architectures*, Trento, Italy.
- Lagerqvist. B. (2009), A system approach to conservation and cultural heritage resources management, *photogrammetry as a base for designing documentation models*, XVII CIPA Congress, CIPA WGIV. CIPA: Olinda, Brazil, 1999.http://cipa.icomos.org/fleadmin/papers/onlinda/99c101.pdf.
- Lowe, D., 2004. Distinctive image features from scale-invariant keypoints, *Int. J. Comput*, Vision 60(2), pp. 91–110.
- Balletti, C., C. Beltrame, E. Costa, F. Guerra, P. Vernier, 2015, Photogrammetry in maritime and underwater archaeology: two marble wrecks from Sicily, *in Proceedings of SPIE - The International Society for Optical Engineering*, pp. 1-12.
- Van Damme, T., (2015), COMPUTER VISION PHOTOGRAMMETRY FOR UNDERWATER ARCHAEOLOGICAL SITE RECORDING IN A LOW-VISIBILITY ENVIRONMENT, The International Archives of the Photogrammetry, *Remote Sensing and Spatial Information Sciences*, Volume XL-5/W5, pp. 231- 238
- Yamafune, K., R. Torres, F. Castro (2017), Multi-Image Photogrammetry to Record and Reconstruct Underwater Shipwreck Sites, *J Archaeol Method Theory* 24, pp.703–725

دوره «نوسنگی انتقالی» در غرب ایران

حجت دارابی[1]

چکیده

دوره گذار از فراپارینه‌سنگی به نوسنگی از اهمیت بالایی در باستان‌شناسی پیش‌ازتاریخ برخوردار است؛ زیرا دربرگیرنده تغییرات بنیادین در زندگی انسان بوده است. این دوره در ادبیات باستان-شناسی خاور نزدیک با عناوین مختلف مانند «نوسنگی بی‌سفال الف» و بعضاً در شرق هلال حاصلخیز با نام «آغاز نوسنگی» مورد ارجاع واقع شده است؛ اما اطلاعات چندانی از ماهیت و شاخصه‌های آن در غرب ایران در دست نبوده تا اینکه طی سال‌های اخیر مدارک ارزشمندی از این حیث به دست آمده است. نظر به اینکه در بررسی فرایند نوسنگی شدن باید نگاهی محلی–منطقه‌ای و نه فرامنطقه‌ای داشت، این دوره به‌عنوان یک دوره مجزا در گاهنگاری غرب ایران با نام «نوسنگی انتقالی» (۹۵۰۰–۸۰۰۰ ق.م.) تعریف و معرفی شده است. شواهد باستان‌شناسی حاکی از آن است که در پی تغییرات اقلیمی طی دوره نوسنگی انتقالی در ماهیت استقرار، معیشت، فناوری و ساختار اجتماعی و آیینی جوامع در این منطقه تغییرات تدریجی و تطور فرهنگی رخ داده است و نهایتاً منجر به ظهور «دوره نوسنگی بی‌سفال» (۸۰۰۰–۷۰۰۰ ق.م.) شده است. بر این اساس، مرزهای زیستی جهت سکونت مورد توجه واقع شده‌اند؛ طیف گسترده-ای از منابع غذایی مورد استفاده قرار گرفته و به سبب برهمکنش زیاد نوعی مدیریت منابع غذایی رخ داده است. همچنین در این دوره، انتقال از سنت ابزارسازی زارزی به معلفاتی با نام «پیشامعلفاتی» صورت گرفته و با شکل‌گیری مکان‌های عمومی و آیینی، ساختار اجتماعی و آیینی جوامع منطقه نیز قبل از اهلی‌سازی تمام‌عیار گونه‌های گیاهی و جانوری مورد دستخوش قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: نوسنگی انتقالی، غرب ایران، گاهنگاری، تطور فرهنگی

مقدمه

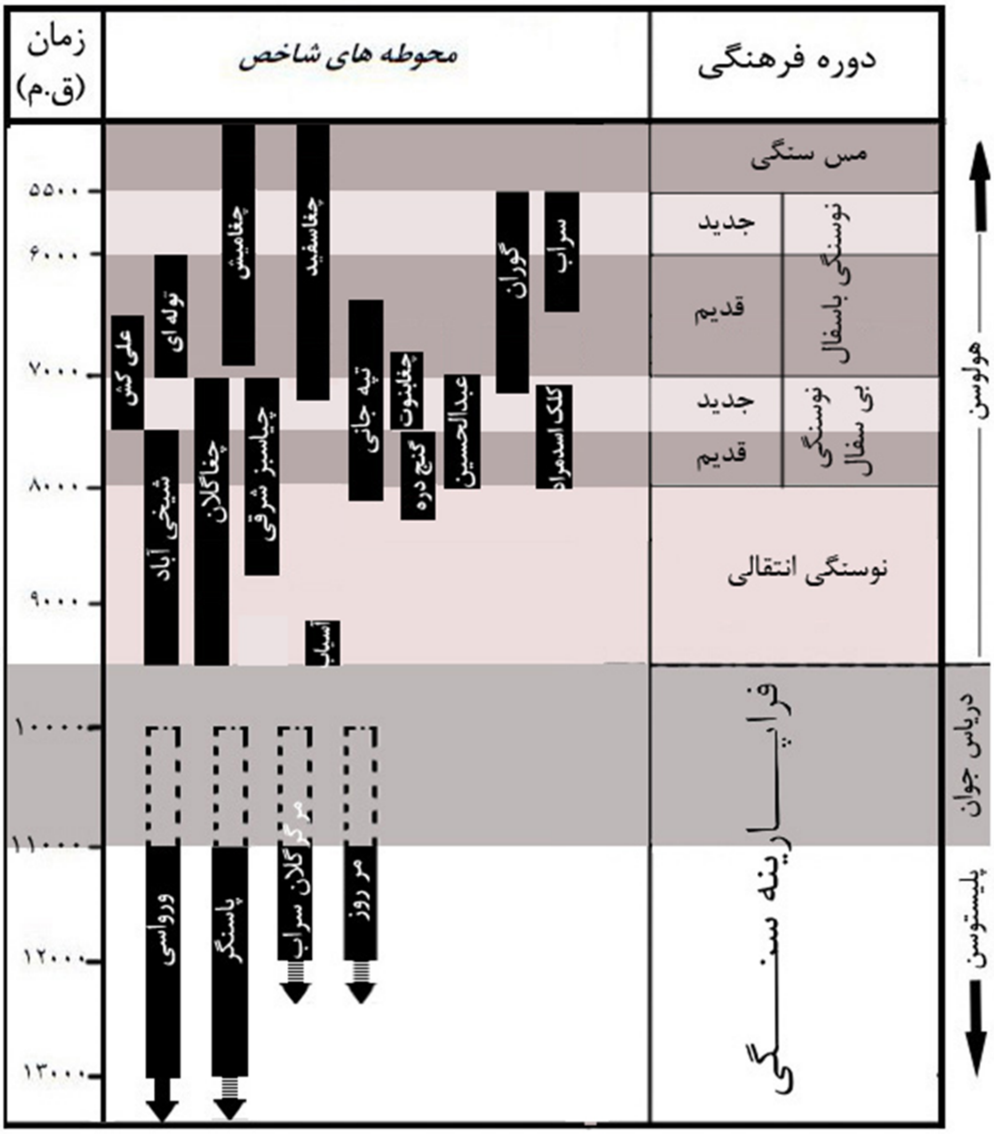
با وجود اینکه چند میلیون سال از حضور انسان بر پهنه کره خاکی می‌گذرد، در اوایل دوران نوسنگی بود که قدم به دنیایی گذاشت که قبلاً تجربه نکرده بود. این دوره انتقال از گردآوری و شکاروروزی به تولید غذا و یکجانشینی آن‌چنان

۱. عضو هیأت علمی گروه باستان‌شناسی دانشگاه رازی h.darabi@razi.ac.ir

اهمیت دارد که گوردون چایلد از آن با عنوان «انقلاب نوسنگی» یاد کرده است (چایلد ۱۳۵۷). پیشینه مباحث و مطالعات مرتبط با شروع این رخداد بنیادین به اواخر قرن نوزدهم میلادی برمی‌گردد (بنگرید به Wright 1971)؛ اما خود چایلد با طرح نظریه «واحه‌ای» در نیمه اول قرن بیستم میلادی به توضیح آن در ارتباط با نقش اقلیم و محیط در اواخر پلیستوسن و اوایل هولوسن پرداخت. با این حال، این رابرت جان بریدوود آمریکایی بود که اولین مطالعات میدانی و میان‌رشته‌ای را درباره شروع اهلی‌سازی و یکجانشینی در دامنه‌های زاگرس را انجام داد (Braidwood 1973). وی معتقد بود که اولین گام‌ها در جهت انتقال از فراپارینه‌سنگی به نوسنگی در «مناطق هسته‌ای» یا «زیستگاه‌های طبیعی» نیای وحشی گونه‌های اهلی‌شده گیاهی و جانوری رخ داده است. همچنین صاحب‌نظران دیگری مانند لوئیس بینفورد، کنت فلانری، اُفر بار–یوسف، فرانک هول، ژاک کوین، برایان هایدن و ... با طرح نظریه‌های مختلفی به توضیح چرایی و چگونگی شروع تولید غذا از زوایای مختلفی پرداختند. در این راستا، اغلب بر تک مرکزی بودن شروع کشاورزی در لوانت تأکید شد تا اینکه شواهد باستان‌شناسی طی دو دهه اخیر اهمیت مناطق شرقی هلال حاصلخیز مانند جنوب‌شرق ترکیه، شمال عراق و از جمله غرب ایران در فرایند نوسنگی شدن را نشان داد. از نظر گاهنگاری، این دوره گذار یا انتقالی در باستان‌شناسی خاور نزدیک و به‌ویژه لوانت و ترکیه با عنوان «نوسنگی بی‌سفال الف» (Pre-pottery Neolithic A/PPNA) نام‌گذاری شده است.[۱] اما این واژه بیانگر مشخصات فرهنگی خاص این مناطق بوده و متفاوت با غرب ایران است. از این‌رو، نباید واژه‌های لوانتی را بدون توجه به شواهد باستان‌شناسی به غرب ایران تعمیم داد و از یک گاهنگاری مختص به آن استفاده نمود (دارابی ۱۳۹۳). نگارنده در سال‌های اخیر تلاش در جهت بازنگری گاهنگاری‌های قبلی و ارائه یک گاهنگاری جدید نموده است (بنگرید به دارابی ۱۳۹۰؛ Darabi 2015). از جمله دوره‌هایی که در گاهنگاری جدید ارائه شده، «نوسنگی انتقالی» (Transitional Neolithic) است که در بازه زمانی ۹۵۰۰–۸۰۰۰ ق.م. قرار می‌گیرد (شکل ۱). این دوره قبلاً توسط بریدوود در قالب مدل ۴ یا «فاز کریم شهیر» با فاصله زمانی ۷۰۰۰–۹۰۰۰ ق.م. و مشخصه تولید تیغه و ریزتیغه به همراه وجود استقرارهای باز معرفی شده است (Braidwood 1961). وی آن را دوره «تولید مقدماتی غذا» (Incipient food-production) می‌نامد که در آن معماری مدور وجود داشته و هیچ‌گونه تغییرات فیزیکی در گونه‌های حیوانی و گیاهی رخ نداده است (Braidwood 1973:34-5). رالف سولکی نیز از واژه «آغاز نوسنگی» (Proto-Neolithic) برای ارجاع به حدفاصل فراپارینه‌سنگی و نوسنگی استفاده کرده که مرتبط با استقرارهای زاوی چمی و کریم شهیر دانسته شده است (Solecki& Solecki 1983:123)؛ اما برخلاف این دو واژه، در اینجا از واژه «انتقال» استفاده شده که نشانگر پویایی جوامع بوده و خبر از تغییر در ساختار زندگی آن‌ها نسبت به دوره قبل می‌دهد. لذا برخلاف دیگر واژه‌های قبلی که توسط افرادی مانند بریدوود و سولکی برای نام‌گذاری دورهٔ گذار از فراپارینه‌سنگی به نوسنگی به کار رفته‌اند، از واژه نوسنگی انتقالی استفاده گشته که بار معنایی مناسبی را برای توضیح فرایند نوسنگی شدن غرب ایران دارد. این مقاله ابتدا به بررسی شرایط و ویژگی‌های اقلیمی و محیطی دوره نوسنگی انتقالی در غرب ایران می‌پردازد و سپس شاخصه‌های استقراری، معیشتی، فناوری و نیز اجتماعی و آیینی این دوره را مورد بحث قرار می‌دهد.

---

۱ بکارگیری واژه‌های گاهنگارانهٔ «نوسنگی بی‌سفال الف» (PPNA) و «نوسنگی بی‌سفال ب» (PPNB) اولین بار توسط کنیون و پس از هفت فصل حفاری در محوطه جریکو در دهه ۱۹۵۰ به کار گرفته شدند (Simmons 2007:86).



شکل ۱. جدول گاهنگاری استقرارهای شاخص غرب ایران که در آن دوره نوسنگی انتقالی نیز مشخص شده است.

شرایط اقلیمی و محیطی

تاریخچهٔ دیرین‌اقلیم‌شناسی جهان یک سری از دوره‌های یخبندان را با میانگین زمانی ۱۰۰ هزار سال مشخص نموده که به‌وسیلهٔ دوره‌های بین یخبندان با میانگین ۱۰ هزار سال از هم جدا گشته‌اند. در این میان اوج آخرین دوره یخبندان (LGM) مصادف با کاهش ۳۰ درصدی دی‌اکسید کربن در اتمسفر و نیز کاهش ۱۰–۵ سانتی‌گرادی دمای هوا به همراه افت سطح دریا تا ۱۲۵ متر بوده است. این دوره در حدود ۲۵ هزار سال پیش شروع شده و تا حدود ۱۵۰۰۰ سال پیش تداوم داشته است؛ اما در فاصله زمانی بین حدود ۱۵۰۰۰ تا ۱۳۰۰۰ سال پیش، افزایش دما یک دوره گرم را به وجود آورده که به دوره «بولینگ–آلئرود» (Bølling-Allerød) معروف شده است (Bar-Yosef 2002:40). به نظر می‌رسد در فاز اقلیمی بولینگ–آلئرود درختان در مناطق محدودی رشد داشته‌اند (Hole 1996:269). نمود چنین تغییرات اقلیمی

از سرد و خشک به گرم در غرب ایران در نتیجه مطالعات گرده‌شناسی در دریاچه زریبار و اخیراً تالاب هشیلان مورد تأیید قرار گرفته است (بنگرید به صفایی‌راد و دیگران ۱۳۹۳؛ van Zeist & Wright 1963:66; van Zeist and Bottema 1977; 1991)؛ اما دوباره نوعی اقلیم سرد و خشک مانند دوره اوج یخبندان بر نیمکرهٔ شمالی زمین در فاصلهٔ زمانی بین ۱۱۰۰۰ ق.م. تا ۹۵۰۰ ق.م. حاکم گشته که با نام «دریاس جوان» (Younger Dryas) معروف شده است (Robinson *et al.* 2006). در خاور نزدیک تاکنون این شرایط سرد و خشک آب و هوایی از مناطق مختلفی شناسایی شده است. در غرب ایران شواهد و مدارک مربوط به وقوع دریاس جوان در دریاچه زریبار با حجم بالای δ18O[۱] مشخص شده که نمایانگر خشکی آب‌وهوا بوده و پایین رفتن سطح آب دریاچه و افزایش میزان شوری آن را در پی داشته است (Stevens *et al.* 2001). همچنین در این زمان جلبک‌های آب شور حضور داشته و گونه‌های گیاهی مقاوم در مقابل نمک (halophyte) هم در دریاچه شناسایی شده‌اند (Snyder *et al.* 2001). وفور گرده‌های غازپایان (Chenopod)، وجود نوعی حلزون شاخدار (Gyraulus crista) و نیز حلزون خاکی کهربایی (Oxyloma elegans) همگی دلالت بر شرایط اقلیمی سرد و کاهش سطح آب دریاچه دارند (Hole 1996:264; Wasylikowa *et al.* 2006:489). نهایتاً از ۱۱۷۰۰ سال پیش به بعد نوعی ثبات اقلیمی با افزایش دما و رشد پوشش گیاهی و درختی بر منطقه حاکم گشته است (Wasylikowa *et al.* 2006). به نظر می‌رسد دریاس جوان درست بعد از شروع دورهٔ افزایش تابش اشعهٔ خورشید در نتیجهٔ تغییر پارامترهای محور زمین، اتمام یافته است (Hole 1996:267). از این زمان دوره «بهبودی اقلیمی» (climatic optimum) تقریباً مصادف با شروع دوره نوسنگی انتقالی در اوایل هولوسن رواج یافت (شکل ۲). علاوه بر افزایش بارندگی و دما در اوایل هولوسن، دی اکسید کربن اتمسفر نیز از ppm۱۹۰[۲] در دوره یخبندان به ۲۵۰ ppm افزایش یافت[۳] که این امر خود افزایش بیشتر بارش و به‌تبع آن افزایش نمو گیاهان را در پی داشت (Richerson *et al.* 2001). همچنین به نظر می‌رسد با آغاز هولوسن پدیده آب‌وهوای مدیترانه‌ای به وجود آمده و لذا به اعتقاد برخی از صاحبنظران اقتصاد مبتنی بر گیاهان تا اوایل هولوسن در اغلب مناطق خاورنزدیک وجود نداشت (Hole 2004:16). در غرب ایران گرده‌های مربوط به فاز B دریاچه زریبار، حاکی از افزایش گرده‌های درختی مانند پسته (۱۰-۱۵٪) و بلوط (۲-۱۰٪) و نیز افزایش بالای بارهنگ از حدود ۱۱۰۰۰ سال قبل می‌باشند. بنابراین از این زمان اقلیم منطقه گرم‌تر شده و افزایش تدریجی بارندگی نیز به وجود آمده است (Wright 1968:337-8; Van Zeist & Bottema 1977). مطالعات دیرین زیست‌شناسی آب شیرین دریاچهٔ زریبار نیز از ثبات اقلیمی با افزایش دما و رواج پوشش گیاهی و درختی از اواسط هزاره دهم ق.م. حکایت دارد (Wasylikowa *et al.* 2006). به نظر می‌رسد این نوع پوشش با گذشت زمان رواج بیشتری داشته و به‌ویژه از حدود ۶۰۰۰ ق.م. نسبت گرده‌های بلوط افزایش یافته، به‌طوری‌که در حدود ۳۵۰۰ ق.م. به ۵۰ تا ۷۰ درصد گرده‌های به دست آمده رسیده‌اند (Wright 1968:337). مطالعات مربوط به دریاچه میرآباد هم نشان می‌دهند که در نیمهٔ اول دورهٔ هولوسن گرده‌های درخت‌های پسته و بلوط تا حدود ۳۰ درصد بقایا را تشکیل داده‌اند (Stevens *et al.* 2001). همان‌طور که ذکر شد دوره نوسنگی انتقالی با پایان دوره اقلیمی سرد و خشک «دریاس جوان» در اواسط هزاره دهم ق.م. شروع شده و تا پایان هزاره نهم ق.م. ادامه می‌یابد. شرایط مساعد اقلیمی و محیطی در

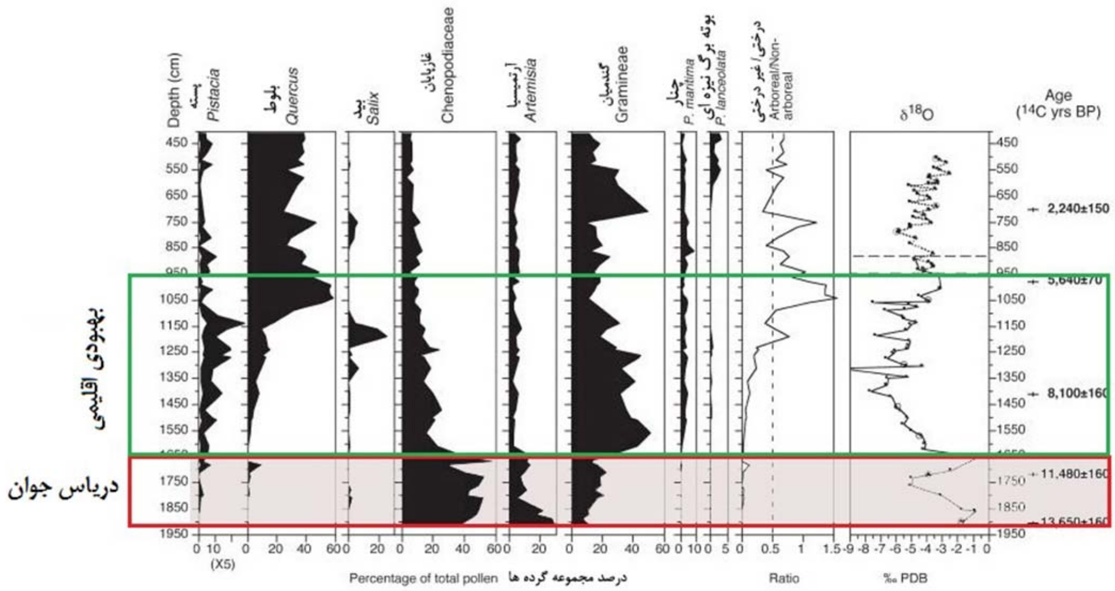
---

۱. نشانگر میزان ایزوتوپهای ثابت بوده و جهت تخمین درجه حرارت و تابش به کار می رود.

۲. یک قسمت در میلیون (one part per million) یا یک قسمت (واحد) از یک میلیون قسمت (واحد) به‌مانند یک قطره از پنجاه لیتر آب و یا سی ثانیه از یک سال است.

۳. دی اکسید کربن نوعی گاز بارورکننده برای بسیاری از گیاهان بوده و باعث عمل فتوسنتز و افزایش انبوه برگهای گیاهان می‌شود. بر اساس نتایج مغزه-گیریهای یخی، این گاز در دورهٔ یخبندان کمتر از امروزه بود و همزمان با شروع کشاورزی ۳۳ درصد افزایش یافته است (Hole 2004:18).

این زمان نه‌تنها زمینه را برای افزایش زمان استقرار در یک مکان فراهم نموده، بلکه مصادف با تغییرات چندجانبه و تدریجی در ساختار معیشتی و اجتماعی ساکنان غرب ایران نیز بوده که همان فرایند نوسنگی شدن این منطقه است (دارابی ۱۳۹۰؛ ۱۳۹۶؛ Darabi 2012;2015).

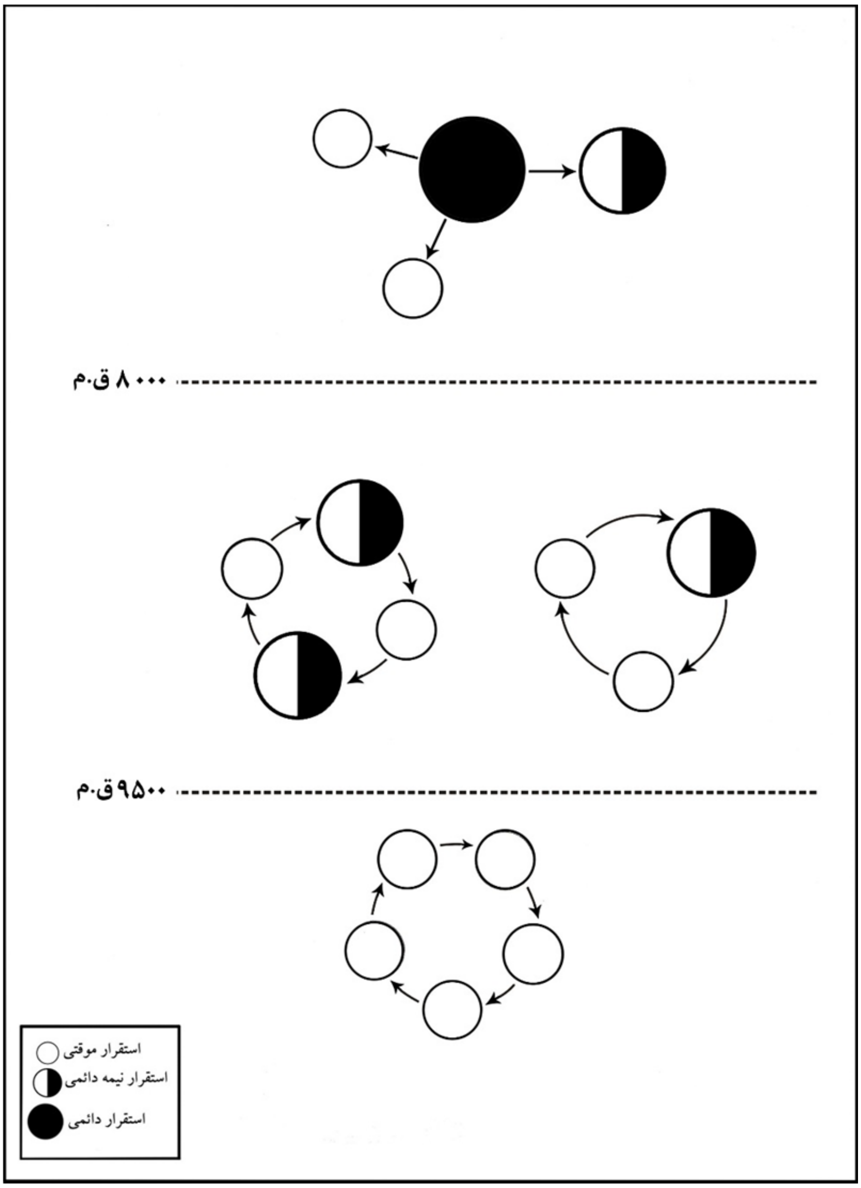


شکل ۲. نتایج گرده‌شناسی دریاچه زریبار که در آن دوره‌های اقلیمی «درياس جوان» و «بهبودی اقلیمی» در اواخر پلیستوسن و اوایل هولوسن مشخص شده است (برگرفته از Stevens *et al*. 2001:750; fig.3؛ با اصلاحات).

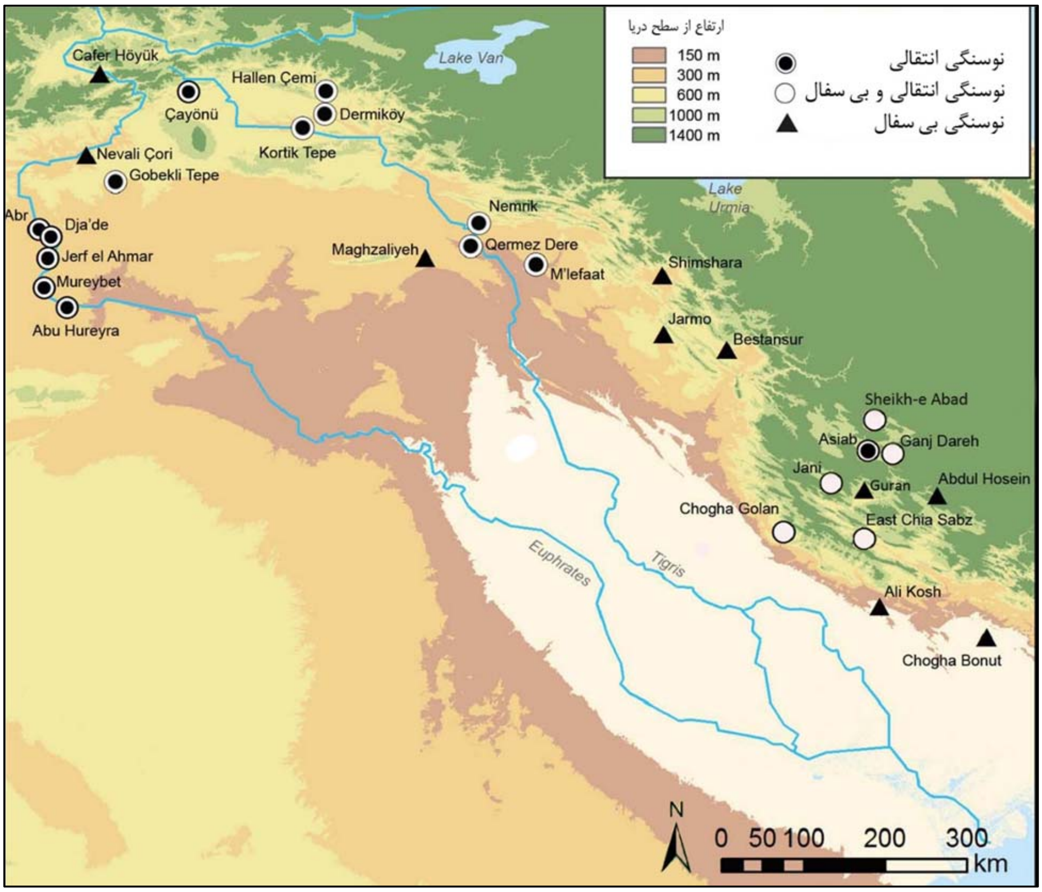
ماهیت استقرار

همان‌گونه که ذکر شد، از اواسط هزاره دهم ق.م. با مساعد شدن اقلیم منابع طبیعی نیز رو به فزونی نهاد. طبیعتاً با این وجود منابع بیشتری در دسترس ساکنان منطقه قرار می‌گرفت که این امر باعث افزایش زمان سکونت در یک محل گشته و جوامع را در طول زمان به‌سوی نیمه یکجانشینی و نهایتاً یکجانشینی سوق داده است (شکل ۳). وجود یکجانشینی قبل از تولید غذا و کشاورزی باعث افزایش جمعیت شد؛ زیرا این امر منجر به افزایش امید به زندگی، افزایش باروری، رژیم غذایی منظم‌تر و نیاز به افراد بیشتر جهت همکاری در برداشت گیاهان وحشی گشت (Bellwood 2005: 23)؛ اما فعلاً مدارک باستان‌شناسی از این دوره در غرب ایران اندک است و در این راستا باید به شکل‌گیری استقرار در شیخی‌آباد، چغاگلان و آسیاب در اواسط هزاره دهم ق.م. اشاره کرد که درست بعد از پایان درياس جوان به وجود آمده‌اند. گفتنی است که تعداد قابل‌توجهی از استقرارهای هم‌زمان از قبیل هالان چمی، گوبکلی‌تپه، کورتیک تپه و حسن کیف هویوک در جنوب شرق ترکیه و نیز کریم‌شهیر و زاوی‌چمی‌شانیدار در شمال عراق نیز شناسایی‌شده است. این موضوع حکایت از آن دارد که اقلیم و محیط در یک گستره جغرافیایی بزرگ مطلوب شده است. به هر روی، در غرب ایران، برخلاف جنوب‌شرق ترکیه و شمال عراق، وجود لایه‌های خاکستر و نیز عدم وجود هرگونه بقایای معماری در لایه‌های تحتانی این محوطه‌ها حاکی از وجود استقرارهای فصلی در آنان است. نهشته‌های خاکستر در لایه‌های تحتانی چیاسبز شرقی و تپه جانی نیز دیده می‌شود. پژوهش‌های باستان‌شناسی تاکنون وجود شواهد مربوط به دوره نوسنگی انتقالی را تنها در این چند محوطه در غرب ایران مشخص ساخته است. با این حال، انتظار می‌رود استقرارهای بیشتری از این دوره به‌ویژه در

لایه‌های تحتانی محوطه‌های برپلنگ در قصرشیرین و سالارآباد در دره رازآور کرمانشاه (خسروی، گفتگوی شخصی ۱۳۹۷) در آینده نیز شناسایی شود. این استقرارها معمولاً در مرزهای زیستی جهت دسترسی راحت به منابع مختلف محیطی و در کنار منابع دائمی آب مانند رودخانه‌های قره‌سو، سیمره یا کنجانچم شکل گرفته‌اند. چنین موقعیت‌های مناسبی باعث تداوم استقرار شده و از این‌رو اغلب استقرارها تا دوره نوسنگی مورد سکونت بوده‌اند. علاوه بر محوطه‌های مذکور، در اواخر هزاره نهم ق.م. برخی از استقرارهای جدید نیز مانند گنج‌دره و جانی به وجود آمده‌اند (شکل ۴). به هر روی، مرزهای زیستی زمینه‌ساز استفاده از طیف وسیعی از منابع مختلف توسط ساکنان منطقه شده است و این موضوع در ساختار معیشتی این دوره منعکس یافته است.



شکل ۳. مدل توضیحی ماهیت استقراری از اواخر فراپارینه‌سنگی تا اوایل نوسنگی در غرب ایران (برگرفته از Mortensen 1972:294; fig.1؛ با اصلاحات)

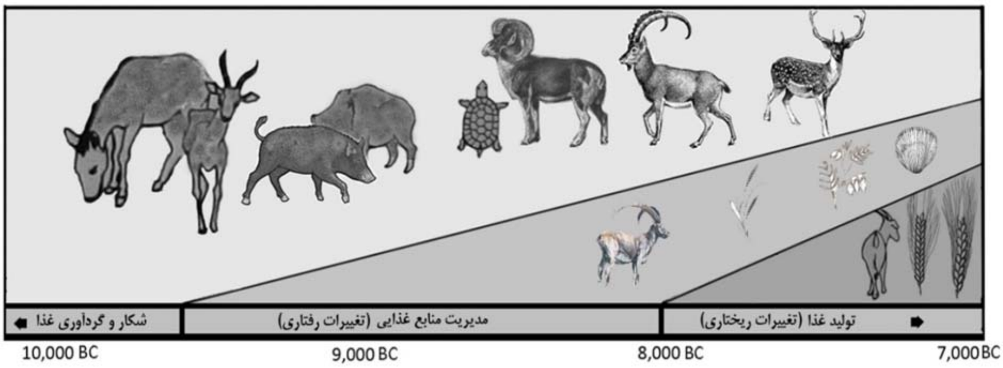


شکل ۴. نقشه توزیع محوطه‌های شاخص نوسنگی انتقالی و نوسنگی بی‌سفال در خاور نزدیک و از جمله غرب ایران (برگرفته از Whitlam *et al*. 2017; fig.1؛ با اصلاحات)

معیشت

در دوره نوسنگی انتقالی به دلیل اینکه شرایط محیطی نسبت به قبل مطلوب شده و به‌تبع آن منابع طبیعی نیز افزایش یافته، برهم‌کنش انسان با حیوانات و گیاهان در منطقه افزایش یافته است. این برهم‌کنش باعث شناخت هر چه بیشتر از این منابع گشته و لذا با افزایش جمعیت و فشار بر منابع غذایی، گام‌هایی به‌صورت تدریجی به سمت تولید غذا و نگهداری از حیوانات و پرورش و کاشت گیاهان برداشته شد (برای بحث مفصل در این زمینه رک. دارابی ۱۳۹۰؛ Darabi 2012; 2015). بنابراین بر اساس شواهد موجود می‌توان این دوره را مرحله افزایش برهمکنش انسان با منابع محیطی پیرامون (گونه‌های حیوانی و گیاهی) نامید که زمینه‌ساز «مدیریت منابع غذایی» (food resource management) گشته است (شکل ۵)؛ اما باید توجه داشت که اهلی‌سازی یک روند تدریجی و طولانی‌مدت بوده است (Bar-Yosef 1998; Tanno & Wilcox 2006). به نظر ملیندا زدر علائم اولیه مدیریت مقدماتی گونه‌هایی که از نظر ظاهری وحشی بوده حداقل به ۹۵۰۰ ق.م. می‌رسد (Zeder 2011). بنابراین امروزه نظر بر این است که گام اول در راستای کنترل گیاهان و حیوانات و پرورش آن‌ها حداقل هزار سال قبل از نمود تغییرات ظاهری ناشی از اهلی‌سازی برداشته شده است (Tanno & Wilcox 2006; Zeder 2011). مدیریت گونه‌های حیوانی و گیاهی در واقع نوعی «اهلی‌سازی رفتاری» و نه ریختاری یا فیزیکی را در این دوره به وجود آورده است. به‌طورکلی مدارک جانورباستان‌شناسی از محوطه‌های دوره نوسنگی انتقالی بیانگر نوعی تمرکز بر روی بزسانان است. این موضوع به‌واسطه تحلیل‌های انجام‌یافته بر روی

نسبت سن به جنس گونه‌های جانوری در تپه آسیاب (Bökönyi 1977; Zeder 2001: 68)، گنج‌دره (Hesse 1978; Zeder &Hesse 2000:2257)، شیخی‌آباد (Matthews *et al*. 2013) و چیاسبز شرقی (Darabi *et al*. 2011; 2013) مشخص شده است. همچنین نتایج مطالعات ریزریخت‌شناسی در شیخی‌آباد نیز نمایانگر پرورش بز در هزاره نهم ق.م. است (Matthews *et al*. 2014). تا قبل از کاوش‌های اخیر در یک دهه گذشته، قدیمی‌ترین مدارک اهلی‌سازی غلات در غرب ایران به گنج‌دره منتسب می‌شد (Hole 1996:273)؛ اما مطالعات جدید گیاه‌باستان‌شناسی در چغاگلان حاکی از نمونه‌های اهلی‌شده جو دوردیفه، گندم امر و عدس با تغییرات ظاهری در حدود ۸۰۰۰ ق.م. است. در چیاسبز شرقی هم مدارک قابل‌توجهی دال بر کشت غلات (گندم امر و جو دوردیفه) در هزاره نهم ق.م. به دست آمده است که در زمانی مشابه تغییرات ظاهری یا فیزیکی در آن‌ها رخ داده است (Riehl *et al*. 2012; 2013; 2015)؛ اما نتایج مطالعات انجام‌یافته بر روی بقایای گیاهی به دست آمده از شیخی‌آباد نشان از گردآوری گونه‌های پیرامونی در طول زمان دارد و اینکه جو دوردیفه اهلی به‌صورت ناگهانی در اوایل هزاره هشتم ق.م. بدون پیشینه وارد سبد غذایی ساکنان آن شده است (Whitlam *et al*. 2018). به هر روی تمرکز بر گونه‌های بومی و وحشی در دوره نوسنگی‌انتقالی در این محوطه بیانگر تجربه‌اندوزی جوامع این دوره از حیث نحوه رفتار با منابع محیطی است که خود گامی مهم به‌صورت کشت گونه‌ها به شمار می‌رود؛ اما با توجه به اینکه تغییرات فیزیکی در یک دوره زمانی طولانی در گونه‌ها به وجود می‌آیند، می‌توان گفت که نوعی مدیریت منابع غذایی به‌صورت پرورش برخی گونه‌های خاص جانوری (بز) و کشت قبل از اهلی‌سازی گیاهان (Pre-domestic cultivation) در سطحی محدود در دوره نوسنگی انتقالی طی هزاره نهم ق.م. در غرب ایران وجود داشته است.[۱] به نظر می‌رسد ساکنان منطقه چندان بر غلات تکیه نداشته و بیشتر نیازهای غذایی خود را از طریق گردآوری دیگر منابع گیاهی پیرامونی تأمین نموده‌اند. چنین وضعیتی در محوطه‌های هم‌زمان در شمال عراق و جنوب‌شرق ترکیه نیز دیده می‌شود. تاکنون هیچ‌گونه شواهدی دال بر اهلی‌سازی کامل گونه‌های گیاهی و حیوانی از این دوره در شرق هلال حاصلخیز به دست نیامده است؛ اما برخی از این گونه‌ها تحت مدیریت و کنترل اولیه انسان قرار گرفته و دچار تغییرات رفتاری شده‌اند تا اینکه نهایتاً با شروع دوره نوسنگی در هزاره هشتم ق.م. با ایجاد تغییرات ریختاری به‌صورت کامل اهلی گشته‌اند. چنین تغییرات تدریجی در معیشت همگام با تغییر در فناوری جوامع این دوره نیز بوده است.

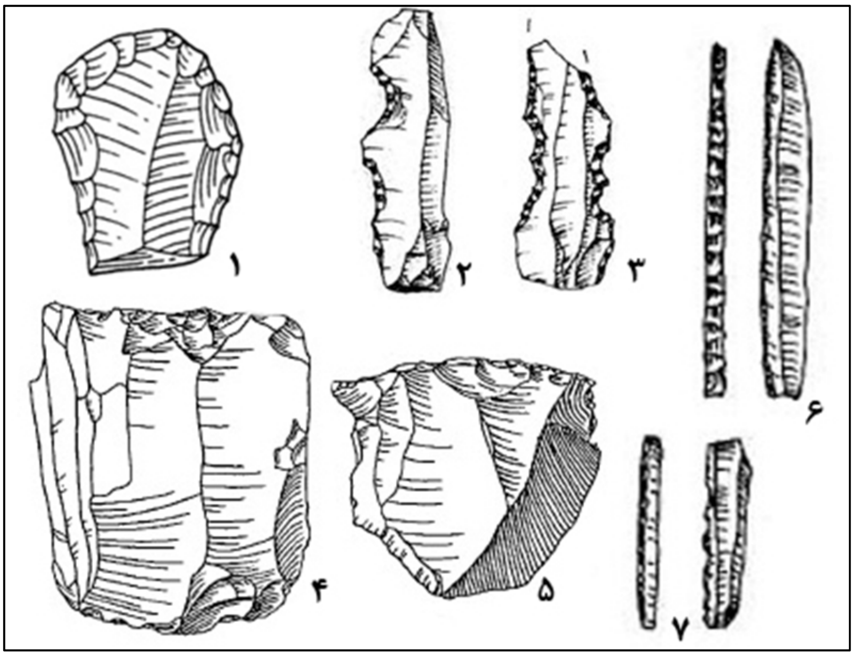


شکل ۵. مدل توضیحی الگوی معیشتی غرب ایران از اواخر فراپارینه‌سنگی تا اوایل نوسنگی

۱. گفتنی است که اخیراً برخی از پژوهشگران با بازنگری شواهد گیاهی چغاگلان معتقدند که مقوله «کشت قبل از اهلی‌سازی» در زاگرس رخ نداده است و در عوض شروع کشاورزی به صورت یکدفعه در هزاره هشتم ق.م. وارد منطقه شده است (بنگرید به Weide *et al*. 2018). با این حال، باید منتظر پژوهش‌های بیشتر در این منطقه از این حیث شد.

فناوری

اطلاعات ما از فناوری جوامع دوره نوسنگی انتقالی در غرب ایران اغلب مبتنی بر صنایع سنگی این دوره است. انتقال از فراپارینه‌سنگی به نوسنگی به‌وضوح در صنایع سنگی این دوره مشهود است. مجموعه صنایع سنگی شامل سنگ مادرهای هرمی‌شکل، بی‌شکل و مختلط به همراه ابزارهای دندانه‌دار، کنگره‌دار و ریزتیغه کولدار در این بازه زمانی رایج هستند (شکل ۶) که از سنت قبلی زارزی نشأت گرفته‌اند (Olszewski 2012; Darabi 2015). اخیراً از این صنعت انتقالی با نام «پیشامعلفاتی» (Pre-M'lefatian) یاد شده است (Nishiaki & Darabi 2018). این صنعت در واقع نشانه‌های اولیه از صنعت جدیدتر (معلفاتی) نیز دارد و به‌عنوان حد واسط بین زارزی (اواخر فراپارینه‌سنگی) و معلفاتی (نوسنگی‌بی‌سفال) پیشنهاد می‌شود[۱]. این صنعت را به وضوح می‌توان در فاز فوقانی ورواسی (Olzewski 1996:188) کریم شهیر و زاوی چمی در شمال عراق (Kozlowski 1996) و آسیاب (Darabi *et al*. 2016) و چیاسبز شرقی (دارابی ۱۳۹۲؛ Nishiaki & Darabi 2018) در غرب ایران یافت. نسبت مجموعه‌های چغاگلان و شیخی‌آباد کم است. با این حال، در شیخی‌آباد تغییر از رواج سنگ‌مادرهای مختلط و تراشه در لایه‌های تحتانی به سنگ‌مادر فشنگی‌شکل در لایه‌های فوقانی مشخص است (Vahdati Nasab *et al*. 2013:121). هرچند از این دوره اتکای انسان به منابع غذایی افزایش یافته، اما نسبت تیغه‌های داس چندان نیست. به‌عنوان‌مثال در شیخی‌آباد تعداد این نوع از ابزارها تنها در نهشته‌های فوقانی محوطه (هزاره هشتم ق.م.) افزایش یافته است (ibid:120). این امر همگام با شروع کشاورزی در شیخی‌آباد و به‌طورکلی غرب ایران در آغاز دوره نوسنگی بی‌سفال است؛ اما قبل از آن و با اتکای روزافزون جوامع بر منابع گیاهی ادوات سنگی در منطقه نمود یافته‌اند. این ادوات اغلب در ارتباط با فرآوری و پردازش گیاهان قلمداد می‌شوند؛ اما در موارد متعددی کاربری چندگانه نیز داشته‌اند (بنگرید به Wright 1991; 2000; Rowan& Ebeling 2008). به



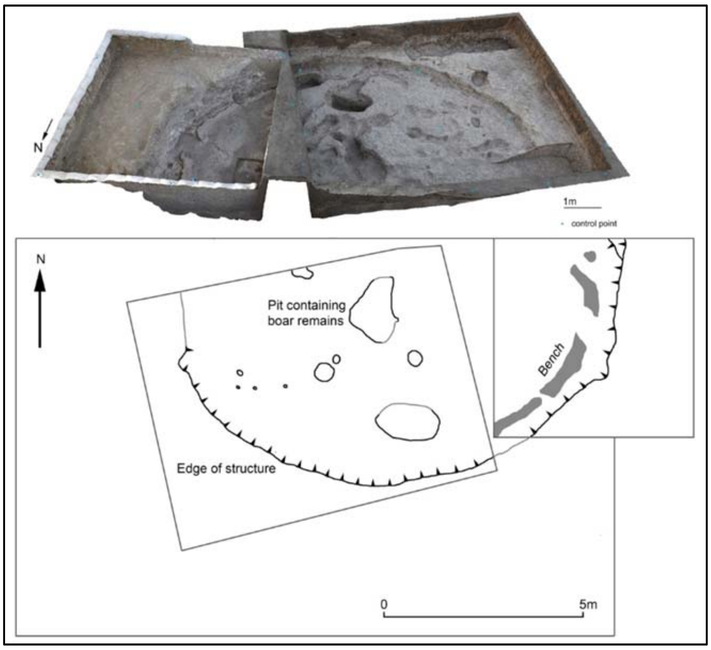
شکل ۶. صنایع سنگی شاخص دوره نوسنگی انتقالی (پیشامعلفاتی) در غرب ایران (۱. خراشنده؛ ۲. کنگره‌دار؛ ۳. دندانه‌دار؛ ۴. سنگ مادر مختلط؛ ۵. سنگ‌مادر هرمی شکل یکسویه؛ ۷-۶. ریزتیغه کولدار)

[۱]استفان کوزلووسکی قبلاً صنعت موسوم به «زاوی چمی شانیدار» را به عنوان حلقه ارتباطی زارزی و معلفاتی معرفی نموده که گذار از رواج ریزتیغه‌های هندسی به ریزتیغه‌های کولدار را نشان می‌دهد (Kozlowski 1996; 1999).

نظر می‌رسد در غرب ایران در دوره نوسنگی انتقالی ابتدا نسبت هاون‌ها و کوبنده چشمگیر بوده و با رواج کشاورزی در دوره نوسنگی سنگ‌ساب‌ها نیز اهمیت یافته‌اند (بنگرید به دارابی ۱۳۹۵). هاون‌ها هرچند در طول دوره نوسنگی و بعد از آن همواره مورد استفاده بوده، اما در هلال حاصلخیز بیشتر به دوره نوسنگی بی‌سفال الف (PPNA) منتسب شده‌اند (Kozlowski& Aurenche 2005:24). این دوره از نظر گاهنگاری هم‌زمان با دوره نوسنگی انتقالی در غرب ایران است. نمود ادوات سنگی در محوطه‌های غرب ایران تفاوت چشمگیری دارد. این مسئله را باید بیشتر در ماهیت ساختار معیشتی ساکنان محوطه‌های مختلف جستجو نمود، هرچند حجم کاوش‌ها نیز می‌تواند تأثیرگذار باشد.

ساختار اجتماعی و آیینی

باستان‌شناسی نوسنگی تاکنون اغلب از حیث مسائل مرتبط با شروع اهلی‌سازی و یکجانشینی نگریسته شده است، زیرا این دو موضوع همواره در متن و محوریت مباحث مرتبط با آن قرار داشته‌اند. این مسئله در غرب ایران در مقایسه با مناطق مجاور در خاور نزدیک بیشتر مشهود است. با این حال، اخیراً به‌صورت کلی مباحثی درباره ساختار اجتماعی و آیینی این منطقه مطرح شده است. بر این اساس، شروع یکجانشینی و ذخیره‌سازی خود زمینه‌ساز مالکیت خصوصی در دوره نوسنگی شده است. همچنین نمود هم‌زمان توکن‌های گلی و مکان‌های آیینی در غرب ایران احتمال یک رابطه بین آن‌ها را به ذهن متبادر می‌سازد؛ به‌طوری‌که شاید به‌مانند دوران بعدی در جنوب‌غرب ایران و بین‌النهرین که نوعی اقتصاد بر پایه معابد شکل گرفت، مکان‌های آیینی در مدیریت مسائل اقتصادی ایفای نقش کرده‌اند (Darabi 2016). نمود این مدارک همگی در بازه زمانی اوایل هزاره هشتم ق.م. قرار داده شده است؛ اما کاوش‌های اخیر در تپه آسیاب منجر به شناسایی یک مکان عمومی مربوط به اواسط هزاره دهم ق.م. شد که پیشینه چنین مکان‌ها و فضاهای خاص آیینی را به‌مانند جنوب‌شرق ترکیه، شمال عراق و لوانت به عقب می‌برد (Darabi *et al.* 2016). این زمان دقیقاً مصادف با شروع دوره نوسنگی انتقالی در منطقه است؛ زمانی که چنین ساختارهای غیرخانگی و عمومی از محوطه‌هایی مانند گوبکلی‌تپه، زاوی چمی شانیدار و جرف‌الاحمر نیز شناسایی شده است. در تپه آسیاب یک چاله (سازه) مدور در داخل زمین کنده شده و در داخل آن یک دیوار چینه‌ای ایجاد شده است (شکل ۷). همچنین در روی دیوار مذکور شاخ و جمجمه حیوانات وحشی قرار گرفته است. این سازه دارای کف گل‌اندود با رنگ اخرایی بوده و سقف آن با ستون‌هایی برافراشته شده است. طی مستندسازی ترانشه قبلی بریدوود در این محوطه، در کف سازه مذکور تلنباری از استخوان جانوری شامل ۱۹ جمجمه و فک گراز و یک نمونه خرس وحشی به دست آمد که همگی با نظم خاصی در کنار هم قرار گرفته بودند. این موضوع بیانگر قرارگیری عامدانه این تلنبار استخوان است. به نظر می‌رسد سازه مذکور در مواقعی از سال محل برگزاری مراسم‌ها و آیین‌های خاصی در منطقه بوده است (Bangsgaard *et al.* in press). چنین فضایی در نوع خود در باستان‌شناسی غرب ایران منحصربه‌فرد است و احتمالاً به‌مانند گوبکلی تپه یک مرکزیت آیینی منطقه‌ای در آغاز دوره نوسنگی انتقالی بوده است. رفتارهای آیینی از جهت کاهش تنش به‌ویژه در زمان فشارهای محیطی اهمیت داشته‌اند (Rollefson 1998; Verhoeven 2002). در این دوره برخلاف دوره نوسنگی نمی‌توان از مالکیت خصوصی بحث به میان آورد؛ بلکه می‌توان نوعی مالکیت جمعی را برای این دوره متصور شود. این نوع مالکیت منجر به همکاری مشترک ساکنان یک محوطه در حفظ و مدیریت بهتر منابع غذایی شده است.



شکل ۷. ساختار نیمه‌زیرزمینی عمومی یافت شده از تپه آسیاب که محل قرارگیری توده بقایای جانوری در آن مشخص شده است (Bangsgaard *et al.* in press; fig.1)

جمع‌بندی

دوره نوسنگی انتقالی در غرب ایران با پایان درياس جوان و هم‌زمان با مساعد شدن شرایط اقلیمی و محیطی آن شروع شده است. در این راستا، جوامع دسترسی بهتر و بیشتری به منابع داشتند و این امر باعث طول بیشتر استقرار در یک مکان توسط جوامع شد. تاکنون شواهد چنین استقرارهایی در لایه‌های تحتانی شیخی‌آباد، چغاگلان و آسیاب شناسایی شده است و انتظار می‌رود از محوطه‌های بیشتری نیز در آینده به دست آید. ما هنوز نمی‌دانیم که آیا شروع استقرار در این محوطه‌ها هم‌زمان با پایان فراپارینه‌سنگی بوده و اساساً اینکه دوره فراپارینه‌سنگی در چه زمانی در منطقه به پایان رسیده است. همچنین هنوز نمی‌دانیم دوران سرد و خشک درياس جوان چه تأثیری بر جوامع این دوره گذاشته است. به هر روی، در دوره نوسنگی انتقالی جوامع غرب ایران مرزهای زیستی با دسترسی به طیف وسیعی از منابع مختلف را در کنار منابع دائمی آب مورد سکونت قرار داده‌اند. آنان ماهیت استقرار خود را از فصلی به سمت نیمه دائمی تغییر داده تا اینکه با شروع دوره نوسنگی در اوایل هزاره هشتم ق.م. بعضاً به جوامع دائمی و یکجانشین تبدیل شدند. تغییر در ماهیت استقرار خود زمینه‌ساز تغییر در ماهیت معیشت این دوره شده و با افزایش جمعیت و فشار بر منابع پیرامونی اولین گام‌ها به‌سوی مدیریت منابع غذایی در هزاره نهم ق.م. برداشته شده است. پرورش بز و کشت گندم امر، جو دوردیفه و عدس قبل از اهلی‌سازی کامل آنان مصادیق این مدیریت به شمار می‌روند. البته به نظر می‌رسد غلات در منطقه زاگرس و از جمله غرب ایران چندان در سبد غذایی ساکنان آن نقش مهمی به اندازه دیگر منابع گیاهی نداشته است. از این‌رو طیف گسترده‌ای از گیاهان مختلف مورد توجه جوامع دوره نوسنگی انتقالی بوده که در سایه برهمکنش با محیط به تجربه-اندوزی جهت کشت برخی از آنان پرداخته‌اند. اگرچه اخیراً برخی نظر بر عدم وجود «کشت قبل از اهلی‌سازی» در این منطقه دارند و به‌اصطلاح دوباره نگاهی به برون‌زا بودن کشاورزی انداخته‌اند (بنگرید به Weide *et al.* 2018)، اما باید منتظر مطالعات و پژوهش‌های بیشتری شد؛ زیرا مجموع شواهد باستان‌شناسی نشان از تغییرات تدریجی درون‌زا در

منطقه دارد. در این ارتباط صنایع سنگی به‌روشنی بیانگر پل بین اواخر فراپارینه‌سنگی (سنت زارزی) و نوسنگی (معلفاتی) است. از این‌رو، با نام پیشامعلفاتی معرفی شده است. نوسنگی شدن غرب ایران تاکنون بیشتر از جنبه تغییرات معیشتی و مقوله اهلی‌سازی گیاهان و حیوانات مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما شواهد اخیر نشان از تغییرات چندجانبه در دوره نوسنگی انتقالی در این منطقه دارند؛ به‌طوری‌که کاوش‌های جدید در تپه آسیاب وجود مکان‌های عمومی و آیینی را در طلیعه این دوره نشان می‌دهد و ما را به سمت این نظر هدایت می‌کند که تغییر در ساختار اجتماعی و آیینی جوامع این دوره حتی قبل از نمود تغییر در ماهیت معیشتی آنان رخ داده است.

منابع

- چایلد، گوردون (۱۳۵۷)، *انسان خود را می‌سازد*، ترجمه احمد کریمی حکاک و محمد هل اتایی، چاپ سوم (چاپ اول ۱۳۵۲)، تهران، شرکت کتابهای جیبی.
- دارابی، حجت (۱۳۹۰)، ارزیابی مجدد فرایند نوسنگی شدن زاگرس مرکزی: رهیافتهای گذشته و چشم‌انداز آینده، *رساله دکتری باستان‌شناسی پیش‌از تاریخ*، گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران (منتشرنشده).
- دارابی، حجت (۱۳۹۲)، صنایع سنگی محوطه چیاسبز شرقی، سد سیمره: تغییرات تکنولوژیکی از دوره انتقالی نوسنگی به نوسنگی بی‌سفال، *مجله علمی پژوهشی پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۵، صص. ۲۴-۷.
- دارابی، حجت (۱۳۹۳)، بازاندیشی رویکرد لوانتی در باستان‌شناسی نوسنگی غرب ایران، در: محمد حسین عزیزی خرانقی، مرتضی خانی‌پور و رضا ناصری (به کوشش)، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص. ۶۶-۵۱.
- دارابی، حجت (۱۳۹۵)، ادوات سنگی و مقوله تولید و آماده‌سازی غذا در محوطه نوسنگی بی‌سفال چیاسبز شرقی، سد سیمره، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۱۰، صص. ۲۶-۷.
- دارابی، حجت (۱۳۹۶)، نوسنگی و نوسنگی شدن در غرب ایران، در: مرتضی خانی‌پور و رضا ناصری (ویراستاران)، *باستان‌پژوه*، تهران: انتشارات آریارمنا، صص. ۵۰-۱۹.
- صفایی‌راد، رضا، عزیزی، قاسم، محمدی، حسین و علیزاده لاهیجانی، حمید (۱۳۹۳)، بازسازی تغییرات اقلیمی هولوسن و پلیئستوسن پسین منطقه زاگرس میانی با استفاده از شواهد گرده‌شناسی تالاب هشیلان، *جغرافیا و مخاطرات محیطی*، شماره یازدهم، صص. ۱۹-۱.

- Bangsgaard, P., Yeomans, L., Darabi, H., Gregersen, K. M., Olsen, J. Richter,T. and Mortensen, P. (in press). Feasting on wild boar in the Early Neolithic. Evidence from an 11,400 year-old placed deposit at Tappeh Asiab, central Zagros, *Cambridge Archaeological Journal.*
- Bar-Yosef, O. (1998), On the Nature of Transitions: the Middle to Upper Paleolithic and the Neolithic Revolution, *Cambridge Archaeological Journal* 8, pp. 141-163.
- Bar-Yosef, O. (2002), The Role of the Younger Dryas in the Origin of Agriculture in West Asia, In Y. Yasuda (ed.), *The Origins of Pottery and Agriculture*, New Delhi: Roli/Lustre, pp. 39–54.
- Bökönyi, S. (1977), *Animal Remains from the Kermanshah Valley, Iran*, BAR Supplementary, Series 34, BAR, Oxford.
- Braidwood, R. J. (1961),The Iranian Prehistoric Project, *Iranica Antiqua* 1, pp. 3-7.
- Braidwood, R.J. (1973), The Early Village in Southwestern Asia, *Journal of Near Eastern Studies* 32, pp.34-9.
- Darabi, H. (2016), A Social Perspective on the Neolithic in Western Iran. *Documenta Praehistorica* 43, pp. 283-299.

- Darabi, H. (2015), *An Introduction to the Neolithic Revolution in the Central Zagros*, BAR International Series 2746, Archaeopress.
- Darabi, H. (2012), Towards Reassessing the Neolithisation Process in Western Iran, *Documenta Praehistorica* 38, pp. 103-110.
- Darabi, H., Naseri, R., Young, R. and Fazeli, H. (2011), Absolute Chronology of East Chia Sabz: A Pre-Pottery Neolithic site in Western Iran, *Documenta Praehistorica* 38, pp. 255-65.
- Darabi, H., Fazeli, H., Naseri, R., Riehl, S. and Young, R. (2013), The Neolithisation Process in the Seimareh Valley: Excavations at East Chia Sabz, Central Zagros, In R. Matthews and H. Fazeli Nashli (eds.), *The Neolithisation of Iran*, *The Formation of New Societies*. UK Oxbow Books, pp. 55-75.

بررسی تحولات ساز عود از دوره ساسانی تا عصر صفوی در فرهنگ موسیقایی ایران

نرگس ذاکر جعفری[۱]

چکیده

هدف از انجام تحقیق حاضر، مطالعه‌ی سیر تحولات ساز عود از زمان ظهور تا افول این ساز در فرهنگ موسیقایی ایران است. در این راستا تحولات انجام‌شده بر روی این ساز از جنبه‌های مختلف ریخت شناسانه، وسعت صوتی و جنبه‌های اکوستیکی، روش‌های اجرا و تکنیک‌های نوازندگی، چگونگی هم‌نشینی با سازهای دیگر مورد تحلیل قرار می‌گیرد. این ساز با عنوان «بربت» از دوره‌ی ساسانی شکوفا شد و پس از اسلام با عنوان «عود» در سرزمین‌های مختلف اسلامی اشاعه یافت و در موسیقی ایران نیز تا اواخر عصر صفوی رواج داشت. ازجمله تغییرات ریخت‌شناسانه‌ای که بعد از اسلام بر روی بربت ساسانی انجام شد می‌توان به افزایش حجم کاسه، کوتاه شدن دسته، افزایش تعداد زه‌ها اشاره کرد. همچنین بعد از اسلام عود در اندازه‌های مختلف ساخته می‌شد و انواع مختلف عود، گاهی با اسامی دیگر نیز نامیده می‌شدند. افزایش زه‌ها، بر روی وسعت صوتی ساز تأثیرگذار بود و عودهای پس از اسلام دارای وسعت صوتی بیشتری نسبت به بربت عصر ساسانی بودند. بدیهی است که هم تغییرات ریخت‌شناسانه و هم افزایش زه‌ها، تحولاتی بر جنبه‌های اکوستیکی ساز به دنبال داشته است. از نتایج دیگری که در تحقیق حاضر به دست آمده، تغییرات در هم‌نوازی‌ها است. بربت ساسانی در اسناد موجود صرفاً با یک ساز دیگر هم‌نوازی می‌کرده است. در موسیقی پس از اسلام شمار سازهایی که با ساز عود هم‌نوازی می‌کرده به چندین ساز افزایش یافته‌اند.

واژگان کلیدی: بربت، عود، موسیقی عصر ساسانی، موسیقی دوره اسلامی، سازشناسی، تاریخ موسیقی ایران

مقدمه

یکی از مسائلی که در مطالعات سازشناسی وجود دارد، تغییرات و دگرگونی‌هایی است که در حیات سازها در طی دوره‌های مختلف تاریخی رخ می‌دهد. عود از سازهای زهی زخمه‌ای و جزء خانواده‌ی لوت‌های دسته‌کوتاه به‌شمار می‌آید که پیشینه‌ی آن را باید در «بربتِ» ساسانی جستجو کرد. این ساز با عنوان «بربت» از دوره‌ی ساسانی شکوفا شد و پس از

۱. دانشیار گروه موسیقی، دانشگاه گیلان، nargeszakeri@guilan.ac.ir

اسلام با عنوان «عود» در سرزمین‌های مختلف اسلامی اشاعه یافت و در موسیقی ایران نیز تا اواخر عصر صفوی دارای اعتبار بود. پس از ظهور اسلام و در پی تلفیق موسیقی ایرانی، عربی و بیزانسی در قرون اولیه اسلامی ساز عود به‌عنوان مهم‌ترین ساز در موسیقی جهان اسلام نقش ایفا کرد و همچنان در فرهنگ‌های موسیقایی عرب دارای اهمیت است. در تحقیق حاضر قصد داریم روند تحولات این ساز را در فرهنگ موسیقایی ایران از زمان ظهور در زمان ساسانی تا زمان افول آن در پایان عصر صفوی مورد واکاوی و بررسی قرار دهیم.

ظهور و شکوفایی بربت در عصر ساسانی

بربت ساسانی جزء نخستین نمونه‌های خانواده لوت‌های دسته‌کوتاه محسوب می‌شود. در مورد خاستگاه و تاریخ دقیق پیدایش این ساز نمی‌توان به‌طور یقین سخن گفت. آنچه از مدارک ایران باستان موجود است، لوت‌های دسته‌بلند از خانواده تنبور از هزاره‌ی دوم پیش از میلاد در تمدن عیلام حضور داشتند. ولی لوت دسته‌کوتاه تا پیش از دوره‌ی ساسانی مشاهده نمی‌شود. برخی از محققان ظهور ساز بربت را اواخر اشکانی و اوایل ساسانی تخمین می‌زنند. در همین بازه‌ی تاریخی لوت دسته‌کوتاه را مشاهده می‌کنیم که علاوه بر کوتاه شدن دسته‌ی ساز نسبت به تنبور، حجم کاسه‌ی طنینی ساز افزایش یافته، سرپنجه‌ی ساز به‌صورت خمیده درآمده و به عقب رانده شده و تعداد زه‌های آن به چهار زه افزایش یافته است.

برخی از محققان کهن‌ترین نشانه‌های تصویری این ساز را در بلخ شمالی (ازبکستان امروزی) متعلق به سده‌ی اول میلادی می‌دانند (بینش، دایره‌المعارف اسلامی). هنری جورج فارمر پیشینه‌ی بربت را حجاری‌های هندی در سده‌ی دوم پیش از میلاد معرفی کرده است (همان). حجاریان از انتقال بربت ایرانی به مناطق چین از طریق مانویان در عصر ساسانی سخن می‌گوید. مانویانی که تحت تعقیب حکومت و فشار زرتشتی‌ها بودند، اویغور چین را برای زندگی برگزیدند و باعث انتقال ساز بربت به این منطقه شدند که زمینه‌ی ظهور ساز «پی‌با»ی چینی و «بیوا»ی ژاپنی فراهم شد (حجاریان، ۱۳۹۰: ۷۹). از آنجا که کهن‌ترین آثار باستانی که حکایت از وجود ساز بربت در ایران دارند، متعلق به دوران ساسانیان بوده و نه دوره‌ی اشکانی، احتمالاً این ساز در اواخر سلسله‌ی هان (۲۰۶ ق.م تا ۲۲۰ م) یا در سلسله‌ی بعدی حاکم بر چین یعنی سلسله سویی (۵۸۱ تا ۶۱۸ م) به چین راه یافته است (ذاکرجعفری و فراهانی، ۱۳۹۴: ۱۱۶). علاوه بر انتقال بربت به چین، برخی از محققان بین باربیتوس[1] یونانی و بربت نیز ارتباط قائل شده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۵۷۷).

نظر دیگری که درباره‌ی پیدایش ساز بربت مطرح شده، ابداع آن توسط باربد موسیقی‌دان زمان خسرو پرویز است. دکتر شفیعی کدکنی با مراجعه به متون کهن از جمله کتاب *نزهت نامه علائی* نوشته‌ی شهمردان بن ابی‌الخیر از آثار نیمه‌ی دوم قرن پنجم هجری این نظر را مطرح می‌کند که باربد سازنده و مخترع بربت بوده است. وی ضمن تأکید بر این جمله از شهمردان بن ابی‌الخیر: «مطربان همه چنگ دارند و از ملاهی هیچ نگاریده‌اند چون بربط و نای و غیر آن و دلیل است که این را از بعد از روزگار او [خسرو پرویز] ساخته‌اند و بربط خود پهلود نهاد در روزگار او» (همان: ۵۷۹)، به ابداع ساز بربت به بعد از زمان خسرو پرویز اشاره می‌کند. وی همچنین این فرضیه را مطرح می‌کند که بین نام‌های باربَد و بربَت نیز ارتباطی زبان‌شناسانه موجود است و هر دو واژه از یک ریشه هستند و از باب اطلاق نام آلت موسیقی بر مخترع یا نوازنده‌اش، این شخص را باربد (به معنی بربتی مانند چنگی) نامیده‌اند (همان: ۵۸۱).

1. Barbitos

محققانی که ظهور ساز بربت را مربوط به دوره‌ی اشکانی می‌دانند، اغلب به متن کتاب *درخت آسوریک* استناد می‌کنند. *درخت آسوریک* منظومه‌ای است که به زبان پارتی یا پهلوی اشکانی سروده شده ولی بعدها به خط پهلوی ساسانی درآمده و امروزه خط پهلوی مربوط به دوره‌ی ساسانی آن موجود است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۵۶). به سبب دست‌کاری‌هایی که در انتقال سنت شفاهی و در طی کتابت متن به خط پهلوی و نسخه‌برداری‌های گوناگون رخ داده، احتمال تغییرات در آن فراوان است (همان: ۲۵۸)؛ بنابراین احتمال داده می‌شود نام ساز بربت در متن پهلوی نیز در زمان ساسانی به آن اضافه شده باشد. *درخت آسوریک* مناظره‌ای مفاخره‌آمیزی است میان بز و درخت نخل که در این مناظره نخل و بز هر یک فواید خویش را برای یکدیگر برمی‌شمارند و سرانجام به‌زعم شاعرِ ناشناس آن، بز پیروز می‌شود. هر یک فهرستی از پوشیدنی‌ها، خوردنی‌ها، عطرها، زین‌افزارها، سازهای موسیقایی و لوازم دیگر زندگی را نام می‌برند. در بخشی از این متن بز در تفاخر به فواید خود نام سازهایی را ذکر می‌کند: »چنگ و ون و کُنار/ آن بربط و تنبور/ [و] همه [آنهایی را] زنند/ به‌وسیله‌ی من سرایند» (عریان، ۱۳۹۱: ۱۲۴). نکته‌ی حائز اهمیت حضور نام ساز «بربت» در کنار دیگر سازهاست و به دلیل پارتی بودن آن برخی محققان پیشینه‌ی ساز بربت را به دوره‌ی اشکانی نسبت داده‌اند.

با وجود این اختلاف‌نظرها درباره خاستگاه و زمان پیدایش بربت موضوعی که به‌طورقطع می‌توان اظهار داشت، شکوفایی و اهمیت این ساز در عصر ساسانی است. یکی از مهم‌ترین متن‌های به‌جا مانده از دوره‌ی ساسانی، متن پهلوی *خسرو قبادان و ریدگ* است. در این متن نام ساز «بربت» در کنار سازهای دیگر ذکر شده است. در این متن غلامِ جوانی که از نجبای دربار خسرو پرویز بوده به سؤالات این پادشاه پاسخ می‌دهد. شاه درباره‌ی بهترین خوارک‌ها، سازها و گل‌ها و غیره پرسش‌هایی مطرح می‌کند و همه‌ی پاسخ‌های پسر جوان موردپسند می‌افتد (تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۸۹). نهمین پرسش خسرو پرویز از ریدگ دراین‌باره است که «کدام خنیاگری خوش و نیکوست» (ملکی، ۱۳۴۳: ۱۷). ریدگ در پاسخ نام ساز «بربت» را نیز در میان سازهای دیگر ذکر می‌کند (همان: ۲۰). در تصاویر ۱ و ۲ نمونه‌هایی از بربت دوره‌ی ساسانی را مشاهده می‌کنیم.



تصویر ۱. بربت در ظروف عصر ساسانی (بینش، ۱۳۸۰: ۴۶)



تصویر ۲. بربت در ظروف عصر ساسانی (بینش، ۱۳۸۰: ۴۸)

عود در دوره‌ی اسلامی

پس از ظهور اسلام و در پی تلفیق موسیقی ایرانی، عربی و بیزانسی در قرون اولیه اسلامی ساز بربت به‌عنوان مهم‌ترین ساز در موسیقی جهان اسلام نقش ایفا کرد. مسعودی (وفات ۳۴۵ ق) در *مروج الذهب* آورده است: «موسیقی ایرانیان به‌وسیله عود و سنج بود که خاص آنها بود...» (مسعودی، ۱۳۸۷: ۶۱۸). عرب‌ها سازی به نام مِزهَر داشتند که بر روی آن پوست کشیده می‌شد. آنها پس از اقتباس بربت ایرانی به دلیل چوبی بودن سطح کاسه‌ی بربت، آن را «عود» نامیدند. معنی لغوی عود به زبان عربی، چوب است. اغلب بر این اعتقاد هستند که واژه‌ی عود را بدان سبب بر این ساز نهادند که بین آن و بربت ساسانی که دارای اشتراکات فراوانی با هم بودند، افتراق قائل شوند. عود همراه با حرف تعریف «ال» در زبان عربی، العود خوانده می‌شد که در زبان لاتین حرف «الف» حذف شد و دال آخر آن به «ت» تبدیل گشت و تلفظ آن در زبان‌های لاتین به لوت تغییر شکل داد (آریان، ۱۳۷۱: ۵۰). در منابع تصویری دوران ساسانی، بربت ساسانی نسبت به عود دوره‌ی اسلامی، کاسه‌ای کشیده‌تر و دسته‌ای بلندتر داشته و دارای چهار زه بوده است.

مسعودی در *مروج‌الذهب*، داستانی درباره منشاء ساز عود نقل می‌کند. بنا بر روایت مسعودی، روزی معتمد خلیفه عباسی، از ابن خردادبه درباره پیدایش عود پرسید و او پاسخ داد: «در این باب سخن بسیار است، اول کسی که عود ساخت لمک بن متوشلخ بن محویل بن عاد بن خنوخ بن قاین بن آدم بود و قصه چنان بود که وی پسری داشت که او را بسیار دوست می‌داشت و او بمرد و جثه وی را بدرختی آویخت و اعضایش جدا شد تا فقط ران و ساق و کف انگشتان پا بماند و او چوبی برگرفت و آن‌را نازک کرد و بچسبانید بالای عود را چون ران کرد و گردن آن را چون ساق و سر آن را چون کف پا و چوب‌های کوک را چون انگشتان و سیم‌ها را چون عروق کرد آنگاه عود بزد و بر پسر خود گریه کرد و عود به سخن آمد» (مسعودی، ۱۳۸۷: ۶۱۷ ـ ۶۱۸). چنین داستان‌هایی را می‌بایست افسانه‌هایی پنداشت که حضورشان در متون کهن فراوان است.

کتاب *الاغانی* (تألیف قرن چهارم هجری) یکی از مهم‌ترین منابعی است که مؤلف آن جامعه‌ی موسیقایی دوران امویان و عباسیان را وصف کرده است. در این کتاب می‌توان به اهمیت ساز عود در موسیقی دوره‌ی اموی و عباسی پی برد. مهم‌ترین موسیقی‌دانان قرون نخستین اسلامی ازجمله ابن‌سریج، سعید بن مِسجَح، نشیط فارسی، ابراهیم موصلی، اسحاق موصلی، منصور زلزل، زریاب و بسیاری دیگر از نوازندگان عود بودند. ابوالفرج اصفهانی در تحلیل آثار موسیقی‌دانان اموی و عباسی از طریق انگشت‌گذاری بر دستان‌های عود مشهور به نظام اصابع به شرح ساختار نغمگی آنها پرداخته است. از نخستین منابعی که به ساز بربت به‌عنوان پیشینه‌ی ساز عود اشاره شده و نام فارسی بربت را برای آن به‌کار برده، *مفاتیح‌العلوم* خوارزمی (قرن چهارم هجری) است. خوارزمی کاسه‌ی این ساز را به سینه‌ی مرغابی تشبیه کرده و سپس گفته بربت یعنی سینه‌ی بت (= مرغابی)، زیرا شکل این ساز به سینه و گردن مرغابی شباهت دارد (خوارزمی، ۱۳۴۷: ۲۲۶).

اهمیت ساز عود در دوره‌ی اسلامی

برتری و اهمیتی که ساز بربت در عصر ساسانی داشت و می‌توان از آن به‌عنوان مهم‌ترین ساز عصر ساسانی یاد کرد، پس از اسلام نیز در ساز عود تداوم یافت. سازی که مهم‌ترین ساز دوره‌ی ساسانی در ایران بود، پس از اسلام به مناطق دیگر اسلامی اشاعه یافت و در طی تکامل و تغییرِ نام به عود، پیوسته به‌عنوان مهم‌ترین ساز موسیقی دوره‌های مختلف اسلامی مطرح بود. در متون موسیقی پس از اسلام همواره به برتری ساز عود نسبت به سازهای دیگر تأکید شده و این ساز با القابی چون «ساز کامل»، «شاه سازها»، «اشرف سازها» و «کامل‌ترین ساز» عنوان می‌شده است. ساز عود نه فقط در فرهنگ ایران، بلکه در سراسر پهنه‌ی اسلام (فرهنگ عرب، اندلس و ترک) به‌عنوان ساز برتر مطرح بوده است و از این‌رو می‌توان عنوان یک ساز بین‌المللی به آن داد. این برتری علاوه بر موسیقی عملی، در تشریح مباحث نظری نیز مشهود است. نظریه‌پردازان موسیقی قدیم ایران، جهت تشریح مباحث مهم موسیقی نظری و عملی مانند استخراج نغمات و فواصل موسیقایی، استخراج گام‌ها و ادوار، نظام دستان‌بندی و غیره از ساز عود بهره می‌بردند، بدون این‌که توجه چندانی به تشریح این مباحث بر روی سایر سازها داشته باشند. از نخستین متون موسیقی پس از اسلام که از عصر اموی و عباسی به‌جا مانده‌اند، می‌توان به کتاب *اللهو و الملاهی* اثر ابن خردادبه و *رساله فی‌الموسیقی* اثر ابن منجم اشاره کرد. سپس دانشمندان مکتب اسکولاستیک بغداد همچون الکندی، فارابی، ابن‌سینا و ابن‌زیله به تشریح مباحث علمی موسیقی پرداختند و کتاب‌های مهمی در موسیقی نظری به‌جا گذاشتند. با مطالعه‌ی این آثار می‌توان به اهمیت ساز عود در مباحث نظری موسیقی قدیم ایران پی برد. از قرن هفتم هجری و با مطرح شدن نظریات صفی‌الدین ارموی نیز نظریه‌پردازان مکتب منتظمیه ازجمله صفی‌الدین ارموی، قطب‌الدین شیرازی، عبدالقادر مراغی و دیگران جهت تشریح مباحث مهم موسیقی نظری و عملی مانند استخراج نغمات و فواصل موسیقایی، استخراج ادوار و شیوه دستان‌بندی از ساز عود بهره بردند.

تغییرات ساز عود بعد از اسلام

تغییر و تحولاتی را که بر روی ساز عود در دوره‌ی اسلامی انجام شد، می‌توان از جنبه‌های مختلف بررسی کرد. مهم‌ترین آن، تغییراتی است که بر روی شکل ظاهری آن رخ داد که از آن در بخش تغییرات ریخت‌شناسانه سخن خواهیم گفت. تغییرات ریخت‌شناسانه، سبب دگرگونی‌هایی در صدادهی ساز و تغییرات اکوستیکی آن می‌شود که در بخش دیگر به آن می‌پردازیم.

۱ـ تغییرات ریخت‌شناسانه

موسیقی‌دانان از همان اوایل دوره‌ی اسلامی بر روی اجزای مختلف ساز عود تغییر و تحولاتی انجام دادند و در دوره‌های مختلف نیز دگرگونی‌هایی بر روی این ساز انجام می‌گرفت. به‌عنوان‌مثال منصور زلزل موسیقی‌دان عصر عباسی، نوعی عود جدید ابداع کرد که گفته می‌شود با استقبال زیادی روبرو شد و جای عود فارسی یا بربت ایرانی را گرفت. از آنجا که این عود به ماهی شباهت داشت، عودالشبوط نام گرفت. دسته‌ی این عود در بالاترین نقطه یعنی در اتصال به سرپنجه کم‌عرض و باریک بوده و به‌تدریج به سمت کاسه‌ی ساز پهن‌تر می‌شده است (فارمر، ۱۳۶۶: ۲۰۷). زریاب عودی ساخت که از لحاظ وزن یک سوم از عودهای معمولی سنگین‌تر بود. وی زه اول عود را از ابریشم تافته شده استفاده می‌کرد و زه‌های دوم و سوم و چهارم عود را از روده‌ی بچه شیر می‌تافت و معتقد بود از لحاظ قدرت، دوام، صدای خوش و مقاومت

در برابر تغییرات درجه‌ی حرارت از روده حیوانات دیگر بهتر است (همان: ۲۰۸). به روایتی اضافه شدن زه پنجم عود را به زریاب منسوب می‌کنند (همان: ۲۰۷). برخی افزودن زه پنجم عود را به فارابی نسبت می‌دهند. اینکه چه شخص و یا افرادی زه پنجم را به عود افزودند مشخص نیست؛ اما موضوعی که به‌طورقطع می‌توان نظر داد این است که بربت دوره‌ی ساسانی دارای چهار زه بوده و زه پنجم پس از اسلام به آن افزوده شده است.

از جمله تفاوت‌هایی که بین عود دوره‌ی اسلامی و بربت ساسانی وجود داشته است می‌توان به این موارد اشاره کرد: دسته و کاسه بربت از چوب یک‌تکه ساخته می‌شده اما کاسه و دسته‌ی عود از دو تکه جداگانه ساخته می‌شد. بربت ساسانی چهار زه داشته و زه پنجم عود پس از اسلام اضافه شده است. زه‌های عود به فاصله‌ی چهارم درست کوک می‌شده و نام زه‌های آن از بم به زیر عبارت بود از: بم، مثلث، مثنی، زیر و حاد. زه حاد که زیرترین زه عود بوده، زه افزوده شده در دوره‌ی اسلامی است. در تصاویر ۱ و ۲ نمونه‌هایی از بربت ساسانی آورده شده است.

در برخی از متون موسیقی قدیم ایران به توصیفات ریخت‌شناسانه‌ی ساز عود پرداخته‌اند. رساله‌ی *مجمل‌الحکمه* یا *رساله‌ی موسیقی اخوان‌الصفاء* (قرن چهارم و پنجم هجری) نخستین منبعی است که به توصیف ریخت‌شناسی عود از جمله اندازه و ابعاد ساز و نحوه‌ی ساخت آن پرداخته است. در این رساله اطلاعاتی درباره‌ی اندازه‌ی نسبی اجزای این ساز ارائه شده و گفته شده است که طول ساز می‌بایست یک و نیم برابر پهنای آن و عمق کاسه (شکم) نیز نصف پهنای آن باشد (اخوان‌الصفا، ۱۳۷۱: ۵۲). در رساله‌ی *کنزالتحف* نیز آمده است طول عود می‌بایست سی و شش انگشت به هم چسبیده یا سه وجب، عرض آن پانزده انگشت و عمقش هفت انگشت و نیم باشد (کاشانی، ۱۳۷۱: ۱۱۲).

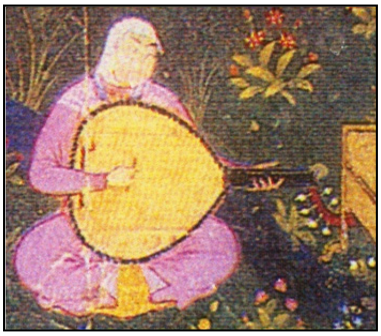
موضوع قابل‌توجهی که در برخی متون موسیقی قدیم به آن اشاره شده، وجود سازهایی همانند عود ولی در اندازه‌های مختلف است. در رسالات عبدالقادر مراغی، چندین ساز از نظر شکل کاسه مشابه ساز عود معرفی شده‌اند که می‌توان به سازهای طرب‌الفتح و تحفه‌العود اشاره کرد. کاسه‌ی طرب‌الفتح همچون کاسه‌ی عود ولی کوچک‌تر از آن ذکر شده است (عبدالقادر مراغی، ۱۳۷۰: ۳۶۴). در رساله‌ی موسیقی *مقدمه الاصول* (قرن ۹ هجری) نیز عودِ کاسه کوچک، روح‌افزا نامیده شده است (اوبهی، ن.خ. برگ ۱۷۸). رسالات کهن موسیقی ما را به‌احتمال حضور سازهای همانند عود در اندازه‌های کوچک‌تر متوجه می‌سازد. در میان رسالات موسیقی دوره‌ی صفویه، امیرخان کوکبی گرجی (۱۱۰۹ ق) از دو ساز با عنوان «عود» و «عودچه» نام برده (امیرخان کوکبی گرجی، ن. خ: برگ ۲۱) که بیان‌گر وجود دو نوع عود در دو اندازه‌ی مختلف است. از شباهت اسمی «عودچه» به نام «عود» این احتمال وجود دارد که سازی کوچک‌تر از عود بوده باشد. در رساله موسیقی *تحفه‌السرور* به تألیف درویش علی چنگی (اواخر قرن یازدهم هجری) عود و بربت جدا از هم توصیف شده‌اند. در این رساله نکته‌ای در باب تفاوت این دو ساز ارائه نمی‌شود (درویش علی چنگی الخاقانی، ن.خ: برگ ۱۴). مهم‌ترین دلیلی که برای ساختن عود در اندازه‌های مختلف می‌توان در نظر گرفت، تنوع مناطق صوتی مختلف است؛ بنابراین به نظر می‌رسد در دوره‌های مختلف چندین نوع عود وجود داشت. به‌طوری‌که در رساله *مجمل‌الحکمه* از دو نوع «بربط ماوراءالنهری» و «بربط کامل»، در رسالات مکتب منتظمیه از «عود قدیم» و «عود کامل» و همچنین سازهای مشابه آن مانند «طرب‌الفتح»، «تحفه‌العود» و «روح‌افزا» و در دوره‌ی صفویه از «عودچه» یاد شده است. در تصاویر موجود از نگارگری‌های ایرانی کاسه‌ی عود در دو اندازه‌ی بزرگ و کوچک دیده می‌شود[۱].

در تصاویر موجود از نگارگری‌ها نیز شاهد دو نوع کاسه‌ی عود از نظر اندازه هستیم. کاسه‌ی عود در نگارگری‌های ایرانی در دو اندازه‌ی بزرگ و کوچک تصویر شده است. در تصویر ۳ نمونه‌ای از عود کاسه بزرگ و در تصویر ۴ نمونه‌ای

---

۱. بنگرید به ذاکر جعفری، همان، ص ۴۰ ـ ۴۳.

از عود کاسه کوچک را مشاهده می‌کنیم. تصاویر عود در اندازه‌های کوچک و بزرگ در نگاره‌ها، حاکی از حضور انواع مختلف این ساز است.



تصویر ۳. بخشی از نگاره‌ی «شاپور عکس شیرین را به خسرو نشان می‌دهد»، ۸۸۷ قمری (ذاکرجعفری، ۱۳۹۶: ۴۱)



تصویر ۴. بخشی از نگاره‌ی «خانه زحل»، ۸۱۳ ـ ۷۹۳ قمری (ذاکرجعفری، ۱۳۹۶: ۴۱)

علاوه بر تحولات مختلف بر روی شکل ظاهری ساز اعم از کاسه و دسته‌ی ساز، تغییرات بر روی تعداد زه‌ها نیز صورت پذیرفت. یکی از تغییرات اساسی بر روی عود اسلامی اضافه شدن زه پنجم بر روی آن است. نظریه‌پردازان موسیقی در دوره‌ی اسلامی به عودهایی که همچنان چهار سیمه بودند، «عود قدیم» اطلاق می‌کردند و به عودهای پنج سیمه «عود کامل» می‌گفتند. در شماری از رساله‌های قرن نهم هجری به بعد از عود شش زه و حتی هفت زه نیز سخن رفته است. در رساله‌ی موسیقی *مقاصدالادوار* نوشته‌ی محمود بن عبدالعزیز مراغی (نوه‌ی عبدالقادر) از افزودن جفت زه ششم توسط عبدالرحمن بن عبدالقادر از فرزندان عبدالقادر خبر می‌دهد که «عود اکمل» خوانده می‌شد. وی همچنین از افزودن دو جفت زه دیگر توسط شخص خود سخن می‌گوید و آن نوع عود را «عود مکمل» می‌نامد (محمد بن عبدالعزیز بن عبدالقادر مراغی، ن.خ: برگ ۸). در رساله‌ی *مقدمه‌الاصول* که در قرن نهم هجری نگاشته شده، تعداد زه‌های عود، ده یا دوازده زه و یا به‌عبارت‌دیگر پنج یا شش زه جفت ذکر شده که هر دو زه هم‌صدا کوک می‌شده‌اند: «و در این زمان چون بر عود ده وتر بندند چنان چه مروی است از استاد محمد شاه ربابی یا دوازده بر وجهی که هر دو در حکم یکی باشند» (اوبهی، ن.خ: برگ ۱۷۸ ـ ۱۷۹).

۴ـ ۲ـ تغییرات آکوستیکی و صدادهی ساز

یکی از تغییرات اساسی بر روی ساز عود که مستقیماً بر جنبه‌های آکوستیکی این ساز تأثیر گذاشت، اضافه شدن زه پنجم آن است. طبق گفته‌ی فارابی در کتاب *موسیقی الکبیر* (سده‌ی سوم و چهارم هجری)، زه پنجم عود با نام زهِ «حاد»

به‌منظور استخراج نغمه‌های هنگامِ (اکتاو) دوم به آن افزوده شده است. فارابی راه‌هایی که بتوان در عود به فاصله‌ی دو هنگام (دو اکتاو) رسید را عنوان می‌کند، ازجمله اضافه کردن دو دستانِ دیگر به مقدار دو طنینی (پرده) پایین‌تر از دستانِ خنصر (انگشت چهارم) در زهِ زیر (زه چهارم)، کوک کردن زه‌ها به ترتیبی غیرمعمول و اضافه کردن زه پنجمی به عود. به نظر می‌رسد وی با راه سوم موافق‌تر بوده است (فارابی، ۱۳۷۵: ۲۶۸ ـ ۲۶۹). قدما به فاصله‌ی دو هنگام «ذی‌الکل مرّتین» می‌گفتند که در مباحث نظری فاصله‌ای حائز اهمیت بود و طبق گفته‌ی فارابی و نظریه‌پردازان پس از او به‌منظور اجرای همه نغمه‌های موجود در فاصله‌ی ذی‌الکل مرّتین یا دو اکتاو، زه پنجم به عود افزوده شده است. فارابی فصلی را به «نغمه‌های طبیعی» اختصاص داده و پس از تشریح نغمات و الحان طبیعی در این فصل، عود پنج زه را بهترین ساز برای اجرای الحان طبیعی معرفی کرده است (همان: ۵۶). وی نغمات و فواصل طبیعی را بر روی زه‌ها و دستان‌های ساز عود تشریح کرده است و نغمات طبیعی حاصل از عود را بیشتر از دیگر سازها عنوان می‌کند. یکی از امتیازهای ساز عود از نظر فارابی، تولید نغمات بیشتر و فواصل طبیعی موسیقی از این ساز است. فارابی پس از تشریح استخراج نغمات و دستان‌ها بر روی ساز عود می‌گوید: «در عود بیش از این نغمه‌ای نیست که نیازی به استخراج آن داشته باشیم» (همان: ۶۱). عبدالقادر مراغی در قرن نهم قمری نیز همچون فارابی به اهمیت زه پنجم عود به‌منظور اجرای این جمع تام اشاره کرده است (عبدالقادر مراغی، ۱۳۶۶: ۱۰۶)؛ بنابراین ملاحظه می‌کنیم، اضافه شدن زه پنجم به عود در دوره‌ی اسلامی، تأثیر مستقیم بر جنبه‌های آکوستیکی و صدادهی ساز داشته است و یکی از مهم‌ترین تغییرات آن، افزایش نغمه‌های قابل‌اجرا و وسعت صوتی ساز است. اگر نوشته‌هایی را که به وجود عودهایی با شش یا هفت زه را اذعان داشته‌اند، بپذیریم، وسعت صوتی ساز بیش از پیش افزایش می‌یافته است.

تغییر دیگری که بر روی صدادهی ساز انجام گرفت، تأثیر دگرگونی‌هایی است که بر روی کاسه و دسته‌ی ساز صورت گرفت. بدیهی است که هر چه حجم کاسه بزرگ‌تر باشد، حجم صدا بیشتر و به دلیل طولانی شدن زه ساز، صدای بم‌تری نیز تولید می‌کند. کشیده بودن دسته‌ی ساز نیز به بلندتر شدن زه ساز می‌انجامد که به بم‌تر شدن صدای ساز منجر می‌شود. با توجه به اینکه دو نوع عود کاسه بزرگ و کاسه کوچک در دوران اسلامی رواج داشت، هر دو نوع صدای بم و زیر از انواع این ساز استخراج می‌شد. اندازه‌های مختلف کاسه در عود، تنوع مناطق صوتی را منجر می‌شد. به‌طوری‌که سازهای طرب‌الفتح، تحفه‌العود و روح‌افزا که از نظر اندازه از عود کوچک‌تر بوده، منطقه‌ی صوتی بالاتری را نسبت به ساز عودِ کاسه بزرگ اجرا می‌کرده‌اند.

تغییرات در هم‌نوازی

در هر فرهنگ موسیقایی، سازها به‌تناسب ویژگی‌های خاصی در همنوازی‌ها با هم ترکیب می‌شوند. به دلیل عدم دسترسی به منابع مکتوب موسیقی در مورد هم‌نوازی از دوره‌ی ساسانی، تنها می‌توانیم به مدارک تصویری از این دوره استناد کنیم. طبق تصاویر به‌جامانده از عصر ساسانی اغلب شاهد اجرایِ تکنوازی بربت و یا هم‌نوازی آن با یک ساز دیگر هستیم. به‌طورکلی ساز بربت عصر ساسانی در اجراهای بیش از دونوازی تصویر نشده است. در تصویر ۵ یکی از معدود نمونه‌های دونوازی بربت ساسانی با یک ساز بادی را مشاهده می‌کنیم. ممکن است ساز بربت در هم‌نوازی‌های بیشتر از دونوازی نیز استفاده می‌شد، ولی مدرکی از چنین نمونه‌هایی در دست نیست.



تصویر ۵. دونوازی بربت ساسانی و ساز بادی، ظروف دوره‌ی ساسانی

یکی از تغییراتی که پس از اسلام در موسیقی ایران قابل‌بررسی است، گسترش گروه‌نوازی‌ها و افزایش تعداد سازها در این همنوازی‌هاست. حکایتی از دقت اسحاق موصلی (۱۵۵ ـ ۲۳۵ ق) ـ موسیقی‌دان مشهور زمان عباسیان ـ در تشخیص دادن زهی ناکوک در میان گروهی از بیست نوازنده در کتاب *الاغانی* وجود دارد که بیانگر هم‌نوازی تعداد بالای ساز عود در کنار یکدیگر است (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۶۸: ۵۸۸ ـ ۵۸۹). در *الاغانی* از چگونگی هم‌نوازی بیست نوازنده‌ی فوق سخنی گفته نشده است. اینکه بیست نوازنده‌ی عود به اجرای تک‌صدایی[۱] می‌پرداخته‌اند یا چندصدایی[۲]، در منطقه‌ی صوتی یکسانی می‌نواخته‌اند یا خیر و دیگر نکات اجرایی آنها چیزی بر ما روشن نیست. تنها نکته‌ای که دراین‌باره می‌دانیم این است که هر بیست نوازنده، نوازنده‌ی ساز عود بوده‌اند. حکایت مذکور نمونه‌ی شایان توجهی است که می‌توان به وجود اجراهای گروه‌نوازی با تعداد نسبتاً بالای نوازندگان در زمان عباسیان پی برد. هم‌نوازی سازهای عود در دیگر روایات *الاغانی* نیز ذکر شده است.

ابن عربشاه در دربار تیمور از هم‌نوازی سازهای عود و چنگ و قانون و ارغنون و نای یاد می‌کند (ابن عربشاه، ۱۳۸۶: ۱۷۸). اجرای همنوازی‌های مختلف سازها در متون تاریخی و اجتماعی دوره‌ی صفویه نیز قابل‌پیگیری است. رجوع به منابع تصویری نیز همنوازی‌های سازهای مختلف ازجمله عود را تأیید می‌کند. به‌عنوان‌مثال در تصویر ۶ شاهد دونوازی عود و کمانچه هستیم. در تصاویر ۷ و ۸ نمونه‌هایی از هم‌نوازی عود با سازهای دیگر را ارائه داده‌ایم که در تصویر ۷، ساز عود با سازهای چنگ، کمانچه و دایره مشغول نوازندگی است و در تصویر ۸، ترکیب هم‌نوازی عود، چنگ، قانون و نی و دایره را مشاهده می‌کنیم.

1. monophony
2. polyphony



تصویر ۶. بخشی از نگاره‌ی «شبانگاه یک قصر»، *خمسه‌ی نظامی*، ۹۴۷ قمری (کورکیان، ۱۳۸۷: ۱۱۶)



تصویر ۷. بخشی از نگاره‌ی«مجلس بزم شبانه»، *مرقع گلشن*، اثر کمال‌الدین بهزاد، قرن ۱۰ قمری (بی‌نام، ۱۳۸۴: ۴۲۶)



تصویر ۸. برگی از کتاب *حبیب‌السیر*، تألیف خواندمیر، قرن ۹ ق، موزه اسمیتسونین
شماره: ref. S1986.47

آنچه مشهود است در موسیقی پس از اسلام، نقش عود در همنوازی‌ها بیشتر از بربت عصر ساسانی است که این امر در مورد سازهای دیگر نیز صدق می‌کند. در منابع دوره‌ی عباسی از همنوازی‌های تعداد بالای عود با یکدیگر سخن گفته شده است؛ اما در منابع دوره‌های بعدی ساز عود با سازهای دیگر ازجمله کمانچه و چنگ و نی هم‌نوازی می‌کند و هم‌نوازی ساز همسان عود را با یکدیگر در تصاویر مشاهده نمی‌کنیم.

نتیجه‌گیری

سیر تحولات ساز بربت عصر ساسانی تا عود دوره‌ی اسلامی از جنبه‌های مختلف قابل‌بررسی است. پس از ورود اسلام به ایران، ساز بربت که مهم‌ترین ساز عصر ساسانی محسوب می‌شده با تغییر نام به «عود» در سراسر پهنه‌ی سرزمین‌های اسلامی مورداستفاده قرار گرفت و به مهم‌ترین ساز موسیقی اسلامی بدل شد. از عصر صفویه به‌تدریج شاهد کمرنگ شدن حضور ساز عود در موسیقی ایران هستیم، به‌طوری‌که ساز عود همچنان برتری خود را در فرهنگ‌های موسیقی عرب و ترکیه که دارای ریشه‌های مشترک با موسیقی ایران هستند، محفوظ نگه‌داشته است. نکته‌ی شایان توجه این است که موسیقی‌دانان عصر اسلامی از همان آغاز تغییراتی بر روی ساز عود انجام داده‌اند و این تغییرات فقط شامل تغییر نام از بربت به عود نبوده است.

تغییراتی که ازنظر ریخت‌شناسانه بر روی ساز اعمال شد، شامل افزایش حجم کاسه و کوتاه شدن دسته‌ی ساز بود. این تغییرات ریخت‌شناسانه بر روی صدادهی ساز نیز تأثیرگذار بوده و تغییرات آکوستیکی را در برداشته است. در دوره‌های مختلف اسلامی شاهد انواع عود کاسه بزرگ و کاسه کوچک هستیم که هر کدام از نظر آکوستیکی و صدادهی تفاوت‌هایی با یکدیگر خواهند داشت. مهم‌ترین دگرگونی که بر روی عود عصر اسلامی انجام شد، افزایش تعداد زه‌های ساز است که تأثیر مستقیم بر جنبه‌های آکوستیکی ساز گذاشت. مهم‌ترین تأثیر این افزایش زه‌ها، افزایش وسعت صوتی ساز و افزایش تعداد نغمه‌های اجرا شده توسط ساز است. طبق مدارک موجود علاوه بر افزودن زه پنجم در اوایل دوره‌ی اسلامی، در دوره‌های بعدی از عود شش زه و هفت زه نیز سخن رانده شده است که در صورت استفاده از این عودها، وسعت صوتی ساز به‌مراتب گسترده‌تر می‌شده است.

منابع

- ابن عربشاه، احمد بن محمد (۱۳۸۶)، *زندگی شگفت‌آور تیمور*، ترجمه‌ی محمدعلی نجاتی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ابوالفرج اصفهانی (۱۳۶۸)، *الاغانی*، ج ۱، ترجمه محمدحسین مشایخ فریدنی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- امیر خان کوکبی گرجی (نسخه خطی)، *رساله و تصانیف*، تهران، کتابخانه مجلس شورای ملی، شماره ۲۲۱۱.
- اوبهی، نظام‌الدین علیشاه بن حاجی بوکه (نسخه خطی)، *مقدمه‌الاصول*، ترکیه، کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره F1079
- اخوان‌الصفا (۱۳۷۱)، *موسیقی رسائل اخوان‌الصفا*، سه رساله در موسیقی، به اهتمام تقی بینش، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- آریان، م. ح (۱۳۷۱)، بربط ـ عود، *کتاب ماهور: مجموعه مقالات موسیقی*، ج ۲.
- بی‌نام (۱۳۸۴)، *شاهکارهای نگارگری ایران*، تهران: موزه‌ی هنرهای معاصر و مؤسسه‌ی توسعه‌ی هنرهای تجسمی.
- بینش، محمدتقی (۱۳۸۰)، *تاریخ مختصر موسیقی ایران*، تهران: نشر هوای تازه.
- بینش، محمدتقی و قنبرعلی رودگر و حسینعلی ملاح، »مدخل بربط»، *دایره المعارف اسلامی*.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران: سخن.
- حجاریان، محسن (۱۳۹۰)، سرودهای مانوی و ارتباط بربت ایرانی با پی بای چینی و بیوای ژاپنی، *کتاب سال شیدا*، شماره ۱۲.
- ابوعبدالله محمد خوارزمی (۱۳۴۷)، *مفاتیح العلوم*، ترجمه‌ی حسین خدیو جم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- درویش علی چنگی الخاقانی (نسخه خطی)، *تحفه‌السرور*، کتابخانه آکادمی علوم روسیه، شماره RF-Span D 403
- ذاکر جعفری، نرگس (۱۳۹۶)، *حیات سازها در تاریخ موسیقایی ایران*، تهران: انتشارات ماهور
- ذاکر جعفری، نرگس و مهشید فراهانی (۱۳۹۴)، روابط متقابل میان سازهای ایران و چین، *نامه هنرهای نمایشی و موسیقی*، شماره ۱۱.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰)، باربد و بربط، *موسیقی شعر*، تهران: آگه.
- صفی‌الدین ارموی (۱۳۸۰)، *کتاب‌الادوار فی‌الموسیقی*، به اهتمام آریو رستمی، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- عبدالقادر مراغی (۱۳۶۶)، *جامع الالحان*، تصحیح تقی بینش، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- عبدالقادر مراغی (۱۳۷۰)، *شرح ادوار (با متن ادوار و زوائدالفوائد)*، به اهتمام تقی بینش، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عریان، سعید (۱۳۹۱)، *متن‌های پهلوی*، تهران: انتشارات علمی.
- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۷۵)، *موسیقی الکبیر*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فارمر، هنری جورج (۱۳۶۶)، *تاریخ موسیقی خاور زمین*، ترجمه بهزاد باشی، تهران: انتشارات آگاه.
- کاشانی، حسن (۱۳۷۱)، *کنزالتحف*، سه رساله فارسی در موسیقی، به اهتمام تقی بینش، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کورکیان، ا.م، ژ.پ. سیکر (۱۳۸۷)، *باغ‌های خیال (هفت قرن مینیاتور ایران)*، ترجمه‌ی پرویز مرزبان، تهران: فرزان.
- محمد بن عبدالعزیز بن عبدالقادر مراغی (نسخه خطی)، *مقاصدالادوار*، استانبول، کتابخانه نور عثمانی، شماره ۳۶۴۹.
- ملکی، ایرج (۱۳۴۳)، «شاه خسرو و ریدگ»، برگردان متن پهلوی و تصحیح و مقابله: ایرج ملکی، *مجله موسیقی*، شماره ۹۰ ـ ۸۹.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۸۷)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- میرصدرالدین محمد قزوینی (۱۳۸۱)، «رساله علم موسیقی اثر میر صدرالدین محمد قزوینی»، تصحیح آریو رستمی، *فصلنامه‌ی موسیقی ماهور*، زمستان، شماره ۱۸.
- Farmer, Henry George, (1986), *Studies in Oriental Music*, two Volume, Institut fur Geschichte der Arabisch- Islamischen Wissenschaaften an der Johann Wolfgang Goethe – Universiteat, Frankfurt am main.

جنگ‌افزارهای دفاعی دوره صفویه براساس نگاره‌های شاهنامه تهماسبی

مصطفی رستمی[1]
پریسا داودی[2]

چکیده

مضامین شاهنامه فردوسی سرشار از حماسه‌ها و جنگ‌ها و پیروزی‌ها است که بر خلق آثار نگارگری هر دوره تأثیر گذاشته و سبب به وجود آمدن موضوعات حماسی در نگاره‌های دوره‌های مختلف و البته تأثیر زیادی بر نگاره‌های دوره صفویه نهاده است. از شاهنامه‌های دوره صفویه تصاویر شاخص و پرارجی باقیمانده است که با استفاده از نگاره‌های برجای‌مانده، می‌توان به برخی ویژگی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن دوره پی برد، از آن جمله می‌توان به جنگ‌افزارهایی که در شاهنامه تهماسبی وجود دارد، اشاره کرد. وجود تصاویر متنوع جنگ‌افزارها در نگاره‌های حماسی شاهنامه یادشده، می‌تواند گویای چگونگی فرم و ساختار تجهیزات دفاعی ایران در مقطع تاریخی صفویه باشد. هدف اصلی این پژوهش – که به روش توصیفی و تاریخی انجام گردید – شناسایی و طبقه‌بندی کیفی و آرایش جنگ‌افزارها در دوره صفوی با تأکید بر نگاره‌های شاهنامه تهماسبی است. با بررسی نگاره‌های شاهنامه تهماسبی این پرسش مطرح می‌شود که:

۱- چه عواملی بر کیفیت ترسیم جنگ‌افزارهای دوره صفویه و به‌طور خاص بر نگاره‌های شاهنامه تهماسبی تأثیر گذاشته است؟

۲- چگونه می‌توان با بررسی نگاره‌های شاهنامه تهماسبی، جنگ‌افزارهای عصر صفویه را از حیث فرم و ساختار گونه شناسی کرد؟

نتایج تحقیق بیانگر آن است که در شاهنامه تهماسبی تصاویر فراوانی از جنگ‌افزارها به چشم می‌خورد که فرم، ساختار و آرایش آن‌ها متناسب با محتوای حماسه‌های شاهنامه است. بر اساس این نگاره‌ها، جنگ‌افزارهایی که در دوره صفوی کاربرد داشته‌اند، اگرچه از حیث ساختار با دوره‌های تاریخی دیگر تفاوت چندانی نداشته‌اند، اما در برخی از آن‌ها از حیث فرم و تزئینات، ویژگی‌هایی خاص مشاهده می‌شود که نشان از سلیقه و اندیشه خاص نظامیان و نیز آراستگی جنگ‌افزارهای آنان در این دوره دارد.

واژگان کلیدی: جنگ‌افزار، نگارگری، دوره‌ی صفویه، شاهنامه تهماسبی

---

۱. استادیار گروه پژوهش هنر دانشگاه مازندران m.rostami@umz.ac.ir

۲. کارشناس ارشد پژوهش هنر موسسه آموزش عالی مارلیک

مقدمه

شاهنامه طی قرون همواره مؤثرترین عامل احساسات و سنت‌های ما از نسلی به نسل دیگر بوده است. برای ما ایرانیان اثری مقدس، گنجینه‌ای گران‌قدر، یادآورنده تاریخ و تمدن کهن و پرافتخار ما و بازگوکننده رزم‌ها، دلیری‌ها، پیروزی‌های پهلوانان باستانی ایران و بیانگر سربلندی‌ها، شادی‌ها کامروایی‌ها، ناکامی‌ها و سوگواری‌های ماست (یغمایی،۱۳۸۹: ۱۰).

در شاهنامه حوادث و رویدادهای فراوانی رخ داده که شاعر به‌خوبی آن‌ها را در بیان شعر گنجانده و هنرمند نگارگر به‌خوبی آن‌ها را به تصویر کشیده است. حوادثی مانند جشن‌ها و بزم‌ها، کشورگشایی‌ها، شادکامی‌ها و جنگ‌ها که از چشم تیزبین هنرمندان دور نمانده است. عناصر کتاب‌آرایی که در هر دوره‌ای از تاریخ وجود دارد جدای از مشخصات و ویژگی‌های تاریخی آن دوران نیست. به‌طور مثال پوشش و درباریان و محیط زندگی آنان می‌توان به ویژگی‌هایی در زندگی روزمره و عادی در هر دوره‌ای پی برد که سلایق و علایق سفارش‌دهندگان و حتی هنرمندان به هنگام تصویرگری نگاره‌ها از آن غافل نبوده‌اند. از عناصر بسیار مهمی که می‌توان بدان اشاره نمود، جنگ و جنگ‌افزار است که به دلیل مضمون حماسی که شاهنامه با خود دارد، جنگ‌افزارهای فراوانی در تصاویر آن به چشم می‌خورد. نوع پوشش جنگی، نوع سپرها، نیزه‌های جنگی، کلاه‌خودها و...که هر کدام از این عناصر نشان‌دهنده واقعیت‌هایی از روزگار تاریخی که در آن به تصویر کشیده شده‌اند دارند. بررسی جنبه‌های موجود در نگاره‌های شاهنامه تهماسبی به‌صورت تحلیلی می‌تواند ما را با این اثر ارزشمند بیشتر آشنا کند و با ویژگی‌های تصویری، شباهت‌ها و تفاوت‌های تصویری هر دوره آشنا کند.

قدیمی‌ترین جنگ‌افزارها در ایران به دوره پارینه‌سنگی مربوط می‌شود که مربوط به جنگ‌های ساده و ابتدایی و تن‌به‌تن بوده است. با ابداع و کشف فلزاتی همچون مس و بعد از آن آلیاژ برنز منشأ ابداعاتی شد که فلزکاران در صنایع نظامی مسیر پیشرفت را پیموده تکنولوژی ساخت جنگ‌افزارها وارد مرحله نوینی شد و پیشرفت زیادی در ساخت جنگ‌افزارها حاصل شد. مناطقی همچون عمارلو گیلان، مارلیک، تپه حصار دامغان و لرستان این پیشرفت‌ها وجود داشته است. در دوره‌های بعدی تاریخ پیش از اسلام، سلسله‌هایی همچون مادها، هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان امپراطوری‌هایی در ایران به وجود آمد و سرزمین‌های زیادی زیر یک پرچم بودند که این امپراتوری‌های فراگیر میسر نبود مگر با قوایی مسلح و جنگ‌افزارهایی که پشتوانه آن بوده باشند. هر دوره‌ای با رشد و تحولاتی از دوره پیش از خود به‌پیش می‌رود، جنگ‌افزارهای باقی‌مانده از این دوران به دوره اسلامی راه یافته است؛ که می‌توان تصویر این جنگ‌افزارها و شیوه‌های جنگی را در تصاویر نگارگری برجای‌مانده از شاهنامه‌های دوره‌های مختلف – ازجمله نگاره‌های عصر صفویه – مشاهده کرد.

پیشینه پژوهش

۱- آدل آداموو‌ا (۱۳۸۳) در کتاب «نگاره‌های شاهنامه» ترجمه زهره فیضی به بررسی شاهنامه و قسمت‌های داستانی و تصویری آن می‌پردازد. در این کتاب - که یکی از شاهنامه‌های شناخته‌شده است - تصاویر فراوانی از موزه‌هایی که از این شاهنامه نگاره‌ایی داشته‌اند جمع آوری شده و توضیحاتی در مورد کتابت و نگارگری آن شده است.

۲- عبدالمجید شریف‌زاده (۱۳۹۳) در کتاب «شاهنامه‌نگاری در ایران» در قالب چندین مقاله به بررسی شاهنامه‌هایی همچون شاهنامه اسماعیل دوم، شاهنامه داوری، شاهنامه مستوفی شاهنامه دموت و برخی دیگر از شاهنامه‌ها می‌پردازد.

۳- میرزاقلی خویی و هاجر صمدی (۱۳۸۸) در شاهنامه فردوسی به روایت خود به چگونگی آفرینش شاهنامه‌ها در ادوار مختلف و بررسی شاهنامه‌هایی که با چاپ سنگی صورت گرفته‌اند، می‌پردازد. در این کتاب نگاره‌هایی فراوان که از موزه‌های مختلف جمع‌آوری شده‌اند و به شاهنامه نگاری در ایران می‌پردازد، عمده موارد پرداخته‌شده به دورانی است که چاپ سنگی در ایران رونق داشته و از آن جهت بیشتر به تصاویری که با چاپ سنگی بوده پرداخته شده است.

۴- اولریش مارزلف (۱۳۸۴) آلبومی از نگاره‌های شاهنامه را منتشر کرده است. نیز پایان‌نامه‌ها و مقالات زیادی در این زمینه به چاپ رسیده است. در تمام کتاب‌ها و آثار یادشده به مجالس شاهنامه پرداخته شده و مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است؛ اما در هیچ‌کدام از آثار یادشده به جنگ‌افزارها، تفاوت‌ها و شباهت‌های افزارهای جنگی در شاهنامه‌ها به‌خصوص شاهنامه تهماسبی پرداخته نشده است.

در این پژوهش سعی گردید، گونه‌های مختلف جنگ‌افزارها ازلحاظ شباهت‌ها، تفاوت‌های قابل‌تشخیص در نگاره‌های دوره صفوی و به‌طور ویژه شاهنامه تهماسبی موردبررسی و مطالعه قرار گیرد.

اهداف پژوهش

۱- مطالعه کیفیت فرم و محتوای جنگ‌افزار در دوره صفوی.

۲- بررسی عوامل تأثیرگذار فرهنگی و اجتماعی بر کیفیت فرم و محتوای جنگ‌افزارها در دوره صفوی.

جنگ‌افزار در دوره صفوی

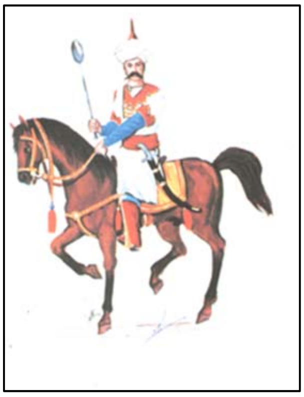
ارتش ایران در دوره‌ی صفوی (۹۰۷ تا ۱۱۳۵ هـ ق) دوره ۲۲۷ ساله‌ی شهریاری خاندان صفوی از اتفاقات ناگواری تشکیل می‌شد، اما از دید نیرومندی، ایمنی، آبادی و رواج هنرها و بازرگانی یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ پس از اسلام است. در همین دوره است که نظام نوین اروپایی در ارتش ایران پدید می‌آید تا به قاجار کشیده می‌شود (ذکا،۱۳۵۰: ۱۸۲ و ۱۸۱).

هنر اسلحه‌سازی در ایران با تزیینات بسیار خود هنری فاخر و آراسته بود؛ زیرا تزیینات طلاکاری و سنگ‌های گران بهایی که بر روی این سلاح‌ها کار می‌شد، آن‌قدر زیاد بود که کاربردی بودن آن‌ها را زیر سؤال می‌برد. زکی محمدحسن در کتاب تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام، بر اشرافیت آثار صنعتی اسلامی تأکید می‌کند و پیشرفت آن‌ها را درگرو حمایت و مساعدت‌های درباریان می‌داند. با وجود اینکه عصر صفوی از هر حیث دنباله زحمات و ترقیات صنعتگران تیموری بود، اما صنایع ظریف در این دوران به کمال خود رسید. یکی از دلایلی که آثار ارزشمند این دوره در زمینه فلزکاری و سلاح‌های سرد نسبت به دوره‌های قبل بیشتر باقی مانده، علاقه شاهان صفوی به هنر و صنعت بوده است. شاهان صفوی در این دوره به شعر کمتر توجه داشتند و به صنایع مختلف علاقه وافر ابراز می‌کردند و از میان آن‌ها به‌خصوص شاه‌عباس کبیر، بزرگ‌ترین مشوق و مروج صنایع و فنون مذکور بود (مرزبان،۱۳۹۱: ۱۵).

یحیی ذکا در کتاب ارتش شاهنشاهی ایران از ابتدا تا دوره پهلوی از ابزارهای جنگی صفویان نام می‌برد، ابزارهایی مانند چهارآینه، بازوبند، کلاه‌خود، تیر و کمان، شمشیر، کارد و خنجر و قمه یا قداره و سپرها که از جنس‌های مختلفی ساخته می‌شدند. در این کتاب از سازمان ارتش صفوی سخن می‌رود که به‌وسیله برادران شرلی به نوع نوینی از ارتش و ادوات را به جنگ‌افزارها و نوع دفاع خود می‌افزایند. ارتش صفوی از دو قشون مهم قزلباش و شاهسون‌ها بودند.

شاه‌عباس کبیر در اصفهان زرادخانه‌ای داشت که به قول سیاح انگلیس، «کارت رایت» در آن زره، کلاه‌خود، سپر، شمشیر و دیگر تسلیحات ساخته می‌شد. گفتنی است که برخی از شاهان ازجمله شاه‌عباس، در ساخت ابزار فولادی شرکت می‌جستند. یکی از صنایعی که در کنار ساخت سلاح‌های سرد در دوره‌ی صفویه رشد کرد و باعث شد جنگ‌افزارهای ساخت ایران در زمره شاهکارهای جهان قرار گیرند، فولادگری بود. صنعت فولادگری در قرن دهم هجری رونق بسیار یافت و در دوره‌ی صفویه به اوج اعتلای خود رسید. در این دوره از فولاد برای ساخت ابزار مذهبی، جنگی استفاده می‌کردند. عشق صفویان به فولاد فراتر از وسایل شخصی بود و شامل یراق‌آلات جنگ‌افزارها از جمله: شمشیر، خنجر، کلاه‌خود، چهارآیینه، بازوبند، سپر و اشیای دیگر می‌شد. در دوره‌ی صفویه اصفهان یکی از مراکز فولادسازی بوده است. این شهر در قرن هفتم هجری در اسلحه‌سازی صاحب شهرت بود و در قرن سیزدهم در زمینه فولادسازی قد علم کرد. اصفهان در زمان شاه‌عباس دارای صادرات فولاد بوده است و طبق نوشته‌های سیاحان، مشاغل مرتبط با فولادسازی مانند شمشیرسازان، کلاه‌خود سازان، سپرسازان، تفنگ‌سازان و زرادان در اصفهان فعال و صاحب اعتبار بودند. شمشیرسازان و فولادگران معروفی در این دوره در اصفهان می‌زیستند، نام آن‌ها بر بیشتر آثار دوره صفوی حکاکی شده است. فولادسازی در این دوره یک حرفه خانوادگی بود و دو خاندان شناخته‌شده و مشهور در دوره صفوی وجود داشتند که آثار بسیاری از آن‌ها باقی مانده است. یکی از آن‌ها خاندان نازک بود که در قرن یازدهم هجری می‌زیستند و دیگری خاندان اسدالله اصفهانی و دو پسرش که از شمشیرسازان معروف آن دوران بودند (مرزبان،۱۳۹۱: ۱۶ و ۱۵) (تصویرهای ۱ و ۲).

از جمله سلاح‌های عصر صفوی که از شهرت بسیاری برخوردار هستند، شمشیرهای جوهردار این دوره می‌باشند. شمشیرهای دوران صفوی کج و هلالی بود و آن‌ها را از فولاد آبدیده یا جوهردار ایرانی و هنری می‌ساختند، این شمشیرها دارای دسته‌های استخوان، یشم و شاخ بودند، در بالا کلاهک و در پایین نزدیک به «بلچاق» پایان می‌یافت (همان،۱۳۹: ۱۷).



تصویر ۱– فرمانده کل سپاه صفوی، کلاهی مخصوص بر سر دارد، شمشیر هلالی بر کمر بسته و پوشش خاص دوران صفویه را بر تن دارد (جمشیدی،۱۳۸۰: ۷۳۲)



تصویر ۲- کلاه‌خود با تزئین منقور و طلاکوب اهدایی شاه‌عباس اول، کلاه خودی تزئین شده با آیات قرآنی و اسلیمی‌های فراوان قلاب‌های فلزی بر روی گوش‌ها برای محافظت از فرد در حال جنگ (آژند،۱۳۸۰: ۶۰۸)

شاهنامه تهماسبی؛ بستری برای جولان پهلوانان اسطوره‌ای

هر قومی برای این‌که میان افراد و دسته‌های مختلف او اتفاق و اتحاد و همدردی و تعاون موجود باشد جهت جامعه و مابه‌الاشتراک لازم دارد و بهترین جهت جامعه میان در میان اقوام و ملل، اشتراک در یادگاری‌های گذشته است، اگرچه آن یادگاری‌ها واقعیت و حقیقت نداشته باشد. ایرانیان همواره معتقد بوده‌اند که پادشاهان عظیم‌الشان مانند جمشید، فریدون، کیقباد و کیخسرو داشته و مردمان نامی مانند کاوه و قارن، گیو و گودرز، رستم و اسفندیار میان ایشان بوده که جان مال و ناموس اجدادشان را در مقابل دشمنان مشترک مانند ضحاک و افراسیاب محافظت نموده و به عبارت آخری هر جماعتی که کاوه، رستم و گیو، بیژن، ایرج، منوچهر و کیقباد کیخسرو را از خود می‌دانستند و این جهت رشته اتصال و مایه اتصال و مایه اتحاد قومیت و ملیت ایشان بوده است (یغمایی،۱۳۸۴: ۱۷).

شاهنامه نمادی از تمدن و فرهنگ ایران و پراست از افسانه‌ها و حکایت‌های فراوان که پر است از حماسه و دلیری؛ شاهنامه فردوسی مضامین فراوانی دارد، موضوعاتی همچون ضحاک، داستان هفت‌خوان رستم، داستان کیکاووس، بیژن و منیژه، کیخسرو، مرگ رستم، جنگ رستم و سهراب، بیشتر این داستان‌ها به تصویر کشیده شده‌اند. شاهنامه دنیایی را به تصویر می‌کشد که حماسه در آن حرف اول را می‌زند، گویی زندگی را در قاب پهلوانی به تصویر کشیده‌اند و ازآن‌جهت شاهنامه تهماسبی نیز پر از روح پهلوانی و حماسی است.

شاهنامه تهماسبی در حقیقت نوعی نگارخانه منقول هنری است و در آن می‌توان شکل‌گیری هنر نگارگری دوره‌ی صفوی را در دهه ۹۲۰ هـ ق تا تکوین و تکامل آن تا دهه ۹۳۵ هـ ق مشاهده کرد (آژند،۱۳۸۷: ۱۱۵). تصاویر برجای‌مانده از شاهنامه تهماسبی شامل تصاویر متعددی است، اما از تصاویر در دسترس تقریباً تمام تصاویر شامل تصاویر جنگ‌ها و پهلوانی‌هایی که خواسته از روح خود شاهنامه است. در سه تصویر با موضوعیت رستم که پهلوان اصلی شاهنامه است، موضوعاتی همچون رستم در حال کمنداندازی بر رخش، جنگ رستم و سهراب و رستم به دنبال اکوان دیو، یکی از پهلوانان معروف در شاهنامه همین رستم است که پدرش زال است که از زال نیز تصاویر زیادی بر جای مانده است. رستم بی‌شک پهلوانی اسطوره‌ای است که از بین برنده شر و فردی دانا و کاردان به شمار می‌رود افراد زیادی را پرورش داده و خود پدر سهراب که یکی دیگر از پهلوانان نامی در شاهنامه است. سام، زال، رستم و سهراب پهلوانان اسطوره‌ای بودند که از آنان در دوره‌های مختلف نگاره‌های زیادی بر جای مانده است، گویی شاهنامه بدون این افراد نداشته و از بزرگی و عظمت آن کاسته می‌شده. ضحاک از جمله شخصیت‌هایی است که شاهنامه تقریباً با داستان او آغاز

می‌شود؛ داستان ضحاک و مارهای بر دوش او از تأثیرگذارترین داستان‌های شاهنامه است. مارهای بر دوشش، ستم‌های او بر مردم و کشتن جوانان که پهلوان نامداری چون کاوه می‌طلبد که جلوی خودکامگی‌های او را بگیرد؛ گویی باید ضحاکی باشد تا کاوه‌هایی قد علم کنند بر ناجوانمردی‌ها و ناپاکی‌ها و نادرستی‌ها و کژی‌ها. ضحاک نماینده افراد شرور که بارها داستانش به تصویر درآمده و از آن جمله در شاهنامه تهماسبی نیز موضوع ضحاک در مواردی چون خبر براندازی او در تعبیر خوابش، به بند کشیدن او در البرز کوه. داستان‌های دیگری همچون سیاووش، هوشنگ، لهراسب، کلباد و ایرج و...که خواستگاه آن در نگارگری‌های ایران بوده است؛ گویی شاهنامه بدون نامداران و پهلوانان و پادشاهان اسطوره‌ای دیگر شاهنامه نیست و گویی شاهنامه بدون جنگ و سلحشوری‌هایش امکان‌ناپذیر است.

جنگ‌افزارها در نگاره‌های شاهنامه تهماسبی

جایگاه عناصر جنگی در نگاره‌های شاهنامه تهماسبی

تقریباً در تمامی تصاویر شاهنامه تهماسبی، جنگ‌افزارها را می‌توان مشاهده کرد (در موارد اندکی چون صحنه‌های عاشقانه و...) جنگ‌افزارها کم یا اصلاً وجود ندارند. جنگ‌افزارهایی همچون سپر، جوشن، گرز، تیر و کمان، کلاه‌خود و اسب و... وجود دارند. همچنان که در جنگ‌های واقعی از جنگ‌افزارها در میدان‌های جنگ کاربرد فراوانی داشته‌اند در تصاویر و نگاره‌های برجای‌مانده از شاهنامه تهماسبی نیز بسیار تصویر شده است؛ اما نکته بسیار جالب در نگارگری ایران و البته در این شاهنامه به‌خصوص دیده می‌شود، به‌کارگیری تمامی جزئیات روی جنگ‌افزارهاست؛ گویی فرد جنگنده فقط با خود ابزارهای جنگی حمل نمی‌کند بلکه با خود یک اثر هنری را حمل‌ونقل می‌کند. در شاهنامه تصاویری باقی مانده است که به‌خوبی این مسئله قابل‌رؤیت است. در ادامه به جزئیات تصویری که از جنگ‌افزارهای هر دو شاهنامه بر جای مانده است اشاره‌ای خواهد رفت تا از لحاظ تصویری برای تجزیه‌وتحلیل مورد استفاده قرار گیرد.

در شاهنامه تهماسبی تصاویری مانند جنگ‌افزارهای فراوانی در آن به چشم می‌خورد. البته در همه‌ی تصاویر، جنگ‌افزارها موجود نیست، مانند بارگاه کیومرث که گویی این صحنه عاری از هرگونه خشونت و جنگ‌افزاره است و صحنه عارفانه است. در ادامه به بررسی جنگ‌افزارهایی که در شاهنامه به کار رفته‌اند با توجه به تصاویر پرداخته خواهد شد.

همان‌طور که در تمام داستان‌های حماسی صحنه‌های جنگی و جنگ‌افزارها مشاهده می‌شود، شاهنامه تهماسبی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در تصاویر زیر به تعدادی از جنگ‌افزارهای به‌کاررفته در شاهنامه تهماسبی اشاره خواهد رفت که به درک هر چه بیشتر تصویری ما کمک می‌کند.

آرایش نظامی

در دوره صفوی جنگ و ساختار نظامی آن بسیار پیچیده و دقیق شده بودند. جنگ‌افزارها به تحولات بیشتری از قبل رسیدند، اما با توجه به روحیه‌ای که ایرانیان داشتند از همان وسایل سابق خود استفاده می‌کردند. در تصاویر باقیمانده از شاهنامه تهماسبی کمتر می‌توان شیوه آرایش و ایستادن سواران در آن دوره را دید (با توجه به تصاویر انتخاب‌شده) در تصاویر افراد جنگنده کمتر در روبروی یکدیگر ایستاده‌اند و سپاهی منظم دیده نمی‌شود. در تصویر کشته شدن کلباد به دست فریبرز می‌توان از جنگ تن‌به‌تن را مشاهده کرد، اما باز یک آرایش نظامی دقیق نمی‌توان در آن سراغ گرفت. با

توجه به اینکه در برخی صحنه‌ها در دل کاخ‌ها روی داده اما باز نمی‌توان انسجامی از درون داخل قصرها نیز به نوع آرایش نظامی در تصاویر دست پیدا کرد.

زره و لباس رزمی

در موضوعاتی که در شاهنامه تهماسبی کار شده‌اند کمتر فضای جنگی دیده می‌شود، اما در تصاویر موجود نیز لباس‌ها و پوشاک رزم با دقت بالایی به تصویر درآمده‌اند. به‌طور مثال در تصویری مانند کشته شدن کلباد به دست فریبرز، فریدون ضحاک را برمی‌اندازد، طهمورث دیوان را شکست می‌دهد و رستم به دنبال اکوان دیو و... لباس‌های رزمی با دقت به جزئیات ترسیم شده‌اند، اما نکته قابل‌تأمل اینکه اکثر موارد لباس‌ها با پوششی نرم به تصویر درآمده‌اند و جنگجو گویی در لباس فاخر پادشاهی به تصویر در آمده است. به‌طور مثال در تصویر کابوس ضحاک، با توجه به اینکه قصر ضحاک به تصویر در آمده اما اکثر صحنه با لباس‌هایی زیبا و رنگ‌به‌رنگ ترسیم شده‌اند و با توجه به تصویر طهمورث دیوان را می‌کشد لباس فاخری بر تن دارد. در مقایسه با شاهنامه بایسنقری لباس‌های رزم با نرمی بیشتری به تصویر در آمده‌اند (تصویرهای ۳ تا ۵).



الف ب ج د

الف: بخشی از تصویر ازدواج سیاوش، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به عبدالوهاب (**www.metmuseum.org**)

ب، ج، د: بخشی از تصویر کابوس ضحاک، منسوب به میرمصور، شاهنامه تهماسبی، تبریز، ۹۳۱–۹۴۱ ه.ق، مجموعه خصوصی (آژند،۱۳۸۴: ۱۳۵).

تصویر ۳- زره‌ها و لباس‌های رزمی در نگاره‌های ازدواج سیاوش و کابوس ضحاک شاهنامه تهماسبی، گویی لباس‌هایی رنگین و شاعرانه بر تن کرده‌اند و در جنگ حضور ندارند، اما منتظر خبر ناگواری هستند (نگارندگان،۱۳۹۶)



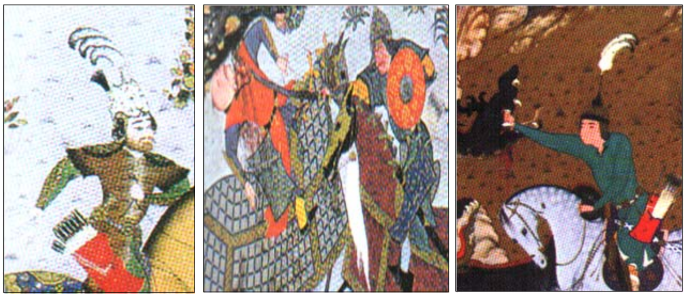
الف ب ج

الف: بخشی از تصویر رستم و سهراب، شاهنامه تهماسبی، تبریز (نامورمطلق و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۵)

ب: بخشی از تصویر مرگ ضحاک، تبریز، شاهنامه تهماسبی، منسوب سلطان محمد (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۷).

ج: بخشی از تصویر کابوس ضحاک، منسوب به میرمصور، شاهنامه تهماسبی، تبریز،۹۳۱-۹۴۱، مجموعه خصوصی (آژند،۱۳۸۴: ۱۳۵).

تصویر ۴- لباس رزم در نگاره‌های رستم و سهراب، مرگ ضحاک و کابوس ضحاک، در این تصویر جامه رزمی به‌گونه‌ای رنگین، آراسته و فاخر است که گویی رستم و سهراب به میدان جنگ نمی‌روند. (نگارندگان،۱۳۹۶)



الف ب ج

الف: بخشی از تصویر کشتن لهراسب اژدها را به کوه سقیلا، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به میرزا علی (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۶).

ب: بخشی از تصویر کشته شدن کلباد به دست فریبرز، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به دوست‌محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۳).

ج: بخشی از تصویر رستم به دنبال اکوان دیو، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به مظفرعلی (آژند،۱۳۸۴: ۱۴۱).

تصویر ۵- پوشاک رزم در نگاره‌های کشته شدن اژدها به دست لهراسب، کشته شدن کلباد به دست فریبرز و رستم به دنبال اکوان دیو، به نظر می‌رسد لباس رزم در نگاره کشته شدن کلباد به دست فریبرز کمی به تصاویر واقعی نزدیک‌تر باشد. (نگارندگان، ۱۳۹۶)

اسب‌های جنگی

اسب، یکی از موجوداتی است که با اسطوره‌های ایرانیان پیوند داشته و از آن به‌عنوان موجودی عجیب قدرتمند یاد شده است. اما از سویی دیگر اسب حیوانی است که در زندگی روزمره انسان‌ها با او یار و یاور بوده است. موجودی که در زندگی روزمره، در شکار، در کشاورزی و بعدها در جنگ‌ها همراه همیشگی انسان‌ها بوده است. از اسب در شاهنامه بسیار یاد شده است. اسب رستم نیز یکی از اسب‌های معروف در شاهنامه است، اما با این وجود اسب در جنگ‌ها کاربرد فراوانی داشته به‌خصوص که شاهنامه یک اثر حماسی است و در آن صحنه‌های رزمی فراوانی وجود دارد ازاین‌رو در تمام صحنه‌ها می‌توان این موجود قدرتمند اسطوره‌ای و درعین‌حال زمینی را مشاهده کرد.

اسب یکی از جانوران پرکاربرد در شاهنامه تهماسبی است، بدین معنی که تقریباً در تمام تصاویر این شاهنامه اسب‌ها وجود داشته‌اند و با ظرافت و دقت فراوان به تصویر درآمده‌اند نژادهای اصیلی که با رنگ‌های زیبا و با بافتی رؤیایی به تصویر کشیده شده‌اند؛ و جالب‌توجه اینکه در برخی تصاویر اسب‌های خیلی زیاد هستند. کشتن ضحاک پرمایه را و رستم به دنبال اکوان دیو و کمنداندازی رستم بر رخش (تصویرهای ۶ تا ۸).



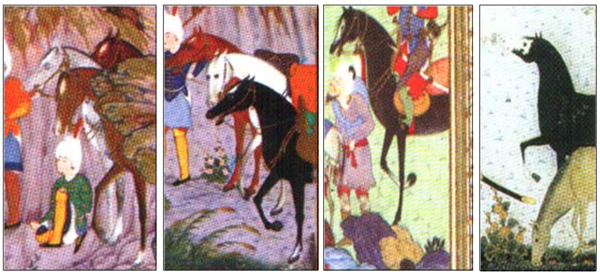
د ج ب الف

الف و ب: بخشی از تصویر کمنداندازی رستم بر رخش، تبریز، حدود ۹۲۸، منسوب به میرمصور، آبرنگ، طلا و مرکب روی کاغذ (آژند،۱۳۸۷: ۱۲۶).

ج: بخشی از تصویر کشته شدن کلباد به دست فریبرز، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به دوست‌محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۳)

د: بخشی از تصویر مرگ ضحاک، تبریز، شاهنامه تهماسبی، منسوب سلطان محمد (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۷).

تصویر ۶- تعدد اسب‌های رزمی در رنگ‌ها و گونه‌های مختلف در نگاره‌های کمنداندازی رستم بر رخش، کشته شدن کلباد به دست فریبرز و مرگ ضحاک، وجود این اسب‌های متعدد نشانگر آن است که در میدان‌های رزم در دوران صفویه اسب‌ها کاربرد فراوانی داشته‌اند. (نگارندگان، ۱۳۹۶)



د ج ب الف

الف و ب: بخشی از تصویر مرگ ضحاک، تبریز، شاهنامه تهماسبی، منسوب سلطان محمد (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۷)

ج: بخشی از تصویر دیدن کاروانیان زال را، شاهنامه تهماسبی، تبریز، قابل انتساب به عبدالعزیز (کری ولش،۱۳۸۴: ۴۴)

د: بخشی از تصویر کمنداندازی رستم بر رخش، تبریز، حدود ۹۲۸ ه.ق، منسوب به میرمصور، آبرنگ، طلا و مرکب روی کاغذ (آژند،۱۳۸۷: ۱۲۶).

تصویر ۷- تنوع اسب‌های رزمی در نگاره‌های مرگ ضحاک، دیدن کاروانیان زال و کمنداندازی رستم بر رخش (نگارندگان، ۱۳۹۶)



د ج ب الف

الف: بخشی از تصویر کشتن ضحاک پرمایه را، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب سلطان محمد (آژند، ۱۳۸۴: ۱۲۰)

ب و ج و د: بخشی از تصویر رستم به دنبال اکوان دیو، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به مظفرعلی (آژند،۱۳۸۴: ۱۴۱)

تصویر ۸- گونه‌های اسب‌های رزمی در نگاره‌های کشتن ضحاک و رستم به دنبال اکوان دیو (نگارندگان، ۱۳۹۶)

درفش یا پرچم جنگی

درفش‌ها نیز در دوره صفوی با طرح‌ها و رنگ‌های مختلفی بودند و از آن در قسمت جنگ‌افزارها یاد شده است. اما اینکه در شاهنامه تهماسبی تعداد کمی به نمایش در آمده است دلیل آن را می‌توان این دانست تصاویر در آغاز جنگ‌ها کمتر به نمایش در آمده پس درفش‌ها نیز کمتر دیده می‌شوند. در اینجا دو نمونه از درفش‌های به نمایش درآمده در نگاره‌ها را می‌توان مشاهده کرد، که هر دو در ابتدای جنگ تن‌به‌تن به کار رفته است (تصویر ۹).



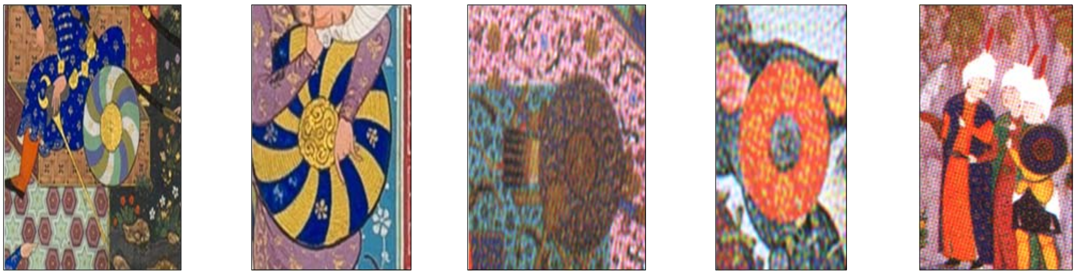
الف ب

الف و ب: بخشی از تصویر کشته شدن کلباد به دست فریبرز، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به دوست‌محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۳)

تصویر ۹- نقش درفش در نگاره کشته شدن کلباد به دست فریبرز، در طرف فریبرز یک درفش و در سوی کلباد نیز یک درفش متفاوت وجود دارد و این تفاوت باعث شناخت دو طرف در جنگ می‌شود. (نگارندگان، ۱۳۹۶)

سپرهای جنگی

سپر از آن دسته جنگ‌افزارهایی است که کاربرد فراوانی داشته است. عامل حفاظت در جنگ‌ها محسوب می‌شده است و در جنگ‌ها تقریباً از ابتدای تاریخ جنگ‌ها کاربرد داشته است. در شاهنامه بایسنقری نیز فراوان از آن به چشم می‌خورد. سپرهای شاهنامه بایسنقری در اکثر موارد با تزئیناتی همراه بوده‌اند که به‌صورت مرکزی آغاز می‌شد و دایره‌وار به پایان می‌رسد. سپرهای جنگی به‌کاررفته در شاهنامه تهماسبی از تنوع چشمگیری در رنگ و طرح برخوردارند. از لحاظ رنگ دارای رنگ‌های متنوع مانند، نارنجی، آبی و رنگ‌هایی که ازلحاظ دیداری به‌شدت به چشم می‌آیند، از لحاظ طرح نیز دارای ظرافت‌های طرحی خاص هستند بدین معنی که نقش گل‌وبوته و اسلیمی‌های فراوانی در آن‌ها به چشم می‌خورد. اما نکته‌ی جالبی که وجود دارد در دوره صفوی سپرها بر دو نوع تمرینی و مخصوص شکار و سپرهای بزرگ‌تر بودند که در بیشتر تصاویر باقیمانده این سپرها از نوع اول هستند و کوچک اندازه و تزئینی می‌نماید. گویی فرد موردنظر آن‌ها را برای مقصود جنگی‌اش به کار نبرده است (تصویر ۱۰).



الف ب پ ج د

الف: بخشی از تصویر مرگ ضحاک، تبریز، شاهنامه تهماسبی، منسوب سلطان محمد (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۷).

ب: بخشی از تصویر کشته شدن کلباد به دست فریبرز، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به دوست‌محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۳)

پ: بخشی از تصویر نمودن فردوسی هنرش را به سلطان محمود غزنوی، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به میرمصور (کری ولش،۱۳۸۴)

ج و د: بخشی از تصویر کابوس ضحاک، منسوب به میرمصور، شاهنامه تهماسبی، تبریز،۹۳۱-۹۴۱ ه.ق، مجموعه خصوصی (آژند،۱۳۸۴: ۱۳۵)

تصویر ۱۰- سپرهای متنوع و رنگین در نگاره‌های مرگ ضحاک، کشته شدن کلباد به دست فریبرز و نمودن هنر فردوسی به سلطان محمود غزنوی (نگارندگان، ۱۳۹۶)

شمشیر جنگی

شمشیر هم مانند سپرها در بیشتر تصاویر جنگی همراه بقیه جنگ‌افزارها و خود جنگجو دیده می‌شوند. تنوع شمشیرها در تصاویر شاهنامه تهماسبی بسیار زیاد است و تقریباً در تمام تصاویر جز در موارد محدود شمشیری به چشم می‌خورد. شمشیرها از دو نوع هلالی و راست هستند و درکشیدن آن‌ها نهایت جزئیات دیده می‌شود. غلاف آن‌ها با نقش و نگارهای ریزی پوشانده شده است. گویی که همان شمشیرهایی هستند که در واقعیت از آن‌ها استفاده می‌شد (تصویر ۱۱ و ۱۲).



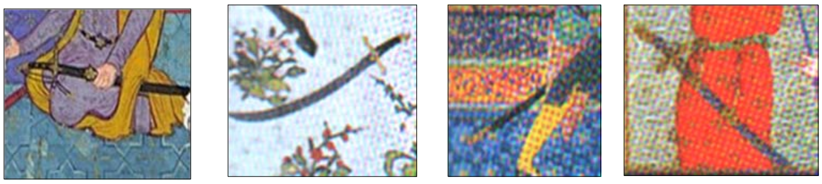
الف ب ت پ ج د

الف و ب و ت و پ: بخشی از تصویر کابوس ضحاک، بخشی از تصویر منسوب به میرمصور، شاهنامه تهماسبی، تبریز،۹۳۱-۹۴۱، مجموعه خصوصی (آژند،۱۳۸۴: ۱۳۵)

ج: بخشی از تصویر ازدواج سیاوش، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به عبدالوهاب (www.metmuseum.org).

د: بخشی از تصویر کمنداندازی رستم بر رخش، تبریز، حدود ۹۲۸، منسوب به میرمصور، آبرنگ، طلا و مرکب روی کاغذ (آژند،۱۳۸۷: ۱۲۶).

تصویر ۱۱- شمشیرهای هلالی و صاف در نگاره‌های کابوس ضحاک، ازدواج سیاوش و کمنداندازی رستم بر رخش، در دوران صفویه از همین شمشیرها در جنگ‌ها مورداستفاده قرار می‌گرفته است (نگارندگان، ۱۳۹۶)



الف ب ج د

الف و ب: بخشی از تصویر فریدون ضحاک را برمی‌اندازد، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به سلطان محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۱).

ج: بخشی از تصویر کشته شدن کلباد به دست فریبرز، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به دوست‌محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۳).

د: بخشی از تصویر ازدواج سیاوش، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به عبدالوهاب (www.metmuseum.org).

تصویر ۱۲- شمشیرهای مختلف در نگاره‌های فریدون ضحاک را برمی‌اندازد، کشته شدن کلباد به دست فریبرز و ازدواج سیاوش (نگارندگان، ۱۳۹۶)

خنجر

خنجر یکی از جنگ‌افزارهایی است که به دلیل ریز بودن آن کاربردهایی در جنگ‌های تن‌به‌تن و نقش محافظتی داشته است. خنجر یکی از جنگ‌افزارهای پرکاربردی است که در دوره صفوی بسیار مورداستفاده داشته است به همین دلیل می‌توان گفت بسیار بیشتر در شاهنامه تهماسبی به چشم می‌خورد. در مقایسه‌ای که با شاهنامه بایسنقری و تهماسبی صورت گرفته کاربرد فراوان خنجرها در شاهنامه تهماسبی بیشتر بوده است. یحیی ذکا در کتاب ارتش ایران از کوروش تا پهلوی در مورد خنجر توضیحی می‌دهد بدین قرار: در دوره صفوی حتی افراد در موقع رفتن به بیرون از منزل نیز با خود خنجر حمل می‌کردند (حتی در بین زنان) نیز مرسوم بوده است. در تصاویر خنجرها معمولاً کوتاه‌تر هستند و بسیار با ریزه‌کاری دیده می‌شوند. حتی در تصویر ازدواج سیاوش که یک صحنه بزمی و عاشقانه است در کمر سیاوش خنجری بسته شده است یا فردی در حال نواختن موسیقی است که در کمرش یک خنجر در شالی بسته شده است (تصویرهای ۱۳ و ۱۴).



الف ب ج د

الف و ب: بخشی از تصویر کابوس ضحاک،منسوب به میرمصور،شاهنامه تهماسبی،تبریز،۹۳۱-۹۴۱،مجموعه خصوصی(آژند،۱۳۸۴: ۱۳۵)

ج و د: بخشی از تصویر ازدواج سیاوش، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به عبدالوهاب (www.metmuseum.org)

تصویر ۱۳- خنجرهای متعدد در نگاره‌های کابوس ضحاک و ازدواج سیاوش. تقریباً تمام خنجرها به یک شکل اما با تزئینات متفاوت تصویر شده‌اند (نگارندگان، ۱۳۹۶)



د   ج   ب   الف

الف و ب: بخشی از تصویر کابوس ضحاک، منسوب به میرمصور، شاهنامه تهماسبی، تبریز،۹۳۱-۹۴۱، مجموعه خصوصی (آژند،۱۳۸۴: ۱۳۵).

ج: بخشی از تصویر ازدواج سیاوش، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به عبدالوهاب (www.metmuseum.org)

د: بخشی از تصویر کشتن لهراسب اژدها را به کوه سقیلا، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به میرزا علی (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۶)

تصویر ۱۴- خنجرهای متعدد در بخش‌های دیگری از نگاره‌های کابوس ضحاک و ازدواج سیاوش و نیز کشته شدن اژدها به دست لهراسب (نگارندگان، ۱۳۹۶)

تیر و کمان

تیر و کمان نیز در همچون شمشیر بسیار در صحنه‌های جنگی دیده می‌شوند. به‌خصوص که این وسیله مناسب بوده برای طی مصافت طولانی‌تر و سرعت کار را بالا می‌برده. در تصاویر شاهنامه بایسنقری آنجا که در میدان حضور افراد بیشتر بوده کاربرد این وسیله بیشتر و آنجا که فرد به چابکی نیاز داشته این وسیله به چشم می‌خورد. تیر و کمان نیز از آن دسته جنگ‌افزارهایی است که بیشتر در میدان‌های جنگ دیده می‌شود. تیر و کمان نیز با همان جزئیات که در بقیه جنگ‌افزارها دیده می‌شود به چشم می‌خورد. تیردان‌ها نیز به‌خوبی تصویر شده‌اند. به دلیل اینکه میدان جنگ کمتر دیده می‌شود تصویر تیر و کمان نیز کمتر دیده می‌شود (تصویر ۱۵).



ج   ب   الف

الف: بخشی از تصویر رستم به دنبال اکوان دیو، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به مظفرعلی (آژند،۱۳۸۴: ۱۴۱).

ب: بخشی از تصویر کشتن لهراسب اژدها را به کوه سقیلا، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به میرزا علی (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۶)

ج: بخشی از تصویر مرگ ضحاک، تبریز، شاهنامه تهماسبی، منسوب سلطان محمد (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۷).

تصویر ۱۵- چند نمونه از تیر و کمان در نگاره‌های رستم به دنبال اکوان دیو، کشته شدن اژدها به دست لهراسب و مرگ ضحاک (نگارندگان، ۱۳۹۶)

کلاه‌خود

کلاه‌خود نوعی وسیله صرفاً محافظتی است و کاربرد آن بیشتر محافظت از سر جنگجو است. کلاه‌خودهای به تصویر در آمده بسیار شبیه آن چیزی است جنگجویان واقعی از آن استفاده می‌کردند بدین معنی که در کلاه‌خودها پرچم کوچکی نسب می‌شده برای تشخیص افراد هر گروه که در تصاویر موجود نیز دیده می‌شود. کلاه‌خودها از جمله جنگ‌افزارهایی هستند که در هر نگاره‌ای به کاررفته‌اند با دقت و جزئیات کامل به کار رفته‌اند. در روی هر کلاه‌خودی پرهای تزئینی دیده می‌شود که در دوره صفوی بسیار معمول بوده است. با پرها و پرچم‌های بزرگ و کوچک تزئین می‌شده است.

از تصویرهای موجود در شاهنامه تهماسبی می‌توان به ویژگی‌های کلی کلاه‌خودهای دوران صفویه پی برد، کلاه‌خودهایی که با یک پر در بالاترین نقطه تزئین می‌شدند و در دو طرف خود برای محافظت از گوش‌ها از محافظی برخوردار بودند و در اندک مواردی پرچم کوچکی بر آن نهاده می‌شد، که با کلاه‌خودهای دوران صفویه شباهت فراوانی داشته است (تصویر ۱۶ تا ۱۸).



الف ب پ ج

الف و ب و پ: بخشی از تصویر رستم و سهراب، شاهنامه تهماسبی، تبریز (نامورمطلق و دیگران، ۱۳۸۹: ۴۵).
ج: بخشی از تصویر کمنداندازی رستم بر رخش، تبریز، حدود ۹۲۸، منسوب به میرمصور، آبرنگ، طلا و مرکب روی کاغذ (آژند،۱۳۸۷: ۱۲۶).
د: بخشی از تصویر فریدون ضحاک را بر می اندازد، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به سلطان محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۱).

تصویر ۱۶- کلاه‌خودهای متنوع در نگاره‌های رستم و سهراب، کمنداندازی رستم بر رخش و فریدون ضحاک را برمی‌اندازد (نگارندگان، ۱۳۹۶)



الف ب ج د

الف: بخشی از تصویر کشتن لهراسب اژدها را به کوه سقیلا، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به میرزا علی (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۶)
ب و ج: بخشی از تصویر کشته شدن کلباد به دست فریبرز، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به دوست‌محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۳).
د: بخشی از تصویر رستم به دنبال اکوان دیو، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به مظفرعلی (آژند،۱۳۸۴: ۱۴۱).

تصویر ۱۷- کلاه‌خودهای متعدد در نگاره‌های کشته شدن اژدها به دست لهراسب، کشته شدن کلباد به دست فریبرز و رستم به دنبال اکوان دیو (نگارندگان، ۱۳۹۶)



د ج ب الف

الف: بخشی از تصویر کشتن لهراسب اژدها را به کوه سقیلا، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به میرزا علی (کری ولش،۱۳۸۴: ۳۶).

ب: بخشی از تصویر فریدون ضحاک را برمی‌اندازد، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به سلطان محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۱).

ج: بخشی از تصویر کشتن ضحاک پرمایه را، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب سلطان محمد (آژند، ۱۳۸۴: ۱۲۰)

د: بخشی از تصویر رستم و سهراب، شاهنامه تهماسبی، تبریز (نامورمطلق و دیگران،۱۳۸۹: ۴۵)

تصویر ۱۸- کلاه‌خودها در بخش‌های دیگری از نگاره‌های کشته شدن اژدها به دست لهراسب، فریدون ضحاک را برمی‌اندازد، کشتن ضحاک پرمایه را و رستم و سهراب (نگارندگان، ۱۳۹۶)

گرز

در شاهنامه تهماسبی دو گرز به نمایش در آمده است (با توجه به تعداد تصاویر در دسترس) که هر دو گرزهای گاو پیکر هستند و از آن‌ها در تاریخ و ادبیات و حتی در خود تاریخ جنگ‌افزارها یاد شده است. در جنگ‌های واقعی در بعضی دوره‌ها گرزها کاربرد فراوان و در بعضی دوران کاربرد کمتری داشته‌اند. این جنگ‌افزار در هر دو شاهنامه تهماسبی بسیار کم به تصویر در آمده است (تصویر ۱۹).



تصویر ۱۹- گرز گاو پیکر در بخشی از تصویر کابوس ضحاک، منسوب به میرمصور، شاهنامه تهماسبی، تبریز، ۹۳۱-۹۴۱ ه.ق، مجموعه خصوصی (آژند،۱۳۸۴: ۱۳۵)

صحنه‌های خشن

در شاهنامه تهماسبی صحنه‌های خشونت‌آمیز کم‌وبیش دیده می‌شود، اما در پرداخت آن‌ها از رنگ‌های شاد و سرزنده استفاده گردید. این می‌تواند بدان دلیل باشد که موضوع‌های انتخاب‌شده و کارشده در شاهنامه‌ها صحنه‌هایی است که کمتر در آن خونریزی و قتل اتفاق می‌افتد؛ اما در تصاویری همچون جنگ تن‌به‌تن رستم و سهراب خشونت بیشتر نمایان است، شیری در حال دریدن آهویی است و خون زیادی از آهو می‌ریزد یا در صحنه کشته شدن کلباد به دست فریبرز نیز چنین صحنه‌هایی دیده می‌شود (تصویر ۲۰).



الف ب ج د

الف: بخشی از تصویر فریدون ضحاک را برمی‌اندازد، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به سلطان محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۱).
ب: بخشی از تصویر کشته شدن کلباد به دست فریبرز، شاهنامه تهماسبی، تبریز، منسوب به دوست‌محمد (آژند،۱۳۸۴: ۱۲۳).
ج و د: بخشی از تصویر رستم و سهراب، شاهنامه تهماسبی، تبریز (نامورمطلق و دیگران،۱۳۸۹: ۴۵).

تصویر ۲۰- کیفیت صحنه‌های خشونت‌آمیز در نگاره‌های فریدون ضحاک را برمی‌اندازد، کشته شدن کلباد به دست فریبرز و رستم و سهراب (نگارندگان، ۱۳۹۶)

تحلیل یافته‌ها

با توجه به بررسی‌های انجام‌شده و تصویرهای متعدد موجود در نگاره‌های دوران صفویه، می‌توان چنین دریافت که نگاره‌های شاهنامه تهماسبی به دلیل موضوع حماسی که دارد خاستگاه جنگ و جنگ‌افزار است، بدین معنی که موضوعاتی که هنرمند نگارگر با آن سروکار داشته است. باید در قالب یک اثر حماسی به تصویر کشیده می‌شد.

در مورد جنگ‌افزارها باید اشاره کرد که در شاهنامه جنگ‌افزارهای فراوانی به چشم می‌خورد. با توجه به تصاویر برجای‌مانده چند نمونه موردبررسی قرار گرفت از آن جمله؛ شمشیرهای جنگی، سپرها، اسب‌های مورداستفاده در جنگ، کلاه‌خود، تیر و کمان و گرز و خنجر و با تصاویر موردبررسی می‌توان به شباهت فراوان این تصاویر با جنگ‌افزارهای باقی‌مانده در دوره صفوی پی برد. نگاره‌های باقیمانده اگرچه با دنیای واقعی شباهت نزدیک ندارند و رئال و واقعی نیستند اما در مورد به‌کارگیری جنگ‌افزارها به‌کلی متفاوت است و تصاویر بسیار به جنگ‌افزارهای واقعی شباهت داشته‌اند. اگرچه ساخت جنگ‌افزارها در ادوار مختلف با سرعت زیاد اتفاق نیفتاد و صنعت ساخت جنگ‌افزارها به‌کندی پیش رفت می‌توان این سیر تحول را در نگارگری نیز دنبال کرد بدین معنی که نگاره‌های باقیمانده در دوران مختلف از جنگ‌افزارها شکل‌های متفاوتی را به نمایش درنمی‌آورد. در قرن نهم و دهم که دوران صفویه در آن بوده و به‌طور مثال شاهنامه‌هایی که در سال‌های ۸۳۳، ۷۴۸، ۷۳۳ ه.ق و ... کار شده جنگ‌افزارهایی بسیار شبیه به یکدیگر را به نمایش می‌گذارند.

در شاهنامه تهماسبی نوع متفاوتی از تن‌پوش‌های جنگ دیده می‌شود که به‌نوعی یادآور دوره‌های از تاریخ ایران است که هنوز زره‌های بافتی و فولادی در آن‌ها کاربرد نداشته است. نوع لباس‌های رزمی دوره صفویه بسیار متفاوت است. با توجه به اینکه در دوره صفوی ایران به لحاظ جنگ‌افزاری وارد مرحله نوین و پیشرفت‌هایی شده بود، اما این تأثیر را کمتر در این شاهنامه می‌توان مشاهده کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به این‌که بشر از ابتدا با واژه جنگ آشنایی داشته و به نحوی با زندگی عادی بشر در ارتباط بوده است، به‌ناچار جنگ‌افزارها نیز در راه جنگ‌ها رشد کرده و دچار تحولاتی شدند. در پیش از اسلام برای گسترش قلمرو و دفاع از خود به این کار پرداخته، اما بعد ورود اسلام جنگ‌ها جنبه‌ی معنوی و قدسی به خود گرفتند بدین معنی که برای گسترش اسلام به کار می‌روند، در این راه سیر تحولات نظامی نیز به را خود ادامه می‌دهد، اما رشد تحولات بسیار سریع اتفاق نمی‌افتد.

این ابزارها برای به تصویر کشیدن موضوعات حماسی نیز استفاده می‌شوند، موضوعاتی مانند شاهنامه، شاهنامه که سراسر از حوادث حماسی است، در طول تاریخ بسیار به تصویر کشیده می‌شود در همه هنرهای تصویری می‌توان کاربردهای آن را مشاهده کرد. در به تصویر کشیدن شاهنامه از حوادث و وسایل واقعی در زندگی نیز استفاده می‌شود. جنگ‌افزارها درصحنه‌های شاهنامه بسیار به واقعیت تاریخی آن نزدیک بوده است؛ که می‌توان از تصاویر باقی‌مانده از جنگ‌افزارها و تطبیق آن با شاهنامه‌های مانده پی برد.

شاهنامه تهماسبی اثر ماندگار و شاخص در هنر ایران به شمار می‌روند که این اثر بازگوکننده بخشی از آیین‌ها، رفتارها و الگویی بودن برای زیستن پادشاهان هر دوره از تاریخ، سندی مکتوب که از مطالعه آن‌ها می‌توان به نتایج ارزشمندی رسید، به نوع زندگی، پوشش، شیوه‌ی جنگی، جنگ‌افزارها، آداب‌ورسوم جنگ، صف‌آرایی در جنگ و... . اگرچه در مطالعه تاریخی و شفاهی تمامی آثار را می‌توان مورد مطالعه قرار داد، اما دیدن این تصاویر کمک بزرگی به پژوهشگران در این زمینه خواهد کرد و گام بزرگی در زمینه پژوهش در زمینه شاهنامه و شناساندن این اثر بزرگ به همه جهان خواهد داشت.

سه عامل اصلی در ترسیم جنگ‌افزارها نقش عمده را داشته‌اند به‌خصوص در مورد شاهنامه تهماسبی.

۱- موضوعیت شاهنامه؛ شاهنامه که اثری حماسی است برای بیان دلیری‌ها، شجاعت‌ها و رشادت‌های ایرانیان بیان شده است. زمانی که اعراب پا در ایران نهادند می‌رفت که زبان و فرهنگ ایرانیان رو به فراموشی رود با اثری عظیم و حماسی هرگز چنین حادثه‌ای رخ نداد. زبان حماسه تصویر حماسی می‌طلبد بدین معنی که صحنه‌ها و روایت‌های تصویری آن نیز نمکی تواند خالی از جنگ و جنگ‌افزار باشد که هنرمندان ایرانی به‌خوبی آن را در هر دوره از تاریخ هنری به نمایش درآوردند و اوج این نمایش تصویری در شاهنامه تهماسبی موجود است.

۲- سفارش‌دهندگان آثار (حمایت‌های هنری)؛ یکی از دلایل رشد هنر در ایران را می‌توان حامیان هنری آن‌که همان سفارش‌دهندگان آن هستند دانست. که این حمایت‌های هنری در تمام نقاط دنیا وجود داشته است. در ایران پادشاهان یا حاکمان هر منطقه تأثیر فراوانی بر روند رشد آثار هنری ایفا کرده‌اند. شاهنامه‌ها از حوادث پهلوانی فراوانی برخوردار بوده‌اند و پیوندی ناگسستنی با روح مردمان ایران داشته‌اند که همین سبب سفارش فراوان آن توسط پادشاهان هر دوره بوده است.

۳- استفاده جنگ‌افزارها در زندگی عادی: جنگ‌افزارها وسایلی بوده‌اند به طول تاریخ بشر و همواره در همه مکان‌ها و مناسبت‌ها به همراه بشر بوده‌اند، یکی از دلایل استفاده از این تصاویر در شاهنامه‌ها به رخ کشیدن قدرت نیز بوده است. با توجه به تصاویر می‌توان پی برد که به چه میزان با دقت و ریزبینی تصویر شده‌اند، که این نشان از به‌کارگیری روزمره و دیدن هنرمندان به آن جنگ‌افزارها داشته است. جنگ‌افزارها با دقت و ریزه‌کاری بالایی به تصویر درآمده‌اند.

از تصاویر برجای‌مانده و توضیحاتی که داده شد می‌توان به این نتیجه رسید که در جنگ‌افزارهای به تصویر درآمده در این شاهنامه و شاهنامه‌های دیگر در دوره‌های دیگر تاریخ، به‌خوبی جزئیات جنگ‌افزارهای هر دوره به تصویر درآمده است. از لحاظ فرم‌ها و ساختار بسیار نزدیک به جنگ‌افزارهای کاربردی در همان دوران بوده‌اند. شمشیرها، کمان‌ها، خنجرها که بسیار پر کاربرد بوده‌اند در تصاویر نیز به همین‌گونه دیده می‌شوند. اما در شیوه لباس‌های رزم در بین جنگجویان در دوره صفوی و آنچه در نگاره‌ها باقی مانده، کمی تفاوت از لحاظ شکل و فرم ساختاری آن دیده می‌شود، اگر به شاهنامه در دوره‌های قبل مورد بررسی قرار گیرند هیچ‌کدام از دوره‌ها لباس‌های جنگی تا به این حد فاخر و زیبا و مجلل نیست.

منابع

- آداموا. ا.ت.، گیوزالیان. ل.ت. (۱۳۸۳)، *نگاره‌های شاهنامه*، زهره فیضی، چاپ دوم، تهران: فرهنگستان هنر.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۴)، *مکتب نگارگری تبریز و قزوین و مشهد*، تهران: فرهنگستان هنر.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۷)، شاهنامه نگاری در مکتب شیراز، *مجله فرهنگ مردم*، شماره‌های ۲۴ و ۲۵، صص. ۹۸- ۸۴.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران دوران صفویان*، چاپ اول، شفق، تهران.
- پاکباز، رویین (۱۳۸۳)، *نقاشی ایران از دیرباز تا امروز*، چاپ سوم، انتشارات زرین و سیمین، تهران.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۰)، *مبانی و اندیشه نظامی در ایران*، تهران: چاپ آرین.
- حسین زاده، مجید (۱۳۸۹)، *آیین و ابزارهای جنگی در شاهنامه فردوسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز.
- ذکا، یحیی، (۱۳۵۰)، *ارتش شاهنشاهی ایران از کوروش تا پهلوی*، تهران.
- ساریخانی، مجید (۱۳۹۲)، رزم‌افزارهای ایران در دوره اسلامی با استناد به آثار گنجینه موزه ملی ایران، *فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال ۴، شماره ۱۱، صص. ۴۴- ۲۱.
- گری، بازل (۱۳۸۵)، *نقاشی ایرانی*، ترجمه عربعلی شروه، دنیای نو، چاپ دوم، تهران: نشر دنیای نو.
- مرزبان، معصومه (۱۳۹۱)، بررسی تطبیقی ویژگی‌های فنی و هنری جنگ‌افزارهای سرد ایران در دوره صفوی و قاجار، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد صنایع‌دستی*، دانشگاه هنر، تهران.
- نامورمطلق، بهمن و دیگران (۱۳۸۹)، *اسطوره متن بینانشانه‌ایی حضور شاهنامه در هنر ایران*، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ولش کری، استوارت (۱۳۸۴)، *نقاشی ایرانی نسخه نگاره‌های عهد صفوی*، ترجمه احمدرضا تقاء، تهران: فرهنگستان هنر.
- یغمایی، اقبال (۱۳۸۹)، *ز گفتار دهقان شاهنامه فردوسی به نظم و نثر*، چاپ پنجم، تهران: انتشارات توس.

تحلیل زمین سیما در روند شکل‌گیری، رشد و توسعه محوطه‌های دشت همدان ـ بهار در دوره اسلامی از منظر مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی (مطالعه موردی دشت قُرق)

مصطفی رضائی[1]

محمدابراهیم زارعی[2]

چکیده

تحلیل الگوهای استقراری باستان‌شناختی، از مهم‌ترین روش‌های مرسوم برای شناخت تغییرات فرهنگی و زیست محیط فرهنگی در ادوار مختلف است. بررسی و شناسایی دشت‌ها، دره‌ها و مناطق مختلف با چنین رویکردی، قطعاً نتایجی را در بردارند که در کنار یکدیگر، می‌تواند اطلاعات جامعی از چگونگی حضور و پراکنش استقرارهای جوامع مختلف ارائه دهند. دشت همدان ـ بهار یکی از شاخص‌ترین دشت‌های استان همدان به شمار می‌آید که دارای پتانسیل‌های زیستی و اقلیمی غنی جهت شکل‌گیری و رشد محوطه‌های فرهنگی است. به لحاظ زمین‌شناسی این دشت در نتیجه آبرفت کوهستان الوند شکل گرفته است. اکثریت آب‌های جاری از این کوهستان همگی به این منطقه جاری می‌شوند که از این حیث دارای خاک حاصلخیزی است. این پژوهش با هدف تأثیر زمین سیما در روند شکل‌گیری، رشد و گسترش فرهنگ‌های موجود در حوزه زیست‌محیطی قرق بهار صورت پذیرفته است. روش انجام پژوهش بر مبنای «توصیفی ـ تاریخی ـ تحلیلی» با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای (بررسی اسناد جغرافیای طبیعی منطقه و منابع مکتوب تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی) و میدانی (بررسی سامانمند دشت قرق بهار) استوار است. نوشته‌ی حاضر، در پی پاسخ به این سؤالات است: زمین سیما، چه تأثیری در شکل‌گیری محوطه‌های اسلامی دشت قرق بهار داشته است؟ و اینکه مسیرهای ارتباطی چه نقشی در تحولات سیاسی و فرهنگی دشت قرق در طی قرون میانی اسلام داشته اند؟ یکی از اصلی‌ترین فرضیات در شکل‌گیری، رونق و گسترش محوطه‌های دشت قرق وجود خاک حاصلخیز، سهولت دسترسی به راه‌ها و منابع آب کافی بوده است. عبور شریان‌های ارتباطی از این منطقه باعث شکل‌گیری فرهنگ های جدید در طی سده‌های ششم تا هشتم هجری در این دشت شده است.

کلید واژگان: دشت همدان ـ بهار، زمین سیما، مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی، دشت قرق بهار

---

۱. دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان rezaei.mostafaa@yahoo.com

۲. استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا همدان

۱. مقدمه

در مطالعات باستان‌شناسی، زمین سیما، به معنای بستر جغرافیایی زندگی انسان تعریف می‌شود بستری که با محیط پیرامونش شکل گرفته است. این رویکرد مطالعاتی با هدف مطالعه تأثیرات متقابل محیط و فرهنگ انسانی به وجود آمده است. زمین سیما شامل ساختارهایی است که توسط انسان در میان فضا و ساختار طبیعی خاص خودشان به وجود آمده‌اند. بدیهی است که بافت‌های انسانی در جوامع مختلف در تطابق با محیطزیست خود، ساخته شده‌اند؛ پس در محیطها و بافت‌های استراتژیک مختلف، رفتارهای متنوعی از انسان در تطابق با شرایط بروز می‌کند که این تنوع رفتاری در محیط‌های مختلف، باعث به وجود آمدن چشم‌اندازهای متفاوت نیز می‌شود. در باستان‌شناسی زمین سیما، کل گستره‌یک منطقه جغرافیایی به‌عنوان یک سایت باستان‌شناسی تلقی می‌شود (نیکنامی، ۱۳۸۳: ۵۲؛ نیکنامی و هرسینی، ۱۳۸۵: ۳۰ ـ ۲۹). سکونتگاه‌های استقراری، مزارع کشاورزی، راهها و دیگر عوارض حاصل از فعالیت‌های انسانی، عناصر و زیر مجموعه‌های این سایت پهناور به شمار می‌روند. باستان‌شناسی زمین سیما با مطالعه این پدیده‌ها در قالب الگوهای استقرای به ارتباط متقابل میان آن‌ها و نیز تأثیر شرایط جغرافیایی بر سازمان فضایی آن‌ها پی می‌برد. شناسایی ویژگی‌های طبیعی یک منطقه در ادوار گذشته و بررسی تحولات جغرافیایی و اقلیمی نیز یکی دیگر از نکات حائز اهمیت در باستان‌شناسی زمین سیما به شمار می‌رود (بیک محمدی و نظری ارشد، ۱۳۹۶: ۱۰۴). مهم‌ترین الگوهای نظری و فنون مورد استفاده در باستان‌شناسی زمین سیما شامل عکس‌برداری هوایی و ماهواره‌ای، بررسی‌های پیمایشی باستان‌شناختی، روش آرکئوژئوفیزیک، اطلاعات برگرفته از داده‌های مادی (لایه‌نگاری، مطالعه بقایای گیاهی و جانوری و...) و اسناد تاریخی و تاریخ شفاهی هستند (لباف خانکی، ۱۳۸۵).

مطالعات زمین سیما، هم در فهم استقرارها و استفاده از منابع در مقیاس منطقه‌ای و همچنین برای به رسمیت شناختن موقعیت قرارگیری یک سکونت، نسبت به ارتفاع و شیب‌های مختلف، دسترسی به منابع آب سطحی و زیرسطحی، نزدیکی به شریان‌های ارتباطی، وجود خاک حاصلخیز و قابل آمایش، هم‌جواری با مراکز سکونتی اصلی، وجود منابع و مراتع غنی و... از جمله فاکتورهای اصلی در گزینش مکان و الگوهای استقراری در باستان‌شناسی زمین سیما به شمار می‌آیند. افزون بر این، پیوندها و تعاملات منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای {به‌واسطه‌ی راه‌ها} موجب می‌شود تا در صورت عدم وجود منابع در نزدیکی محل سکونت، تأمین این منابع از طریق تبادلات صورت گیرد (نیکنامی، ۱۳۸۳: ۵۲؛ بیک محمدی و نظری ارشد، ۱۳۹۶: ۱۰۵ ـ ۱۰۴). دشت قرق بهار از جمله دشت‌های شاخص استان همدان محسوب می شود که در جلگه کوهستان الوند واقع‌شده است. در این دشت عنصر زمین سیما بیشترین تأثیر را در روند رشد و توسعه زیستگاه‌های استقراری دوره اسلامی داشته است که در این پژوهش به مهترین آنها پرداخته خواهد شد. این پژوهش تلاشی است برای پاسخگویی به پرسش‌هایی از قبیل: ۱ ـ زمین سیما چه تأثیری در روند شکل و گسترش فرهنگ‌های اسلامی دشت قُرُق بهار داشته است؟ ۲ ـ مسیرهای ارتباطی چه نقشی در تحولات سیاسی و فرهنگی دشت قرق طی ادوار میانی اسلام داشته اند؟

۱-۱- روش پژوهش

پژوهش پیش رو از دو شیوه رایج در مطالعات میدانی باستان‌شناسی، یعنی مطالعات کتابخانه ای برای توصیف جغرافیای طبیعی و تاریخی منطقه مورد مطالعه و بررسی های میدانی به‌صورت بازدید و پیمایش روشمند انجام پذیرفته است. در این پژوهش کوشش شده است تا با بهره گیری از اسناد و اطلاعات تاریخی و جغرافیایی مکتوب و نرم‌افزارهای کاربردی

مانند Google Earth، Map Source و ...، روند رشد و توسعه دشت همدان ـ بهار مورد مطالعه و بازسازی قرار گیرد تا چشم‌انداز مستندی از مهم‌ترین فاکتورهای تأثیرگذار در شکل‌گیری و گسترش فرهنگ‌های موجود در منطقه ارائه شود. لازم به ذکر است که حوزه مورد مطالعه در این پژوهش بر اساس اشارات تاریخی مکتوب علاوه بر خود شهر همدان، منطقه زیست‌محیطی همدان ـ بهار است که یک حوزه زیست‌محیطی و فرهنگی وسیع را در بر می‌گیرد. این پژوهش با هدف بررسی و تحلیل تأثیر زمین سیما در روند رشد و توسعه فرهنگ‌های موجود در دشت قرق بهار صورت پذیرفته است.

۱-۲- پیشینه پژوهش

مهم‌ترین مطالعات باستان‌شناسی صورت گرفته در دشت همدان ـ بهار از سوی محققان شامل: بررسی‌های باستان شناسان اروپایی به‌ویژه بررسی‌های «سوییني» در نزدیکی دشت همدان (Swiny, 1975: 77-96)، بررسی دشت همدان (Henrickson, 1986)، بررسی‌های «بهمن کارگر»؛ (۱۳۶۹)، «بررسی و شناسایی محوطه‌های دوران تاریخی شهرستان بهار»؛ (رحمانی، ۱۳۷۷)، «پروژه گمانه‌زنی تعیین عرصه و حریم تپه باستانی مهاجران»؛ (رحمانی، ۱۳۷۸)، «بررسی و شناسایی باستان‌شناختی بخش مرکزی همدان»؛ (محمدی فر و مترجم، ۱۳۸۵؛ نظری ارشد، ۱۳۹۱)، «بررسی و شناسایی باستان‌شناختی شهرستان بهار»؛ (مترجم و بلمکی، ۱۳۸۸)، «بررسی مختصر سفالینه‌های لالجین چمنِ اَنداجین»؛ (رضائی و همکاران، ۱۳۹۲)، «بررسی و تحلیل باستان‌شناختی محوطه های استقراری بخش مرکزی شهرستان همدان و شهرستان بهار از آغاز دوره اسلامی تا پایان دوره‌ی صفوی»؛ (شعبانی، ۱۳۹۴) و «بررسی تاریخی و باستان‌شناسی محوطه اسلامی اَنداجین شهرستان بهار (استان همدان)»؛ (رضائی، ۱۳۹۵) است.

۲- جغرافیای طبیعی دشت همدان ـ بهار

حوزه آبریز دشت همدان ـ بهار که به سیمینه‌رود نیز موسوم است با وسعت ۲۴۵۹ کیلومتر مربع در دامنه شمالی ارتفاعات الوند در دره وسیعی که از دو طرف به کوه‌های بلند واقع‌شده، قرار دارد. وسعت دشت ۸۸۰ کیلومترمربع و گسترش سطحی آبخوان اصلی دشت ۴۶۸ کیلومتر مربع است که در حدفاصل ارتفاع ۱۷۰۰ تا ۱۸۰۰ متری از سطح دریا واقع‌شده و کم‌ترین وسعت در بین دشت‌های منطقه همدان را شامل می‌شود. این دشت از معبر باریکی در ناحیه شمالی با دشت‌های کبودرآهنگ و قهاوند ارتباط هیدروژئولوژیک دارد. اکثر آب‌ها و رودخانه‌هایی که از بخش‌های شمالی و غربی کوهستان الوند جاری می‌شوند همگی به این دشت سرازیر می‌شوند. خروجی حوزه در ناحیه شمالی این منطقه (اراضی کوشک‌آباد در ارتفاع ۱۶۸۰ متری) واقع و سفره آب زیرزمینی آن با دشت‌های کبودرآهنگ و قهاوند ارتباط هیدروژئولوژیکی دارد. جریان آب‌های زیرزمینی در این دشت از غرب و جنوب غربی به‌طرف مرکز دشت و در جهت شمال شرقی در جریان است. شاخص‌ترین رودخانه‌های جاری در این حوزه زیستی عبارت‌اند از: سِیمینه‌رود، بهادربیگ و قره‌آغاج (زارع ابیانه، ۱۳۹۲: ۶۸؛ نوذری و زالی، ۱۳۹۲: ۲۸۱ ـ۲۸۰؛ فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور جمهوری اسلامی ایران ـ فرهنگ جغرافیایی همدان، ۱۳۷۶: ۷۵). دشت سیمینه‌رود به علت آبرفتی بودن دارای خاک حاصلخیزی است. امروزه شهرهای همدان، جورقان، مریانج، بهار، لالجین، مهاجران و صالح‌آباد مهم‌ترین نقاط شهری واقع در این حوزه زیستی محسوب می‌شوند (سدهی و رحمانی، ۱۳۸۳: ۴۳). رشته‌کوه الوند و شهر همدان در جنوب و جنوب شرق این دشت قرار دارد و از جهت غرب نیز به کوه‌های آهکی پراکنده غربی منتهی می‌شود. این دشت به لحاظ مختصات جغرافیایی UTM از جهت غربی در مختصات ME ۲۵۵۴۲۷.۹۳، MN ۳۸۶۹۴۴۹.۵۵، از جهت شرقی در ۲۹۶۳۷۵.۰۰

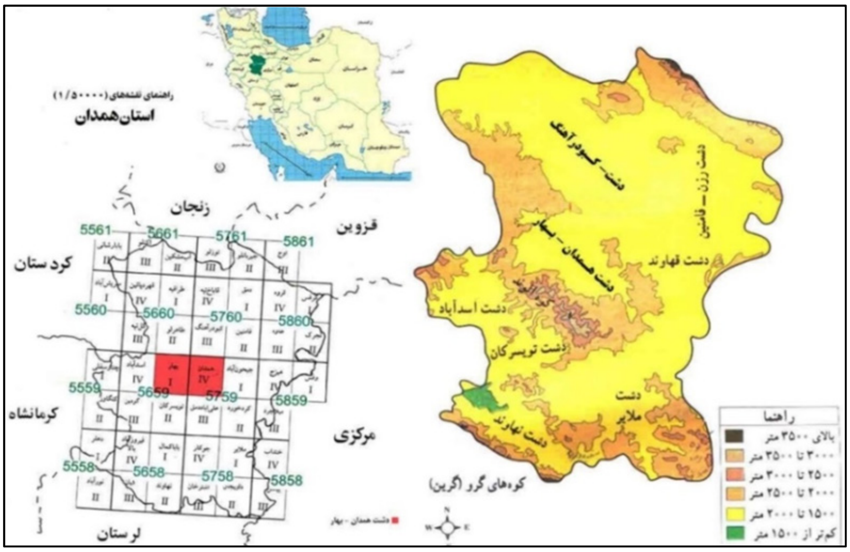
ME ،MN ۳۸۶۳۴۸۵.۸۹، از جهت شمالی در ME ۲۶۹۲۱۹.۵۳، MN ۳۸۸۴۳۳۷.۱۸ و از جهت جنوبی در ۲۸۷۴۲۴.۸۴ ME، MN ۳۸۴۹۶۶۱.۱۲ منطقه ۳۹S قرار دارد (فرهنگ جغرافیایی شهرستان‌های کشور ـ شهرستان همدان، ۱۳۸۰: ۶۳؛ فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور جمهوری اسلامی ایران ـ فرهنگ جغرافیایی همدان: ۱۳۷۶: ۷۵؛ نوذری و زالی، ۱۳۹۲: ۲۸۱). حدود اربعه محدوده دشت همدان ـ بهار شامل:

– از سمت شمال به خطالرأس ارتفاعات کمر زرد و شیخی‌جان، اراضی روستای کوریجان و مارهموار.

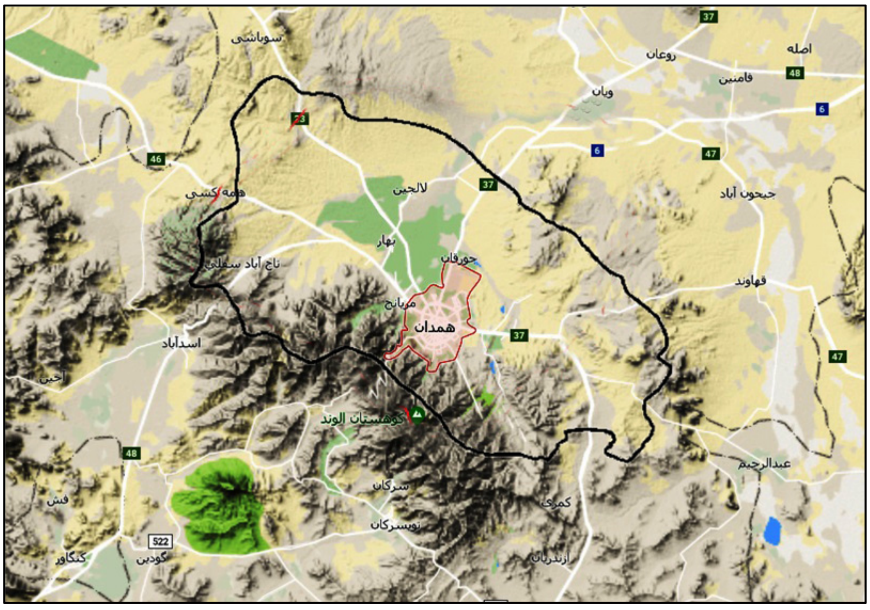
– از سمت شرق به خطالرأس ارتفاعات ارجنی و قوش قیسی.

– از سمت غرب به خطالرأس ارتفاعات آلمابلاغ و شیخی‌جان.

– از سمت جنوب به خطالرأس ارتفاعات الوند و محدوده‌های مطالعاتی ممنوعه ملایر و تویسرکان (سدهی و رحمانی، ۱۳۸۳: ۴۳).



تصویر ۱: مختصات و موقعیت جغرافیایی دشت همدان ـ بهار (محمدی و شعبانی، ۱۳۹۵: ۱۳۷)



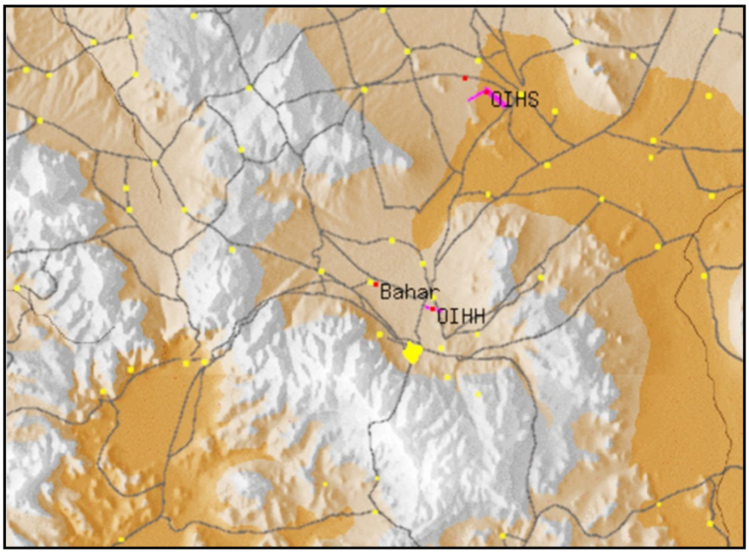
تصویر ۲: محدوده طبیعی دشت همدان ـ بهار (www.googlemape.com)

۲-۱- وضعیت اقلیمی و زمین‌شناسی دشت همدان ـ بهار

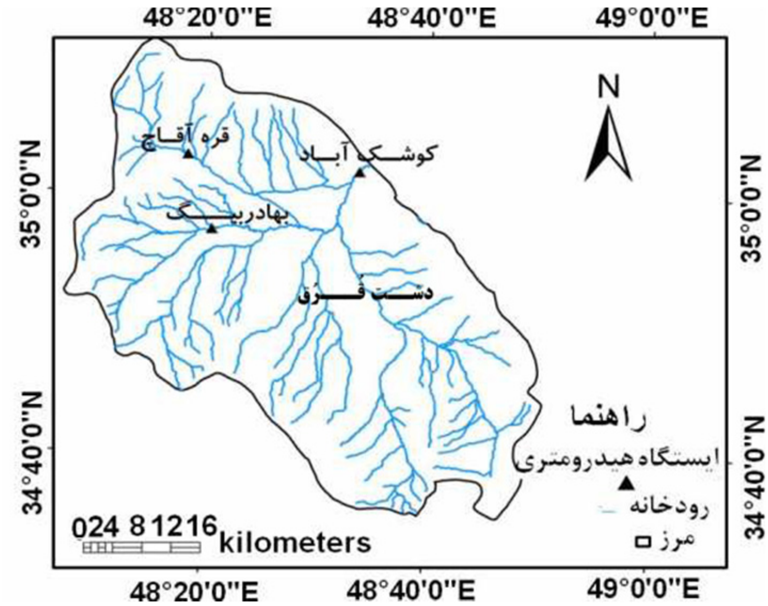
دشت همدان ـ بهار از نظر اقلیمی، دارای آب‌وهوای خشک و رژیم بارندگی آن از تیپ اقلیم مدیترانه‌ای است. به لحاظ بارش، این حوزه جزو نواحی نیمه‌خشک ایران محسوب می‌شود. این منطقه در فصول مختلف دارای آب‌وهوای متغیری است. به‌طورکلی منطقه همدان ـ بهار دارای زمستان‌های سرد و طولانی و تابستان‌های تقریباً گرم و خشک است. از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در آب‌وهوای این منطقه، می‌توان به عرض جغرافیایی، ارتفاعات اطراف (نزدیکی به رشته‌کوه‌های زاگرس)، ارتفاع مکان، امتداد کوه‌ها، وجود کوه‌های مرتفع، رودخانه‌ها و چشمه‌سارها، جابه‌جایی توده‌های هوا و فاصله از دریا اشاره نمود که حداقل حدود ۲۰۰ روز از سال این منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد (سالنامه آماری استان همدان، ۱۳۹۴؛ فرهنگ جغرافیایی شهرستان‌های کشور ـ شهرستان همدان، ۱۳۸۰: ۲۴ ـ ۲۳). متوسط آمار بارندگی سالانه در دوره آماری ۳۹ ساله بر اساس داده‌های ایستگاه باران‌سنجی همدان، سد اکباتان و آق کهریز (بهادربیگ)، ۳۲۴ میلی‌متر است (نوذری و زالی، ۱۳۹۲: ۲۸۰). جبهه جنوبی و جنوب غربی دشت همدان ـ بهار به سلسله کوه‌های الوند منتهی می‌شود که به‌شدت تحت تأثیر آب‌وهوایی این ارتفاعات قرار دارد. جابجایی توده‌های هوا در تعیین نوع آب‌وهوای هر منطقه نقش مهمی دارد. مجموعه این عوامل باعث شده تا همدان همیشه به‌عنوان یکی از شهرهای ییلاقی و خوش آب‌وهوای ایران در فصول بهار و تابستان مطرح باشد. این منطقه به علت دارا بودن زمستان‌ها و یخبندان‌های طولانی از مناطق سردسیر کشور محسوب می‌شود (فرهنگ جغرافیایی شهرستان‌های کشور ـ شهرستان همدان، ۱۳۸۰: ۲۴ ـ ۲۳).

کوهستان الوند به‌واسطه ارتفاع نسبتاً بلند، دارای چشمه‌ها و رودخانه‌های پرآبی است که همگی آن‌ها به سمت دشت‌های پیرامونی در جریان‌اند. اکثریت آبراهه‌های جاری از این ارتفاعات به دشت همدان ـ بهار (دلتای الوند) منتهی می‌شوند که این خود عاملی مهم در تأمین آب منطقه و کشاورزی پررونق آن، به شمار می‌آید (فرهنگ جغرافیایی کوه‌های کشور، ۱۳۸۱: ۵۰۱). این منطقه به علت وضعیت زمین‌شناسی و اقلیمیِ منطقه‌ای که در آن قرار دارد، همواره دارای خاک حاصلخیز با توان کشت و باروری بالا (خاک‌های آنتی سولز و اینسپتی سولز/از نوع رسی ـ شنی مایل به رنگ سیاه) جهت کشاورزی و شکل‌گیری مراتع غنی برای چرای دام است. علاوه بر آن، وجود چین‌خوردگی‌ها در جهت غربی و جنوبی کوهستان الوند باعث شکل‌گیری دره‌های حاصلخیز و پر آب (دره ماوشان رود، دره عباس‌آباد و دره مردابیک) در کناره‌ی دشت همدان شده است (گروسین، ۱۳۸۳: ۳۵ ـ ۳۴).

در نواحی دشتی و دشت‌های دامنه‌ای همدان به دلیل شیب کم زمین، خاک حاصلخیز، آب‌های سطحی و زیرزمینی مطلوب، فعالیت‌های کشاورزی، رونق زیادی نسبت به مناطق کوه‌پایه‌ای دارد. در داخل دره‌ها و حاشیه رودخانه نیز بیشتر باغات، تاکستان و قلمستان دیده می‌شود (فرهنگ جغرافیایی شهرستان‌های کشور ـ شهرستان همدان، ۱۳۸۰: ۶۰ ـ ۵۷). وضعیت اقلیمی مساعد منطقه همدان و نیز دسترسی به منابع آب، بی‌تأثیر بر رشد محوطه‌های دوره اسلامی دشت همدان ـ بهار و نیز وسعت شهر همدان، نبوده است. در واقع یکی از فاکتورهای اصلی در رونق و گسترش استقرارها در این منطقه، منابع آبی فراوان است (شعبانی، ۱۳۹۴). این منطقه با زمستان‌های نسبتاً سرد و تابستان‌های معتدل، مراتع چرای بهاره و تابستانه را برای عشایر فراهم می‌کند تا آن حد که عشایر استان‌های هم‌جوار هرساله به این منطقه از کشور کوچ ییلاقی می‌کنند (جهان پور، ۱۳۹۱: ۲۶۳؛ زنده‌دل، ۱۳۷۶: ۳۰؛ آقامحمدی و شرفی، ۱۳۹۰: ۸۷ ـ ۸۶).



تصویر ۳: وضعیت توپوگرافی دشت سیمینه رود (www.lib.utexas.edu)



تصویر ۴: حوزه آبریز دشت همدان ـ بهار و دشت قرق و زیر حوضه های اطراف آن (نوذری و زالی، ۱۳۹۲: ۲۸۱)

جدول ۱. مهم‌ترین وقایع جغرافیای تاریخی دشت همدان ـ بهار در دوره اسلامی (نگارندگان، ۱۳۹۷)

ردیف	نام مورخ	نام اثر	سده و یا تاریخ تألیف اثر	دلیل اشاره به منطقه بهار	منبع
۱	....	منبع آشوری	هزاره اول ق.م.	وجود تالابی پر آب به نام «شارانته» در این منطقه	(اذکایی، ۱۳۷۸: ۹۲ ـ ۹۱).
۲	ویلیامز جکسن	سفرنامه (ایران در گذشته و حال)	۱۹۰۶ م.	احداث کاخی توسط سمیرامیس ملکه آشور در این منطقه در هزاره ۹ ق.م.	(جکسن، ۱۳۸۷: ۱۷۱)
۳	فرنبغ دادگی	بندهشن	ساسانی	وجود دریاچه‌ای با نام «زراوَمند»	(دادگی، ۱۳۸۵: ۷۷).
۴	احتمالاً قباد یکم	رساله پهلوی شهرستان‌های ایران	ساسانی	وجود دریاچه‌ای با نام «بهرام آوند»؛ ساخت شهرستانی در این منطقه توسط بهرام پنجم ساسانی	(تفضلی، ۱۳۶۹: ۳۳۵).
۵	دینوری، گردیزی، ابن اثیر، ابوعلی مسکویه رازی، ابن الشادی اسدآبادی	اخبار اطوّال/زین الأخبار/ الکامل فی التاریخ/ تجارب الامم/الکامل فی التاریخ/مجمل التواریخ و القصص	سده‌های نخستین تا میانه اسلامی	شکارگاه و کوشک بهرام پنجم ساسانی در مکانی به نام «شهرستانه»، «بهرام آوند» و «دای مرج/ مرج قراتکین»	(دینوری، ۱۳۷۱: ۸۶؛ گردیزی؛ ۱۳۶۳: ۷۸؛ ابن اثیر، ۱۳۷۴: ۴۷۲؛ اذکایی، ۱۳۷۸: ۹۲؛ مسکویه رازی، ۱۳۶۹).
۶	ابن الشادی اسدآبادی	مجمل التواریخ و القصص	۵۲۰ ه.ق.	اشاره به‌جای‌نام «سیستان» در این منطقه؛ و نیز اشاره به بنای گور کنیزک بهرام پنجم در محلی به نام «اسیه دمیان»	(اسدآبادی، ۱۳۷۲: ۵۲۰ـ۵۲۱؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۷۰)
۷	ابن فقیه همدانی/ابن الشادی اسدآبادی	تاریخ البلدان/ مجمل التواریخ و القصص	۲۹۱ ه.ق. ۵۲۰ ه.ق.	ساخت بنای منار سُنب گور شاپور بن اردشیر در قریه اسفجین؛ اشاره به‌جای نام «جوهسته» و بناهای «گور آهو (ناووس الظبیه)» و «کوشک بهرام گور»	(ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۷۷ـ۸۹؛ اسدآبادی، ۱۳۷۲: ۵۲۲)
۸	ظهیری نیشابوری	جامع التواریخ (تاریخ آل سلجوق)	نیمه دوم قرن ششم	اشاره به مکانی به نام «دای مَرج / دایمرگ» در این منطقه	(ظهیری نیشابوری، ۱۳۹۰: ۸۷)
۹	نجم الدین محمدبن علی بن سلیمان راوندی	راحهٔ الصدور و آیه السرور	۶۰۳ـ۵۹۹ ه.ق.	اشاره به مرج قراتکین در این منطقه	(راوندی، ۱۳۸۵: ۲۴۲ـ۲۴۱)
۱۰	رشید الدین فضل‌الله همدانی	جامع التواریخ	۷۱۰ـ۷۰۰ ه.ق.	قرار دادن این منطقه از سوی سرداران هولاکو به‌عنوان پایگاه تدارکاتی خود جهت حمله به بغداد طی سال‌های ۶۵۴ تا ۶۵۶ ه.ق.	(فضل‌الله همدانی، ۱۳۶۲: ۶۹۹ـ۷۰۴)
۱۱	عبدالرزاق سمرقندی	مطلع سعدین و مجمع البحرین	سده نهم ه.ق.	اشاره به شهر مغولی جدیدی به نام «ایسن قتلغ» در نزدیکی شمال شهر همدان به سال ۷۳۷ ه.ق.	(سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱۶۶)
۱۲	حاج زین‌العابدین شیروانی	بستان السیاحه	۱۲۴۷ـ۱۲۴۸	اشاره به مرج قراتگین در یک منزلی شهر همدان	(شیروانی، ۱۳۸۹: ۱۶۸)
۱۳	خانلرخان اعتصام‌الملک	سفرنامه	۱۲۴۷ ه.ق.	اشاره به این مکان با نام «چمن اندانچین»	(اعتصام‌الملک، ۱۳۵۱: ۷۱)
۱۴	قهرمان میرزا عین السطنه	روزنامه خاطرات عین السلطنه	۱۳۰۰ ه.ش.	اشاره به این مکان با نام «چمن اَندایی»	(سالور، ۱۳۷۴: ۳۰ـ۳۱).
۱۵	محمد برقعی	چادرنشینان دامدار ایل ترکاشوند	۱۳۵۶ ه.ش.	مرتع و استقرارگاه ییلاقی ایل ترکاشوند در دوره زندیه و اوایل قاجاریه	(برقعی، ۱۳۵۶: ۳ـ۵)
۱۶	شیرین بیانی	دین و دولت در ایران عهد مغول	۱۳۶۷ ه.ش.	مکان ممنوعه و محل تدفین خوانین مغول (دنیای مردگان) در دوره ایلخانیان	(بیانی، ۱۳۸۹: ۳۱ـ۳۴)
۱۷	پرویز اذکایی	همدان نامه (بیست گفتار درباره مادستان)	۱۳۸۰ ه.ش	جزو قصبه دهستانِ «چهار بلوک شمالی همدان»، در بخش سیمینه‌رود	(اذکایی، ۱۳۸۰: ۷ـ۴)

۳- راه‌های ارتباطی

همدان از گذشته‌های دور تا به امروز در مسیر چندین راه مهم قرار گرفته است و همواره این شهر را به سایر نقاط مهم کشور مرتبط می‌سازد. در طول ادوار تاریخی و اسلامی راه جاده ابریشم، راه شاهی و یکی از مسیرهای جاده خراسان بزرگ از منطقه همدان عبور می‌کرده است. به لحاظ دسترسی، دشت همدان در مسیر یکی از اصلی‌ترین راه‌های شرق به غرب قرار گرفته است. در دوره اسلامی به‌خصوص از سده سوم تا هشتم هجری مورخان و جغرافی‌نویسان اشارات مفیدی به مسیرهای همدان با مناطق هم‌جوار کرده‌اند که تا حدودی می‌توان با مهم‌ترین واصلی‌ترین راه‌های این منطقه با مناطق هم‌جوار آشنا شد. این مسیرها عبارت‌اند از ۱ ـ مسیر همدان ـ حلوان (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۶۳ ـ ۱۶۲؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۳ ـ ۱۰۲؛ ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۲۴؛ ابن رُسته، ۱۸۹۲: ۱۶۸ ـ ۱۶۷؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۰۰ ـ ۵۹۹؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۶۴) که از مناطق غربی کشور، از جمله شهرهای اسدآباد، کنگاور، بیستون و... عبور می‌کرده است. ۲ ـ مسیر همدان ـ قزوین (همان، ۱۳۴۰: ۱۶۳) که از شهرهای رزن و آوج می‌گذشته است. ۳ ـ راه جنوبی همدان (راه دمه، رامن و خوزستان) که از شهرهای جوکار، ملایر، بروجرد به‌سوی مناطق جنوبی کشور در جریان بوده است (همان‌جا: ۱۶۳). ۴ ـ مسیر همدان ـ ساوه (ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۲۵؛ ابن رسته، ۱۸۹۲: ۱۶۸ ـ ۱۶۷) که از بخش‌های شرقی همدان از جمله شهرهای رزن، فامنین، غرق‌آباد و... عبور می‌کرده است. ۵ ـ راه همدان ـ سلطانیه (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۱۶۴)، راه شمالی که از شهرهای شیرین سو و کبودرآهنگ گذر می‌کرده است.

اولیا چلبی (۱۳۱۴: ۳۴۶) که در اواسط دوره صفوی از شهر همدان دیدن نموده از چهار دروازه آن به نام‌های دروازه قم، بی ستون، درگزین و بغداد نام می‌برد که احتمالاً از مهم‌ترین مسیرهای ارتباطی همدان با مناطق مذکور در آن زمان، بشمار می‌آمدند. در دوره قاجاریه نیز با توجه به اشارات سیاحان خارجی، راه اصلی تهران به کربلا و بغداد (بغداد به تهران) از داخل دشت همدان عبور می‌کرده است (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۰۹؛ گروته، ۱۳۶۹: ۱۸۳؛ کرزن، ۱۳۷۳ ج ۲: ۶۸۶). جیمز موریه (۱۳۸۶: ۳۰۹) در همین دوره همدان را، از شاهراه‌های بازرگانی شمال برای تجارت با بغداد از طریق کرمانشاه برمی‌شمرد. در دوره اسلامی راه تجاری تبریز به اصفهان نیز از مسیر این شهر عبور می‌کرده است. در نقشه ترسیمی اوژن فلاندن از شهر همدان و حومه‌اش، به چهار مسیر ارتباطی اصلی این شهر با شهرهای اطراف اشاره کرده است که عبارت‌اند از مسیر اصفهان، بغداد، بروجرد و تویسرکان (Flandin, 1851 a: 24)؛ (تصویر ۵). بروکشن (۱۳۶۷ ج ۲: ۳۲۶) نیز در خصوص راه‌های تجاری همدان این‌گونه نوشته است: «همدان چون محل تلاقی چند راه تجاری بزرگ است نسبت به اصفهان اهمیت بیشتری دارد، راه تجاری بغداد به تهران، از همدان می‌گذرد و راه دیگری نیز از آن به مرز ترکیه می‌پیوندد...».

با توجه به پژوهش‌های نوین، شاه‌راه خراسان (از بابل و بغداد تا مرو و بلخ) هم‌آنجاده «سمیرامیس» افسانه‌ای، «جاده لاجورد» دوران بابل و آشور، «جاده ابریشم» عصر اشکانی و ساسانی و راه حجاج دوران اسلامی از همدان می‌گذشته است. در دوره هخامنشی «جاده شاهی» نیز از اصطخر و شوش، مستقیم با عبور از دره‌های طولانی درون زاگرس جنوبی، سرانجام به هگمتانه می‌رسید و در آنجا به خطوط مزبور متصل می‌شد (اذکایی، ۱۳۸۰: ۴؛ احمدی منش ۱۳۹۰: ۱۲). به‌عبارتی‌دیگر، از مهم‌ترین مسیرهای تجاری ایران، جاده شاهی بوده که از بابل شروع می‌شد و با گذر از تنگنای زاگرس به کرمانشاهان و اکباتان می‌رسید. شاه‌راه مبادلات بازرگانی خراسان بزرگ نیز از طریق بابل، سر پل ذهاب، بیستون، همدان و ری، آسیای غربی را به آسیای مرکزی پیوند می‌داد. ازآنجا به ری می‌رفت و در امتداد جنوب البرز به بلخ می‌رسید. در دوره اسلامی نیز با توجه به متون برجای‌مانده از قرون نخستین تا دوره صفویان؛ همدان به لحاظ

موقعیت خاص جغرافیایی و نزدیکی به مرزهای عراق عرب محل عبور یکی از مهم‌ترین مسیرهای ارتباطی به‌حساب می‌آمد. کلیه کالاهای صادراتی کشور به‌طرف بازارهای غرب، ابتدا به همدان حمل می‌شده و از طریق دو راه شمالی (سنندج، موصل ـ ماردین ـ ارفا ـ تا حلب) و غربی (کنگاور ـ قرمیسین ـ بغداد ـ موصل) و با عبور از کوه‌های زاگرس به سمت شمال، مرکز و جنوب عراق، به سایر نقاط منتقل می‌شده است (یغمایی و پورشعبانیان، ۱۳۹۳: ۴۰).



تصویر ۵: نقشه اوژن فلاندن و پاسکال کست از شهر همدان و جاده‌های ارتباطی آن در حدود سال‌های ۱۸۴۱ ـ ۱۸۴۰ میلادی (Flandin, 1851 a: 24)



تصویر ۶: مهم‌ترین مسیرهای ارتباطی دشت همدان ـ بهار به مناطق غربی کشور (گروسین، ۱۳۸۳: ۹)

۴- جغرافیای اقتصادی دشت همدان ـ بهار

کشاورزی در طول تاریخ یکی از وجوه غالب معیشتی در تمام شهرها و روستاهای منطقه غرب ایران است. در منابع مکتوب اسلامی به‌ندرت از شهری یاد شده است که فعالیت کشاورزی نداشته باشد. دشت همدان به علت وضعیت زمین‌شناسی و اقلیمی‌ای که پیش‌تر به آن اشاره شد، از خاک مرغوب و مساعدی جهت کشاورزی برخوردار است. در این بخش از کشور، کشاورزی به دو صورت معمول دیمی و آبی صورت می‌گرفته است. این وضعیت کشاورزی در متون تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی، به‌خوبی دیده می‌شود (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۵).

در منابع مکتوب برجای‌مانده از دوره مورد مطالعه، به‌کرات به وصف وضعیت اقلیمی مساعد (هوای خوب با آب‌های سطحی فراوان)، اراضی حاصلخیز، فراوانی انواع باغ‌های میوه، زراعت پررونق با انواع محصولات، ارزانی انواع غله و میوه‌ها، شهر فراخ نعمت و پربرکت با نرخ‌های ارزان، تجارت پررونق، نان نامطلوب و... همدان پرداخته‌شده است (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۴؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۱؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۵؛ طوسی، ۱۳۸۲: ۲۸۰؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۵۹؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۸۳؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۸۰؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸ ج ۴: ۲۰۷۷؛ تاوارنیه، ۱۳۳۶: ۱۹۷). با توجه به اقلیمی که همدان در آن واقع‌شده (آب‌وهوای مساعد با اراضی حاصلخیز)، رشد و پرورش انواع محصولات زراعی و باغی در آن رایج بوده است. وجود مسیرهای ارتباطی متعدد از این منطقه نیز باعث رونق هر چه بیشتر تجارت همدان با مناطق هم‌جوار بشمار می‌آمده است. به همین دلیل، این دو فاکتور اساسی در اکثریت منابع مکتوبی که از این شهر اسمی به میان آورده‌اند، به‌وضوح دیده می‌شود.

در دوره اسلامی کشت انواع غلات از مهم‌ترین الگوهای معیشتی غالب در همدان بوده است. در اکثریت منابع مکتوب برجای‌مانده از این دوره به فراوانی انواع غلات و حبوبات رایج و تأثیرگذار در زندگی مردمان این منطقه اشاره‌شده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۲؛ بلعمی، ۱۳۷۴: ۱۱۶؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۳۹؛ خاقانی، ۱۳۵۷: ۹۰). این منطقه با توجه به اقلیمی که در آن قرار دارد، باروری انواع گونه‌های متعدد غلات نسبتاً بالا بوده است (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۸۰). اولیا چلبی (۱۳۱۴: ۳۴۹) در دوره صفویه بخشی از محصولات کشاورزی رایج در همدان را، گندم دانه روشن، انواع جو، پنبه کوهی، پرنجی (غله‌ای شبیه به گندم اما از آن باریک‌تر و ضعیف‌تر)، برشمرده است. تاوارنیه (۱۳۳۶: ۱۹۷) نیز در همین دوره، اراضی همدان را بسیار حاصلخیز توصیف کرده و اشاره می‌کند که محصولات گندم و برنج به حد افراط در این شهر تولید می‌شود و این اقلام به همه ایالات مجاور آن حمل می‌شوند. در دوره قاجاریه، همدان از ولایت‌های غله‌خیز ایران به شمار می‌آمده است (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۵۸). در همین دوره، برخی دیگر از سیاحان نیز به فراوانی برنج و انواع حبوبات مرغوب این منطقه اشاره کرده‌اند (اولیویه، ۱۳۷۱: ۵۰ ـ ۵۱). میرزا قاجار معروف به سیف‌الدوله (۱۳۶۴: ۲۷۷) در سیاحت‌نامه خود برخلاف اشاره تاوارنیه و سایر مورخان به کشت فراوان برنج در همدان، چنین نوشته است: «...گندم این ولایت بسیار مرغوب است و به‌جز کشت برنج همه اقسام زراعی در این شهر دیده می‌شود...». با توجه به وضعیت اقلیمی همدان با آب‌وهوای سرد و خشک جهت کشت برنج، به نظر می‌رسد که این کشت احتمالاً در سده‌های گذشته، جزو محصولاتی بوده که میزان تولید آن در اینجا بسیار ناچیز به شمار می‌آمده است.

در طول دوره اسلامی به کشت وسیع زعفران مرغوب و ممتاز در همدان بارها اشاره شده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۲؛ بلعمی، ۱۳۷۴: ۱۱۶؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۳۹؛ خاقانی، ۱۳۵۷: ۹۰؛ حموی، ۱۳۸۰ ج ۲: ۵۵۹؛ شاردن، ۱۳۳۶ ج ۴: ۵۷). این کشت در ادوار گذشته با توجه به وجود آب‌وهوای سرد و نیمه‌خشک در این بخش از کشور، محصولی رایج بشمار می‌آمده است. علاوه بر همدان، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که کشت زعفران در سایر شهرهای مجاور آن از جمله تویسرکان، نهاوند، بروجرد و ... نیز رواج فراوان داشته است (مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۸۲).

باغستان و انواع میوه‌های موجود در همدان از دیگر الگوهای معیشتی اساسی است که از قرون نخستین اسلامی تا دوره قاجاریه بارها مورد نکوهش مورخین واقع‌شده است. فراوانی باغستان‌ها، بوستان‌های وسیع، کیفیت خوب میوه‌های این منطقه و ارزانی آن، از جمله مواردی است که به‌خوبی می‌توان در منابع مکتوب برجای‌مانده از دوره اسلامی شاهد بود (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۴؛ جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۱؛ ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۵؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۳۶: ۸۰؛ ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۸۳). در میان مورخان دوره اسلامی، اولیا چلبی (۱۳۱۴: ۳۴۹) تصویر نسبتاً واضحی از انواع میوه‌های موجود در همدان

ارائه می‌دهد. وی در این خصوص نوشته است: «...این شهر دارای باغ‌های فراوانی است. در باغ‌های این شهر زیتون، آلوی سرخ و زرد، آلوی بخارا، گلابی گیلانی مشهور است. انگورهای این شهر تلخ است اما درختان انار، لیمو، تورنج و انجیر آن تحسین‌کننده است». در دوره قاجاریه نیز تاکستان‌های انبوه، باغ و بستان‌های وسیع این شهر بسیار مشهور بوده است (کرزن، ۱۳۷۳ ج ۱: ۷۱۹). گاسپار دروویل (۱۳۶۵: ۳۶۷) در همین دوره به شهرت باغ‌های همدان به سبب خوبی میوه‌هایش اشاره کرده است.

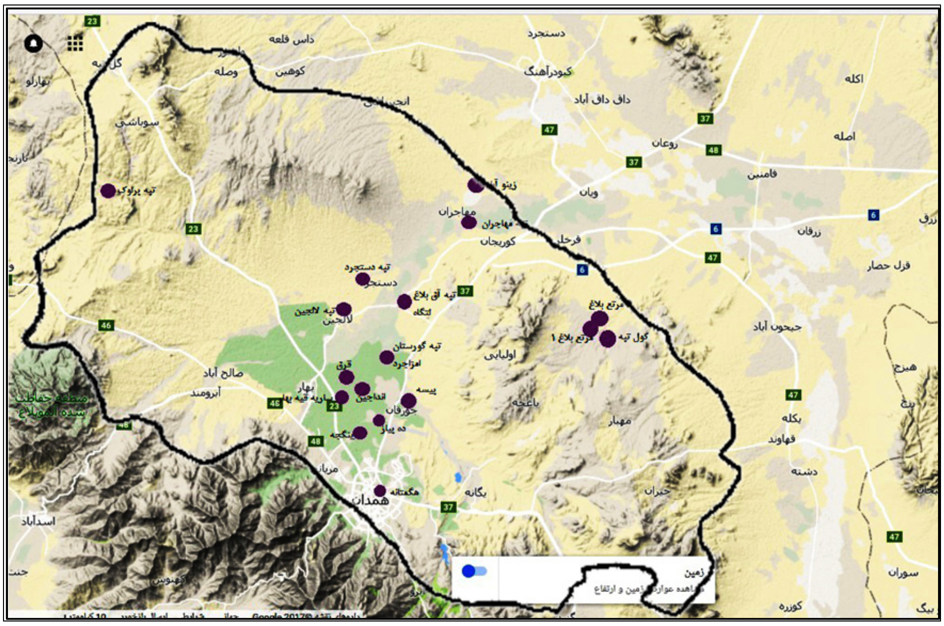
در خصوص معادن تجاری همدان اطلاعات اندکی در منابع مکتوب دیده می‌شود. نخستین اشاره به استخراج از توان‌های محیطی این منطقه مربوط به سفرنامه ابودلف خزرجی (۱۳۵۴: ۶۸) است. وی در این خصوص نوشته است: «...خاک همدان تماماً با طلا آمیخته است. ذغال سنگ در آنجا کمیاب است. طلایی که به دست می‌آید، معادل آن هزینه استخراج دارد. سودی از آن حاصل نمی‌شود ... و به‌جز معدن سطحی سنگ سنباده، معدن دیگری در آنجا یافت نمی‌شود». این استخراج و جمع‌آوری طلا در دوره‌های متأخرتر (دوره قاجاریه) نیز در دامنه‌های کوه الوند و مزارع همدان از طریق شستشو، دیده می‌شود (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۷۳؛ جکسن، ۱۳۸۷: ۱۸۵؛ میرزا قاجار، ۱۳۶۴: ۲۷۸). علاوه بر آن، همدان در دوره صفویه از مراکز اصلی استخراج و تولید سنگ مرمر و سنگ‌لوح معرفی‌شده است (شاردن، ۱۳۳۶ ج ۴: ۹۵ ـ ۹۶).

۵- محوطه های استقراری دشت همدان ـ بهار

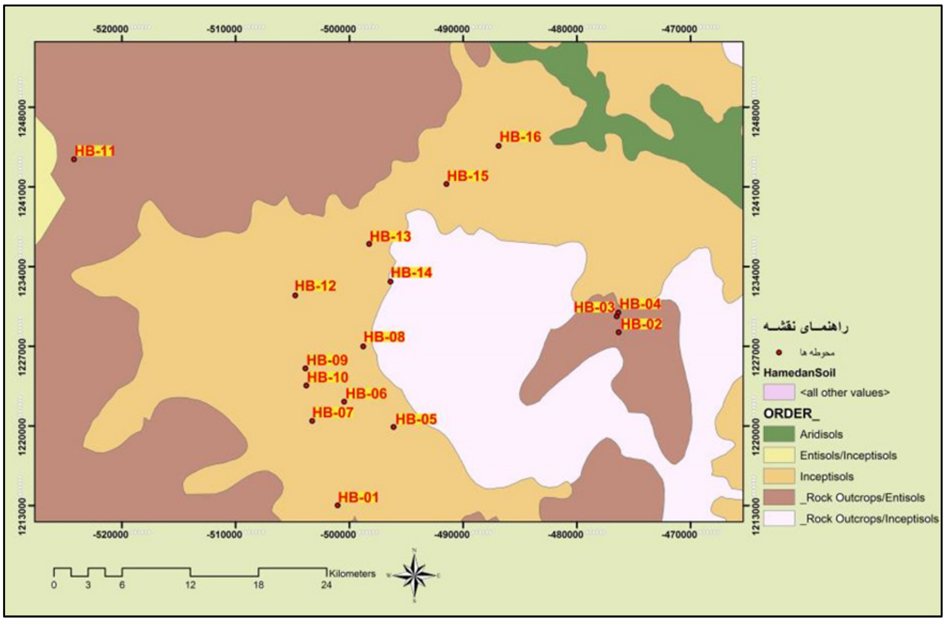
بر اساس بررسی‌های باستان‌شناختی سال های ۱۳۸۵، ۱۳۸۸، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ در محدوده مطالعاتی دشت همدان بهار در حدود ۱۷ محوطه دوره اسلامی (از سده‌های اولیه تا دوره های متأخرتر) شناسی شده است (محمدی فر و مترجم، ۱۳۸۵؛ بلمکی و مترجم، ۱۳۸۸؛ شعبانی، ۱۳۹۴؛ رضائی، ۱۳۹۵) که از این میان، ۸ محوطه در محدوده حوزه زیست‌محیطی دشت قرق بهار قرار دارند. این محوطه ها با توجه موقعیت زمین های واقع در آن، پوشش گیاهی، نوع خاک، شیب و توپوگرافی و دسترسی به مسیرهای ارتباطی مورد مطالعه قرار گرفته اند. یکی از اصلی‌ترین فرضیات در شکل‌گیری، رونق و گسترش محوطه‌های اسلامی، وجود خاک حاصلخیز، سهولت دسترسی به راه‌ها و منابع آب کافی است. در سال های اخیر آثار فرهنگی برخی از محوطه‌های دشت همدان ـ بهار به‌صورت موردی، مورد مطالعه قرار گرفته اند که از جمله آن‌ها می توان به آثار فرهنگی برجای‌مانده از محوطه انداجین (رضائی، ۱۳۹۵) و محوطه زینوآباد اشاره کرد (محمدی و شعبانی، ۱۳۹۵) که از محوطه‌های شاخص و بارز این منطقه از کشور طی قرن ۵ تا ۸ ه.ق. بشمار می آیند. با توجه به بررسی‌های باستان‌شناسی صورت پذیرفته در دشت قرق اکثریت محوطه‌های باستانی با توجه به مواد فرهنگی به دست آمده از آن ها، متعلق به ادوار مختلف اسلامی به‌خصوص سده‌های اولیه تا سده‌های هفتم و هشتم هجری اند (شعبانی، ۱۳۹۴). مهم‌ترین محوطه‌های شکل‌گرفته در این دشت عبارت اند از: تپه پیسه، تپه ده پیاز، تپه گورستان امزاجرد، تپه قرق بهار، تپه ساری قیه بهار، تپه لالجین، تپه دستجرد و محوطه انداجین.

لازم به ذکر است که کاهش محوطه‌های استقراری در بخش شمال غربی و غربی دشت همدان ـ بهار احتمالاً به علت وجود خاک های (Entisol) یا خاک نسبتاً ضعیف هست که از ساختار مناسبی برای کشاورزی برخوردار نمی‌باشد. همچنین به علت شیب نسبتاً زیاد (۱۶ ـ ۲۳ درصدی)، امکان استفاده از آب رودخانه ها و هدایت آن به زمین های مسطح امکان پذیر نبوده است. ۷۵ درصد محوطه‌های استقراری دشت همدان ـ بهار در محدوده زمین های کشاورزی حاصلخیز قرار دارند که خاک آن از نوع خاک های جوان با مواد غنی آتشفشانی (Inceptisol) است که برای کشت

محصولات بسیار مناسب است. در شکل‌گیری محوطه‌های استقراری دشت بهار دسترسی آسان به منابع آب از جمله رودخانه های دائمی و فصلی از فاکتورهای اصلی در پیدایش محوطه ها محسوب می‌شود که این امر با توجه وجود منابع آبی مختلف در جوار محوطه ها قابل تأیید است. علاوه بر آن می توان به تعداد زیادی چشمه در کنار برخی از این محوطه ها در طی سالیان گذشته وجود داشته، اشاره کرد که به دلایل مختلف امروزه خشک شده اند. به دلیل سهولت دسترسی به منابع آب و همچنین زمین های بسیار حاصلخیز، ساکنان این دشت به مانند امروز پیشه کشاورزی و دامپروری داشته اند و احتمالاً اکثریت وسایل و ملزومات مورد احتیاج خود را از طریق مبادلات و داد و ستد با مناطق هم‌جوار و هسته ای تأمین می کرده اند (همان: ۱۳۹۴). به لحاظ گاهنگاری، بیش از ۵۰ درصد محوطه ها متعلق به قرن ۴ تا ۸ هجری است که احتمالاً بی ارتباط با تشکیل حکومت های محلی دوره آل بویه (دیلمیان همدان) و سلجوقیان (سلاجقه عراق عجم)، علاءالدوله ها و ... در این منطقه از کشور نبوده است. رونق دو عامل تجارت و زیارت بقاع متبرکه و نیز شکل‌گیری شریان‌های مواصلاتی و عبور آن از دشت همدان ـ بهار و به مرکزیت شهر همدان باعث رونق اقتصادی و فرهنگی گردید. این مسئله به‌خوبی در منابع متون تاریخی و شواهد باستان‌شناسی دوره اسلامی این منطقه (در ۵۶ درصد محوطه ها) دیده می شود (همان، ۱۳۹۴). افزایش و گسترش محوطه‌های دوره ایلخانی در دشت همدان ـ بهار به علت اشتیاق و علاقه ایلخانان مغول به مرغزارها و چمنزار های غنی برای اتراق و دوری جستن آنان از شهرها و مراکز پر جمعیت نیز در ۷۰ درصد محوطه‌های دشت همدان ـ بهار مشهود است. این مسئله با وجود بناهای ایلخانی برجای‌مانده در این دشت نیز قابل تأمل است. در دشت همدان ـ بهار محوطه‌های تپه قرق و انداجین نشان از محوطه‌هایی با وسعت بیش از ۴۰۰۰۰ متر مربع و بزرگتر از یک روستای کوچک می‌دهند که احتمالاً بی تأثیر از شرایط مطلوب همچون خاک، منابع آب و مسیرهای ارتباطی نبوده اند (رضائی، ۱۳۹۵).



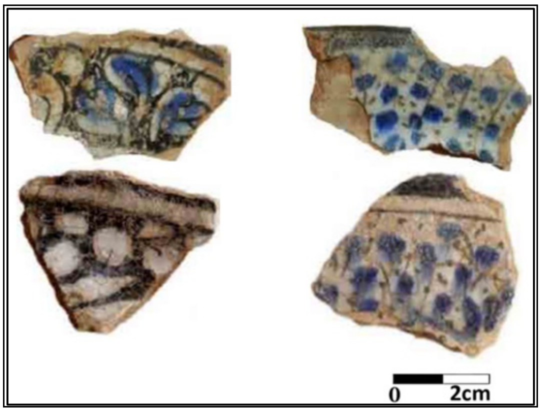
تصویر ۷: پراکنش محوطه‌های دوره اسلامی در دشت همدان ـ بهار (Google maps, 2018)



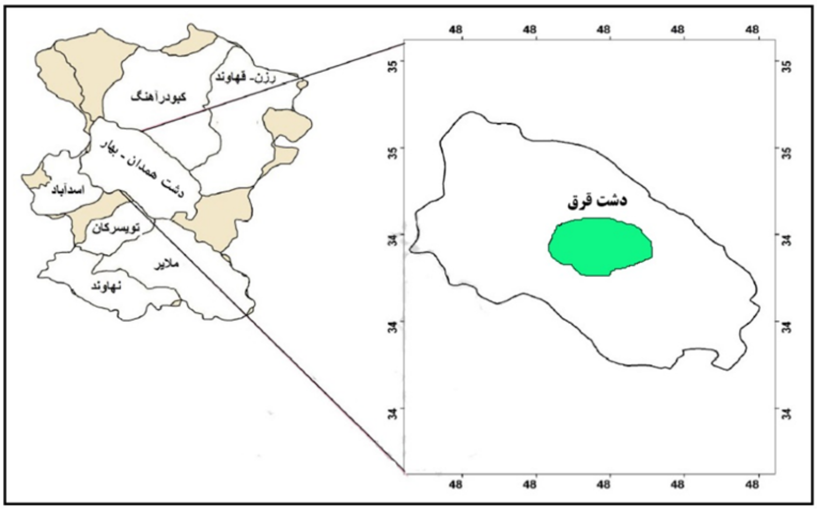
تصویر ۸: انواع خاک های موجود در حوزه زیست‌محیطی همدان ـ بهار (شعبانی، ۱۳۹۴: ۱۶۹)

جدول ۲. موقعیت، ویژگی‌های مکانی و توالی گاهنگاری محوطه‌های اسلامی دشت همدان ـ بهار (نگارندگان، ۱۳۹۷)

ردیف	نام محوطه	طول و عرض جغرافیایی	موقعیت	ارتفاع از سطح دریا	توالی فرهنگی	دسترسی به منابع آب	دارای خاک حاصلخیز	منبع
۱	تپه پیسه	۴۸۳۴۲.۰۵ ۳۴۵۲۵.۲۲	شهر جورقان	۱۸۷۲	قرون نخستین تا اواخر صفوی	قنات دائمی در ۱۰۰ متری	بله	(شعبانی، ۱۳۹۴، ۹۸)
۲	تپه ده پیاز	۴۸۳۱۲۹.۶ ۳۴۵۳۹۹.۹	روستای ده پیاز	۱۷۵۵	قرون نخستین تا دوره معاصر	قنات در فاصله ۱۰۰۰ متری	بله	(همان: ۱۰۱)
۳	تپه گورستان امزاجرد	۴۸۳۲۲.۳۵ ۳۴.۵۵۵۰.۱۶	روستای امزاجرد	۱۷۴۱	قرون نخستین تا دوره قاجاریه	رودخانه ای در فاصله ۷۰۰ متری شمال آن منشعب از رودخانه یلفان	بله	(همان: ۱۰۸)
۴	تپه قرق بهار	۴۸۲۸۴۶.۳۳ ۳۴۵۴۳۹.۱۰	شرق شهر بهار	۱۷۳۳	قرون نخستین تا دوره قاجاریه	رودخانه ای در فاصله ۱۳۰۰ متری جنوب محوطه	بله	(همان: ۱۱۱؛ رضائی، ۱۳۹۵)
۵	تپه ساری قیه بهار	۴۸۲۸۵۲.۴۵ ۳۴۵۳۵۰.۳۰	شرق شهر بهار	۱۷۵۰	قرون نخستین تا دوره قاجاریه	رودخانه ای در فاصله ۵۰ متری شرق محوطه	بله	(همان، ۱۳۹۴: ۱۱۵؛ رضائی، ۱۳۹۵)
۶	تپه لالجین	۴۸۲۷۵۷.۹۳ ۳۴۵۸۰۵.۵۹	ضلع غربی شهر لالجین	۱۷۴۴	قرون نخستین و دوره قاجاریه	رودخانه ای در فاصله ۹۵۰ متری	بله	(همان: ۱۲۱)
۷	تپه دستجرد	۴۸۳۲۴.۴۲ ۳۵۰۰۴۳.۱۰	روستای دستجرد	۱۷۲۳	قرون نخستین تا دوره قاجاریه	رودخانه ای در فاصله ۳۵۰ متری جنوب محوطه	بله	(همان: ۱۲۳)
۸	محوطه أنداجین	۴۸.۴۸۸۴۹۹۰ ۳۴.۸۹۷۵۰۰	۸ کیلومتری شمال شهر همدان	۱۷۱۴	سده‌های نخستین تا دوره قاجاریه	رودخانه و چشمه های مجاور محوطه	بله	(رضائی، ۱۳۹۵)



تصویر ۹: سفالینه‌های سبک سلطان آباد محوطه زینوآباد دشت همدان ـ بهار (محمدی و شعبانی، ۱۳۹۵: ۱۴۶)



تصویر ۱۰: موقعیت مکانی دشت قرق نسبت به دشت همدان ـ بهار (نگارندگان، ۱۳۹۷)

۶- موقعیت و ویژگی‌های جغرافیایی دشت قُرُق بهار

دشت قرق یکی از بزرگترین دشت‌های منطقه همدان ـ بهار محسوب می‌شود که محدوده وسیعی از بخش شرقی آن را در بر می‌گیرد. این دشت از جهت شمال به ارتفاعات جمشیدآباد، از سمت جنوب به ارتفاعات غربی الوند، از سمت غرب به ارتفاعات شمالی الوند (روستاهای چشمه قصابان و یعقوب شاه) و از جهت شرقی به منطقه علی آباد حصار و نهران محدود می‌شود. دشت قرق در جهت شرقی ـ غربی قرار گرفته است. به لحاظ مختصات جغرافیایی این دشت در بین ۲۵۶۶۱۹.۹۶ – ۲۸۲۷۹۴.۷۵ طول شرقی (UTM) و ۳۸۶۸۸۳۲.۵۴ –۳۸۶۹۳۴۷.۴۰ عرض شمالی (UTM) قرار گرفته است.

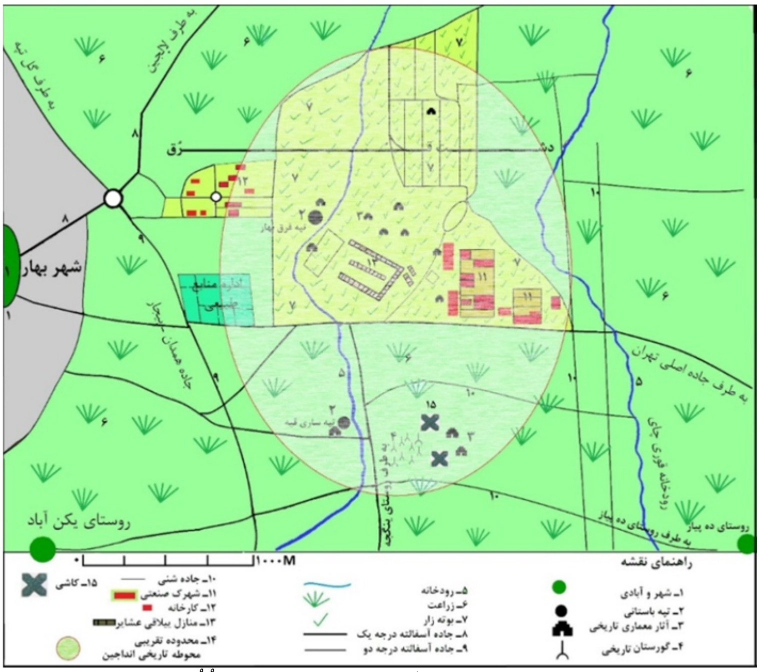
دشت قرق در نتیجه آبرفت کوهستان الوند شکل گرفته است؛ چراکه عمده چشمه سارهای جاری از این کوهستان اکثریت به این ناحیه که جلگه آن است، جاری اند. به جهت آبرفتی بودن، این دشت دارای خاک مساعدی برای رویش مرتع و کشاورزی حاصلخیز است. از همین جهت از گذشته های دور تا به امروز شاهد کشاورزی پر رونق، شکل‌گیری استقرارهای وسیع و در نهایت نیز محلی برای اسکان ییلاقی عشایر جمور و ترکاشوند در این منطقه هستیم. این دشت شامل پتانسیل های طبیعی و زیستی با شرایط شکارگاه و مراتع غنی است. تا چند دهه قبل نیز در این دشت تالابی پر آب وجود داشته که زیستگاه تعداد زیادی از پرندگان و جانوران نادر و بومی منطقه بوده است (گروسین، ۱۳۸۴: ۸؛ جهان پور، ۱۳۹۱: ۲۶۳؛ زنده دل، ۱۳۷۶: ۳۰؛ آقامحمدی و شرفی، ۱۳۹۰: ۸۷ ـ ۸۶).

۷- محوطه اَنداجین

از جمله شاخص‌ترین محوطه‌های دشت قرق بهار، محوطه بزرگ انداجین است. این محوطه در ۱۰ کیلومتری شمال غرب شهر همدان، قرار گرفته است. از نظر توپوگرافی و عوارض زمین‌شناسی این محوطه در بخش آبرفتی زیستگاه دره‌ای کوهستان الوند و در میانه دشت وسیع و حاصلخیز قُرُق شهرستان بهار قرار دارد. به لحاظ مختصات جغرافیایی در شمالی‌ترین قسمت در مختصات ME ۲۷۰۱۶۳.۳۴، MN ۳۸۶۷۷۸۶.۴۴ و در جنوبی‌ترین قسمت در ME ۲۷۰۵۷۴.۱۳، MN ۳۸۶۴۱۴۵.۲۵، منطقه 39S قرار دارد. با این‌حال بخش اصلی و مرکزی محوطه اسلامی اَنداجین نیز بر اساس کثرت آثار و یافته‌های شاخص باستان‌شناسی از جمله قطعات سفالی و بقایای معماری برجای‌مانده، در ME ۲۷۰۲۰۴.۲۳، MN ۳۸۶۴۲۶۹.۷۸، منطقه 39S، در ارتفاع ۱۷۱۴ متری از سطح دریا قرارگرفته است. از فاصله ۸۰۰ متری غرب محوطه جاده فرعی همدان ـ بیجار عبور می‌کند که یکی از مهم‌ترین مسیرهای دسترسی به آن به شمار می‌آید. از آنجایی‌که طی هزاران سال گذشته بخش اعظمی از آبرفت کوهستان الوند به این محوطه سرازیر می‌شود، از نظر PH خاک، دارای خاک غنی و تیره‌رنگ است که خاکی مناسب جهت کشاورزی و رویش مرتع به شمار می‌آید. با توجه به جغرافیای طبیعی منطقه و اشارات تاریخی به آن، این محوطه در دوره‌های مختلف به‌صورت مرتع و کشتزار غنی، به‌عنوان چَمن تا به امروز نیز مطرح بوده است (رضائی، ۱۳۹۵). به‌طورکلی برای این محوطه بر اساس پراکندگی یافته‌های باستان‌شناسی، به‌خصوص در پراکندگی قطعات سفالی دوره اسلامی و بقایای معماری برجای‌مانده از آن، می‌توان وسعتی بالغبر حدود ۲۱۵ هکتار در نظر گرفت. محوطه اَنداجین امروزه به علت کشاورزی گسترده در منطقه، بقایای فرهنگی آن به‌شدت تخریب شده و تنها آثار مشهود از آن، وجود پراکنده قطعات سفالی، قبرستان و آثار معماری (سنگی، آجری و خشتی) آن است که در سطح وسیعی از منطقه به چشم می‌خورد (رضائی و همکاران، ۱۳۹۲). مشکل اصلی و اساسی در بررسی منطقه، آشفتگی داده‌های آن است؛ از آنجایی که محوطه اسلامی اَنداجین از سال‌های دور تا به امروز هرساله بارها مورد شخم‌زنی کشاورزان منطقه قرارگرفته، یافته‌ها و آثار برجای‌مانده از آن نیز به‌شدت پراکنده و مخدوش شده است که این امر مطالعه دقیق منطقه را با مشکل فراوان روبه‌رو می‌سازد.



تصویر ۱۱: موقعیت جغرافیایی محوطه اَنداجین در شهرستان بهار (گروسین، ۱۳۸۴: ۵۴)



تصویر ۱۲: نقشه باستان‌شناسی محوطه اَنداجین در میان دشت قُرُق بهار (رضائی، ۱۳۹۵)

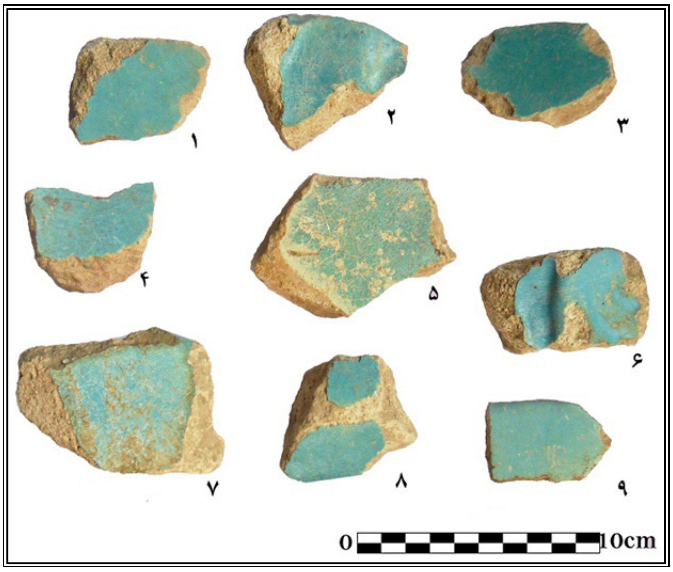
۷-۱- داده‌های باستان‌شناسی محوطه اَنداجین

۷-۱-۱- آثار معماری

امروزه بر اساس شواهد باقی‌مانده از سطح محوطه آثار پراکنده معماری به‌صورت معماری سنگی ـ آجری (کاربرد قلوه‌سنگ در پی بنا و آجر در کالبد اصلی بنا) در بخش جنوبی و شمالی محوطه اَنداجین و معماری خشتی ـ آجری در جای‌جای بخش شمالی محوطه مشخص‌شده است. طبق بررسی‌های صورت گرفته بیشترین حجم آثار معماری در قسمت شمالی محوطه به‌صورت معماری خشتی ـ آجری شناسایی‌شده است. بخش‌هایی که در آن آثار معماری این محوطه دیده می‌شود در تصویر ۱۲ مشخص‌شده است. علاوه بر کاربرد مصالح معماری سنگی در سازه و پی بنا، از آجر نیز در کالبد و ساختار اصلی مجموعه بناها بهره برده‌اند که آثار آن در بخش‌های مختلف محوطه برجای‌مانده است. علاوه بر مصالح آجر، آثار معماری خشتی نیز در سطح شمالی محوطه به‌صورت خشت‌هایی به ابعاد ۷×۲۷×۲۷ و ۷×۲۸×۲۸ سانتی‌متر که طی حفاری‌های قاچاق نمایان گشته، دیده می شود. ملات مورد استفاده در بین این خشت‌ها تلفیق ماسه ـ گچ و گل بوده است. در اندود کف فضاها نیز از همین ملات برای کف سازی استفاده کرده‌اند. کاشی‌های لعاب‌دار از دیگر آثار محوطه اَنداجین است که در سطح این محوطه برجای‌مانده است. این کاشی‌ها پس از مطالعه بر اساس تکنیک ساخت و رنگ لعاب به سه دسته ۱ ـ کاشی‌های خشتی به رنگ آبی ـ فیروزه‌ای ۲ ـ کاشی خشتی به رنگ لاجوردی و ۳ ـ کاشی زرین‌فام تقسیم می‌شوند (رضائی، ۱۳۹۵).



تصویر ۱۳: آثار معماری خشتی در قالب بخشی از یک دیوار فروریخته، بخش شمالی محوطه (رضائی، ۱۳۹۵)



تصویر ۱۴: نمونه‌هایی از قطعات کاشی خشتی تک‌رنگ فیروزه‌ای، مکشوفه از بخش جنوبی محوطه (رضائی، ۱۳۹۵)

۷-۱-۲- آثار سفالی

بیشترین و مهم‌ترین مجموعه یافته‌های محوطه اَنداجین داده‌های سفالی است که مدارک دست‌اول برای تاریخ‌گذاری و گاه نگاری محوطه و نیز یافته‌های بسیار مهمی برای تحلیل وضعیت ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه است. امروزه پراکندگی سفال در بیشتر بخش‌های محوطه دیده می‌شود، اما بیشترین میزان پراکندگی مربوط به بخش جنوبی و شمالی محوطه در کنار سایر یافته‌های باستان‌شناختی است. نمونه‌های بدون لعاب سفال های محوطه اسلامی انداجین به چهار دسته زیر تقسیم می‌شوند.

الف) سفال‌های ساده ب) سفال با نقش کنده ج) سفال با نقش افزوده د) سفال با نقش قالب‌زده. از نظر گاه نگاری سفال‌های بدون لعاب ساده و نقش کنده در ادوار مختلف اسلامی تولید می‌شده است و نمی‌توان تاریخ دقیقی برای این دسته از سفالینه‌های ارائه داد. در این‌گونه از سفال‌ها، کیفیت ساخت، ضخامت و رنگ بدنه تا حدودی در تاریخ‌گذاری یافته‌های سفالی به ما کمک خواهد کرد. نمونه‌های مورد بررسی از محوطه، تاریخی از سده‌های اولیه تا قرون متأخر

اسلامی (سده سوم تا سیزدهم ه.ق.) را شامل می‌شوند (رضائی و همکاران، ۱۳۹۲). دسته دیگر از سفالینه‌های به‌دست‌آمده از بررسی محوطه اسلامی اَنداجین را سفال‌های لعاب‌دار تشکیل می‌دهند که خود به دو گروه سفال‌های لعاب‌دار ساده و سفال‌های لعاب‌دار منقوش تقسیم می‌شوند. در طبقه‌بندی سفال‌های لعاب‌دار محوطه، ظروف لعاب‌دار تک‌رنگ سلجوقی ۴۳.۸۴٪، سفال‌های اسگرافیاتو ۲.۶۹٪، سفال‌های نقاشی زیر لعاب ایلخانی ۱۲.۷۸٪، سفال‌های نقاشی روی لعاب ۵.۵۳٪، ظروف آبی ـ سفید ۶.۶۷٪، سفال گامبرون ۱.۰۱٪، سفال چندرنگ متأخر ۱۶.۸۳٪ را به خود اختصاص داده‌اند. به‌طورکلی قطعات سفال‌های لعاب‌دار ساده و منقوش محوطه اَنداجین خود طیف وسیعی از دوره سلجوقی تا دوره قاجار را در برمی‌گیرند، این دسته از سفال‌ها به ترتیب تاریخ‌گذاری به شرح زیر است.

۱ ـ ظروف تک‌رنگ قرن پنجم و ششم هجری.

۲ ـ ظروف منقوش زیر لعاب و روی لعاب، متعلق به قرون ششم تا هشتم هجری.

۳ ـ سفال نقش کنده زیر لعاب چندرنگ (اسگرافیاتو) متعلق به قرن پنجم تا هفتم هجری.

۴ ـ ظروف موسوم به نقاشی زیر لعاب (قلم مشکی زیر لعاب) فیروزه‌ای و آبی ـ فیروزه‌ای و ظروف معروف به لبه تی (T)، رایج در سده هفتم و هشتم هجری.

۵ ـ ظروف منقوش خاکستری در زمینه روشن موسوم به سبک سلطان‌آباد شاخص قرن هشتم هجری.

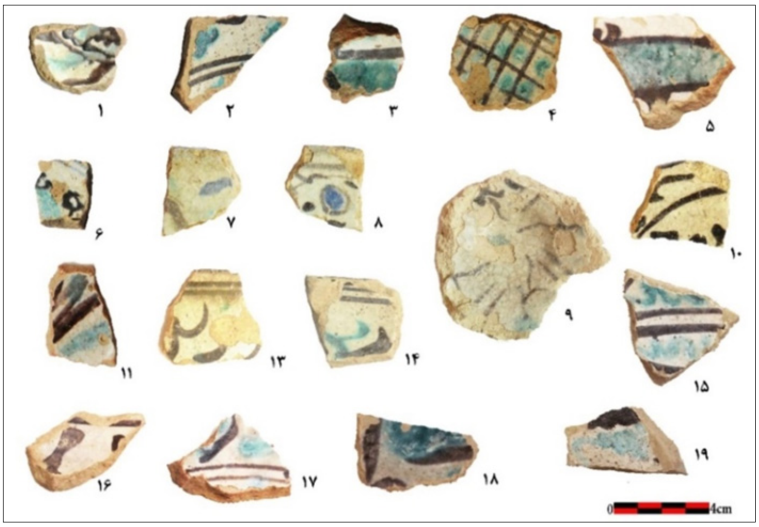
۶ ـ ظروف آبی ـ سفید رایج در دوره ایلخانی و تیموری.

۷ ـ ظروف آبی ـ سفید و ظروف معروف به گامبرون رایج در دوره صفوی.

۸ ـ ظروف تک‌رنگ لاجوردی و چندرنگ دوره قاجاری (رضائی، ۱۳۹۵).



تصویر ۱۵: سفالینه‌های نقاشی زیر لعاب (قلم مشکی زیر لعاب فیروزه‌ای و لاجوردی) محوطه اَنداجین (رضائی، ۱۳۹۵)



تصویر ۱۶: نقاشی روی لعاب سفید با نقوش چندرنگ با خمیره نخودی، محوطه اسلامی اَنداجین (رضائی، ۱۳۹۵)

جدول ۳. پراکندگی سفالینه‌های لعاب‌دار از مجموع کل سفالینه‌های موردمطالعه‌ی محوطه اسلامی اَنداجین (رضائی، ۱۳۹۵)

ردیف	طبقه‌بندی سفالینه لعاب‌دار محوطه اسلامی انداجین	گاهنگاری	تعداد نمونه‌های موردمطالعه	درصد نمونه از مجموع کل سفال‌ها	منبع قابل‌مقایسه
۱	ظروف لعاب‌دار تک‌رنگ سلجوقی	۵ و ۶ ه.ق.			(ویلسن آلن، ۱۳۸۳: ۲۳)
	الف) ظروف لعاب‌دار تک‌رنگ بدون نقش	۵ و ۶ ه.ق.	۲۳۱	۳۸/۸٪	(گروبه، ۱۳۸۴: ۱۶۴)
	ب) ظروف لعاب‌دار تک‌رنگ با نقش قالب‌زده	۵ و ۶ ه.ق.	۲	۰.۳۳٪	(گروبه، ۱۳۸۴: ۲۹۳)
	ج) ظروف لعاب‌دار تک‌رنگ با نقش کنده	۵ و ۶ ه.ق.	۱۲	۲.۰۲٪	(گروبه، ۱۳۸۴: ۲۳۰)
۲	سفال‌های نقش کنده زیر لعاب چندرنگ (اسگرافیاتو)	۵ و ۶ ه.ق.	۱۶	۲.۶۹٪	(کیانی، ۱۳۸۰: ۹۲)
۳	سفال‌های نقاشی زیر لعاب	۶ تا ۸ ه.ق.			
	الف) سفال با تزئین زیر لعاب تک‌رنگ (قلم مشکی زیر لعاب فیروزه‌ای)	۶ تا ۸ ه.ق.	۶۸	۱۱.۴۴٪	(ویلسن آلن، ۱۳۸۷: ۳۷)
	ب) سفال با تزئین زیر لعاب چندرنگ	۶ تا ۸ ه.ق.	۸	۱.۳۴٪	(رفیعی، ۱۳۷۷: ۲۴۱)
۴	سفال‌های نقاشی روی لعاب	ششم تا هشتم ه.ق.			
	الف) ظروف با تزئین چندرنگ روی لعاب سفید	۶ تا ۸ ه.ق.	۳۱	۵.۲۱٪	(گروبه، ۱۳۸۴: ۲۹۷)
	ب) سفال مینایی	۶ تا ۸ ه.ق.	۱	۰.۱۶٪	(کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۲۵۵)
	ج) سفال لاجوردی طلانشان	۶ تا ۸ ه.ق.	۱	۰.۱۶٪	(رفیعی، ۱۳۷۷: ۲۳۱)
۵	ظروف آبی سفید	۹ تا ۱۳ ه.ق.			
	الف) آبی سفید تیموری	۹ و ۱۰ ه.ق.	۱۳	۲.۱۸٪	(مهجور، ۱۳۸۸: ۱۳۲)
	ب) آبی سفید صفوی	۱۰ و ۱۱ ه.ق.	۱۷	۲.۸۶٪	(حسینی، ۱۳۸۹: ۵۰)
	ج) آبی سفید قاجاری	۱۲ و ۱۳ ه.ق.	۱۰	۱.۶۳٪	(ویلسن آلن، ۱۳۸۳: ۶۵)
۶	سفال گامبرون	۱۰ و ۱۱ ه.ق.	۶	۱.۰۱٪	(توحیدی، ۱۳۸۷: ۳۶۲)
۷	ظروف تک‌رنگ و چندرنگ متأخر	۱۲ و ۱۳ ه.ق.	۱۰۰	۱۶.۸۳٪	(رفیعی، ۱۳۷۷: ۲۴۵)
	مجموع =		۵۱۶	۸۶.۸۸٪	

بحث

دشت همدان ـ بهار یکی از دشت‌های حاصلخیز و غنی بخش غربی کشور محسوب می‌شود که در نتیجه آبرفت کوهستان الوند شکل‌گرفته است. این دشت به علت وضعیت زمین‌شناسی و اقلیمی منطقه‌ای که در آن قرار دارد، همواره از خاک مرغوبی (خاک‌های آنتی سولز و اینسپتی سولز) برخوردار است. اکثریت بافت خاک‌های این منطقه به‌خصوص مناطق پست از نوع خاک‌های حاصلخیز با توان کشت و باروری بالا است. بیشترین حجم آبراهه‌های جاری از ارتفاعات الوند به این دشت منتهی می‌شوند. مجموع عوامل ذکر شده عامل رونق کشاورزی و شکل‌گیری مراتع غنی برای چرای دام بشمار می‌آید. وضعیت اقلیمی و آب و هوایی مساعد این منطقه و سهولت دسترسی به منابع آب نیز بی‌تأثیر بر رشد و توسعه محوطه‌های دوره اسلامی دشت همدان ـ بهار نبوده است شکل مناطق استقراری منطقه همدان ـ بهار از عوامل جغرافیایی مانند ارتفاع، دشت، مخروط افکنه و وجود آب و هوای معتدل کوهستانی با برخورداری از آب‌های سطحی و زیرسطحی، (وجود چشمه‌ها و سرآب‌های متعدد) و خاک‌های حاصلخیز آبرفتی تأثیر پذیرفته‌اند. این دشت از گذشته‌های دور تا به امروز در مسیر چندین راه مهم ارتباطی قرار گرفته است که این منطقه را به سایر نقاط مهم کشور مرتبط می‌سازد. در طول ادوار تاریخی و اسلامی، شاهراه خراسان و راه شاهی از این منطقه عبور می‌کرده است. با توجه به اشاره منابع مکتوب، بیشترین حجم لشکرکشی‌های نظامی به مناطق غربی و شمال غربی کشور با عبور از این منطقه امکان‌پذیر بوده است؛ و گاهاً از این منطقه به‌عنوان پایگاه و کمپ نظامی استفاده می‌شده است. دشت قُرُق از جمله حاصلخیزترین بخش‌های دشت همدان ـ بهار تلقی می‌شود که در جلگه کوهستان الوند واقع‌شده است. وجود منابع آب، خاک حاصلخیز، راه‌های ارتباطی از عناصر اصلی پیدایش، رشد و توسعه محوطه‌ها در این منطقه به شمار می‌آیند. این منطقه از گذشته‌های دور تا به امروز به داشتن مراتع حاصلخیز (چمن) معروف بوده است. وجود همین امر از علل اصلی توجه فرهنگ‌های سده‌های میانه اسلامی به‌خصوص سلجوقیان و ایلخانیان به این منطقه بوده است. عبور شریان‌های ارتباطی از این منطقه به‌خصوص در طی سده‌های ششم تا هشتم هجری باعث شکل‌گیری پایگاه‌های نظامی برای لشکرکشی به مناطق هم‌جوار به‌خصوص بغداد شد که به‌تبع آن نیز باعث ورود و اسکان اقوام جدید (غیربومی) با فرهنگ و رسوم متفاوت از ساکنان بومی (تغییر در بافت جمعیتی) منطقه شده است.

محوطه آنداجین نیز در طول دوره اسلامی به جهت قرارگیری در بخش آبرفتی زیستگاه دره‌ای کوهستان الوند (دشت قُرُق) و نیز موقعیت جغرافیایی و پتانسیل‌های زیستی مطلوب، جهت مکان گزینی و همچنین موقعیت ارتباطی خاص آن (بر سر مسیر شرق به غرب و جاده خراسان بزرگ) در جهت لشکرکشی‌های نظامی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. با توجه به اشارات منابع مکتوب دوره اسلامی (جوینی، راوندی، ابن عبری، شیروانی، فضل‌الله همدانی، سمرقندی و...) به تحولات منطقه از سال ۶۵۴ ه.ق. به بعد، احتمالاً این محوطه در قرن هفتم و هشتم هجری به‌عنوان یک محوطه وسیع استقراری (شهرک) و شاید هم به‌عنوان یک مکان ممنوعه (مکان نظامی و تدفین) در اختیار ایلخانان مغول بوده است.

منابع

- آقامحمدی، مهدی، شرفی، حسین (۱۳۹۰)، *تحلیلی بر پراکندگی جغرافیایی ایلات و عشایر استان همدان*، تهران: قومس.
- ابن اثیر، عزّالدّین (۱۳۷۴)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه محمد حسین روحانی، ج ۲، تهران: اساطیر.
- ابن حوقل، ابوالقاسم بن حوقل النصیبی (۱۳۶۶)، *سفرنامه ابن حوقل (ایران در صوره الارض)*، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.

- ابن خردادبه، ابوالقاسم عُبیدالله بن عبدالله (۱۳۷۱)، *مسالک و ممالک (ترجمه فارسی قرن پنجم/ششم هجری)*، ترجمه سعید خاکرند، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل و موسسه فرهنگی حنفاآ.
- ابن رُسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲)، *الأعلاق النفیسه*، لیدن: مطبعه بریل؛ بیروت: دارصادر.
- ابن عبری، گرکوریوس ابوالفرج بن اهرون (۱۳۷۵)، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن فوطی، ابوالفضل کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۴۰۷ه.ق)، *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائه السابقه*، ج ۸، بیروت: لیدن.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن علی (۱۳۴۹)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابودلف، مسعربن المهلهل الخزرجی (۱۳۵۴)، *سفرنامه ابودلف در ایران*، با تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: زوار.
- احمدی منش، محمد (۱۳۹۰)، جغرافیای تاریخی و شهری همدان در سده‌های نخستین اسلامی، *تاریخ در آیینه پژوهش*، شماره ۲۹، بهار ۱۳۹۰، صص. ۲۶ ـ ۵.
- اذکایی، پرویز (۱۳۷۸)، نساهای باستان، *ایران شناخت*، شماره ۱۳، تابستان ۱۳۷۸، صص. ۱۰۷ ـ ۷۲.
- اذکایی، پرویز (۱۳۸۰)، *همدان نامه ـ بیست گفتار درباره‌ی مادستان*، همدان: مادستان.
- اسدآبادی، ابن شادی (۱۳۷۲)، *مجمل التواریخ و القصص*، به تصحیح ملک الشعراء بهار و محمد رمضانی، تهران: کلاله خاور.
- اسدبگی، حافظ (۱۳۸۴)، *تاریخ همدان از خوارزمشاهیان تا اواخر قاجاریه*، همدان: انتشارات مفتون همدانی.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰)، *مسالک و الممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اعتصام الملک، میرزا خانلرخان (۱۳۵۱)، *سفرنامه*، به کوشش منوچهر محمودی، تهران: نسخه خطی.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۸)، *مرآت البلدان*، ج ۱ و ۴، به تصحیح و کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران.
- اولیویه، گیوم آنتوان (۱۳۷۱)، *سفرنامه اولیویه، تاریخ اجتماعی ـ اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجار*، ترجمه محمد طاهر میرزا، تصحیح و حواشی غلامرضا وهرام، تهران: اطلاعات.
- برقعی، محمد (۱۳۵۶)، *چادرنشینان دامدار ایل ترکاشوند*، (پژوهش تکثیرشده)، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- بروکشن، هینریش (۱۳۶۷)، *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ج ۱ و ۲، ترجمه مهندس کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بلعمی، ابوعلی (۱۳۷۴)، *تاریخ نامه طبری (تاریخ بلعمی)*، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، جلد ۳، تهران: البرز.
- بلمکی، بهزاد و عباس مترجم (۱۳۸۸)، *گزارش مقدماتی بررسی و شناسایی باستان‌شناختی شهرستان بهار*، همدان: سازمان میراث فرهنگی استان همدان (منتشرنشده).
- بیانی، شیرین (۱۳۸۹)، *دین و دولت در ایران عهد مغول*، ج ۱، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بیک محمدی، خلیل‌الله؛ نظری ارشد، رضا (۱۳۹۶)، تحلیل تأثیر زمین سیما در شکل‌گیری، پراکنش و افول استقرارهای دوره‌ی اشکانی شهرستان تویسرکان مبتنی بر بررسی باستان‌شناختی، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۱۳، تابستان ۱۳۹۶، صص. ۱۲۲ ـ ۱۰۳.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- تاوارنیه، ژان باتیست (۱۳۳۶)، *سفرنامه تاوارنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، با تجدید نظر کلی و تصحیح حمید ارباب شیرانی، تهران: کتابخانه سنایی.
- تفضلی، احمد (۱۳۶۹)، شهرستان‌های ایران، در: *شهرهای ایران*، ج ۳، به کوشش محمد یوسف کیانی، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، صص. ۳۴۹ ـ ۳۳۲.
- توحیدی، فائق (۱۳۸۷)، *فن و هنر سفالگری*، تهران: سمت.
- جکسن، ویلیامز (۱۳۸۷)، *سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)*، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.
- جهان پور، علی (۱۳۹۱)، *شکوه الوند*، همدان: برکت کوثر.
- جوینی، عطاملک بن محمد (۱۳۸۲)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.

- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸)، *سرزمین‌های اسلامی (اشکال العالم)*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، مشهد: شرکت به نشر و آستان قدس رضوی.
- چلبی، اولیا (۱۳۱۴ه.ق)، *سیاحت‌نامه اولیا چلبی*، ج ۴، استانبول: مطبعه سی.
- حسینی، سید هاشم (۱۳۸۹)، مقایسه تأثیر هنر سفالگری چین بر ایران ادوار تیموری و صفوی، *نشریه هنرهای زیبا ـ هنرهای تجسمی*، شماره ۴۱، بهار ۱۳۸۹، صص. ۷۱ ـ ۸۲.
- حموی بغدادی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۰)، *معجم البلدان*، ترجمه علی‌نقی منزوی، ج ۱ و ۲، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدّین بدیل بن علی (۱۳۵۷)، *تحفه العراقین*، به اهتمام، تصحیح، حواشی و تعلیقات یحیی قریب، تهران، امیر کبیر.
- دادگی، فَرنبغ (۱۳۸۵)، *بُندهشن*، گزارنده مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس.
- درووِیل، گاسپار (۱۳۶۵)، *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران: شباویز.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۷۱)، *اخبارالطّوال*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۸۵)، *راحه‌الصدور و آیه السرور*، به کوشش و اهتمام محمد اقبال، تهران: اساطیر.
- رحمانی، اسماعیل (۱۳۷۷)، بررسی و شناسایی محوطه‌های دوران تاریخی شهرستان بهار، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی*، تهران: دانشگاه تهران
- رحمانی، اسماعیل (۱۳۷۸)، *گزارش پروژه گمانه‌زنی تعیین عرصه و حریم تپه باستانی مهاجران*، همدان: سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان، (منتشرنشده).
- رضائی، مصطفی (۱۳۹۵)، بررسی تاریخی و باستان‌شناسی محوطه اسلامی آَنداجین شهرستان بهار (استان همدان)، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی*، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- رضائی، مصطفی، ماهیگیر، ایراندخت، سیفی، مریم (۱۳۹۲)، بررسی مختصر سفالینه‌های لالجین چمن انداجین، *اولین رویکردهای علمی و عملی برای ارتقاء صنعت سفال و سرامیک*، ۱۱ آبان ۱۳۹۲، (مقاله ارائه شده در همایش)، صص. ۱ ـ ۱۹.
- رفیعی، لیلا (۱۳۷۷)، *سفال ایران*، تهران: یساولی.
- زارع ابیانه، حمید (۱۳۹۲)، تحلیل مکانی پارامترهای کیفی منابع آب زیرزمینی دشت همدان – بهار، *جغرافیا و مخاطرات محیطی*، شماره ۸، زمستان ۱۳۹۲، صص. ۸۶ ـ ۶۵.
- زنده‌دل، حسن (۱۳۷۶)، *مجموعه راهنمای جامع ایرانگردی*، شماره ۲۷، استان همدان، تهران: نشر ایرانگردان.
- *سالنامه آماری استان همدان* (۱۳۹۴)، همدان: معاونت آمار و اطلاعات.
- سالور، قهرمان میرزا (۱۳۷۴)، *روزنامه‌ی خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا عین السلطنه)*، به کوشش مسعود سالور، ج ۱، روزگار پادشاهی ناصرالدین‌شاه، تهران: انتشارات اساطیر.
- سدهی، مرتضی، رحمانی، علیرضا (۱۳۸۳)، پیش‌بینی سطح آب‌های زیرزمینی دشت همدان ـ با مدل سری‌های زمانی، *آب و فاضلاب*، دوره ۱۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۳، صص. ۴۲ ـ ۴۹.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲)، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: طهوری.
- شاردن، ژان (۱۳۳۶)، *سیاحت‌نامه شاردن (آداب و عادات، صنایع و تجارت و نقود ایران)*، جلد ۴، ترجمه محمد عباسی، تهران امیر کبیر.
- شعبانی، محمد (۱۳۹۴)، بررسی و تحلیل باستان‌شناختی محوطه‌های استقراری بخش مرکزی شهرستان همدان از آغاز دوره اسلامی تا پایان دوره صفوی، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی*، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- شیروانی، زین‌العابدین بن اسکندر (۱۳۸۹)، *بستان السیاحه ـ سیاحت‌نامه*، به کوشش و اهتمام منیژه محمودی، تهران: حقیقت.
- طوسی، محمد بن محمود بن احمد (۱۳۸۲)، *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۹۰)، *سلجوقنامه*، به تصحیح میرزا اسماعیل افشار، تهران: اساطیر.
- *فرهنگ جغرافیایی آبادی‌های کشور جمهوری اسلامی ایران ـ فرهنگ جغرافیایی همدان* (۱۳۷۶)، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ج ۴۷، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.

– *فرهنگ جغرافیایی شهرستان‌های کشور ـ شهرستان همدان* (۱۳۸۰)، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران: فرهنگ جغرافیایی ارتش.
– *فرهنگ جغرافیایی کوه‌های کشور* (۱۳۸۱)، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ج اول، تهران: فرهنگ جغرافیایی ارتش.
– فضل‌الله همدانی، رشیدالدین (۱۳۶۲)، *جامع التواریخ*، به کوشش بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال.
– کارگر، بهمن (۱۳۶۹)، *گزارش بررسی و گمانه‌زنی در همدان*، آرشیو اداره میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان (منتشرنشده).
– کرزن، جورج ناتانیل (۱۳۷۳)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱ و ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
– کیانی، محمد یوسف و فاطمه کریمی (۱۳۶۴)، *هنر سفالگری دوره اسلامی ایران*، تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران.
– کیانی، محمدیوسف (۱۳۸۰)، *پیشینه سفال و سفالگری در ایران*، تهران: نسیم دانش.
– گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۶۳)، *زین الأخبار ـ تاریخ گردیزی*، به تصحیح و کوشش عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
– گروبه، ارنست.ج. (۱۳۸۴)، *سفال اسلامی*، ترجمه فرناز حائری، تهران: کارنگ.
– گروته، هوگو (۱۳۶۹)، *سفرنامه گروته*، ترجمه مجید جلیلوند، تهران: مرکز.
– گروسین، هادی (۱۳۸۳)، *جغرافیای تاریخی و ... زیستگاه‌های دره‌ای الوند*، همدان: شهر اندیشه.
– گروسین، هادی (۱۳۸۴)، *زَرآوَند ـ دریاچه باستانی همدان*، همدان: سپهر دانش.
– لباف خانگی، میثم (۱۳۸۵)، باستان‌شناسی زمین سیما، *نشریه باستان‌شناسی*، سال دوم، شماره ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۵.
– مترجم، عباس؛ بلمکی، بهزاد (۱۳۸۸)، *گزارش مقدماتی بررسی و شناسایی باستان‌شناختی شهرستان بهار*، همدان: سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان (منتشرنشده).
– محمدی فر، یعقوب و عباس مترجم (۱۳۸۵)، *گزارش فصل اول بررسی و شناسایی باستان‌شناختی بخش مرکزی همدان*، سازمان میراث فرهنگی استان همدان، (منتشرنشده).
– محمدی، مریم؛ شعبانی، محمد (۱۳۹۵)، معرفی و تحلیل سفال‌های دوران اسلامی محوطه‌ی زینوآباد – بهار، همدان، *پژوهش‌های باستان‌شناسی*، شماره ۱۱، دوره ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵، صص. ۱۵۰ ـ ۱۳۵.
– مستوفی قزوینی، حمدالله ابن ابی بکر احمد (۱۳۳۶)، *نزهه القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری.
– مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹)، *تجارب الامم*، ترجمه‌ی دکتر ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: انتشارات سروش.
– مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۲، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
– مهجور، فیروز (۱۳۸۸)، تأثیر سفالگری چین بر ایران در دوره صفوی، *مجلّه دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، صص. ۱۳۷ ـ ۱۲۳.
– موریه، جیمز (۱۳۸۶)، *سفرنامه جیمز موریه*، سفر دوم، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
– میرزا قاجار، سلطان محمد (۱۳۶۴)، *سفرنامه سیف‌الدوله*، به تصحیح علی اکبر خداپرست، تهران: نی.
– نظری ارشد، رضا (۱۳۹۱)، *گزارش بررسی و شناسایی باستان‌شناختی تکمیلی شهرستان‌های همدان و تویسرکان*، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان همدان (منتشرنشده).
– نوذری، حامد، زالی، عادل (۱۳۹۲)، بررسی وضعیت برداشت از آب زیرزمینی آبخوان دشت همدان ـ بهار، *دانش آب و خاک*، جلد ۲۳، شماره ۴، صص.۲۹۰ ـ ۲۷۷.
– نیکنامی، کمال‌الدین (۱۳۸۳)، سنجش تأثیر بافت بهره‌وری از زمین در یکپارچگی زمین سیماهای طبیعی و باستان‌شناختی: مطالعه موردی: شمال غرب ایران، *نشریه محیط‌شناسی*، شماره ۳۵، پاییز ۱۳۸۳.
– نیکنامی، کمال‌الدین؛ سعیدی هرسینی، محمدرضا (۱۳۸۵)، شبیه‌سازی و پیش‌بینی فرایندهای تافانومیک زمین سیماهای فرهنگی براساس مدل زنجیره‌ای مارکوف مطالعات موردی: حوضه رودخانه قرانقو، شهرستان میانه – شمال غرب ایران، *نشریه محیط شناسی*، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۸۵.
– همدانی، ابن فقیه (۱۳۴۹)، *ترجمه مختصر البلدان*، ترجمه ح. مسعود (محمدرضا حکیمی)، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
– ویلسن آلن، جیمز (۱۳۸۳)، *سفالگری اسلامی در خاورمیانه، سفالگری اسلامی*، مجموعه آثار هنر اسلامی ۸، ترجمه مهناز

شایسته فر، تهران: مطالعات هنر اسلامی.

- ویلسون آلن، جیمز (۱۳۸۷)، *سفالگری در خاورمیانه از آغاز تا دوران ایلخانی در موزه آشمولین آکسفورد*، ترجمه مهناز شایسته فر، تهران: مطالعات هنر اسلامی.
- یغمایی، امان‌الله، پورشعبانیان، زهرا (۱۳۹۳)، هویت تاریخی جغرافیای همدان در متون مورخان اسلامی از آغاز تا عصر قاجار، *سخن تاریخ*، سال ۸، ش ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، صص. ۲۹ ـ ۵۰.
- Flandin, Eugène, (1851), Voyage en Perse pendant les années 1840 et 1841, Paris: MDCCCLI.
- Henrickson, R.C, (1986), A regional perspective on Godin III cultural development in central western, Iran 24, pp. 1-55
- Swiny, S., (1975), Survey in Northwest Iran 1971, East and West, 25: pp.77-96.
- http://www.hamedan.ir
- https://fa.wikipedia.org
- https://www.Google Earth, 2018
- https://www.googlemape.com
- https://www.lib.utexas.edu

مجموعه بنای عصر آهن تیلّه هویوک: نشانه‌ای از حضور مادها در آسیای صغیر؟

سعدی سعیدیان[1]
فاطمه قلی‌زاده[2]

چکیده

تیلّه هویوک تپه‌ای بزرگ و چند دوره‌ای است که در حاشیهٔ غربی رودخانهٔ فرات در استان آدیامان، واقع در جنوب شرق کشور ترکیه امروزی واقع شده است. کاوش‌های این محوطه مهم‌ترین پروژهٔ موسسه باستان‌شناسی بریتانیا در ترکیه به شمار می‌آید که در دههٔ ۸۰ میلادی و طی چندین فصل متوالی به سرپرستی «دیوید فرنچ» به انجام رسید. تیلّه هویوک حاوی آثاری از دوران پیش‌ازتاریخ تا قرون میانه میلادی است اما شهرت آن بیشتر به خاطر آثار عصر آهن این تپه است که کاوشگران محوطه آن را به چند فاز تقسیم نموده‌اند. در لایهٔ ۱۰ عصر آهن این محوطه، مجموعه بنایی کاوش شده که آشکارا از ویژگی‌های معماری ایرانی برخوردار است و در زمان حفاری‌های اولیه و در دههٔ نود میلادی توسط پژوهشگران مختلف به دوره‌های ماد یا هخامنشی نسبت داده شد؛ اما هیچ‌کدام از این پژوهشگران دلایل خود برای چنین تاریخ‌گذاری‌های را ذکر نکردند. معماری طبقه ۱۰ عصر آهن تیلّه هویوک شباهت قابل‌توجهی با معماری محوطه‌های عصر آهن پایانی ایران همچون نوشی‌جان، باباجان، گودین و حتی حسنلو IV دارد اما با انتشار نتایج نهایی کاوش‌های محوطه در سال ۲۰۰۹ میلادی به‌صورت کتابی مستقل، این مجموعه بنای خشتی بزرگ به دورهٔ هخامنشی تاریخ‌گذاری گردید، چراکه به باور نویسندگان کتاب، مادها هیچ‌گاه نتوانستند در شرق آسیای صغیر و شمال بین‌النهرین استقرار یابند. در مقاله حاضر ضمن بررسی مدارک تاریخی مرتبط با حضور مادها در شرق آسیای صغیر و شمال بین‌النهرین، سعی خواهد شد تا با بررسی شواهد باستان‌شناختی به‌دست‌آمده از کاوش‌های تیلّه هویوک و مقایسهٔ خصوصیات معماری بنای طبقهٔ ۱۰ این محوطه با هنر و معماری مادی و هخامنشی، تاریخ ساخت این مجموعه بنا مشخص گردد. به باور نگارنده مقاله، متون تاریخی موجود نشان از استقرار مادها در مناطقی فراسوی مرزهای کنونی ایران دارند و بنای عصر آهن تیلّه هویوک نیز می‌تواند بیانگر حضور فرامرزی مادها و گسترش قلمرو پادشاهی کوتاه‌مدت ایشان باشد.

واژگان کلیدی: تیلّه هویوک، ماد، هخامنشی، معماری، نوشی‌جان

---

۱. فارغ‌التحصیل دکتری باستان‌شناسی از دانشگاه تهران
۲. فارغ‌التحصیل دکتری باستان‌شناسی از دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

مسئله حضور مادها در مناطق شرقی آسیای صغیر و شمال بین‌النهرین یا به عبارت بهتر گسترش پادشاهی ماد به سمت غرب پس از فتح نینوا در ۶۱۲ ق.م یکی از مسائل مناقشه‌برانگیز تاریخ و باستان‌شناسی ایران و خاور نزدیک طی چند دهه اخیر بوده است. تا چند دههٔ پیش غالب پژوهشگران با توجه به روایت هرودت و دیگر نویسندگان یونانی، مسئله گسترش پادشاهی ماد در غرب و تصرف شرق آناتولی و شمال بین‌النهرین را مسلم می‌انگاشتند؛ اما از دههٔ هشتاد میلادی بدین سو مقالات متعددی در رد وثاقت تاریخی روایت‌های هرودت، تشکیل امپراتوری ماد و گسترش قلمرو آن به نگارش درآمده (Helm 1981; Sancisi-Weerdenburg 1988; Liverani 2003) و حضور آن‌ها در مناطق شرقی آسیای صغیر و شمال بین‌النهرین موردتردید قرار گرفته است (Rollinger 2003a & 2003b). در واقع کمبود منابع تاریخی و مدارک مکتوب حل این پرسش را با دشواری‌های خاصی روبرو ساخته است و به نظر می‌رسد در وضعیت کنونی تنها مدارک باستان‌شناختی می‌توانند دراین‌باره روشنگری کنند. محوطه‌های «کرکنس داغ» و «تیلّه هویوک» دو محوطه‌ای هستند که تاکنون در برخی منابع به دوره ماد منتسب شده‌اند (Roaf 1990: 203; Roaf 1995: 65-66; Summers 1997; Summers 2000a) اما تاریخ‌گذاری هر دو با مشکلاتی مواجه بوده و انتساب آن‌ها به دوره ماد با شک و تردید همراه بوده است (Rollinger 2003b; Blaylock 2009). در باب کرکنس داغ مقالات متعددی به نگارش درآمده و بحث تاریخ‌گذاری آن موضوع مقالهٔ حاضر نیست و در مقاله حاضر برآنیم تا به محوطهٔ کمتر شناخته‌تر شدهٔ تیلّه هویوک بپردازیم که لایه ۱۰ عصر آهن آن توسط حفاران محوطه به دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری شده اما به نظر نگارندگان مقاله حاضر شواهد بسیاری مبنی بر تعلق آن به دوره ماد وجود دارد. در واقع تاریخ‌گذاری این بنای خشتی تیلّه هویوک به دوره ماد می‌تواند روشنگر حقایق جالب‌توجهی در باب حضور مادها در منطقهٔ شمال بین‌النهرین و شرق آسیای صغیر باشد.

تیلّه هویوک

تیلّه هویوک تپه‌ای است با ابعاد ۱۲۰×۱۶۰ متر در کنار روستایی با نام تیلّه در حاشیهٔ غربی رود فرات در استان آدیامان واقع در جنوب شرق کشور ترکیه که در دهه نود میلادی طی پروژه احداث سد آتاتورک به زیر آب رفته است (Blaylock 2009: 1-3) (تصاویر ۱ و ۲). این تپه، محوطهٔ باستانی چند دوره‌ایی است که بیش از آنکه با فرهنگ‌های آناتولی (غرب آسیای صغیر) ارتباط و همگونی فرهنگی داشته باشد با محوطه‌های حوزهٔ فرهنگی شمال بین‌النهرین و حوزه سوریه و لوانت قرابت دارد و در واقع هم از نظر فرهنگی و هم از نظر جغرافیایی باید در قالب محوطه‌های باستانیِ حوزه فرهنگی شمال بین‌النهرین مطالعه شود (Blaylock 2009: xvii). کاوش‌های نجات‌بخشی این محوطه مهم‌ترین پروژهٔ موسسه باستان‌شناسی بریتانیا در ترکیه (آنکارا) بوده که طی دهۀ ۸۰ میلادی و در چندین سال متوالی از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۰ به سرپرستی دیوید فرنچ انجام شده است (French et al. 1982; French 1983; 1984; 1985a & b; 1986a; 1986b; 1987a; 1987b; 1988; 1991 & 1992). با وجود انجام این حفاری‌ها در دهۀ ۸۰ میلادی، نتایج کامل و نهایی کاوش سال‌ها بعد و طی کتاب‌هایی جداگانه منتشر شد. تیلّه هویوک محوطه‌ای است چند دوره‌ای حاوی آثاری از دوران پیش‌ازتاریخ تا قرون میانه. هرچند در سطح تپه سفال‌های نوسنگی و همچنین سفال‌های متعلق به فرهنگ حلف شناسایی شده اما قدیمی‌ترین آثاری که در کاوش‌های لایه‌نگاری آن به‌دست آمده مربوط به هزارهٔ سوم (عصر مفرغ جدید) و به‌ویژه هزارهٔ دوم پ.م (قرون ۱۵–۱۴ ق.م) است. مهم‌ترین و بیشترین آثار تیلّه هویوک مربوط به

فازهای مختلف عصر آهن بوده و پس از لایه‌های دورهٔ آهن، بناهای دورهٔ هلنی و سپس آثار فرهنگی دورهٔ بیزانس و قرون میانه به‌دست آمده است (Blaylock 2009: xvii). بر همین اساس طبق برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده توسط موسسه باستان‌شناسی بریتانیا در آنکارا، قرار بوده هرکدام از دوره‌های فرهنگی تیلّه به‌صورت کتابی جداگانه منتشر شوند. در سال ۱۹۹۳ گزارش لایه‌های مربوط به قرون میانی و همچنین عصر مفرغ محوطه با عنوان تیلّه هویوک ۱ و تیلّه هویوک ۴ توسط اعضای هیأت منتشر شده است (Moore 1993; Summers 1993). جلد دوم مجموعه با عنوان تیلّه ۲ که شامل گزارش لایه‌های دوران یونانی و رومی محوطه بوده همچنان در انتظار چاپ قرار دارد اما گزارش عصر آهن تیلّه (تیلّه هویوک ۳)، دو دهه پس از پایان کاوش‌ها به‌صورت کتاب توسط «استوارت بلِیلاک» یکی از اعضای هیئت فرنچ به‌طور مبسوط و مفصل در دو جلد منتشر گردید. جلد اول کتاب بلیلاک به لایه‌نگاری و معماری عصر آهن (Blaylock 2009) و جلد دوم که چند سال بعد منتشر شد به سفال‌ها و سایر اشیاء کشف‌شده در لایه‌های عصر آهن تیلّه هویوک اختصاص یافته است (Blaylock 2016).

با توجه به اینکه مقالات منتشره توسط فرنچ به‌صورت پراکنده به توصیف فعالیت‌های انجام‌گرفته در همان سال پرداخته و تنها دربردارندهٔ نتایج مقدماتی بوده و فاقد انسجام نگارشی هستند، در اینجا از کتاب بلیلاک برای توصیف و تفسیر محوطهٔ مهم تیلّه هویوک استفاده کرده‌ایم.

بلِیلاک عصر آهن محوطه را به ۱۰ فاز و لایهٔ کوچک‌تر تقسیم کرده است:

لایه‌های I-III: عصر آهن قدیم

لایه‌های IV –VII: عصر آهن میانی (دورهٔ هیتی نو)

لایه‌های VIII-IX: عصر آهن جدید (دورهٔ آشور نو و سپس دورهٔ ماد/بابل نو)

لایه X: دورهٔ هخامنشی (Blaylock 2009: xx).

در هنگام کاوش‌های دههٔ هشتاد میلادی و در گزارش‌های اولیه دیوید فرنچ بنای خشتی بزرگ لایه X که در آن زمان لایه زیر دوره هلنیستی نامیده می‌شد ابتدا به دوره آشور نو (French 1984) و سپس با شک و تردید به دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری گردید (1985; 1986a; 1986b)؛ اما در انتشارات برخی از پژوهشگران، بنای خشتی این لایه بر اساس مقایسات معماری به دورهٔ ماد منتسب گردید (Roaf 1990: 203; Roaf 1995: 65-66; Makinson 1999: 375; Summers 1998: 405-406; Summers 2000b: 192; Tuplin 2003: 365). بااین‌وجود همان‌طور که در سطور فوقانی ملاحظه می‌شود در گزارش نهایی محوطه، بلیلاک آثار طبقهٔ IX تیلّه هویوک را بر اساس توالی لایه‌نگاری متعلق به دورهٔ ماد یا بابل نو دانسته و مجموعه بناهای طبقهٔ X را به دورهٔ هخامنشی تاریخ‌گذاری کرده است. بقایای معماری طبقهٔ IX پس از تخریب لایهٔ پیشین (لایهٔ VIII: دورهٔ آشور نو) ایجاد شده و بسیاری از ساختارها و دیوارهای لایه‌های پیشین دوباره مورد استفاده قرار گرفته‌اند. متأسفانه بقایای موجود در این طبقه پراکنده، غیر منسجم و فاقد پلان مشخص بوده و سرنخی برای گاهنگاری آن ارائه نمی‌دهند و همان‌طور که گفته شد، تنها بر اساس توالی لایه‌نگاری لایه‌های عصر آهن محوطه به دورهٔ ماد یا بابل نو (۶۰۰–۵۵۰ ق.م) منتسب شده است. همچنین پژوهشگرانی چون مایکل روف و جفری سامرز که لایه X تیلّه را مادی دانسته‌اند نیز هیچ بحث و استدلالی ارائه نداده و صرفاً در یک جمله کلی و کوتاه به مشابهت پلان بنای تیلّه با بناهای مادی همچون نوشی‌جان اشاره کرده‌اند (Roaf 1995: 65-66; Summers 1998: 405-406)؛ بنابراین به نظر می‌رسد هنوز بر سر تاریخ‌گذاری بنای خشتی لایه ۱۰ عصر آهن تیلّه هویوک توافق نظری وجود ندارد. به نظر نگارندگان مقاله حاضر، مدارک متعددی وجود دارد که می‌تواند نشان‌دهندهٔ

مادی بودن این بنا باشد در نتیجه در ادامه بحث سعی خواهیم نمود تا ضمن توصیف ساختمان‌های لایه X عصر آهن تیلّه هویوک، به گاهنگاری و تحلیل بقایای موجود بپردازیم.

معماری لایهٔ X تیلّه هویوک

بناهای لایهٔ ۱۰ عصر آهن تیلّه هویوک بسیار منحصربه‌فرد هستند چراکه سازه‌های آن نسبت به معماری دیگر لایه‌های تپه سالم‌تر و دست‌نخورده‌تر باقی مانده و در بعضی نقاط طول دیوارهای آن تا ارتفاع حدود ۲ متری نیز باقی مانده است و در بقیه نقاط نیز تا حدود نیم متر سالم کاوش شده‌اند. همچنین وسعت و حجم ساخت‌وسازهای این دوره نیز به‌مراتب بیشتر از دوره‌های پیشین بوده است (Blaylock 2009: 171).

این مجموعه شامل چندین اتاق و یک تالار ستون‌دار در اطراف حیاطی نسبتاً بزرگ به همراه حصاری خشتی پیرامون بناها است (تصاویر ۳ و ۴). هستهٔ اصلی و مرکزی مجموعه بنای طبقهٔ ۱۰ تیلّه هویوک، چند اتاق با اندازه‌های مختلف است (اتاق‌های شماره ۸ تا ۱۴) که در سه مورد از آن‌ها (اتاق‌های ۹، ۱۰ و ۱۱) یک سکوی آتش (آتشدان یا اجاق) در وسط اتاق یا کنار دیوارها قرار گرفته ویکی از اتاق‌ها (اتاق ۱۴) نیز ستون‌دار است (تالار ستون‌دار تیلّه هویوک) (تصاویر ۵ و ۶). حیاطی نسبتاً بزرگ در قسمت جنوبی این اتاق‌ها همراه با سازه‌هایی جانبی در اطراف آن ساخته شده که هم می‌تواند جزو هستهٔ اصلی بنا به شمار آید و هم به‌عنوان الحاقات ثانویه مطرح باشد. پس از ساخت اتاق‌ها، یک دیواری خشتی (حصاری) دایره‌ای پیرامون بناها کشیده شده که شکل و نقشهٔ آن از ساختار و شکل کلی رأس تپه پیروی نموده است. اتاق‌هایی که در کنار این حصار ساخته شده و همچنین اتاق‌هایی که در قسمت شرقی بنا ساخته شده‌اند (اتاق‌های ۲۴ تا ۳۴) احتمالاً ثانویه و کم‌اهمیت‌تر بوده‌اند (تصویر ۳ و ۴) (Ibid: 173-185). برای ساخت بناها ابتدا سکوسازی انجام شده بدین‌صورت که سطح محوطه را تسطیح نموده و بسیاری از آثار لایه‌های تحتانی را به‌طور کامل تخریب کرده‌اند، سپس سکوی خشتی بزرگی ساخته و بناها را بر روی آن استوار نموده‌اند (Ibid: 189).

مصالح اصلی طبقهٔ ۱۰ خشت بوده که روی دیوارهایی با پی سنگی به کار می‌رفته است. تمامی خشت‌ها مربع شکل و ابعاد آن‌ها بین ۳۵ تا ۴۵ سانتی‌متر در طول و عرض متفاوت بوده و ضخامت آن‌ها نیز بین ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر متغیر است. سکوهای آتش (اجاق/آتشدان‌ها) نیز به‌تمامی از خشت ساخته شده‌اند و تنها در پیِ بناها است که از قلوه‌سنگ‌های ریزودرشت استفاده شده است. حصار گرداگرد محوطه از دو لایهٔ بیرونی و درونی ساخته شده که ضخامت لایهٔ بیرونی بیشتر از لایهٔ داخلی است. در ساخت این حصار نیز مانند بقیه مجموعه از خشت و سنگ استفاده شده و احتمالاً قسمت فوقانی آن کنگره‌دار بوده است (Ibid: 190-191).

هستهٔ معماری اصلی و مرکزی محوطه، یعنی اتاق‌های اصلی در طول دوران حیات خود تغییر چندانی پیدا نکرده و چندان مورد نوسازی و بازسازی قرار نگرفته‌اند. به‌عنوان‌مثال سکوهای آتش هیچ‌گاه بازسازی و مرمت نشده و شواهدی از نوسازی کف‌ها یا اندود دیوارها مشاهده نشده است. بسیار جالب‌توجه است که برخلاف دیگر لایه‌های عصر آهنی تیلّه هویوک، آثار معماری لایهٔ ۱۰ بسیار تمییز و سالم باقی مانده، محوطه به‌طور مسالمت‌آمیز ترک شده و هیچ‌گونه تخریبی در آن صورت نگرفته است و اشیاء چندانی نیز باقی نمانده است (Ibid: 193). یکی از معدود مواردی که سازه‌های معماری تغییر پیدا نموده‌اند، مربوط به اتاق ۱۴ (تالار ستون‌دار) است. این اتاق ابتدا به‌صورت ستون‌دار، متشکل از دو ردیف ستون، ساخته شده و دو درگاهی در دیوارهای شمالی و جنوبی داشته اما پس از مدتی درگاه شمالی مسدود شده و

یک دیوار سنگی در امتداد طولی اتاق ایجاد شده و آن را به دو قسمت جدا از هم تقسیم نموده است که احتمالاً نشان‌دهندهٔ استفاده از نوع جدیدی از سقف است (تصاویر ۳ و ۴) (Ibid).

سه اتاق اصلی هستهٔ مرکزی (اتاق‌های ۹، ۱۰ و ۱۱) علاوه بر وجود سکوی آتش، خاصیت منحصربه‌فرد دیگری نیز دارند که عبارت است از تزئین سطح دیواره‌ها با نیش‌ها و فرورفتگی‌های سه‌پله‌ای یا همان چیزی که در اصطلاح باستان‌شناختی بدان پنجرهٔ کور می‌گویند. بقایای ۱۶ مورد از این طاقچه‌ها در این اتاق‌ها پیدا شده است. پنج مورد در اتاق ۹، چهار مورد در اتاق ۱۰ و هفت مورد در اتاق ۱۱. همگی این نیش‌ها یک اندازه و یک‌شکل بوده و دارای ۱/۴ متر عرض و ۶۰ سانتی‌متر عمق هستند و همچنین همگی آن‌ها مانند دیوارها دارای اندود گلی هستند (تصویر ۷) (Ibid: 198-199).

هر سه اتاق اصلی هستهٔ مرکزی (اتاق‌های ۹، ۱۰ و ۱۱) دارای یک سکوی آتش ساخته شده از خشت هستند که با مادهٔ سفیدرنگی اندود شده و همگی در مقابل طولانی‌ترین دیوار اتاق قرار گرفته‌اند. سکوی آتش اتاق‌های ۹ و ۱۱ به‌صورت آزاد ساخته شده‌اند اما نمونه اتاق ۱۰ به دیوار جنوبی آن متصل است. هر سه این آتشدان‌ها دارای ویژگی‌های مشترکی هستند ازجمله شکل مربع یا نزدیک به مربع، پایه‌های تک خشتی و وجود محفظهٔ آتش نیم‌دایره‌ای (تصویر ۸). در محوطه‌های باستانی خاور نزدیک در این دوره نمونه‌هایی که کاملاً با آتشدان‌های تیلّه هویوک قابل‌مقایسه باشند وجود ندارد. نزدیک‌ترین نمونه‌ها در حسنلو IVB به دست آمده که در داخل تالار ستون‌دار قرار گرفته است و گفته شده که کارکرد مذهبی داشته‌اند (Dyson 1989: 115; 118-119). شکل محفظهٔ اصلی آتشدان‌ها نشان می‌دهد که امکان قرارگیری چیزی یا ظرفی بر روی آن‌ها وجود نداشته و درنتیجه نمی‌توانسته‌اند برای پخت‌وپز از آن‌ها استفاده کنند. محراب‌های داخلی یکی از ویژگی‌های اصلی و از ضروریات معماری ایرانی در دوران تاریخی بوده و ازآنجاکه دو نمونه از این آتشدان‌ها در تیلّه هویوک کاملاً آزاد بوده‌اند، می‌توان جدا از کارکرد گرم کردن اتاق‌ها، برای آن‌ها کارکرد مذهبی نیز قائل شد (Blaylock 2009: 200).

اکثر پایه ستون‌های به‌دست‌آمده از بناهای طبقهٔ ۱۰ دارای تراش خشن و زبر بوده و به شکل استوانه‌ای ساخته شده و از جنس سنگ‌آهک هستند. قطر این پایه ستون‌ها بین ۳۲ تا ۵۰ سانتی‌متر متغیر است؛ اما دو پایه ستونی که در اتاق شمارهٔ ۹ به دست آمده‌اند، کاملاً متفاوت هستند. این دو پایه ستون با دقت و ظرافت تراش داده شده و از جنس بازالت هستند. یکی از این پایه ستون‌ها ۷۲ سانتی‌متر و دیگری ۷۰ سانتی‌متر قطر دارد و از نظر شکلی بسیار با پایه ستون‌های هخامنشی شباهت دارند. جالب آنکه فضای ستون‌دار مجموعه (اتاق ۱۴)، حداقل در اواخر سکونت در محوطه، احتمالاً به‌عنوان انباری مورد استفاده بوده است چراکه در آن ظروف بزرگ ذخیرهٔ غذا به دست آمده است (Ibid: 203).

طبقهٔ X: مادی یا هخامنشی؟

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، بلیلاک که نتایج حفاری‌های عصر آهن تیلّه هویوک را توصیف، تحلیل و منتشر نموده معتقد است که بقایای معماری طبقهٔ ۱۰ تیلّه هویوک متعلق به دورهٔ هخامنشی است. البته وی خود معترف است که این بنا را بیش و پیش از اینکه هخامنشی یا مادی بخوانیم، باید ایرانی بدانیم چراکه عناصر معماری خاص ایرانیان در تمام بناها به چشم می‌خورد اما به هر صورت به نظر بلیکاک کفهٔ ترازو به نفع هخامنشی بودن لایهٔ ۱۰، سنگینی می‌کند. ایشان با استناد به مقالات رابرت رولینگر (Rollinger 2003a & 2003b) و دیگران معتقدند مادها هیچ‌گاه نتوانسته‌اند حضوری مستمر در منطقه شمال بین‌النهرین و شرق آسیای صغیر داشته باشند و در نتیجه مجموعه بنای لایه ۱۰ عصر

آهن تیلّه نمی‌تواند ساخته مادها باشد. در نبود روش‌های آزمایشگاهی و دقیق‌تر تاریخ‌گذاری، اساس تاریخ‌گذاری وی بر پایهٔ تسلسل و توالی لایه‌نگارانهٔ تپه و لایه‌های عصر آهن استوار بوده است. به نظر بلیکاک بر اساس مدت‌زمان استفاده و سکونت در لایه‌ها می‌توان گفت (هرچند نه با قطعیت) که لایهٔ ۸ متعلق به قرن هفتم ق.م بوده و حتی شاید تا قرن ششم نیز ادامه یافته است (دورهٔ آشور نو). سکونت کوتاه‌مدت در لایهٔ ۹ مربوط به نیمهٔ اول سدهٔ ششم ق.م است، یعنی دورهٔ ماد یا بابل نو اما احتمال تعلق آن به دورهٔ هخامنشی نیز وجود دارد، در نتیجه طبق نظر وی باید قبول کنیم که لایهٔ ۱۰ متعلق به دورهٔ هخامنشی و قرن پنجم ق.م است (Blaylock 2009: 204). پیداست که این نوع تاریخ‌گذاری بر اساس توالی لایه‌نگاری نمی‌تواند مدرک قاطعی برای هخامنشی خواندن لایهٔ ۱۰ تیلّه هویوک باشد چراکه خود مستلزم تاریخ‌گذاری لایه‌های پیشین و پسین است. بلیکاک در توصیف آثار لایهٔ ۸ با ارائه شواهد متعدد، تعلق آن به دورهٔ آشور نو (قرون دهم تا هفتم ق.م) را نشان می‌دهد اما در صفحات بعدی و در بحث تاریخ‌گذاری لایهٔ ۱۰، بدون آنکه مدرکی ارائه کند، آثار طبقه ۸ را متعلق به «اواخر» دورهٔ آشور نو (قرن هفتم ق.م) و حتی قرن ششم ق.م می‌داند یعنی زمانی که آشوریان توسط مادها و بابلی‌ها از صحنهٔ تاریخ محو شده‌اند، در واقع وی با این تفسیر زمینه را برای محدود ساختن بازهٔ زمانی طبقهٔ ۹ به نیمهٔ اول سدهٔ ششم ق.م و سپس انتساب طبقهٔ ۱۰ به دورهٔ هخامنشی فراهم می‌کند و این در حالی است که هیچ مدرکی برای انتساب آثار لایهٔ ۸ به «اواخر» دورهٔ آشور نو و مهم‌تر از آن تعلق لایهٔ ۹ به سده ششم ق.م ارائه نداده است. در نتیجه می‌توان گفت که توالی لایه‌نگاری محوطه، به‌هیچ‌وجه شاهدی قابل‌اعتماد بر هخامنشی خواندن لایهٔ ۱۰ به شمار نمی‌آید.

البته بلیکاک غیر از تسلسل لایه‌نگاری به شواهد دیگری نیز برای اثبات عقیدهٔ خود در باب تاریخ‌گذاری طبقه ۱۰ اشاره می‌کند. ازآنجاکه محوطه متروک شده و اشیاء منقول باقی‌مانده بسیار اندک هستند و همچنین سفال‌های زیادی باقی نمانده است، ناچار ویژگی‌های معمارانه مهم‌ترین شواهدی هستند که در تاریخ‌گذاری این بنا به باستان‌شناس کمک می‌کنند. بلیکاک معتقد است که استفاده از نیش‌ها یا فرورفتگی‌های سه‌پله‌ای که در بناهای هخامنشی (از جمله برج پاسارگاد و کعبه زرتشت و به‌ویژه تخت‌جمشید) مشاهده می‌شوند، استفاده از خشت‌های مربع شکل (که در دورهٔ ماد مورداستفاده نبوده‌اند) و همچنین استفاده از اندود قرمزرنگ بر روی کف و دیوارها (که در کاخ‌های تخت‌جمشید، شوش و بابل) گزارش شده، نشان از هخامنشی بودن این بناها دارند (Ibid: 206). به نظر می‌رسد از دیگر دلایلی که بلیکاک را مخالف نظریهٔ مادی خواندن این سازه‌ها ساخته است، اعتقاد او به این مسئله است که مادها هیچ‌گاه در این منطقه (منطقهٔ حران) حضور مؤثر و پایدار نداشته‌اند. به نظر او تحقیقات اخیر (Curtis 2003; Rollinger 2003a) نشان داده که مادها در این منطقه حضور چشمگیری نداشته و حتی اگر لایهٔ ۱۰ تیلّه هویوک مربوط به نیمهٔ اول قرن ششم هم باشد، باز احتمال اینکه متعلق به حکومت بابل نو باشد بیشتر از مادهاست (Blaylock 2009: 206).

علیرغم استدلال‌هایی که بلیکاک مطرح کرده، باید گفت که به نظر می‌رسد مادی بودن بناهای طبقهٔ ۱۰، همان‌طور که در ادبیات باستان‌شناسان متخصص این دوره نیز سابقه داشته (Roaf 1990: 203 & 1995: 65-66; Makinson 1999: 375; Summers 1998: 405-406 & 2000b: 192; Tuplin 2003: 365)، با دلایل متعدد قابل دفاع است و برخلاف بلیکاک باید خاطرنشان سازیم که کفهٔ ترازو به نفع مادی بودن بنا سنگینی می‌کند. در ادامه به ارائه دلایلی خواهیم پرداخت که احتمال مادی بودن ساختمان‌های این دوره را تقویت می‌سازد.

در ابتدا باید ذکر کنیم که از نظر جغرافیایی، تیلّه هویوک دقیقاً در منطقه‌ای قرار گرفته که کتیبه‌های بابلی حضور مادها را در آنجا تأیید کرده‌اند. متون دورهٔ بابل نو به‌ویژه کتیبهٔ آخولخول نشان از حضور و سکونت مادها در منطقهٔ حران

در شمال بین‌النهرین دارند (Schaudig 2001: 406 f; 521-528) و تیلّه هویوک نیز در همین محدودهٔ جغرافیایی (استان آدیامان ترکیه در شمال سوریه و نزدیک استان اورفا و حرّان باستان) قرار گرفته است. با توجه به اینکه ساختارهای معماری لایهٔ ۱۰ تیلّه هویوک به‌وضوح دارای خصوصیات معماری ایرانی است، می‌توان ساخت آن را در دورهٔ ماد موردقبول دانست به‌شرط آنکه در سدهٔ ششم ق.م احداث شده باشد.

نکتهٔ دیگر آنکه بارزه‌های معماری تیلّه هویوک بیش از آنکه قابل‌مقایسه با معماری هخامنشی باشند، مشابه بناهای مادی و خصوصیات معماری عصر آهن پایانی غرب ایران هستند. هرچند بسیاری از عناصر معماری مادی، در هنر هخامنشی نیز قابل‌مشاهده و پیگیری است اما یافته‌های تیلّه هویوک شباهت بیشتری با محوطه‌های غرب ایران طی سده‌های نهم تا هفتم ق.م (دورهٔ ماد) دارند تا معماری هخامنشی. نیش‌های سه‌پله‌ای و فرورفتگی دیوارهای خشتی اتاق‌های شماره ۹، ۱۰ و ۱۱ تیلّه هویوک (پنجره‌های کور)، بیشترین شباهت را با نیش‌های اتاق منقوش باباجان (Goff 1970: 144-146, fig. 3 & 1977: fig.1; pl. 8a) بناهای نوشی‌جان از جمله معبد مرکزی و تالار ستون‌دار آن (Stronach and Roaf 2007: 66-90; 155-170) و همچنین معبد ازبکی (مجیدزاده ۱۳۸۹: ۵۵۷، تصویر ۳۶۷) دارند. وجود آتشدان‌های خشتی در فضای بسته (اتاق‌های سه‌گانه) که دو مورد از آن‌ها کاملاً آزاد بوده‌اند، در نخستین نگاه معبد مرکزی تپهٔ نوشی‌جان را به یاد می‌آورد. در معبد ازبکی نیز که فضایی بسته داشته است، با موجودیت تاقچه‌هایِ دارای فرورفتگی (نیش‌های لغازدار/ پنجره‌های کور) مواجه هستیم. همچنین تالار منقوش باباجان نیز حاوی اندود سفید و قرمزرنگ بر کف و دیوارها، یک آتشدان (یا بخاری) در کنار دیوار و پنجره‌های کور سه‌پله‌ای است (تصویر ۹) (Goff 1970: 146 & 144, fig. 3; Goff 1977: 105). درحالی‌که در دورهٔ هخامنشی شواهدی از برپایی آتشدان در فضای بسته و یا معابدی با چنین آرایه‌های معماری نمی‌شناسیم. شکل آتشدان نیز به گفتهٔ خود بلیکاک مشابه و قابل‌مقایسه با سکوهای آتش یافت شده در تالار ستون‌دار حسنلو است (Dyson 1989: 115, 118-119; Young 1994: 25). در رابطه با اندود سفید و قرمز بر روی کف و دیوارهای اتاق‌های سه‌گانه در تیلّه هویوک که بلیکاک آن‌ها را فاقد پیشینه در بناهای مادی می‌داند، باید گفت که غیر از باباجان که در بالا ذکر شد، در دژ اولوغ تپه ترکمنستان نیز استفاده از اندود قرمز و سفید به‌طور هم‌زمان در نمای بیرونی دژ قابل‌مشاهده است (Boucharlat *et al* 2005: 480-484; Lecomte 2005: 172-178). همچنین تالار ستون‌دار تیلّه هویوک نیز از نوع تالارهای باریک و طولانی با دو ردیف ستون است که بیشترین شباهت را با تالارهای ستون‌دار حسنلو، زیویه و قالایچی دارد نه تالارهای ستون‌دار بزرگ دورهٔ هخامنشی.

غیر از شباهت‌های مذکور در جزئیات و آرایه‌های معماری بین بنای طبقهٔ ۱۰ تیلّه هویوک و بناهای عصر آهن متأخر غرب ایران، شباهت کلان پلان مجموعه نیز شایان توجه است. این مجموعه را نمی‌توان با بناهای شناخته‌شدهٔ هخامنشی مقایسه نمود اما همان‌طور که خود بلیکاک نیز در کتابش ذکر کرده (210, fig. 8.39) شباهت‌هایی کلی بین پلان آن با پلان محوطه‌هایی چون نوشی‌جان تپه ملایر، بنای مادی گودین تپه، حسنلو IVb و همچنین لایهٔ دوم باباجان لرستان به چشم می‌خورد (تصویر ۱۰).

سومین نکته‌ای که باید در بحث تاریخ‌گذاری بنای طبقهٔ ۱۰ تیلّه هویوک بدان اشاره کنیم، به دست آمدن و کشف چند شیء وارداتی است که برخلاف سفال‌های اصلی محوطه تا حدودی قابل تاریخ‌گذاری هستند. از جملهٔ این اشیاء ظروف سیاه برّاق خاص منطقهٔ اژه است که در قرن ششم ق.م ساخته می‌شده‌اند و در اتاق‌های مجموعه به‌جا مانده‌اند. همچنین یک قطعه ظرف مرمرنما (مخطط) لیدیه‌ای که احتمالاً مربوط به اواخر قرن هفتم تا اوایل قرن ششم ق.م است نیز در حیاط مجموعه و در بافتی دست‌نخورده (غیرمضطرب) پیدا شده است (Blaylock 2009: 204). می‌بینیم که

اشیاء وارداتی تپّه هویوک در این دوره طبق گزارش خود بلیکاک، متعلق به قرون هفتم و ششم ق.م هستند که با زمان حضور مادها در این منطقه همخوانی دارد. همان‌طور که پیش‌تر نیز گفتیم هستهٔ معماری اصلی و مرکزی محوطه، یعنی اتاق‌های اصلی در طول دوران حیات خود تغییر چندانی پیدا نکرده و چندان مورد نوسازی و بازسازی قرار نگرفته است. به‌عنوان‌مثال سکوهای آتش هیچ‌گاه بازسازی و مرمت نشده و شواهدی از نوسازی کف‌ها یا اندود دیوارها مشاهده نشده است. بسیار جالب‌توجه است که برخلاف دیگر لایه‌های عصر آهنی تپّه هویوک، آثار معماری لایهٔ ۱۰ بسیار تمییز و نو نگه داشته شده و به‌طور مسالمت‌آمیز ترک شده و هیچ‌گونه تخریبی در آن صورت نگرفته است و اشیاء چندانی نیز باقی نمانده است (Ibid: 193). این مسئله به‌خوبی می‌تواند نشان‌دهندهٔ این واقعیت باشد که این لایه مدت‌زمانی طولانی مسکونی نبوده و احتمالاً بعد از دوره‌ای نه‌چندان بلند (یک نسل) متروک شده است. این مدرک با تسلط کوتاه‌مدت مادها بر این منطقه از شمال بین‌النهرین همخوانی داشته و برعکس با سلطهٔ بلندمدت هخامنشیان در بین‌النهرین و آناتولی تناقض دارد. دلیلی وجود ندارد که بنایی چنین بزرگ و وسیع با چنان دقت و ظرافتی در دورهٔ هخامنشی ساخته شده و پس از مدت کوتاهی بدون استفاده رها شود.

در نهایت باید به این نکته اشاره کنیم که سرانجام و شیوهٔ ترک و تخلیه مجموعهٔ تپّه هویوک نیز بسیار یادآور سرنوشت و سرانجام محوطه‌های مادی در ایران است. غالب محوطه‌های مادی در ایران از جمله نوشی‌جان، گودین، موش‌تپه، ازبکی، زاربلاغ و... به‌صورت مسالمت‌آمیز ترک شده‌اند و ساکنان بنا وسایل و اشیاء منقول را به خود برده و برجای ننهاده‌اند و حتی برخی از این بناها از جمله مثال نوشی‌جان (Stronach and Roaf 2007: 171-176)، ازبکی (مجیدزاده ۱۳۸۹: ۲۴۱–۲۴۲)، زاربلاغ (ملکزاده ۱۳۸۲) و واسون کهک (ملکزاده ۱۳۸۳)، با دقت و ظرافت پُر شده و از تخریب آن‌ها جلوگیری شده است. در تپّه هویوک نیز شاهد چنین سرنوشتی هستیم. البته کاوشگران به پُر شدن بناهای این محوطه هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند اما شیوهٔ ترک مسالمت‌آمیز آن جالب‌توجه است. دیوارها در بعضی نقاط حتی تا دو متر نیز سالم باقی مانده و اشیاء منقول به‌طورکلی کم‌یاب هستند. هر چند ما هنوز دلیل ترک آرام و مسالمت‌آمیز مجموعه بناهای مادی غرب ایران را درنیافته‌ایم، اما سرنوشت مجموعهٔ تپّه هویوک می‌تواند نشان‌دهندهٔ رویداد سیاسی مشابهی در اواخر دوره ماد یا اوایل دورهٔ هخامنشی باشد.

مجموع این مدارک و شواهد نشان می‌دهد که لایهٔ ۱۰ تپّه هویوک همچنان به‌عنوان محوطه‌ای مادی قابل‌مطالعه و بررسی است و می‌تواند نشانه‌ای از حضور مؤثر و سازمان‌دهی شدهٔ مادها در این منطقه باشد. این بنا ساختار و پلانی متمایز و مشخص داشته و با هدفی خاص و برنامه‌ریزی قبلی ساخته شده است. شواهد موجود نشان می‌دهد که این مجموعه کارکردی رسمی و اداری داشته و در کنار آن برای زندگی عادی مردم نیز مورداستفاده بوده است و احتمالاً مربوط به حکمرانان مادی منطقه و یا مقامات اداری منسوب از طرف مادها بوده است. البته شواهدی از کارکرد مذهبی بنا نیز وجود دارد که اگر درست باشد، می‌توان این مجموعه را به‌جای بنایی اداری–مسکونی، بنایی مذهبی–مسکونی بخوانیم. درهرصورت، وجود بنایی چنین شکیل با کارکرد اداری یا مذهبی (و یا احتمالاً هر دو) می‌تواند نشان‌دهندهٔ حضور پایدار مادها در مناطق دوردست پادشاهی و همچنین وجود یک نظام اداریِ منسجم مادی باشد. اگر این مدارک باستان‌شناسی را در کنار کتیبه‌های بابلی و همچنین روایات نویسندگان یونانی همچون هرودت، کتسیاس و گزنفون قرار دهیم، می‌توان حضور مادها در مناطق شمالی بین‌النهرین و شرق آسیای صغیر را تا حدودی به اثبات رساند.

نتیجه‌گیری

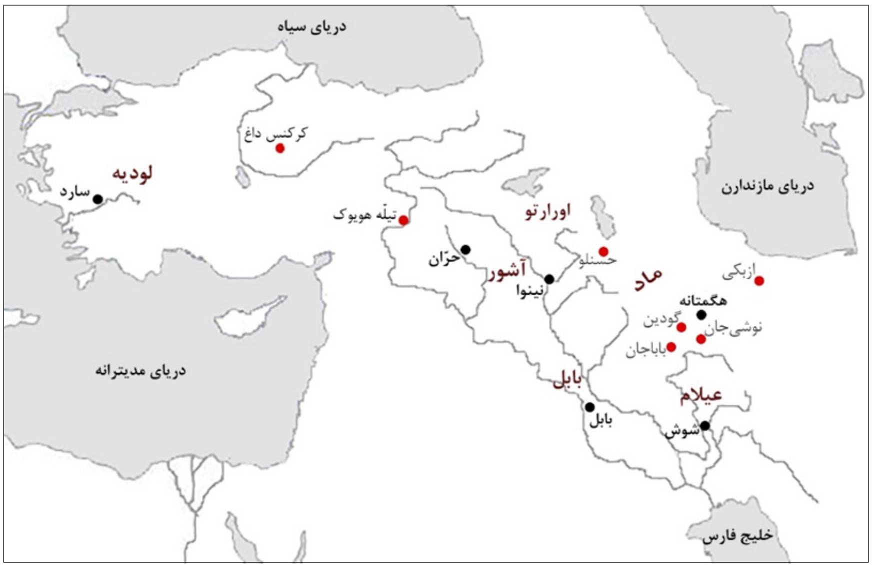
تیلّه هویوک تپه‌ای است با ابعاد متوسط در حاشیه رودخانه فرات در استان آدیامان در جنوب شرق کشور ترکیه که در دهه هشتاد میلادی توسط موسسه باستان‌شناسی بریتانیا مورد کاوش قرار گرفته و در دهه نود طی پروژه احداث سد آتاتورک به زیر آب رفته است. این محوطه دارای لایه‌های فرهنگی مختلفی از عصر مفرغ، آهن، دوران هلنی–رومی و قرون‌وسطی است. آثار عصر آهن محوطه خود به ۱۰ فاز مختلف تقسیم شده است که جدیدترین لایه آن (لایه X) دربردارنده مجموعهٔ بنای خشتی بزرگی است که آشکارا معماری ایرانی دارد. هرچند حفاران تیلّه هویوک پس از انتشار کاوش‌های مقدماتی و نهایی محوطه، آثار لایه ۱۰ عصر آهن و مجموعه بناهای آن را به دوره هخامنشی تاریخ‌گذاری کرده‌اند، اما بوده‌اند پژوهشگرانی چون مایکل روف و جفری سامرز که آن را به دوره ماد منتسب نموده‌اند؛ اما این باستان‌شناسان در مقالاتشان هیچ‌گونه اشاره‌ای به دلایل این تاریخ‌گذاری نداشته و تنها به توصیفات کلی آن اکتفا نموده‌اند. نگارندگان مقاله حاضر با بررسی بارزه‌های معماری بنای لایه ۱۰ عصر آهن تیلّه هویوک معتقدند که این مجموعه بیش از آنکه خصوصیات معماری هخامنشی داشته باشد، حامل ویژگی‌های معماری عصر آهن پایانی غرب ایران یا همان دوره ماد است. گزارش مورخان یونانی چون هرودت و همچنین وجود کتیبه‌های بابلی از جمله کتیبه اَخولخول در منطقه حران، حضور مادها در این منطقه را خاطر نشان ساخته است و محوطه تیلّه هویوک نیز می‌تواند نشانهٔ دیگری بر حضور مادها در شمال بین‌النهرین و شرق آسیای صغیر و گسترش قلمرو پادشاهی ماد به سمت غرب باشد. تالار کوچک ستون‌دار با دو ردیف ستون، وجود پنجره‌های کور، سکوی آتش (آتشدان؟) در فضای بسته، اندود سفید و قرمز بر روی دیوارهای خشتی و شباهت کلی پلان بنای تیلّه هویوک با محوطه‌های عصر آهن پایانی غرب ایران همچون نوشی جان، حسنلو ۴، گودین ۲، باباجان ۲ و دژ مادی ازبکی و همچنین ترک زودهنگام و مسالمت‌آمیز محوطه از جمله دلایلی است که برای تاریخ‌گذاری بنای بزرگ لایه ۱۰ عصر آهن تیلّه به دوره ماد مطرح شد.

منابع

- مجیدزاده، یوسف (۱۳۸۹)، *کاوش‌های محوطه باستانی ازبکی، جلد دوم: هنر و معماری*، تهران: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردش گری استان تهران.
- ملکزاده، مهرداد (۱۳۸۲)، «بنای سنگی زاربلاغ قم، نیایشگاهی (؟) از دورهٔ ماد، گزارش بازدید و بررسی مقدماتی پاییز ۱۳۸۱»، *مجلهٔ باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۱۷، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۳۴، صص. ۶۴–۵۲.
- ملکزاده، مهرداد (۱۳۸۳)، «بنای سنگی واسون کهک، سازهٔ از دورهٔ ماد (؟): گزارش بازدید و بررسی مقدماتی زمستان ۱۳۸۲»، *مجلهٔ باستانشناسی و تاریخ*، سال ۱۸، شمارهٔ ۲، شمارهٔ پیاپی ۳۶، صص. ۵۱–۴۲.
- Blaylock, S. (2009), *Tille Höyük 3.1: The Iron Age: Introduction, Stratification and Architecture*, The British Institute at Ankara, Monograph 41, London.
- Blaylock, S. (2016), *Tille Höyük 3.2: The Iron Age: Pottery, Objects and Conclusions*, The British Institute at Ankara, Monograph 50, London.
- Boucharlat, R. Francfort, H.P. and Lecomte, O. (2005), The citadel of Ulug Depe and the Iron Age archaeological sequence in southern Central Asia, *Iranica Antiqua 40*, pp. 479-514.
- Curtis, J. (2003), The Assyrian Heartland in the Period 612-539 BC, in Giovanni B. Lanfranchi, Michael Roaf and Robert Rollinger (eds.), *Continuity of Empire(?) Assyria, Media, Persia*, S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria, Padova, pp. 157-168.
- Dyson, R. H. (1989), The Iron Age Architecture at Hasanlu: An Essay, *Expedition* 31 (2-3), pp. 107-127.

- French, D. H. (1983), Tille 1981, *IV Kazi Sonuçlari Toplantisi*, pp. 415-418.
- French, D. H. (1984), Excavation at Tille Höyük (1982), *V Kazi Sonuçlari Toplantisi*, pp. 169-170.
- French, D. H. (1984), Tille 1983 (The Year's Work), *Anatolian Studies*, Vol. 34, pp. 4-6.
- French, D. H. (1985a), Tille Höyük 1983, *VI Kazi Sonuçlari Toplantisi*, pp. 245-258.
- French, D. H. (1985b), Tille 1984 (The Year's Work), *Anatolian Studies*, Vol. 35, pp. 5-6.
- French, D. H. (1986a), Tille 1984, *VII Kazi Sonuçlari Toplantisi*, pp. 211-215.
- French, D. H. (1986a), Tille 1985 (The Year's Work), *Anatolian Studies*, Vol. 36, pp. 5-6.
- French, D. H. (1986b), Tille, *VIII Kazi Sonuçlari Toplantisi*, Ankara, pp. 205-212.
- French, D. H. (1988), Tille 1987 (The Year's Work), *Anatolian Studies 38*, pp. 6-8.
- French, D. H. (1989), Tille 1990, *XIII Kazi Sonuçlari Toplantisi*, pp. 337-352.
- French, D. H. (1991), Tille Höyük 1989, *XII Kazi Sonuçlari Toplantisi*, pp. 311-323.
- French, D. H., J. Moore & H.F. Russel, (1982), Excavations at Tille 1979-1982: An Interim Report, *Anatolian Studies*, Vol. 32, pp. 161-187.
- Goff Meade, C. (1970), Excavations at Baba Jan, 1968, *IRAN VIII*, pp.141-156.
- Goff Meade, C. (1977), Excavations at Baba Jan: The Architecture of the East Mound, Levels II and III, *Iran XV*, pp. 103-140.
- Lecomte, O. (2005), The Iron Age of Northern Hyrcania, *Iranica Antiqua, vol. XL*, pp. 261-278.
- Liverani. M. (2003), The Rise and Fall of Media, in Giovanni B. Lanfranchi, Michael Roaf and Robert Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria, Padova. pp. 1-12.
- Makinson, M. (1999), La culture matérielle du moyen Euphrate au premier millennaire avant J.-C., in del Olmo Lete & Montero Fenellos (eds.), *Archaeology of the Upper Syrian Eupharates: The Tshrin Dam Area, Barcelona 1998*, Barcelona, pp. 363-391.
- Moore, J. (1993), *Tille Höyük 1: The Medieval Period*, The British Institute at Ankara, Monograph 14, London.
- Roaf, M. (1990), *Cultural Atlas of Mesopotamia and Ancient Near East*, Oxford.
- Roaf, M. (1995), Media and Mesopotamia: history and architecture, in J. Curtis (ed.), *Later Mesopotamia and Iran: Tribes and Empires 1600-539 B.C.*, London, 54-66.
- Rollinger, Robert. (2003a), The Western Expansion of the Median Empire: a Re-Examination, in Giovanni B. Lanfranchi, Michael Roaf and Robert Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria, Padova, pp. 289-319.
- Rollinger, Robert. (2003b), Kerkenes Dağ and the Median Empire, in Giovanni B. Lanfranchi, Michael Roaf and Robert Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria, Padova, pp. 321-326.
- Sancisi-Weerdenburg H. (1988), Was there ever a Median Empire, in Sancisi-Weerdenburg, A.T. Kuhrt (eds.), *Methods and Theory, Proceeding of the London 1985 Achaemenid History Workshop (Achaemenid History III)*, Istanbul, 197-212.
- Schaudig, H. (2001), *Die Inschriften Nabonids von Babylon und Kyros, des Großen samt den in ihrem Umfelt entstandenen Tendenzschriften. Textausgabe und Grammatik* (Alter Orient und Alter Testament 256), Münster.
- Stronach, D. and Roaf, M. (2007), *NUSH-I JAN I, The Major Buildings of the Median Settlement*, The British Institute of Persian Studies, London.

- Summers, G. D. (1993), *Tille Höyük 4: The Late Bronze Age and The Iron Age Transition*, The British Institute at Ankara, Monograph 15, London.
- Summers, G. D. (1997), The Identification of the Iron Age City on Kerkenes Dağ in Central Anatolia, *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 56, No. 2, pp. 81-94.
- Summers, G. D. (1998), Tille Höyük, Control of an [sic] Euphrates Crossing, in H. Erkanal, V. Donbaz & A. Ugoruglu (eds.), *XXXIVéme Rencontre Assyriologique Internationale/XXXIV, Istanbul,* Ankara, pp. 399-406.
- Summers, G. D. (2000a), The Median Empire Reconsidered: A View from Kerkenes Dağ, *Anatolian Studies*, Vol. 50, pp. 55-73.
- Summers, G. D. (2000b), Media, Medes, in P. Bienkowski & A. Millard (eds.), *British Museum Dictionary of the Ancient Near East*, pp. 192.
- Tuplin, C. (2003), Xenophon in Media, in Giovanni B. Lanfranchi, Michael Roaf and Robert Rollinger (eds.), *Continuity of Empire (?) Assyria, Media, Persia*, S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria, Padova, pp. 351-389.
- Young, T. C. (1994), Architectural Developments in Iron Age Western Iran, *Bulletin of the Canadian Society for Mesopotamian Studies 27*, pp. 25-32.



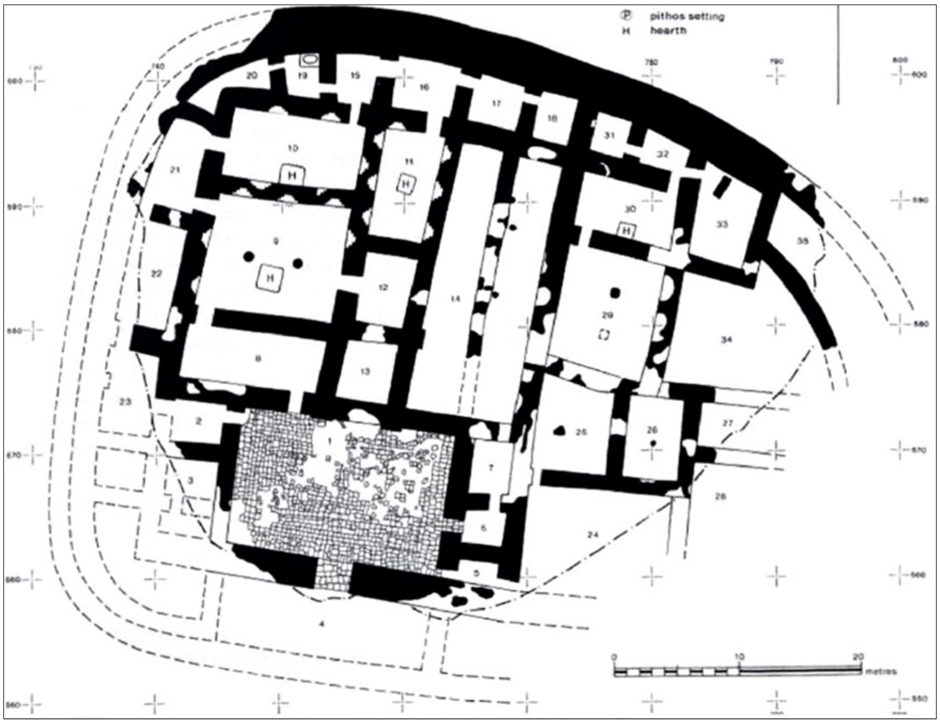
تصویر ۱: موقعیت تیلّه هویوک و دیگر محوطه‌ها و جای‌نام‌هایی که در مقاله مورداشاره قرار گرفته‌اند.



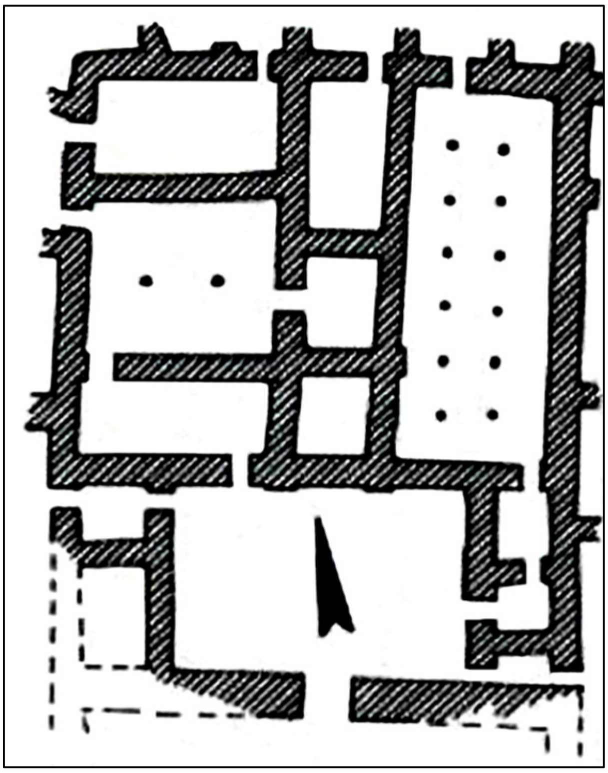
تصویر ۲: تصویر هوایی از تیلّه هویوک و آثار عصر آهن آن در کنار رودخانه فرات و خانه‌های روستایی (Blaylock 2009: II)



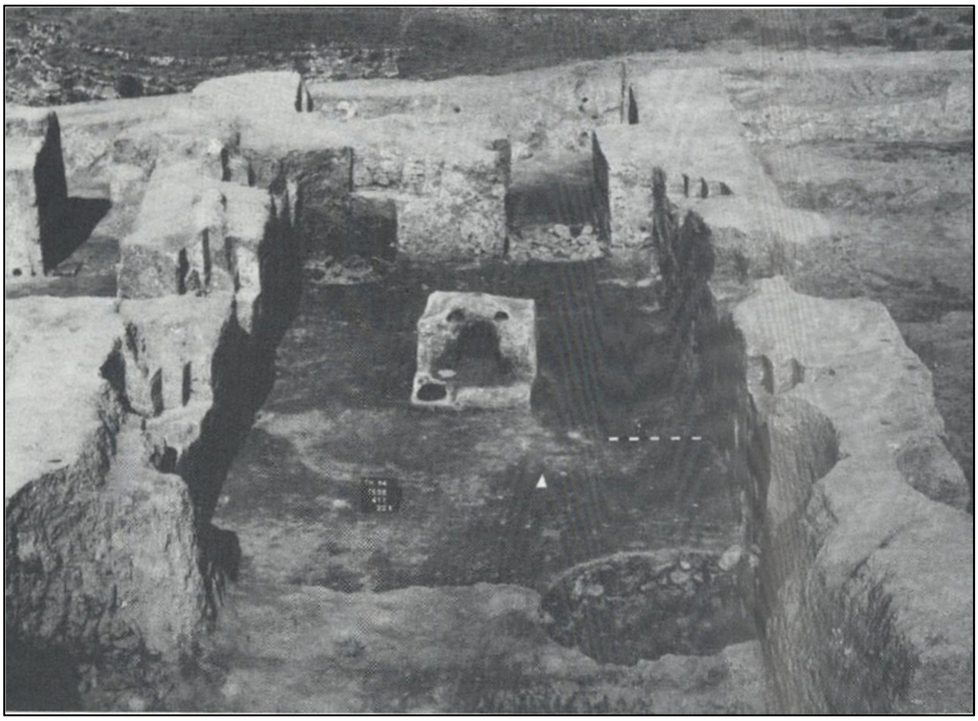
تصویر ۳: پلان نهایی لایه ۱۰ عصر آهن تیلّه هویوک پیش از انجام تغییرات در تالار ستون‌دار
(Blaylock 2009: fig. 8.7)



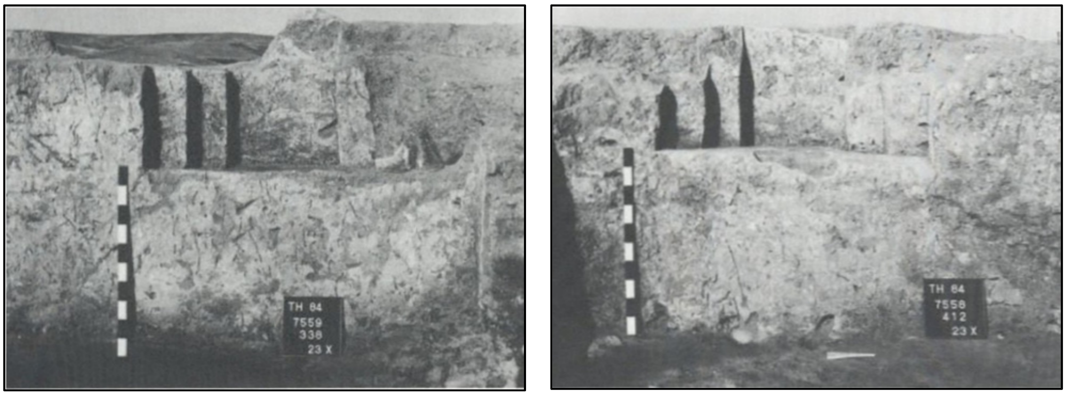
تصویر ۴: پلان نهایی لایه ۱۰ عصر آهن تیلّه هویوک پس از انجام تغییرات در تالار ستون‌دار
(Blaylock 2009: fig. 8.13)



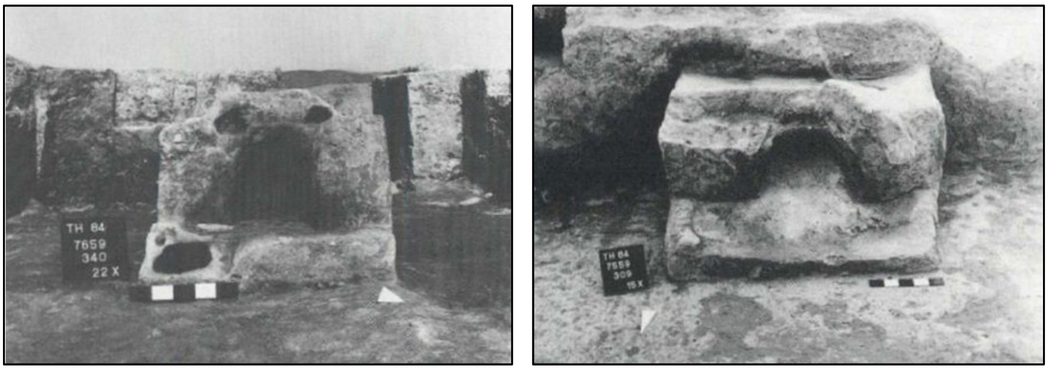
تصویر ۵: هسته اصلی مجموعه بنای لایه ۱۰ عصر آهن تپّه



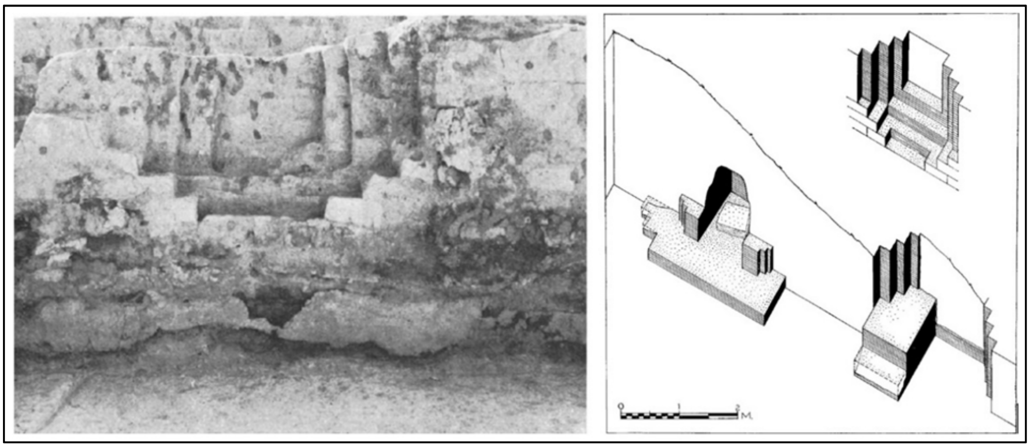
تصویر ۶: نمایی از اتاق شماره ۱۱ به همراه پنجره‌های کور و سکوی آتش (آتشدان؟) وسط آن
(Blaylock 2009: fig. 8.24)



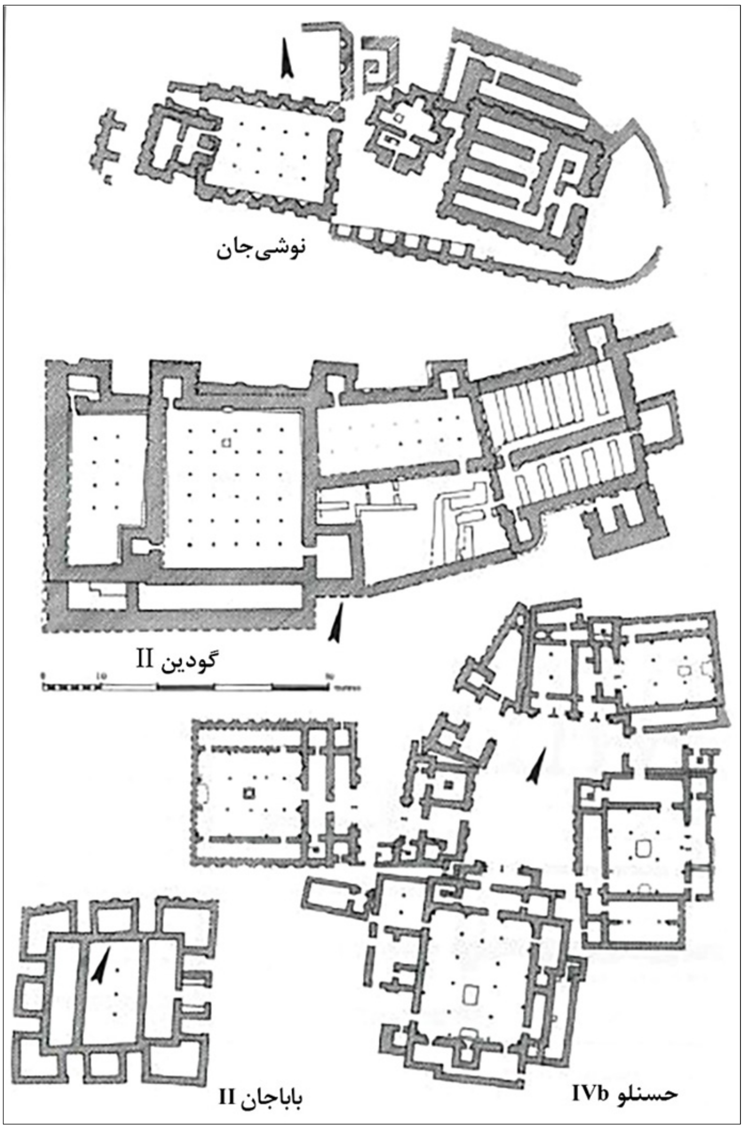
تصویر ۷: نیش‌های سه‌پله‌ای (پنجره‌های کور) تیلّه؛ اتاق شماره ۱۱ (Blaylock 2009: fig. 8.26; 8.27)



تصویر ۸: جایگاه آتش (آتشدان؟) اتاق‌های ۱۰ (راست) و ۱۱ (چپ) (Blaylock 2009: fig. 8.29; 8.30)



تصویر ۹: اتاق منقوش باباجان لرستان با پنجره کور و جایگاه آتش (Goff 1970: fig. 3)



تصویر ۱۰: محوطه‌های مادی غرب ایران با پلان قابل‌مقایسه با تیلّه هویوک

مطالعه ویژگی‌های معماری و الگوی فضایی ساختارهای محوطه جلال‌آباد نرماشیر، کرمان

سارا سقائی[1]

چکیده

محوطه جلال‌آباد، محوطه‌ای شامل ارگ جلال‌آباد، محوطه استقراری اطراف ارگ، گورستان، بخش صنعتی، بناهای چهاردران، قلعه دختر و زیارتگاه حاج‌خلیفه در هشت کیلومتری غرب شهر کهن نرماشیر در استان کرمان است. شواهد ساختارهای معماری این مجموعه در حدود ۲۰ هکتار و شواهد سفالی در حدود ۸۰ هکتار گسترش دارد. پرسش‌ها این است که استقرار در بخش‌های مختلف محوطه جلال‌آباد چه بازه‌های زمانی را در بر می‌گیرد و توزیع فضایی ساختارهای معماری چگونه است؟ ویژگی‌های معماری در محوطه جلال‌آباد تحت تأثیر چه عواملی بوده است؟ داده‌های پژوهش به روش‌های میدانی و اسنادی گردآوری شده و روش پژوهش توصیفی ـ تحلیلی است. مصالح معماری و شواهد سفالی محوطه جلال‌آباد تداوم استقرار از دوره ساسانی تا اواخر دوره تیموری را نشان می‌دهد. بر اساس سفال‌های سطحی، سده‌های میانی شامل دوره حکومتی سلجوقیان و قراختائیان کرمان، ایلخانی، آل‌مظفر و تیموری مهم‌ترین بازه استقراری محوطه محسوب می‌شود. ارگ جلال‌آباد قلعه‌ای نظامی و حاکم‌نشین در میان روستا یا شهری از دوره صدر اسلام بوده است و با توجه به تراکم افزوده‌ها به‌احتمال در دوره متأخرتری به‌عنوان ارگ مسکونی از سوی ساکنان استقرار پیرامونی مورد استفاده قرار گرفته است. قلعه دختر نیز دارای خشت‌هایی بزرگ از دوره ساسانی و صدر اسلام است و با در نظر گرفتن موقعیت قرارگیری ساختارهای چهاردران در مجاورت آن، علاوه بر کارکرد نظامی و دفاعی، کارکرد آیینی نیز می‌توان برای آن در نظر گرفت. هر چه از قلعه دختر و چهاردران به سمت شرق پیش می‌رود، از شواهد سفالی کاسته شده و شواهدی چون جوش‌کوره افزایش می‌یابد که می‌تواند نشانگر وجود منطقه صنعتی باشد. همچنین در بیش از یک کیلومتری شرق قلعه جلال‌آباد، پس از توقف پراکنش سفالی، پراکندگی سفالی با تنوع و گاهنگاری مشابه قلعه جلال‌آباد دوباره به چشم می‌خورد. به‌احتمال این پراکندگی سفال متعلق به استقرار اقماری کوچکی هم‌زمان با ارگ جلال‌آباد بوده است.

واژگان کلیدی: نرماشیر، قلعه جلال‌آباد، سده‌های میانی اسلام، چهاردران

۱. استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه جیرفت sara.saghaee@ujiroft.ac.ir

مقدمه

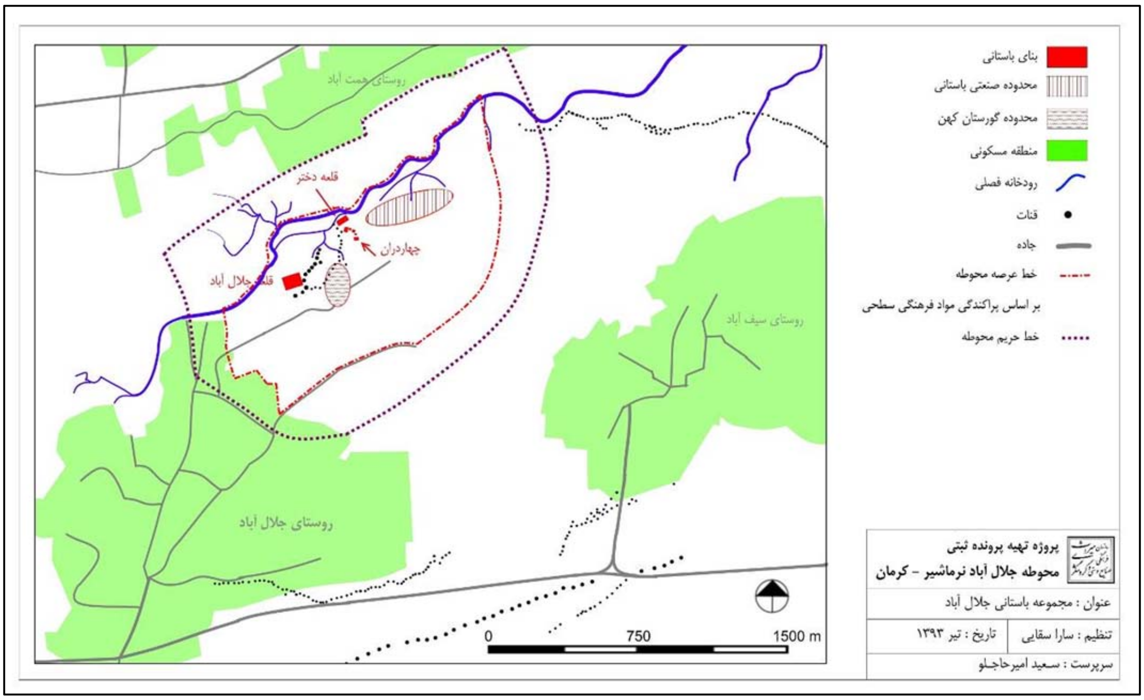
در منابع جغرافیای تاریخی از سده سوم هجری نرماشیر یکی از شهرهای اصلی کرمان محسوب می‌شد (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۵۰). در سده چهارم از نرماشیر به‌عنوان یکی از ولایات پنج‌گانه کرمان، شهری بزرگ و خرّم و پرجمعیت و محلی برای حضور بازرگانان (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۸۱؛ حدودالعالم، ۱۳۸۳: ۱۴۳) یاد شده است. طبق تاریخ، نرماشیر پس از ویرانی در پی حملات غُزها در سال ۵۷۶ هـ ق، بازسازی شده است (خبیصی، ۱۳۴۳: ۲۴ و ۱۳۳–۱۳۷) و در نهایت افغان‌ها در پایان دوره صفوی این شهر را ویران کردند (مستوفی، ۱۳۴۸: ۹۳). در منابع قاجاری از نرماشیر با عنوان ناحیه و بلوک و نه با عنوان شهر نام برده شده است (غفاری کاشانی، ۱۴۰۴: ۴۴۲؛ شیروانی، ۱۳۸۹: ۶۰۳؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۴۷۲). علاوه بر اهمیت اقتصادی و رونق آن در دوره اسلامی، نرماشیر بر سر راه ارتباطی مرکز فلات ایران به شرق و جنوب‌شرق و سواحل دریای عمان قرار داشته است و از منزلگاه‌های مسیر سیستان ـ مکه بوده است (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۸۱). با توجه به شواهد تاریخی و باستان‌شناسی، نرماشیر در اواخر دوره تیموری از رونق افتاد و در دوره صفوی سکونتی کم‌شمار داشت و در نهایت ترک شد (سقائی و همکاران، ۱۳۹۷: ۵۶). اهمیت دشت نرماشیر در دوره اسلامی موجب شکل‌گیری استقرارهای متعددی در اطراف شهر قدیم نرماشیر شد که موقعیت قرارگیری، ویژگی‌های فضایی و امکانات تدافعی آن‌ها درخور توجه است (ر.ک. سقایی و امیرحاجلو، ۱۳۹۵). یکی از سکونتگاه‌هایی که در پیرامون شهر قدیم نرماشیر شکل گرفت، محوطه جلال‌آباد است. محوطه جلال‌آباد با مرکزیت قلعه یا ارگ جلال‌آباد از بزرگ‌ترین محوطه‌های باستانی شهرستان و دشت نرماشیر در جنوب شرق استان کرمان است. این محوطه در فاصله هشت کیلومتری شهر قدیم نرماشیر (چُغوک‌آباد) قرار گرفته است. هدف از این پژوهش، شناسایی و معرفی ویژگی‌های فضایی و معماری و پیشنهاد گاهنگاری بخش‌های مختلف محوطه جلال‌آباد است. به این منظور، پس از گردآوری داده‌ها از طریق فعالیت میدانی[۱] و مطالعه اسنادی، پژوهش حاضر به روش توصیفی ـ تحلیلی و بر اساس استدلال استقرایی نگارش یافت. اهمیت این پژوهش در تبیین نقش و جایگاه محوطه جلال‌آباد در تحولات فرهنگی جنوب شرق کرمان و جنوب شرق ایران است.

الف- پیشینه پژوهش

تاکنون درباره محوطه جلال‌آباد دو فعالیت میدانی به انجام رسیده است. ابتدا در فصل دوم بررسی باستان‌شناسی شهرستان بم در سال ۱۳۸۷، گزارش کوتاهی از این محوطه ارائه شد (زارع، ۱۳۸۷) و سپس در سال ۱۳۹۳ در طرح تدوین پرونده ثبتی آثار شاخص شهرستان نرماشیر، آثار این محوطه نیز مستندنگاری و پرونده ثبتی آن به میراث فرهنگی ارائه شد (امیرحاجلو، ۱۳۹۳). درباره آثار شهرستان نرماشیر دو پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان‌های «بررسی روشمند باستان‌شناسی محوطه‌ها و آثار دوران اسلامی شهرستان نرماشیر کرمان» (مقبلی قرایی، ۱۳۹۴) و «بررسی باستان-شناختی سفال دوران اسلامی نرماشیر با تکیه بر شهر قدیم نرماشیر (چغوک‌آباد)» (امیرانی‌پور، ۱۳۹۵) نیز در دانشگاه جیرفت به انجام رسیده است.

---

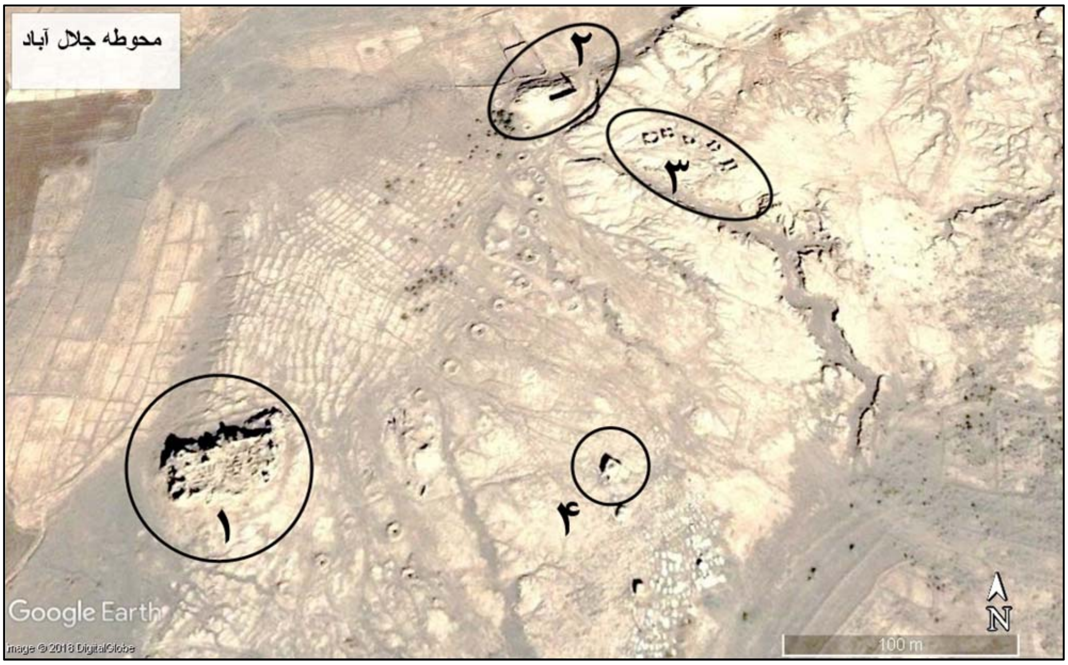
۱. نگارنده از اعضای طرح «تدوین پرونده ثبتی آثار شهرستان نرماشیر» به سرپرستی سعید امیرحاجلو بوده است که در سال ۱۳۹۳ و پیرو قرارداد شماره ۹۳۲/۱۳۷/۲۷۳۶ با اداره کل میراث فرهنگی استان کرمان به انجام رسیده است. داده‌های اولیه پژوهش حاضر حاصل این طرح است.



شکل ۱: کروکی محوطه جلال‌آباد و جانمایی بخش‌های مختلف آن (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۴۰).

ب- موقعیت مکانی محوطه جلال‌آباد

محوطه جلال‌آباد به مرکزیت ارگ جلال‌آباد در ۵۰۰ متری شمال‌شرق روستایی به همین نام در دهستان مومن‌آباد از بخش روداب شهرستان نرماشیر استان کرمان قرار دارد. این محوطه حدود هشت کیلومتر با شهر کهن نرماشیر (استقرار اصلی منطقه نرماشیر تا دوره صفوی) فاصله دارد و در کنار رودخانه فصلی جمالی گسترش یافته است. عرصه پیشنهادی برای این محوطه از طول شرقی ″۱۳ ´۳۴ °۵۸ تا ″۱۰ ´۳۵ °۵۸ و عرض شمالی ″۳۷ ´۵۴ °۲۸ تا ″۲۵ ´۵۵ °۲۸ برآورد شده است (ر.ک. امیرحاجلو، ۱۳۹۳). محوطه جلال‌آباد امروزه خارج از بافت مسکونی روستا قرار دارد. نخلستان‌های اطراف محوطه در جهت شمال، غرب و شرق، به ترتیب ۶۰۰، ۱۷۰۰ و ۲۰۰۰ متر از محدوده ارگ فاصله دارند. حدفاصل این نخلستان‌ها و ارگ را زمین‌های بایری فراگرفته است که آثار شخم و کرت‌بندی کشاورزی گذشته را نشان می‌دهد. ساختارهای محوطه جلال‌آباد حداقل حدود ۲۰ هکتار و با توجه به وجود پراکنش سفال در حدود ۱/۵ کیلومتری شرق ارگ، حریم محوطه گستره‌ای در حدود ۸۰ هکتار را شامل می‌شود. محوطه جلال‌آباد، مجموعه‌ای شامل ارگ جلال‌آباد، محوطه استقراری پیرامون ارگ، گورستان، بخش صنعتی، بناهای چهاردران، قلعه دختر و زیارتگاه حاج‌خلیفه است (شکل ۱) (تصویر ۱). منابع آبی در دسترس محوطه رودخانه فصلی جمالی در شمال و یک رشته قنات است که از فاصله ۶۰ متری شرق ارگ جلال‌آباد عبور می‌کند و با گذر از شمال‌شرقی ارگ به سمت قلعه دختر و چهاردران می‌رود. در ادامه هر یک از بخش‌های محوطه معرفی می‌شود.



تصویر ۱: ساختارهای محوطه جلال‌آباد (Google Earth, 2003)؛۱- ارگ جلال‌آباد، ۲- قلعه دختر، ۳- چهاردران، ۴- زیارتگاه حاج‌خلیفه.

ج- ساختار فضایی و عناصر معماری به‌جای مانده در محوطه جلال‌آباد

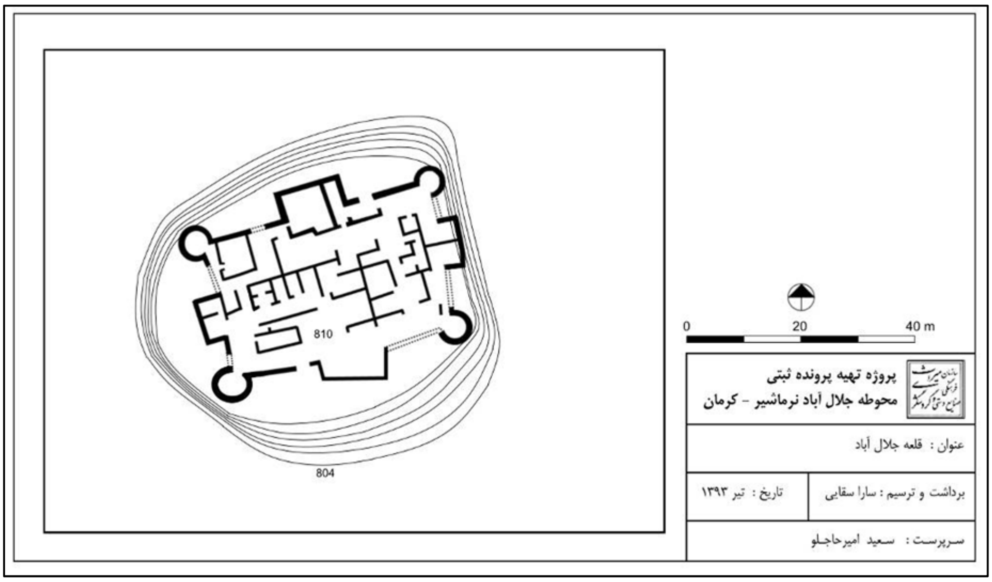
۱) ارگ جلال‌آباد و محوطه استقراری پیرامون آن

بنای ارگ که در میان مردم منطقه به قلعه جلال‌آباد شهرت دارد، روی تپه طبیعی و رسوبی در غرب محوطه و در موقعیت طول ″۳۳ ′۳۴ °۵۸ و عرض ″۵۸/۷ ′۵۴ °۲۸ قرار گرفته است. نقشه کلی ارگ، مستطیل‌شکل است، اما دیوارها به تبعیت از فرم تپه، به‌صورت نامنظم شکل گرفته‌اند (شکل ۲). کمترین ارتفاع تپه از زمین‌های اطراف، چهار متر و بیشترین ارتفاع آن هفت متر است. حصار خشتی قلعه قطور و مرتفع بوده است. ورودی قلعه در قسمت شمالی آن با ۸/۲۰ متر بلندی، بیشترین ارتفاعِ باقیمانده را داراست. خشت‌های حصار ابعاد ۱۰×۳۸×۳۸ سانتیمتر دارند که احتمال تعلق آن‌ها به صدر اسلام را تقویت می‌کند. در نمای بیرونی حصار روزنه‌های دیدبانی و ترکش‌های پیکان شکلی تعبیه شده است. چنین تیرکش‌هایی سنتی رایج در معماری دفاعی منطقه نرماشیر ازجمله قلعه شاه‌نشین چغوک‌آباد، قلعه شمس‌آباد و قلعه جمالی (مقبلی قرایی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۰) بوده است. حصار ارگ با چهار برج در چهارگوشه تقویت شده است و مابین هر دو برج، فضاهای پیش‌آمده‌ای ساخته شده است. این فضاها ساختارهای اتاق و تالار درون حصار هستند که به فراخور شکل تپه و برای استفاده کامل از سطح آن شکل گرفته‌اند و ابعاد و سیمای یکسان ندارند. ارگ تقریباً مستطیلی ۴۵ در ۲۵ مترمربع را شامل می‌شود. ورودی مرتفع و عظیم ارگ در حصار شمالی و حدفاصل بیرون‌زدگی مرکزی این حصار و برج گوشه شمال شرقی قرار دارد. امروزه فضای جلوی ورودی با آوار دیوارها و سقف و کف مخدوش شده است و به‌صورت سطحی شیب‌دار دسترسی به داخل ارگ را فراهم می‌کند.

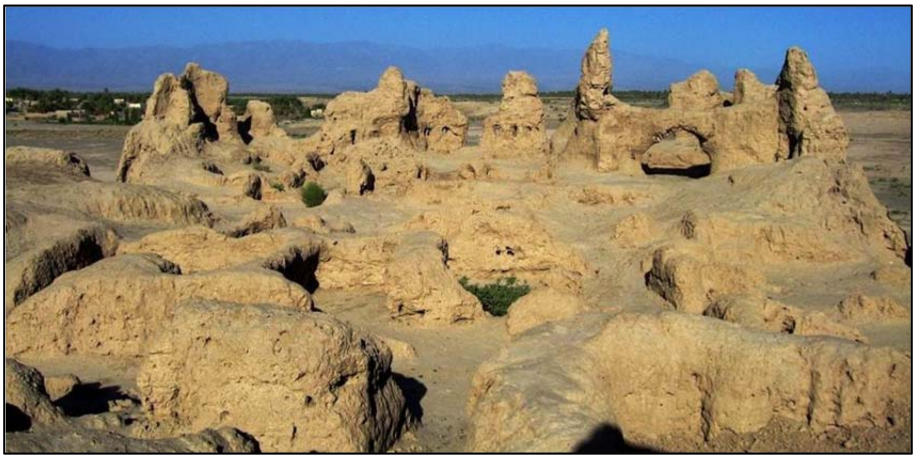
بلافاصله پس از ورودی، اتاقی مستطیل‌شکل قرار دارد که در دو سوی آن دو درگاه برای ورود به داخل ارگ در نظر گرفته شده است. به‌احتمال، کارکرد این فضا حراست و نگهبانی بوده است. با گذر از این اتاق و ورود به محوطه ارگ، حجم انبوهی از دیوارها، طاق‌ها، جرزها و آوارها در فضای داخل ارگ به چشم می‌خورد. این حجم بالای آوار به دلیل استفاده از مصالح چینه و خشت و ملات کاهگل و فرسایش بیشتر آن‌ها نسبت به حصار اصلی ارگ است. خشت‌های به

کار رفته در ساخت‌وسازهای درونی ۶×۲۴×۲۴ سانتیمتر هستند و از این حیث، با خشت‌های حصار اصلی تفاوت دارند که این امر نشانگر بازسازی‌های ارگ در چند دوره می‌تواند باشد. حجم آوارها در برخی اتاق‌های قلعه به حدّی است که تا سکنج‌های زیر طاق یا پاکار قوس‌ها (حدود دو متر) را پوشانده و از چگونگی تزیین دیوارها، وجود طاقچه، بخاری دیواری و دیگر عناصر معماری در آن‌ها، قبل از کاوش، اطلاعاتی به دست نمی‌دهد. ساختارهای درونی ارگ، تراکم بالایی دارند و عدم وجود حیاط مرکزی یا فضاهایی باز و وسیع مشهود است؛ چنان‌که تقریباً در تمامی سطح فوقانی تپه، ساختارهای معماری وجود دارد و فضاهای تردد و عمومی داخل ارگ به چند راهرو یا فضای کوچک محدود می‌شود (تصویر ۲).

پیرامون قلعه مرکزی یا ارگ جلال‌آباد را تا شعاع حدود ۵۰۰ متری، آوار ساختارهای معماری فراگرفته است. شدت تخریب و نیز تغییرات ناشی از کشاورزی در سال‌های گذشته، در اغلب موارد به حدی است که بدون پیگردی و خواناسازی امکان مستندنگاری و ارائه الگوی ساخت‌وسازها وجود ندارد. ولی آنچه مشخص است، اینکه اطراف بنای ارگ مجموعه‌ای از ساختارهای معماری و استقراری وجود داشته است و به‌احتمال وجود روستا یا شهری در اطراف قلعه جلال‌آباد، در این پژوهش با عنوان ارگ از آن یاد شده است.



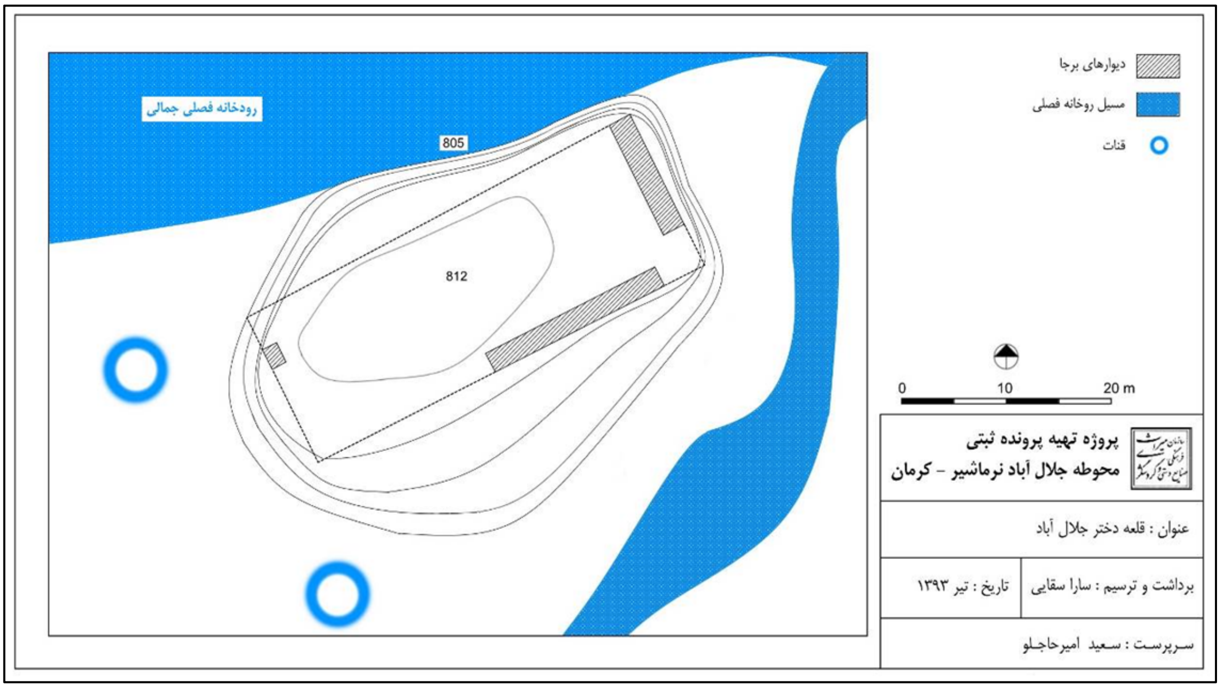
شکل ۲: پلان ارگ جلال‌آباد (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۲۳).



تصویر ۲: ساختارهای متراکم درون ارگ جلال‌آباد؛ دید از شرق (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۲۵).

۲) قلعه دختر جلال‌آباد

بنای قلعه دختر، بنایی خشتی با نقشه مستطیل‌شکل بر محور شمال شرقی ـ جنوب غربی است که در موقعیت طول شرقی ″۳۸ ´۳۴ °۵۸ و عرض شمالی ″۰۶ ´۵۵ °۲۸ و ارتفاع ۸۱۶ متر از سطح آب‌های آزاد قرار دارد. این قلعه در فاصله ۲۵۰ متری شمال شرق ارگ جلال‌آباد قرار گرفته است. قلعه دختر بر فراز تپه‌ای رسوبی و طبیعی ایجاد شده و مسیل بزرگی از حاشیه شمالی آن می‌گذرد. ارتفاع تپه‌ای که قلعه دختر روی آن بنا شده نسبت به زمین‌های جنوبی آن به‌طور متوسط سه متر و نسبت به بستر مسیل شمالی آن در حدود شش متر است. امروزه از این بنا تنها دیوار شرقی به طول نُه متر و نیمی از دیوار جنوبی به طول ۱۷ متر و بخش کوچکی از دیوار در گوشه شمال غربی برجای مانده (شکل ۳) و فضای داخلی آن کاملاً تخریب و تسطیح شده است. بیشترین ارتفاع باقی‌مانده از این دیوارها شش متر است و در نمای آن روزنه‌های دیده‌بانی در دو ردیف وجود دارد که یکی در میانه ارتفاع دیوار و دیگری در قسمت فوقانی دیوار تعبیه شده است. این دیوار همانند حصار ارگ با خشت‌هایی به ابعاد ۱۰×۳۸×۳۸ سانتیمتر بنا شده که ابعاد رایج در خشت‌های صدر اسلام بوده است. با توجه به نام این بنا و ابعاد خشت‌های به کار رفته در آن به نظر می‌رسد بنایی از اواخر دوران ساسانی یا صدر اسلام بوده است.

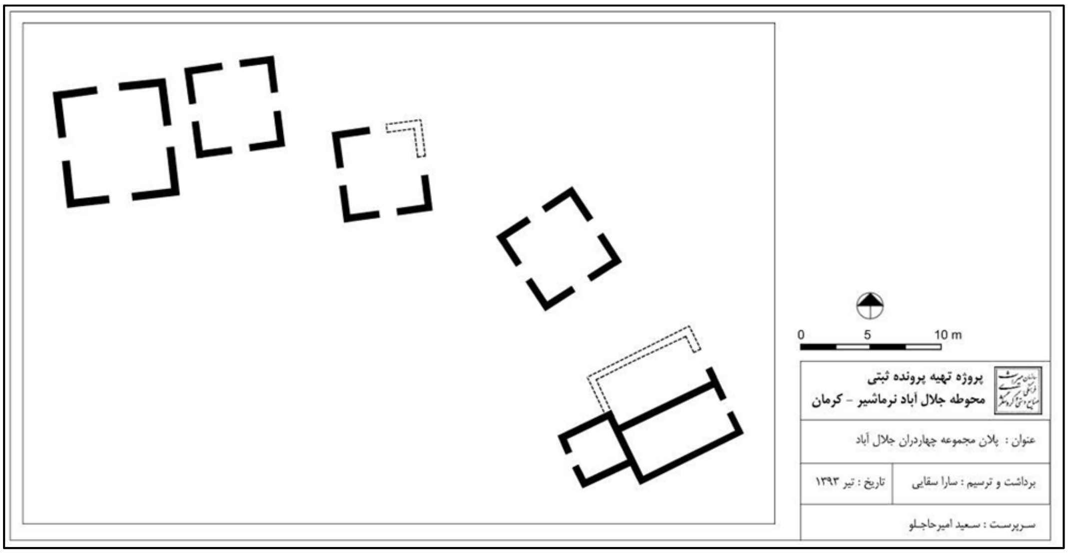


شکل ۳: پلان قلعه دختر جلال‌آباد (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۳۰).

۳) چهاردران جلال‌آباد

در فاصله ۵۵ متری جنوب غرب قلعه دختر، مجموعه‌ای از چهار بنا با پلان مربع و یک بنا با پلان ترکیبی مستطیل و مربع به‌صورت پی‌درپی برجای مانده که به چهاردران معروف است؛ زیرا هر پنج بنا دارای نقشه‌ای مربع‌شکل هستند که چهار درگاه ورودی در چهار ضلع آن‌ها وجود دارد (شکل ۴). این پنج بنا در موقعیت طول شرقی ″۴۰ ´۳۴ °۵۸ تا ″۴۲ ´۳۴ °۵۸ و عرض شمالی ″۰۴ ´۵۵ °۲۸ تا ″۰۵ ´۵۵ °۲۸ قرار دارند. با توجه به نقشه و ابعاد این بناها و نزدیکی به گورستان کهن و جدید جلال‌آباد به نظر می‌رسد هر پنج بنا مقبره بوده‌اند. ابعاد غربی‌ترین بنا ۸×۸ متر، سه بنای میانی

۶×۶ متر، بنای گوشه جنوب شرقی ۸×۵ متر و بنای چسبیده به آن ۵×۵ متر است. از این پنج بنا، جرزهایی در گوشه‌ها، سکنج‌های زیرطاق، ورودی‌ها و دیوارهایی به ارتفاع متوسط سه متر باقی‌مانده است. هر پنج بنا، با خشت‌هایی به ابعاد ۴×۲۳×۲۳ سانتیمتر و ملات کاهگل ساخته شده‌اند. در برخی از این بناها، حفاری‌های غیرمجاز صورت گرفته است.

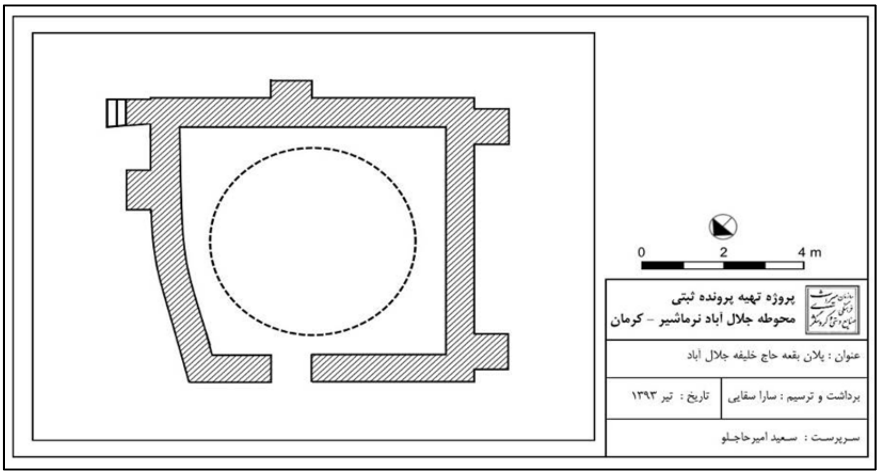


شکل ۴: پلان چهاردران جلال‌آباد (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۳۳).

۴) زیارتگاه حاج‌خلیفه و گورستان جلال‌آباد

در فاصله ۱۸۰ متری جنوب غربی چهاردران و ۱۶۰ متری جنوب شرق ارگ جلال‌آباد، زیارتگاهی با پلان گنبددار در موقعیت طول شرقی ″۳۹/۵ ′۳۴ °۵۸ و عرض شمالی ″۵۸/۶ ′۵۴ °۲۸ و ارتفاع ۸۲۳ متر از سطح آب‌های آزاد قرار دارد که به حاج‌خلیفه یا «خواجه خلیفه» (زارع، ۱۳۸۷: ۴۳۵) معروف است. این بنای خشتی، دارای نقشه‌ای ذوزنقه‌ای شکل است که طول ضلع بلندتر آن هشت و سه ضلع دیگر هفت متر است و گنبدی با خیز کم روی آن را پوشانده است. نمای بیرونی آن فاقد هرگونه تزیین است و با لایه‌ای از اندود کاهگل پوشانده شده است و پشت‌بندهایی شیب‌دار دیوارهای جنوب شرقی، جنوب غربی و شمال شرقی را تقویت می‌کنند. بدین ترتیب که در وسط دیوار شمال شرقی یک پشت‌بند، در دو گوشه دیوار جنوب غربی دو پشت‌بند و در وسط دیوار جنوب شرقی یک پشت‌بند ساخته شده است. همچنین پلکانی خشتی در گوشه شمال شرقی بنا برای دسترسی به بام ساخته شده است. ورودی آرامگاه در وسط ضلع جنوب غربی آن قرار دارد.

در اطراف زیارتگاه حاج‌خلیفه گورستان جلال‌آباد شکل گرفته است. گورستان جدید در قسمت جنوبی و گورستان کهن در شمال و غرب آن گسترش یافته است (تصویر ۳). گورهای گورستان کهن با حلقه‌ای بیضی از آجر که با قطعات آجر و سنگ پُر شده، جانمایی شده است. قطرهای اصلی بیضی‌های آجری حدود ۵۰ و ۷۰ سانتیمتر، ارتفاع حلقه‌ها حدود ۳۰ سانتیمتر و ضخامت آجر حدود سه سانتیمتر است. در گورستان جدید نیز از چیدمان آجرهای مربع‌شکل برای جانمایی برخی از گورها استفاده شده است (تصویر ۳).



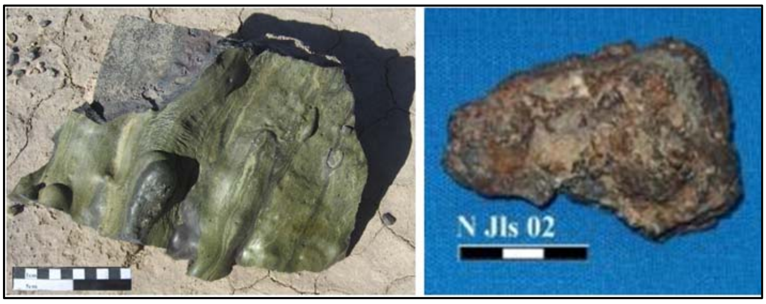
شکل ۵: پلان زیارتگاه حاج‌خلیفه جلال‌آباد (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۳۷).



تصویر ۳: جانمایی قبر با استفاده از حلقه‌های بیضی آجری در گورستان کهن جلال‌آباد
(عکس از آرشیو پروژه تدوین پرونده ثبتی، امیرحاجلو، ۱۳۹۳).

۵) بخش صنعتی جلال‌آباد

در شرق چهاردران و به فاصله تقریبی ۵۰۰ متر از ارگ جلال‌آباد، پراکندگی معناداری از جوش‌کوره وجود دارد (تصویر ۴). در بررسی پرونده ثبتی، آثاری از ساختار کوره و معماری شناسایی نشده است و نیاز به بررسی دقیق‌تری دارد. با وجود این، عنوان «بخش صنعتی» برای آن در نظر گرفته شد. آثار جوش‌کوره و شواهد صنعتی با حرکت به‌سوی شرق محوطه کم می‌شود و پس از آن در فاصله‌ای در حدود ۸۰۰ متری هیچ اثری از ساختار معماری، سفال و جوش‌کوره وجود ندارد؛ اما پس از این وقفه ۸۰۰ متری، دوباره پراکندگی فراوانی از سفال آغاز می‌شود که در حدود ۱۵۰۰ متر از بنای ارگ فاصله دارد. بر پایه توزیع این آثار سفالی حریم محوطه جلال‌آباد تا ۸۰ هکتار در نظر گرفته شد (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۱۵).



تصویر ۴: آثار جوش‌کوره در شرق محوطه جلال‌آباد (عکس از آرشیو پروژه تدوین پرونده ثبتی، امیرحاجلو، ۱۳۹۳).

د- یافته‌های سفالی جلال‌آباد

یافته‌های سفالی مهم‌ترین یافته‌های منقول پراکنده در سطح محوطه جلال‌آباد است. به غیر از قطعات سفال، کاشی و آجر، قطعات شیشه، فلز، جوش‌کوره و مهره‌های سنگی نیز بر سطح محوطه یافت می‌شود. بیشترین پراکندگی سفال در قسمت ارگ و محوطه استقراری پیرامون آن و در بخش انتهایی شمال شرق محوطه است و انواع و گونه‌های سفالی این دو بخش، با وجود فاصله تقریبی ۱۵۰۰ متر، بسیار مشابه و یکسان است. در بخش‌های دیگر مانند قلعه دختر و چهاردران قطعات سفالی معدودی به دست آمد. قطعات سفالی محوطه جلال‌آباد بر اساس دو متغیر نوع پوشش و تزیین به چهار گروه اصلی بدون لعاب ساده، بدون لعاب منقوش، لعاب‌دار ساده و لعاب‌دار منقوش قابل‌تقسیم است. تمام قطعات چرخ‌ساز هستند.

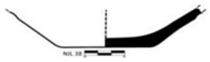
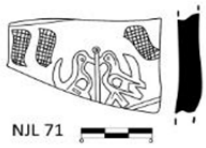
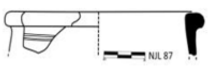
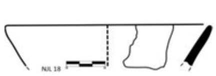
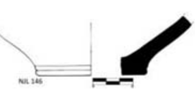
گونه سفال‌های بدون لعاب ساده فاقد نقش و هرگونه تزیین است. رنگ خمیره آن‌ها متنوع و در طیف‌هایی از نخودی، قرمز و خاکستری است. تمام قطعات چرخ‌ساز هستند. بسیاری از قطعات بدون لعاب ساده را نمی‌توان صراحتاً به دوره‌ای خاص منسوب کرد و برای گاهنگاری نسبی آن‌ها بازه زمانی ساسانی و اسلامی را باید در نظر گرفت.

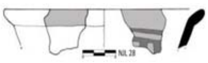
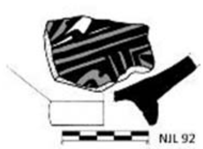
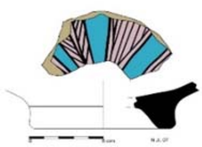
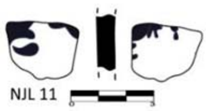
گونه سفال‌های بدون لعاب منقوش بر اساس تزیین به پنج زیرگونه دارای نقش قالبی، نقش کنده، نقش فشاری و تزیین نقاشی قابل‌تفکیک است. در مواردی شیوه‌های کنده و قالبی و افزوده دوبه‌دو و به‌صورت هم‌زمان روی قطعات به کار رفته است. در این دسته، زیرگونه قالبی از فراوانی بیشتری برخوردار است و تنوع نقش جانوری، هندسی، گیاهی و کتیبه در آن وجود دارد. زیرگونه دارای تزیین نقاشی در گروه موسوم به سفال‌های شبه پیش‌ازتاریخی قرار دارند. دو قطعه از این گروه ثبت شد که هر دو دارای نقوش منحنی به رنگ قهوه‌ای است. رنگ مورداستفاده در آن‌ها از انواع رنگ معدنی و غیرلعابی است.

گونه سفالی لعاب‌دار ساده، شامل قطعاتی است که دارای لعاب تک‌رنگ و بدون هیچ‌گونه تزیین هستند. لعاب‌های این گروه دارای تنوع رنگی طیف‌های متنوعی از رنگ‌های فیروزه‌ای، سبز و قهوه‌ای است که تعداد قطعات فیروزه‌ای-رنگ بیشتر است. در اکثر موارد سطح داخلی قطعات دارای لعاب است. رنگ خمیره این گونه قرمز و نخودی است.

گونه سفالی لعاب‌دار منقوش به زیرگونه‌های شش‌گانه نقش کنده زیر لعاب تک‌رنگ، نقش مُهری زیر لعاب تک‌رنگ، نقاشی زیر لعاب از نوع گلابه‌ای، نقاشی زیر لعاب از نوع فیروزه‌ای، نقاشی زیر لعاب از نوع آبی و سفید و گونه آبی و سفید قابل‌تفکیک است. زیرگونه نقش کنده زیر لعاب تک‌رنگ از نظر نوع خمیره به دو گروه خمیره رُسی قرمز و فریتی تقسیم می‌شود. نوع خمیره رُسی دارای لعاب سبز و نوع خمیره فریتی دارای لعاب فیروزه‌ای است. از نوع نقش مُهری تنها یک نمونه به‌دست آمد که دارای خمیره قرمزرنگ و نقش هندسی زیر لعاب سبز است. گروه نقاشی گلابه‌ای با تکنیک نقاشی زیر لعاب شفاف تولید شده‌اند. در این گروه ابتدا سطح سفال قرمزرنگ با لایه‌ای از لعاب گلی غلیظ پوشانده شده، روی زمینه نقاشی شده و سپس روی آن پوششی از لعاب شفاف داده شده است. نمونه‌های این گروه از نظر رنگ به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته‌ای با زمینه گلابه کرم و نقوش قهوه‌ای و دسته دیگر با زمینه گلابه قهوه‌ای و نقوش کرم و سفید. نقاشی زیر لعاب از نوع فیروزه‌ای دارای نقوش سیاه و سبز روی زمینه‌ای در طیف‌های مختلفی از فیروزه‌ای است. زیرگونه نقاشی زیر لعاب با نقوش لاجوردی و سیاه، روی زمینه سفید و زیر لعاب شفاف ایجاد شده است. خمیره این زیرگونه رُسی و قرمزرنگ است. آخرین گروه، زیرگونه آبی و سفید لعابی است که دارای خمیره فریتی و نقوشی از لعاب آبی لاجوردی بر زمینه لعابی سفیدرنگ است. در جدول ۱ مشخصات و گاهنگاری نسبی نمونه‌های سفالی محوطه جلال‌آباد ارائه شده است.

جدول شماره ۱- مشخصات و گاهنگاری نسبی نمونه‌های سفالی محوطه جلال‌آباد.

ردیف	گونه‌شناسی سفال			مشخصات سفال	نمونه تصویر و طرح	نمونه قابل‌مقایسه		گاهنگاری
۱	بدون لعاب	ساده		قطعه کف خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت متوسط پوشش لعاب گلی نخودی		بندیان درگز	رهبر، ۱۳۸۵: لوح ۹، ۳/۱۰	ساسانی - اسلامی
۲	بدون لعاب	منقوش	قالبی	قطعه بدنه خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت متوسط تزیین در بیرون		نیشابور	کریمی و کیانی، ۱۳۶۴: ۸	۶-۳ هـ ق
۳	بدون لعاب	منقوش	نقش کنده	قطعه لبه خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت خشن تزیین در بیرون		دارابگرد	امیری و همکاران، ۱۳۹۱: شکل ۴۰، طرح ۴۹	ساسانی - اسلامی
						استخر	Whitcomb, 1976: fig.d.jj	
۴	بدون لعاب	منقوش	نقش فشاری	قطعه لبه خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت متوسط پوشش اسلیپ نخودی تزیین در بیرون		نیکشهر و چابهار	زور، ۱۳۹۱: لوح ۲۵، طرح ۱۴۴	۷-۶ هـ ق
۵	بدون لعاب	منقوش	نقاشی	قطعه بدنه خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت خشن پوشش اسلیپ نخودی تزیین در بیرون		حوزه رود کر	صدیقیان و غلامی، ۱۳۹۱: ۱۳۵	۸-۵ هـ ق
						مرودشت و سیراف	Priestman, 2013: 526-7	
۶	لعاب‌دار	ساده	فیروزه‌ای	قطعه لبه خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت ظریف لعاب در بیرون و درون		زابل	عطایی،۱۳۸۸: لوح ۲۹، طرح ۱۹	۷-۶ هـ ق
						نیکشهر و چابهار	زور، ۱۳۹۱: لوح ۲۵، طرح ۱۶۱	
۷	لعاب‌دار	ساده	سبز	قطعه کف خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت متوسط لعاب در داخل		زابل	عطایی،۱۳۸۸: لوح ۳۰، طرح ۲۶	۷-۵ هـ ق
۸	لعاب‌دار	ساده	قهوه‌ای	قطعه کف خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت ظریف لعاب در داخل		بلقیس	کمال هاشمی، ۱۳۹۰: لوح ۳۳، طرح ۱۹۷	۷-۶ هـ ق

ردیف	گونه‌شناسی سفال			مشخصات سفال	نمونه تصویر و طرح	نمونه قابل‌مقایسه		گاهنگاری
۹	منقوش	نقش کنده زیر لعاب تک‌رنگ	سبز	قطعه بدنه خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت ظریف تزیین در داخل				
۱۰	منقوش	نقش کنده زیر لعاب تک‌رنگ	فیروزه‌ای	قطعه لبه خمیره فریتی آمیزه کانی کیفیت ساخت ظریف تزیین در داخل		جنوب ایران و سیراف	Priestman, 2013: 702	۷-۱۱ هـ ق
۱۱	منقوش	نقش مهری زیر لعاب تک‌رنگ		قطعه بدنه خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت متوسط تزیین در داخل				
۱۲	منقوش	نقاشی زیر لعاب	گلابه‌ای	قطعه بدنه خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت ظریف تزیین در داخل		شهر قدیم جیرفت جنوب-شرق ایران	چوبک، ۱۳۹۱: ۱۰۵ Priestman, 2013: 687, 467	۳-۶ هـ ق
۱۳	منقوش	نقاشی زیر لعاب	فیروزه‌ای	قطعه کف خمیره قرمز آمیزه کانی کیفیت ساخت متوسط تزیین در داخل		زابل	عطایی،۱۳۸۸: لوح ۵۳، طرح ۱۱۴ Watson, 2004: 333	۷-۸ هـ ق
۱۴	منقوش	نقاشی زیر لعاب	آبی و سیاه	قطعه کف خمیره نخودی آمیزه کانی کیفیت ساخت متوسط پوشش اسلیپ نخودی تزیین در داخل		بلقیس رأس الخیمه	کمال هاشمی، ۱۳۹۰: لوح ۳۸، طرح ۲۲۸ Kennet, 2004: 175, cp.11 Watson, 2004: 342, cats.n.11	۸-۹ هـ ق
۱۵	منقوش	آبی و سفید		قطعه بدنه خمیره نخودی آمیزه کانی کیفیت ساخت ظریف پوشش لعاب سفید تزیین در بیرون و داخل			Watson, 2004: 455, cat.u.7	۸-۱۰ هـ ق

منبع: امیرحاجلو، ۱۳۹۳: جدول ۱ و ۲؛ امیرانی‌پور، ۱۳۹۵: جدول ۳-۱۹ و ۳-۲۰.

هـ- بحث و تحلیل

تحلیل موقعیت و توزیع مکانی

موقعیت مکانی و گسترش بخش‌های مختلف محوطه جلال‌آباد در امتداد رودخانه فصلی جمالی است که در بخش شمالی محوطه جریان داشته است. این پراکندگی با توجه به ساختارهای معماری و پراکنش سفال، غربی ـ شرقی بوده است؛ بنابراین توسعه محوطه جلال‌آباد در راستای محور خطی غربی ـ شرقی به تبعیت از رودخانه فصلی جمالی صورت گرفته است. محوطه باستانی جلال‌آباد با ساختار ارگ جلال‌آباد و استقرار اطراف آن در غرب محوطه شروع می‌شود؛ با تداوم پراکندگی سفال به سمت شرق تا قلعه دختر و چهاردران امتداد می‌یابد؛ سپس با کاهش پراکندگی سفال و افزایش وازده‌ها و جوش‌کوره‌ها همچنان به سمت شرق ادامه می‌یابد؛ و در نهایت با آشکار شدن پراکندگی سفالی فراوان و یکسان با محدوده ارگ و در فاصله بیش از یک کیلومتری آن با استقرار کوچکی در شرق محوطه جلال‌آباد پایان می‌گیرد. این استقرارِ کوچک واقع در شرق محوطه جلال‌آباد را می‌توان یک سکونتگاه اقماری و وابسته به جلال‌آباد دانست و به نظر می‌رسد بخشی از خودِ محوطه جلال‌آباد نیست؛ زیرا در حدفاصل این محوطه کوچک و محوطه جلال‌آباد، محدوده تدفینیِ چهاردران، گورستان تاریخی و محدوده صنعتی قرار دارد و اگر محوطه کوچک شرقی، بخشی از محوطه بزرگ‌تر جلال‌آباد دانسته شود و تمام فاصله میان این دو محوطه به‌عنوان محدوده محوطه اصلی تلقی شود، وجود گورستان و منطقه صنعتی در وسط محدوده استقراری توجیه‌پذیر نیست؛ بنابراین، محدوده‌ای که دربردارنده گورستان و چهاردران و منطقه صنعتی است را می‌توان به‌عنوان حاشیه و مرز شرقی استقرار اصلی جلال‌آباد معرفی کرد و بر این اساس، به نظر می‌رسد محوطه کوچکِ واقع در یک کیلومتری شرق ارگ، محوطه‌ای اقماری و هم‌دوره با محوطه اصلی جلال‌آباد است.

از طرف دیگر محوطه جلال‌آباد، پس از محوطه و قلعه جمالی، دومین استقرار و قلعه در غرب محوطه شهر قدیم نرماشیر (چغوک‌آباد) است. پس از آن، به ترتیب محوطه‌های چهل‌تخم، تپه کارتن و رفیع‌آباد در مسیر نرماشیر به بم شکل گرفته است؛ بنابراین جلال‌آباد بخشی از زنجیره و شبکه محوطه‌های هم‌دوره در دشت نرماشیر است که بر اساس یک الگو و محور خطی به تبعیت از راه ارتباطی نرماشیر به بم و کرمان، شکل گرفته و توسعه یافته‌اند.

تحلیل ویژگی‌های معماری، کارکرد و گاهنگاری

ارگ جلال‌آباد با مساحتی در حدود ۱۲۰۰ مترمربع روی تپه طبیعی قرار گرفته است. با در نظر گرفتن اندازه خشت‌های حصار که ۱۰×۳۸×۳۸ سانتیمتر هستند، ساخت اولیه بنا را به دوران ساسانی یا صدر اسلام می‌توان نسبت داد. ساخت این بنا روی برجستگی مشرف به دشت پیرامون، قرارگیری در کنار مسیل رودخانه و ساخت استحکامات دفاعی مانند دیوارهای مرتفع و قطور، برج‌های چهارگانه در میان حصار ارگ، روزنه‌های دیدبانی و تیرکش‌ها بر دیوارهای ارگ، نشان‌دهنده ضرورت نظامی و تدافعی آن است. همچنین تنها ورودی ارگ در قسمت شمالی حصار ایجاد شده است. درصورتی‌که دشت اطراف از قسمت جنوب ارگ گسترش یافته است. می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که سازندگان ارگ، ورودی ارگ را در قسمت پشتی بنا قرار داده‌اند و به‌این‌ترتیب دسترسی سریع به ارگ را در مواقع خطر برای دشمن محدود و دشوار کرده‌اند. ساختار فعلی ارگ در حال حاضر فاقد میانسرا یا حیاط مرکزی است. اندازه خشت‌ها در سازه‌های مرکزی ارگ ۶×۲۴×۲۴ سانتیمتر و متفاوت از خشت‌های حصار است. به نظر می‌رسد بخش مرکزی ارگ در دوره‌های متأخر استقرار و به‌صورت فضاهای معماری فشرده‌ای شکل گرفته و سبب از بین رفتن میانسرا شده است. به‌این‌ترتیب که

با ساخت‌وساز فضاهای سرپوشیده فشرده در مرکز ارگ، امکان استقرار وسیع‌تری را در ارگ و در مواقع لزوم پناه‌گیری در آن ایجاد کرده‌اند. با توجه به تغییرات سیاسی و عدم امنیت منطقه در برخی بازه‌های زمانی در دوران اسلامی، مانند سده ششم هجری و در پی هجوم مکرر قبایل غُز (خبیصی، ۱۳۴۳: ۲۴)، تغییر کاربری میانسرا و ساخت فضاهای مسقف توجیه‌پذیر است. همچنین، این امر، علاوه بر کاهش سطح اشغال بنا سبب می‌شد از کمترین فضا، بیشترین بهره گرفته شود.

بنای قلعه دختر نیز همانند ارگ، مستطیلی با کشیدگی غربی ـ شرقی است که بر بلندای تپه‌ای طبیعی ساخته شده است و از قسمت شمالی به مسیل رودخانه جمالی محدود می‌شود. از ساختار این بنا تنها بخش‌هایی از حصار آن باقی‌مانده است که خشت‌هایی به ابعاد ۱۰×۳۸×۳۸ سانتیمتر و مشابه حصار ارگ دارد. ساخت این بنا را نیز با توجه به ابعاد خشت‌ها و نام آن، به دوره پیش از اسلام می‌توان منسوب دانست. استفاده از نام «قلعه دختر» که اغلب برای بناهایی از دوره ساسانی در مناطق مختلف ایران رواج داشته (ر.ک. مدرسی و سیفی، ۱۳۹۱) و هم‌جواری آن با بناهای چهاردران احتمال تقدس و کاربرد آیینی آن را تقویت می‌کند.

شواهد سفالی محوطه نیز وجود استقرار از دوره ساسانی تا اواخر تیموری در مجموعه جلال‌آباد را نشان می‌دهد. بیشترین شواهد سفالی متعلق به سده چهارم تا نهم هجری است. انواع سفال قالبی بدون لعاب، نقاشی زیر لعاب از نوع گلابه‌ای، نقاشی زیر لعاب از نوع فیروزه قلم مشکی و نقاشی آبی و سیاه زیر لعاب شفاف بیشترین گونه‌های سفالی هستند که گستردگی و تراکم استقرار در سده‌های میانی اسلام را تائید می‌کند. این بازه زمانی مطابق با دوره رونق ولایت کرمان در دوره حکومت دیلمیان، سلجوقیان، قراختاییان و آل‌مظفر است. اگرچه به دلیل رکود تاریخ‌نگاری کرمان در سده‌های هشتم و نهم و دهم هجری (رحیم‌لو و سالاری شادی، ۱۳۸۶: ۱۲۵)، منابع مکتوب این دوره درباره ناحیه نرماشیر ساکت و خاموش‌اند، اما شواهد سفالی در محوطه جلال‌آباد، نشانگر تداوم استقرار در این محوطه تا پایان سده نهم هجری است. شمار قطعات سفالی منسوب به سده‌های متأخر اسلامی در این محوطه ناچیز است و نشان از ضعف و انحطاط استقرار پس از دوره تیموری دارد.

عوامل محیطی مؤثر بر معماری

تمام ساختارهای معماری محوطه جلال‌آباد از خشت و چینه است. استفاده از گل و خشت در ساخت‌وساز کاملاً مطابق با شرایط اقلیمی و مصالح بوم‌آورد منطقه است. منطقه نرماشیر در اقلیم گرم و خشک ایران قرار دارد و خشکی هوا به همراه دمای زیاد از ویژگی‌های آن است. ماه‌های گرم سال روزهای آفتابی و گرم و شب‌های متعادل و ماه‌های سرد سال با روزهای آفتابی و شب‌هایی با افت دمای دو برابر نسبت به روز سپری می‌شود. گرمی و خشکی هوا و اختلاف دمای حدود ۲۰ درجه‌ای روز و شب تدابیر ویژه‌ای را برای معماری در این اقلیم پدید آورده است (شاطریان، ۱۳۹۲: ۳۷۱-۳۵۱). در چنین شرایط اقلیمی خشت و چینه به‌عنوان عایق حرارتی و برودتی و مانعی در برابر جابجایی حرارت با مقاومت بالا در مقابل تابش خورشید بهترین گزینه ساخت دیوارهای بنا است. دیوارهای قطور خشتی با تعدیل نوسان دما در طول شبانه‌روز به‌خوبی اختلاف زیاد دمای روز و شب در اقلیم گرم و خشک را قابل‌تحمل می‌کند (قبادیان، ۱۳۸۵: ۱۴۲). با این همه، تحلیل فضاهای ارتباطی، پوشش فضاها، ویژگی‌های تزیینی، جهت بازشوها با توجه به اقلیم منطقه و پرداختن به جزییات معماری با توجه به میزان آوارهای موجود غیرممکن است و نیاز به آواربرداری و خواناسازی فضاها دارد.

نتیجه‌گیری

محوطه باستانی جلال‌آباد مشتمل بر ارگ جلال‌آباد، قلعه دختر، مجموعه بناهای چهاردران، زیارتگاه حاج خلیفه، منطقه صنعتی و محوطه اقماری شرقی، یکی از بزرگ‌ترین محوطه‌های دوران اسلامی در دشت نرماشیر کرمان بعد از شهر قدیم نرماشیر است. توسعه محوطه جلال‌آباد در دوران اسلامی در راستای محور خطی غربی ـ شرقی به تبعیت از رودخانه فصلی جمالی و راه ارتباطی نرماشیر ـ بم ـ کرمان صورت گرفته است. این محوطه بخشی از زنجیره و شبکه محوطه‌های هم‌دوره در دشت نرماشیر است که بر اساس الگوی خطی به تبعیت از راه ارتباطی نرماشیر به بم و کرمان، شکل گرفته و توسعه یافته‌اند. بر پایه مصالح معماری و شواهد سفال سطحی، استقرار در محوطه جلال‌آباد از دوره ساسانی تا اوایل دوره صفوی وجود داشته است. با توجه به کمیت و تنوع گونه‌های سفال، مهم‌ترین بازه‌های زمانی استقرار در محوطه جلال‌آباد شامل دوره حکومتی سلجوقیان و قراختائیان در کرمان، ایلخانان، آل‌مظفر و تیموری است. ارگ جلال‌آباد قلعه‌ای نظامی و حاکم‌نشین بوده است که در صدر اسلام به‌صورت ارگی با حیاط مرکزی و اتاق‌هایی در پیرامون ساخته شده، اما در دوره‌های بعدی ساخت‌وسازهایی متراکم در فضای میانسرا صورت گرفته و فضای میانسرا از بین رفته و از آن به‌جز معابری باقی نمانده است. این افزوده‌های فشرده و متراکم در مراحل بعدیِ ساخت‌وساز ارگ، با هدف بیشترین بهره‌مندی از کمترین فضا صورت گرفته و ساکنان آن احتمالاً در پی ناآرامی‌هایی همچون هجوم غزها به نرماشیر تلاش کرده‌اند با ایجاد ساختارهای معماری فشرده‌تر، امنیت بیشتری را فراهم آورند. احتمال دیگر اینکه شاید افزودن این ساختارها در فضای میانسرا در پی تغییر کاربری ارگ از «دفاعی و نظامی» به «نظامی ـ مسکونی» صورت گرفته باشد. قلعه دختر نیز دارای خشت‌هایی بزرگ از دوره ساسانی و صدر اسلام است و با در نظر گرفتن نام آن و همچنین موقعیت قرارگیری ساختارهای چهاردران در مجاورت آن، علاوه بر کارکرد نظامی و دفاعی، کارکرد آیینی نیز می‌توان برای آن در نظر گرفت. هر چه از قلعه دختر و چهاردران به سمت شرق پیش می‌رود، از شواهد سفالی کاسته شده و شواهدی چون جوش‌کوره افزایش می‌یابد که می‌تواند نشانگر وجود منطقه صنعتی باشد. همچنین در بیش از یک کیلومتری شرق قلعه جلال‌آباد، پس از توقف پراکنش سفالی، پراکندگی سفالی با تنوع و گاهنگاری مشابه ارگ جلال‌آباد دوباره به چشم می‌خورد. به‌احتمال این پراکندگی سفال متعلق به استقرار اقماری کوچکی هم‌زمان با ارگ جلال‌آباد بوده است.

مهم‌ترین مواد فرهنگی سطح محوطه که گاهنگاری و روند فراز و فرود سکونت در محوطه را نشان می‌دهند، انواع سفال قالبی بدون لعاب، نقاشی زیر لعاب از نوع گلابه‌ای، نقاشی زیر لعاب از نوع فیروزه قلم مشکی و نقاشی آبی و سیاه زیر لعاب شفاف هستند که گستردگی و تراکم استقرار در سده‌های میانی اسلامی را تائید می‌کنند.

همچنین، تأثیر عوامل محیطی و اقلیمی بر معماری در محوطه جلال‌آباد قابل‌توجه است. تمام ساختارهای معماری محوطه جلال‌آباد از خشت و چینه است. استفاده از گل و خشت در ساخت‌وساز کاملاً مطابق با شرایط اقلیمی و مصالح بوم‌آورد منطقه است؛ زیرا نرماشیر در اقلیم گرم و خشک ایران قرار دارد. گرمی و خشکی هوا و اختلاف دمای حدود ۲۰ درجه‌ای روز و شب تدابیر ویژه‌ای را برای معماری در این اقلیم پدید آورده است. در چنین شرایط اقلیمی خشت و چینه به‌عنوان عایق حرارتی و برودتی و مانعی در برابر جابجایی حرارت با مقاومت بالا در مقابل تابش خورشید بهترین گزینه ساخت دیوارهای بنا است. دیوارهای قطور خشتی با تعدیل نوسان دما در طول شبانه‌روز به‌خوبی اختلاف زیاد دمای روز و شب در اقلیم گرم و خشک را قابل‌تحمل می‌کند.

منابع

- ابن‌حوقل، محمد (۱۳۴۵)، *صوره الارض*، جلد دوم، بیروت: دار صادر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۷)، *مرآت‌البلدان*، تصحیح عبدالحسین نوایی و هاشم محدث، جلد اول، تهران: دانشگاه تهران.
- امیرانی‌پور، محجوبه (۱۳۹۵)، بررسی باستان‌شناختی سفال دوران اسلامی نرماشیر با تکیه بر شهر قدیم نرماشیر (چغوک‌آباد)، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی*، به راهنمایی دکتر سعید امیرحاجلو، دانشگاه جیرفت، منتشرنشده.
- امیرحاجلو، سعید (۱۳۹۳)، *پرونده ثبتی جلال‌آباد نرماشیر استان کرمان*، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی استان کرمان، منتشر نشده.
- امیری، مصیب، سیدمهدی موسوی و فرهنگ خادمی ندوشن (۱۳۹۱). طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال‌های ساسانی اسلامی بیشاپور؛ مطالعه موردی سفال‌های فصل نهم کاوش، *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۴، شماره ۱، صص: ۳۲-۱.
- چوبک، حمیده (۱۳۹۱). سفالینه‌های دوران اسلامی شهر کهن جیرفت، *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره ۴، شماره ۱، صص:۱۱۲-۸۳.
- *حدودالعالم من المشرق الی المغرب* (۱۳۸۳)، ترجمه میرحسن شاه، تهران: دانشگاه الزهرا.
- خبیصی، محمدابراهیم (۱۳۴۳)، *سلجوقیان و غز در کرمان*، تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: طهوری.
- رحیم‌لو، یوسف و علی سالاری شادی (۱۳۸۶)، سیر تاریخنگاری محلی در ایالت کرمان، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ۵۸ (۲): ۱۳۸-۱۲۳.
- رهبر، مهدی (۱۳۸۵)، *گزارش فصل یازدهم کاوش‌های باستان‌شناسی بندیان*، بایگانی پژوهشکده باستان‌شناسی، منتشرنشده.
- زارع، شهرام (۱۳۸۷)، *گزارش فصل دوم بررسی باستان‌شناختی شهرستان بم*، بایگانی اداره کل میراث فرهنگی استان کرمان، منتشر نشده.
- زور، مریم (۱۳۹۱)، مطالعه نمونه‌های سفالین جمع‌آوری‌شده از سطح محوطه‌های دوران اسلامی در محوطه‌های نیکشهر و چابهار، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی*، به راهنمایی محمد مهدی توسلی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، منتشرنشده.
- سقایی، سارا و سعید امیرحاجلو (۱۳۹۵)، منظر تاریخی و فرهنگی نرماشیر کرمان در دوره اسلامی، *مطالعات باستان‌شناسی دوران اسلامی*، سال اول، شماره اول: ۳۶-۷.
- سقائی، سارا؛ سعید امیرحاجلو و فریده مقبلی قرائی (۱۳۹۷)، علل گسترش و تخریب شهر کهن نرماشیر کرمان؛ بر پایه نظریه بوم‌شناسی وات، *ماهنامه باغ نظر*، سال ۱۵، شماره ۶۷: ۷۰-۵۳.
- شاطریان، رضا (۱۳۹۲)، *اقلیم و معماری*، چاپ چهارم، تهران: با همکاری سیمای دانش و انتشارات آذر.
- شیروانی، زین‌العابدین (۱۳۸۹)، *بستان‌السیاحه و سیاحت‌نامه*، تصحیح منیژه محمودی، تهران: حقیقت.
- صدیقیان، حسین و حسین غلامی (۱۳۹۱)، سفال اسلامی منقوش بدون لعاب (شبه پیش از تاریخ) ایران، *پژوهش‌های باستان-شناسی مدرس*، شماره ششم و هفتم، صص: ۱۴۲-۱۳۴.
- عطایی، مرتضی (۱۳۸۸)، مطالعه سفال‌های دوران تاریخی و اسلامی سیستان (مطالعه موردی: حوزه زابل-۱)، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی*، به راهنمایی دکتر سیدرسول موسوی حاجی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، منتشرنشده.
- غفاری کاشانی، احمدبن‌محمد (۱۴۰۴)، *تاریخ نگارستان*، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران: حافظ.
- قبادیان، وحید (۱۳۸۵)، *بررسی اقلیمی ابنیه سنتی ایران*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کریمی، فاطمه و محمدیوسف کیانی (۱۳۶۴)، *هنر سفالگری در دوره اسلامی*، تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران.
- کمال هاشمی، رضا (۱۳۹۰)، مطالعه سفال اسلامی مکشوفه از شهر بلقیس، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی*، به راهنمایی دکتر سیدرسول موسوی حاجی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، منتشرنشده.
- مدرسی، فاطمه و نسرین سیفی (۱۳۹۱)، قلعه دختر، *مجله مطالعات ایرانی*، سال یازدهم، شماره بیست و یکم، صص: ۲۴۵-۲۲۳.
- مستوفی، احمد (۱۳۴۸)، نرماشیر، *پژوهش‌های جغرافیایی*، شماره ۱: ۹۵-۹۰.

- مقبلی قرایی، فریده (۱۳۹۴)، بررسی روشمند باستان‌شناسی محوطه‌ها و آثار دوران اسلامی شهرستان نرماشیر کرمان، *پایان-نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی*، به راهنمایی دکتر سعید امیرحاجلو، دانشگاه جیرفت، منتشرنشده.
- مقبلی قرایی، فریده؛ سعید امیرحاجلو و ساراسقائی (۱۳۹۴)، مطالعه و بررسی معماری قلعه جمالی نرماشیر در استان کرمان، *مجموعه مقالات دومین همایش ملی باستان‌شناسی ایران ـ آبان‌ماه ۱۳۹۴*، دانشگاه بیرجند، مشهد: ۱۵-۱.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۵)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، چاپ دوم، تهران: کومش.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (۱۳۸۱)، *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چاپ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.

- Kennet, D. (2004), *Sasanian and Islamic pottery from Ras al-Khaimah (eBook version): classification, chronology and analysis of trade in the Western Indian Ocean*, Oxford: Archaeopress. Society for Arabian studies monographs.
- Priestman, S.M.N. (2013), A quantitative archaeological analysis of ceramic exchange in the Persian Gulf and Western Indian Ocean, AD c.400-1275, *Unpublished doctoral thesis*, University of Southampton: Hampshire, England.
- Watson, O. (2004), *Ceramics from Islamic Lands*, London: Thames and Hodson.
- Withcomb, D.S. (1976), The city of Istakhr and the Marvdasht plain, in *Akten des VII Internationalen kongresses fur Iranische kunst und archaologiem Munchen*, pp. 7-10.

نقش جانوران در سفال شهر سوخته

سید منصور سید سجادی[۱]

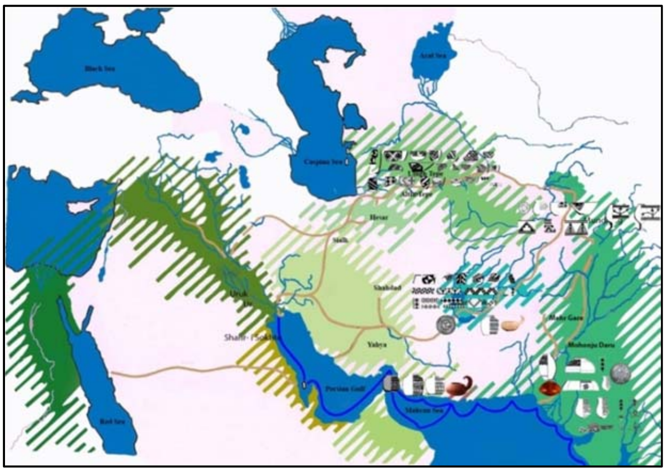
سطح تپه‌های شهر سوخته پوشیده از میلیون‌ها قطعه سفال است و هر بار پس از ریزش باران یا وزش بادهای شدید هزاران قطعه دیگر نیز از زیر سطح خاکه‌ای سست این تپه‌ها بیرون می‌آید. مقدار شگفت‌انگیز این سفال‌ها از سویی گویای تولید انبوه ظروف، از سویی اشتغال گروه‌های بسیاری از مردم جامعه به شغل سفالگری و مشاغل مرتبط با آن و از سوی دیگر نیاز جامعه به مقدار زیادی از ظروف است. بزرگی شهر، جمعیت زیاد و حیات یک هزار و دویست ساله آن، فعالیت‌های بازرگانی و دادوستد با مناطق اطراف و سرزمین‌های دوردست و تعدد روستاهای اقماری آن، برخی از دلایل زیاد بودن سفال در این شهر قدیمی هستند. باآنکه در مورد سفال شهر سوخته مطالعات چندی انجام شده، اما هنوز اطلاعات مربوط به سفال و تولید آن کامل و کافی نیست. مسائل تکنیکی و کرونولوژیکی این سفال موضوع مقاله حاضر نیست.



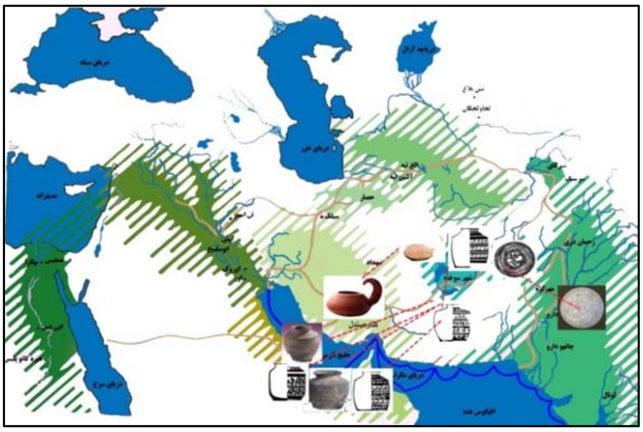
شکل ۱. تراکم و توزیع سفال و گدازه در سطح شهر سوخته

۱. دکتری باستان‌شناسی و سرپرست کاوش‌های شهر سوخته و دهانه غلامان m_sajjadi@hotmail.com

با آنکه سفال شهر سوخته با محوطه‌های پنجگانه میانهٔ آسیا و سواحل جنوبی خلیج‌فارس از جمله بمپور، عمان، دشت کویته، موندیگاک، نمازگا، قره تپه، گئوکسیور و تعداد بسیار معدودی با شهداد و جیرفت شباهت بسیاری دارد، اما از دیدگاهی کلی این سفال محصولی محلی است و برخی از انواع آن در هیچ محوطه باستانی دور و نزدیک به این شهر، به‌جز از تعداد معدودی در یکی دو محوطه از جمله در بمپور و یا موندیگاک، در جای دیگری دیده نشده است.



شکل ۲. شباهت‌های سفالی شهر سوخته با محوطه‌های باستانی شمالی و جنوب شرقی (سید سجادی ۱۳۹۵)

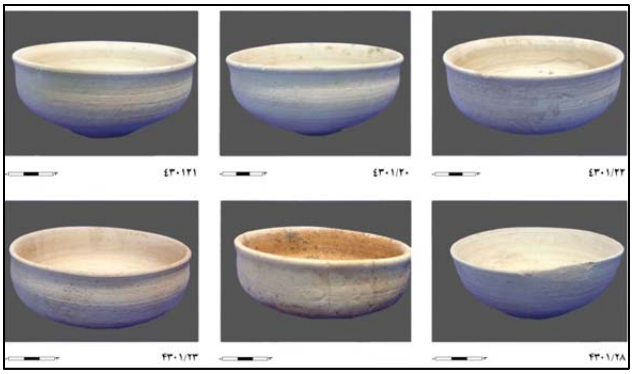


شکل ۳. شباهت‌های سفالی شهر سوخته با محوطه‌های باستانی شرقی و جنوبی (سید سجادی ۱۳۹۵)



شکل ۴. لیوان‌های گلابی‌شکل نخودی منقوش و ساده (سید سجادی ۱۳۹۴)

سفال شهر سوخته در دو شکل ساده و منقوش و به رنگ‌های نخودی، خاکستری، تعداد معدودی قرمز و رنگارنگ ساخته شده است. این ظروف از کاسه‌های ساده گرفته تا خمره‌های بزرگ منقوش، لیوان‌های استوانه‌ای تا جام‌های پایه‌دار، قوری‌های لوله دار تا سینی‌های ساده را در بر می‌گیرد؛ اما از نظر ساخت سفالی ظریفی به شمار نمی‌آید و به نظر می‌رسد سازندگان آن‌ها بیشتر از ظرافت کار، به تولید انبوه آن توجه داشته‌اند. این مسئله از روی تعداد بسیار زیاد مراکز تولید سفال که در یک طول کم‌وبیش ۳۰ کیلومتری از شهر سوخته تا منطقه دلتای رود بیابان، جایی که مرکز اصلی تولید سفال شهر سوخته در دوره‌های دوم سوم استقرار بوده پراکنده شده‌اند دیده می‌شود.



شکل ۵. انواع کاسه‌های ساده نخودی

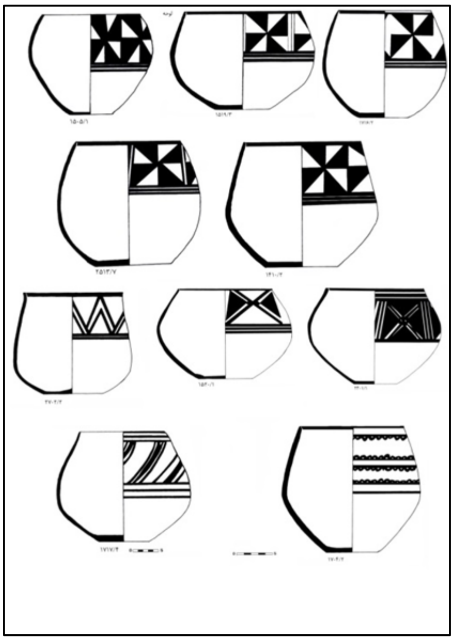


شکل ۶. گلدان‌های سفالی منقوش

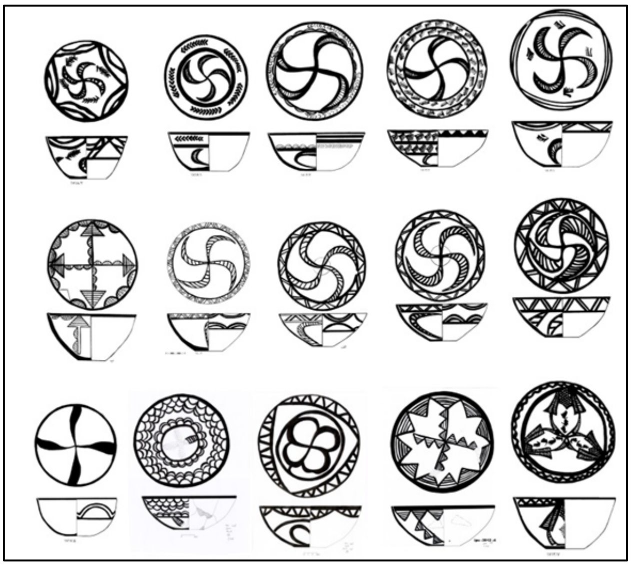


شکل ۷. خمره‌های رنگارنگ. سمت راست تولید امروزی در بلوچستان است (Sajjadi, 2015)

نقوش روی سفال‌های شهر سوخته به دو گروه اصلی هندسی و طبیعی تقسیم می‌شوند. بیشترین نقوش را انواع شکل‌های مجرد هندسی از خطوط افقی، عمودی، مایل یا شکسته تا پیچیده‌ترین نقوش ترکیبی تشکیل می‌دهند که به‌طور مفصل مورد بررسی پژوهشگران قرار گرفته است (Biscione and Bulgarelli 1983 و مرادی ۱۳۸۸).



شکل ۸. نمونه نقوش هندسی در روی دیگ‌های نخودی رنگ. متعلق به فازهای ۸–۹ استقرار

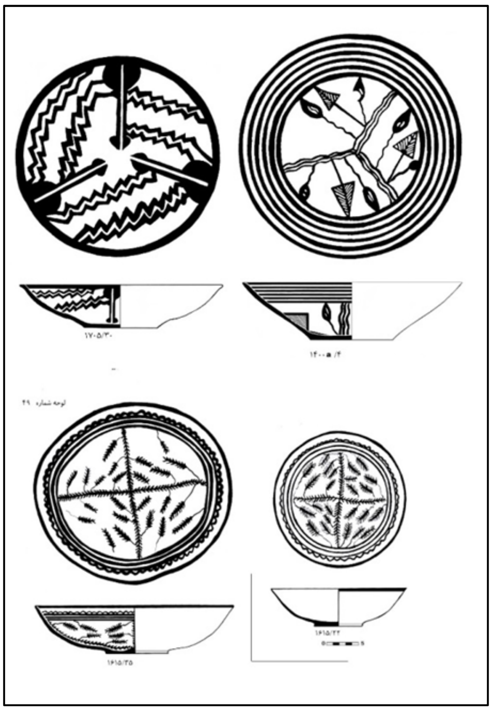


شکل ۹. نمونه نقوش هندسی در روی بشقاب‌های خاکستری‌رنگ. متعلق به فازهای ۸–۶ استقرار

گروه دیگر نقوش مظاهر طبیعی مانند کوه و دشت و دریاچه و درخت و مانند آن و نقش جانوران و پرندگان است. هر یک از این مظاهر انعکاسی از وضعیت اقلیمی، جغرافیای طبیعی و پوشش‌های گیاهی و جانوری منطقه می‌باشند.

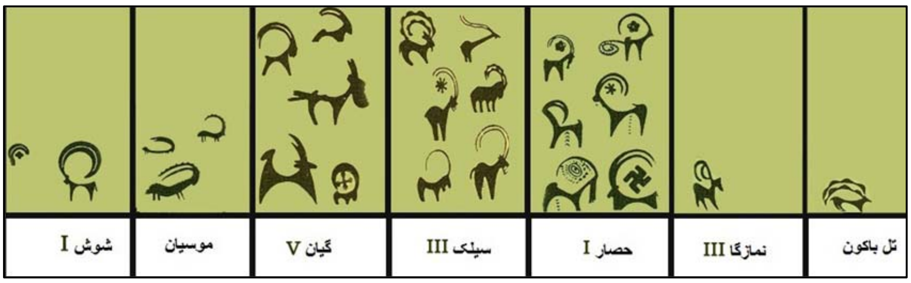
نقش جریان‌های آبی شاید بیشترین نقوش دیده شده در روی انواع ظروف باشد. نقش آب بر روی ظروفی کنده شده است که به‌صورت مستقیمی با مایعات و آب مرتبط هستند. نقوش گیاهی نیز به همین ترتیب شامل بته‌ها، درختان و برگ نیز در روی ظروف گوناگون و به‌ویژه لیوان‌های گلابی‌شکل و جام‌های پایه‌دار دیده می‌شوند و علاوه بر بته‌ها و

برگ‌های گوناگون و گیاهان آبزی، ترکیبی از گیاه و رودخانه و دشت و مجموعه ترکیبی دشت، رودخانه و دریاچه را داخل بشقاب‌های گود نشان می‌دهند.



شکل ۱۰. ترکیب آب و گیاه

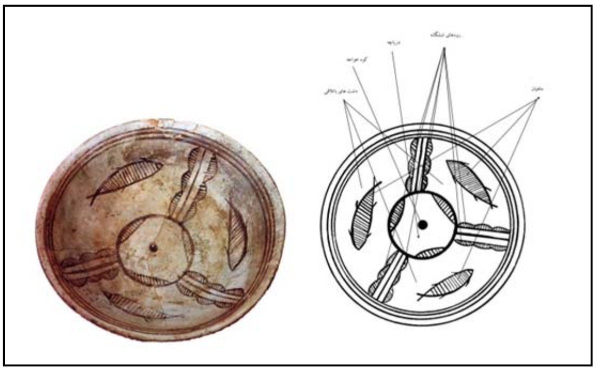
اما موضوع اصلی یعنی نقوش جانوران نیز در روی ظروف شهر سوخته وجود دارند. نقوش جانوری در تمام محوطه‌های دوران آغازتاریخی فلات ایران و سرزمین‌های همسایه دیده می‌شود و هنرمندان هر منطقه بنا بر سلیقه شخصی و با الهام از محیط طبیعی محیطزیست خود این جانوران را با اهداف خاصی در روی ظروف سفالی نشان داده‌اند. جانورانی چون انواع پرندگان و به‌ویژه بز، بز کوهی و انواع گوزن‌ها از جانوران موردعلاقه نقاشان هزاره سوم پ. م بوده است.



شکل ۱۱. نقوش بزسانان در محوطه‌های گوناگون فلات ایران(Tosi, 1980)

برخی از نقوش ظروف شهر سوخته کاملاً منعکس‌کننده طبیعت دشت سیستان و سرزمین‌های اطراف آن هستند. وضعیت رودخانه‌ها، دریاچه، دشت، جزیره (کوه خواجه) انواع گیاهان و به‌ویژه گیاهان آبزی و ماهیان در این نقوش به‌خوبی نشان داده شده‌اند. حرکت آب تقریباً در تمام آن‌ها دیده می‌شود که از گرداگرد ظرف به‌طرف مرکز آن در جریان

بوده و در برخی حالات نیز آب‌های ساکنی هستند که می‌توان از آن‌ها به دریاچه تعبیر کرد. این نکته به‌خوبی در بشقاب شماره ۱۷۰۵/۵۰ قابل‌مشاهده است. نقوش داخل این بشقاب گود را با کمی مسامحه می‌توان منعکس‌کننده «نقشه» جغرافیایی دشت سیستان و دلتای رودخانه هامون دانست. عوارض اصلی جغرافیایی سیستان دشت، جزیره، رودخانه و دریاچه است و در نقوش این ظرف دشت‌های باتلاقی سیستان، رودها، جزیره و ماهیان به‌وضوح نشان داده شده‌اند. در سال‌های پرآبی جز از دریاچه، بسیاری از زمین‌های پست دشت نیز به‌صورت باتلاق‌های بزرگ و وسیعی درمی‌آیند و بنابراین حضور ماهیان در این باتلاق‌ها دور از ذهن نیستند و از سوی دیگر تنها عارضه بلند و کوهستانی این دشت کوه خواجه است که تا سال‌های نه‌چندان دور به‌صورت جزیره‌ای در میان دریاچه هامون قرار گرفته بود و تنها راه رسیدن به آن استفاده از قایق و شناورهای گوناگونی بوده که رسیدن به این جزیره توسط آن‌ها میسر بوده است. از سوی دیگر بنا بر شواهد تاریخی رودها و رودک‌های متعددی در دشت جاری بوده که مهم‌ترین آن‌ها در کتاب تاریخ سیستان نامبرده شده‌اند (تاریخ سیستان ۱۵–۱۶). این عوارض را می‌توان در تعداد بیشتر دیگری از بشقاب‌های نخودی منقوش شهر سوخته دید.



شکل ۱۲. «نقش» دشت سیستان در نیمه اول هزاره سوم پ.م/ کاسه نخودی منقوش ۱۷۰۵/۵۰ (سید سجادی ۱۳۹۶ ص. ۳۰)

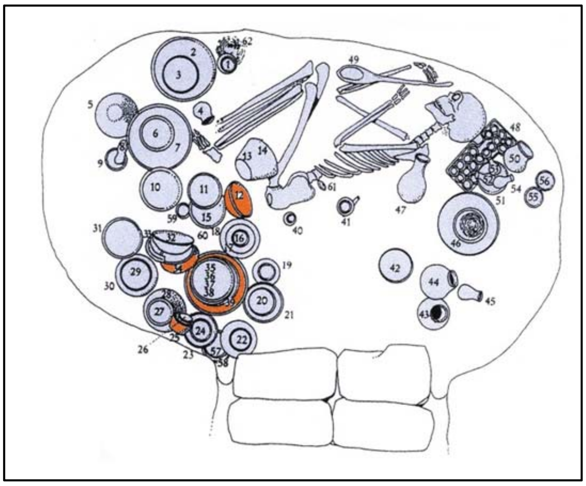


شکل ۱۳. جریان آب و گله جانوران.

گروه دیگری از ظروف که با نقوش طبیعی و به‌ویژه جانوری تزئین شده‌اند جام‌های پایه‌دار نخودی هستند. بسیاری از این ظروف با نقوش جانوران و به‌ویژه پرندگان و بز سانان در تمام محوطه‌های دوره‌های پیش و آغازتاریخی ایران دیده می‌شوند اما کلیه این نقوش ایستا هستند و این نکته درباره نقوش جانوری شهر سوخته نیز صادق است. معمولاً در

این نقوش شکل یک جانور، بز یا پرنده در روی بدنه ظرف به شکل یکنواختی تکرار می‌شود و هیچ‌گونه حرکتی در آن دیده نمی‌شود و تنها به خاطر لغزش قلم نقاش برخی تفاوت‌های جزئی بین آن‌ها دیده می‌شود.

اما این نکته درباره نقوش روی جام پایه‌دار شماره ۷۳۱/۴۲ صادق نیست. این جام از یک تدفین سردابه‌ای، احتمالاً قبر یکی از افراد شاخص شهر سوخته و از خان زادگان یا بزرگان شهر که درهرحال با افراد دیگر از نظر اجتماعی تفاوت داشته پیدا شده است. در این تدفین علاوه بر جام موردنظر اشیاء بسیار استثنائی مانند قاشق چوبی، مجموعه کامل یک بازی فکری و اشیاء خاص دیگری نیز پیدا شده است. جام موردنظر ظرفی است که از آن به‌عنوان قدیمی‌ترین شکل پویانمایی ایرانی شناخته‌شده تا به امروز تعبیر کرده‌ام.



شکل ۱۴. تدفین شماره ۷۳۱ (سید سجادی ۱۳۸۸)

چنانکه گفته شد بر روی تعداد بی‌شماری از ظرف‌های سفالی دوران پیش‌ازتاریخ و آغازتاریخی و در تمام محوطه‌های خاورمیانه هنرمندان و نقاشان سعی بر نشان دادن طبیعت و وضعیت محیطزیست خود بوده‌اند و این کار را معمولاً با نشان دادن وضعیت طبیعی یعنی کوه‌ها، رودها، دشت‌ها، یا با نشان دادن پوشش گیاهی منطقه با نقاشی گیاهان، گل‌ها و درختان و یا با نشان دادن پوشش جانوری با نقاشی جانوران؛ پرندگان و ماهیان گوناگون نشان داده‌اند و در تمام این صحنه‌ها، نقوش همواره به‌صورت ساکن یا حداکثر تکرار نشان داده شده‌اند. هنرمند شهر سوخته‌ای در روی جام نخودی پایه‌دار شماره ۴۲، تدفین سردابه‌ای شماره ۷۳۱، دست به ابتکار جالبی زده و ضمن به تصویر کشیدن نقش موردعلاقه خود، سعی نموده مفهوم حرکت و جابجایی جانور به تصویر کشیده شده را نیز القاء کند. نقش روی جام مذکور در اصل نشان‌دهنده صحنه‌ای مرکب از نقش یک بز و یک بوته است. بز موردنظر در پنج حرکت متفاوت ابتدا بته یا درختچه‌ای موردنظر را هدف گرفته و در حرکت دوم به درختچه نزدیک شده و دو پای جلوی خود را برای جهیدن بر روی درختچه بلند می‌کند و در حرکت یا صحنه سوم به بالای بوته یا درختچه جهیده و در حرکت یا صحنه چهارم به درختچه چسبیده و در حرکت آخر مشغول تغذیه می‌شود. چنانکه پیش‌تر گفته شد در روی آثار سفالی، نقاشی‌های دیواری، مهرها (و به‌ویژه مهرهای استوانه‌ای)، ظرف‌های سنگی صحنه‌ها و نقش‌های مختلفی که راوی داستانی از دوران باستان بوده‌اند به‌وفور دیده شده‌اند اما در روی هیچ‌یک از این نمونه‌ها تا جایی که نویسنده این سطور مطلع است، «حرکت» نشان داده نشده است.

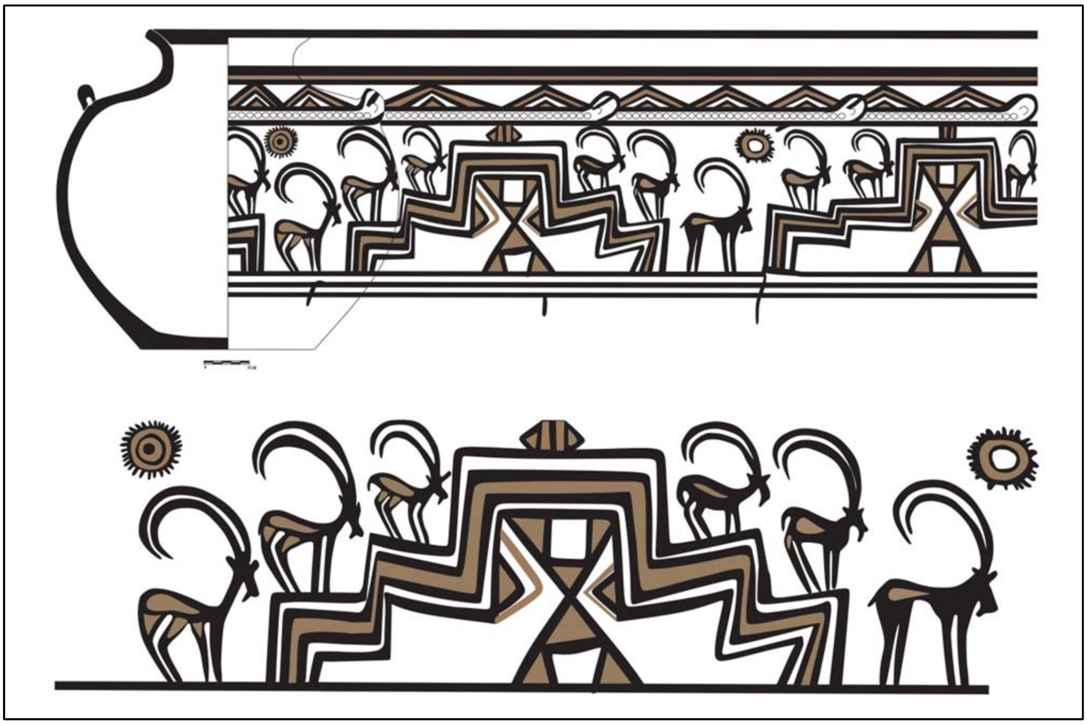


شکل ۱۵. جام پایه‌دار با بز جهنده (سید سجادی ۱۳۸۳)



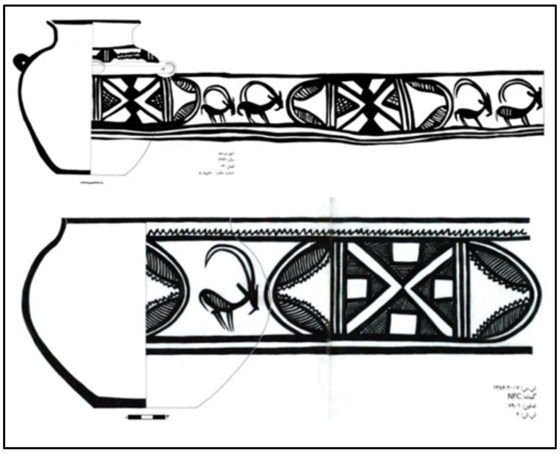
شکل ۱۶. بزهای ایستا

نمونه دیگری از نقش بز، با احتمال دارا بودن یک نقش آئینی، در کاوش‌های سال ۱۳۹۶ از تدفین شماره ۹۴۱۰ پیدا شده است. این ظرف خمره‌ای رنگارنگ است که تمام سطح خارجی آن با نقوشی پوشیده شده است. نقوش اصلی عبارت‌اند از نقش سه بز که ظاهراً از یک ساختار پلکانی شکل بالا می‌روند و از سوی دیگر پائین می‌آیند. در بالای پلکان ساختار کوچک دیگری به شکل یک بنا وجود دارد و در زیر ساختار شش مثلث ترکیب یک نقش را داده‌اند. به احتمالی می‌توان این نقوش را به شکل زیر تعبیرکرد: بزها برای تقدیس از کوهی بالا می‌روند که معبدی بالای آن است و بعد از طواف معبد یا تقدیس شدن توسط کاهنی جهت قربانی برای معبد یا خدایان و درحالی‌که خورشید ناظر آنان است از سوی دیگر به پائین می‌روند. تمام این کوه فرضی و ساختمان معبد در روی دستان مردی که به‌صورت بسیار آبستره و مسبک کشیده شده قرار گرفته است. فکر نگهداری زمین روی شاخ جانور و پشت ماهی یا شانه انسانی در فرهنگ‌های دیگر نیز وجود دارد. در یونان باستان این کار بر عهده آتلانته Atlante یا اطلس، پادشاه افسانه‌ای در میتولوژی یونانی بوده که بر اساس افسانه‌ای زئوس Zeus آتلانته را محکوم کرد که به تلافی پشتیبانی او از پدرش به نام کرونو Crono در نبرد علیه خدایان المپ، همواره تمام زمین و آسمان را بر دوش بکشد و به همین سبب در کتاب ادیسه هومر وی را ستون آسمان خوانده‌اند. هیچ اصراری بر پذیرش تفسیر این‌گونه نقوش موردبحث نیست و این موضوع تنها به شکل یک فرضیه ارائه شده است.

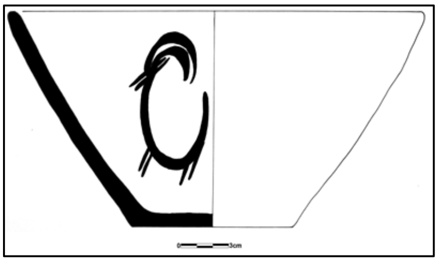


شکل ۱۷. خمره رنگارنگ ۹۴۱۰

اما بیشترین و متنوع‌ترین نقوش جانوری در شهر سوخته به بزسانان و گوزن سانان به شکل‌های گوناگون و تزئینات شاخی مختلف تعلق دارند: بز با بدنه کشیده روی خمره، ترکیب بز و کوه، ردیف بزها، بزهای شاخ‌به‌شاخ، بز و بزغاله، بزهای معلق در روی کاسه، بزهای داخل کاسه عمیق، گله بزها روی بدنه بز و ردیف پرندگان روی خمره، بز و پرنده (هوبره)، بز و پرنده در حال پرواز، گله بزها داخل بشقاب گود و بالاخره نقش گوزن سانان با شاخه‌ای متنوع



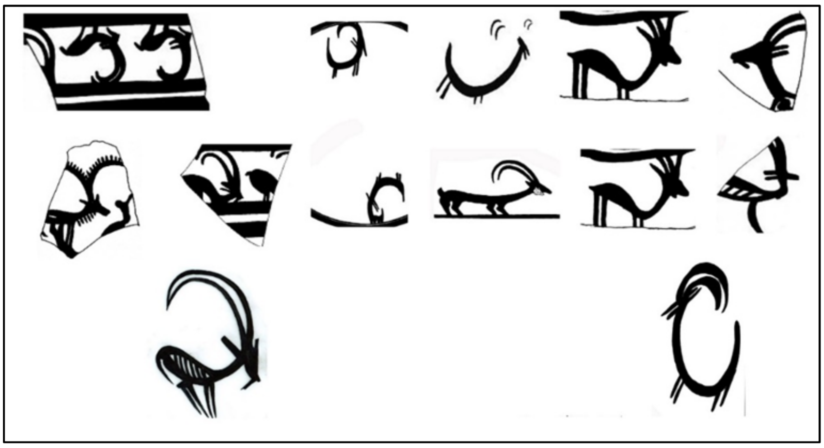
شکل ۱۸. ترکیب جند بز به دنبال هم و ترکیب یک بز با نقوش هندسی



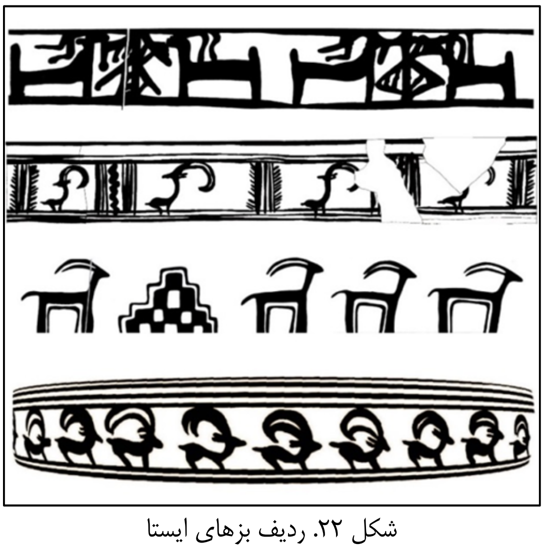
شکل ۱۹. بز تنها داخل کاسه



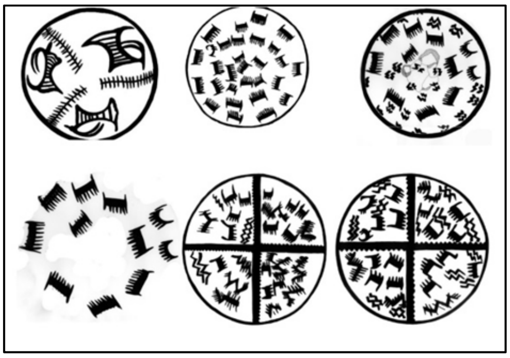
شکل ۲۰. بز با شاخه‌ای برگشته و بوته گیاهی (مدیا رحمانی)



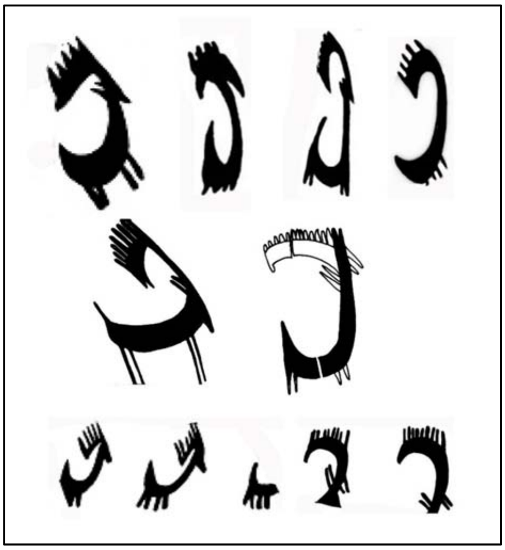
شکل ۲۱. انواع بزها با بدن‌های کشیده و شاخه‌ای برگشته به عقب، معلق و همراه هوبره و بزغاله



شکل ۲۲. ردیف بزهای ایستا

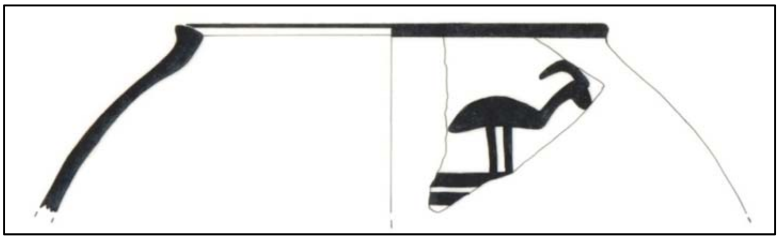


شکل ۲۳. گله‌های بز داخل بشقاب‌های نخودی

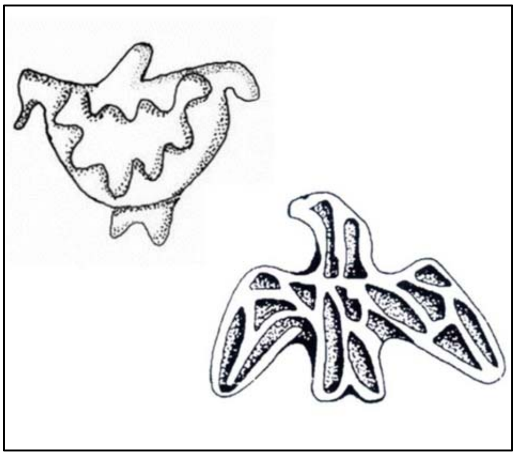


شکل ۲۴. انواع گوزن سانان (مرادی ۱۳۸۸)

پرندگانی که به شکل‌های گوناگون نشان داده می‌شوند پس از بزها فراوان‌ترین نقش جانوری هستند: پرنده نشسته روی بدنه خمره، پرندگان در حال پرواز، ردیف پرندگان پیوسته در حال پرواز روی لیوان، پرنده روی بدنه خمره، پرندگان نشسته روی جام پایه‌دار، پرندگان ایستاده، پرنده روی شانه خمره و پرندگان در حال پرواز



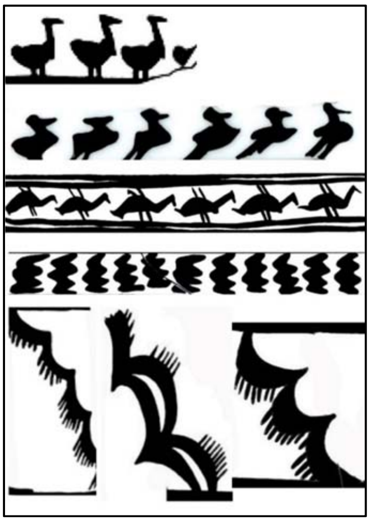
شکل ۲۵. پرنده تنهای نشسته



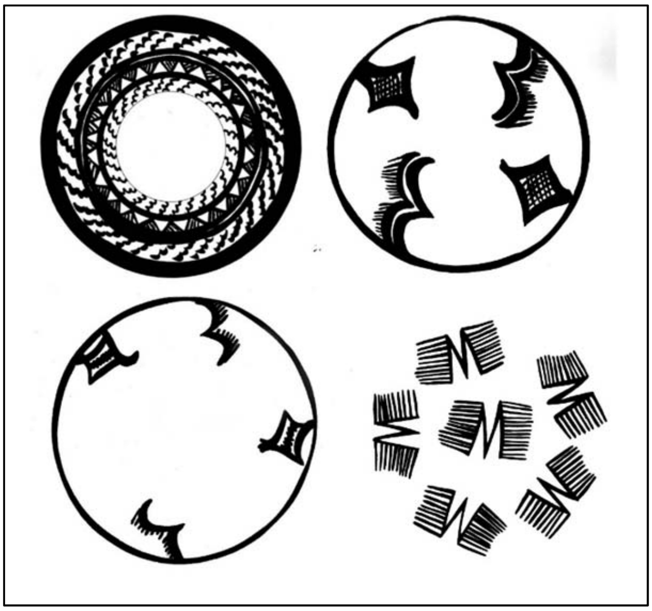
شکل ۲۶. هوبره طلسم یا مهر مسطح؟ (سید سجادی ۱۳۹۵)



شکل ۲۷. پرنده آبزی (آرشیو موسسه ایزمئو)

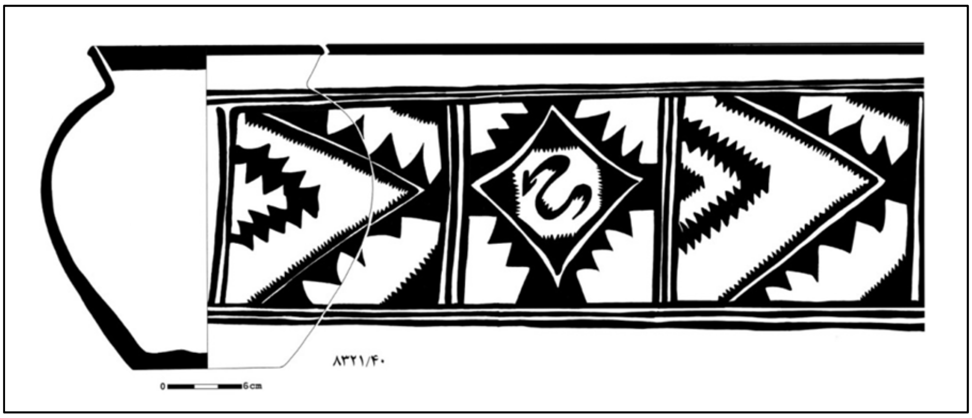


شکل ۲۸. نقش پرندگان در شکل‌های مختلف ایستاده، نشسته، ردیفی و در حال پرواز



شکل ۲۹. گروه پرندگان داخل بشقاب‌های نخودی

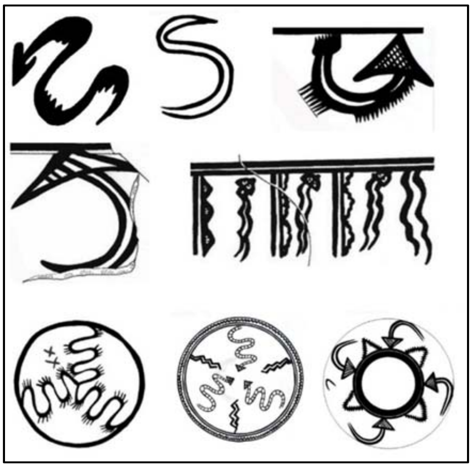
در میان جانوران دیگر، خزندگانی چون مار و عقرب نیز موردتوجه نقاشان شهر سوخته بوده و به‌ویژه نقوش ماران به شکل‌های گوناگون مجرد و تکی یا ترکیبی در روی ظروف شهر سوخته دیده می‌شود. نقوش تکی این جانور در حال خزیدن در روی بدنه خارجی خمره‌ها دیده شده، درحالی‌که نقوش ترکیبی متشکل از سه مار در روی سطح داخلی بشقاب‌های نخودی رنگ آمده است: مار داخل کاسه، مار روی بدنه خمره، ماران روی شانه خمره و مار روی بدنه خارجی کاسه



شکل ۳۰. نقش ترکیبی مار و خطوط هندسی در روی زمینه خمره نخودی رنگ

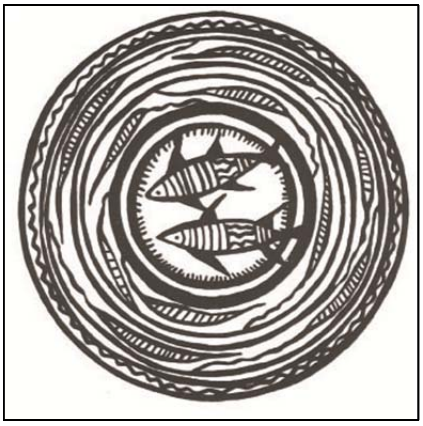


شکل ۳۱. نقش برجسته مار در روی جام نخودی (مدیا رحمانی)

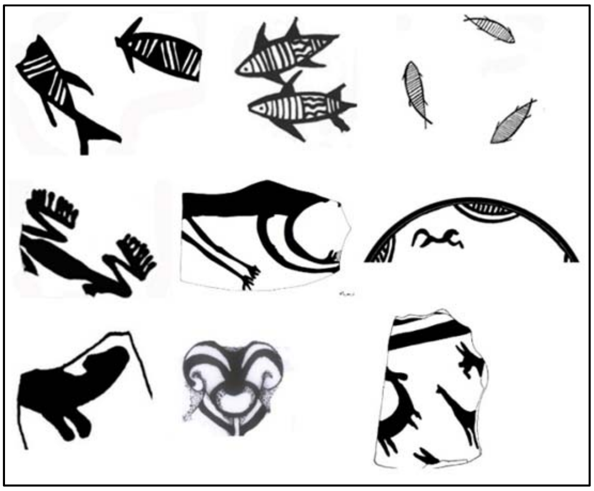


شکل ۳۲. نقوش ماران در شکل‌های گوناگون

علاوه بر جانوران یادشده حیوانات پرانده دیگری نیز در روی سفال‌های شهر سوخته نقش شده‌اند: ماهیان که داخل بشقاب‌ها و یا در روی بدنه خارجی ظرف نشان داده شده‌اند، عقرب‌ها در روی بدنه خارجی خمره و یا داخل کاسه، میمون داخل بشقاب و یا نقش سر قوچ در روی شانه خمره.



شکل ۳۳. ماهی در کاسه (Piperno 1986)



شکل ۳۴. نقش ماهیان، عقرب‌ها، سگان، قوچ و گله گورخران

تاکنون در روی ظروف سفالی شهر سوخته نقش انسانی دیده نشده است. تنها در کاوش‌های سال ۱۳۹۷ یک قطعه شکسته سفالی با نقش سه موجود که در یک ردیف ایستاده‌اند پیدا شده است. بخشه‌ای پائینی این قطعه سفالی مفقود شده و به همین سبب تشخیص نوع موجودات با تردیدهایی روبرو است، اما با توجه به بدن مثلثی شکل و بازوهای آویزان و پنجه دستان شاید بتوان آن را نقش انسانی دانست که به نظر می‌رسد با سفال‌های منطقه فارس بی‌ارتباط نباشد.



شکل ۳۵. قطعه سفال با نقش انسان

یکی از نکات قابل‌توجه عدم وجود نقش جانورانی چون گاو و گراز و اسب در روی سفال‌های شهر سوخته است. وجود صدها و صدها پیکره این جانوران و به‌ویژه گاو نشان از استفاده گسترده از این جانور می‌باشد و با آنکه نقش این جانور در محوطه‌های دشت سند، با وجود نزدیکی آن با سیستان، بسیار رایج است اما در شهر سوخته هیچ نقشی از آن در روی سفال دیده نمی‌شود



شکل ۳۶. گاو منقوش کارگاه شماره ۱ (مدیا رحمانی) (سید سجادی ۱۳۹۶ الف)

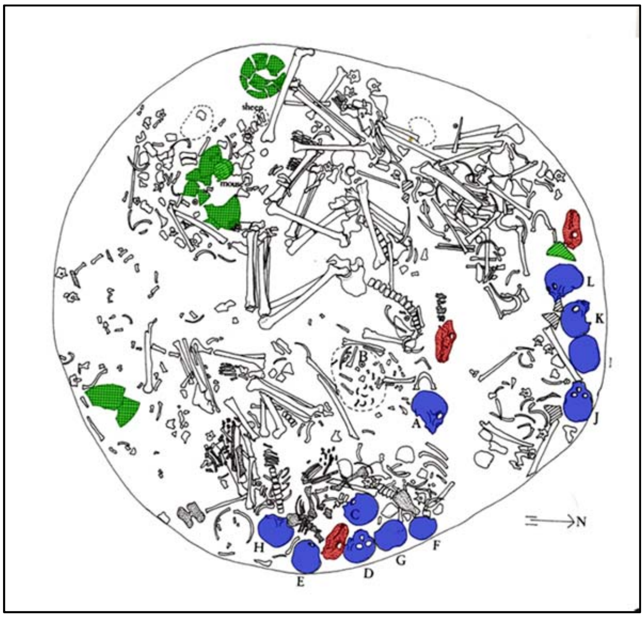


شکل ۳۷. پیکره گلی اسب از کارگاه شماره ۲۶ (مدیا رحمانی) (سید سجادی ۱۳۹۶ الف)



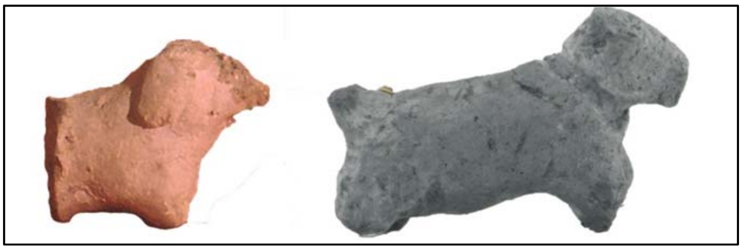
شکل ۳۸. پیکره‌های گل پخته (Terracotta) یک گراز جوان و یک گراز پیر (سید سجادی ۱۳۹۵ الف)

نکته آخر آنکه حضور جانوران در شهر سوخته منحصر به یک عنصر تزئینی در روی سفال نیست بلکه آن‌ها در همه ابعاد زندگانی این جامعه حضور داشته‌اند، استفاده از گوشت در تغذیه، از اعضای بدن برای ساختن ابزارهای گوناگون، از نیروی کششی آن‌ها در کارهای کشاورزی و حمل‌ونقل، از قربانی کردن آن‌ها در مراسم مذهبی و آئینی و بالاخره از استفاده از آن‌ها به‌عنوان جانوران خانگی از جمله موارد دیگر شرکت این جانوران در جامعه است. یک نمونه از حضور جانوران در یک مراسم تشییعی را می‌توان در تدفین شماره ۱۰۰۳ دید؛ در جایی که در یک قبر دسته‌جمعی تعداد ۱۲ جمجمه انسانی در کنار جداره قبر چیده شده، اسکلت تقریباً کامل یک مرد ۴۵ ساله نیز در مرکز این قبر دایره شکل سردابه‌ای کار گذاشته شده بود. جمجمه دو سگ، یکی تقریباً در بالای سر و دیگری در فاصله‌ای دورتر به همراه اسکلت کامل یک سگ دیگر نیز در این قبر قرار داده شده بود. اگرچه تفسیر مطمئنی درباره چرایی وجود جمجمه‌های انسانی و سگان در این قبر در دست نداریم، به هر صورت تدفین سگان و انسان‌ها با یکدیگر باید با هدف خاصی صورت گرفته باشد. دفن سگ‌ها منحصر به این مورد نبوده و موارد دیگری نیز از تدفین‌های دو نفره سگ و انسان در شهر سوخته دیده شده است



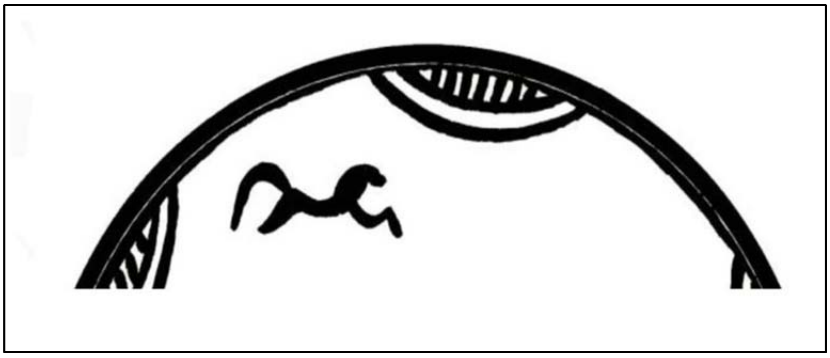
شکل ۳۹. قبر دسته‌جمعی انسان‌ها و سگان (سید سجادی ۱۳۸۸)

حضور سگ‌ها نیز منحصر به قربانی کردن آن‌ها نبوده بلکه از آن‌ها به‌عنوان جانوران خانگی و یا سگ نگهبان گله نیز استفاده شده است. این نکته به‌خوبی از روی پیکره‌های سگانی که دارای قلاده بوده‌اند نمایان است.



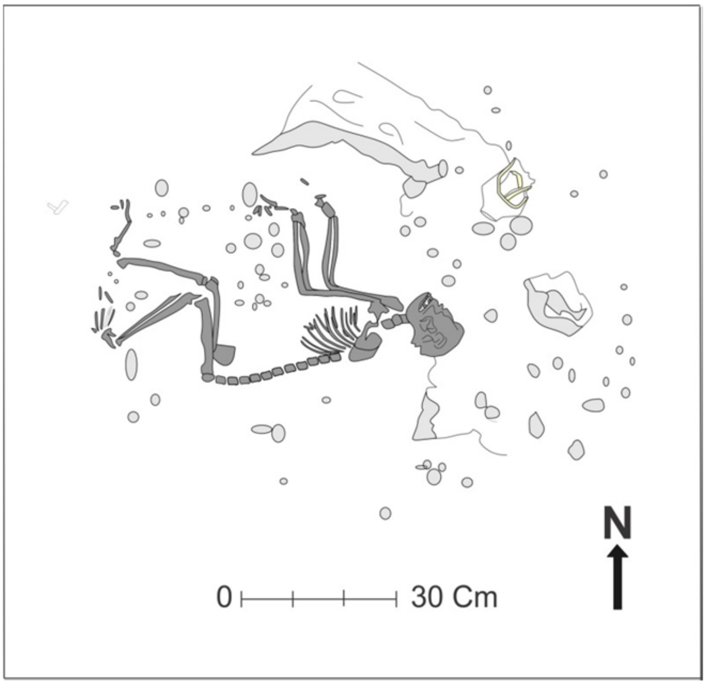
شکل ۴۰. دو سگ خانگی (سید سجادی ۱۳۹۵ الف)

حیوان خانگی دیگر در شهر سوخته میمون بوده است. در روی یکی از کاسه‌های نخودی رنگ نقش جانوری در حال دویدن دیده شد. در ابتدا ما آن را یک سگ تازی پنداشتیم، اما یکی از همکارمان، آقای رکنی به‌درستی آن نوعی میمون – ماکاک– تشخیص داد

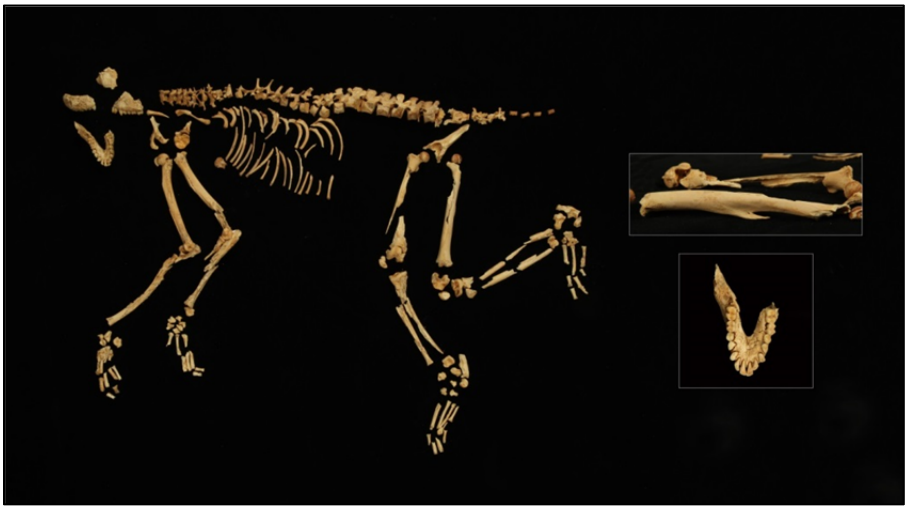


شکل ۴۱. نقش یک ماکاک داخل یک کاسه نخودی

درکاوش‌های سال ۱۳۹۴ در یک گمانه با ۴۶ تدفین، قبر یک میمون جوان (*Macaca mulatta*) با عمر تقریباً ۵ ساله به دست آمد که به شیوه انسان‌ها و به خاطر سن و سال کم، به‌مانند کودکان خردسال شهر سوخته، به همراه یک لیوان نخودی دفن شده بود. پیدا شدن این میمون نظر آقای رکنی را درباره میمون بودن نقش موردنظر تائید کرد. این جانور بومی فلات ایران نیست بلکه محیط‌زیست جغرافیایی آن بخش‌های جنوبی و جنوب شرقی آسیای مرکزی تا تقریباً مرزهای غربی چین و به‌ویژه شبه‌قاره هندوستان است. مسئله وجود تبادلات تجاری گسترده بین شهر سوخته و سرزمین‌های هم‌جوار امری است که با توجه به داده‌های به‌دست‌آمده باستان‌شناسی روشن شده است (سید سجادی ۱۳۹۴ الف)، بر این اساس می‌توان فرض را بر این بنا نهاد که جانور موردبحث متعلق به دشت سند در شبه‌قاره بوده است. اگرچه پیدا شدن این جانور جزو کشفیات نادر می‌باشد اما متون نوشته و مستندات تصویری باقی‌مانده از پریمات‌های غیرانسانی حاکی از آن است که این جانور بین هزاره‌های چهارم و دوم پیش از میلاد به شکل یک کالای شان‌زا و لوکس برای طبقه نخبگان جوامع به محوطه‌های آغازتاریخی خاورمیانه وارد می‌شده است. میمون شهر سوخته یکی از قدیم‌ترین نمونه‌های جانوران خانگی به شمار می‌رود.



شکل ۴۲. تدفین شماره ۹۳۱۹ ماکاک به همراه لیوان گلابی‌شکل نخودی (Minitti & Sajjadi, 2018)



شکل ۴۳. بقایای ماکاک شهر سوخته (مدیا رحمانی) (Minitti & Sajjadi, 2018)

منابع

- *تاریخ سیستان* (۱۳۶۶)، تألیف حدود ۷۳۵–۴۲۵، با تصحیح ملک‌الشعرای بهار، چاپ دوم، انتشارات کلاله خاور.
- سید سجادی، سید منصور (۱۳۸۳)، آرامگاه‌های سردابه‌ای شهر سوخته، *نامه پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور*، ش. ۹، صص. ۱۵–۵۲.
- سید سجادی، سید منصور (۱۳۸۸)، *مجموعه مقالات شهر سوخته ۱، مجموعه‌ای از ۱۷ مقاله به فارسی و انگلیسی درباره شهر سوخت*، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان، صص. ۳۲۸+۳۲
- سید سجادی، سید منصور (۱۳۹۴)، حفاری در شهر سوخته؛ پیوست شماره ۱، در: *باستان‌شناسی جوامع ایران باستان در هزاره سوم پیش از میلاد*، نوشته انریکو اسکالونه، سازمان سمت.
- سید سجادی، سید منصور (۱۳۹۴ الف)، شهرسوخته و سرزمین‌های متأثر و مؤثر از آن، *مجله جامعه باستان‌شناسی ایران*، صص. ۱–۳۰.
- سید منصور، سید سجادی (۱۳۹۵)، ارتباطات بازرگانی/فرهنگی سیستان با شمال خراسان هر هزاره‌ی سوم پ.م.، *فره‌وشی، مجله ایران‌شناسی*، سال دوم، شماره ۳.
- سید سجادی، سید منصور (۱۳۹۵ الف)، پیکره‌های جانوری شهر سوخته، در: *مفاخر میراث فرهنگی ایران، جشن‌نامه میر عابدین کابلی*، پژوهشگاه میراث فرهنگی، تهران.
- سید سجادی، سید منصور (۱۳۹۶)، نقشه‌های سیستان، *کاو*، شماره‌های ۱۰ و ۱۱ صص. ۱–۱۴.
- سید سجادی، سید منصور (۱۳۹۶ الف)، *شواهد فن‌آوری و هنر در شهر سوخته*، اداره کل میراث فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، صص. ۱۱۴.
- مرادی، حسین (۱۳۸۸)، لیوان‌های گلابی‌شکل شهر سوخته، در: *مجموعه مقالات شهر سوخته ۱، مجموعه‌ای از ۱۷ مقاله به فارسی و انگلیسی درباره شهر سوخته*، سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان، صص. ۳۲۸+۳۲.
-

- Biscione R. and Bulgarelli M.C. (1983), Painted Geometrical Decoration on the Shahr-i Sokhta Buff Ware: Approach to a Systematic Classification, in: M. Tosi (ed.), *Prehistoric Sistan* 1 (*IsMEO Rep Mem* XIX, 1), Rome: IsMEO, pp. 211-264.
- Collognat,A. (2012), *Dictionnaire de la mythologie gréco-romaine*, Place des éditeurs, pp. 174-175.
- Minitti,C. & S.M.S. Sajjadi (2018), *New data on non-human primates from the ancient Near East: the recent discovery of a rhesus macaque burial at Shahr-i Sokhta (Iran)*, in press.
- Piperno M. (1986), Aspects of Ethnical Multiplicity across the Shahr-i Sokhta Graveyard, *Oriens Antiquus* 25, pp. 257-270.

- Sajjadi, S.M.S. (2015), Catacomb Graves or Burial Sites of Clan Chiefs of the 3rd Millennium BC. Shahr-i Sokhta Confederation, *Zbrika Naubouykh Prats.Mova ta Istoria Vypusk 383 Akademia Nauk Vyshchoi Ovity Ukrainy.Rada Molodykh Uchenykh*, Ki.
- Tosi M. (1980), Le grandi avventure dell'archeologia. I misteri delle civiltà scomparse, Vol. V. *Il crocevia dell'Asia, pp. 1754-1795, Il viaggio del lapislazzuli*, pp. 1796-1832, Roma.

تحلیلی بر نسخهٔ مجموعه‌نگاره‌های فرمانروایان کاشغر سدهٔ نهم هجری به شمارهٔ ثبت* ۵۹۲۷

سیدعبدالمجید شریف‌زاده[۱]

چکیده

وجود نسخ خطی فراوان در کتابخانه‌ها و موزه‌ها باعث گردیده تا نسخه‌شناسی از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار گردد. نسخ خطی گنجینه‌های فاخر و گرانبهایی‌اند که سهم بسزایی در روشن شدن تاریخ، فرهنگ و تمدن هر مرزوبوم دارند. کتابخانه و موزهٔ ملی ملک دارای نسخ خطی نادر و نفیسی است که یکی از نوادر و نفایس آن آلبومی مشتمل بر ۸ نگاره به شمارهٔ ۵۹۲۷ با ویژگی ثبت اسامی در زیر پای هر نگاره است. مقالهٔ حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که نگاره‌های موجود در آلبوم مزبور متعلق به کدام سلسله و دورهٔ تاریخی است؟ هدف از این پژوهش، شناسایی دوره‌ای است که در آن نسخهٔ ۵۹۲۷ محفوظ در کتابخانه و موزهٔ ملی ملک به تصویر درآمده است. در راستای نیل به هدف، نگاره‌های این آلبوم با نگاره‌های دوران پیش، هم‌عصر و پس از خود مقایسه گردیده و با تکیه بر روش توصیفی- تطبیقی مشخصات هر یک در جداولی جداگانه گنجانده شده است. نتایج حاصل از این پژوهش از وجود خاندانی حاکم بر منطقهٔ ترکستان و هم‌دورهٔ تیمور گورکانی پرده برمی‌دارد که تا کنون کمتر بدان پرداخته شده است. نگاره‌های آلبوم مورد بحث در اواخر دورهٔ بایسنقرمیرزا پسر شاهرخ به تصویر درآمده است.

واژگان کلیدی: نسخه‌نگاره، کتابخانه و موزهٔ ملی ملک، تغلق‌تیمور، کاشغر، ترکستان.

مقدمه

در کتابخانه و موزهٔ ملی ملک، یکی از قدیمی‌ترین آلبوم‌های تصویری متعلق به یک خاندان در ایران نگهداری می‌شود. این اثر مربوط به دورهٔ تیموری، شامل هشت نگاره از حاکمان بنی‌تغلق در منطقهٔ کاشغر است. کاشغر یا ترکستان امروزی چین که در گذشته به مروارید جادهٔ ابریشم معروف بود، آخرین نقطهٔ مرزی ایران و چین است. اولین حاکم خاندان بنی‌تغلق، تغلق‌تیمور – غیر از امیرتیمور گورکانی ولی هم‌دوره با او- بود. این خاندان نزدیک به یک قرن به صورت موروثی حکومت محلی داشتند. از هشت نگاره‌ای که در اثر مزبور آمده است، شش شخصیت از جمله سلطان‌صوفی‌خان که این اثر به فرمان وی تصویر شده است، شناسایی شده‌اند.

---

* کتابخانه و موزهٔ ملی ملک

۱. عضو هیأت علمی پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری m.sharifzadeh@richt.ir / s_a_majidsharifzade@yahoo.com

معرفی نسخه به شمارۀ ثبت ۵۹۲۷ در موزۀ ملک

در کتابخانه و موزۀ ملی ملک مرقعی مربوط به دورۀ تیموری وجود دارد که مشتمل بر هشت نگاره از حاکمان بنی‌تغلق در منطقۀ کاشغر است.

نسخه: مجموعه‌نگاره‌های فرمانروایان کاشغر سدۀ ۹ هجری به شمارۀ ثبت ۵۹۲۷ در موزۀ ملک

تعداد مجلس: ۸ نگاره

نوع کاغذ: ختائی

اندازه: طول ۳/۲۱، عرض ۲/۱۴

جلد: چرمی ضربی، میشین تریاکی

تعداد اوراق: ۵ ورق

در تمام صفحات این اثر تک‌چهره‌ها در میانۀ صفحه کشیده شده، بر فراز آن لقب و در زیر تصویر نام شخص نوشته شده است که این مشخصات از ویژگی‌های دورۀ بایسنقری است. اهمیت این اثر که تصاویر آن متعلق به اواخر مکتب هرات است، به دلیل چهره‌سازی و شبیه‌سازی شخصیت‌هاست. تا قبل از دورۀ مغول و ایلخانان، در نگارگری ایران چهره‌پردازی به معنای خاص کلمه وجود نداشت و تنها به تیپ‌سازی اکتفا می‌شد که نمونۀ بارز آن حجاری‌های تخت-جمشید است؛ اما از دورۀ ایلخانی و با ورود هنر چین به ایران به تدریج تفاوت‌هایی در نگارگری چهره‌ها قائل شدند.

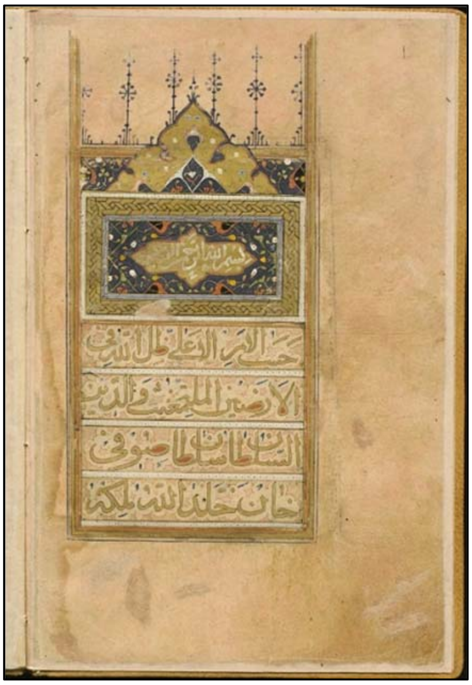


تصویر ۱. جلد نسخه به شمارۀ ثبت ۵۹۲۷ در موزۀ ملک



تصویر ۲. صفحۀ نخست نسخه به شمارۀ ثبت ۵۹۲۷ در موزۀ ملک

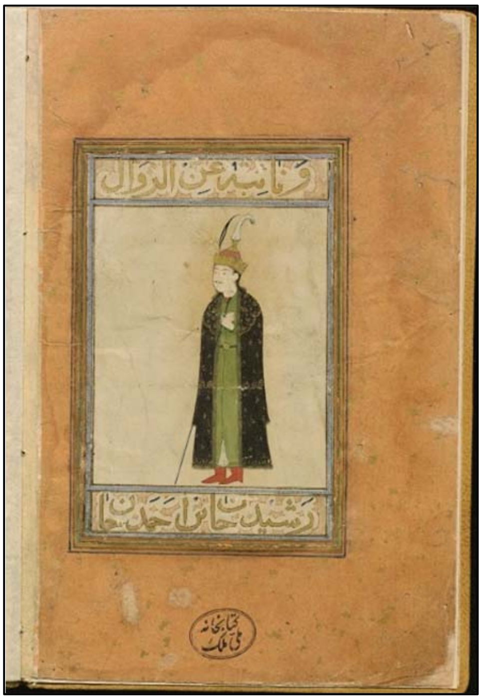
در این صفحه چنین نوشته شده است: «بسم الله الرحمن الرحیم، حسب الامر الا علی ظل الله فی الارضین الملة مغیث و الدین السلطان سلطان صوفی خان خلد الله ملکه" یعنی "به نام خداوند بخشندۀ مهربان، طبق دستور والامقام سایۀ خدا بر زمین فریادرس ملت و دین سلطان‌صوفی‌خان که فرمانروایش جاودانه باد».



تصویر ۳. شروع نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک

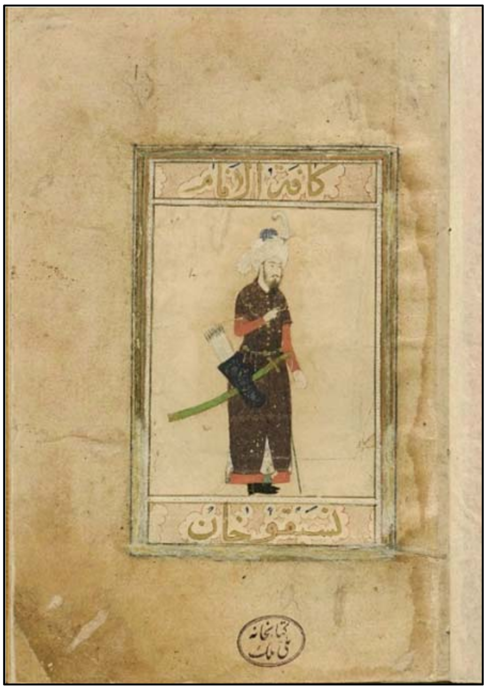


تصویر ۴. تصویر سلطان‌صوفی‌خان، نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک

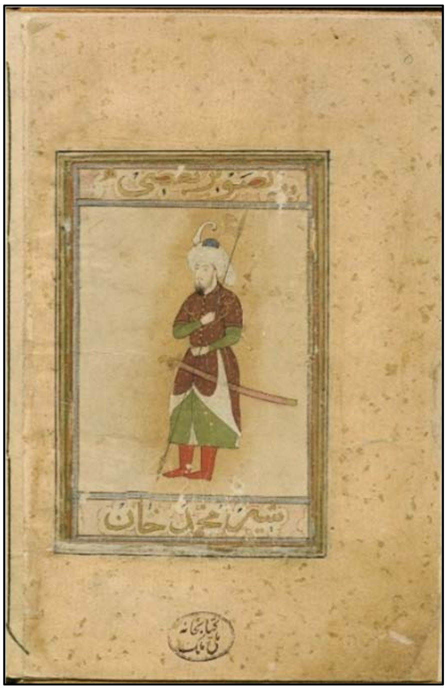


تصویر ۵. تصویر رشیدخان بن احمدخان، نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک

در بالای تصویر ۴ نوشته شده «و شموس سَلطِنه» که به معنی «واسطهٔ سلطنت» است. «و نائبه عن الزوال» که بر فراز تصویر ۵ آمده نیز به معنی «و جانشینش از نابودی» است.

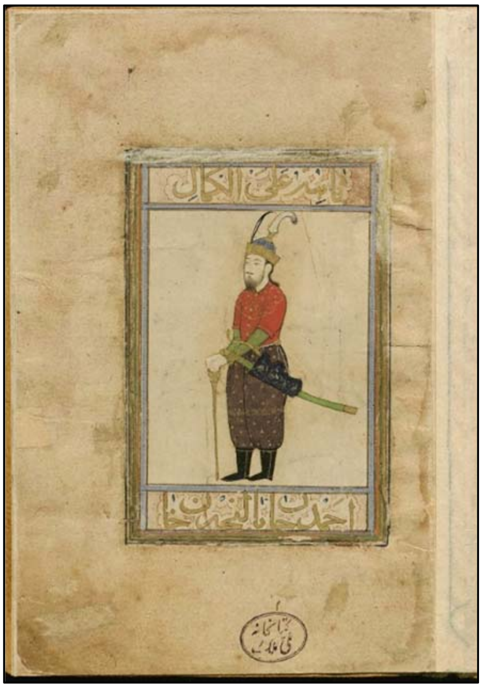


تصویر ۶. تصویر نسبقوخان، نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک

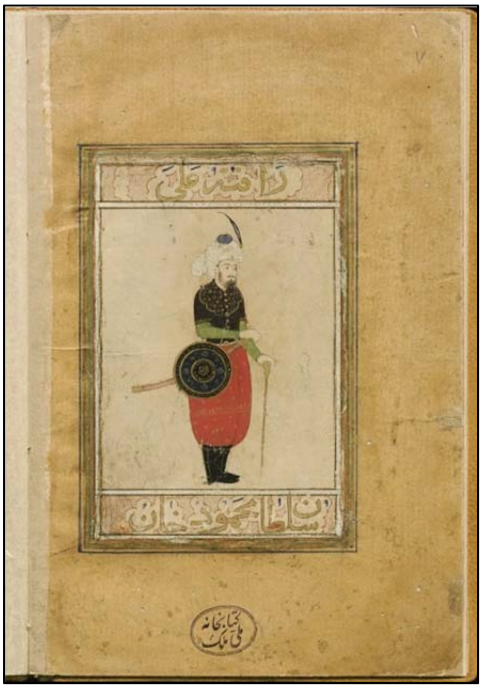


تصویر ۷. تصویر شیرمحمدخان، نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک

در بخش فوقانی تصویر ۶ نوشته شده «کافه الانام» که به معنی «عموم مردم» است. «به تصویر» که بر فراز تصویر ۷ آمده نیز معنی «بعضی این گونه تصویر کرده‌اند» را می‌دهد.

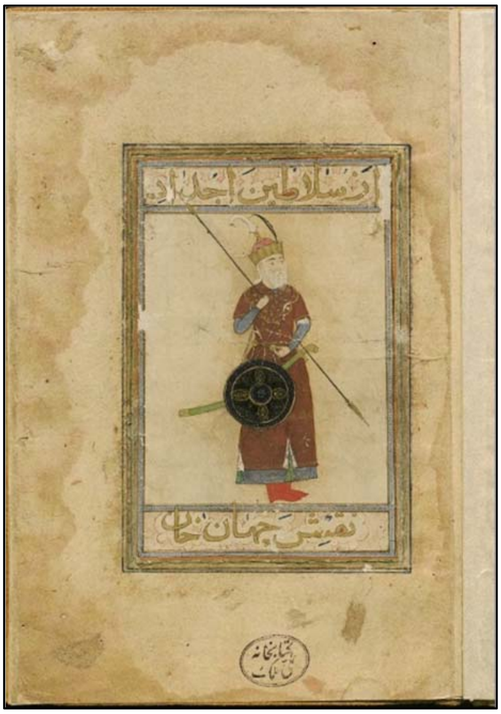


تصویر ۸. تصویر احمدخان بالنحه‌خان، نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک



تصویر ۹. تصویر سلطان‌محمودخان، نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک

بر تارک تصویر ۸ نوشته شده «ثابته علی الکمال» که معنی «ثابت بودن در کامل کردن» را می‌دهد. «رافته علی» که بر فراز تصویر ۹ آمده نیز به معنی «مهربانیش بر همهٔ افراد» است.



تصویر ۱۰. تصویر نقش‌جهان‌خان، نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک



تصویر ۱۱. تصویر شمع‌جهان‌خان، نسخه به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ در موزهٔ ملک

در بالای تصویر ۱۰ نوشته شده "از سلاطین اجداد" که به نظر می‌رسد نقش‌جهان‌خان از اجداد این خاندان باشد. "به اقتدار ایشان نقش شد" که بر فراز تصویر ۱۱ آمده نشان از سفارش‌دهندهٔ این نسخه دارد. در کنار این تصویر نوشته شده "سنه ثلث سبعین و سبعمائه" که گویا سال به تصویر در آمدن این آلبوم است.

کاشغر

تاریخ کاشغر آکنده از دوره‌های آشفتگی و ثبات است. فرماندهٔ چینی بان چیائو در نخستین سدهٔ میلادی به مدت ۳۱ سال منطقه را مورد تاخت‌وتاز قرار داد. به مدت شش سده کاشغر تحت حاکمیت محدود چینیان بود و سپس از سال ۵۰ تا ۷۵ هـ ق به دست تبتیان افتاد. در سده‌های بعدی شهر کاشغر دست به دست چینیان، تبتیان و بومیان می‌چرخید. سدهٔ ۴ تا ۶ هـ ق ترکان مسلمان قراخانی شهر را به پایتختی برگزیدند و از بخارا تا ختن را به تصرف درآوردند. ستوق‌بغراخان توسط نصربن‌منصورسامانی اسلام آورد و اسلام را در واحه‌های جنوبی جلگه تاریم که بودایی‌گری بر آن حاکم بود و فقط در ختن ۱۶۰ صومعه داشت، پراکند. علاءالدین عطاملک جوینی تاریخ‌نویس ایرانی که کاشغر را دیده بود حکومت مغولان را "موهبتی آسمانی" تعبیر کرده که کاشغریان را از کشمکش‌های مذهبی موجود رها ساخت. پس از مغولان، کاشغر به مدت کوتاه در واسط سدهٔ ۸ هـ ق به دست سپاه تیمور لنگ افتاد و اهمیت بازرگانی مهمی در سیاست دنیای مغولی یافت (گلادنی، ۱۳۸۳: ۱۳۳). آق‌ْسو شهری در ترکستان شرقی، ترکستان چین (کاشغر یا خُتَن) است. در ۷۴۶ هـق آق‌سو مرکز متصرفات توغلوق (تُغْلُق) تیمور و خاندان جغتای و نیز مدتی هم مرکز خوانین کاشغر و یارکند (یارقند) بوده است؛ اما در ۸۶۱ هـق در مقام مقایسه با دیگر شهرهای ترکستان شرقی اهمیت چندانی نداشته است؛ با این همه بنا بر گفتهٔ حیدرمیرزا در تاریخ رشیدی در حدود ۹۵۴ هـق، یکی از مراکز ترکستان شرقی به شمار می‌رفته است (گنجی، ۱۳۷۴: ۴۹۷). کاشغر با تاریخی مطول و پیچیده، میان کوه و صحرا، آبادی و خشکی، شرق و غرب و بر شاه‌راهی قرار

دارد که از پایتخت‌های رُم، ایران، مغولستان و چین گذر می‌کرد. قرار داشتن کاشغر در غربی‌ترین نقطهٔ جلگهٔ رود تاریم، از دیرگاه تا کنون شهر را به مرکز تلاقی فرهنگ‌های گوناگون بدل ساخته است (گلادنی، ۱۳۸۳: ۱۳۱). در جست‌وجوی شناسایی نقش‌جهان‌خان به نام تغلق‌تیمور برخورد شد.

تغلق‌تیمور

تغلق‌تیمور نام سلسله‌ای مغول‌تبار منسوب به خاندان جغتای، پسر دوم چنگیزخان است که روزگاری دراز بر تمام یا قسمتی از ترکستان شرقی یا ترکستان چین، یعنی ایالت سین‌کیانگ (شین‌جیان)، کاشغر، ختن، تورفان، واحهٔ تریم (طـرم – طـارم) و شاید بخش‌های کوچکـی از غرب مغـولستان – سرزمینـی که در عرف آن روزگار، مغولستان و از سوی دشمنان‌شان جَته ـ جَتا نامیده می‌شد و نیز بخش‌هایی از ماوراءالنهر از ۷۴۸ هــق فرمانروایی داشتند. در روزگار ضعف خاندان‌های بزرگ و دیرپای حاکم، امیرانی از هرسو سربرمی‌آوردند و بر بخش‌هایی از سرزمین آن خاندان‌ها تسلط می‌یافتند و برای مشروع جلوه دادن خود، شاهزادگان و خان‌زادگانی اغلب خردسال یا زبون و درمانده را برمی‌گزیدند و بر تخت می‌نشاندند و سکه و خطبه به نام آنان می‌کردند؛ ولی در عمل خود فرمان می‌راندند. اتابکان سلجوقی در دوران آشفتگی اواخر سلطنت سلجوقیان ایران، امیران و وزیران ایلخانان پس از مرگ ابوسعید و امیران جغتایی در ماوراءالنهر پس از قتل غازان در زمرهٔ اینان بودند. امیـری از قبیلهٔ مغول دوغلات به نام پولادچی که پس از مرگ آخرین فرمانروای جغتایی سرزمین ترکستان شرقی بر آن سرزمین تسلط یافته بود، نیازمند چنان خان‌زاده‌ای بود تا حکومت خود را مشروعیت بخشد. بنا بر داستانی که صدق یا ساختگی بودن آن دانسته نیست، واپسین خان جغتایی ترکستان شرقی که ایسَن‌بُغا (ایسن= تندرست) یا ایمیل (نرم‌خوی) خواجه نام داشت، از همسر بزرگ خویش فرزندی نیافت، ولی کنیزی از کنیزان او حامله شد. بانوی خان آن کنیزک را به نقطه‌ای دوردست فرستاد تا از دسترس خان دور کند (موسوی، ۱۳۸۷: ۶۴۸). تغلق‌تیمور همان فرزند خان از آن کنیز بود. امیر پولادچی که این داستان را می‌دانست، پس از جست‌وجوی بسیار تغلق‌تیمور را یافت و به آق‌سو آورد. به هر حال هیچ یک از منابع در خان‌زادگی تغلق‌تیمور شک نکرده و او را نوادهٔ دواخان، از نسل جغتای دانسته‌اند؛ اما دربارهٔ نام و لقب پدر او اتفاق نظر نیست (ابوالغازی، ۱۸۷۱: ۱۵۵). لیکن در تاریخ رشیدی تغلق‌تیمور پسر ایسان‌بوغاخان است و نسبت ایشان، بوغاخان، ابن دوخان ابن براق ابن قراسو ابن ماماکای ابن جغتای ابن چنگیزخان بن ... ابن بوقا ابن بورنجرخان پسر الانقوا کورک لوک است (دوغلات، ۱۳۸۳: ۱۵)

تغلق‌تیمور در ۷۳۰ هــق به دنیا آمد و در شانزده‌سالگی از مغولستان به آق‌سو آورده شد و در هجده‌سالگی (۷۴۸ هــق) بر تخت نشست و در همان سال با دین اسلام آشنا و در ۷۵۴ هــق مسلمان شد. او خود را وارث خاندان جغتای، یعنی فرمانروای ماوراءالنهر نیز می‌دانست که پس از مرگ امیر قزاغن (قزغن) و قتل پسرش عبدالله حکومت متمرکز و واحدی نداشت و در هر شهر و ولایت آن امیری به استقلال فرمان می‌راند. این آشفتگی و پراکندگی نیز مشوق تغلق-تیمور در این دعوی بود. سپس در ۷۶۱ هــق به ماوراءالنهر لشکر کشید و بیشتر امیران آنجا را مطیع کرد؛ اما حاجی برلاس امیرکش که نه میلی به همراهی و نه قدرتی برای مقابله داشت، به خراسان گریخت. در عین حال برادرزادهٔ او تیمور گورکان به تسلیم‌شدگان پیوست و حکومت‌کش به وی تفویض شد و تغلق‌تیمور به کاشغر بازگشت. امیرانی که تغلق‌تیمور به حکومت ماوراءالنهر گمارده بود، پس از بازگشت او با یکدیگر به ستیز برخاستند و به ناچار اندکی بعد به سوی خان رهسپار شدند (همان: ۲۴– ۲۳؛ شامی، ۱۳۶۳: ۱۵).

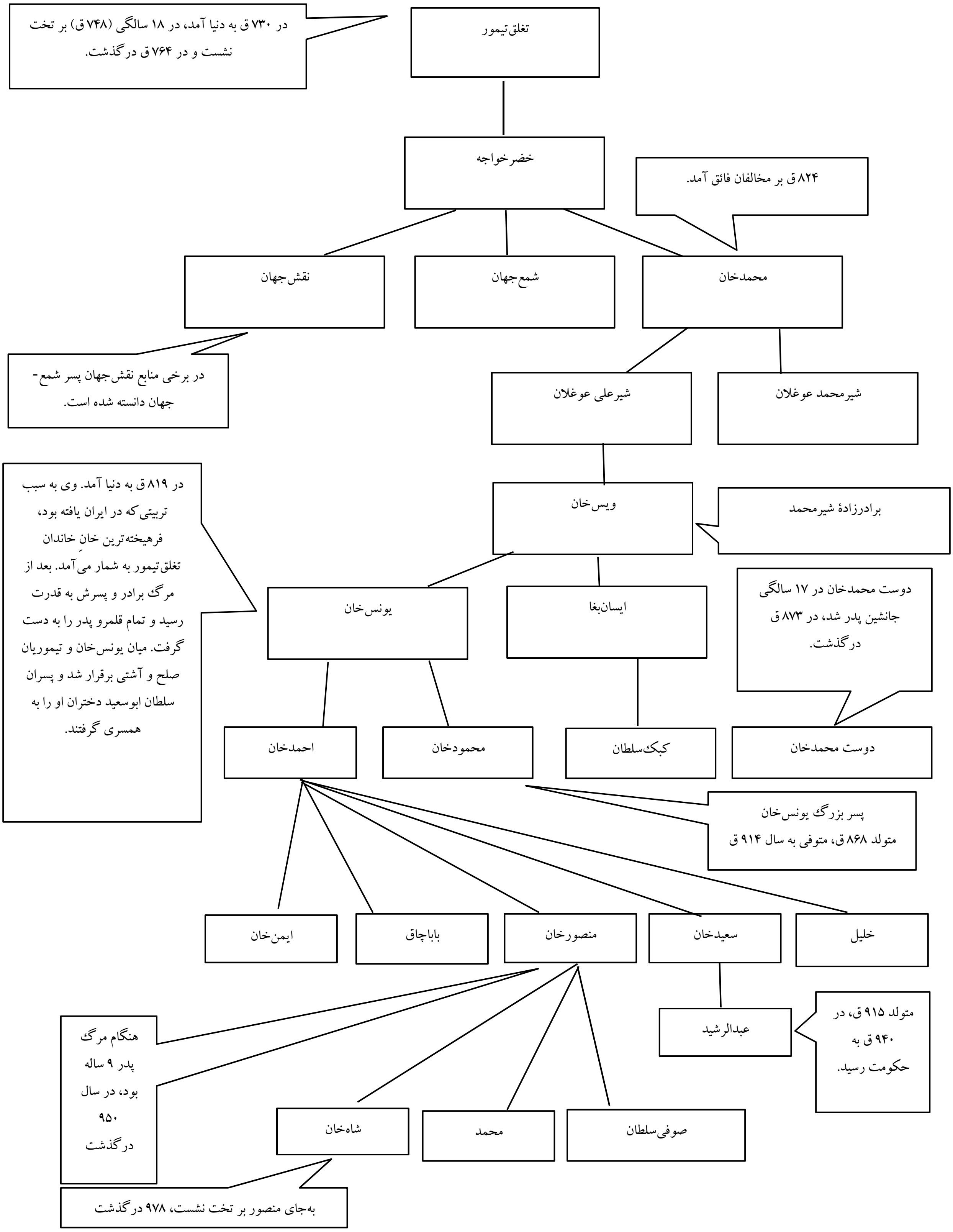
تغلق‌تیمور بار دیگر در ۷۶۲ یا ۷۶۳ هـق با سپاهی گران به ماوراءالنهر تاخت. این بار نیز همهٔ امیران و حتی حاجی برلاس به وی پیوستند؛ اما بر اثر قتل امیربایزید جلایر به فرمان او، حاجی برلاس بیمناک شد و باز به خراسان گریخت و در یکی از روستاهای جوین سبزوار کشته شد. تیمور که به ملازمت خان پیوسته بود، نزد وی تقرب بیشتر یافت و در حکومت‌کش بلامنازع شد. تغلق‌تیمور این‌بار به دنبال امیرحسین، نوادهٔ امیر قزغن تا قندوز و بغلان و هندوکش تاخت و در بازگشت از آن لشکرکشی پسر خود الیاس‌خواجه‌اوغلان را در سمرقند به پادشاهی ماوراءالنهر و امیربیگجیک و امیرتیمور را به کارگزاری و ملازمت او گمارد و خود به موطن اصلی بازگشت. امیرتیمور پس از اندک‌زمانی بر اثر ناسازگاری امیربیگجیک از همراهی الیاس‌خواجه سرباز زد. در این میان تغلق‌تیمور درگذشت (موسوی، ۱۳۸۷: ۶۴۹). دیگر افراد خاندان مورد بحث اینان‌اند:

خضرخواجه: هنگامی که قمرالدین همهٔ فرزندان و کسان تغلق‌تیمور را قتل‌عام می‌کرد، امیرخدایداد دوغلات، پسر پودلاچی توانست تنها یک پسر خردسال خان را محافظت کند و او را در کوهستان‌های میان کاشغر و بدخشان پنهان سازد. امیرخدایداد این پسر را که خضرخواجه نام داشت، پس از مرگ قمرالدین بازگردانید و بر تخت پدر نشانید. از احوال او آگاهی چندانی در دست نداریم و تنها می‌دانیم که وی با امیرتیمور به صلحی پایدار دست یافت و یک‌بار برای ترویج دین اسلام به درون چین لشکرکشی کرد. تیمور در واپسین سال زندگانی، آهنگ جنگ چین داشت و بر آن بود که از قلمرو خضرخواجه گذر کند و برای تأمین نیازمندی‌های سپاه خویش تکالیف سختی بر او تحمیل کرده بود؛ اما تیمور در ۸۰۷ هـق در اُترار درگذشت (همان‌جا) و وی از آن تکالیف رهایی یافت. در روزگار خضرخواجه قدرت در دست امیرخدایداد بود. سال‌های فرمانروایی او نامعلوم است. به نوشتهٔ محمدحیدر دوغلات او سه پسر داشت: محمد، شمع‌جهان و نقش‌جهان؛ اما منابع دیگر نقش‌جهان را پسر شمع‌جهان می‌دانند. در برخی منابع از حکومت شمع‌جهان و پسرش نقش‌جهان سخن رفته است (همان: ۶۵۰). هنرفر دربارهٔ تیمور چنین نوشته است: «چنانکه نوشته شده لقب گورکان به معنی (داماد) از زمانی به نام او اضافه شده که خواهر یکی از امرای بزرگ ماوراءالنهر به نام امیرحسین قزغنی را به زوجیت گرفته و یا چنانکه بعضی دیگر گفته‌اند چون تیمور دختر تغلق‌تیمور پادشاه کاشغر را به عقد خود درآورده گورکان لقب گرفته است» (هنرفر، ۱۳۸۵: ۳۸). ابن‌محمدخان پسر خضرخواجه‌خان است. خضرخواجه‌خان غیر از محمدخان، فرزندان دیگری نیز داشت؛ شمع‌جهان‌خان و غیره. به غیر از توغلق‌تیمورخان در یورت مغول از خوانین جغتای کسی نمانده بود (دوغلات، ۱۳۸۳: ۸۵). امیرخدایداد شش خان را به دست خود، خان ساخته بود؛ اول ایشان خضرخواجه‌خان که مذکور افتاد و شمع‌جهان‌خان، نقش‌جهان‌خان، محمدخان، شیرمحمدخان و آخر ایشان ویس‌خان (همان: ۹۵).

یونس‌خان: وی که در ۸۱۹ هـق به دنیا آمده و در ۸۳۲ هـق به الغ‌بیگ پناه برده بود، در ۸۶۰ هـق به حمایت ابوسعید تیموری روی به سرزمین پدری آورد. اگرچه چند تن از سران خانوادهٔ دوغلات و سرداران دیگر مغول به او پیوسته بودند و کاشغر را نیز که در آن زمان در دست خاندان دوغلات قرار داشت، تسخیر کرده بود، اما از ایسان‌بغا شکست خورد و به خراسان رفت. پس از مرگ یونس‌خان، پسر بزرگ‌ش محمودخان که در ۸۶۸ هـق به دنیا آمده بود، به جای وی نشست. در آغاز کار عمرشیخ‌میرزا و سلطان‌احمدمیرزای تیموری که تاشکند را به پدرزن خود یونس‌خان سپرده بودند، ابقای آن را در دست محمودخان برنتافتند و از این‌رو یکی پس از دیگری بر سر تاشکند با محمودخان جنگیدند؛ ولی هر دو به سختی شکست خوردند و عاقبت میان آن سه صلح برقرار شد. پس از مرگ عمرشیخ در ۸۹۹ هـق محمودخان، شاهی‌بیک جوچی‌تبار، نوادهٔ ابوالخیرخان را یاری داد تا بر سمرقند تسلط یابد. لیکن شاهی‌بیک اندکی بعد علیه وی برخاست و با آنکه احمدخان به یاری برادرش محمودخان شتافته بود، از شاهی‌بیک شکست خوردند و اسیر

شدند؛ اما شاهی‌بیک آنان را رها کرد. محمودخان در ۹۱۴ هـق بر اثر ستیزهای خانوادگی همراه فرزندان به شاهی‌بیک پناه برد، اما این‌بار شاهی‌بیک او و فرزندانش را کشت. احمدخان پنج پسر داشت به نام‌های خلیل، سعیدخان، منصورخان، باباچان و ایمن‌خان. فرزند سعیدخان عبدالرشید است و صوفی‌سلطان فرزند منصورخان (موسوی، ۱۳۸۷: ۶۵۱-۶۵۰).

نمودار ۱ (نگارنده)



شاهنامه‌ای در موزهٔ ملی ملک به شمارهٔ ثبت ۶۰۳۱ موجود است که اصالت آن بر اساس بند ۱۳ عرضه‌داشت جعفر بایسنقری که در کتابخانهٔ توپقاپی نگهداری می‌شود، مورد تأیید است (پارسای‌قدس، ۱۳۵۶: ۴۷). در این شاهنامه نگاره‌ای وجود دارد که اسامی افراد، ذیل یا کنار آن‌ها نوشته شده است. طبق مطالب پیش‌گفته و نمودار ترسیم‌شده، محمدخان یک پسر به نام شیرمحمد عوغلان داشته است. نام شیرمحمد عوغلان ذیل تصویری در خمسه و شاهنامهٔ بایسنقری موجود در موزهٔ ملی ملک آمده است.

تحلیل نگاره

جدول ۱. تشابه چهره‌های آلبوم شمارهٔ ۵۹۲۷ (نگارنده، ۱۳۹۷)

ردیف	آلبوم شمارهٔ ۵۹۲۷	اسامی	شاهنامهٔ بایسنقری ملک	اسامی	توضیحات
۱		سلطان‌صوفی خان		میرزا بایسنغر بهادرخان عزّه نصره	در این تصاویر فرم کشیدن تاج در هر دو نسخه شبیه هم است. فرم پر نیز در تصویر نسخهٔ بایسنقری ملک شبیه فرم پر روی تاج آلبوم فرمانروایان کاشغر است. حتی فرم مو در نگاره‌ها شبیه یکدیگر است.
۲		رشیدخان بن احمدخان			
۳		نقش‌جهان‌خان			
۴		شمع‌جهان‌خان			
۵		احمدخان بالنجه‌خان			
۶		شیرمحمدخان		شیرمحمد عوغلان	محمدخان پسری به نام شیرمحمد عوغلان دارد که نام یکی از اشخاصی است که در نگارهٔ تقدیم شاهنامه به بایسنقر دیده می‌شود.
۷		نسبقوخان		مولانا امیر درویش داروغه	فرم دستار در هر دو نگاره شبیه هم است. چهره‌پردازی و ساخت‌وساز چهره در هر دو نگاره یکی است.
۸		سلطان-محمودخان		مولانا درویش خوافی	

اگر چهره‌های موجود در این آلبوم را با هم مقایسه کنیم می‌بینیم که تمامی چهره‌ها شبیه یکدیگرند.

جدول ۲. مقایسهٔ چهره‌های آلبوم شمارهٔ ۵۹۲۷ (نگارنده، ۱۳۹۷)

<table dir="rtl">
<tr><td>سلطان صوفی‌خان</td><td>رشیدخان بن احمدخان</td><td>نسبقوخان</td><td>شیرمحمدخان</td><td>احمدخان بالنحه‌خان</td><td>سلطان محمودخان</td><td>نقش‌جهان-خان</td><td>شمع‌جهان-خان</td></tr>
<tr><td></td><td></td><td></td><td></td><td></td><td></td><td></td><td></td></tr>
<tr><td colspan="8">از مقایسهٔ چهره‌های آلبوم شمارهٔ ۵۹۲۷ به‌خوبی می‌توان فهمید که از اصول نگارگری ایران که نه چهره‌پردازی، بلکه تیپ‌سازی است، پیروی شده است. برای متفاوت نشان دادن چهره‌ها با تغییر در فرم دستار، ریش و سبیل یا تغییر در رنگ مو و سبیل پیر و جوان را نشان داده‌اند.</td></tr>
</table>

جدول ۳. تفاوت چهره‌های آلبوم شمارهٔ ۵۹۲۷ با نگاره‌های نسخهٔ جامع‌التواریخ، (نگارنده، ۱۳۹۷)

ردیف	آلبوم شمارهٔ ۵۹۲۷	اسامی	نسخهٔ جامع‌التواریخ	توضیحات
۱		سلطان‌صوفی‌خان		در مقایسهٔ چهره‌های آلبوم ۵۹۲۷ با چهره‌های نسخهٔ جامع‌التواریخ که قبل از آن به تصویر درآمده و مربوط به دورهٔ مغول است، به‌خوبی می‌توان اختلاف در چهره‌پردازی، نوع پوشش و سربند را مشاهده کرد.
۲		رشیدخان بن احمدخان		
۳		نقش‌جهان‌خان		
۴		شمع‌جهان‌خان		
۵		احمدخان بالنجه‌خان		
۶		شیرمحمدخان		
۷		نسبقوخان		
۸		سلطان‌محمودخان		

جدول ۴. مقایسهٔ چهره‌های آلبوم شمارهٔ ۵۹۲۷ با نگاره‌های ادوار سپسین، (نگارنده، ۱۳۹۷)

ردیف	آلبوم شمارهٔ ۵۹۲۷	اسامی	نگاره‌های مربوط به دورهٔ تیموری	نگاره‌های مربوط به دورهٔ صفوی	توضیحات
۱		سلطان صوفی خان			چهره‌پردازی هم در دورهٔ تیموری و هم در دورهٔ صفوی مرسوم بوده است. از مقایسهٔ چهره‌های آلبوم ۵۹۲۷ با دوره‌های تیموری و صفوی اختلاف نوع پوشش و چهره‌پردازی به‌خوبی مشهود است.
۲		رشیدخان بن احمدخان			
۳		نقش‌جهان‌خان			
۴		شمع جهان- خان			
۵		احمدخان بالنحه‌خان			
۶		شیرمحمدخان			
۷		نسبقوخان			
۸		سلطان محمودخان			

نتیجه‌گیری

بدون تردید چهره‌پردازی افراد در آلبوم به شمارهٔ ثبت ۵۹۲۷ کتابخانه و موزهٔ ملی ملک بسی متفاوت از دوره‌های پیشین است؛ اما با چهره‌پردازی شاهنامهٔ بایسنقری موجود در همان موزه شباهت بسیاری دارد. تاریخ قیدشده برای مجموعهٔ ۵۹۲۷ که مشتمل بر هشت نگاره است، از نظر نوشتاری غلط نگاشته شده است؛ چراکه اصولاً «سنه ثلث سبعین و سبعمائه» به صورت «ثلاث سبعین و سبعمائه» نوشته می‌شده است؛ درحالی‌که در اینجا به‌جای «ثلاث»، «ثلث» به‌کاررفته است؛ ضمن اینکه اگر به تاریخ ۷۷۳ باشد، با زمان خاندان بنی‌تغلق جور درنمی‌آید و تاریخ آن با دوره‌اش مطابقت ندارد. تاریخ ثبت‌شده بر این اثر، از نظر خط و رنگ مبین این نکته است که در دوره‌های سپسین بر آن نوشته شده و نیز نوع کاغذ حاشیه و متن و مجزا بودن آن‌ها از یکدیگر حاکی از آن است که این اثر در ادوار متأخرتر صحافی شده است و کسی که این تاریخ را بر آن افزوده آشنایی با تاریخ عربی نداشته است. به نظر می‌رسد تاریخ روی نسخه منطبق بر تاریخ بر تخت نشستن نقش‌جهان باشد؛ اما با این وجود، نسخهٔ مزبور یک نسخه منحصربه‌فرد از خاندان بنی‌تغلق است که چهره‌پردازی در آن کاملاً با چهره‌پردازی اواخر دورهٔ بایسنقر مطابقت دارد.

منابع

- ابوالغازی، بهادرخان (۱۸۷۱ م)، شجرهٔ *ترک*، به کوشش بارون دومزون، سن‌پترزبورگ.
- پارسای‌قدس، احمد (۱۳۵۶)، سندی مربوط به فعالیت‌های هنری دورهٔ تیموری در کتابخانهٔ بایسنغری هرات، *هنر و مردم*، شمارهٔ ۱۷۵، صص. ۵۰ ـ ۴۲.
- دوغلات، میرزامحمدحیدر (۱۳۸۳)، *تاریخ رشیدی*، تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: میراث مکتوب.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه*، تهران: بامداد.
- گلادنی، دروسی (۱۳۸۳)، کاشغر: دروازه غربی چین، *بخارا*، ترجمهٔ محسن جعفری‌مذهب، شمارهٔ ۳۶، صص. ۱۳۴ ـ ۱۳۱.
- گنجی، محمدحسن (۱۳۷۴)، آق‌سو، *دانشنامهٔ بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی‌بجنوردی، ج ۱، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- موسوی، مصطفی (۱۳۸۷)، تغلق‌تیمور، *دانشنامهٔ بزرگ اسلامی*، زیر نظر محمدکاظم موسوی‌بجنوردی، ج ۱۵، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- هنرفر، لطف‌الله (۱۳۸۵)، اصفهان در دورهٔ جانشینان تیمور، *فرهنگ اصفهان*، شمارهٔ ۳۳ و ۳۴، صص. ۵۱ ـ ۳۸.

مقایسهٔ پوشش خدابانوان در هنرهای باستانی

مطالعهٔ موردی: آناهیتای اوستایی و آتنای آکروپولیسی

مریم کشمیری[1]
ابوالقاسم دادور[2]

چکیده

هردوت و هرتسفلد، به‌شکلی غیرمستقیم، این احتمال را بیان کردند که هنرمندان هخامنشی در تجسم انسانی ایزدبانوان‌شان متأثر از تندیس‌های یونانی بوده‌اند. همچنین برخی پژوهشگران بر این باورند که آناهیتا از جهت خویشکاری، همانندی‌هایی با آفرودیت یونانی دارد؛ اما آنچه مجسمه‌های برجای‌مانده از آفرودیتی می‌نمایانند، زنی نیمه‌برهنه یا برهنه است. در حالیکه توصیف‌های تندیس‌وار آناهیتا در اوستا (به دلیل عدم دسترسی گسترده به تندیس‌های آناهیتا در پرستشگاه‌های هخامنشی، به اوستا استناد کرده‌ایم) زنی را با لباس‌های فاخر و زیورآلات نفیس متجسم می‌سازد. بنابراین نمی‌توان پذیرفت پیکرتراش ایرانی، ملهِم از تندیس افرودیتی، هنرآفرینی کرده باشد. اکنون این پرسش برمی‌آید: توصیف آناهیتا از جهت دیداری (جدا از صفات) به شمایل کدام خدای‌بانوی یونانی نزدیک‌تر است؟ برای یافتن پاسخ در ابتدا از خلال اوستا، تجسم انسانی و خویش‌کاری‌های آناهیتا بیان گردید. سپس با استناد به منابع تاریخی، آشنایی ایرانیان با پیکرهٔ آتنا در خلال نبردهای ایران و یونان محرز شد. آتنا، الههٔ حامی شهروندان، بزرگان و جنگاوران در بسیاری از شهرهای بزرگ یونان بود؛ وظیفه‌ای که به گواه اوستا، آناهیتا نیز آن را بر عهده داشت. مقایسهٔ آتنای فیدیاس با آناهیتای اوستا، نشان می‌دهد تجسم دو ایزدبانو در حالت بدن و نمایش دست‌ها، زیورآلات، پوشش سر، شکل جامه، شیوهٔ نمایش اندام و پای‌افزارها شباهت‌ها دارند. این پژوهش بر اساس داده‌ها و تحلیلی کیفی شکل گرفته، و به روش تطبیق هم‌زمانی با تکیه بر اسناد تاریخی و آثار هنریِ ایران هخامنشی و یونان هم‌دوره‌اش (گردآوری کتابخانه‌ای) می‌کوشد پیوستگی‌های هنری دو کشور را از منظری تازه و به شکلی موردی نشان دهد.

واژگان کلیدی: هنر ایران هخامنشی، هنر یونان باستان، پیکرتراشی، آناهیتا، آتنا

۱. دکتری پژوهش هنر، دانشکدهٔ دانشگاه الزهرا(س)، پژوهشگر آزاد Maryam_Keshmirey@yahoo.com
۲. دکتری باستان‌شناسی، استاد دانشکدهٔ هنر دانشگاه الزهرا(س)،

مقدمه

مادرخدایان با ویژگی‌هایی مانند پیوستگی با آب‌ها، گرمابخشی به عشق زناشویی، پشتیبانی از زنان و جانوران ماده در زادآوری، محصول‌افزایی و ... از کهن‌ترین خدای‌بانوان تمدن بشری‌اند. تندیس‌های کوچک به‌دست‌آمده از تپه‌سراب کرمانشاه (حدود ۹۰۰۰ پ.م)، شوش یا لرستان که زنانی برهنه با اندام برجسته‌اند، نمودی از جایگاه این خدای‌بانوان در سرزمین‌های پیشاآریایی است. گیرشمن، تندیسی گلین و برهنه از شوش را به آناهیتا نسبت می‌دهد (گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۳۵). اوستا نشان می‌دهد پس از زردشت، ویژگی‌های مادرخدایان در اردوی‌سورآناهیتا (آبان‌یشت) گرد آمد. او پاک‌کنندهٔ آب‌ها، نطفهٔ مردان و زهدان زنان؛ پشتیبان گله و محصول؛ حامی زنان و زادآوری؛ و ... شد. آبان‌یشت، درکنار خویشکاری‌های آناهیتا، ظاهر وی را نیز بسیار ریزپردازانه پیش چشم می‌آورد. آناهیتای اوستا، برخلاف سنت بازنمایی دیگر مادرخدایان، پوشیده در جامه‌هایی فاخر است که البته این پوشش با فرهنگ آریایی سازگاری دارد، اما بازخوانی توصیف ظاهری آناهیتا، درکنار چند یادآوری تاریخی به پرسشی می‌انجامد که مبنای شکل‌گیری پژوهش پیش روست.

هردوت (۴ پ.م) می‌نویسد: ایرانیان به خدایان انسان‌گون باوری ندارند و از ساخت تندیس و پرستشگاه برای آنان پرهیز می‌کنند. آنان بر فراز کوه‌های بلند برای خدای بزرگ قربانی می‌دهند و هدایایی به خورشید، ماه و ... تقدیم می‌دارند (هردوت، ۱۳۴۳: ۱۰۵). موجودات خیروشر فراانسانی در نقش‌برجسته‌های تخت جمشید، سخن هردوت را گواهی می‌دهد.

در کنار سخن هردوت، برسوس، تاریخ‌نگار یونانی یادآور می‌شود: اردشیر دوم، مجسمه‌های آناهیتا را در شهرهای دورونزدیک برپا کرده بود (هینز، ۱۳۹۱: ۳۹؛ شوارتس، ۱۳۸۷: ۵۷۲؛ گیرشمن، ۱۳۷۲: ۲۳۲). نقش او بر سرستون‌های معبد کنگاور و نقش‌برجسته‌های ساسانی دیدنی است. در دورهٔ سلوکی نیز پرستشگاه‌های وی پررونق بوده چنانچه آنتی‌خوس سلوکی بارها به گنجینه‌های این پرستشگاه‌ها در هگمتانه و کنگاور دست‌اندازی کرده است (همان: ۲۶۵؛ گویری، ۱۳۷۹: ۶۸). با این مستندات، برخی آنچه را در اوستا آمده است، توصیف تندیس‌های آناهیتا در آن دوران می‌دانند (هاله‌وی، در: بنونیست، ۱۳۸۶: ۳۹ـ۴۰؛ نیز بنگرید به: هینز، ۱۳۹۱: ۳۹؛ شوارتس، ۱۳۸۷: ۵۷۲؛ آموزگار، ۱۳۷۴: ۲۱). توجه به پرهیز از بازنمایی انسانی خدایان در ایران سبب شد پژوهشگرانی مانند Mary Olson، نمایش انسانی ایزدانی چون آناهیتا را متأثر از سنت هنری یونان بخوانند (Olson, 2008: 16). در اینجا پرسشی سربرمی‌آورد: از جهت دیداری، کدام خدای‌بانوی یونانی ـ جدا از تمرکز بر خویشکاری‌هاـ الگوی بازنمایی آناهیتا بوده است؟

گرچه هردوت آشکارا آفرودیتی را همان میترای ایرانی می‌داند (بنونیست، ۱۳۸۶: ۱۲)، برخی نویسندگان، آناهیتا را همان آفرودیتی، ایشتر بابلی (آموزگار، ۱۳۷۴: ۲۲) و سرس‌وتی ودایی (گویری، ۱۳۷۹: ۳۱) نامیده‌اند؛ شاید چون آفرودیتی، قدیمی‌ترین مادرخدای یونانی، الههٔ عشق و باروری است (Daly, 2009: 13) و چنانچه از نامش برمی‌آید ـ متولد از امواج (گریمال، ۱۳۶۷: ۸۳) یا زادهٔ کف (وارنر، ۱۳۸۹: ۲۹۰) ـ با آب پیوستگی دارد. باوجود این، بررسی تندیس‌های آفرودیتی نشان می‌دهد توصیف آناهیتا نمی‌تواند به‌هیچ‌روی با نمود بصری آفرودیتی همانند باشد.

آفرودیتی زیبا و اغواگر «به همان اندازه که الههٔ عشق و زناشویی بوده، خدای‌بانوی امیال نفسانی نیز به شمار می‌آمده است» (Daly, 2009: 13). این ویژگی آفرودیتی سبب گردید پیکره‌هایی که از وی می‌پرداختند، در کنار زیبایی خیره‌کننده، یادآور ولنگاری‌های زنانهٔ وی نیز باشد. پیکره‌هایی با جامه‌های اندک و نیمه‌برهنه که هیچ شباهتی به توصیف

آناهیتا و فرهنگ ایرانیان هخامنشی ندارد. تمامی بازنمودهای آفرودیتی، از نمونه‌های یونانی و رومی[۱] تا نقش‌اندازی‌های رنسانسی و پس از آن،[۲] ویژگی پیش‌گفته را نشان می‌دهد. بنابراین، تنها برپایهٔ برخی خویشکاری‌های همانند میان آفرودیتی و آناهیتا نمی‌توان بازنمایی دیداری این دو الهه را به یکدیگر نزدیک دانست.

گرچه پژوهش‌های اسطوره‌شناسی، گاه برپایهٔ حدود اختیارات برخی ایزدان یونان و ایران به همانندی‌های آنان پرداخته، کمتر بحثی در پی بررسی بازنمودهای دیداری بوده است. پژوهش پیش‌رو، همانندی در بازنمایی‌های هنری را مبنا قرار می‌دهد و البته این سخن هرتسفلد را نیز راه‌گشا می‌داند: یونانیان، پس از آتش‌سوزی پرسپولیس، پرستشگاهی برای آناهیتا در ایران برپاکردند و برای نمایش هم‌ریشگی‌های دو تمدن، تندیسی از آناهید ساختند که در آن، ویژگی‌های ایزدبانوی ایرانی با خصوصیات آرتمیس و *آتنا* درآمیخته بود (Herzfeld, 1935، در: گویری، ۱۳۷۹: ۶۸ـ۶۹). گیرشمن نیز پرستشگاه‌های آتنا در ایرانِ آن دوران را همان معابد قدیمی آناهیتا می‌داند (گیرشمن، ۱۳۷۲: ۲۹۰). پس می‌توان همانندی ظاهری آناهیتا را با تندیس‌های آتنا در آن دورهٔ زمانی پی گرفت. در این نوشتار، نخست، ویژگی‌های ظاهری آناهیتای اوستایی بازخوانی می‌شود؛ سپس، امکانِ تاریخیِ توجهِ ایرانیان به آتنای یونانی خواهد آمد؛ پس از آن، ویژگی‌های برجستهٔ تندیس‌هایی از آتنا بررسی می‌شود که در حدود زمانی جنگ‌های ایران و یونان ساخته شده باشد؛ در آخرین گام، همانندی ظاهری آناهیتای اوستایی با تندیس‌های آتنا تبیین می‌گردد.

نکاتی دربارهٔ این پژوهش

۱. جستار حاضر خویشکاری‌های آناهیتا را با چندین خدای‌بانوی یونانی همانند می‌داند و به شباهت یگانهٔ آناهیتا با آفرودیتی با دیدهٔ تردید می‌نگرد (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: امینی و محمودی، ۱۳۸۹)؛

۲. بازنمود دیداری آناهیتا، موضوع پژوهش پیش‌روست؛ بنابراین به حدود اختیارات خدای‌بانوان، به‌گونه‌ای فرعی نگریسته می‌شود؛

۳. گرچه پژوهشگران، حدود اختیارات خدایان را برپایهٔ اسطوره‌شناسی هر سرزمین به‌روشنی بیان کرده‌اند، آشکار است شرایط تاریخی و اجتماعی می‌تواند بروز خویشکاری‌ها و حتی جایگاه هر ای‌زد را تحت تأثیر قرار دهد. برای مردمانی که در شرایط جنگی به سر می‌بردند، خدایان جنگ و حامیان رزم‌آوران‌شان، اهمیتی بیش از سایر خدایان می‌یافت؛ یا خویشکاری خدایان، پیوسته با پیروزی در نبردها، پررنگ‌تر از سایر وظایف آنان می‌گردید. همچنین پرداخت تندیس‌های ایزدان در دوره‌های گوناگون، متفاوت بود. برایناساس، پژوهش حاضر ـاز جهت خویشکاری‌ها و بازنمودهای بصری‌ـ به دورهٔ نبردهای ایران و یونان (حدود ۵۰۰ـ۴۰۰ پ.م) و به‌ویژه زمان‌های دست‌یابی ایرانیان به آتن نظر دارد و نمودهای هنری در دوره‌های دیگر را نمی‌کاود؛

۴. گرچه دیرینگی نگارش اوستا به دورهٔ ساسانی بازمی‌گردد، پژوهشگران باور دارند متن ساسانی برپایهٔ سنت شفاهی برآمده از دوره‌های پیشین گردآمده است (تفضلی، ۱۳۹۳: ۶۵ به بعد). پس آنچه در اوستای ساسانی آمده می‌تواند روایت نانوشتهٔ روزگار هخامنشی باشد؛

۵. در متن، نشانی اسناد اینترنتی با URL مشخص شده و آدرس‌های کامل این صفحات در بخش تارنما آمده است.

---

۱. تندیس گرته‌برداری‌شده از اثر پراکسیتلس در موزهٔ آتن (Daly, 2009: 14)، ونوس میلو در لوور پاریس (URL1)، آفرودیتی موزهٔ واتیکان (هارت، ۱۳۸۲: ۱۹۷) نمونه‌هایی از این دوره است.

۲. برای نمونه می‌توان به پرده‌های *تولد ونوس* (بوتیچلی؛ هارت، ۱۳۸۲: ۶۲۱)، *ونوس اوربینو* (تیسین؛ همان: ۷۸۲)، *ونوس و انخیسس* (آنیباله کاراچی؛ همان: ۷۷۰) و *پیروزی ونوس* (فرانسوآ بوشه؛ همان: ۸۴۴) اشاره کرد.

روش تحقیق

پژوهش، تطبیقی (هم‌زمان) است. در بخش بازخوانی ویژگی‌های آناهیتا در آبان‌یشت و بررسی بازنمایی‌های آتنا، بررسی تاریخی و گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است. بازهٔ زمانی آثاری که در این پژوهش می‌گنجد (جامعهٔ آماری)، ساخته‌های هنری ۵۰۰ ـ۴۰۰ پ.م یا نمونه‌های گرته‌برداری‌شده از آنان در سده‌های پسین است. نمونه‌های بررسی‌شده به‌گونه‌ای هدفمند برای نمایش همانندی‌های بصری دو ایزدبانو (آناهیتا و آتنا) برگزیده شد. ویژگی‌های دیداری خدای‌بانوان به‌شیوهٔ توصیفی بیان گردید و پاسخ به پرسش پژوهش به‌شیوهٔ تحلیل‌ـ تطبیق است. داده‌ها و شیوهٔ تحلیل آن‌ها، کیفی است.

پیشینهٔ تحقیق

پژوهش‌های پیوسته با این جستار را می‌توان در سه گروه بررسی کرد:

نخست) آثاری برای شناخت آناهیتا: در کنار اوستا (آبان‌یشت) که بهترین توصیف را از آناهیتا فراهم می‌آورد می‌توان به نوشته‌هایی مانند *تاریخ اساطیری ایران* (ژاله آموزگار، ۱۳۷۴، سمت)،*آناهیتا در اسطوره‌های ایرانی* (سوزان گویری، ۱۳۷۹، انتشارات جمال‌الحق) و *پژوهشی در اساطیر ایران* (مهرداد بهار، ۱۳۸۰، نشر آگاه) اشاره کرد؛

دوم) پژوهش‌هایی دربارهٔ خدای‌بانوان یونان: فرهنگ دو جلدی *اساطیر یونان و روم* (پیر گریمال، برگردان احمد بهمنش، ۱۳۶۷، امیرکبیر)، کتاب‌های *Greek and Roman Mythology* (Kathleen Daly، 2009، Chelsea House نیویورک) و *Image and Idea in Fifth-Century Greece* (E. D. Francis، 1990، Routledge) از مهم‌ترین آثار این گروه است. پژوهش Francis، افزون‌بر شرح خویشکاری‌ها به شیوهٔ بازنمایی ایزدان نیز می‌نگرد؛

سوم) بررسی همانندی آناهیتا و دیگر ایزدبانوان: پژوهشگران، برپایهٔ خویشکاری‌ها، آناهیتای ایرانی را با افرودیتی یونانی شبیه می‌دانند (آموزگار، ۱۳۷۴: ۲۲؛ گویری، ۱۳۷۹: ۳۱). برخی نیز مانند امینی و محمودی (۱۳۸۹) نشان می‌دهند ویژگی‌های آناهیتا با برخی ایزدبانوان سامی و یونانی هم‌پوشانی دارد و این شباهت تنها به همانندی با آفرودیتی محدود نمی‌شود. تمام آثار این گروه با تأکید بر شرح وظایف خدای‌بانوان شکل گرفته است و به بازنمایی‌های بصری و ویژگی‌های دیداری نمی‌پردازد.

نمود انسانی آناهیتا

آناهیتا بربنیان آبان‌یشت اوستا چنین شناخته می‌شود: «دوشیزه‌ای زیبا، برومند، کمر بر میان بسته، راست بالا، آزاده نژاد، بزرگوار، موزه‌هایی درخشان تا مچ پا پوشیده و به استواری با بندهای زرین بسته» (کردهٔ ۱۶، بند ۶۴؛ در: دوستخواه، ۱۳۸۵: ۳۰۹)؛ «بازوان زیبا و سپیدش ـکه به زیورهای باشکوه دیدنی آراسته استـ به ستبری کتف اسبی است» (کردهٔ ۱، بند ۷؛ در: همان: ۲۹۸)؛ او «جامهٔ زرین گرانبهای پرچینی در بردارد...» (کردهٔ ۳۰، بند ۱۲۶؛ در: همان: ۳۲۰)؛ «گوشواره‌های زرین چهارگوشه‌ای از گوش‌ها آویخته و گردن‌بندی بر گردن نازنین خویش بسته [...] او کمر بر میان بسته تا بالاتنه‌اش زیباتر بنماید و دلنشین‌تر شود» (کردهٔ ۳۰، بند ۱۲۷؛ در: همانجا)؛ «بر فراز سر ادویسورآناهیتا تاجی آراسته با یک‌صد ستاره جای دارد، تاج زرین هشت‌گوشه‌ای که بسان چرخی ساخته شده و با نوارها زیور یافته؛ تاج زیبای خوش‌ساختی که چنبری از آن پیش آمده است» (کردهٔ ۳۰، بند ۱۲۸؛ در: همان: ۳۲۰ـ۳۲۱)؛ «اوست که بر گردونه نشسته، لگام بر دست، گردونه می‌راند [...] اوست که با چهار اسب بزرگ سپید ـ یک رنگ و یک نژاد ـ بر دشمنی همهٔ دشمنان چیره شود» (کرده‌های ۲ـ۳؛ بندهای ۱۱ و ۱۳؛ در: همان: ۲۹۹). آنچه در آثار ساسانی برجای مانده است (برای

نمونه، نقش‌برجسته‌های طاق‌بستان و نقش رستم؛ بنگرید به: تصویر ۶ و نیز گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۷۶ و ۱۹۳) نیز بسیاری از این ویژگی‌ها را بازمی‌تاباند.

ایرانیان و خدای‌بانو آتنا

مستندات تاریخی گواهی می‌دهد در جریان نبردهای ایران و یونان، ایرانیان گاه تا پرستشگاه‌های مهم یونان پیش رفتند (Francis, 1990: 22، برن، ۱۳۸۷: ۱۵۲و۱۶۴؛ زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۱۶۴ـ۱۶۵). از آنجا که در آن دوران، بزرگترین الههٔ آتن و بسیاری شهرهای مهم، آتنا بود، گمان می‌رود ایرانیان با شیوهٔ بازنمایی این خدای‌بانوی یونانی آشنا بودند و چه بسا در بازگشت به ایران، درکنار اشاره به جایگاه برجسته و خویشکاری‌های آتنا از شیوهٔ بازنمایی او نیز سخن می‌گفتند. به‌ویژه آنکه به گفتهٔ برخی پژوهشگران، در آن روزگار، آتنا، افزون‌بر آتن، در بسیاری شهرهای یونان، برجسته‌ترین الهه و حامی دولت‌شهرها بود (وارنر، ۱۳۸۹: ۲۹۲) و در پرستشگاه‌های شهرهایی چون اسپارت، مگار و آرگوس، تندیس‌های وی را تکریم می‌کردند (Sacks, 2005: 56؛ گریمال، ۱۳۶۷: ۱۲۴). درکنار مستنداتی که از حضور سپاه ایرانیان در شهرها و پرستشگاه‌های یونانی خبر می‌دهد، گفتهٔ هرتسفلد نیز گمان آشنایی ایرانیان با آتنا را پررنگ‌تر می‌سازد. پیش‌تر آمد، در آغازین دوره‌های چیرگی سلوکیان، برای نمایش همبستگی فرهنگی ایران و یونان، تندیس‌های آناهیتا با ویژگی‌های درهم‌آمیخته با ایزدبانوان یونانی، مانند آتنا ساخته و تکریم می‌شد (گویری، ۱۳۷۹: ۶۸ـ۶۹). بنابر آنچه آمد پذیرفتنی است ایرانیان که با آتنا آشنایی داشتند، وی را با برجسته‌ترین خدای‌بانوی زمانه‌شان، نزدیک بپندارند و هنرمندان ایرانی به پرداخت تندیس‌هایی با ویژگی‌های آتنا مایل گردند. مستندات تاریخی نشان می‌دهد همانگونه که یونانیان ــ برای نمونه فیدیاس ــ تندیس آتنا را در اندازه‌های بزرگ و آراسته به زر و گوهر می‌ساختند، ایرانیان نیز تندیس‌های زرین و بسیار سنگین آناهیتا را در پرستشگاه‌های شهرهایی مانند شوش تکریم می‌کردند (اورنگ، ۱۳۴۰: ۶۱). دربارهٔ ثروت پرستشگاه‌های آناهیتا گفته می‌شود آنتی‌خوس سوم و چهارم سلوکی از دست‌اندازی به گنجینه‌های هگمتانه و کنگاور پرهیزی نداشتند (گویری، ۱۳۷۹: ۶۸).

این پژوهش می‌پندارد توصیف اوستایی آناهیتا که برگرفته از تندیس‌های زمانهٔ خود بوده، با تندیس‌های آتنا در دورهٔ جنگ‌های ایران و یونان شباهت‌هایی دارد. پرداخت هنری آناهیتا بیش از آنکه همانند آفرودیتی، آرتمیس و ... باشد، با تندیس مشهور آتنای فیدیاس همانند است. به نظر می‌رسد افزون‌بر جایگاه برجستهٔ آتنا در یونان که می‌توانست دلیلی برای همتاپنداری این الهه با آناهیتا نزد ایرانیان باشد، برخی خویشکاری‌ها و همانندی‌ها در توصیف ویژگی‌های این دو خدای‌بانو نیز ایرانیان را برای پذیرش این همتایی آماده‌تر می‌ساخت. در ادامه فرازهایی از این همانندی‌ها آمده است.

اختیارات آناهیتا در اوستا: برپایهٔ اوستای امروزی، بیش از نیمِ آبان‌یشت، فرازهایی است که دربارهٔ حمایت آناهیتا از جنگاوران، پیشکشی‌ها و خواسته‌های آنان سخن می‌گوید. این نکته به جایگاه برجستهٔ این ایزدبانو در پشتیبانی از مردان جنگاور ایران‌زمین اشاره دارد. بربنیان همین ویژگی، برخی در کنار دیگر معانیِ نام اردویسورآناهیتا به جنگاوری او نیز اشاره می‌کنند (دومزیل، ۱۳۸۰: ۱۲۳؛ شوارتس، ۱۳۸۷: ۵۷۲). مهم‌ترین وظایف آناهیتا بربنیان اوستا چنین است: فراهم نمودن اسب‌های راهوار برای رزم‌آوران؛ حمایت از جنگاوران و دلیران ایران‌زمین؛ پاکی و حمایت از آب‌ها؛ پشتیبانی از زنان، زایش و شیرآوری آنان، حمایت از تولد نیکوکاران؛ حاصلخیزی محصول و افزایش رمه و گله است. در اوستا هورمزد خطاب به آناهیتا می‌گوید: «ارتشتاران برای دست‌یابی بر اسبان تکاور و برتری‌جویی در فره، باید از تو یاری خواهند [...] از تو باید دوشیزگان کوشا و شایستهٔ شوهر، سرور و خانه‌خدایی دلیر خواهند» (کردهٔ ۲۱، بندهای ۸۵ـ۸۷؛ در: همان:

۳۱۲_۳۱۳)؛ او، «اشونی [است] که جان افزاید؛ گله، رمه، دارایی و کشور را فزونی بخشد» (کردهٔ ۱، بند ۱؛ در: همان: ۲۹۶)؛ «اوست که تخمهٔ همهٔ مردان را پاک کند و زهدان همهٔ زنان را برای زایش بپالاید. اوست که زایمان همهٔ زنان را آسانی بخشد و زنان باردار را شیر آورد» (کردهٔ ۱، بند ۲؛ در: همان: ۲۹۸)؛ «بدان هنگام که اردویسورآناهیتا ـ آن دارندهٔ هزار دریاچه و هزار رود [...] روان شود، سراسر کرانه‌های آن دریا به جوش درافتد» (آبان‌یشت، کردهٔ ۱، بند ۴؛ در: دوستخواه، ۱۳۸۵: ۲۹۸)؛ نطفهٔ زردشت در دریای کیانسه به وی سپرده می‌شود (بهار؛ نقل در: همان: ۹۲۹)؛ به فرمان پروردگار، ناهید باریدنی‌ها را از آسمان فرو فرستاد [...] اوست که دلاوران نخستین را نیرو بخشید تا بر دشمنان پیروز گردند (یاحقی، ۱۳۶۹: ۴۱۷).

اختیارات خدای‌بانو آتنا: ویژگی‌ها و اختیارات آناهیتا را می‌توان با چند ایزدبانوی یونانی همانند دانست؛ برای نمونه، هرا، *حامی زنان شوهردار* (گریمال، ۱۳۶۷: ۳۷۴)، قدیمی‌ترین الههٔ حاصلخیزی در برخی مناطق یونان (Daly, 2009: 64) است؛ یا آرتمیس خدای‌بانویی «*باکره و همیشه جوان*» (گریمال، ۱۳۶۷: ۱۱۰)، گاه به زنان هنگام *زایمان* یاری می‌رساند (Daly, 2009: 19)؛ اما در دورهٔ تاریخی که این پژوهش به آن می‌پردازد ـ نبردهای ایران و یونان ـ همانندی آتنا با آناهیتا، شباهتی درخور توجه است. پیش‌تر به نقش پشتیبانی آناهیتا از جنگاوران آریایی و گستردگی پرداخت این نقش در اوستا اشاره شد؛ ایزدبانو آتنا نیز در آن دوران، همین جایگاه را برای رزم‌آوران سرزمینش داشت. حضور وی در نبرد تروآ یا داستان بازگشت اولیس به ایتاک (گریمال، ۱۳۶۷: ۱۲۳ به بعد) نقش حمایت‌گرایانهٔ وی را می‌نمایاند. در پرتو این وظیفه، نخستین ارابهٔ جنگی چهاراسبه را می‌سازد (همان: ۱۲۴) لگام را به کار می‌گیرد و شیوهٔ رام کردن اسب را می‌داند (Sacks, 2005: 57)؛ آیا این ویژگی‌ها، یادآور سخن هورمزد به آناهیتا نیست که می‌گوید ارتشتاران در یافتن اسبان تکاور و راهوار می‌بایست از تو یاری جویند؟ (آبان‌یشت، کردهٔ ۲۱، بند ۸۶)؛ و یا تأکید اوستا بر توصیف گردونه‌ای چهاراسبه که آناهیتا بر آن جای دارد؟ (کرده‌های ۲_۳؛ بندهای ۱۱_۱۳). خویشکاری‌های آتنا در برخی شهرهای یونان، فراگیرتر بود و گاه به نقش آناهیتا نزدیک‌تر؛ برای نمونه در شهر الیس، او را حامی مادران می‌دانستند (گریمال، ۱۳۶۷: ۱۲۴). گرچه مستندات تاریخی و بررسی وظایف دو ایزدبانو، نزدیکی‌هایی را میان آن دو نشان می‌دهد، پیش‌تر آمد نگاه این پژوهش بر بازنمایی بصری و پرداخت هنری آن‌هاست. در ادامه به همانندی‌های دیداری خواهیم پرداخت.

ویژگی‌های بصری آتنا

از میان پیکره‌های گوناگونِ آتنا، آن‌که فیدیاس در ۴۳۸ پ.م. با عاج و طلا برای آکروپولیس یونان ساخت، از دو جهت برای پژوهش پیش‌رو اهمیت دارد: نخست قرارگیری این تندیس در آتن (به آشنایی ایرانیان با پرستشگاه‌های این شهر اشاره شد)؛ دوم زمان ساخت اثر که با دورهٔ جنگ‌های دو کشور (۴۹۹_۳۹۹ پ.م) هم‌پوشانی دارد. گرچه تندیس اصلی در دوران باستان ناپدید شده، گرته‌برداری‌های رومی و پسارومی از آن در دست است. تصویر ۱، نزدیک‌ترین نمونه به تندیس فیدیاس دانسته می‌شود (URL5). نمونه‌هایی دیگر در موزهٔ آکروپولیس (تصویر ۲، URL2) و موزهٔ اونتاریو (تورنتو، کانادا؛ Kleiner, 2011: 128) نگهداری می‌شود. نسخهٔ جدیدتری را Alan LeQuires آمریکایی برای موزهٔ پارتنون (تنسی آمریکا، ۱۹۹۰ م، تصویر ۳، URL3) ساخته است. درکنار این آثار، طرح‌های ریزپردازانه‌ای از این تندیس، ویژگی‌های بصری آن را آشکار می‌سازد:

۱. تاجی چندپره که گرچه در آثار سده‌های پسین به‌شکل کلاهخود ظاهر می‌شود، در ساختهٔ فیدیاس، ساختاری بینابینی دارد و هم‌زمان، تاج و کلاهخود را یادآور می‌شود؛

۲. زیورآلات چشم‌گیر بر گوش و گردن (به‌ویژه در تصویرهای ۲و۳)؛

۳. تن‌پوشی پرچین‌وشکن و بلند که تا مچ پاها را می‌پوشاند. این جامه در بالای کمر، بندی محکم دارد که برجستگی بالاتنه را نمایان می‌سازد. شیوهٔ جمع کردن تن‌پوش‌های پرچین با بند را که برای نمودِ بهتر بدن اجرا می‌شد، در نمونه‌های دیگر مانند نقش‌برجستهٔ آتنا در پرگامون ترکیه (۱۷۵ پ.م، امروزه در موزهٔ پرگامون برلین، تصویر ۴) نیز می‌توان دید. پیراهن آتنا در ساختهٔ فیدیاس، بی‌آستین است و ازاین‌رو، بازوان سفید و ستبر او دیده می‌شود؛

۴. بازوبندهای زرین که بر زیبایی دست‌ها می‌افزاید؛

۵. پای‌پوش‌هایی به‌شکل سندل یونانی که بلندی دامن، بخش‌هایی از آن را پوشانده است. نمونهٔ چنین پای‌افزارهایی در تندیس‌های دیگر نیز دیده می‌شود؛ برای نمونه پای‌پوش‌های الههٔ پیروزی (۴۱۰ پ.م، آکروپولیس، اکنون در موزهٔ آتن، Kleiner, 2011: 134). هنرمندان یونانی در بازنمود خدایان و خدای‌بانوان به پای‌افزارها توجه ویژه‌ای کرده‌اند. برخی مانند هرمس با پاپوش‌های یگانه‌شان شناخته می‌شوند. برخی ایزدبانوانِ پیوسته با آب مانند آفرودیتی یا پرسفونه، در بیشتر نمونه‌ها، پای‌برهنه‌اند. توجه کنید آناهیتا با آنکه ایزدبانوی آب است، به‌گفتهٔ اوستا، موزه‌هایی تا مچ با بندهای زرین دارد. چنانچه خواهد آمد، پای‌پوش‌های آناهیتا یکی از مهم‌ترین دلایل تفاوت تجسم بصری این الهه با خدای‌بانوانی مانند آفرودیتی است و بازنمود او را به تندیس‌های آتنا نزدیک‌تر می‌گرداند.



تصویر۱: گرته‌برداری از فیدیاس، آکروپولیس موزهٔ باستان‌شناسی آتن (URL5)



تصویر ۲: گرته‌برداری از فیدیاس، آکروپولیس یونان، آرشیو هالتون (URL2)



تصویر ۳: گرته‌برداری، Alan LeQuires ۱۹۹۰ م، موزهٔ پارتنون، آمریکا (URL3)



تصویر ۴: نقش‌برجستهٔ آتنا، ۱۷۵ پ.م، پرستشگاه زئوس ترکیه، امروزه پرگامون برلین (Kleiner, 2011: 148)



تصویر ۵: آتنا، ۲ـ۳ م، تقلیدی نیمه‌کاره از فیدیاس‌آتن، موزهٔ باستان‌شناسی آتن (URL4)



تصویر ۶: آناهیتا، دورهٔ ساسانی، نقش‌رستم (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۲۰)

همانندی دیداری آناهیتای ایرانی و آتنای فیدیاس

این فراز، با تکیه بر بازخوانی اوستا و بررسی ویژگی‌های تندیس‌های یونانی می‌کوشد همانندی ظاهری آناهیتای ایرانی و آتنای ساختهٔ فیدیاس را نشان دهد. شاید پرسیده شود چرا مبنای بررسی، آناهیتای بازنموده در هنر ساسانی نیست؟ (برای نمونه تصویر ۶). گمان می‌رود شیوهٔ بازنمایی آناهیتا چنانچه در دورهٔ هخامنشی فراگیر بوده، با گذر از دورهٔ چیرگی سلوکی‌ها و بالندگی هنر ایرانی در روزگار اشکانی، اندکی دگرگون شده و در هنر ساسانی، ایرانی‌تر گردیده است. گرچه برپایهٔ مقایسهٔ توصیف اوستا و نمونه‌های ساسانی می‌توان گفت دگرگونی‌ها اندک بوده است، پژوهش حاضر بیشتر به توصیف اوستایی نظر دارد تا شاید به نمونه‌هایی که هرتسفلد به آن‌ها اشاره می‌کند، نزدیک گردد.

همانندی آناهیتای اوستایی و آتنای فیدیاسی را می‌توان در هفت مورد پی گرفت:

۱. وضعیت بازنمایی‌شده: بررسی هنر پیکرتراشی یونان و روم، اهمیت پرداخت حالات گوناگون را در تندیس‌ها بازمی‌نماید. در بیشتر نمونه‌ها، پیکرتراشان با گزینش حالاتی پیچیده ـ مانند خمش یا چرخش بدن، نمایش فرار و ... ـ توانایی خود را در این هنر به رخ کشیده‌اند. حتی نمونه‌هایی مانند آنچه در تصویر ۴ آمده، پرهیز از بازنمایی در حالات ساده را نشان می‌دهد. آتنای فیدیاس، برخلاف دیگر نمونه‌ها، راست ایستاده است و به روبه‌رو می‌نگرد. هنرمند با نمایش این حالت توانسته است، زنی بلندبالا، استوار و پشتیبان را بپردازد. اکنون فراز اوستا را دربارهٔ آناهیتا به یاد آورید: دوشیزه‌ای زیبا، برومند و راست‌بالا. فرازمندی و کشیدگی پیکرهٔ آناهیتا ـ مانند حالتی که فیدیاس برای نمایش برگزیده بود ـ به‌ویژه آنگاه که راست بایستد، بیشتر به چشم خواهد آمد؛

۲. پرداخت تن‌پوش‌ها: اوستا تأکید می‌کند آناهیتا جامهٔ زرین گرانبها و پرچینی در بر دارد. به تصویرهای ۱ـ۵ بنگرید. آیا تن‌پوش آتنا درست همین ویژگی را نشان نمی‌دهد؟ پیکرتراشان باستان با نمایش جامه‌های بلند و پرچین، هم‌زمان دو ویژگی را به چشم بیننده می‌آوردند: نخست، بلندی لباس‌ها، راست‌قامتی شخصیت بازنموده را دوچندان می‌کرد؛ دوم، تنها پارچه‌هایی با بافت‌های بسیار ظریف مانند پرنیان و اطلس می‌توانست تااین‌اندازه پرچین‌وشکن بر اندام فرد بایستد. پیکرتراشان با اجرای چین‌های ریزپردازانه به‌گونه‌ای دیداری، ارزشمندی جامه‌ها را یادآور می‌شدند. جامه‌های پرچین در هنر دوره‌های اشکانی (برای نمونه: نیم‌تنهٔ بغدخت در کوه‌های بختیاری؛ گیرشمن، ۱۳۷۰: ۲۲) و ساسانی (بنگرید به: تصویر ۶) همچنان ادامه می‌یابد؛

۳. بند برمیان بستن: در هنر یونان، شیوه‌ای مشهور به جامه‌های خیس، به‌ویژه در پرداخت تن‌پوش ایزدبانوانی که با آب پیوستگی داشتند، به کار می‌رفته است. در این شیوه، لباس‌های پرچین را که یادآور پارچه‌های ریزبافت و لطیف بود، چنان چسبیده به بدن می‌پرداختند که باوجود پوشیدگی، شکل اندام‌ها را بنماید. برای نمونه در میلاد آفرودیتی (۵ پ.م، موزهٔ رم، هارت، ۱۳۸۲: ۱۷۴) چنین شیوه‌ای را اجرا کرده‌اند. یونانیان برای نمایش اندام ایزدبانوان خشکی، تدبیری دیگر داشتند. در بیشتر نمونه‌ها، بندی را بر کمر یا اندکی بالاتر می‌پرداختند تا جامهٔ گشاد و پرچین را جمع و به بدن نزدیک گردانند. چنانچه تصویرها نشان می‌دهد همین شیوه را در تندیس‌های آتنا به کار برده‌اند.

شاید در یک نگاه، فرازهایی مانند «کمر برمیان بسته» در آبان‌یشت، نزدیکی با شیوهٔ پیش‌گفته را یادآور شود. گرچه جستار حاضر این همانندی را رد نمی‌کند، خواننده را به سنتی دیرین میان زرتشتیان توجه می‌دهد. ایویانگهن یا کُشتی در معنای میان‌بند، کمربندی ویژهٔ دین مزداپرستی است. این کمربند را که از ۷۲ نخ پشم گوسفند در شش رشتهٔ ۱۲ نخی بافته می‌شود، طی آدابی ویژه بر کمر مؤمنان می‌بندند و نبودِ آن بر جامه را از گناهان بزرگ می‌دانند (دوستخواه، ۱۳۸۵:

۱۰۳۳). بنابراین، تنها از جهت ظاهری، بند بستن آناهیتا و آتنا به یکدیگر شبیه است، اما نمی‌توان از جهت دلیل حضور این بند، یکی را متأثر از دیگری دانست؛

۴. زیورهای زنانه: تندیس فیدیاس، آراسته به گوشوار و گردن‌بند زرین است و با توصیف‌های اوستایی آناهیتا نزدیکی بسیار دارد. بازنمایی زیور در مجسمه‌های یونان، چندان فراگیر نیست و حتی دیگر مجسمه‌های آتنا مانند تندیس موزهٔ پرگامون (تصویر ۴) چنین زیورهایی ندارند. ازاین‌روست که این پژوهش بر همانندی ظاهری آناهیتای اوستایی با آتنای فیدیاس تأکید دارد و نه تمامی تندیس‌های ساخته‌شده از آتنا؛

۵. تاج زرین: تندیس‌های آتنا به‌ویژه در نمونه‌های رومی همواره کلاهخود برسر دارد. آنچه در نمونه‌های فیدیاسی دیده می‌شود، هم‌آمیزی تاج با کلاهخود یونانی است. شکل آذین سر در برخی (تصویر ۲)، بیشتر یادآور تاج است و در برخی (تصویر ۱و۳) به کلاهخود نزدیک می‌شود. ویژگی این تاج‌ها را می‌توان چنین برشمرد: ساختارِ چند ضلعی تاج به دایره نزدیک شده (تصویر ۲)؛ کشیدگی‌هایی نوارمانند آن را آراسته (تصویرهای ۲و۳)، بخشی برآمده در بالای تاج پرداخته شده است (۱ـ۳).

توصیفی که در آبان‌یشت آمده است، بی‌شباهت به ویژگی‌های برشمرده نیست: تاج هشت‌پر که ساختار چرخ‌مانند دارد با نوارهایی تزیینی و چنبری که به جلو آمده است. البته در این فراز می‌بایست به شکل حقیقی سرپوش‌های جنگی آن دوران در ایران و یونان توجه کرد. بررسی‌های Nicholas Sekunda دربارهٔ رزم‌جامه‌ها نشان داده سرپوش‌های ایرانیان در نبردهای آن دوران، بیش از آنکه مانند کلاهخودهای شناخته‌شدهٔ غربی باشد، پوششی ساده و پارچه‌ای بوده است (Sekunda, 2002). برپایهٔ این یافته، نمی‌توان انتظار داشت دو نمونهٔ بازنمایی‌شده، شباهتی بیش از این داشته باشد، زیرا نمونه‌های حقیقی دو فرهنگ، تفاوت بسیاری داشته است (تصویر ۷، بازنمایی تفاوت دو رزم‌جامه‌های ایران و یونان باستان است). افزون‌بر این، با توجه به نقش آناهیتا دربارهٔ آب‌ها و حاصلخیزی گمان می‌رود ایرانیان چندان در پی بازنمایی این ایزدبانو در شکل جنگاورانه نبوده‌اند؛

۶. توجه به دست‌ها و آذین آن‌ها: آتنای فیدیاس، جامه‌ای بی‌آستین دربردارد و به‌ویژه در نمونهٔ تصویر ۲ که به تندیس فیدیاس نزدیک‌تر است، بازوبندی زرین بر دست چپ آتنا دیده می‌شود. آبان‌یشت نیز می‌گوید: بازوان زیبا و سپید آناهیتا به زیورهای باشکوه آراسته است. همچنین به تضاد سفیدی دست‌ها که از عاج پرداخته شده بود با زیورهای زرین توجه کنید. در توصیف آبان‌یشت نیز تأکید بر این زیبایی زنانه با بیان سپیدی دست‌ها و زیورهای زرین دیده می‌شود؛

۷. پای‌افزارها: پیش‌تر آمد در بیشتر نمونه‌های یونانی، ایزدبانوان پیوسته با آب، پای‌برهنه‌اند. برخلاف این سنت، اوستا، آناهیتای ایرانی را با آنکه خدای‌بانوی آب‌هاست، با سندل‌هایی زرین تا مچ پا مجسم می‌کند. آتنای فیدیاس نیز سندلی با چنین ویژگی برپا دارد. سندل آتنا را بر پای چپ که اندکی خم شده و از زیر بلندای دامن بیرون آمده است، می‌توان دید. در تندیس تصویر ۳، سندل زرین، بهتر از نمونه‌های مرمرین دیده می‌شود.



تصویر ۷: زرم‌جامه‌های ایران و یونان برپایهٔ مستندات تاریخی به قلم Richard Hook (Sekunda, 2002: 66-67)

نتیجه‌گیری

نوشتار پیش‌رو به پرسشی پاسخ می‌گوید که برآمده از هم‌نشینی چند گزارهٔ تاریخی-پژوهشی است: نخست، در کنار گزارش‌هایی که از گسترش ساخت و تکریم تندیس‌های ایزدبانو آناهیتا در دورهٔ هخامنشی و پس از آن سخن می‌گوید، بازخوانی بندهایی از آبان‌یشت که هیأت انسانی آناهیتا را به‌گونه‌ای ریزبینانه پیش چشم می‌آورد؛ دوم، فرازی از تاریخ‌نگاری هردوت که پرهیز ایرانیان از بازنمایی انسانی ای‌زدانشان را یادآور می‌شود؛ سوم، باور برخی پژوهشگران دربارهٔ تأثیرپذیری ایرانیان از یونانیان در پرداخت ایزدان انسانی؛ چهارم، گزارهٔ تاریخی که نشان می‌دهد در آغاز دورهٔ سلوکی، یونانیان کوشیدند پیکره‌های تلفیقی از آناهیتا و ایزدبانوان یونانی، به‌ویژه آتنا را در ایران گسترش دهند. بربنیان این گزاره‌ها، بازنمود دیداری آناهیتا می‌تواند به کدام ایزدبانوی یونانی نزدیک باشد؟ از آنجا که برخی نویسندگان ایرانی، خویشکاری آناهیتا را با آفرودیتی همانند دانسته‌اند، پژوهش، نخست در پی شباهت بازنمایی‌های بصری دو الهه پیش رفت. آشکار شد شیوهٔ بازنمایی آفرودیتی را به‌هیچ‌روی نمی‌توان به توصیف اوستایی آناهیتا نزدیک دانست. سپس برپایهٔ برخی پژوهش‌های جدید، اختیارات آناهیتا با دیگر ایزدبانوان یونانی در نظر گرفته شد. دورهٔ تاریخی پژوهش ـنبردهای ایران و یونانـ نزدیکی آناهیتا و آتنا را به دلایلی مانند حمایت از رزم‌آوران، جایگاه برجسته در شهرهای بزرگ دو کشور در آن دوران، و امکان تاریخی آشنایی ایرانیان با تندیس‌های آتنا، نشان داد. در آخرین بخش، بربنیان ویژگی‌های بصری آتنای فیدیاس ـپیکره‌ای هم‌دوره با زمان نبردهای ایران و یونانـ و توصیف اوستایی آناهیتا، شباهت بازنمایی هنری دو ایزدبانو در چند ویژگی آشکار شد: ۱. وضعیت (پوزیشن) بازنموده؛ ۲. پرداخت تن‌پوش‌ها؛ ۳. بندبرمیان بستن؛ ۴. بازنمایی زیورها؛ ۵. تاج زرین؛ ۶. تأکید بر دست‌ها؛ ۷. پای‌افزارها. پژوهش نشان داد جدا از همانندی یا تفاوت خویشکاری آناهیتا و آتنا می‌توان شباهت‌هایی را میان تجسم اوستایی آناهیتا و تندیس آتنا، ساختهٔ فیدیاس در حدود سال‌های ۵۰۰ ـ۴۰۰ پ.م. دریافت.

منابع

- آموزگار، ژاله (۱۳۷۴)، *تاریخ اساطیری ایران*، چ ۱، تهران: سمت.
- امینی لاری، لیلا و خیرالله محمودی (۱۳۸۹)، ناهید، مظهر قدس است یا هوس؟، *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*، دانشگاه اصفهان، سال ۲، شمارهٔ ۳، ۵۱ـ۶۴.
- اورنگ، م. (۱۳۴۰)، نگاهی به ترجمه‌های اوستا، *نشریهٔ ارمغان*، دورهٔ ۳۰، ش ۲، اردیبهشت، ۶۰ـ۶۴.
- برن، آر. ر. (۱۳۸۷)، ایرانیان و یونانیان، در: *تاریخ ایران کمبریج، دورهٔ هخامنشیان*، دفتر ۲، ج ۲، ایلیا گرشویچ، برگردان مرتضی ثاقب‌فر، چ ۲، تهران: نشر جامی.

- بنونیست، امیل (۱۳۸۶)، *دین ایرانی برپایهٔ متن‌های معتبر یونانی*، برگردان بهمن سرکاراتی، چ ۳، تهران: قطره.
- تفضلی، احمد (۱۳۹۳)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، چ ۷، تهران: سخن.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۵)، *اوستا*، ج ۱، چ ۱۰، تهران: مروارید.
- دومزیل، ژرژ (۱۳۸۰)، *اسطوره و حماسه در اندیشه‌ی ژرژ دومزیل*، ج ۵، برگردان جلال ستاری، چ ۱، تهران: نشر مرکز.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸)، *تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام*، ج ۱، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- شوارتس، م. (۱۳۸۷)، دین ایران هخامنشی، در: *تاریخ ایران کمبریج، دورهٔ هخامنشیان*، دفتر ۲، ج ۲، ایلیا گرشویچ، برگردان مرتضی ثاقب‌فر، چ ۲، تهران: نشر جامی.
- گریمال، پیر (۱۳۶۷)، *فرهنگ اساطیر یونان و روم*، ج ۱، برگردان احمد بهمنش، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
- گویری، سوزان (۱۳۷۹)، *اناهیتا در اسطوره‌های ایرانی*، چ ۳، تهران: جمال‌الحق.
- گیرشمن، رمان (۱۳۷۰)، *هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی*، برگردان بهرام فره‌وشی، چ ۲، تهران: علمی‌و فرهنگی.
- گیرشمن، رمان (۱۳۷۲)، *ایران از آغاز تا اسلام*، برگردان محمد معین، چ ۹، تهران: علمی‌وفرهنگی.
- هارت، فردریک (۱۳۸۲)، *سی و دو هزار سال تاریخ هنر*، ویراستهٔ هرمز ریاحی، چ ۱، تهران: پیکان.
- هردوت (۱۳۴۳)، *تاریخ هردوت*، تنظیم ا. ج. اوانس، برگردان وحید مازندرانی، چ ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هینز، جان راسل (۱۳۹۱)، *شناخت اساطیر جهان*، برگردان ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چ ۱۶، تهران: نشر چشمه.
- وارنر، رکس (۱۳۸۹)، *دانشنامهٔ اساطیر جهان*، برگردان ابوالقاسم اسماعیل‌پور، چ ۴، تهران: نشر اسطوره.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹)، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، چ ۱، تهران: سروش.

- Daly, Kathleen N. (2009), Greek and Roman Mythology, A to Z, 2nd published, New York: Chelsea House Publishers.
- Francis, E. D. (1990), Image and Idea in Fifth-Century Greecee, art and literature after the Persian war, 1st published, London and New York: Routledge.
- Kleiner, Fred S. (2011), Gardner's Art through the Ages, 3rd published, Boston: Wadsworth.
- Oslon, Mary (2008), Goddesses, Priestesses, Queens and Dancers: Images of Women on Sasanian Silver, Honors Thesis, Illinois Wesleyan University, April 23, 2008.
- Sacks, David (2005), Encyclopedia of the Ancient Greek World, Reviesed Edition, 2nd published, New York: Facts on file inc.
- Sekunda, Nicholas (2002), Marathon 490 BC, The first Persian invasion of Greece, 1st published, Oxford: Osprey Publishing.

تارنماها

- URL1: https://www.louvre.fr/en/oeuvre-notices/aphrodite-known-venus-de-milo آبان‌ماه ۹۷
- URL2: http://www.gettyimages.com/license/3396780 تیرماه ۹۵
- URL3:http://en.wikipedia.org/wiki/Parthenon_(Nashville)#/media/File:Athena_Parthenos_LeQuire.jpg تیرماه ۹۵
- URL4:www.my-favorite-planet.de/english/middle-east/turkey/pergamon-photos-02-014.html تیرماه ۹۵
- URL5: https://www.ancient.eu/image/3375/the-varvakeion-athena// تیرماه ۹۵

جایگاه و شمایل‌نگاری ایزد ماه در دوره ساسانی

راحله کولابادی[1]
مرتضی عطایی[2]

چکیده

از دیرباز در فرهنگ‌های مختلف، خدا/خدابانوی ماه دارای اهمیت مذهبی بوده است و معمولاً نشان هلال ماه به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین نمادهای وی شناخته می‌شود. در دیانت زرتشتی، ماه خدایی نرینه است که هفتمین یشتِ اوستا و دوازدهمین روز ماه به وی اختصاص یافته است. باوجود پیشینه قداست ماه در میان ایرانیان باستان و به‌ویژه پیروان آیین زرتشتی، شأن و منزلت ماه آن‌گونه که شایسته است موردمطالعه قرار نگرفته است. نوشتار پیش‌رو، بر بررسی جایگاه و شمایل‌نگاری این ایزد در دوره ساسانی متمرکز شده است تا مقام و جایگاه وی در این دوره تاریخی که اوج شکوفایی آیین زرتشتی است روشن شود. تردیدی نیست که دستیابی به این مهم در سایه مطالعه منابع مکتوب به‌ویژه متون پهلوی و شواهد باستان‌شناختی امکان‌پذیر است. نتایج به‌دست‌آمده نشان از آن دارد که در متون سریانی از ماه به‌عنوان یکی از خدایان موردپرستشِ شهریاران ساسانی یاد شده است. در نام‌های شخصی این دوران، شمار نام‌های ترکیب‌شده با نام این ایزد نسبتاً فراوان است و تصویر انسانی ماه در یک مُهر در شمایل ایزدی گردونه‌سوار قابل-شناسایی است.

واژگان کلیدی: ایزد ماه، هلال ماه، گردونه ایزدی، دیانت زرتشتی، هنر ساسانی

مقدمه

ماه همچون بسیاری از اجرام آسمانی و عناصر طبیعی از کهن‌ترین روزگاران در باورهای مردمان باستان مقدس و مورداحترام بوده است. در ایران نیز چه پیش از رواج آیین زرتشتی و چه پس از آن، ماه همواره از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. در اوستا و متون زرتشتی بارها از ایزد ماه به همراه ایزد خورشید سخن گفته شده است و بر پیوند آن با باروری و حاصلخیزی تأکید شده است. با این حال شأن و جایگاه ماه در میان ایرانیان باستان بر پژوهشگر امروزی چندان روشن نیست. این عدم آگاهی که در ارتباط با بسیاری دیگر از ایزدان زرتشتی نیز دیده می‌شود، تا حدود زیادی ناشی از پایبندی ایرانیان به سنت‌های شفاهی و کاستی منابع مکتوب است. در این میان اطلاعات و اشارات اگرچه اندک اما مهمی که از

۱. دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس rahele.koulabadi@yahoo.com
۲. استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

لابه‌لای برخی متون کهن غیر ایرانی به دست می‌آید رهگشا بوده و برخی نادانسته‌ها را روشن ساخته است. چنین ویژگی در دوران ساسانی نیز دیده می‌شود. متأسفانه تفسیر آثار فرهنگی به‌جای مانده از این زمان نیز به دلیل عدم برخورداری از کتیبه، نمادین بودن آن‌ها و عدم آگاهی از الگوی پیش‌روی هنرمندان ساسانی در نمایش ایزدان و یا نمادهای مرتبط با دشواری‌های بسیار همراه است. در کتیبه‌های ساسانی (پادشاهان و بزرگان) از اهورامزدا و آناهیتا یاد شده و در آثار شناخته‌شده این زمان تنها در نقش‌برجسته نقش‌رستم (اهورامزدا) و روی یک مُهر (میترا)، کتیبه نگاشته شده هویت ایزدان را قطعی ساخته است. همچنین نقش میترا در نقش‌برجسته اردشیر دوم در تاق‌بستان، بر روی تعدادی مُهر و بر پشت سکه هرمزد اول، علیرغم نبودِ کتیبه به دلیل پرتوهای مشعشعِ گردِ سر این ایزد که گاه از هاله گرد سر وی برخاسته، قابل شناسایی است. تردیدی نیست که شمایل‌نگاری ایزدان و ایزد بانوان زرتشتی در ایرانِ ساسانی وجود داشته است؛ اگرچه تعدد آن‌ها در مقایسه با دیگر مناطق زرتشتی مذهبِ هم‌زمان در ایرانِ شرقی بسیار اندک بوده است. از این-رو بررسی شمایل‌نگاری و عناصر نمادین ایزدان زرتشتی در آثار فرهنگی این مناطق در کنار بازبینی مجدد متون مقدس زرتشتی به‌منظور ارزیابی احتمال تأثیرگذاری آن‌ها بر شمایل‌نگاری‌های دوران ساسانی می‌تواند تا اندازه‌ای این ابهامات را برطرف سازد. در این میان نباید از تأثیر مللی که از دیرباز ارتباطات فرهنگی میان آن‌ها با ایرانیان برقرار بوده غافل ماند.

در این پژوهش سعی برآنست تا با بهره‌گیری از متون مقدس زرتشتی و غیر زرتشتی و نیز یافته‌های زبان‌شناسی و باستان‌شناسی مرتبط با ایزد ماه در ایران (پیش از ساسانی) و ایرانِ شرقی، به بررسی شواهد موجود مبنی بر جایگاه و شمایل‌نگاری این ایزد در دوره ساسانی پرداخته شود.

ایزد ماه در متون زرتشتی

یکی از کهن‌ترین واژه‌هایی که تا امروز باقی مانده، ماه است (پورداود، ۲۵۳۶، ج. ۱: ۳۱۶). این واژه در اوستا به شکل «ماه» (*māh-*)، «ماونگهه» (*måŋha-*) و در پهلوی و فارسی «ماه» (*māh*) آمده است (Wolff, 1910). در اوستا ماه اشاره به نام کره آسمانی، سی روز گردش ماه به گرد زمین و نام یکی از ایزدان زرتشتی دارد (اوستا، ۱۳۹۲، ج. ۲: ۱۰۵۱، توضیحات مترجم). یشت هفتم موسوم به «ماه‌یشت» و سومین نیایش از نیایش‌های پنج‌گانه خرده اوستا موسوم به «ماه نیایش» وقف این ایزد شده است. در این سروده‌ها به‌دفعات بر ارتباط ایزد ماه و گاو با به‌کارگیری صفت «دربردارنده تخمه گاو» برای ماه تأکید شده است؛[1] ارتباطی که در بندهش به شکلی مبسوط بیان شده است: «پس از مرگ گاو یکتا-آفریده به سبب سرشت گیاهی از اندام‌های وی ۵۵ نوع غله و ۱۲ نوع گیاه درمانی از زمین رُست. روشنی و زوری که در تخمه گاو بود، به ماه سپرده شد. آن تخمه به روشنیِ ماه پالوده شد، جان در آن کرده شد و از آن‌جا جفتی گاو نر و ماده بر زمین آورده شد. سپس بر زمین از هر نوعی دو تا فراز پیدا شدند» (بخش یازدهم: ۶۵- ۶۶). ماه همچون خورشید با خورنه ارتباطی چشمگیر دارد (Boyce, 1982: 115). در اوستا فره ماه را امشاسپندان بر زمین پخش می‌کنند (ماه‌یشت، بند ۳). در بندهش نیز ماه «فره‌بخش جهان» خوانده شده و یکی از وظایف محول شده به وی پخش کردن فره در گیتی است (بخش یازدهم: ۱۱۰) از فروغ ماه است که همواره در بهاران گیاه سبز از زمین می‌روید و اوست که «گیاه رویاننده‌ی آبادکننده» خوانده شده است (ماه‌یشت، بندهای ۴- ۵). وی «بخشنده‌ی رایومندِ آبرومند»، «تابنده‌ی ارجمندِ بختیارِ توانگرِ چالاک»، «بغِ درمان‌بخش» (ماه‌یشت، بند ۵)، «ایزد فره بخشنده‌ی ابردار»، «گرمابخش»، «رویش‌مند»، «سودمند»، «نیکویِ آبادی‌اومند» و «بخشنده‌ی عادل» است (بخش یازدهم: ۱۱۰- ۱۱۱). در اوستا به گردونه ماه اشاره نشده است، اما در بندهش وی ایزدی صاحب گردونه است (بخش هفتم: ۵۹- ۶۰). ماه در اوستا و متون فارسی میانه، هیچ‌گاه با

شمایل انسانی توصیف نشده و یا القاب منتسب به وی فاقد هر نوع اشاره انسان‌وارانه است (Shenkar, 2014: 98). در تقویم زرتشتی، دوازدهمین روز ماه به نام این ایزد خوانده شده است (سی روزه بزرگ و سی روزه کوچک، بند ۱۲).

جایگاه و شمایل‌نگاری ایزد ماه در دوران ساسانی

پیش از پرداختن به نقش و جایگاه ایزد ماه در دوران ساسانی، شایسته است این موضوع در ایرانِ پیش از ساسانی و نیز ایرانِ شرقی مورد بررسی قرار گیرد.

احترام و تقدس ایزد ماه در فرهنگ‌های باستان پیشینه‌ای طولانی دارد و تصاویر منتسب به وی نشان می‌دهد که پیکره خدا/خدا بانو ماه با وجود تفاوت‌های بسیار– به‌ویژه در جنسیت– معمولاً با نشانِ هلال ماه همراه است. در ایران نیز شواهد متعددی مبنی بر گرامیداشت این ایزد در منابع تاریخی و آثار باستانی به چشم می‌خورد. در تاریخ هرودت، از ماه به‌عنوان یکی از خدایانی یاد شده که پارسیان آن را گرامی می‌داشته و برای وی قربانی می‌کردند (Herodotus, 1. 131). در میان نام‌های فارسی باستان (Tavernier, 2007: 541) و پارتی (Shenkar, 2014: 98)، نام‌های ترکیب‌شده با نام این ایزد دیده می‌شود. برخی پژوهشگران نقش‌مایه نیم‌تنه برخاسته از هلال ماه که در هنر هخامنشی رواج بسیار دارد و مشابه آن در مُهرهای متأخر آشوری و بابل نو تصویر شده است[۲] را متعلق به ایزد ماه می‌دانند (Ward, 1910: 388; Haerinck, 1997: 34).

در ایرانِ شرقی، تصویر ایزد ماه (شکل ۱) با نام مائو (MAO) برای نخستین بار در پشت سکه‌های پادشاهان کوشانی، کانیشکا و سپس جانشین وی هویشکا ظاهر می‌شود (Rosenfield, 1967: 80- 81). در پی اصلاحات کانیشکا و تبدیل نام ایزدان یونانی به بلخی در سکه‌ها، مائو جایگزین سلن (CAΛHNH) شد (Ibid.: 98). برخلاف جنسیت زنانه سلن در یونان، کوشانیان همواره این خدا را در تطابق با ایزد ماه زرتشتی به شکل نرینه تصویر کرده‌اند. با اینکه در این سکه‌ها مائو با شمایل و نشان‌های گوناگونی همچون چوب بلند، شمشیر و دیهیم نقش شده است[۳]، همواره الگوی شمایل‌نگاری‌های این ایزد، یونانی– رومی است و هلال ماه در پشت شانه‌های وی قرار گرفته است (Shenkar, 2014: 99). تصویر کردن ایزد ماه محدود به سکه‌ها نشده و در آثار دیگر نیز به چشم می‌خورد. در جعبه کوچک مقدس (reliquary) به‌دست‌آمده از Shâh-jî-kî-Dherî در پیشاور (شکل ۲)، مائو با شمایلی مشابه سکه‌ها ظاهر شده است. وی حلقه‌ای در دست راست نگاه داشته و دست چپ را بر قبضه شمشیر نهاده است (Errington, 2002: 105). در تمامی این تصاویر، پشت ایزد ماه یک هلال بزرگ نقش شده است[۴]؛ نشانی که در تصاویر منسوب به این خدا در فرهنگ‌های مختلف نیز دیده می‌شود همچون خدای سین در هنر میان‌رودان (Kantor, 1957: 16)، خدا بانوی سلن/ لونا در هنر یونان/ روم (Savignoni, 1899: 270; Bieber, 1945: 271) و یا خدای آگلیبل در هنر پالمیر (کالج، ۱۳۸۵: ۳۹ت). همچنین صورت ایزد ماه متأثر از چهره‌های یونانی– رومی، بدون ریش و سبیل تصویر شده است. در این تصاویر ماه همواره مسلح نشان داده شده است که این ویژگی با توصیفات و خویشکاری‌های این ایزد در متون زرتشتی مطابقتی ندارد. در هنر سغدی، ایزد ماه به شکل سر انسانی بر هلال ماه درون یک دیسک نمایش داده شده است (شکل ۳) که معمولاً همراه با دیسک خورشید در دست ایزد بانو نانا نگاه داشته می‌شود[۵] (Shenkar, 2014: 100). در جارتپه[۶] (Dzhar-tepe) بر پوششی سیمین متعلق به یک آتشدان/ عودسوز (شکل ۴)، چهار مدالیون با تصویر نیم‌تنه چهار ایزد نقش شده که دومین نیم‌تنه از سمت چپ با توجه به هلال پشت وی به ایزد ماه منتسب شده است (Grenet, 2010:

271). همچنین در سغدیانا و خوارزم، نام‌های ترکیب‌شده با نام ماه بر اهمیت این ایزد در این مناطق صحه می‌گذارد (Shenkar, 2014: 100).

برخلاف هنر ایرانِ شرقی که در آن تصاویر متعددی از ایزد ماه دیده می‌شود، در هنر ساسانی، تنها در یک مُهر می‌توان این ایزد را در هیأت یک گردونه‌سوار شناسایی کرد (شکل ۵). سنت گردونه‌سواری خدایان قدمتی کهن دارد و شواهد آن را می‌توان در میان بسیاری از جوامع باستان مشاهده نمود. در ایران باستان تصاویر اندکی از گردونه‌های الهی به دست آمده است که جام حسنلو از جمله کهن‌ترین نمونه‌های آن است (Winter, 1989). در دوران ساسانی بر شمار تصاویر گردونه‌های الهی افزوده شده و علاوه بر خدای یونانی/رومی دایناسوس/باکوس در ظروف سیمین (Ettinghausen, 1972: 4; Gunter and Jett, 1992: 121- 125)، دو ایزد ایرانی مِهر (Herzfeld, 1920: 108; Ghirshman, 1948: 298; Callieri, 1990: 87; Gubaev *et. al.*, 1996: 56) و سروش (Brunner, 1980: 35; Shenkar, 2013) نیز در مُهرهای ساسانی و استودان بیشاپور سوار بر گردونه‌های الهی تصویر شده‌اند.

در کتب دینی زرتشتی به گردونه‌های الهی اشاره شده است. در اوستا، آناهیتا (آبان‌یشت بند ۱۱)، مِهر (مهریشت بندهای ۶۷- ۶۸، ۷۶، ۱۱۲، ۱۲۴- ۱۲۵، ۱۲۸- ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۳)، سروش (یسن ۵۷ بندهای ۲۷- ۲۹)، اشی (ارت‌یشت بندهای ۱ و ۲۱)، پارندی (سی روزه کوچک و بزرگ بند ۲۵)، درواسپ (گوش‌یشت بند ۲) و وایو (رام‌یشت بند ۵۶) و در بندهش، دو ایزد خورشید و ماه (۱۳۹۰: ۵۶، ۵۸- ۶۰) دارنده گردونه‌اند. این گردونه‌ها را اسب‌ها به حرکت درمی‌آورند.

بر روی این مُهر ساسانی (شکل ۵)، نیم‌تنه فردی از روبه‌رو دیده می‌شود که پشت سر وی یک هلال ماه نقش شده است. در پایین نیم‌تنه، گردونه‌ای به شکل نمادین متشکل از دو چرخ و دو گاو کوهان‌دار که خیز برداشته‌اند، به نمایش درآمده است. حاشیه مُهر آراسته به پیچک‌های تاک و ستارگان است. لباس این فرد نیز آراسته به نقش ستاره است. این مُهر که به حدود سده ۵- ۶ میلادی تاریخ‌گذاری شده، دارای کتیبه‌ای است که برونر آن را چنین خوانده است: «تهمدینی، ضمانت می‌شود از سوی من»[۷] (Harper, 1978: 149). بسیاری از پژوهشگران، این نیم‌تنه را متعلق به ایزد ماه می‌دانند (Goldman, 1988: 100; Harper, 1979: 60; Shenkar, 2013: 212). شنکار با توجه به نشانِ هلال ماه پشت سر نیم‌تنه و نیز گاوهایی که گردونه را به گردش درمی‌آورند، پیکره این مُهر را به ایزد ماه منتسب کرده است (Shenkar, 2013: 212). هارپر، با استناد به اندرز آذرباد مارسپندان که «ماه روز مِی خور و با دوستان تفریح کن و از ماه خدای آیفت خواه» (اندرز انوشه‌روان آذرباد مارسپندان، بند ۱۳۰)، گیاه تاک را در حاشیه مُهر در ارتباط با ایزد ماه تعبیر کرده است (Harper, 1978: 149).

علی‌رغم آنکه ماه در اوستا یا متون فارسی میانه با شمایل انسانی توصیف نشده و یا القاب وی فاقد هر نوع اشاره انسان‌وارانه است، وی از جمله ایزدانی است که اغلب در هنر ایرانی به تصویر کشیده می‌شوند. شنکار برآنست که در متون مذکور ماه هیچ‌گاه به‌صورت ایزد گردونه‌سوار توصیف نشده است (Shenkar, 2014: 98)، اما برخلاف نظر وی، در بندهش به‌وضوح به گردونه ایزد ماه اشاره شده است (۱۳۹۰: ۵۹- ۶۰). در این مُهر نیز ماه گردونه‌سوار است، اما میان این تصویر و متن بندهش تفاوت بارزی به چشم می‌خورد و آن هم در نقش حیوان گردونه‌ران است. در بندهش اسب‌ها گردونه ماه را به گردش درمی‌آورند (۱۳۹۰: ۵۹- ۶۰)، اما در این مُهر به‌جای اسب، دو گاو نقش شده است. این تضاد و ناهماهنگی در تصویر دیگر گردونه‌های الهی در هنر ساسانی نیز دیده می‌شود. گردونه مِهر بر استودان بیشاپور و مُهرهایی با نقش این ایزد، با دو اسب بال‌دار کشیده می‌شود و گردونه ایزد سروش را خروس‌ها به حرکت درمی‌آورند؛ حال آن‌که در مِهریشت و سروش‌یشتِ سرِ شب (یسن ۵۷ بند ۲۲) چهار اسب گردونه‌های الهی را به گردش درمی‌آورند؛

بنابراین دور از انتظار نیست که گردونه‌رانِ ایزد ماه حیوانی جز اسب باشد. اما پرسش اینجاست که چرا در این مُهر گاو تصویر شده است. در شرق نزدیک باستان، تصاویر متعددی از گردونه‌های دو ایزد خورشید و ماه به‌دست آمده است. نمونه این گردونه‌های الهی در هنر کلاسیک (یونان و روم باستان) نیز به نمایش درآمده است و در آن گردونه هلیوس (خدای خورشید) و سلن/ لونا (خدا بانوی ماه) به ترتیب به‌وسیله اسب و گاو کشیده می‌شوند (Goldman, 1988: 88). شنکار برآنست که نقش‌مایه گردونه گاو برگرفته از گردونه خدا بانوی ماه، سلن در هنر یونانی-رومی است (Shenkar, 2014: 98). هرتسفلد به مُهری با صحنه مشابه مُهر ساسانیِ موردبحث اشاره می‌کند که در آن به پیروی از الگوی سلن در هنر یونانی- بلخی (Herzfeld, 1930: 131)، بانویی گردونه‌سوار در پیوند نزدیک با ماه نقش شده است، اگرچه وی را ایزد ماه ایرانی نمی‌داند (شکل ۶). در این مُهر بر بالای یک هلال بزرگ ماه، تصویر نیم‌تنه بانویی از روبه‌رو نقش شده که گردونه وی را دو گاو بال‌دار می‌کِشند. این بانو نوعی تاج کنگره‌دار با جواهری به شکل هلال ماه در میان، بر سر دارد و در دست راست خویش میان انگشت شست و اشاره هلال ماه کوچکی را نگاه داشته است. در پشت شانه‌های وی بال‌های کوچکی دیده می‌شود (Ibid.: 129). با وجود تفاوت‌های بسیار میان بانوی نقش شده در این مُهر با پیکره مردانه مُهر ساسانی، به نظر می‌رسد هر دو از الگوی شمایل‌نگارانه مشابهی پیروی کرده‌اند و احتمالاً الگوی هنری آن‌ها گردونه سلن/ لونا در فرهنگ یونانی-رومی است. اقتباس این الگوی هنری از سوی هنرمندان ساسانی با فرهنگ دینی ایرانی ناهمگون نبوده است؛ چراکه در متون زرتشتی به ارتباط میان ماه و گاو تأکید شده است و از سوی دیگر در بندهش ماه از ایزدان گردونه‌سوار یاد شده است.

نیم‌تنه ایزد ماه در این اثر مُهر تنها تصویر شناخته‌شده از این ایزد در دوران ساسانی است که نشان می‌دهد عدم توصیف شمایل انسانی ماه در متون مذهبی زرتشتی مانع از به تصویر کشیدن وی نشده است. این موضوع به‌ویژه در فرهنگ ایرانِ شرقی که تصاویر متعددی از ایزد ماه در آثار گوناگون آن نقش بسته است، به چشم می‌خورد. از سوی دیگر، بررسی جزییات تصویر این مُهر گویای این حقیقت است که منبع اصلی الهام شمایل‌نگاری ایزد ماه، گردونه سلن/ لونا در هنر یونانی- رومی است که دو گاو نر آن را به گردش درمی‌آورند و همواره هلال ماه به‌عنوان نشانِ شاخص این خدا بانو همراه وی تصویر می‌شود. نقش متون زرتشتی در این شمایل‌نگاری‌ها چندان روشن نیست، اما به نظر نمی‌رسد که نادیده گرفته شده باشد زیرا در باورهای زرتشتی، ماه پالاینده تخمه گاو نخستین است و از طرفی دارای گردونه است.

تصویر ماه در این مُهر ساسانی متفاوت از تصاویر این ایزد در ایرانِ شرقی است زیرا نه مانند آن‌ها مسلح است و نه صورت وی بدون ریش و سبیل تصویر شده است؛ ضمن این‌که هلال ماه در پشت سر وی قرار گرفته است، درحالی‌که در شمایل‌نگاری‌های این ایزد در ایرانِ شرقی، هلال ماه در پشت شانه‌ها نقش می‌شود.

تصویر گردونه ماه احتمالاً نقش‌مایه آشنایی در هنر دوران ساسانی بوده است زیرا در بشقاب پساساسانی به‌دست آمده از کلیموا (Klimova) در منطقه پرم (Perm)، گردونه‌ای نقش شده است که به‌وسیله یک جفت گاو نر کوهان‌دار کشیده می‌شود (شکل ۷). در بالای گردونه و در میان هلال ماه، فردی بر تخت نشسته که یک هلال ماه در پشت شانه‌های وی قرار گرفته است.[۸] این پیکره که برخی پژوهشگران آن را به ایزد ماه منتسب کرده‌اند (Herzfeld, 1941: 319; Orbeli, 1964: 736; Ackerman, 1964: 796; Grenet: 2014: 116; Shenkar, 2014: 100؛ کریستن‌سن، ۱۳۶۸: ۲۵۵)، متأثر از سنت‌های شرقی بدون ریش و سبیل تصویر شده است [۹] (Shenkar, 2014: 101). همچنین ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه به گردونه ماه اشاره کرده است: «... در شب این روز[۱۰] در آسمان گاوی از نور که شاخ‌های

او از طلا و پای‌های او از نقره است و چرخ قمر را می‌کشد ساعتی آشکار می‌شود سپس غایب و پنهان می‌گردد و هرکس که موفق به دیدار او شود در ساعتی که نظر به او می‌افکند دعایش مستجاب خواهد شد» (۱۳۸۶: ۳۴۶).

علیرغم، شواهد اندک به‌دست‌آمده از شمایل‌نگاری ایزد ماه، به نظر می‌رسد وی جایگاه کم‌اهمیتی در دستگاه دینی ساسانیان نداشته است. شاهدی بر این مدعا اشارات متون سریانی و برخی نام‌های دوران ساسانی است.

متون سریانی علیرغم نگاه خصمانه‌ای که به دستگاه دینی پادشاهی ساسانی داشته‌اند، همواره اطلاعات ارزشمندی را در اختیار ما قرار می‌دهند و می‌توانند گوشه‌ای از کاستی‌های منابع مطالعاتی ایرانِ ساسانی را برطرف سازند. آثار مذکور، آیین ایرانی زمان ساسانیان را معمولاً با پرستش خورشید، ماه و عناصر طبیعی یکسان انگاشته‌اند. به‌عنوان نمونه مار یونان (Mār Yūnān) در هنگام شکنجه، این جمله را در ترک دین زرتشتی بر زبان آورد: «من به خورشید و ماه و آتش و آب ایمان ندارم ...» (Shaked, 1994: 93- 94) و یا در یکی دیگر از منابع سریانی اشاره می‌شود که در دوران تعقیب و شکنجه مسیحیان زیر نظر شاپور دوم، پادشاه به یکی از سردارانش (امیری معین) که به مسیحیت گرویده بود، فرمان داد خورشید، ماه، آتش، زئوس، بعل، نبو و نانای، الهه بزرگ جهان را پرستش کند [۱۱](Hoffmann, 1880: 29).

از سوی دیگر اگرچه شواهد شمایل‌نگاری به‌دست‌آمده از ایزد ماه در ایران ساسانی به‌هیچ‌روی قابل‌مقایسه با ایرانِ شرقی نیست، اما شمار نام‌های ترکیب‌شده با این ایزد قابل‌توجه است و پس از آتش و مهر در جایگاه سوم قرار دارد (Ibid.: 98). این امر نشان می‌دهد که نه ایزد ماه که شاید تنها شمایل‌نگاری آن موردتوجه نبوده است. موضوعی که در ارتباط با بسیاری از دیگر ایزدان و ایزدبانوان ایران ساسانی نیز دیده می‌شود و احتمالاً ریشه در اقبال کمتر این سرزمین به تصویرگریِ خدایان در مقایسه با ایرانِ شرقی دارد.

نتیجه‌گیری

مطالعه مدارک باستان‌شناسی، شواهد زبان‌شناسی و بازبینی منابع مکتوب نشان می‌دهد که ایزد ماه در دوران ساسانی نقش کم‌رنگی نداشته است و نه‌تنها نام وی در ترکیبِ شمار به نسبت فراوانی از نام‌های شخصی به‌کار رفته، بلکه در متون سریانی، ماه از مقدسات ایرانیان زرتشتی یاد شده است. همچنین یک اثر مُهر ساسانی، این ایزد را به‌شکل نیم‌تنه‌ای سوار بر گردونه نشان می‌دهد که دو گاو نر آن را به گردش درآورده‌اند. این تصویر از سویی در تناقض با توصیفات این ایزد در متون زرتشتی است؛ چراکه در منابع مذکور ماه فاقد هر نوع شمایل انسانی است، اما از سوی دیگر، با باورهای زرتشتی نیز چندان بیگانه نیست زیرا بر ارتباط متقابل ماه و گاو و پیوند آن با باروری و حاصلخیزی در ماه‌یشت و به‌ویژه در بندهش تأکید شده است. تصویر ماه در شمایل انسانی در ایرانِ شرقی نیز به تعداد قابل‌توجهی در آثار گوناگون دیده می‌شود. در این مناطق الگوی شمایل‌نگاری ایزد ماه، خدا بانوی سلن/ لونا در فرهنگ یونانی–رومی است؛ گرچه وی متأثر از باورهای زرتشتی به شکل نرینه تصویر شده است. در مُهر ساسانی نیز ماه سوار بر گردونه‌ای مشابه گردونه سلن است و جنسیت وی مردانه است. با این تفاوت که برخلاف سیمای ماه در ایرانِ شرقی، این ایزد در ایرانِ ساسانی به پیروی از فرهنگ کهن ایرانی با ریش و سبیل به تصویر کشیده شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱- همچنین نک. یسن ۱ بند ۱۱؛ یسن ۳ بند ۱۳؛ یسن ۴ بند ۱۶؛ یسن ۴ بند ۱۱؛ یسن ۷ بند ۱۳؛ یسن ۱۶ بند ۴.

۲- تصویر پیکره یا نیم پیکره برخاسته از هلال ماه که در مُهرهای متأخر آشوری و بابل نو دیده می‌شود، از کهن‌ترین تصاویری است که به خدای ماه نسبت داده شده است (Segall, 1996: 76).

۳- این نشان‌ها مختص به ایزد ماه نبوده و در شمایل‌نگاری‌های دیگر ایزدان سکه‌های کوشانی نیز به‌کار رفته است (Shenkar, 2014: 99).

۴- نشانِ هلال ماه تنها مختص به ایزد ماه نبوده و در پشت ایزد مانائوبگو و حتی در یک تصویر بلخیِ ایزد بانو نانا نیز دیده می‌شود (Shenkar, 2014: 101).

۵- در برخی نقاشی‌های دیواری جنسیت ماه درون دیسک به مادینه تغییر یافته است که در این موارد، ایزد بانوی xšxm شناخته می‌شود (Shenkar, 2014: 100).

۶- جارتپه در جانب جنوبی رودخانه زرافشان قرار دارد (Grenet, 2010: 270).

۷- (Tahmdēni, witnessed by my person)؛ هارپر، با توجه به محل جای‌گیری حروف در زمینه مُهر احتمال می‌دهد مالک اصلی آن تهمدینی نبوده و کتیبه بعداً افزوده شده است (Harper, 1978: 149).

۸- در بخش پایینیِ گردونه و در زیر تاق، تصویر فردی با کمان و تیری در دست دیده می‌شود که به باور اربلی، هویت وی مشخص نیست اما می‌تواند تیشتر باشد که نخستین نمود آن در صور فلکی به شکل مرد جوانی است (Orbeli, 1964: 736). گرنه این پیکره را به سپیده‌دم (یا ایزد وی اوشا) منتسب کرده است (Grenet: 2014: 116).

۹- هارپر محل ساخت این بشقاب را کارگاه‌های شرق ایران می‌داند (Harper, 1979: 61).

۱۰- «شب شانزدهم دی‌ماه روز مهر که آن را درامزینان گویند و کاکثل نیز نامیده می‌شود» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۴۵)

۱۱- به گمان شاکد، این فهرست خدایان لزوماً عقیده شخصی شاه نبوده و احتمالاً به خدایان مورد پرستشِ امیر اشاره دارند که شاه خواهان پایبندی امیر به آن‌هاست (Shaked, 1994: 94).

منابع

- *اندرز انوشه‌روان آذرباد مارسپندان* (۱۳۷۱)، در: *متون پهلوی*، گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب – آسانا ، گزارش سعید عریان، تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- *اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی* (۱۳۹۲)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات مروارید.
- *بندهش* (۱۳۹۰)، گزارنده مهرداد بهار، چاپ چهارم، تهران: انتشارات توس.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۶)، *آثارالباقیه*، ترجمه اکبر دانا سرشت، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- پورداود، ابراهیم (۲۵۳۶) *یشت‌ها*، جلد ۱، به کوشش بهرام فره‌وشی، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کالج، مالکوم (۱۳۸۵)، *اشکانیان (پارتیان)*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ سوم، تهران: انتشارات هیرمند.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه: رشید یاسمی، چاپ ششم، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- Ackerman, P. (1964), Sāsānian Seals, in: *Survey of Persian Art from Prehistoric Times to the Present*, Vol. 2, A. U. Pope and P. Ackerman (eds.), Tehran: Manafzadeh Group, pp. 784-815.
- Bieber, M. (1945), Archaeological Contributions to Roman Religion, *Hesperia: The Journal of the American School of Classical Studies at Athens*, Vol. 14, No. 3, pp. 270 277.

- Boyce, M. (1982), *A History of Zoroastrianism*, Vol. 2: Under the Achaemenians, Leiden: Brill.
- Brunner, C. J. (1980), Sasanian Seals in the Moore Collection: Motive and Meaning in Some Popular Subjects, *Metropolitan Museum Journal* 14, pp. 33- 50.
- Callieri, P. (1990), On the Diffusion of Mithra Images in Sasanian Iran; New Evidence from a Seal in the British Museum, *East and West* 40, pp. 79- 98.
- Errington, E. (2002), Numismatic Evidence for Dating the "Kaniṣka" Reliquary, *Silk Road Art and Archaeology* 8: 101- 120.
- Ettinghausen, R. (1972), *From Byzantium to Sasanian Iran and the Islamic World. Three Modes of Artistic Influence*, Leiden: Brill.
- Ghirshman, R. (1948), Études iraniennes II: un ossuaire en pierre sculptée: Recherches sur les coutumes funéraires sassanides, *Artibus Asiae*, Vol. 11, No. 4, pp. 292- 310.
- Goldman, B. (1988), The Celestial Chariot East and West, *Bulletin of the Asia Institute*, New Series, Vol. 2, pp. 87- 105.
- Grenet, F. (2010), A View from Samarkand: The Chionite and Kidarite Periods in the Archaeology of Sogdiana (fourth to fifth centuries A.D.), in: Coins, Art and Chronology II. The First Millennium C.E. in the Indo-Iranian Borderlands, M. Alram, D. Klimburg-Salter, M. Inaba, and M. Pfisterer (eds.), Vienna: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, pp. 267- 281.
- Grenet, F. (2014), I. La Symbolique dans la Glyptique Sassanide: Les Images et Leur Rapport Éventuel aux Inscriptions; II. Analyse iconographique de quelques plats d'argent sassanides et péri-sassanides; III. En marge de la fouille du palais de Kazakli-yatkan: le Nowruz royal au Khorezm, École pratique des hautes études, Section des sciences religieuses, Annuaire, Tome 121, 2012- 2013, pp. 113- 118.
- Gubaev, A. G., Loginov, S. D., and Nikitin, A. B. (1996), Sasanian Bullae from the Excavations of Ak-Depe by the Station of Artyk, *Iran* 34, pp. 55- 59.
- Gunter, A. C. and Jett, P. (1992), *Ancient Iranian Metalwork in the Arthur M. Sackler Gallery and the Freer Gallery of Art*, Washington D.C.: Arthur M. Sackler Gallery and Freer Gallery of Art.
- Haerinck, E. (1997), Babylonia under Achaemenid Rule, in: *Mesopotamia and Iran in the Persian Period: Conquest and Imperialisn, 539-331 BC. Proceedings of a Seminar in Memory of Vladimir G. Lukonin*, J. Curtis (ed.), London: British Museum, pp. 26- 34.
- Haper, P. O. (1979), Thrones and Enthronement Scenes in Sasanian Art, *Iran* 17: 49- 64.
- Harper, P. O. (1978), *The royal hunter: Art of the Sasanian empire*, with contributions by J. Kröger, C. M. Bier, and M. L. Carter, New York: Asia Society, in association with John Weatherhill, Inc.
- Harper, P. O. (1981), *Silver Vessels of the Sasanian Period, vol. I: Royal Imagery*, technical study by P. Meyers, New York: The Metropolitan Museum of Art.
- Herodotus (1862), *History of Herodotus; A New English Version, Edited with Copious Notes and Appendices, Illustrating the History and Geography of Herodotus, from the Most Recent Sources of Information; and Embodying the Chief Results, Historical and Ethnographical, which have been Obtained in the Progress of Cuneiform and Hieroglyphical Discovery*, Vol. I., Translated by G. Rawlinson, Assisted by H. Rawlinson and J. G. Wilkinson, London: John Murray.
- Herzfeld, E. (1920), Der Thron des Khosrô: Quellenkritische und ikonographische Studien über Grenzgebiete der Kunstgeschichte des Morgen- und Abendlandes, *Jahrbuch der Preußischen Kunstsammlungen* 41, pp. 103- 147.
- Herzfeld, E. (1930), Die sasanidischen Quadrigae Solis et Lunae, *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 2, pp. 128- 131.
- Herzfeld, E. (1941*), Iran in the Ancient East*, New York: Oxford University Press.
- Hoffmann, G. (1880), Auszüge aus syrischen Akten persischer Märtyrer, Leipzig.
- Kantor, H. J. (1957), Achaemenid Jewelry in the Oriental Institute, *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 16, No. 1, pp. 1-23.

- Orbeli, J. (1964), Sasanian and Early Islamic Metalwork, in: *Survey of Persian Art from Prehistoric Times to the Present*, Vol. 2, A. U. Pope and P. Ackerman (eds.), Tehran: Manafzadeh Group, pp. 716- 770.
- Rosenfield, J. M. (1967*), The Dynastic Arts of the Kushans*, Berkeley: University of California Press.
- Savignoni, L. (1899), On Representations of Helios and of Selene, *The Journal of Hellenic Studies* 19, pp. 265- 272.
- Segall, B. (1996), Notes on the Iconography of Cosmic Kingship, *The Art Bulletin*, Vol. 38, No. 2, pp. 75- 80.
- Shaked, S. (1994), *Dualism in Transformation. Varieties of Religion in Sasanian Iran*, London: School of Oriental and African.
- Shenkar, M. (2013), A Sasanian Chariot Drawn by Birds and the Iconography of Sraoša, in: *Commentationes Iranicae. Vladimiro f. Aaron Livschits nonagenario donum natalicium*, S. Tokhtasev & P. Lurje (eds.), Saint-Pétersbourg: Nestor-Historia, pp. 211- 222.
- Shenkar, M. (2014), *Intangible Spirits and Graven Images: The Iconography of Deities in the Pre-Islamic Iranian World,* Magical and Religious Literature of Late Antiquity, series, vol. 4, Leiden; Boston: Brill.
- Tanabe, K. (1995), Nana on Lion -East and West in Sogdian Art-, *Orient* 30/ 31, pp. 309-334.
- Tavernier, J. (2007), *Iranica in the Achaemenid Period (ca. 550-330 B.C.): Lexicon of Old Iranian Proper Names and Loanwords, Attested in Non-Iranian Texts*, Orientalia Lovaniensia Analecta 154, Louvain: Peeters.
- Ward, W. H. (1910), *The Seal Cylinders of Western Asia*, Washington, D.C.: Carnegie Institution of Washington.
- Winter, I. J. (1989), The “Hasanlu Gold Bowl”: Thirty Years Later, *Expedition* 31, no. 2-3, pp. 87-106.
- Wolff, F. (1910), MĀH YAŠT, *Encyclopædia Iranica*, Available online at: http://www.iranicaonline.org/articles/mah-yast
- www.britishmuseum.org



شکل ۱: ایزد مائو در پشت سکه‌های کانیشکا اول و هویشکا

۱. سکه کانیشکا اول (www.britishmuseum.org, Acc. No. 1860,1220.208)

۲. سکه هویشکا (www.britishmuseum.org, Acc. No. 1879,0501.54)

۳. سکه هویشکا (www.britishmuseum.org, Acc. No. 1879,0501.59)

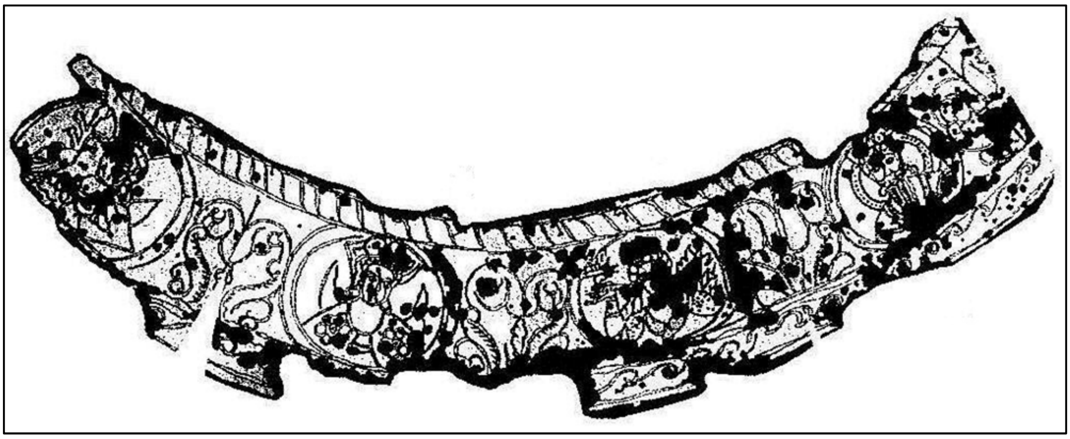
۴. سکه هویشکا (www.britishmuseum.org, Acc. No. 1888,1208.544)



شکل ۲: نیم‌تنه ایزد مائو بر جعبه کوچک پیشاور (Errington, 2002: Fig. 5)



شکل ۳: ایزد مائو درون دیسک در نقاشی دیواری اسروشنه (Tanabe, 1995: Fig. 1)



شکل ۴: ایزد ماه درون مدالیون بر پوشش سیمینِ آتشدان/ عودسوز از جارتپه (Grenet, 2010: Fig. 10 a)



شکل ۵: ایزد ماه سوار بر گردونه (Goldman, 1988: Fig. 12)



شکل ۶: ایزد بانوی سوار بر گردونه (Herzfeld, 1930: Taf. I)



شکل ۷: گردونه‌ای با گاوهای کوهان‌دار (Harper, 1981: Pl. 35)

تأملی در اثبات هوّیت واقعی و محتوای تاریخی نقش برجسته اردشیر بابکان در نقش رجب فارس

سید رسول موسوی حاجی[۱]

چکیده

نقش برجسته‌های ساسانی از منابع و مآخذ بزرگ و ارزشمند دوره ساسانی به‌شمار می‌روند و به مثابه معیارهای اصیلی هستند که می‌توان مدارک بدست آمده از مطالعات باستان‌شناختی و تاریخی را با آن‌ها سنجید و به کشفیات و نتایج مهمی دست یافت. این آثار ارزشمند، نمودار بخش وسیعی از هنر، فرهنگ و روش سیاسی و مذهبی ساسانیان می‌باشند. زیرا هر یک از آن‌ها به‌منظورِ بیان و انتقالِ یک مفهوم و واقعه‌ای صادق خلق شده‌اند. از آنجا که ظهور ساسانیان از اهمیت خاصی در فرایند کلی تاریخ ایران برخوردار است، لازم است تا وضعیت دقیق یافته‌های باستان‌شناختی- خاصه نقش برجسته‌های این دوره- روشن گردیده و محتوای تاریخی آن‌ها از هر گونه ابهام و تاریکی زدوده شود. بر این اساس، مهمترین هدف این مقاله روشن ساختن هویت واقعی شخصیت‌های حاضر در نقش برجسته مورد بحث و بیان محتوای تاریخی و درک مفهوم و پیامِ مرموزِ موجود در آن است. نتایج مطالعات نشان می‌دهد که:

- اعطا کننده حلقه سلطنتی در نقش برجسته اردشیر بابکان در نقش رجب فارس کسی نیست جز اهورامزدا. انتساب این شخصیت به موبدان موبد یا هر شخصیت فانی دیگر اساس علمی و منطقی ندارد.
- ازدواج اردشیر بابکان با دختر اردوان پنجم و به‌دنیا آمدن شاپور اول در نتیجه این ازدواج، کذب محض بوده و مأخوذ از یک افسانه عامیانه است.

واژگان کلیدی: نقش برجسته ساسانی، اردشیر بابکان، اهورامزدا، نقش رجب، مطالعات باستان-شناختی

مقدمه

تاکنون ۳۵ نقش برجسته از دوره ساسانی شناسایی گردید که از این تعداد، یک نقش برجسته در خارج از مرزهای سیاسی ایران امروز و در محلی موسوم به رگ بی‌بی در خاک افغانستان واقع شده و ۳۴ نقش برجسته دیگر در درون مرزهای سیاسی ایران و در مناطق مختلف: سلماس (آذربایجان غربی)، شهر ری، تاق بستان (کرمانشاه)، برم دلک، تنگ

۱. استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران Seyyed_rasool@yahoo.com

چوگان، تنگ قندیل، تنگاب، سرمشهد، سرآب بهرام، گویوم، دارابگرد، نقش رجب و نقش رستم در استان فارس شناسایی شده‌اند.

نتایج مطالعات و تحقیقات به‌عمل‌آمده نشانگر آن است که هنرمندان و حجاران دوره ساسانی برای حجاری نقش برجسته‌ها، دو موضوع اصلی: مذهبی و غیرمذهبی و یک موضوع ترکیبی (اجتماع دو موضوع مذهبی و غیرمذهبی در یک نقش برجسته) را مدّ نظر داشته‌اند. موضوعات صحنه‌های مذهبی از سه گروه: صحنه تاج‌ستانی از اهورامزدا، صحنه تاج-ستانی از آناهیتا و صحنه نیایش تشکیل یافته و صحنه‌های غیرمذهبی از شش موضوع متفاوت: صحنه نبرد سواره، صحنه خانوادگی، صحنه پیروزی، صحنه شاهنشاه و درباریان، صحنه نبرد با حیوانات و صحنه شکار شاهی الهام گرفته‌اند. موضوعات ترکیبی نیز موضوعاتی هستند که می‌توان در آن‌ها دو موضوع مذهبی و غیرمذهبی را که در یک صحنه جمع شده‌اند، باز شناخت. موضوع صحنه مذهبی تاج‌ستانی از اهورامزدا و موضوع صحنه غیرمذهبی، پیروزی بر دشمن است.

نقش برجسته اردشیر بابکان در نقش رجب فارس، اولین و قدیمی‌ترین نقش برجسته مذهبی دوره ساسانی است که در آن قداست مذهبی و الهی بودن مقام شاه به تصویر کشیده شد (شکل ۱). در این مقاله سعی نگارنده بر آن است تا با تأملی عمیق و کنکاشی دقیق در نقش برجسته مذکور، هویت واقعی شخصیت‌های حاضر در این نقش برجسته را روشن نموده و محتوای تاریخی آن را از هرگونه ابهام و تاریکی بزداید. مهم‌ترین پرسش‌هایی که این مقاله درصدد پاسخ گفتن به آن‌هاست، عبارت‌اند از:

چرا و با استناد به چه دلایلی می‌توان هویتِ شخصیتِ اعطاکننده‌ی حلقه سلطنتی به شاهنشاه ساسانی را در نقش برجسته‌های این دوره به اهورامزدا نسبت داد؟

این روایت تاریخی که شاپور اول در نتیجه ازدواج اردشیر بابکان با دختر اردوان پنجم به دنیا آمده است، تا چه اندازه با شواهد باستان‌شناختی مطابقت دارد؟

روش تحقیق

تحقیق حاضر بر اساس هدف از نوع تحقیقات بنیادی و بر اساس ماهیت و روش از نوع تحقیقات تاریخی بوده و گردآوری اطلاعات آن نیز به شیوه‌ی اسنادی (کتابخانه‌ای) انجام گرفته است. برای تأمین این منظور، کلیه منابع و مآخذ مرتبط با موضوع تحقیق شناسایی گردیده و داده‌های موردنیاز از متن و لابلای آن‌ها استخراج و به‌دقت نیز مورد مطالعه قرار گرفتند. برای تجزیه‌وتحلیل اطلاعات و داده‌های جمع‌آوری‌شده، از چارچوب نظری موسوم به «رهیافت تاریخی» (استفاده از مدارک و منابع مکتوب و به‌کارگیری آن‌ها در تفسیر و تبیین یافته‌های باستان‌شناختی که همانا نقش برجسته اردشیر بابکان در نقش رجب باشد) سود جسته شد.

تلاش کاذب شاهان باستان در قداست بخشیدن به مقام شاهی

در اندیشه و باور ایرانیان باستان، شاه مظهر قدرت و اراده‌ی ملت به شمار می‌رفت و در روی زمین پس از خدای بزرگ، تنها کسی بود که شایسته ستایش بود. او فاعل مایشاء و مالک‌الرقاب مردم بود. ایرانیان باستان باور داشتند که مقام شاه عطیه‌ای بود الهی که از جانب خدا به شاه داده می‌شد. اطاعت از شاه ارزش الهی و آسمانی داشت. خدا سرور دو جهان و شاه نماینده او بر روی زمین بود (مشکور، ۱۳۴۵: ۱). در بسیاری از کتیبه‌های برجای‌مانده از روزگار هخامنشی به این

مهم اشاره شده است که سلطنت موهبتی است الهی. اهورامزداست که داریوش را شاه کرده است. اهورامزداست که مملکت بزرگ را به داریوش عطا نمود (هینلز، ۱۳۶۸: ۱۶۱– ۱۵۹).

در مورد الهی بودن سلطنت در باور و اندیشه ایرانیان باستان مدارک و شواهد بسیاری است که از جمله آن‌ها می‌توان به پاسخ اردشیر بابکان اشاره کرد که در جواب نامه به اردوان پنجم (آخرین پادشاه اشکانی) و در توجیه اقدامات نظامی خود علیه اشکانیان چنین گفته است: «تاجی که بر سر دارم، خداوند به من بخشیده است و نیز اوست که مرا بر سرزمین-های که گرفته‌ام، پادشاه کرده است. اوست که مرا در کشتن فرمانروایان و پادشاهان یاری کرده است» (نولدکه، ۱۳۵۸: ۱۹۳).

براون می‌نویسد: «احتمال می‌رود هیچ مملکتی مانند ایران در زمان ساسانیان، اصلی را که به‌موجب آن اصل، حق آسمانی برای پادشاه قائل‌اند، پیروانی راسخ عقیده‌تر از ایرانیان نداشته باشند» (براون، ۱۳۳۵: ۱۹۳).

بر همین اساس بود که اردشیر بابکان تلاش فراوان می‌کرد تا مقام سلطنت خود را الهی جلوه دهد. زیرا که وی برای رسیدن به اهداف و مقاصد خود نیاز به مشروعیت داشت. مشروعیتی که می‌توانست مبتنی بر دو عامل باشد:

الف– داشتن زمینه‌های لازم مذهبی برای جلب نظر روحانیون و مردم؛

ب– داشتن فرّه ایزدی و وابستگی به خاندان سلطنتی.

بی‌هیچ تردید، اردشیر بابکان با علم و آگاهی از مقام و منزلت سلطنت در اعتقاد و باور مردمان عصر خویش، سعی در الهی جلوه دادن مقام شاهی و سلطنت خود کرده است و در این راستا، توفیقات بسیاری نیز یافت که از جمله آن‌ها می-توان به سقوط امپراطوری پارت و تأسیس سلسله ساسانی (۲۲۶. م) اشاره کرد.

توضیح اینکه، القاب پادشاهان ساسانی نیز حکایت از الهی بودن مقام سلطنت آن‌ها دارد. شاپور اول در کتیبه حاجی-آباد، خود را بغ مزداپرست شاپور شاه، شاه ایران و انیران که نژادش از ایزدان است، معرفی می‌کند (کریستن‌سن، ۱۳۱۴: ۱۳۳). شاپور دوم در نامه‌ای که به کنستانتیوس قیصر روم فرستاد، خود را با القاب مجللِ شاه شاهان، قرین ستارگان و برادر مهر و ماه ملقب نمود. در نزد ایرانیان باستان خاصه ایرانیان عصر ساسانی تنها کسی می‌توانست به مقام ظل‌الهی برسد که دارای فرّه ایزدی باشد. فرّ، فروغی است ایزدی که به دل هر که بتابد از همگنان خود برتری یابد. از پرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی رسد و برازنده تاج و تخت گردد. آسایش‌گستر و دادگستر شود. هم‌چنین از نیروی این نور است که در کمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند به راهنمایی مردم برانگیخته شود و به مقام پیامبری رسد و شایسته الهام از ایزد شود (پورداوود، بی‌تا: ۱۵– ۳). شاهان پیشدادی دارای فرّ بودند. این فرّ ابتدا از جم بود که وی به همین دلیل و در سایه وجود آن، هنگامی‌که در زهدان مادر بود، مادر را به گفتار چیزی آموخت در شکم (یاسمی، ۱۳۱۳: ۷۲۲). فرّ به اشکال مختلف تجسم می‌یافت. گاهی به شکل قوچ بود که اردشیر بابکان را از شرّ تعقیب اردوان پنجم نجات داد (سایکس، ۱۳۷۰: ۵۳۴). گاهی هم به شکل عقاب بود که اردشیر و کوروش را از آینده خبر می‌داد (گزنفون، ۱۳۵۰: ۳۵). عقابی که در اعصار باستان یکی از مظاهر قدرت و حمایت آسمانی بود (بیانی، ۱۳۵۱: ۱). گاهی فرّ به شکل خروس بود که اردشیر بابکان را از سوءقصد دختر اردوان پنجم که زنش بود، نجات داد (مشکور، ۱۳۲۷: ۳۶). فرّ ایزدی به هر کسی تعلق نمی‌گرفت. تنها از آن خاندان شاهی بود که به‌طور موروثی به فرزندان آن‌ها می‌رسید. از خاندان پیشدادی و کیانی آغاز و به خاندان هخامنشی رسید و بعد از آن هم کسی می‌توانست شاه شود که وابستگی نسبی با آن‌ها داشته باشد. این بود که ساسانیان به داستان‌پردازی و نسب‌سازی می‌پرداختند تا اجداد خود را به داریوش سوم (داداریان) برسانند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۳). علت حمایت روحانیون زرتشتی از اردشیر بابکان علاوه بر وجهه‌ی مذهبی، این

بود که وی در فارس بود و فارس هم جایگاه و تختگاه هخامنشیان بود. این سبب شد که بعد از اردشیر هم شاه فقط از خاندان ساسانی انتخاب شود و این اصل تغییرناپذیر بود (کلیما، ۱۳۵۹: ۴۶). و به همین دلیل بود که اشراف و بزرگان عصر ساسانی به مخالفت با بهرام چوبین برخاسته و در مقابل، از خسروپرویز حمایت جدی به‌عمل آوردند (هدایت، ۱۳۱۸: ۸).

مجلس تاج‌ستانی اردشیر بابکان در نقش رجب فارس

در نقش برجسته‌های ساسانی الهی بودن مقام شاه به‌صورت حلقه‌ای تجسم می‌شد که از جانب اهورامزدا و در یک مورد، آناهیتا به شاه ساسانی داده می‌شد. نقش برجسته اردشیر بابکان در نقش رجب، اولین و قدیمی‌ترین صحنه‌ای است که در آن قداست مذهبی و الهی بودن مقام شاه به تصویر کشیده شد (شکل ۱). هرچند دادن نماد انسانی به خدا در این نقش برجسته و سایر نقوش مشابه، چیزی نیست جز یک تخیّل محض. اما این تخیّل، تصویری است از یک حقیقت مذهبی که جایگاه آن را باید در ذهن، باور و اندیشه مردمان آن دوره جستجو کرد.

متأسفانه مجلس گماردن اردشیر بابکان به شاهنشاهی ایران توسط اهورامزدا در نقش رجب، در وضعیت فعلی تحت تأثیر حوادث طبیعی و عوامل جوی به‌شدت آسیب دیده و بسیاری از جزییات آن در اثر فساد و تجزیه سنگ محو گردیده و درست شناخته نمی‌شود. این نقش برجسته در جبهه شرقی صخره حجاری گردیده و در سطح صاف و مستطیل شکل آن یک موضوع مذهبی با صحنه اهداء حلقه سلطنتی از جانب اهورامزدا به شاهنشاه ساسانی به نمایش گذاشته شد. طول این نقش ۴/۹۰ متر و پهنای آن ۳/۶۰ متر می‌باشد و عمق آن در حدود ده تا دوازده سانتی‌متر است (Hermann, 1969: 67). اردشیر بابکان که او را به استناد تاج و مشخصاتش خوب می‌شناسیم، در طرف چپ بیننده دیده می‌شود که دست راست خود را به‌منظور گرفتن حلقه سلطنتی که از جانب اهورامزدا به وی هدیه می‌شود، دراز کرده و دست چپ را در مقابل صورت نگه داشته و انگشت سبابه را به علامت احترام بالا گرفته است. شاه نیم‌تنه آستین‌بلندی بر تن، شلوار گشادی بر پا و شنلی بر دوش دارد که دو سر آن در جلوی سینه به هم گره خورده است. کلاه گردی بر سر دارد که بر بالای آن گویی قرار گرفته و پشت آن دو نوار پهن آویخته شده است.

تاجی که اردشیر بابکان در این نقش بر سر دارد، از جهات بسیار قابل‌مقایسه با تاجی است که بر سکه‌های نوع V_a تصویر شده است (جدول ۱). از اردشیر بابکان تاکنون سکه‌های متعدد و متنوعی به‌دست آمده است که با توجه به تفاوت-های موجود در تاج شاهی به شش نوع طبقه‌بندی شده‌اند. تاج‌های شاهی در انواع II و V به انواع فرعی $II_e, II_d, II_c, II_b, II_a$ و V_c, V_b, V_a دسته‌بندی شده‌اند که تاج اردشیر بابکان در این نقش از جهات بسیار قابل‌مقایسه با تاجی است که بر سکه‌های نوع V_a از سکه‌های اردشیر بابکان ضرب شده است[۱].

در مقابل شاه و در طرف راست بیننده، اهورامزدا برسمی[۲] را در دست چپ گرفته و حلقه سلطنتی را با دست راست به علامت شاهی به شاهنشاه اعطا می‌کند. اهورامزدا تاج کنگره‌داری بر سر و لباس ساده‌ای بر تن دارد که تا زانوها را می‌پوشاند. دارای ریش و موهای بلندی است که پشت گردن او را می‌پوشاند. جالب است که روبان آویخته شده به حلقه سلطنتی و همچنین روبان‌های آویخته شده به تاج شاه و خدا، از هر حیث همچون شکل ظاهری، چین‌های افقی، نوع بافت و حتی جنس پارچه دقیقاً به یکدیگر شبیه بوده و با جرأت می‌توان گفت که بین آن‌ها تفاوتی نیست و این همان چیزی است که سرفراز بدان اشاره دارد. ایشان حلقه سلطنتی را به‌طور منفک قبول نداشته و روبان به اهتزاز درآمده‌ی آن را واسطه فرّه ایزدی می‌دانند که بعدها در پوشاک شاهان ساسانی وارد شده است (سرفراز، ۱۳۷۰: ۴۱).

در تعلّق و انتساب نامبرده که حلقه سلطنتی را به شاهنشاه ساسانی اعطا می‌کند، غالب محققان و باستان‌شناسان متفق‌القول‌اند که وی کسی نیست جز خدای بزرگ اهورامزدا. در مقابل، عده‌ای چون اورلت (2013) و بختورتاش (۱۳۷۷) انتساب شخصیت مذکور را در این نقش برجسته و دیگر نقش برجسته‌های ساسانی به اهورامزدا کاملاً مردود دانسته و آن را نادرست، ناآگاهانه و توهین‌آمیز تلقی می‌کنند.

نصرت‌الله بختورتاش در مقاله‌ای با عنوان «سخنی پیرامون نقش فروهر که به‌غلط اهورامزدایش می‌خوانند»، با انتقاد شدید از باستان‌شناسان و خاورشناسان که به‌غلط نقش فروهر را به اهورمزدا- خداوند بزرگ دین زرتشت- نسبت می‌دهند، سعی کرده است تا با استناد به متون و نوشته‌های کتاب مقدس اوستا ثابت کند که اهورامزدا جسم ندارد و با دیده‌گان دیده نمی‌شود (بختورتاش، ۱۳۷۷: ۷). به اعتقاد ایشان انتساب نقش فروهر به اهورامزدا و نیز آن دسته از نقوشی که در نگارکندهای ساسانی از سوی باستان‌شناسان و خاورشناسان به‌عنوان مظهر اهورامزدا معرفی شده است، «یک اشتباه بس ناگوار و دشواری بزرگی است که دین یکتاپرستی نیاکان ما و ایران بزرگ و فرهنگ درخشان آن را به بت‌پرستی می‌آلاید و روان اشو زرتشت- پیامبر بزرگوار دین بهی (مزدیسنا) را آزرده می‌سازد» (همان‌جا).

وی در علت بروز این اشتباه از سوی پژوهشگران می‌نویسد: «این اشتباه و برداشت نادرست به‌وسیله پژوهشگران بیگانه و گاه خودی از روی عمد یا به علت عدم آگاهی و شناخت ناچیز و نارسا از آیین زرتشتی می‌باشد» (همان: ۸).

در اینکه نقش فروهر که زینت‌بخش ساختمان‌های تخت جمشید، سنگ‌نوشته‌ها و آرامگاه‌های پادشاهان هخامنشی است، تجسم انسانی و مظهر اهورامزدا نیست بلکه آن نماد راه‌جویی به کمال، رسایی، جاودانگی (امرتات) و جهان حق و راستی است و به‌عبارت‌دیگر، همان نیروی برانگیزنده و تعالی‌بخش است که تا قبل از آفرینش جهان مادی نزد خداوند وجود داشته است؛ نگارنده نیز با ایشان هم‌عقیده می‌باشد. لیکن با نظر دیگر ایشان مبنی بر اینکه شخص اعطاکننده‌ی حلقه سلطنتی به پادشاهان ساسانی در نقش برجسته‌های این دوره یا «موبدان موبد» است یا پادشاه پیشین و نه اهورامزدا، کاملاً مخالف بوده و برای اثباتِ صحتِ انتساب شخصیت مذکور در نقش برجسته‌های ساسانی به اهورامزدا دلایلی دارد که ذیلاً خواهد آمد.

ناگفته نماند که نگارنده نیز همانند بختورتاش به شایسته پرستش بودن، توانای مطلق بودن، دانای کل بودن، یگانه بودن، بی‌شریک بودن و بسیار نام‌های دیگر اهورامزدا که در کتاب مقدس اوستا از آن‌ها یاد شده است، اعتقاد داشته و سخت معتقد است با توجه به آنچه در متون و نوشته‌های اوستا آمده، نباید برای اهورامزدا تن، پیکر یا جسمی قائل بود. لیکن دادن نماد، اندام و هیأت انسانی به اهورامزدا در دوره ساسانی یک حقیقت مهم تاریخی است و از دیدگاه مطالعات باستان‌شناسی هرگز نمی‌توان وجود این حقیقت را منکر شد. حال چرا ساسانیان (البته نه همه پادشاهان ساسانی بلکه آن عده‌ای که از خود و اهورامزدا نقوشی را بر سینه صخره‌های فارس و کرمانشاه به یادگار گذاشته‌اند) پیکرتراشی اهورامزدا را حلال دانسته‌اند، بحثی است که یقیناً به مطالعه، تحقیق و پژوهش گسترده‌ای نیاز دارد و در همین‌جا لازم می‌داند از مسئولان امر و به‌ویژه زرتشتیان محترم تقاضا کند با حمایت جدی خویش خواهان انجام این پژوهش از سوی محققان و متخصصان ذی‌ربط شوند.

به عقیده نگارنده، بختورتاش قبل از آنکه باستان‌شناسان و خاورشناسان را به جرم اینکه آن‌ها عمداً یا به علت عدم آگاهی و شناخت ناچیز از آیین زرتشتی، به اهورامزدا تجسم انسانی بخشیده‌اند متهم سازد، بهتر بود از باستان‌شناسان و خاورشناسان این پرسش مهم را می‌پرسید که چرا و به چه دلیل معتقدید که شخص اعطاکننده حلقه سلطنتی در نقش برجسته‌های ساسانی اهورامزداست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت، کوه حاجی‌آباد در نقش رستم فارس یکی از

مهم‌ترین جایگاه‌های مقدس و مورداحترام مردم در ادوار مختلف باستان بود. زیرا که بر سینه صخره‌های آن از سه امپراتوری عظیم ایران: ایلام، هخامنشی و ساسانی آثار ارزشمند و گران‌بهایی به یادگار مانده است که هر یک از آن‌ها به‌نوبه‌ی خود در روشن نمودن برخی از حقایق تاریخی ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند (مصطفوی، ۱۳۴۳: ۳۷). بر بدنه این کوه علاوه بر یک نقش برجسته ایلامی و نیز آرامگاه‌های پادشاهان هخامنشی، هشت نقش برجسته مهم و جالب‌توجه از دوره ساسانی بر جای مانده است که اولین و قدیمی‌ترین آن‌ها متعلق به اردشیر بابکان- بنیان‌گذار سلسله ساسانی- است. این نقش برجسته در غربی‌ترین قسمت صخره قرار داشته و به ترتیب بازدید علاقه‌مندان، اولین نقش برجسته‌ای است که بر بدنه کوه حاجی‌آباد در نقش رستم فارس حجاری شده است. بلندی این نقش ۴/۱۰ متر و درازای آن ۶/۷۰ متر می‌باشد و در سطح صاف و مستطیل شکل آن صحنه تفویض حلقه سلطنتی از جانب اهورامزدا به اردشیر بابکان در حالتی که هر دو سوار بر اسب هستند، نقش گردیده است (شکل ۲).

کیفیت این نقش برجسته نه‌تنها از حیث هنر حجاری و دقت در ساخت و پرداخت جزییات حائز اهمیت است بلکه ازنظر هویت اشخاص و معرفی آن‌ها بر اساس کتیبه نیز بسیار درخور توجه است. زیرا وجود کتیبه در این نقش برجسته جای هرگونه ابهام، تردید و تاریکی را در تعیین هویت و شناسایی شخصیت‌های حاضر در صحنه (شاه و خدا) از بین برده و به‌طور حتم مسلم می‌دارد که نقوش متعلق و مربوط به چه کسانی است. بر سینه اسب شاه کتیبه‌ای به سه زبان پارتی، یونانی و فارسی میانه دیده می‌شود که متن هر سه آن‌ها دلالت بر معرفی اردشیر بابکان دارد. متن فارسی میانه چنین است: «این است پیکر بغ مزداپرست، خدایگان اردشیر شاهان شاه ایران که چهر از ایزدان دارد، فرزند خدایگان بابک شاه». بر سینه اسب اهورامزدا نیز نوشته‌ای وجود دارد[۳] که ترجمه آن چنین است: «این پیکر از ایزد اهورامزداست» (لوکونین، ۱۳۷۲: ۳۰۷).

چنانچه ملاحظه می‌شود دادن نماد، هیأت، اندام و پوشاک انسانی به اهورامزدا- خداوند یگانه و بزرگ زرتشتیان- برای نخستین بار توسط احیاء کننده آیین مزدیسنا یعنی اردشیر بابکان صورت پذیرفت که به تأسی از او برخی دیگر از پادشاهان ساسانی[۴] نیز چنین کردند. اردشیر برای آنکه آشکارا این حقیقت مهم و مسلم تاریخی را هم به مردمان عصر خویش و هم به نسل‌های آینده بفهماند، دستور داد تا با نقر کتیبه‌ای بر سینه اسب اهورامزدا که مفاد آن حاوی معرفی بی‌چون‌وچرای اوست، جای هرگونه شک و تردید را در انتساب نامبرده به اهورامزدا از بین ببرند. پس انتساب شخصیت مذکور و نیز دیگر شخصیت‌های مشابه در نقش برجسته‌های ساسانی به اهورامزدا که از سوی باستان‌شناسان و خاورشناسان انجام گرفت، نه از روی عمد بود و نه از روی عدم آگاهی و شناخت آن‌ها از آیین زرتشتی بلکه به‌عکس، با آگاهی و بدون آنکه تعمدی در کار باشد انجام پذیرفت. حال اگر این حقیقت تاریخی با دین مزداپرستی مطابقت ندارد و آن را به بت‌پرستی می‌آلاید و موجب می‌شود تا روان اشو زرتشت آزرده شود؛ مقصر باستان‌شناسان ایرانی و خاورشناسان بیگانه نیستند بلکه ریشه این تغییر و تحریف را باید در دوره ساسانی که مزداپرستی به اوج قدرت رسیده بود، جستجو کرد.

حاجت به تذکار است که در هیچ‌یک از نقش برجسته‌های ساسانی، پادشاه حلقه سلطنتی را مستقیماً از دست یک انسان مادی و فانی نمی‌گیرد. بارزترین مشخصه‌ی این حلقه، روبانی است که به آن آویزان می‌باشد. این روبان بعدها در پوشاک شاهان ساسانی نیز مشاهده می‌شود و به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین نشانه‌های شاهی به‌شمار می‌رفت که به شکل دو نوار موّاج عمدتاً در دنباله تاج شاهان قرار می‌گرفت. البته در برخی از نقش برجسته‌های ساسانی همانند نقش برجسته‌های شاپور اول در تنگ قندیل و تنگ چوگان بیشاپور (شکل‌های ۳ و ۴) اشخاصی هستند که حلقه‌ای را به‌طرف

شاه گرفته و در حال تقدیم آن به پادشاه هستند. اما در هیچ‌یک از این نقوش اولاً، پادشاه ساسانی حلقه را با دست نگرفته است. ثانیاً، حلقه‌های مذکور فاقد روبان سلطنتی هستند. به‌عبارت‌دیگر، در تمامی آثار هنری برجای‌مانده از دوره ساسانی اعم از نقش برجسته‌ها، جام‌ها، مهرها و سکه‌ها پادشاه ساسانی تنها در یک مورد مستقیماً حلقه سلطنتی را در دست می‌گیرد که شخص مقابل او یعنی کسی که حلقه را به وی می‌دهد، از ایزدان باشد. در غیر این صورت محال است که پادشاه حلقه‌ای را که از سوی یک همنوع به وی داده می‌شود، در دست بگیرد. اگر هم فرضاً چنین موردی مشاهده شود، تردیدی نیست که آن حلقه فاقد نوارهای موّاج و بلندی است که از وجود آن‌ها با عنوان بارزترین مشخصه حلقه‌های سلطنتی یاد شد. اهداء حلقه سلطنتی از سوی یک انسان به شاهنشاه ساسانی با عقاید مذهبی ساسانیان منافات دارد. در اندیشه و باور ایرانیان باستان، شاه مظهر قدرت و اراده ملت به‌شمار می‌رفت و در روی زمین پس از خدای بزرگ، تنها کسی بود که شایسته ستایش بود. او فاعل مایشاء و حاکم مطلق و مالک‌الرقاب مردم بود. بر این اساس، امکان ندارد حلقه شهریاری که تجسم فرّه ایزدی و نماد نمایندگی خدا بر روی زمین است، از سوی یک انسان فانی به پادشاه ساسانی تفویض شود (Mousavi Haji & Mehrafarin, 2009: 81- 82).

در فاصله میان شاه و خدا دو کودک تصویر شده‌اند که عده‌ای چون کرزن (۱۳۶۲: ۲۶۹) آن دو را بنا بر حدس و گمان، فرزندان شاپور دانسته که پیش از آنکه او به پادشاهی رسیده باشد، متولد شده‌اند. عده‌ای دیگر همچون مصطفوی یکی از آن دو را شاپور اول و دیگری را کودکی معرفی می‌کنند که حامل گرز شهریاری است (مصطفوی، ۱۳۴۳: ۲۹). هرتسفلد کودک سمت چپ را با توجه به پوشاکش که کاملاً ساسانی است، هرمزد اول– پسر شاپور و نوه‌ی اردشیر– معرفی می‌کند (Hertzfeld, 1941: 311).

نگارنده در این رهگذر با ایشان هم‌عقیده بوده لیکن با تعیین هویت نمودن یکی از آن دو کودک به‌عنوان شاپور اول مخالف است. زیرا که شاپور اول به هنگام بر تخت نشستن پدرش اردشیر بابکان به حدّ بلوغ رسیده بود و این مطلب از یکی از روایات نخستین طبری مستفاد می‌شود (نقل از: کریستن‌سن، ۱۳۶۷: ۱۰۹). از سوی دیگر، زرین‌کوب نیز بر این عقیده است که شاپور اول در سال دویست میلادی به دنیا آمد و به هنگام شروع سلطنت (۲۴۲. م) بیش از چهل سال داشته است (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۴۲۶). بر این اساس و با در نظر داشتن این مهم که اردشیر بعد از فتح تیسفون به سال ۲۲۶ میلادی رسماً تاج‌گذاری کرد، پس شاپور باید در آن زمان حداقل ۲۶ سال می‌داشت. حال‌آنکه، تصاویر کودکان حاضر در صحنه، از نظر سنی بسیار پایین‌تر از حدّ بلوغ بوده و به نظر می‌رسد که حداکثر ده سال بیشتر نداشته باشند.

متأسفانه در برخی از منابع و متون تاریخی به این مطلب اشاره می‌شود که اردشیر بابکان پس از غلبه بر اردوان پنجم و نشستن بر تخت سلطنت، با دختر شاه مقتول ازدواج می‌کند که حاصل این ازدواج به دنیا آمدن شاپور اول بود (ابن اثیر، ۱۳۴۹: ۵۸).

نگارنده این روایت تاریخی را کذب محض دانسته و آن را مأخوذ از یک افسانه‌ی عامیانه می‌داند. چه همان‌طور که می‌دانیم، فرمانروایی کشور ایران به هنگام حمله گردیانوس سوم به ایران در سال ۲۴۱ میلادی بر عهده شاپور اول بود. خود او دراین‌ارتباط در کتیبه کعبه زرتشت در نقش رستم چنین شرح می‌دهد: «زمانی که فرمانروایی کشور را بر عهده گرفتم، گردیانوس کسار (قیصر) از سراسر امپراطوری روم سپاهی از گتها و ژرمن‌ها گرد کرد و از سوی آسورستان و شهر مسیح (Mesih) پیکاری سخت در گرفت» (لوکونین، ۱۳۷۲: ۸۲).

حال اگر گفته برخی از مورخان را پیرامون ازدواج اردشیر بابکان با دختر اردوان پنجم پس از بر تخت نشستن یعنی به سال ۲۲۶ میلادی و متولد شدن شاپور در نتیجه این ازدواج به سال ۲۲۷ میلادی قولی صحیح بدانیم، در آن صورت

شاپور به هنگام حمله گردیانوس سوم به ایران به سال ۲۴۱ میلادی، حداکثر چهارده سال داشت. اما آیا می‌توان پذیرفت که فرمانروایی امپراتوری عظیم ایران در سال‌های پرمخاطره ۲۴۱ میلادی و بعد از آن بر عهده کودکی باشد که هنوز به سن بلوغ نرسیده و تنها چهارده سال از بهار عمرش گذشته است؟ اگر چنین بود، چگونه قلم روان مورخان و زبان گویای راویان اخبار که قدرت تحریر و بیان ازدواج افسانه‌ای اردشیر بابکان را با دختر اشک داشته‌اند، از نوشتن و بیان این واقعه مهم (پیروزی ایران بر امپراتوری روم به فرماندهی کودکی خردسال) عاجز مانده به‌گونه‌ای که کوچک‌ترین اشاره‌ای هم بدان نشود. بنابراین، کذب قول اخیر مورخان بر اساس دلایلی که معروض افتاد و صحت قول اول مبنی بر اینکه شاپور به هنگام بر تخت نشستن پدر، بیست‌وشش سال داشت و یا حداقل چند سالی از حدّ بلوغش گذشته بود، امری است بدیهی و مسلم.

پشت سر اردشیر بابکان یکی از خواجه‌سرایان، مگس‌پرانی[۵] بالای سر شاه نگه داشته است. لوکونین این پیکره را متعلق به نماینده دودمان قارن[۶] دانسته و دلیل آن را نشانه‌ای می‌داند که بر کلاهش نصب شده است (لوکونین، ۱۳۷۲: ۳۰۷). در کنار خواجه مگس‌پران، شخصیتی عالی‌قدر ایستاده است که دست چپ خود را در جلوی شکم بر روی قبضه شمشیری که به‌صورت عمود در میان پاهای وی قرار دارد، گذاشته و دست راست خود را مقابل صورت گرفته و به علامت احترام انگشت سبابه را بالا گرفته است. پنجه‌های دست چپ نامبرده در زیر آستین بوده و به‌نظر می‌رسد این حالت نیز همچون نگه‌داشتن دست در مقابل صورت، نشانه احترام باشد. وی شلوار گشادی بر پا و لباس بلندی بر تن دارد که تا بالای زانوها را می‌پوشاند. دارای ریش بلند و موهای پُرپُشتی است که در پشت سر ریخته شده، به‌گونه‌ای که علاوه بر پشت گردن، قسمتی از شانه‌ها را نیز می‌پوشاند. کلاه استوانه‌ای شکلی بر سر دارد که به گفته لوکونین نشانه ولایتعهدی است (همان: ۳۰۵).

پیرامون تعلق و انتساب شخصیت مذکور عقاید مختلفی مطرح است. عده‌ای چون زاره بر این عقیده هستند که وی وزیر بزرگ اردشیر بابکان یا یکی از فرماندهان عالی‌رتبه نظامی است (نقل از: Hermann, 1969: 68). اما اغلب محققان از جمله: لوکونین (همان‌جا)، هینس (۱۳۸۵: ۱۷۱)، هرتسفلد (1941: 311)، اشمیت (1970: 124)، واندنبرگ (1984: 66) و هرمان (1969: 68) او را شاپور اول – پسر اردشیر بابکان- معرفی می‌کنند. نگارنده نیز با نامبردگان هم-عقیده بوده و در اثبات صحتِ این انتساب دلایلی دارد که شرح آن‌ها ذیلاً خواهد آمد:

چهره، اندام و هیأت شخصیت موردنظر در این نقش برجسته با سن شاپور اول که از حدّ بلوغ گذشته و بنابر قولی ۲۶ سال داشته است، مطابقت و همخوانی دارد.

مشابهت ریش و اندام وی با ریش و اندام شاه، دلیلی است بر این حقیقت که او در ردیف بزرگان و خاندان سلطنتی قرار دارد.

مشابهت چهره (ریش بلند، موهای پُرپُشت، بینی فربه و چشمان درشت) و اندام ورزیده این پیکره با تصویر شاپور اول در تنگاب فیروزآباد که در حال سرنگون کردن سردار پارتی است، محکم‌ترین دلیل در اثبات صحتِ این انتساب به‌شمار می‌رود. در این نقش برجسته، شاپور اول دارای نشان ویژه جانشینی شاهنشاه است که تصویر آن را می‌توان بر رویه کلاه او و غاشیه اسبش مشاهده کرد (شکل ۵).

پشت سر اهورامزدا و در خارج از کادری که در آن صحنه تاج‌ستانی انجام می‌گیرد، دو تصویر دیده می‌شود. نفر اول از حیث صورت بی‌مو و کلاه شبیه مگس‌پرانی است که پشت سر اردشیر نقش شده است. نفر دوم، بانوی والامقامی است که به‌صورت تمام‌قد و به حالت نیم‌رخ نقش گردیده است. متأسفانه نیم‌تنه پایین این نقش در اثر فرسایش سنگ دچار

ضایعات بسیاری شده است. بانو، کلاهی بر سر دارد که دنباله‌ی آن گردن و گوش سمت راست او را پوشانیده است. موهای بلند و گیسه شده او که قسمتی از آن از زیر کلاه بیرون آمده و هم‌چنین صورت صاف و اندام ظریفش به‌طور حتم مسلم می‌دارد که وی «زن» است. وجود خدمه در پشت سر شخص مذکور و دقت هنرمند در نشان دادن بدن موقّر، ظریف و زنانه او- مخصوصاً موهای بلند و بافته شده او- و هم‌چنین آویخته بودن روبان بر پشت کلاه نامبرده همانند روبان آویخته شده شاه، دلایلی هستند که نگارنده را بر آن می‌دارند تا وی را از بانوان درجه‌یک خاندان سلطنتی معرفی نماید. هرتسفلد (312 :1941)، اشمیت (123 :1970) و هرمان (69 :1969) این دو را به ترتیبی که توصیف شده‌اند، خدمه و همسر اردشیر تعیین هویت کرده‌اند که البته تعیین هویت آن‌ها منطقی و به حقیقت نزدیک است. اما کرزن معتقد است که در اوایل دوره ساسانی «چهره شبیه به زن اصلاً نیست و حدس می‌زنم که این صورت‌های صاف متعلق به خواجه‌های درباری باشد» (کرزن، ۱۳۶۲: ۲۷۰).

در سمت چپ بیننده و در خارج از لوحه‌ی اصلی، بر قسمتی از صخره، نیم‌تنه‌ای حجاری شده است که دست راست خود را به علامت احترام و هم‌چنین به‌منظور نشان دادن کتیبه‌ای که به خط پهلوی ساسانی در جلوی صورت او کنده شده، بالا گرفته است. این شخص «کرتیر» – موبدان موبد- است که او را به استناد کلاه استوانه‌ای شکل، صورت بی‌مو، نشان قیچی[(۷)] که بر رویه‌ی کلاهش حک شده است و به‌ویژه کتیبه‌ای که در آن به معرفی خود می‌پردازد، خوب می‌شناسیم. درباره شخصیت وی باید گفت که او روحانی پرنفوذی بوده است که در آغاز تأسیس سلسله ساسانی از زمان شاهنشاهی شاپور اول تا سلطنت بهرام دوم وظیفه تجدید و احیای آیین زرتشت را بر عهده گرفت و به والاترین مقام روحانی رسید و بر اثر کوشش‌های متمادی او بود که در شاهنشاهی ساسانی، دین و دولت به هم پیوست و مذهب نوشده‌ی زرتشت رسمیت یافت (خانلری، ۱۳۶۹: ۱۲۷).

از کرتیر چهار کتیبه در سرمشهد، کعبه زرتشت، نقش رجب و نقش رستم وجود دارد که از روی آن‌ها و بنابر اظهارات خودش چنین استنباط می‌شود که وی در زمان پادشاهی اردشیر بابکان فقط موبد بود. درصورتی‌که شاپور اول او را «مغوستان» نامید. یعنی کسی که بر همه موبدان برتری داشت. مع‌هذا لقب او هنوز «هیربد» بود. هیربدان بیشتر به امر آموزش‌وپرورش پرداخته و موبدان اداره مراسم مذهبی را بر عهده داشتند (عاصمی، ۱۳۵۰: ۴۶).

اوج قدرت کرتیر در دوره سلطنت بهرام دوم بود. بهرام دوم به وی لقبی داد که تا آن زمان مرسوم نبود. یعنی او را «موبد اهورامزدا» که روان بهرام را نجات داد، لقب داد و سرپرستی آتشکده آناهیتا در استخر را نیز به او داد (همان: ۴۷).

کتیبه کرتیر در نقش رجب دارای ۳۵ سطر خوانا و چند سطر محو شده است و در آن کرتیر از خدمات و مناصب خود تعریف می‌کند. متن کتیبه حکایت از وضع ممتاز روحانیون و نفوذ آنان در کارهای دولتی ایران دارد. در این کتیبه از فعالیت موبدان موبد به سود دولت در روزگار بهرام اول و بهرام دوم سخن رفته است (همان‌جا). بنابراین نقش کرتیر و کتیبه او در نقش رجب هم‌زمان با نقش اردشیر بابکان حک نگردید. زیرا او در کتیبه‌اش از پادشاهانی نام می‌برد که سال‌های سال پس از مرگ اردشیر بابکان روی کار آمده و اردشیر هرگز آن‌ها را ندیده است و چون بهرام دوم آخرین پادشاهی است که کرتیر در این کتیبه از وی نام می‌برد، پس این نقش و کتیبه‌ی آن می‌باید در دوره سلطنت بهرام دوم کنده شده باشند.

نتیجه

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که:

مجلس تاج‌بخشی به اردشیر بابکان در نقش رجب فارس، اولین و قدیمی‌ترین نقش برجسته ساسانی است که در آن یک موضوع مذهبی با صحنه اهدا حلقه سلطنتی از جانب اهورامزدا به شاهنشاه ساسانی به نمایش در آمده است. در این صحنه، شاپور اول به‌عنوان ولیعهد و جانشین شاهنشاه همراه با فرزندش هرمزد اول و نماینده دودمان قارن نیز حضور دارند.

دادن نماد، اندام و هیأت انسانی به اهورامزدا هرچند با عقاید مذهبی زرتشتیان و تعالیم دینی مزدیسنا مغایرت دارد اما یک حقیقت مسلم و غیرقابل‌انکار تاریخی است. این تحریف برای نخستین بار از سوی اردشیر بابکان که اتفاقاً احیاء کننده آیین مزدیسنا نیز بوده است، صورت پذیرفت.

ازدواج اردشیر بابکان با دختر اردوان پنجم پس از به قتل رسیدن اردوان به سال ۲۲۴ میلادی و به دنیا آمدن شاپور اول در نتیجه این ازدواج که برخی از منابع دست‌اول هم به آن اشاره دارند، یک روایت دروغ و بی‌اساس بوده و مأخوذ از یک افسانه عامیانه است. با استناد به شواهد باستان‌شناختی که یکی از آن‌ها نقش برجسته اردشیر بابکان در نقش رجب فارس است، تردیدی نمی‌توان داشت که شاپور اول به سال ۲۲۴ میلادی یعنی سالی که اردشیر بابکان بر اردوان پنجم غلبه کرد، جوانی رشید بود که سنّش از حد بلوغ هم گذشته و حتی نشان جانشینی شاهنشاه را نیز دریافت کرده بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر از انواع سکه‌های اردشیر بابکان رجوع کنید به: لوکونین، ۱۳۷۲: ۲۷۲- ۲۶۴

۲. Barsom= چوب‌دستی است که طبق آداب ویژه‌ای از درخت معیّن بریده و آماده می‌شد و روحانیون زرتشتی با آن آتش درون آتشدان را برهم می‌زدند.

۳. اورلت معتقد است که کتیبه‌ی حک‌شده بر سینه اسب اردشیر بابکان که به سه خط پهلوی اشکانی، یونانی و پهلوی ساسانی نگاشته شده است، مربوط به همان زمانی است که نقش برجسته ساخته و پرداخته می‌شد. اما کتیبه منقور بر سینه اسب اهورامزدا را که در آن خط پهلوی ساسانی بر سایر خطوط مقدم شمرده شد، به زمان شاپور اول مربوط دانسته و اظهار می‌دارد که در هیچ نقش برجسته‌ای از دوره ساسانی، شاه حلقه سلطنتی را از اهورامزدا یا آناهیتا دریافت نمی‌کند. به اعتقاد او کسانی که حلقه شهریاری را به شاهنشاه ساسانی اعطا می‌نمایند، کاهن یا کاهنه هستند (Overlet, 2013: 313- 314).

۴. این پادشاهان با استناد به نقش برجسته‌های ساسانی عبارت‌اند از: اردشیر بابکان، شاپور اول، بهرام اول، نرسه، اردشیر دوم و پیروز اول. توضیح اینکه، غیر از پادشاهان مذکور که در نقش برجسته‌های ساسانی در حال گرفتن حلقه سلطنتی از اهورامزدا و یا آناهیتا هستند، از هیچ پادشاه دیگر ساسانی نقش برجسته‌ای شناسایی نشده است که آن‌ها را نیز در حال تاج‌ستانی از ایزدان نشان بدهد.

۵. عده‌ای آن را سایه‌بان تصور کرده‌اند. حال‌آنکه حجم قسمت فوقانی شیء مذکور در حدی نیست که بتوان قبول کرد در زیر سایه آن، سر یا صورت شاه از تابش نور خورشید در امان باشد.

۶. قارن یکی از هفت خاندان بزرگ دوره ساسانی است و معادل پهلوی آن «کارن» است (لغت‌نامه دهخدا: ذیل حرف «ق»).

۷. هینس می‌گوید: «قیچی یعنی اینکه کرتیر قاضی کل کشور بوده و حق داشته است در همه امور قضایی کشور برّا باشد. به این معنی که رأی قطعی بدهد و هر دعوایی را حل کند (هینس، ۱۳۸۵).

منابع

- ابن اثیر (۱۳۴۹)، *اخبار ایران از الکامل ابن اثیر*، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، ج. اول، چ. دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بختورتاش، نصرت‌الله (مرداد و شهریور ۱۳۷۷)، سخنی پیرامون نقش فروهر که به‌غلط اهورامزدایش می‌گویند، *مجله فروهر*، سال ۳۳، شماره ۶- ۵، صص ۱۰- ۷.
- براون، ادوارد (۱۳۳۵)، تاریخ *ادبی ایران از قدیمی‌ترین روزگار تا زمان فردوسی*، ترجمه و تحشیه علی پاشا صالح، ج. اول، چ. دوم، تهران: انتشارات ابن سینا.
- بیانی، ملکزاده (۱۳۵۱)، شاهین نشانه فرّ، *مجله بررسی‌های تاریخی*، سال هفتم، شماره ۱، صص ۲۹- ۲۵.
- پورداود، ابراهیم (بی‌تا)، *یشت‌ها*، به کوشش بهرام فره‌وشی، ج. دوم، چ. اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خانلری، پرویز ناتل (۱۳۶۹)، *تاریخ زبان فارسی*، ج. اول، چ. چهارم، تهران: نشر نو.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸)، *تاریخ مردم ایران قبل از اسلام*، چ. دوم، تهران: انتشارات میرکبیر.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۷۰)، *تاریخ ایران*، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی، ج. اوب، چ. سوم، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- سرفراز، علی‌اکبر (۱۳۷۰)، والرین است یا فیلیپ عرب؟، *ویژه‌نامه کنگره باستان‌شناسی بیشاپور*، چ. اول، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، صص ۴۳- ۴۰.
- عاصمی، محمد (۱۳۵۰)، کرتیر و صورت او در نقش برجسته‌های ساسانی، *مجله کاوه*، جلد ۹، شماره ۴، صص ۵۱- ۴۶.
- کرزن، جرج. ن (۱۳۶۲)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غ. وحید مازندرانی، ج. دوم، چ. دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۶۷)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی، چ. پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۱۴)، *وضع ملت و دولت در دربار ساسانیان*، ترجمه مجتبی مینوی، چ. اول، تهران: انتشارات کمیسیون معارف.
- کلیما، اوتاک (۱۳۵۹)، *تاریخ جنبش مزدکیان*، ترجمه جهانگیر فکری رشاد، چ. دوم، تهران: انتشارات طوس.
- گزنفون (۱۳۵۰)، کوروش نامه، کتاب ششم، ترجمه رضا مشایخی، چ. دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۷۲)، *تمدن ایران ساسانی*، ترجمه عنایت‌الله رضا، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن (۱۳۶۵)، *التنبیه والاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ. سوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۲۷)، *کارنامه اردشیر بابکان*، چ. اول، تهران: انتشارات دانش.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۴۵)، مقام شاه در ایران باستان، *مجله بررسی‌های تاریخی*، سال اول، شماره ۱ و ۲، صص ۹- ۱.
- مصطفوی، سید محمد تقی (۱۳۴۳)، نقوش ساسانی در فارس، *مجله انجمن فرهنگ ایران باستان*، دوره اول، شماره ۳، صص ۲۶- ۲۳.
- نولدکه، تئودور (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خوئی، چ. اول، تهران: انتشارات انجمن ملی آثار ایران.
- هدایت، صادق (۱۳۱۸)، *گنجینه ابالیش*، چ. اول، تهران: کتابفروشی ابن‌سینا.
- هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱)، *ایران در شرق باستان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، چ. اول، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هینتس، والتر (۱۳۸۵)، *یافته‌های تازه از ایران باستان*، ترجمه پرویز رجبی، چ. اول، تهران: انتشارات ققنوس.
- هینلز، جان (۱۳۶۸)، *شناخت اساطیر ایران*، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چ. اول، تهران: انتشارات چشمه.
- یاسمی، رشید (۱۳۱۳)، ادرزا و شنردانا، *مجله مهر*، سال دوم، شماره ۷، صص ۷۲۷- ۷۲۱.

- Flandin, E. & Coste, P. (1851), *Voyage en Perse. Perse Ancienne*, Paris.
- Herrmann, G. (1969), The Dārābgird Relief: Ardashīr or Shāhpūr? A Discussion in the Context of Early Sasanian Sculpture, *Iran*, Vol. VII, pp. 63-88.
- Herrmann, G. (1981), Early Sasanian Stoneworking: A Preliminary Report,*Iranica Antiqua,* Vol. XVI, pp. 151- 160.
- Herzfeld, E. (1941), *Iran in the Ancient East*, London.
- Mousavi Haji, Seyyed Rasool & Reza Mehrafarin (Spring 2009), The Lady Represented in Narseh's Relief: Shahpourdokhtak or Anahita?, *The International journal if Humanities if the Islamic Republic if Iran,* Vol. 16, No. 2, pp. 75- 86.
- Overlaet, Bruno (2013), nd Man Created God? King's Priests and Gids on Sasanian Investiture Reliefs, *Iranica Antiqua*, Vol. XLVIII, pp. 313- 354.
- Schmidt, E. F. (1970), *Persepolis III, The Royal Tombs and other Monuments*, University of Chicago Press.
- Vanden berghe, L. (1984*), Reliefs Rupestres de l'Iran Ancient*, Bruxelles.



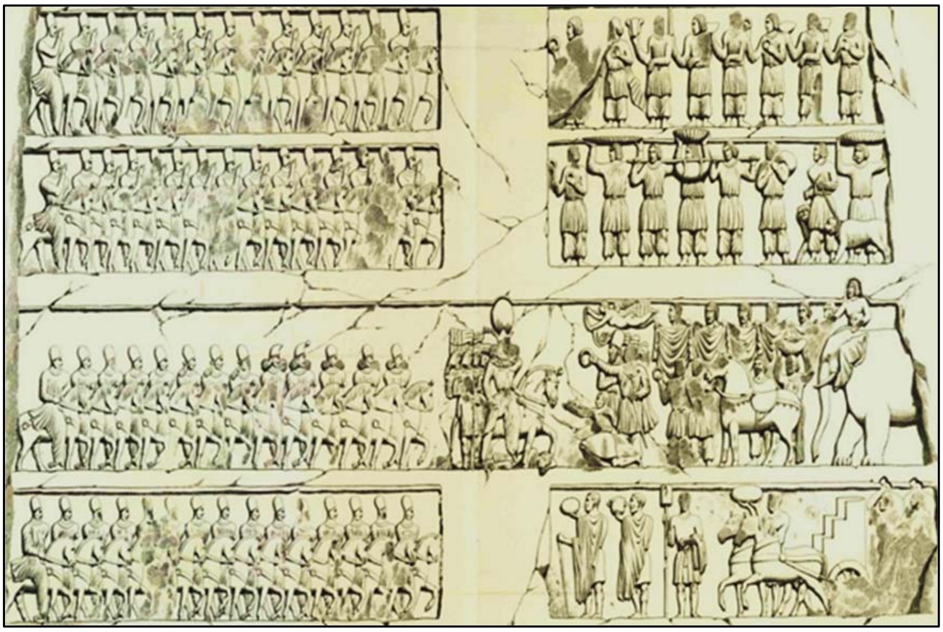
شکل ۱– نقش رجب: طرح صحنه تاج‌ستانی اردشیر بابکان از خدای بزرگ اهورامزدا
(Overlaet, 2013: p. 340, pl. 1b)



شکل ۲– نقش رستم: طرح صحنه تاج‌ستانی اردشیر بابکان و پیروزی او بر اردوان پنجم
(Overlaet, 2013: p. 341, pl. 2a)



شکل ۳- تنگ قندیل: طرح نقش برجسته خانوادگی شاپور اول
(Herrmann, 1983, part 3, fig. 4)

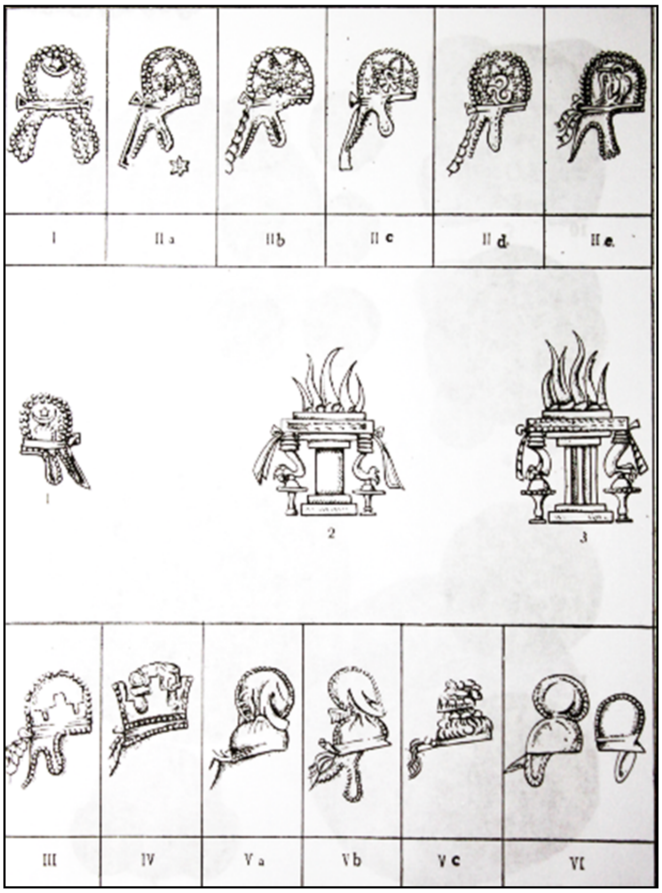


شکل ۴- تنگ چوگان بیشاپور: طرح نقش برجسته پیروزی شاپور اول بر امپراتوران روم
(Flandin and Coste, 1851: pl. 53)



شکل ۵- تنگاب فیروزآباد: صحنه‌ی نبرد شاپور با دربندار (وزیر اردوان پنجم)
(http://www.livius.org/)

جدول ۱- انواع سکه‌های اردشیر بابکان (لوکونین، ۱۳۷۲: ۲۷۲)



نمودهای مادی پیچیدگی‌های اجتماعی در جامعه‌ای پیش از تاریخی

مطالعه موردی: جیرفت (کنارصندل شمالی، کنارصندل جنوبی و گورستان محطوط‌آباد)

سید حسن موسوی شرقی[۱]

چکیده

در نوشتار پیش رو سعی داریم با طرح این مساله که یک جامعه‌ی حکومتی- دولتی با استفاده از ابزارهای سیاسی شده‌ی موجود در اجتماع چگونه دست به کنترل زده و به ثبت موقعیت خویش در میان قطب‌های رقابت کننده در مدیریت همه‌جانبه‌ی جامعه می‌پردازد، به کنکاش در یک جامعه‌ی اوایل شهرنشینی در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد به نام جیرفت دست زده و نمودهای نظام کنترل‌کننده، حوزه‌ی قدرت و قدرتمندان، سیاست و امر اقتصادی را مورد سنجش قرار دهیم. هدف از این سنجش بازیابی درک مادی‌گرایانه‌ی باستان‌شناسی از حکومت و شکل‌گیری نظام کنترل‌کننده‌ی دولت است. این مقاله با استفاده از تئوری کنش، کنش‌های اجتماعی و کنش غرضی، از دیدگاه‌های جامعه‌شناختی پیر بوردیو، با روشی قیاسی به بازخوانی مواد یافت شده از حفاری‌های سه محوطه‌ی کنارصندل شمالی، کنارصندل جنوبی و گورستان محطوط‌آباد پرداخته و در راستای هدف خویش به بررسی مواد و یافته‌های مادی به‌دست‌آمده از این سایت‌ها دست زده است. این بررسی در بستر فرهنگی جیرفت نشان داد، حکومت بیش از آنکه زیر لوای یک قدرت مرکزی تعریف گردد، نمودی (در اینجا مادی) از کنترل و سیاست اقتصادی برتر است. در واقع لزوماً در یک جامعه‌ی حاکمیتی- دولتی شده تنها یک مرکز واحد برای به چنگ آوردن قدرت دست به کنترل نمی‌زند بلکه قطب‌های متفاوتی می‌توانند در این مساله رقیب هم باشند که به نظر می‌رسد از برهم‌کنش این قطب‌های متغیر است که جامعه‌ی پیچیده شکل گرفته و شهرنشینی به‌صورت یک جامعه‌ی چندطبقه‌ی دولتی شده معنا می‌یابد.

واژگان کلیدی: جیرفت، کنارصندل، امر سیاسی، نظام کنترل‌کننده، حوزه‌ی قدرت

مقدمه

پرداختن به شهر و شهرنشینی در باستان‌شناسی مبحث جدید و تازه‌ای نیست و پس از شکل‌گیری باستان‌شناسی و کاوش در بسترهای باستانی، گه‌گاه شهرهای باستانی نیز مورد کاوش قرار گرفته و در اندازه‌ی توانایی علم باستان‌شناسی زمان، ثبت و ضبط می‌شده است؛ اما توجه به مسائل شهری و کنش‌های انسانی، در بسترها (در اینجا بسترهای شهری)

۱. کارشناس ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی؛ hassanmusavi31@yahoo.com

با شکل‌گیری باستان‌شناسی مدرن و توجه به رفتار، به‌جای توجه صرف به ماده شکل گرفت. هرچند به‌طور ناقص مورد استفاده قرار می‌گرفته است. اما با انسجام یافتن تفکرات باستان‌شناسی و شکل‌گیری باستان‌شناسی اجتماعی، توجه به مسائل شهر و شهرنشینی فراتر از ماده و داده، فزونی یافت و باستان‌شناسان بسیاری در خصوص شکل‌گیری شهرها و نهادهای سیاسی و اجتماعی متأثر از آن اظهارنظر کردند. اما توجه صرف به نمودهای مادی شهر و ساختارهای شهری، مانند آنچه در دیدگاه بسیاری از باستان‌شناسان (عموماً تاریخ‌فرهنگی) وجود دارد، برای درک کنش‌ها در شهر و پیچ‌وتاب‌های رفتاری که شهریت یک مکان بر انسان وارد کرده و او را به بازی جدیدی از بودن وارد می‌سازد، تنها و تنها با استفاده از تفکر ماتریالیستی باستان‌شناختی و دیدگاه گذشته نگرش حاصل نمی‌شود. بلکه در اینجا باید از دیدگاه‌های تلفیقی و سرنخ‌هایی که دیگر علوم، از جمله جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی در این زمینه به دست می‌دهند سود جست تا بتوان به درکی درست از شهر و انسان شهری دست یافت؛ چراکه شهرنشینی تنها مرحله‌ای از تطور عام انسانی نیست که بتوان با مستندنگاری و ثبت و ضبط بقایای مادی آن، برهه‌ای از تاریخ زیست انسانی را ثبت و به‌راحتی از کنار آن گذشت، شهرنشینی و انسان شهری در واقع سرآغاز مرحله‌ای است که بسیاری از حکومت‌های جهانی را شکل داده و بستری برای سازمان دادن به قدرت‌های اجتماعی انسان فراهم کرده است. انسانی که با اجتماعی کردن و ساختمان‌سازی داشته‌های مادی، گام‌هایی فراتر از زیستن برای بقا برداشته و با سرعتی وصف‌ناشدنی، از دوران شهرنشینی به سمت مدرنیزه شدن پیش آمده است. شاید به‌حق بتوان گفت، شهر، در واقع انقلابی ساختاری است که انسان را به سمت آرزوهایی عمیق و ژرف راند و از زیستگاه آرام روستایی خویش جدا ساخت. از این منظر، در این پژوهش با پرداختن به دو سؤال به بررسی باستان‌شناختی سایت (مکان) های باستانی خواهیم پرداخت که مبنای تمدنی پیشرفته بوده و انسان‌هایی را در خویش پرورش داده است که می‌توان آن‌ها را نمایندگان شهرنشینانی دانست که در بستر بازی قدرت به کنش‌هایی دست زده و نمودهای مادی آن امروزه با دیدگاه‌های باستان‌شناختی قابل رؤیت است. در این خصوص و برای درک این کنش‌ها، کوشش خواهیم کرد در آغاز به بازسازی مفهوم دولت- حاکمیت در بقایای باستان‌شناختی تمدن جیرفت پرداخته و به این دو سؤال بپردازیم که اول، برمبنای کدام دسته از مدارک می‌توان به وجود یک نهاد کنترل‌کننده در جامعه‌ی جیرفت پی برد؟ و دوم، این کنترل تا چه اندازه بوده و جامعه‌ی شکل یافته را در چه رده‌ای از لحاظ نوع حاکمیت قرار می‌دهد؟ پس از آن به این مساله خواهیم پرداخت که شاخص‌ها و ویژگی‌های حوزه‌ی قدرت در این جامعه چه بوده و صرف‌نظر از طبقه‌ی نخبگان مذهبی، حاکمیت یا طبقه‌ی عام، چه کسانی در این حوزه به بهترین نحو به ایفای نقش و بازی قدرت پرداخته‌اند؟

لازم به ذکر است که در این مقاله، تمرکز اصلی بر داده‌ها و یافته‌های دو سایت کنارصندل جنوبی و شمالی بوده و در برخی مواقعِ نیاز، به بررسی‌ها و یافته‌های دیگر سایت‌های باستانی مرتبط با تمدن جیرفت پرداخته شده است.

مبانی نظری و روش تحقیق

روش به کار گرفته شده در این تحقیق، بررسی کتابخانه‌ای و مطالعه‌ی گزارش‌ها و منابع پیرامون موضوع با تمرکز بر مطالعه‌ی یافته‌های مادی برای دست‌یابی به درکی باستان‌شناسانه از موضوع است که با رویکردی قیاسی صورت گرفته است. دلیل انتخاب دیدگاه قیاسی، پرداختن به موضوع در چهارچوب نظریاتی است که در باب پیدایش دولت- حکومت و ایفای نقش کنشگران در حوزه‌ی قدرت در دیدگاه پی‌یر بوردیو مطرح شده است. نگارنده معتقد است، برای دست‌یابی به پاسخ سؤالات موجود با دیدگاه کنشی جامعه‌شناسانه‌ی بوردیو نمی‌توان به بررسی استقرایی داده‌ها و در آخر، دست‌یابی به

نتیجه‌ای کلی در باب حکومت و پیدایش آن دست زد چراکه مبحث حکومت- دولت، مبحثی بسیار نظری و فلسفی بوده و با درگیر شدن در جزئیات در آغاز کلام پرداختِ مناسب موضوع امکان نخواهد داشت.

اما در خصوص مبانی نظری مورداستفاده در این پژوهش باید نوشت، آنچه بیش از همه در قالب بحث‌های اجتماعی- جامعه‌شناختی گذشته می‌تواند مورد استفاده قرار گرفته و به تحلیل و بررسی جوامع انسانی (چه گذشته و چه حال) دست بزند، به‌راستی مبنای نظریی است که بوردیو آن را نظریه‌ی کنش می‌نامد. نظریه‌ی کنش در واقع به این مساله می‌پردازد که انسان در اجتماع، چگونه و تحت هدایت چه مسائلی دست به رفتار زده، این رفتار چه نتایجی را در پی داشته و چه تأثیری بر اجتماع خواهد گذاشت. در اصل در این مبحث، بوردیو ما را متوجه نیروهای بالقوه‌ای می‌کند که در بطن اجتماع و در حوزه‌ای به نام قدرت بر مبنای سرمایه‌های موجود توسط عاملین مورد بهره‌برداری قرار گرفته و کنش‌های اجتماعی را شکل می‌دهد (بوردیو، ۱۳۹۰: ۲۱). در اینجا ما با سرمایه‌هایی روبرو هستیم که عاملین اجتماعی را یاری کرده و آن‌ها را به سمت شکل دادن کنش‌ها پیش می‌برد، سرمایه‌هایی که انگار همیشه بوده و تا ابد هستند، نه متولد می‌شوند و نه نابود می‌گردند.

اهمیت این موضوع در اینجاست که بیشترین بحث‌های ما در علوم انسانی و اجتماعی، حول محور کنش‌ها صورت گرفته و در پی بازسازی آن‌هاست. در باستان‌شناسی نیز، به‌عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی و همسایه‌ی دیواربه‌دیوار علوم اجتماعی، مساله‌ی کنش‌ها، در درک رفتارهای صورت گرفته یک اجتماع، رفتارهایی که منتج به شکل‌گیری اجتماع انسانی بر مبنای ابزارها، ساختارها و هرگونه مدرک مادی برجای مانده می‌گردد، مهم و قابل‌توجه است. اینکه سوژه‌ی باستان‌شناس بر ابژه‌هایی از گذشته استوار بوده و بیش از هر چیز به مواد و دارایی‌های مادی برجای‌مانده به‌عنوان شاهدی برای بحث تکیه می‌کند، هرگز منجر به این مساله نمی‌گردد که نتوان یک جامعه، هرچند مرده اما مملو از نمودهای مادی رفتارهای مفقود را بر مبنای کنش‌های صورت گرفته در آن مورد مطالعه قرار داد.

بستر مکانی- فرهنگی

هر کنشی در یک بستر یا بسترهای مکانی- فرهنگی رخ می‌دهد که اگرچه لزوماً یک سرزمین واحد را دربرنمی‌گیرد، اما وابسته به جا و مکان است. مکانی که واحدی ملموس از بُعد جغرافیاست و انسان‌ها به‌مثابه‌ی عاملین کنش‌ها در آن می‌زیند و با یکدیگر به تعامل می‌پردازند. در این پژوهش، بستر مکانی- فرهنگی موردپژوهش قسمتی از سرزمین جیرفت، شهری در استان کرمان و در جنوب شرق ایران است. این منطقه‌ی فرهنگی اگرچه در بستری گرم و خشک قرار گرفته، اما شواهد کنونی دال بر مساعد بودن شرایط زندگی چه در زمان حال و چه در گذشته‌ی موردبحث ما یعنی هزاره‌ی سوم پیش از میلاد است (مجیدزاده، ۱۳۸۵). وجود رودهایی چون هلیل‌رود، شور و ملنتی در غیاب بارندگی فراوان، منابع مهم آب موردنیاز زندگی و کار در این منطقه به شمار می‌رود. خصوصاً اینکه، هلیل‌رود در تمام سال جریان داشته و به ساکنین اجازه می‌دهد، حتی در فصول بی‌باران به کشاورزی و زراعت بپردازند (رازانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۲۹-۳۲). بدین ترتیب هلیل‌رود، عاملی طبیعی و بسیار مهم است که به‌جز بخشیدن آب به ساکنین، با طغیان گاه‌وبیگاه خود در فصول سرد، بخش‌هایی از زمین را برای کشت و زرع آماده می‌سازد.

جدای از امکانات آبی، سرزمین جیرفت از دو ویژگی بسیار مهم برخوردار است. ویژگی‌هایی که در طول زمان امکان بروز استعدادها و توانایی‌های بالقوه‌ی مردمان ساکن در خویش را فراهم آورده است. جیرفت، سرزمینی با معادن گوناگون طبیعی چون مس و کانی‌هایی چون عقیق و به‌احتمال سنگ نرم یا همان کلوریت است که شرایط را برای فعالیت‌های

صنعتی در آن فراهم آورده است (همان). از سویی جیرفت در منطقه‌ی ژئوپولیتیکی قرار گرفته که از طرفی با تمدن‌های مناطق شرقی و سرزمین‌های هم‌جوار در جنوب‌شرقی ایران چون سند ارتباط داشته و از سوی غرب نیز از راه فارس و ایلام به تمدن بین‌النهرین بی‌راه نبوده است. از این گذشته، جیرفت در بستری قرار گرفته است که «دهانه‌ی طبیعی آن در جهت تنگه‌ی هرمز به خلیج‌فارس و دریای عمان گشوده است» (مجیدزاده، ۱۳۸۵).

چنین بستر مکانی که از سویی دارای ویژگی‌های درون‌زای فرصت‌دهنده به زندگی و از سویی ویژگی‌های برون‌زای موقعیت بخشنده به روابط تثبیت‌کننده‌ی حیات سرزمینی و فرهنگی است، موجب شده است که در برهه‌هایی مهم از تاریخ، در اینجا هزاره‌ی سوم قبل از میلاد، هم‌زمان با اوج گرفتن تمدن‌هایی چون بین‌النهرین و البته سند و شرق ایران، جیرفت نیز سرزمینی با نامی آشنا در تمدن باشد. به‌طوری‌که جیرفت توانست با استفاده از قوای درونی خود، چون شرایط مساعد برای کشاورزی، وجود سنگ‌های معدنی و توانایی استخراج و به عمل‌آوری‌شان و تولیدات کالا از آن‌ها، همین‌طور پتانسیل‌های بیرونی، مانند قرار گرفتن بر سر راهی مهم که غرب را به شرق متصل می‌کرد و دسترسی به راه‌های آبی، از جامعه‌ای شهری، شکل یافته تحت تأثیر فرهنگی پیچیده برخوردار گردد. به‌طوری‌که شواهد یافت شده‌ی باستان‌شناختی، باستان‌شناسان را به سمتی متمایل داشته که جیرفت را «سومر کوچک» یا قلب گم‌شده‌ی مرهشی بنامند، سرزمینی با آن درجه از اقتدار سیاسی که به شبکه‌ای پیچیده از روابط سیاسی با دنیای اکادی بین‌النهرین تا اوج‌گیری حکومت بابلی آن وارد شود (استنکلر، ۱۳۹۲: ۱۰).

بدین ترتیب، فرهنگی که در بستر مکانی جیرفت با سه هزار سال قدمت در پیش از تاریخ پیش روی ماست، فرهنگی با کنش‌های پیچیده، همراه با الگوهایی از زیستی شهری است که مفاهیم مادی سیاست، دولت- حاکمیت و اجتماع کنترل‌کننده در آن قابل‌مشاهده و ارزیابی است که در ادامه با استفاده از داده‌های باستان‌شناختی و رویکردهای جامعه- انسان‌شناسانه به بحث در رابطه با این نمودها خواهیم پرداخت.

کنترل و نظام کنترل‌کننده

کنترل، نه‌تنها یک ویژگی که پیش‌شرط افکار دولتی شده و اجتماعی است که حاکمیت دارد. اینکه، جامعه‌ای را سراغ داشته باشیم که مفهوم دولت در آن ظهور و بروز یافته باشد اما کنترل در آن معنا نداشته باشد توهمی بیش نیست چراکه هر جامعه نیازمند نظم و پیشگیری از اختلال در نظم‌هاست (تاجریان، ۱۳۹۴) نظمی که کنش‌ها را دسته‌بندی کرده، هدفمند کرده و به‌غایت یک هدف که عموماً دولتی و در راستای تقویت حاکمیتی یک جامعه است می‌رساند. حال با این اوصاف، چگونه می‌توان از حاکمیت یا دولت- حاکمیت در جامعه‌ای انسانی هرچند باستانی حرف زد اما از کنترل سخنی به میان نیاورد جز اینکه، جامعه‌ی موردبحث، جامعه‌ای حاکمیتی نبوده و نظام مدیریت در آن نظامی مبنی بر شراکت جمعی و یکسان اجتماعی باشد.

جیرفت که در بحث پیش روی به تپه‌های کنارصندل شمالی و جنوبی و گورستان محطوط آباد (تصویر شماره ۳ تا ۱) تقلیل یافته، جامعه‌ی متمدن با حاکمیتی دارای ساختمان یا ساختمان‌هایی یادمانی و عظیم و انبوه داده‌هایی شأن-زاست که در بستری تجاری نقشی عامل گونه ایفا می‌کند و در سازمان پیچیده‌ی تجارت فرامنطقه‌ای حضوری پر رنگ دارد. جیرفت سرزمینی است که یافته‌های باستان‌شناختی از جمله یافته‌های صنعتی چون ظروف سنگ صابونی نشان داده است که در این سامانه‌ی تجاری با شرق و غرب حضور داشته (رایت، ۱۳۹۲: ۷۳) و نهادی مدیریت کننده در سطح

دولت از این رابطه سود می‌جسته است. بدین ترتیب، می‌توان با اطمینان به دنبال اولین نمود یک جامعه‌ی حاکمیتی، یعنی کنترل (چه اقتصادی و چه سیاسی- اجتماعی) در این بستر فرهنگی گشت.



تصویر شماره ۱-کنارصندل جنوبی
(Lawler, 2010)



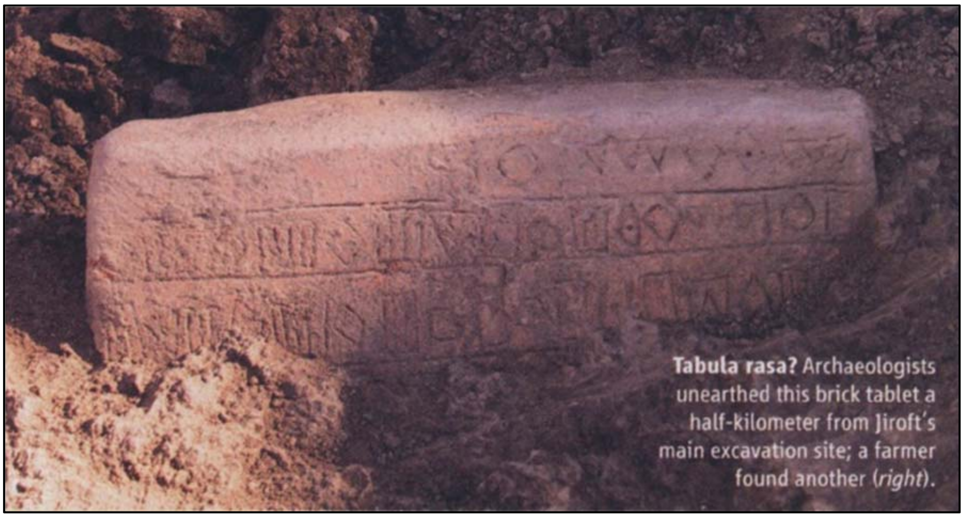
تصویر شماره ۲- کنارصندل شمالی (آرشیو شخصی)



تصویر شماره ۳- تصویر هوایی از سایت‌های کنارصندل شمالی، کنارصندل جنوبی و محطوط‌آباد و موقعیت قرارگیری آن‌ها در چشم‌انداز طبیعی- فرهنگی جیرفت (Vidale and desset, 2013: 234).

بوردیو در بحث نظریه‌ی کنش در باب شکل‌گیری ساختارهای حکومتی اظهار می‌دارد، اولین قدمی که دولت در راستای کنش‌های خویش برمی‌دارد، کنش کنترل‌کننده و دست‌یابی به ابعاد مختلف «سرمایه‌ی نیروی فیزیکی» یا استفاده از «ابزار اجبار» است (بوردیو، ۱۳۹۰: ۱۴۳). در اصل، آنچه در یک نظام دولتی- حاکمیتی، می‌تواند منجر به برآورده شدن سرمایه‌های اقتصادی و نیروی موردنیاز برای ساخت نمادهای مادی و ساختارهای حاکمیتی گردد، سیستمی است که در آغاز بتواند دست به کنترل زده و سرمایه‌های اقتصادی را به سمت نهاد کنترل‌کننده سرازیر کند. این نهاد، فارغ از اینکه مذهبی باشد یا صرفاً حاکمیتی، اولین چیزی که مورد دست‌آویز قرار می‌دهد، نظام کنترل‌های اجتماعی است. اما در اینجا بحث مهمی وجود دارد، شاید بتوان در جامعه‌شناسی یا علوم اجتماعی، در زمینه‌ی کنترل به‌سادگی بحث کرد اما در باستان‌شناسی، بحث‌ها حول محور مواد و یافته‌های مادی و اسناد تاریخی صورت می‌گیرند چنانچه در نبودشان، هیچ فرضیه‌ای قابل‌بحث نیست. با این تفاسیر، در تمدن جیرفت نمودهای مادی کنترل، قابل‌شناسایی و بحث هستند؟

سه شاهد باستان‌شناختی مهم که در باب کنترل در سازمان اجتماعی- سیاسی جیرفت قابل‌مشاهده و بحث است، کتیبه‌ها، مهرها و اثر مهرها و ظروف سنگ صابونی هستند. به‌طورکلی، در کاوش‌های صورت گرفته در جیرفت، بخصوص کاوش تپه‌ی کنارصندل جنوبی و گورستان محطوط آباد، ۷ لوح گلی یافت گردیده است (رازانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۹) (تصویر شماره ۳). بر روی این الواح دستورها یا نکاتی راجع به بستر فرهنگی حاکم در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد در جیرفت نگاشته شده است. متأسفانه خط به‌کاررفته در این الواح، هنوز رمزگشایی نشده و از محتوای نوشته‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست اما وجود این لوح‌ها به‌خودی‌خود نشان‌دهنده‌ی یک واقعیت مهم است، *نیاز به نوشتن و ثبت کردن*. ثبت یک رویداد، واقعه یا مساله‌ای اجتماعی یا اقتصادی و یا دستوری دولتی، گذشته از نوع مطلب و محتوا به‌خودی‌خود نیاز به کنترل یک موضوع و مستند ساختن یک جریان را مشخص می‌نماید. در پی این نکته، جامعه‌ای که در آن نیاز به کنترل وضوح بیرونی بیابد (مدارک نوشتاری) جامعه‌ای با هنجارها، قوانین یا اخباری است که باید ثبت شده و به اطلاع برسد. چنین جامعه‌ای در حال کنترل مساله‌ای مشخص است، حتی اگر این مساله صرفاً امری مذهبی یا صد درصد غیرسیاسی باشد، چنانچه یکی از کتیبه‌های حاصله از کاوش‌های کنارصندل، قطعه آجری کتیبه‌دار (قابل‌مقایسه با آجرهای کتیبه‌دار زیگورات عیلامی چغازنبیل) است که آن را از ساختمان عظیم یادمانی تپه‌ی جنوبی یافته و هم‌زمان با آخرین پادشاه اوان، پوزور اینشوشیناک (۲۱۱۲ ق.م) دانسته‌اند (Madjidzadeh and Pittman, 2008:81). نکته‌ی مهم در ارتباط با مدارک نوشتاری جیرفت، یافت شدن بخشی از آن‌ها (تعداد ۴ عدد) در خانه‌ای روستایی در شمال تپه‌ی کنارصندل جنوبی و قرار گرفتن آن‌ها در کنار کوره‌ای است که به‌احتمال کوره‌ی پخت الواح برای حفظ و بایگانی بوده (چوبک، ۱۳۹۲). این مساله نشان می‌دهد، این الواح در محل ساخته‌شده و برای حفظ اطلاعات آن‌ها در درازمدت در ساختاری کوره مانند پخته و مستحکم می‌شده‌اند. این مساله باز هم نیاز مبرم ساکنین جیرفت به کنترل و در اختیار داشتن اطلاعات در این زمینه را بازگو می‌نماید.

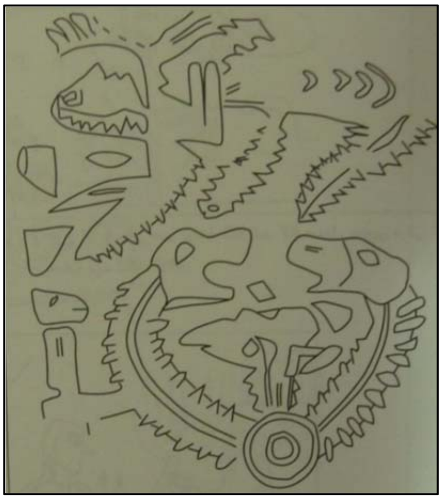


تصویر شماره ۳: تبلت گلی یافت شده از جیرفت (Lawler, 2007)

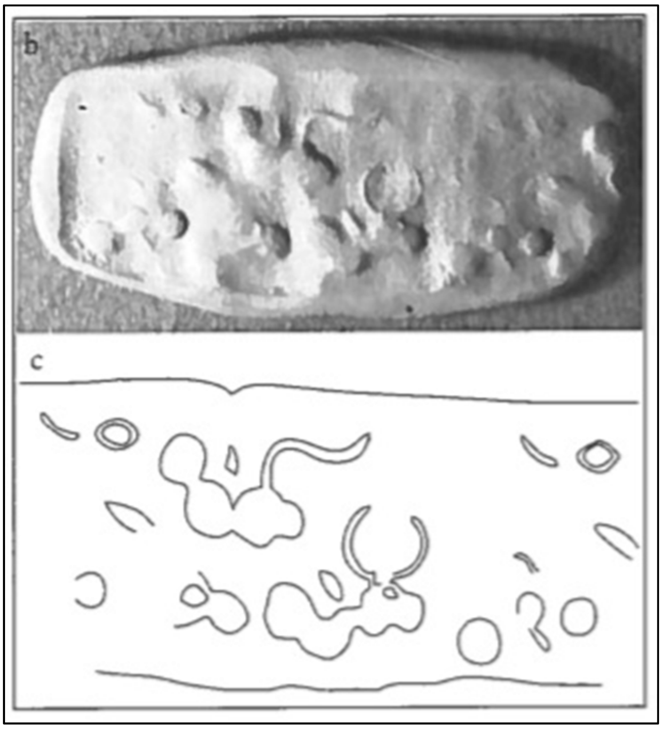
یافته‌ی باستان‌شناختی بعدی که می‌توان آن را به‌عنوان نمود مادی کنترل در جامعه‌ای شهری و دارای نهادی مدیریت کننده دانست، مهرها و اثر مهرها هستند (تصویر ۴-۶). مهرها در درجه‌ی اول و پیش از هر چیز نشان‌دهنده و دال بر مالکیت افراد هستند. مالکیت و عاملیت اجتماعی- اقتصادی در هر جامعه نشان‌دهنده‌ی گذر از مرحله‌ی تساوی دارایی به مرحله‌ی تقسیم آن‌هاست. مرحله‌ای که می‌توان اوج آن را در شهرنشینی و شکل‌گیری جوامع پیچیده دانست (فکری پور، ۱۳۹۱: ۳۹). اما جدای از مساله‌ی مالکیت، آنچه در پس شکل‌گیری و تنوع یافتن مهرها چه از لحاظ جنس و چه نقش‌مایه وجود دارد، تمایل افراد به تحت کنترل گرفتن دارایی‌ها و مایملکی است که می‌تواند فردی یا غیر فردی (دولتی) باشد. در واقع، اصلی که در مهرها نهفته، تشخیص اثر آن برای تعیین مالک یا مالکین است؛ حال اگر مالک در گستره‌ی اجتماعی نمایندگانی از سوی دولت یا حاکمیت باشند، این اثر در اصل معرف مالکیت دولتی و حق تملک دولت محسوب می‌گردد. دولتی که با این نمود مادی و معنوی در حوزه‌ی قدرت به کنشی کنترل‌کننده می‌پردازد، *کنترل دارایی‌ها*. مهرها و اثر مهرهای یافت شده در جیرفت، عموماً به تپه‌ی کنارصندل جنوبی تعلق دارند، جایی که ساختمان عظیم به‌دست‌آمده شواهدی از یک ساختار حاکمیتی به نمایش می‌گذارد. این مهرها در دو شکل مسطح و استوانه‌ای و از مواد گوناگونی چون مس، مفرغ، سنگ، گل و گل پخته ساخته شده‌اند. این مهرها دارای تصاویر و نقش‌مایه‌های بسیار متنوع و گاه پیچیده‌اند (پیتمن، ۱۳۹۲: ۴۱-۴۲)، تصاویری از حیوانات و موجودات افسانه‌ای انسان- حیوان در کنار برخی عناصر طبیعی، بی‌شک مفاهیمی را در آن سطح از جامعه‌ی جیرفت منتقل می‌کنند که معنایی ویژه و درخور اعتبار برای حمل‌کنندگان این مهرها دارد. از سویی، وجود خود مهرها، مهرهایی که تنوع نقشی فراوان و البته مشابه در سطح منطقه‌ای (خاور نزدیک) دارند، نشان‌دهنده‌ی ورود جامعه‌ی جیرفت به سامانه‌ی تجاری فرا منطقه‌ای است که خود نیازمند کنترل و مدیریت منابع و ورود و خروج کالاهاست. آنچه تنها یک نهاد مدیریت کننده‌ی دولتی می‌تواند به بهترین نحو انجام داده و در این سطح هدایت نماید. بدین ترتیب ما با جامعه‌ای روبرو هستیم که در فعالیت‌های اقتصادی کنترلی منسجم و سطح بالایی انجام می‌دهد.



تصویر شماره ۴- اثر مهر یافت شده در کنارصندل جنوبی (Lawler, 2004)



تصویر شماره ۵- طرح اثر مهر، کنارصندل جنوبی (پیتمن، ۱۳۹۲)



تصویر شماره ۶- اثر مهر ایجادشده در موزه به‌وسیله‌ی مهر یافت شده در کنارصندل جنوبی (Pittman, 2016: 78)

موضوع نمودهای مادیِ مفاهیم نقشی در بستر فرهنگی جیرفت را علاوه بر اینکه می‌توان در نقوش مهرها دید، می‌توان در ظروف سنگ صابونی نیز مشاهده کرد. به‌طورکلی، نمادها و نقوش، یکی از مهم‌ترین بسترهای کنترل‌کننده در اجتماع هستند. ظروف سنگی جیرفت، با طرح و نقش‌های متنوع و فراطبیعی نوعی گفتمان را به وجود می‌آورند که اگرچه مبنا و پایه‌ای طبیعی برای آن‌ها (شامل حیوانات، درختان و به‌طورکلی محیطزیست) در نظر گرفته شده، اما محصولاتی در نتیجه‌ی یک کنش گفتمانی است. در واقع، در اینجا گفته‌پردازان که در بستر فرهنگی یک دولت- حاکمیت کار و زندگی می‌کنند سعی در به وجود آوردن عقیده‌ای در ذهن «گفته‌خوان» یا دور کردن عقیده‌ای از آن دارند (عباسی، ۱۳۹۲: ۱۱۴).

ظروف جیرفت با نقوش ایجادشده بر آن، همگی از یک الگوی نقشی قابل‌توجهی پیروی می‌کنند. در تمامی نقوش پدیده‌های خوب که حامل قدرت‌اند در بالا قرار گرفته و به‌نوعی بر پدیده‌های بد، زیان‌آور و ترسناک که در پایین به نقش در آمده چیره شده و آن‌ها را در سیطره‌ی خود دارند (تصویر شماره ۷-۹). در اکثر ظروف، آنجا که نشانه‌های تخیلی و نقوش فراواقعی مجال بروز می‌یابند، نیروی بد در هیبت حیوانی طبیعی اما غول‌آسا و ترسناک در چنگ انسان‌هایی قرار می‌گیرد که از نیروی فوق عادی و طبیعی برخوردارند (همان). انسان‌هایی که نیمه‌ی قدرتمند حیوانی را به همراه داشته و به تندروانه‌ترین وجه ممکن، نیروی متخاصم را در چنگ قدرت خویش گرفته و سرکوب می‌کنند. کاری که این تصاویر در بستر فرهنگی جامعه می‌کنند القای مفاهیم کنترل و در اختیار بودگی و پیروزی بر خصم و در بستر فرهنگ‌های طرف تبادل و تجارت، نشان دادن جایگاه حاکمیت در حوزه‌ی قدرت است. البته این تفسیر یک تفسیر قطعی نیست و نمی‌تواند بر تمامی یافته‌ها تحمیل گردد. اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که به گفته‌ی بوردیو، اثر هنری- فرهنگی همچون بستری است که به کنشگران آن اجازه‌ی بحث، تبیین و القای معانی می‌دهد (بوردیو، ۱۳۹۰: ۸۱-۸۲) و اگر این معانی در بستری که دولت –حاکمیت در آن نقش گرفته صورت بپذیرد، بی‌شک نه همه‌ی آن اما بخشی از آن به القای معانی دولتی می‌پردازند که خود در حکم کنترل افکار از طریق تبلیغ عقاید و حتی به رخ کشیدن توانایی‌ها و دارا بودن نقشی فعال در حوزه‌ی قدرت است.



تصویر شماره ۷. ظرف سنگی جیرفت، تپه کنار صندل جنوبی (عباسی، ۱۳۹۲)



تصویر شماره ۸. ظرف سنگی، جیرفت (عباسی، ۱۳۹۲)



تصویر شماره ۹. شیء سنگی، جیرفت
(مجیدزاده، ۱۳۸۲: ۱۲۶)

حوزه‌ی قدرت، فضای بازی قدرتمندان

حوزه‌ی قدرت، بنا به تعریف جامعه‌شناختی بوردیویی، به‌مثابه‌ی روابط دو یا چند سویه نیست که بگوییم قطب‌های مختلف در ارتباط با یکدیگر سعی در به کنترل درآوردن هم می‌نمایند. بلکه، در این تفکر، قدرت، حوزه‌ای دارد دست‌یافتنی که عاملیت‌های مختلف با ورود به آن سعی در بهره بردن بیشترین حد منافع و به‌تبع آن اعمال بیشترین کنترل بر دیگر قطب‌ها می‌نمایند (بوردیو،۱۳۹۰). در واقع، قدرت حوزه‌ای دارد که همیشه هست اینکه چه کس یا کسانی، یا چه نهادها و سازمان‌هایی در این حوزه توانایی ابراز وجود داشته و با استفاده از ابزار کنترل، بیشترین حد منافع را از دیگر قطب‌ها به سمت خود سرازیر می‌نمایند، بسته به پتانسیل آن افراد یا نهادها و ارگان‌های عامل دارد.

در یک جامعه‌ای که حکومت در آن شکل یافته، مهم‌ترین بحث وجود قطب‌ها و عاملیت‌هایی است که در حوزه‌ی قدرت به بازی می‌پردازند. در اینجا، قدرت دارای فضای بازی است که عاملین در آن بر سر منافع با هم به رقابت با زی‌گونه می‌پردازند. پس نمی‌توان گفت زمانی که حکومت شکل می‌گیرد، سازمان‌ها و نهادها همگی به‌صورت یکدست زیر لوای آن قرار گرفته و عاملیت کنترلی خود را از دست می‌دهند؛ چراکه حکومت نیز در این میان، خود بخشی از حوزه-ی قدرت را در اختیار گرفته و با دیگر عاملین و قطب‌ها رقابت می‌کند؛ اما سؤال اینجاست که نهاد دولت- حاکمیت در بستر فرهنگی که در آن بر سر به دست آوردن بیشترین حد کنترل دست به رقابت می‌زند چگونه خویش را به نمایش گذارده و در بستر جامعه به قدرت‌نمایی می‌پردازد؟ در پاسخ به این سؤال شاید هیچ رویکردی به‌اندازه‌ی رویکرد ماتریالیستی باستان‌شناسی قادر نباشد نمودهای مادی فضای قدرت در نزد حاکمیت را به نمایش گذاشته و معرفی کند. در این معرفی، باستان‌شناسان به‌شدت بر ساختارهای عظیم حاکمیت‌ها تأکید می‌کنند. در اصل، هر دولت – حاکمیتی زمانی شکل قدرتمندانه‌ای به خود می‌گیرد که از ساختاری منسجم و مدیریت کننده برخوردار باشد که این ساختار بدون داشتن تصویری مادی از فضای مدیریتی، مشکل و بی‌بنیه است. هر حاکمیت و دولتی برای نشان دادن ابهت خویش مجموعه یا تک بناهایی در بستر فرهنگی به نمایش می‌گذارد که مرکزیت کنترل‌کننده بوده و به نحوی از این مرکز به مدیریت مسائل جامعه می‌پردازد.

در منطقه‌ی باستانی جیرفت با محوریت تپه‌های کنار صندل، دو مرکز بزرگ ساختاری یعنی بناهای کنارصندل شمالی و جنوبی مشاهده می‌شود. این دو بنای بزرگ و عظیم‌الجثه به فاصله‌ی ۱۴۰۰ متر از یکدیگر در روستای کنارصندل و در حاشیه‌ی جاده‌ای امروزی قرار گرفته‌اند. بنای کنارصندل جنوبی، بنایی بزرگ به ارتفاع ۲۵ متر و وسعتی بیش از صد متر بوده که فضایی مرکزی را در میان سکونتگاهی شهری تشکیل می‌داده است (Madjidzadeh and Pittman, 2008:81). این ساختار عظیم دژ مانند، شالوده‌ای سنگی داشته به دور آن نیز حصاری خشتی با خشت‌های عریض مشاهده شده که به دور ساختارها و فضاهای متعدد و با کاربری ویژه ازجمله فضای حاکم‌نشین، کشیده شده است. چسبیده به دیوار جنوبی این دژ، فضای بزرگی آشکار شده که به دلیل وجود پیکره‌ی آزاد، مرد- خدایی ایستاده با دامنی بلند و تزئین شده با نقش مثلث‌های رنگی، آن را فضایی نیایشگاهی و به‌اصطلاح نمازخانه می‌دانند (تصویر شماره ۱۰). این فضا به‌احتمال فراوان خصوصی بوده، چراکه راه دسترسی به آن از سوی راه‌پله‌ای در داخل دژ میسر بوده است (مجیدزاده و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۸-۲۲). این بنای بزرگ دژگونه، در میان آثار و بقایای سازه‌هایی کوچک اما متعدد قرار گرفته که با اختلاف اندازه‌ی بسیار قابل‌توجه و سادگی بسیار زیاد نسبت به بنای دژ، چون فضاهای شهری ساده اما پیچیده با قسمت‌های متنوع شکل یافته‌اند (تصویر شماره ۱۱). این‌گونه می‌توان تصور نمود که این بنا، یک بنای مرکزی حاکم‌نشین و مربوط به طبقه‌ی حاکم در میان فضای شهری است که نه‌تنها در آن بناهای مسکونی و عمومی وجود دارد

که فعالیت‌هایی چون انبار غله و تولیدات کشاورزی، ساخت مهرها و اشیاء سنگی و مهم‌تر از همه، صنعت فلزگری در آن نیز برقرار است (رازانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۵).



تصویر شماره ۱۰. پیکره‌ی مرد- خدا، کنارصندل جنوبی (Madjidzadeh and Pittman,2008)



تصویر شماره ۱۱. معماری مسکونی و به‌احتمال عامه نشین پیرامون تپه کنارصندل جنوبی (رازانی و همکاران، ۱۳۸۸)

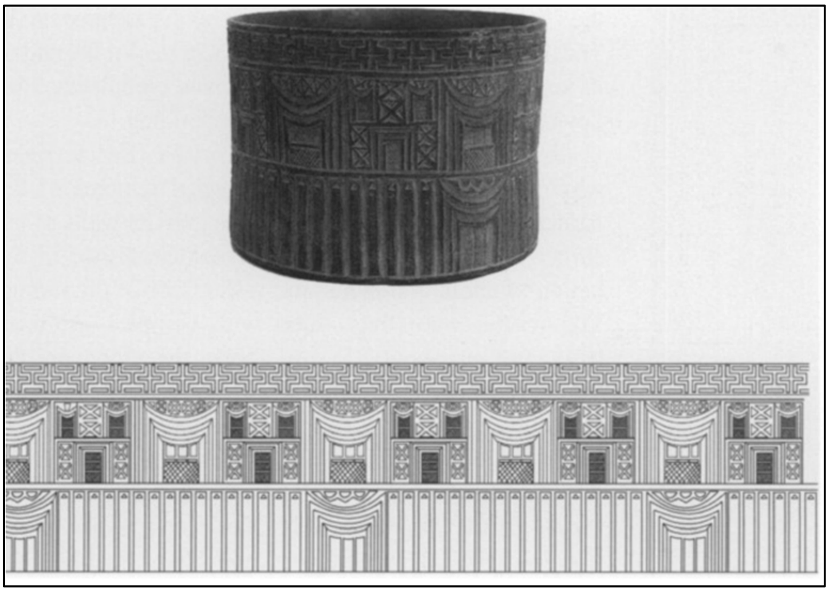
اما در کنار صندل شمالی، ما شاهد وجود یک بنای بزرگ و به‌احتمال مطبق هستیم (تصویر شماره ۱۲). این بنا به‌احتمال بسیار، از تعدادی سکوی خشتی وسیع روی‌هم روی‌هم ساخته شده که اینک تنها دو طبقه از آن باقی مانده است، سکو یا طبقه‌ی اول، ۳۰ در ۳۰ متر با نمای قوس‌های دایره‌ای و سکوی دوم ۱۵۰ در ۱۵۰ متر با تزئین کنگره‌ای

شکل است. این بنا خود روی تپه‌ای باستانی شکل یافته که ۶ مرحله‌ی معماری روی‌هم روی‌هم و البته در یک دوره‌ی زمانی نسبت به بنای مطبق شکل ساخته شده است (همان).



تصویر شماره ۱۲. نمایی از سازه‌ی کنارصندل شمالی (آرشیو شخصی)

دو مساله قابل‌توجه در این دو ساختار فضایی، وجود تزئینات معماری درکنار صندل شمالی و فقدان نمودهای مشخص آن در کنار صندل جنوبی و نوع و حالت ساختمان کنار صندل شمالی ست که شکل و نقش زیگورات‌ها و ساختمان‌های مذهبی زیگورات مانند را به ذهن متبادر می‌کند. از سویی، ساکنان جیرفت با نقش کردن بناهای مطبق زیگورات شکل بر روی ظروف سنگ صابونی (تصویر شماره ۱۳) که خاستگاه منطقه‌ای دارد، نشان داده‌اند دور از ذهن نیست که بپذیریم بنای کنارصندل شمالی، بنایی شبه زیگورات (متیوز، ۱۳۹۲: ۲۰۰)(نه صرفاً یک زیگورات تمام و کمال) و البته مذهبی بوده است.



تصویر شماره ۱۳. ظرف سنگی و تصویری از بنای مطبق شکل. جیرفت (Madjidzadeh and Pittman, 2008)

اما در سوی مقابل، بنای بزرگ و عظیم کنارصندل جنوبی، بنایی با ساختاری پیچیده و دژ مانند است که در مرکز شهری با ساختارهای متنوع، مسکونی و غیرمسکونی، قرار گرفته است. در این شهر، همه نوع فعالیت اعم از صنعتی، کشاورزی و مبادلاتی صورت می‌پذیرفته است. فعالیت‌هایی که نشان‌دهنده‌ی انبوه جمعیت‌ها و متخصصانی تمام‌وقت است که نیازمند مدیریت شهری و کنترل‌های اقتصادی به دست مرکزی مدعی در حوزه‌ی قدرت‌اند. این مرکز برای اثبات ادعا و نمایش توانایی‌ها بی‌شک نیازمند ساختاری بزرگ، نشان‌دهنده و مسلط بر فضاهای مورد کنترل است که دژ جنوبی این مساله را به‌خوبی نمایش می‌دهد؛ اما نسبت بنای شمالی با این ساختار شهری که با آن، فاصله‌ای قابل‌توجه دارد متفاوت می‌نماید. بنای شمالی، بنایی مطبق و معبدی به‌احتمال زیگورات شکل است که در بخشی از فضای شهر کنونی قرار گرفته و از نظر ساختاری و معماری در تناسبی ویژه با بنای جنوبی است. در اینجا مایلم تناسب ویژه‌ی بین این دو بنا را تناسبی تقابلی بنامم. اگر بپذیریم، جامعه‌ی جیرفت، جامعه‌ای حکومتی و با ساختاری دولتی است، جامعه‌ای که در آن حوزه‌ی قدرت به‌مراتب پیچیده‌تر و گسترده‌تر است و قطب‌های بسیاری در آن توانایی عرض‌اندام دارند، پس باید به دنبال این قطب‌ها و توانایی‌های کنشگرانه‌شان باشیم که به نظر می‌رسد در اینجا دو قطب کنشگر رقیب، مذهب و حاکمیت باشند. شاید نتوان این مساله را چندان قطعی برشمرد اما فضای حاکم بر ساختار شهری (در اینجا جیرفت) چنین می‌نماید که معبد و مرکز دولتی و حاکمیتی از یکدیگر جدا بوده و هر کدام به‌احتمال نقش خویش را ایفا می‌کرده‌اند. اما سؤال اینجاست که تندیس (به‌احتمال) مرد- خدا در ساختار حکومتی چه می‌کند؟ آیا این ساختار نیز یک ساختار مذهبی نیست که نقشی حکومتی نیز ایفا می‌کند؟ حقیقتاً پاسخ به این سؤال بسیار مشکل است، چراکه یافته‌ها و دیدگاه‌های کاوشگرانه چندان به دنبال این موضوع و سؤالاتی از این دست نبوده‌اند تا با استفاده از دیدگاه‌های مختلف از جمله شهرسازی به مستندنگاری این سوژه بپردازند اما شاید بتوان این فرضیه را مطرح کرد که اولاً در اینجا تندیس مرد لزوماً نقش خدا را نیز بازی نمی‌کند، از سویی با قبول این مساله باید گفت محدودیت دسترسی به اتاق نیایش و کوچک بودن ابعاد آن نشان می‌دهد این اتاق جنبه‌ی کاملاً خصوصی داشته و شاید حاکمیت در بستری خصوصی و شاید برهه‌ای نقشی مذهبی ایفا می‌کرده است نه اینکه به‌طور کامل نهادی مذهبی- حاکمیتی باشد.

بدین ترتیب بر اساس ساختارهای معماری، حوزه‌های قدرت مشخص می‌شوند. اینکه هر قطب قدرت برای ایفای نقش و بازی در این حوزه به عرضه‌ی نمودهای مادی بزرگ و باابهت برای خویش دست می‌زند خود نشان‌دهنده‌ی وجود یک پیچیدگی در جامعه است. البته همیشه نمودهای قدرت صرفاً ساختارهای معماری نیستند اما در اینجا به نظر می‌رسد تأکیدی ویژه برسازه‌های معماری وجود داشته است.

امر سیاسی و اقتصاد

در هر جامعه‌ی انسانی، مساله‌ی نیازها و تلاش برای برآوردن آن‌ها، در هر بعد و سنخی در نهایت منجر به شکل‌گیری نیاز به تولید (به وجود آوردن)، مصرف و تبادل (در نوع پیچیده‌ی آن تجارت) می‌گردد؛ اما عنوان اقتصاد مفهومی فراتر از تولید و رفع نیاز دارد. اقتصاد در واقع به این موضوع مهم اشاره می‌کند که چگونه انسان‌ها از منابع در اختیارشان به نحوی استفاده می‌کنند که از رفتارهای تولیدکننده به بهترین نحو نیازهای خود و جامعه را برطرف ساخته و با استفاده از وسایل در دسترس به هدف غایی خویش برسند (اسمیت، ۱۳۸۴: ۲۱). این نیازها، همیشه نیازهای اولیه نیست اما می‌توان گفت در تمام حالات منجر به تولید می‌گردد. اقتصاد در واقع برنامه‌ریزی برای تولید و به کار گرفتن منابع موجود و البته استفاده‌ی بهینه از آن است. عمده‌ترین بحث‌ها بر سر چگونگی و چرایی شکل‌گیری ساختارها و جوامع پیچیده‌ی انسانی،

از اندیشه‌های اقتصادی نشئت می‌گرفته است. در واقع اندیشه‌ی تولیدگرایانه‌ی مارکسیستی و مطرح نمودن پیشی گرفتن عرضه بر تقاضا و به وجود آمدن مفهوم مازاد و انبار برای آینده‌ای نامشخص و گاه غیرقابل استفاده در زمان نزدیک، از عوامل وسوسه‌انگیز و جذابی ست که تحلیل‌های بسیاری را به خود معطوف کرده است. تحلیل‌هایی که در پس تولید، بحث آبیاری، کانال‌کشی و به‌کارگیری نیروی کارگر سازمان‌یافته و وجود سازمان مدیریت کننده در این خصوص را مطرح می‌نموده‌اند. اما جدای از اینکه اقتصاد به چه نوع و شکل در جوامع آغازین (جوامع پیچیده‌ی آغازین پیش از تاریخی) نمود می‌یابد و چگونه می‌توان آن را با مقدار و حجم تولید و ارتباطات تجاری- مبادله‌ای مربوط کرده و تفسیر نمود، بحثی بسیار گسترده است که در حوصله‌ی این متن نمی‌گنجد، در اینجا به‌عوض ما به این مساله خواهیم پرداخت که پس از شکل‌گیری نهادها و عاملیت‌های تولیدکننده و متخصص در جامعه چه رابطه‌ای بین اقتصاد و سیاست برقرار شده و این دو چگونه با یکدیگر به تعامل می‌پردازند؟

هر جامعه‌ی مستقلی که دولت- حکومت در آن شکل گرفته است، می‌کوشد به سمت توسعه به هر نحو پیش برود. در این میان اگر بپذیریم که اقتصاد از پایه‌های اصلی توسعه است پس نهادها و سازمان‌های خواستار توسعه سعی در مدیریت و سازمان‌دهی اقتصاد می‌کنند (ریویر، ۱۳۸۶: ۲۱۸-۲۱۹). نهاد حکومت با در پیش گرفتن ساختارهای سیاسی در جامعه که از مواضع ایدئولوژیک نیز بهره می‌برد، اولین و مهم‌ترین نهادی است که می‌کوشد بر اقتصاد و به‌ویژه جریان واردات و صادرات تمرکز نموده و آن را هدایت کند (همان). در بستر فرهنگی موردبحث ما، یعنی جیرفت با تمرکز بر سایت کنارصندل شمالی و جنوبی، مدارک مادی قابل‌توجهی از وجود مدیریت اقتصادی از سوی دولت سیاسی در دست است. مهم‌ترین این مدارک، مهرها هستند. مهر و اثر مهر در دیدگاه اقتصادی باستان‌شناسی از مهم‌ترین مدارکی هستند که در ارتباط با تبادل، بازرگانی و فعالیت‌های اقتصادی موردبحث قرار می‌گیرند. وجود این دست مدارک در بستر مادی یک جامعه‌ی فرهنگی چون استقرارهای انسانی، به‌خودی‌خود نشان‌دهنده‌ی صورت گرفتن فعالیت‌هایی در ارتباط با خرید، فروش و انبار کردن مواد موردنیاز و توجه جامعه است. اما وفور این دست شواهد در کنار مدارکی از جمله، کتیبه‌ها در یک مرکز بزرگ و ساختار معماری مهم در میان جامعه‌ای انسانی که در اطراف آن مراکز صنعتی و خانه‌های مسکونی متعددی قرار دارد، نشان‌دهنده‌ی وجود یک مرکز کنترل‌کننده و ناظر بر این دست فعالیت‌هاست. جیرفت در کنار صندل جنوبی مرکزی را به نمایش گذاشته است که با وجود مدارک اقتصادی مهم، از جمله، مهر و اثر مهرها، توکن‌ها و داده-های شمارشی چون سنگ‌های وزنه (رایت، ۱۳۹۲: ۷۷-۷۸) میان اقتصاد و سیاست حکومتی، پیوندی مهم برقرار نموده است. چنانچه می‌توان، دژ مستحکم کنار صندل جنوبی را مرکز سیاسی نظارت‌کننده بر اقتصاد و امور واردات و صادرات دانست. تولید انبوه، تخصص و صادرات کالا به سرزمین‌های دور تا عربستان و دست‌کم بین‌النهرین و از سوی دیگر تا سند و موهنجودارو (همان) در بستر فرهنگی جیرفت بی‌شک مرهون یک مدیریت متمرکز در جامعه است که می‌کوشد از طریق ارتباط یافتن با جوامعی در سرزمین‌های دوردست، نه‌تنها به منافع اقتصادی دست یابد که فرهنگ و مادیت فرهنگی خویش را نیز منتشر سازد (با انتشار نمودهای تصویری بر ظروف سنگ صابونی). اما یک مساله در اینجا بی‌پاسخ مانده است، اقتصاد موجود در جامعه‌ای چون جیرفت، اقتصادی با تمرکز یک‌جانبه از سوی دولت- حاکمیت است یا تمرکزی چندجانبه و نشأت گرفته از قطب‌های رقیب در حوزه‌ی قدرت؟

استراتژی‌های اقتصادی در یک جامعه‌ی شهری که دارای حکومت نیز هست، استراتژی یک‌قطبی با تمرکز یک نهاد یا سازمان نیست، در واقع در یک جامعه پیچیده؛ نهادها، سازمان‌ها و قطب‌های مختلف قدرت درصدد هستند تا از اقتصاد که ابزاری مهم برای اعمال قدرت محسوب می‌گردد به نفع خود و برای برخورداری از منافع بیشتر استفاده نمایند

(استاین، ۱۳۸۸: ۱۰) اما برای پی بردن به این مساله و شناخت قطب‌های گوناگون می‌توان به وجود نمودهای مادی طبقات، گروه‌ها و به‌احتمال، سازمان‌ها با توجه به ایدئولوژی‌ها و افکار تبلیغاتی منتشره و داده‌های شأن‌زا و در واقع نمودهای قابل‌بیان وضعیت مادی و منتشرشده در جامعه مراجعه کرد که در اینجا، یعنی بافت مرده‌ی جامعه‌ای چون جیرفت به نظر می‌رسد مهم‌ترین تصویر مادی ایدئولوژی‌های مختلف موجود در جامعه از طریق تصاویر ظروف عرضه‌شده در جامعه یعنی ظروف سنگ صابونی و مهرها استنباط می‌گردد.

یکی از مهم‌ترین گروه داده‌های یافت شده در حفاری‌های کنارصندل شمالی و به‌خصوص جنوبی و گورستان‌های جیرفت، ظروف سنگی با تزئینات کنده هستند. این ظروف اگرچه دارای نقش‌های مشابهی هستند اما تصاویر موجود بر آن‌ها از تفاوت‌های قابل‌توجهی نیز برخوردار است. چنانچه در دسته‌ای از این ظروف انسان‌ها در مرکزیت قرار گرفته‌اند اما در دسته‌ای حیوانات به‌خصوص حیوانات اهلی نقطه‌ی ثقل تصاویر را به دست دارند. از سویی تصاویر مهرها نیز بیانگر وجود تفکرات متفاوت، در یک بستر فرهنگی است. برخی از این مهرها دارای تصاویری ساده، برخی روایت کننده‌ی یک واقعه یا داستان و برخی تصاویری بسیار پیچیده و اسطوره مانند دارند (پیتمن، ۱۳۹۲: ۴۱-۴۳) که بی‌شک نمی‌توان پذیرفت تمامی این‌ها علی‌رغم یافت شدن در یک بستر فرهنگی و یک کانتکست، به مفاهیمی مشترک و یکسان در جامعه اشاره دارند. این‌ها بی‌شک از آنِ تفکراتی متفاوت‌اند که با ایدئولوژی‌ها و حتی درجات مختلف اجتماعی سعی در نشان دادن تصاویری متفاوت و مختص به خویش در بستری که از قضا اقتصادی نیز هست داشته‌اند.

بدین ترتیب، بر اساس داده‌های موجود می‌توان پذیرفت که در جامعه‌ای چون جیرفت تفکرات متفاوت با قابلیت انتشار متفاوت در جامعه وجود داشته است که اگرچه حاکمیت بر آن تأثیر داشته و نقشی پررنگ در شکل‌گیری آن ایفا می‌کند، اما نمی‌توان صد درصد آن را شکل یافته در بستر سیاسی دولت دانست. بلکه، می‌توان این‌گونه استدلال نمود که تفکرات قابل‌عرضه مرتبط با نهادها و اقشاری هستند که توانسته‌اند از سوی دولت مجاز به بیان باشند. پس از چنان قدرتی برخوردار هستند که بتوانند در برهه‌ای نیز با آن رقابت کنند. چه‌بسا این رقابت در بعدی اقتصادی و از سوی نهادهای کنترل‌کننده و متخصصانی صورت گرفته باشد که در جامعه و زیر سایه‌ی دژ بزرگ می‌زیسته‌اند و علی‌رغم تن سپردن به یکپارچگی، از تفاوت و ناهمگنی عقیدتی و به‌تبع رفتاری در زمینه‌ی اقتصاد برخوردار بوده‌اند. چراکه لزوماً در یک جامعه تمام متخصصان، متخصصان دولتی و وابسته نیستند و تمامی تولیدات، تولیدات دولتی نیست. پس در اینجا، سیاست می‌تواند یک بعد تقسیم‌شده بین نهادها و عاملیت‌ها باشد که به رفتارهای اقتصادی نیز می‌پردازد. امر اقتصادی در دولتی شکل یافته چون جیرفت، زیر لوای سیاستی قرار دارد که تنها برای حاکمیت منفعت ندارد بلکه از سوی جبهه-های مختلف کنترل می‌گردد.

نتیجه‌گیری

بر اساس آنچه گفته شد، جامعه‌ی جیرفت، جامعه‌ای است که نه‌تنها شهرنشینی در آن نمود یافته که می‌توان آن را جامعه‌ای پیچیده و شکل یافته زیر لوای کنترل‌های دولتی- حاکمیتی دانست. در واقع در این جامعه مواد و یافته‌های مادی خبر از وجود نهادی مدیریت کننده همراه با ساختارهای مادی مرتبط با کنترل، مدیریت و نمایش اقتدار و قدرت اعمال‌شده می‌دهند. در اینجا، سیاست سازمان‌یافته و به نحوی مدیریت‌شده در قسمت‌های گوناگون جامعه از جمله اقتصاد رخ می‌نماید. در واقع می‌توان این‌گونه پذیرفت، زمانی که سیاست در جامعه‌ای به مرحله‌ای از نمود دست می‌یابد که در اجزای حیاتی سیستم‌گونه‌ی جامعه از جمله اقتصاد، ایدئولوژی فکری و ساخت‌وسازهای مدیریتی بروز می‌یابد؛ آن

موقع جامعه به سمتی رفته است و به دنیایی ورود یافته که در آن کنش‌ها، هدفی سیاسی و در نهایت کنترل‌کننده در سطح اجتماعی دارند. در این بستر اجتماعی شده، جامعه دیگر معنای یک استقرار انسانی با اندیشه‌ی دست‌یابی به نفع شخصی و دورنمایی کوتاه از زنده ماندن در بستری طبیعی و به‌تبع، زیستی متأثر از محیط ندارد بلکه، نه‌تنها به کنترل و رام ساختن نیروهای طبیعی دست می‌زند که جامعه را به معنای یک بستر اجتماعی قابل هدایت در راستای منفعت‌طلبی، نه منافع شخصی که جمعی (یک گروه و قشر یا اقشاری ویژه) می‌داند. در اینجا، جیرفت نماد همان جامعه‌ی حاکمیتی است که نمودهای مادی کنترل، کنش‌های منفعت‌طلبانه، سیاستِ عبور کرده از تفکرات شخصی و گاهی سیاسی، اقتصاد سازمان‌یافته در سطح فرامنطقه‌ای و معنای تام و تمام اجتماع دولتی شده را به نمایش می‌گذارد. جیرفت معنای واقعی یک دولت مرکزی، دارای حاکمیت و سیاست حاکمیتی در بستری بزرگ به نام منطقه‌ی زیست اقتصادی- تجاری‌ست که رقبای گوناگون در آن به کنش علیه یا له یکدیگر دست می‌زنند و در نهایت معنای واقعی یک جامعه‌ی تجاری کنترل‌شده از سوی قطب‌های مختلف قدرت را به نمایش می‌گذارند.

منابع

- استاین، گیل (۱۳۸۸)، شناخت حکومت‌های باستانی در ارض قدیم، ترجمه کامیار عبدی، تهران، *مجله‌ی باستان‌شناسی و تاریخ*، سال بیست و سه، شماره ۲، صص. ۲۸- ۷.
- استنکلر، پیوتر (۱۳۹۲)، مرهشی و فراسوی آن: دورنمای تاریخی تمدن جیرفت، در: *باستان‌شناسی حوزه‌ی هلیل رود*، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر (متن)، صص ۳۴- ۹.
- اسمیت، مایکل (۱۳۸۴)، باستان‌شناسی و اقتصاد حکومت‌های باستانی، ترجمه کامیار عبدی، *باستان‌شناسی و تاریخ*، شماره ۱ و ۲، صص. ۲۱-۳۶.
- بوردیو، پیر (۱۳۹۰)، *نظریه‌ی کنش؛ دلایل عملی و انتخاب عقلانی*. ترجمه مرتضی مردی‌ها، تهران، انتشارات نقش و نگار.
- پیتمن، هولی (۱۳۹۲)، هنر عصر مفرغ در ایران: فصلی جدید از کنار صندل، در: *باستان شناسی حوزه‌ی هلیل رود*، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر (متن)، صص. ۶۴- ۳۵.
- تاجریان، علیرضا (۱۳۹۴)، نگاهی جامعه‌شناسانه به کنترل اجتماعی در جامعه، *نشریه‌ی اینترنتی مجله‌ی اجتماعی عرصه*، از آدرس: http://nasour.net/1394.11.03/865.html، تاریخ مشاهده: اردیبهشت ۱۳۹۵.
- چوبک، حمیده (۱۳۹۲)، باستان‌شناسی و هنر جیرفت، *صفحه‌ی اینترنتی روزنامه‌ی اطلاعات*، از آدرس: http://www.ettelaat.com/new/index.asp?fname=2013%5C06%5C06-26%5C20-02-39.htm تاریخ مشاهده: اردیبهشت ۱۳۹۵.
- رازانی، مهدی، سید محمدامین امامی، عباس عابد اصفهانی (۱۳۸۸)، نگاهی به نویافته‌های باستان‌شناختی جیرفت، *فصلنامه دانش مرمت و میراث فرهنگی*. ۴: ۲۹-۴۰.
- رایت، ریتا (۱۳۹۲)، جیرفت در متن: فلات ایران، بلوچستان و سند، در: *باستان‌شناسی حوزه‌ی هلیل رود*، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر (متن)، صص. ۸۰- ۶۵.
- ریویر، کلود (۱۳۸۶)، *انسان‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.
- فکری‌پور، کتایون (۱۳۹۱)، بررسی هنر مهرسازی در دوران هخامنشیان و ساسانیان، تهران، *فصلنامه هنرهای تجسمی نقش‌مایه*، شماره ۱۲، صص. ۳۹-۵۲.
- عباسی، علی (۱۳۹۲)، نشانه‌شناسی تصاویر ظروف هنری جیرفت و طبقه‌بندی آن‌ها، در: *باستان‌شناسی حوزه‌ی هلیل رود*، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر (متن)، صص ۱۲۸- ۱۰۷.
- متیوز، وندی (۱۳۹۲)، معماری و سازه‌های محیطی در جیرفت، در جنوب ایران، در: *باستان‌شناسی حوزه‌ی هلیل رود*، تهران، انتشارات فرهنگستان هنر (متن)، صص. ۲۱۰- ۱۹۱.
- مجیدزاده، یوسف (۱۳۸۲)، *جیرفت، کهن‌ترین تمدن شرق*، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- مجیدزاده، یوسف (۱۳۸۵)، گزارشی کوتاه از پنجمین فصل حفریات باستان‌شناختی در محوطه‌های کنارصندل و گورستان‌های محطوط آباد و قلعه کوچک: جیرفت، در: *گزارش‌های باستان‌شناسی*، شماره ۲، تهران: انتشارات میراث فرهنگی.
- مجیدزاده، یوسف و همکاران (۱۳۸۶)، *گزارش پنجمین فصل کاوش‌های باستان‌شناسی تمدن حوزه هلیل رود محوطه‌های باستانی کنارصندل جنوبی، کنارصندل شمالی، گورستان قلعه کوچک و گورستان محطوط آباد شهرستان جیرفت، کرمان*، کرمان: پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی.
- Lawer, A (2004), Iranian Dig Open Window On New Civilization. *Science*. 304(5674), pp. 1069-1097.
- Lawer, A (2007), Ancient Writing Or Moden Fakery?, *Science*. 317(5838), pp. 588-589.
- Madjidzadeh, Y and Pittman, H (2008), Excavation at Konar Sandal in The Region of Jiroft in The Halil Basin: First Preliminary Report. *Iran* 46, pp. 69-103.
- Pittman, H (2016), New Evidence for Interaction between the Iranian Plateau and the Indus Valley: Seals and Sealings from Konar Sandal South, In S.A. Abraham, P. Gullapalli, T.P Raczek, U.Z Rizvi (eds) Connections and Complexity: New Approaches to the Archaeology of South Asia, New York: Routledge, pp. 63-87.
- Vidale, M and F. Desset (2013), Mahtoutabad I (Konar Sandal South, Jiroft): Preliminary Evidence of Occupation of a Halil Rud Site in the Early Fourth Millennium B C. In C. Petrie (ed.) Ancient Iran and Its Neighbours: Local Developments and Long Range Interactions in the Fourth Millennium BC, British Institute of Persian Studies, Archaeological Monographs Series, Oxford: Oxbow Books, pp. 233-252.